اصول عقائد

توحید، عدل، نبوّت، امامت، معاد

محسن قرائتی

عنوان کتاب: اصول عقائد

پدیدآور[ان]: قرائتی، محسن

نام ناشر: مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن

جلد[ها]: 1

منبع: noorlib.ir کتابخانه دیجیتالی نور

تعداد صفحات دانلود شده: 775



بسم الله الرحمن الرحیم

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

اصول عقائد

توحید

عدل

نبوّت

امامت

معاد

محسن قرائتی

فهرست نویسی پیش از انتشارکتابخانه‌ی ملی ایران

قرائتی، محسن / ۱۳۲۴.
اصول عقاید (توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد)
مؤلف: محسن قرائتی
تهران: مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، ۱۳۷۵.
۷۷۶ ص . ۵۵،۰۰۰ ریال. ISBN 978 – 964 – 5652 – 47 - 8
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا
کتابنامه. ۱. شیعه ـ اصول دین ۲. شیعه ـ عقاید
الف. عنوان.
۶ الف ۳۲ ق / ۵ / ۲۱۱ BP ۲۹۷/۴۱۷۲ ۸۳ ـ ۲۵۵۵۳ م

اصول عقاید

(توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد)

محسن قرائتی

ناشر:	مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن
چاپ:	سازمان چاپ و انتشارات
نوبت چاپ:	هفتم ـ تابستان ۱۳۸۸
شمارگان:	۵،۰۰۰ نسخه
قیمت:	۵۵،۰۰۰ ریال
شابک :	۹۷۸-۹۶۴-۵۶۵۲-۳۷-۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

مرکز پخش شماره۱، تهران ـ تلفن و نمابر ۴ ـ ۶۶۹۴۶۳۶۳
مرکز پخش شماره۲، تهران ـ تلفن و نمابر ۱ ـ ۸۸۹۲۶۲۷۰
مرکز پخش شماره۳، اصفهان ـ تلفن و نمابر ۲۲۰۵۴۸۵ ـ ۰۳۱۱
www.Qaraati.ir

سخن ناشر

با تأسیس «مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن» در سال ۷۵، تألیفات حجّت‌الاسلام‌والمسلمین محسن قرائتی که به صورت پراکنده توسط ناشران محترم چاپ و منتشر می‌گردید، جهت تصحیح و تکمیل در اختیار این مرکز گذاشته شد و بحمدالله همهٔ آنها خصوصاً مجلّدات اوّلیهٔ «تفسیر نور» پس از بازبینی و ویراستاری در مسیر نشر قرار گرفت.

کتاب «اصول عقائد» نیز پس از طیّ مراحلِ بازنگری، تکمیل مطالب و پاورقی‌ها و ویراستاری نهایی، به صورت مجزّا (توحید، عدل، نبوّت، امامت و معاد) در پنج جلد توسط این مرکز منتشر گردید. و اکنون مجموعه این مباحث به جهت رفاه و سهل الوصول بودن و همچنین از نظر اقتصادی برای دوستداران کتاب، در یک جلد منتشر شده است.

امید است که خوانندگان گرامی ما را از پیشنهادات و نظرات خود بهره‌مند نموده و مطالب خود را به نشانی: تهران ـ صندوق‌پستی ۵۸۶ / ۱۴۱۸۵ ارسال نمایند.

مرکزفرهنگی‌درسهایی‌ازقرآن

اصول عقائد (۱)

توحید

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



پیش درآمد

نیاز به دین

بحث اصول عقاید را با طرح سؤالی شروع می‌کنیم:

آیا انسان به دین نیاز دارد؟

قبل از پاسخ این سؤال، لازم است ابتدا نیازهای انسان را ذکر کنیم.

هر انسانی سه نوع نیاز دارد:

۱ـ نیاز شخصی ۲ـ نیاز اجتماعی ۳ـ نیاز عالی

نیاز شخصی، مثل نیاز به غذا، پوشاک، مسکن، همسر.

نیاز اجتماعی، اموری است که انسان چون در جامعه زندگی می‌کند به آنها نیاز دارد. مانند قانون، مقرّرات و رهبر.

نیاز عالی، نیاز انسان به شناخت و معرفت است، که بشر سؤالات متعدّدی دربارهٔ خود و هستی دارد و می‌خواهد خیلی چیزها را بشناسد و بداند و دربارهٔ آنها اطلاعاتی داشته باشد. مثلاً شناخت هستی و مبدأ آن، شناخت هدف هستی و مقصد و پایان آن، شناخت راه زندگی و شناخت حقّ و باطل، از جمله نیازها وخواسته‌های هر انسانی است.

اکنون بار دیگر سؤال قبلی را تکرار می‌کنیم: انسان چه نیازی به دین دارد؟

پاسخ: در میان انواع نیازهای انسان، دین، پاسخگوی نیازهای عالی اوست. انسان‌ها برای پاسخگویی به نیازهای عالی خود به دین نیازمندند، و دین به

سؤالات فوق پاسخ می‌دهد.

دین توضیح می‌دهد که سرچشمهٔ هستی کجاست، آفریدگار هستی کیست، هدفِ هستی چیست، معیار شناخت حقیقت کدام است و مسئولیّت ما در این مجموعه چیست.

کدام راه؟

ما انسان‌ها، برای سعادت و رشد خود به برنامه و طرح نیازمندیم و از سه طریق می‌توانیم برنامهٔ مورد نیاز خود را به دست آوریم. به عبارت دیگر سه راه پیش روی ماست:

۱ـ طبق میل و سلیقهٔ خود عمل کنیم.

۲ـ طبق خواسته‌های مردم برنامهٔ خود را تنظیم کنیم.

۳ـ خود را تسلیم خدا نماییم و راه خود را فقط از او بگیریم.

راه خود

راه خود ساخته، هرگز راه مطمئنّی نیست، زیرا معلومات، اطلاعات و دانش انسان بسیار محدود است. او شاهد صدها اشتباه و خطا در اعمال گذشته خویش است. وجود پشیمانی‌های بسیار در زندگی ما دلیلی است بر اشتباه بودن راهی که رفته‌ایم و چه بسیار از تصوّرات، برداشت‌ها و قضاوت‌های ما، که بعداً معلوم می‌شود اشتباه بوده است.

مضافاً، طوفان غرائز هر لحظه انسان را از سویی به سویی می‌برد وخواسته‌های جدیدی را مطرح می‌کند، با این وضع آیا صلاح است باز هم در انتخاب راهی که به سعادت یا شقاوت همیشگی انسان مربوط می‌شود، طبق فکر ناقص وعلم محدود خود عمل کند؟!

راه مردم

راه دوّم نیز در نامطمئن بودن، دست کمی از راه اوّل ندارد، چون همان خطا و سهو و محدودیّت که در دانش و اندیشه من بود در نظریه دیگران نیز هست. همان‌گونه که من در دام هواها و هوس‌های خویش گرفتارم، دیگران نیز همین گرفتاری را داشته و دارند و همان طور که من بارها پشیمان شده و می‌شوم، دیگران نیز همین پشیمانی را داشته و خواهند داشت.

از همه اینها گذشته، هیچ دلیلی وجود ندارد که من از سلیقه خود صرف نظر کنم و دنبال سلیقه‌های گوناگون دیگران باشم. آزادی خود را رها کرده، اسیر کسانی شوم که نه حقیقت مرا می‌شناسند، نه سعادت ابدی مرا می‌دانند و نه معلوم است که خیرخواهم باشند.

راه دین یا راه برتر

راه دین، راهی است که آفریدگار برای ما قرار داده و بدیهی است که سازندهٔ هر کالایی به مشخّصات و نیازهای آن از دیگران آگاه‌تر است و بهتر از هر کسی می‌تواند مقرّرات مربوط به نحوه استفاده و یا حفظ و نگهداری آن را مشخّص نموده و اعلام کند. آیا وجود انسان، از یک کالای ساختهٔ دست بشر کمتر و یا ساده‌تر است؟! راه ما و مقرّرات و قوانین زندگی ما را نیز باید سازنده وخالق ما یعنی خدای بزرگ بیان کند، زیرا او از هر کس نسبت به بندگان خود آگاه‌تر و مهربان‌تر است.

انتخاب راه دین، سفارش عقل است

علاوه بر مطالب فوق، انتخاب راه دین، امری کاملاً عقلانی ومنطقی است؛ زیرا انسان عاقل همیشه احتمال خطر را خصوصاً اگر مهم باشد، جدّی می‌گیرد.

در جمعی که به مسافرت می‌روند، آن کسی بر مبنای عقل و خرد گام برمی‌دارد که هنگام سفر و احتمال خطر، چیزهایی با خود برمی‌دارد، طنابی برای بکسل

کردن، زنجیر چرخی برای بخبندان، جک و زاپاسی برای پنچری، چراغ قوّه‌ای برای تاریکی و چوب و چماقی برای حملهٔ دزدی مسلح.

انسان عاقل همواره به پیش‌آمدهای احتمالی سفر فکر می‌کند و این وسایل را همراه خود می‌برد، در مقابل، افرادی که از عقل خود بهره‌ای نمی‌گیرند، سفر را آغاز کرده، هیچ یک از وسایل مورد نیاز را برنمی‌دارند. در طول سفر چنانچه مشکلی پیش نیاید و خطری اتّفاق نیفتد. کسانی که این گونه امکانات را همراه خود برداشته‌اند ضرری نکرده‌اند؛ بلکه در طول سفر از احساس آرامش و اطمینان برخوردار بوده‌اند، امّا اگر نیازی به این وسایل پیش آمد، کسانی که همراه خود هیچ وسیله‌ای ندارند چه کنند؟ مانند همین ماجرا برای کسانی که در این دنیا، دین را برگزیده، دستورهای آن را اجرا می‌کنند با کسانی که دین را رها نموده و به آداب و اعمال دینی پایبند نیستند، اتّفاق می‌افتد.

انسان عاقل، بر اثر گفتار انبیا و بندگان صالح و صادق، راه پر مخاطره‌ای را پیش روی خود می‌بیند، آنان به او گفته‌اند: روزی فرا می‌رسد که باید پاسخگوی اعمال خود باشد، پاداش کارهای نیکش را می‌بیند و به خاطر کارهای زشت و ناپسندش مجازات می‌شود. پیامبران الهی او را از ارتکاب گناهان باز داشته و انجام اعمال نیک را به او سفارش کرده‌اند.

به او گفته‌اند: سالی یک ماه‌رمضان، روزه بگیرد. به جای آنکه شراب بنوشد از خودِ انگور استفاده کند و روزی چند دقیقه در برابر خالق خویش نماز گزارد و به جای بی‌حرمتی به ناموس دیگران، ازدواج کند و عفّت خود را حفظ نماید.

حال اگر این وعده و وعیدها راست نبود و قیامتی به وجود نیامد و سؤال و جواب و پاداش و مجازاتی در کار نبود، کسی که در دنیا دیندار بوده، مقرّرات و دستورات دین را مراعات نموده، هیچ ضرری نکرده است. بلکه حداکثر به اندازه‌ای که فرد بی‌دین، اوقات خود را صرف کارهای بی‌ارزش نموده است، فرد دیندار نماز

خوانده، یا دستوری دینی را انجام داده است، امّا اگر قیامتی در بین بود، ـ که به هزار و یک دلیل هست ـ آن وقت افراد بی‌دین، و غیر مذهبی و لاابالی چه خواهند کرد!؟ بنابراین مذهبی‌ها به هر حال برنده‌اند و افراد لاابالی و غیرمذهبی، در معرض خطر و ضرر قرار دارند.

البتّه روشن است که انجام اعمال دینی و پایبند بودن به آداب آن، صبر و استقامت می‌خواهد، فرد دیندار برای انجام تکالیف دینی خود باید متلک‌های افراد لاابالی را تحمّل کند، بویژه افرادی که در میان خانواده‌ها و دوستان غیر مذهبی به سر می‌برند باید تحمّل بیشتری داشته باشند.

قرآن کریم می‌فرماید: روش مجرمان و خلافکاران، این است که به مؤمنان می‌خندند و هرگاه از کنار دینداران می‌گذرند (آنها را مورد تمسخر قرار داده و) به یکدیگر چشمک می‌زنند و زمانی که به نزد حزب و باند و گروهشان برمی‌گردند، مسرورند (به اصطلاح پشت سر مؤمنان صفحه می‌گذارند.) و هنگامی که آنها را می‌بینند می‌گویند: اینها گمراهند.[1]

قرآن در این آیات به چهار نوع برخورد زشت خلافکاران، اشاره می‌کند: خندیدن، غمزه کردن، فکاهی گفتن و نسبت گمراهی دادن. آنگاه در ادامه می‌فرماید: در روز قیامت نیز مؤمنان به آنان خواهند خندید! آری، در روز قیامت آشکار می‌شود که زیانکار واقعی چه کسی است!

انتخاب راه دین، مطابق فطرت است

فطرت، بر وزن خلقت و به معنای آن است. هر نوع احساسی در انسان که در پدید آمدن آن، استاد و مربّی و تمرین نقش نداشته، و امری دائمی و همیشگی، در همه مردم، همه مکان‌ها و همه زمان‌ها باشد، از آن احساس، گاه به فطرت و زمانی

---

۱. سوره مطفّفین، آیات ۲۹ تا ۳۲.

به غریزه تعبیر می‌شود. البتّه معمولاً غریزه به آن سری از احساسات و تمایلات گفته می‌شود که در حیوان و انسان، هر دو باشد، مانند احساس گرسنگی و تشنگی. آری، نشانه فطری بودن یک موضوع همان عمومیّت آن است. مثلاً علاقهٔ مادر به فرزند، فطری است، یعنی احساسی است که بدون معلّم و مربّی و تلقین، در آفرینش او نهفته شده و عمومیّت دارد، یعنی در هر زمان و مکان و در هر رژیم و نظامی، این علاقه را در مادران خواهید یافت.

البتّه ممکن است عواملی سبب شدّت و ضعف آن احساس شود، زیرا گاهی یکی از احساسات درونی بر دیگری پیروز می‌شود. در انسان، هم علاقهٔ به مال هست و هم علاقه به خوشی و سلامتی، ولی این علاقه‌ها در همهٔ افراد یکسان نیست، بعضی مال را فدای جان و بعضی جان را فدای مال می‌کنند. همان گونه که در میان اعراب جاهلی، علاقه به آبرو و خیال اینکه داشتن دختر ننگ است، سبب می‌شد که پدر از علاقه به فرزند دست کشیده، با دست خود، دخترش را زنده به گور کند. بنابراین، معنای فطری بودن، آن نیست که انسان در عمل نیز دائماً دنبال آن برود زیرا چه بسا فطرتی روی مسألهٔ فطری دیگر را بپوشاند.

یکی از آثار مسألهٔ فطرت، احساس افتخار است. کسی که روی مرز فطرت گام بر می‌دارد در خود احساس آرامش می‌کند، مادری که فرزند خود را در آغوش گیرد، احساس غرور می‌کند و حتّی به مادری که به فرزند خود بی‌مهری کرده انتقاد می‌کند، آری، آن افتخار و این انتقاد همه از آثار فطرت است.

دینِ فطری یعنی چه؟

هنگامی که می‌گوییم دین فطری است، یعنی مایه‌ها و ریشه‌های دین در نهاد هر بشری نهفته است. اصول و فروع دین، اخلاق و معارف و مبانی دین با خلقت و فطرت انسان هماهنگ است. انسان‌ها در هر سن و سالی که باشند و در هر زمان و مکانی که زندگی کنند، می‌خواهند بدانند سرچشمهٔ هستی کجاست؟ این، همان

ریشهٔ توحید است.

انسان می‌خواهد کسی او را راهنمایی کند، حقّ و باطل را برای او بگوید، او در درون احساس می‌کند به راهنما نیاز دارد، و این ریشهٔ نبوّت و امامت است.

پاداش دادن و کیفرکردن، همچنین انتظار پاداش و کیفر در برابر خوبی‌ها و بدی‌ها در درون هر انسانی وجود دارد. اگر شما گلی به کودکی دادید، لبخند می‌زند و اگر او را اذیّت کردید، اخم می‌کند و می‌گرید. آن لبخند و این اخم، پاداش وکیفر عمل شماست واین عکس العمل فطری، ریشهٔ اعتقاد به معاد است.

تشکّر از ولیّ نعمت و اظهار خضوع در مقابل کسی که به انسان خدمتی کرده، ریشهٔ عبادات و نماز است.

توجّه به محرومان و مستمندان و علاقه به رفع مشکلات همنوعان، ریشهٔ خمس و زکات و انفاق است.

توجّه به نجات یک انسان گرفتار و کسی که در خطر است و علاقه به سعادت دیگران ریشهٔ امر به معروف و نهی از منکر است.

البتّه نحوهٔ انجام عبادات و اینکه مثلاً نماز را چگونه و چند رکعت بخوانیم و با چه زبان و شیوه‌ای انجام دهیم، تعبّدی است و باید ببینیم راهنمایان و رهبران دینی چه شیوه‌ای را برای ما بیان کرده‌اند.

فطرت در قرآن

کلمه فطرت یک بار در قرآن آمده، ولی آیات متعدّد در مورد امور فطری است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ـ آیاتی مثل آیه ﴿اشتروا الضلالة بالهدی﴾[1] آنان هدایت را دادند وگمراهی را خریدند. که معلوم می‌شود انسان هدایتی فطری داشته ولی آن را با گمراهی

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۶.

معاوضه کرده است.

۲ـ آیاتی مانند آیه ﴿نسوا اللّه﴾[۱]، خدا را فراموش کردند. که بیانگر این مطلب است که اعتقاد به خدا وجود داشته ولی آنها فراموش کرده‌اند.

۳ـ آیاتی که از بازگشت به خویشتن سخن می‌گوید. ﴿یا ایها الّذین آمنوا علیکم انفسکم﴾[۲] و ﴿أتأمرون الناس بالبرّ و تنسون انفسکم﴾[۳]

٤ـ آیاتی که ندامت وپشیمانی انسان را بیان می‌کند. ﴿یاویلتیٰ لیتنی لم أتّخذ فلاناً خلیلاً﴾[٤]

٥ ـ آیات ذکر و تذکّر، که در مورد یاد و یادآوری است. ﴿و ذکّرهم بایام اللّه﴾[٥] و ﴿وذکّر فانّ الذکری تنفع المؤمنین﴾[٦]

٦ـ سؤالاتی که قرآن از انسان می‌کند. از طرح این سؤالات معلوم می‌شود که انسان در درون خود مطالبی را می‌فهمد و می‌شناسد. ﴿هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انّما یتذکّر اولوا الالباب﴾[۷]

۷ـ آیاتی که می‌گوید: کجا می‌روید؟ ﴿انّیٰ تؤفکون﴾[۸] این آیات بیانگر این است که انسان همانند ظرف خالی نیست که از بیرون پر شود، بلکه دارای اندوخته‌ها و ذخایر درونی است.

۸ ـ آیاتی که می‌گوید: انسان بر نفس خودش آگاه است. ﴿بل‌الانسان علی نفسه بصیرة﴾[۹]

۹ـ آیات عهد و پیمان و میثاق انسان با خدا. ﴿ألم أعهد الیکم یا بنی آدم﴾[۱۰]

سؤال: اگر اعتقاد به خدا فطری است، چرا عدّه‌ای به دین و خدا معتقد نیستند؟

پاسخ: دین فطری است، لکن ممکن است برخی در شناخت سرچشمهٔ هستی

---

۱. سوره توبه، آیه ٦٧.
۲. سوره مائده، آیه ۱۰۵.
۳. سوره بقره، آیه ٤٤.
٤. سوره فرقان، آیه ۲۸.
٥. سوره ابراهیم، آیه ٥.
٦. سوره ذاریات، آیه ٥٥.
۷. سوره زمر، آیه ۹.
۸. سوره غافر، آیه ٦۲.
۹. سوره قیامت، آیه ۱٤.
۱۰. سوره قیامت، آیه ۱٤.

اشتباه کنند، مانند نوزادی که در جستجوی شیر و در صدد یافتن سینهٔ مادر برای مکیدن است، ولی به جای آن پستانک می‌مکد.

علاوه بر آنکه امور فطری گاه ممکن است تحت الشّعاع امور دیگر واقع شود.

غبارهای فطرت

فطرت، گاهی کاملاً آشکار و گاهی غبار آلود است. در اینجا مناسب است از چیزهایی که مانع درخشش فطرت است و چون تکّه‌ای ابر و یا توده‌ای غبار روی امور فطری را می‌پوشاند نام ببریم.

۱ـ تقلید کورکورانه از دیگران.

۲ـ رفاه گرایی و غوطه‌ور شدن در مادّیات.

۳ـ تأثیرپذیری از محیط. حضرت موسی ﷺ به اتّفاق قوم خود که خداپرست بودند، وارد منطقه‌ای شد که مردم آن بت می‌پرستیدند، همین که نگاه قوم موسی به آنها و بت‌هایشان افتاد، به حضرت گفتند: برای ما نیز خدایی از بت قرار ده، ﴿اجعل لنا الهاً کما لهم آلهَة﴾[1]

٤ـ رفیق بد. چه بسا فردی خودش، خوب و بد را می‌فهمد و می‌داند، امّا رفیق بد، او را منحرف می‌سازد. قرآن می‌فرماید: انسان گمراه در روز قیامت می‌گوید: ﴿یا ویلتی لیتنی لم أتّخذ فلاناً خلیلاً. لقد اضلّنی عن الذّکر﴾[2] ای کاش فلانی را دوست نگرفته بودم، او مرا از یاد خدا غافل و منحرف ساخت.

۵ ـ تبلیغات سوء. ممکن است با تبلیغات مسموم، کارهای پسندیده، ناپسند و امور ناپسند، پسندیده جلوه داده شود. مانند تبلیغات فرعون مبنی بر خدایی خویش، ﴿أنا ربکم الاعلی﴾[3] که مورد پذیرش قوم او قرار گرفت.

٦ـ تهدید و ایجاد ترس و دلهره از سوی مخالفان دین.

---

۱. سوره اعراف، آیه ۱۳۸ ۲. سوره فرقان، آیه ۲۹ و ۳۰. ۳. سوره نازعات، آیه ۲٤.

۷ـ خود باختگی در برابر افکار و عقاید دیگر مکاتب.

۸ ـ پیروی از هنرمندان منحرف. هنگامی که حضرت موسی ﷺ برای مناجات و دریافت وحی به کوه طور عزیمت فرمود، سامری که یک هنرمند بود از این فرصت استفاده کرد و با ساخت گوساله‌ای، مردم را گوساله پرست نمود. ﴿فاخرج لهم عِجلاً جسداً له خُوار﴾[1]

۹ـ اکثریّت‌گرایی. گاهی انسان خود می‌داند مطلبی باطل و نارواست، امّا به خاطر اینکه اکثریّت آن را می‌پسندند، بر اساس «خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو» از جامعه پیروی و تبعیّت می‌کند.

۱۰ـ وسوسه‌های شیطانی.

۱۱ـ تمسخر شنیدن. گاهی انسان به خاطر احتراز از تمسخر دیگران، از بیانِ دریافت‌های صحیح خود دست بر می‌دارد.

۱۲ـ هوا و هوس. تمایلات نفسانی و پیروی از غرائز، از بروز امور فطری جلوگیری می‌کند.

عوامل شکوفایی فطرت

در مقابلِ عواملی که فطرت آدمی را تحت الشّعاع قرار می‌دهند، عواملی هستند که فطرت را شکوفا کرده، آن را جلا بخشیده، و درخشنده می‌سازند. اکنون به بیان برخی از آنها می‌پردازیم.

۱ـ احساس خطر. بسیاری از انسان‌ها تا هنگامی که به رفیق و پول و زور، یا پست و پارتی وابسته‌اند، به فطرت و امور فطری ـ از جمله خدا ـ توجّهی ندارند، امّا همین که دستشان از ابزار و وسایل ظاهری قطع شد و یا از کمک آنها ناامید شده و احساس خطر نمودند، به فطرت خود باز می‌گردند.

---

۱. سوره طه، آیه ۸۸.

۲ـ مشکلات. درگیری با گرفتاری‌ها، انسان را متوجّه امور فطری می‌کند.
۳ـ یاد نعمت‌های الهی. توجّه و تدبّر و تفکّر در نعمت‌های الهی، فطرت را شکوفا می‌کند.

امتیازات دین

اکنون که نیاز به دین روشن شد، مناسب است به طور خلاصه، امتیازات دین را ذکر کنیم:

۱ـ دین قداست دارد. زیرا دین، قانون خداست و قانون خدا مقدّس است.
۲ـ دین با فطرت همراه و هماهنگ است. چنانکه توضیح دادیم.
۳ـ دین با عقل سازگار است. چنانکه توضیح دادیم.
٤ـ دین جامعیّت دارد. دین برای تمامی مسایل زندگی انسان، برنامه و دستور دارد. از قبل از ولادت تا پس از مرگ، وظایف، مسئولیّت‌ها و کارهایی را که باید انجام و یا ترک شود، همه را متذکّر گردیده است.

صدها آیه قرآن و هزاران حدیث از پیشوایان، تکالیف و وظایف ما را در رابطه با خدا، جامعه، خانواده، دوستان و همسایگان و حتّی حیوانات و محیط زیست روشن و مشخّص نموده است. همچون آداب انتخاب همسر، مراسم عقد و ازدواج، دوران بارداری، تغذیه مادر، زایمان، نامگذاری، عقیقه، لباس و تغذیه کودک، خواب و گریه کودک، مسئولیّت پدر و مادر، صمیمیّت با کودک، آموزش و تربیت کودک و دوران جوانی، پیری، بیماری و مرگ.

علی ﷺ در نامه بیست‌وپنج نهج‌البلاغه به مسئول دریافت زکات دستور می‌دهد: هنگام مراجعت در سوارشدن بر شترانی که از بابت زکات دریافت نموده، عدالت را مراعات کند! آری دین جامع، حتّی در سوار شدن بر مرکب، به عدالت سفارش می‌کند.

روایات می‌گوید: هنگام دوشیدن شیر از پستان گاو، حقّ گوساله را مراعات کنید

و شیر مورد نیازش را در پستان مادر باقی بگذارید.

فقط در مورد لباس، ده‌ها دستور وجود دارد. از نوع لباس، رنگ وجنس آن، بهداشت لباس، بافت و دوخت آن و ....

۵ ـ دین از سرچشمه وحی است. در دین، هواها و هوس‌ها، غرائز، محدودیّت‌ها، باند بازی‌ها و حزب‌گرایی‌ها راهی ندارد و تمامی دستورهای دین از وحی الهی سرچشمه می‌گیرد.

کارایی دین

شاید بتوان طرح کلّی دین را برای ساختن جامعه‌ای پویا و رو به رشد، به کارهایی که برای ساختن یک وسیله نقلیه برای حرکت به جلو انجام می‌دهیم تشبیه کرد. ما در ساختن یک ماشین چند مرحله را طیّ می‌کنیم:

۱ـ اوّل معدن آهن را کشف می‌کنیم.

۲ـ معدن کشف شده را استخراج می‌کنیم.

۳ـ مواد را ذوب می کنیم.

٤ـ قطعات ماشین را می‌سازیم.

۵ ـ قطعات ساخته شده را مونتاژ و به یکدیگر متّصل می‌کنیم.

و در نهایت با یک رانندهٔ ماهر، اتومبیل ساخته شده را هدایت می‌کنیم.

دین نیز همین پنج عمل را روی انسان انجام می‌دهد:

کار اوّل

کار اوّل دین، کشف انسان است. انسانی که خودش را فراموش کند، راهش، رهبرش و هدفش را گم کند، تا سرحد یک حیوان تنزّل می‌کند و چون هدف اصلی خود را تنها رفاه و زندگی مادّی می‌داند مانند یک مرده می‌شود که دیگر حقّ در او اثر نمی‌کند و همچون گرگ می‌شود در دریدن، روباه می‌شود در حیله، موش

می‌شود در دزدی، سنگ می‌شود در قساوت. این انسان گم شده باید پیدا شود، خودش را بشناسد و کشف کند.

اگر دین نباشد، ما نمی توانیم به خوبی و درستی خود راکشف کنیم و بشناسیم، لذا کسانی که با انبیا ارتباطی ندارند، انسان را به درستی نشناخته‌اند، برخی از آنها می‌گویند: انسان در اصل حیوان بوده است و برخی دیگر می‌گویند: جوهرهٔ انسان شهوت است ومنشأ تمامی حرکات اوشهوات اوست، برخی انسان را حیوانی اقتصادی می‌دانند که منشأ تمامی حرکات او شکم اوست. اساساً آنها زندگی و سعادت و خوشبختی را به گونهٔ دیگری فهمیده‌اند و معنا کرده‌اند.

دین به ما می‌گوید: ای بشر! تو شهوت و شکم نیستی، امتیاز و کمال تو در اینها نیست. حتّی امتیاز تو به پرواز کردن، بلند کردن وزنه و خانه ساختن نیست، زیرا حیوانات در تمامی این امور از تو برتر و بالاترند.

اگر نگاهی به قرآن کنیم به راحتی درمی‌یابیم که اسلام چگونه انسان را معرّفی می‌کند. در برخی آیات می‌فرماید:

۱ـ تو خلیفهٔ خدا هستی.[۱]

۲ـ هر چه در زمین و آسمان است برای توست.[۲]

۳ـ تو حامل امانت الهی هستی.[۳]

٤ـ در تو از روح خدا دمیده شده است.[٤]

٥ ـ تو بهترین مخلوق خدا در آفرینشی.[٥]

٦ـ ما تو راگرامی داشتیم.[٦]

۷ـ ما تو را فضیلت دادیم.[۷]

---

۱. سوره بقره، آیه ۳۰.
۲. سوره لقمان، آیه ۲۰.
۳. سوره احزاب، آیه ۷۲.
٤. سوره حجر، آیه ۲۹.
٥. سوره مؤمنون، آیه ١٤.
٦. سوره اسراء، آیه ۷۰.
۷. سوره اسراء، آیه ۷۰.

و سپس هشدار می‌دهد که مبادا خود را فراموش کنی و گم کنی، که خسارت ببینی و در تجارتت سود نکنی، مبادا خود را ارزان بفروشی و به غیر خدا بفروشی، و این جاست که انسان از خود می‌پرسد: اگر من برای زندگی مادّی و اشباع غرائز حیوانی آفریده شده‌ام، پس چرا هستم؟ و چرا این همه نبوغ و استعداد و آرزو در من قرار داده شده است؟

کار دوّم

کار دیگر دین، استخراج این معدن کشف شده است. انسان باید استخراج شود از ظلم‌ها، جهل‌ها، تفرقه‌ها، خرافات، شرک‌ها و.... چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿یُخرجُهم من الظلماتِ الی النّور﴾[1] خداوند مؤمنان را از تاریکی‌ها به سوی نور خارج می‌سازد.

کار سوّم

دین، انسان را در بوتهٔ حوادث ذوب می‌کند، همان گونه که آهن در کوره ذوب می‌شود. دین، عشق به بی‌نهایت را در انسان ایجاد وآدمی را به آن وصل می‌کند، آن گاه بی‌نهایت کوچک را در بی‌نهایت بزرگ ذوب می‌کند. آری، انسان به کمک دین و بر اثر مناجات وبا توبه وگریه، ذوب شده وناخالصی‌های او جدا می‌گردد.

کار چهارم

کار چهارم دین، تربیت فردی انسان است. برنامه‌های خودسازی، از راه عبادت و تقواپیشگی و شکوفاکردن صفات نیک وکمال انسانی، یعنی ساختن یک مهرهٔ مفید و انسان واقعی؛ همان کاری که پیامبر اسلام در دوران مکّه و در زمان خفقان انجام دادند. تمام دستوراتی که جنبه اجتماعی ندارد در این مسیر قرار می‌گیرد تا انسان‌ها یک به یک ساخته شوند.

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

عبادت‌های فردی، مقدّمهٔ خودسازی وخودسازی مقدّمهٔ جامعه‌سازی است. تربیت جامعه را باید از تربیت افراد آغاز کنیم. خداوند از پیامبرش می‌خواهد ابتدا خودش را پاکیزه گرداند، ﴿وثیابك فطهّر﴾[۱] در مرحلهٔ دوّم می‌فرماید: به زنان و دخترانت بگو پاک باشند، ﴿قل لأزواجك وبَناتك...﴾[۲] در مرحلهٔ سوّم خویشان نزدیک خود را انذار کند، ﴿و أنذر عشیرتك الاقربین﴾[۳] ودر مرحلهٔ چهارم، مأمور انذار اهل مکّه واطراف آن می‌گردد. ﴿لِتُنذرَ أمّ القُریٰ و مَن حولَها﴾[٤] آن گاه نوبت به ارشاد و هدایت جهانیان می‌رسد. ﴿کافّةً لِلنّاس﴾[٥]

کار پنجم

کار پنجم دین، پیوند دادن مهره‌های ساخته شده و ایجاد ارتباط و وحدت بین انسان‌های مؤمن و تربیت یافته و در نهایت، تشکیل یک حکومت جامع الهی در تمام ابعاد است ـ همان کاری که پیامبر در مدینه انجام دادند ـ تشکیل یک جامعهٔ اسلامی که معیارها و هدف‌های آن الهی باشد و از هر جهت با جامعه‌های غیر اسلامی تفاوت داشته باشد.

اساساً اسلام دین وحدت، جماعت و اجتماع است، شما در نماز، حتّی اگر به تنهایی نماز بخوانید، به صورت جمع با خداوند متعال سخن می‌گویید: ﴿ایّاک نَعبد و ایّاک نستعین﴾ تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌خواهیم. ﴿إهدنا الصّراط المستقیم﴾ ما را به راه راست هدایت فرما. «السّلام علینا و علی عباد الله الصّالحین» سلام بر ما و بر بندگان شایسته. اسلام با روش‌های مختلف سعی دارد مسلمانان را به تشکیل اجتماعات با شکوه تشویق کند، لذا می‌فرماید: تعداد نمازگزاران، هر چه بیشتر باشد ثواب نماز جماعت افزون می‌گردد.

اگر غیبت و تهمت و... در اسلام امری ناپسند است، شاید به خاطر آن باشد که

---

۱. سوره مدّثر، آیه ٤.
۲. سوره احزاب، آیه ۵۹.
۳. سوره شعراء، آیه ۲۱٤.
٤. سوره انعام، آیه ۹۲.
۵. سوره سبأ، آیه ۲۸.

عامل تفرقه و تشتّت است و اگر هدیه دادن، صلهٔ رحم، سلام کردن و مشورت امری پسندیده است، برای آن است که این گونه امور ایجاد محبّت می‌کند و باعث انسجام و وحدت می‌گردد.

کار ششم

آخرین کار دین آن است که جامعهٔ متّحد وتشکّل یافته را به دست رهبری لایق و معصوم بسپارد، تا او امّت را از خطر تسلّط افراد مفسد، مسرف، مترف، جاهل و ظالم حفظ نموده ومردم را از وابستگی و دنیاپرستی برهاند. به راستی، سپردن رهبریِ جامعه به دست شخص غیر معصوم، ظلم به مقام انسانیّت است.

این است دورنمایی از طرح کلّیِ مکتب که اگر بخواهیم آنا را در یک سطر بیان کنیم، می‌گوییم: دین، یک برنامه جامعی است که نوع «بینش»، «کوشش» و «روش» را برای فرد و جامعه، با معیارهای خاصّ الهی معیّن می‌کند.

چرا برخی به دین توجّهی ندارند؟

علل عدم توجّه به دین و گریز از آن را می‌توان در موارد زیر جستجو نمود:

۱ـ عدم شناخت دین

هر چه شناخت ما از چیزی بیشتر باشد و ارزش و اهمّیت آن را بدانیم، توجّه ما نیز به آن بیشتر خواهد شد. سرچشمهٔ بی‌توجّهی برخی افراد به دین و مسایل آن، نداشتن شناخت درست از دین است. امام رضا ﷺ فرمودند:

اگر مردم زیبایی‌های سخنان ما را بشناسند، از ما پیروی خواهند کرد.[۱]

برخی نسبت به نماز کاهلی می‌کنند. هنگامی که از آنها جویای علّت می‌شویم، پاسخی می‌دهند که از عدم آشنایی آنها به نماز حکایت می‌کند. آنان می‌گویند:

---

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۰.

خداوند چه نیازی به نماز ما دارد؟ این گروه نمی‌دانند که نه تنها خدا به نماز ما و حتّی به خود ما نیازی ندارد، بلکه تمام هستی از ما بی‌نیاز است. زمین چه نیازی به ما دارد؟! زنبور عسل و سایر حیوانات چه نیازی به ما دارند؟ اکسیژن و خورشید چه نیازی به ما دارند؟ اگر گفته‌اند خانهٔ خود را روبه خورشید بسازیم، معنایش این نیست که خورشید به ما و اتاق ما نیاز دارد، بلکه این انسان است که به خورشید و نور و گرمای او نیازمند است.

در دعا می‌خوانیم: «عصَیتُك بجَهلی»

خدایا! به خاطر جهل و نادانی، فرمانت را عمل نکردم.[۱]

اگر انسان، آثار اعمال صالح را بداند و از مجازات اعمال زشت با خبر باشد، قطعاً اعمال صالح را انجام داده، از کارهای ناپسند دوری می‌کند. اگر کسی سیگار می‌کشد و نماز نمی‌خواند، به خاطر این است که نه بر ضررهای سیگار واقف است و نه از اسرار و آثار نماز آگاه است.

برای جذب مردم به دین، لازم است شناخت از دین و معارف آن در جامعه رواج یابد و رابطه بین اسلام شناسان و نسل نو بیشتر شود. باید هر دانشجو و هر جوان مسلمان، با یک عالم اسلام شناس در ارتباط باشد تا معارف دینی را بشناسد و همواره از دین، تحلیل و برداشت صحیح داشته باشد.

در زمان طاغوت، یکی از استادان مارکسیست در کلاس درس گفته بود: اسلام می‌گوید: هر کس دزدی کرد باید فوراً دست او را قطع کرد و اگر حکومت اسلامی تشکیل شود، در هر شهری باید سلاّخ‌خانه‌ای برای قطع دست، درست شود. امّا «کارل مارکس» می‌گوید: هر کس دزدی کرد لابد گرسنه بوده است، شکمش را سیر کنید، دیگر دزدی نمی‌کند. شکم سیر کردن هنر است، نه قطع کردن دست!

هنگامی که یک استاد، مسایل را این گونه تحلیل و القای شبهه می‌کند، باید به او

---

۱. بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۱۸۳.

پاسخ داد: اوّلاً این حرف غلط است که هرکس دزدی می‌کند بر اثر گرسنگی است. گرچه ممکن است دزدی گاهی بر اثر فقر و گرسنگی باشد، امّا در همه جا چنین نیست، بسیاری از زندانیان، بر اثر حرص وطمع، دزدی وکلاه‌برداری و گران‌فروشی می‌کنند، ثانیاً: هرکس که دزدی کرد، اسلام دست او را قطع نمی‌کند، بلکه با بیست وشش شرط، دست دزد قطع می‌شود.

خوشبختانه در آن جمع، دانشجوی با اطلاعی می‌گوید: استاد! اسلام با بیست و شش شرط دست دزد را قطع می‌کند. لطفاً شما که به اسلام اشکال وارد می‌کنید، فقط شش شرط آن را بیان فرمایید!

۲ـ اضافه شدن خرافات در دین

برخی از مردم که از مذهب دوری می‌کنند به خاطر خرافاتی است که از طرف دوستان نادان و دشمنان دانا به مذهب اضافه می‌شود.

اگر به انسان تشنه‌ای یک لیوان آب دهند، ولی در آن مگسی باشد، آب را به زمین می‌ریزد ونمی‌آشامد. چه بسیار تشنگان دین که به خاطر وجود خرافات، از اصل مذهب صرف نظر می‌کند، گاهی چیزهایی راکه حلال است بر خود حرام می‌کنیم و گاهی خود را پایبند آداب و رسوم دست و پاگیری به نام دین می‌نماییم. بنابراین از عمل بعضی مسلمانان که مایهٔ فرار مردم از مذهب می‌شود، نباید غافل شد.

۳ـ برداشت و تعبیر ناصحیح از دین

گاهی از دین وتعالیم آن بد برداشت می‌شود و این فهم غلط، به نام دین تبلیغ می‌شود. صاحب چنین برداشتی بر این باور است که هرکس دیندار است باید این گونه فکر وعمل نماید. بدیهی است فهم نادرست و اشتباه از دین و تعالیم آن و تبلیغ این برداشت‌های ناصحیح به نام دین، مانع از جذب دیگران می‌شود. نحوهٔ تبلیغ دین، بسیار مهم است. تبلیغ دین هم روانشناسی می‌خواهد وهم سلیقه.

٤ـ عمل برخی از متدیّنین

گاهی رفتار برخی از متدیّنین موجب دین گریزی دیگران می‌گردد. مانند عرضهٔ غذای تمیز، توسّط فردی کثیف برای شخصی گرسنه.

تحلیل‌های غلط از دین

کسانی که اعتقادی به دین ندارند ـ مانند مادّی‌گراها ـ ناگزیرند تحلیلی و توجیهی برای دین و علّت پیدایش آن ارائه نمایند. برخی تحلیل‌ها و توجیه‌های آنان جنبهٔ روانی و برخی جنبهٔ اقتصادی دارند. که همهٔ آنها از واقعیّت دورند. البتّه اکنون بطلان بسیاری از آنها آشکار شده و جوابشان نیز داده شده است.[1]

مادّی‌گراها، دربارهٔ ریشه‌های پیدایش مذهب در میان جوامع بشری، ضمن ردّ عقل و فطرت، اموری چون فقر، جهل و ترس را به عنوان عوامل گرایش به دین و خدا ذکر کرده‌اند.

فقر

مادّی‌گراها می‌گویند: یکی از عوامل گرایش مردم به دین و خدا فقر است و در توضیح آن می‌گویند: سرمایه‌داران چون می‌خواستند حقّ فقرا و کارگران را غصب کنند، کانالی به نام دین ساختند تا از طریق آن فقرا را استثمار کنند، آنها به محرومان جامعه، به وسیله عوامل ارتجاع چنین القا می‌کنند که دنیا ارزشی ندارد، صبر و تحمّل داشته باشید، زیرا خداوند صبر و صابران را دوست دارد، با فقر و بیچارگی بسازید و هرگز دست به شورش و انقلاب نزنید، آنچه مهم است آخرت است. بنابر این سرمایه‌داران از واژه‌هایی که طبقه محروم را بی‌تحرّک می‌سازد سوء استفاده نموده و بدین وسیله آنها را به سکوت و سکون وا می‌دارند!

---

۱. برای اطلاع بیشتر به کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم (اثر علامه طباطبایی و شهید مطهری) و کتاب راه خداشناسی و کتب مربوطه مراجعه کنید.

بطلان این تحلیلِ غلط و دور از منطق، به چند دلیل کاملاً روشن است.

اوّلاً: صبر به معنای تسلیم شدن و تو سری خوردن نیست. در جایی که دین می‌فرماید: ﴿فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم﴾[1] هر کس به شما ظلم و تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدّی کنید. چگونه می‌توان چنین برداشت ناصحیح را به دین نسبت داد؟

هرگز توجّه به آخرت، به معنای دست کشیدن از دنیا و بی‌اعتنایی نسبت به آن و ضایع شدن حقوق فرد توسّط دیگران نیست. در قرآن کریم به تعداد کلمهٔ آخرت، کلمهٔ دنیا تکرار شده است.

اسلام، برای تمام واژه‌هایی که مورد سوء استفاده قرار گرفته و تحریف شده، معنایی صحیح و محرّک دارد، معنای انتظار، سکوت نیست، چنانکه انتظار خورشید به معنای آن نیست که شب در تاریکی بمانیم و چراغی روشن نکنیم و معنای انتظارِ تابستان، این نیست که در زمستان وسیلهٔ گرم‌کننده نداشته باشیم.

آری، انتظار ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه برای اصلاح، به معنای سکوت و زیر بارِ ظلم رفتن نیست.

معنای صبر، تحمّل ظلم نیست. بلکه صبر، یعنی استقامت در برابر ظالم و پایداری در گرفتن حقّ. اسلام می‌گوید: هر که در راه گرفتن مال خود از دشمن و یا حفظ آن از دستبرد کشته شود، شهید است. یعنی برای گرفتن حقّ باید تا مرز شهادت استقامت نمود.

معنای تعبیر «دنیا ارزش ندارد»، این نیست که دنیا را از دست بدهیم، بلکه منظور آن است که ارزش انسانی که جانشین خدا در زمین است، بیش از دنیاست و نباید دنیا برای انسان هدف باشد.

اسلام علاوه بر آنکه اموال نامشروع را از سرمایه‌داران می‌گیرد و به صاحبان آن

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۹٤.

می‌دهد، به محرومان نیز خطاب کرده، می‌فرماید:

تواضع و فروتنی در برابر سرمایه دار ممنوع است و هرکس به خاطر مال در برابر کسی تواضع کند یک سوّم دینش نابود می‌شود. هرکس به پولداری به خاطر پولش، باگرمی و احترام سلام کند، خدا در قیامت بر او غضب خواهد کرد. هرگزکسی را به خاطر داشتن مال، امتیازی ندهید. نباید بر سر سفره‌ای بنشینید که در آن تنها افراد مرفّه نشسته‌اند. چنانکه امام رضا ﷺ با بردگان بر سر یک سفره غذا می‌خورد و حضرت سلیمان با آن همه عظمت، با مساکین زندگی می‌کرد و امام علی ﷺ روی خاک می‌نشست.

ثانیاً: اگر سرمایه‌داران، دین را به وجود آورده باشند، نباید انبیا، فقرا را در برابر سرمایه‌دارانِ زورگو بشورانند و به قیام وادارند.

ثالثاً: دین، سرمایه‌داری را محدود وبسیاری از منابع درآمد را ممنوع می‌کند، رشوه، کم فروشی، گران فروشی، ربا، کلاه برداری و دزدی به شدّت در دین مردود است. بدیهی است که هیچ گاه یک سرمایه‌دار، طرفدار پیدایش دینی نیست که او را از ثروت اندوزی باز می‌دارد و به بهانه‌های مختلف جیب او را به نفع فقرا خالی می‌کند و حتّی گاهی اموال او را مصادره نماید.

توجیه دیگر مادّی‌گراها این است که دین ساختهٔ خود فقراست. فقرا، دین را برای آرامش خود ساختند. آنها گفتند: اگر دنیا نداریم، مهم نیست در عوض آخرت داریم و آخرت بهتر است. به جای اینکه برویم دنبال کار وبازار، می‌رویم دنبال مسجد و عبادت.

این تحلیل هم اشتباه ومغرضانه است. کجای دین طرفدار تنبلی وبی‌تحرّکی است؟ از امیرمؤمنان ﷺ پرسیدند: چه چیزی بار شتر است. فرمود: صد هزار درخت خرما. تعجّب کردند، بعد متوجّه شدند که صدهزار هستهٔ خرما بار شتر است. تفکّر امیرمؤمنان این‌گونه است که از هر هستهٔ خرما باید در اندیشه تولید یک

درخت خرما بود. آن‌حضرت چه مقدار نخلستان ایجاد نمود وقنات آب احداث کرد! پیامبران الهی یا کشاورز بودند یا دامدار ویا نجّار وخیّاط.

ترس

بعضی از مادّیون که نمی‌توانند به جهان‌بینی توحیدی و برخاسته از عقل و فطرت پی ببرند، گفته‌اند: ریشهٔ ایمان به خدا ترس است! توضیح اینکه انسان همان گونه که در کودکی پناهگاهی به نام والدین دارد، در بزرگسالی هم پناهگاهی به نام خدا برای خود ساخته است، زیرا انسان، هم از نظر زور و قدرت محدود است و هم حوادث و خطرها فراوانند.

انسان‌های اوّلیه که در برابر حوادث ناگوار وخطرناکی ـ از قبیل زلزله و رعد و برق و... ـ قرار می‌گرفتند برای خود پناهگاه موهومی فرض می‌کردند و هرگاه می‌ترسیدند با پناه بردن به خدایِ خود ساخته، به روان مضطرب خود آرامش می‌بخشیدند. بنابراین، ریشهٔ ایمان به خدا ترس است!

در پاسخ باید گفت: اگر ریشهٔ ایمان به خدا، ترس باشد، باید هرکه ترسوتر است ایمانش بیشتر باشد. و جاهایی که ترس زیاد است، ایمان به خدا هم زیاد باشد.

اگر ریشهٔ ایمان به خدا ترس است، باید افرادی که ترسو نیستند دین نداشته باشند! و در مواردی که در انسان احساس ترس نیست، توجّه به خدا هم نباشد، در حالی که هست.

شاید در اینجا سؤالی به ذهن خوانندهٔ گرامی برسد که اگر منشأ ایمان به خدا و گرایش به مذهب، ترس نیست پس چرا هنگام ترس، انسان متوجّه خدا می‌گردد، چرا هنگامی که بیمار به اتاق جرّاحی می‌رود و یا راننده‌ای ماشینش در حال وازگونی است به یاد خدا می‌افتد؟

در پاسخ می‌گوییم: درست است که انسان در حال ترس، به سوی خدا می‌رود، امّا این بدان معنا نیست که ریشهٔ ایمان به خدا وگرایش به دین ترس است. اگر انسان

هنگام تشنگی به سراغ آب می‌رود، به معنای آن نیست که اب ساختهٔ ذهن بشر است، بلکه به عکس، به معنای آن است که آب یک واقعیّتِ موجود است که تشنگی، ما را به سوی او می‌کشاند.

عقل انسان آثار دقیق و ظریف و حساب شده‌ای را می‌بیند و به وجود خداوند متعال پی‌می‌برد، فکر می‌کند: من که فعلاً هستم، خودم، خودم را نیافریدم وگرنه ممکن بود خود را قوی‌تر و زیباتر بیافرینم و یا در خود تغییراتی دهم، دیگران هم که مثل منند، بنابراین یک قادری مرا ساخته است. او در این فکر و نتیجه گیری، دلهره و ترسی ندارد. عقل و فطرت بیدارش او را به سوی خدای متعال رهبری می‌کند.

جهل

گروهی از مخالفان دین، که با حقّانیّت خداشناسی بر اساس رهنمود عقل و فطرت مخالفند، می‌گویند: ریشهٔ ایمان به خدا جهل است! اینان معتقدند: برای انسان‌ها مسائل و حوادثی پیش می‌آمده که دلیل آنها را نمی‌دانستند، هرکجا و در هر مسأله‌ای از تفسیر علمی آن عاجز می‌شدند پیش خود، خدایی فرض می‌کردند و می‌گفتند: این کار، کار خداست. مثلاً چون علّت خورشیدگرفتگی و ماه‌گرفتگی و زلزله و پیشامدهای دیگر را نمی‌دانستند، خدایی را پیش خود تصوّر می‌کردند تا بگویند اینها کار اوست، از این جا بود که مسأله‌ای به نام خدا مطرح شد!

حقیقت این است که باید گفت: روزگار این حرف‌ها سپری شده و از اوّل هم خریداری نداشت، زیرا:

۱ـ اگر ریشهٔ ایمان به خدا جهل به علل حوادث طبیعی باشد، باید هرکه جهلش بیشتر است، ایمانش بیشتر باشد!

۲ـ اگر ریشهٔ ایمان به خدا جهل باشد، باید کتاب‌های آسمانی مردم را به جهل تشویق کنند! در صورتی که قرآن در آیات متعدّدی به بیان فضیلت واهمیّت علم و دانش پرداخته، مردم را به فراگرفتن آن تشویق کرده است. ﴿یرفع اللّه الّذین امنوا منکم

والّذین اوتوا العلم درجات﴾[۱]، ﴿هل یستوی الّذین یعلمون و الّذین لایعلمون﴾[۲]

۳ـ اگر ریشهٔ ایمان به خدا جهل باشد، باید رهبران دینی، افراد جاهلی باشند در حالی که آنان از همه داناترند.

٤ـ اگر ریشهٔ ایمان به خدا جهل باشد، باید هرکه به علمش اضافه و از جهلش کاسته می‌شود، بی‌ایمان‌تر شود! و باید همین که انسان به علل بعضی از حوادث پی برد، دست از ایمان به خدا بردارد، در صورتی که امثال گالیله‌ها، انیشتین‌ها و بوعلی‌ها ـ که خود کشف کنندهٔ بعضی علل طبیعی هستند ـ به خدا ایمان دارند. راستی مگر کشف یک یا چند قانون طبیعی ما را از وجود قانون گذار بی‌نیاز می‌کند؟

بدیهی است کشف قوانین طبیعی و آگاهی و اطلاع از اسرار هستی، در گرایش انسان به خدا و ایمان به او بسیار مؤثر است.

نشانه‌های بهترین دین

بهترین دین و مکتب، باید دارای مشخّصات زیر باشد:

۱ـ عقلی و مستدل باشد.

البته لازم است که بگوییم: اصول عقایدِ دین نباید با عقل در تضادّ باشد، امّا لازم نیست همهٔ مردم در همه زمان‌ها و مکان‌ها، دستورها و برنامه‌های دین را طبق عقل خویش درک کنند؛ زیرا در زمانی که بسیاری از برنامه‌ها و دستورهای دین، صادر می‌شود؛ ممکن است افرادی راز و رمز آن را نفهمند و با عقل خویش به فلسفه آن پی نبرند. بنابراین یک برنامه دینی نمی‌تواند ضدّ عقل باشد امّا ممکن است فوق عقل باشد.

به هر صورت دین خوب، دینی است که اصول عقاید وبرنامه‌هایش استدلالی باشد نه ضدّ عقل؛ برای همین است که می‌گویند: در اصول دین و اصول عقاید،

---

۱. سوره مجادله، آیه ۱۱. ۲. سوره زمر، آیه ۹.

تقلید جایز نیست، زیرا عقیده از عَقْد است وعقد یعنی گره خوردن وبسته شدن و چون بنا بر این است که روح و دل انسان با عقیده و مطلبی گره بخورد، صرفاً با حرف این و آن گره نمی‌خورد بلکه باید این علقه و پیوند بر مبنای عقل و استدلال ایجاد گردد.

۲ـ با فطرت و طبیعت انسان سازگار باشد.

پیروان یک دین باید برنامه‌های دینی خود را با فطرت و طبیعت خود سازگار ببینند، مثلاً انسان طبیعتاً به همسر نیاز دارد، بدیهی است دین خوب آن است که در برنامه‌ها و دستوراتش، ازدواج امر مقدّسی باشد.

۳ـ تحریف نشده باشد.

متأسّفانه یکی از گرفتاری‌هایی که برای ادیان پیشین روی داد، تحریف آنها بود. قرآن از این عمل زشت پرده برداشته، می‌فرماید: ﴿یُحرِّفونَ الکَلم عن مَواضِعه﴾[۱] بدیهی است دست بردن در قوانین وبرنامه‌های یک دین، آن را وسیله و بازیچه اغراض شخصی نموده، بی‌خاصیّت می‌کند.

خوشبختانه دشمنان آگاه و دوستان نادان هرگز نتوانستند هیچ گونه تحریفی در دین اسلام به وجود آورند، زیرا خداوند، خود حفاظت ونگهبانی از قرآن را به عهده گرفته است و در این باره می‌فرماید: ﴿انّا نحن نزّلنَا الذّکر و انّا له لَحافِظون﴾[۲] در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿لایأتیه الباطل مِن بین یَدیه﴾[۳] از هیچ سمت و سویی باطل به قرآن راه نمی‌یابد.

٤ـ امید آفرین و روحیه‌بخش باشد.

از نشانه‌های بهترین دین و مکتب آن است که به انسان امید و عشق بدهد. اگر

---

۱. سوره مائده، آیه ۱۳. ۲. سوره حجر، آیه ۹. ۳. سوره فصّلت، آیه ٤۲.

شاگردی بداند که زحمات او در مدرسه هدر نمی رود و حتّی یک صدم نمره‌اش مورد نظر است و عذرهای موجه او پذیرفته می‌شود، با عشق خاصّی به تحصیل ادامه می‌دهد. در جهان‌بینی الهی، انسان عقیده دارد که در هر لحظه زیر نظر خداست و ذرّه‌ای از اعمال خیر او غفلت نمی‌شود و خریدار کار نیکش خداست وبهای جان و مالش بهشت است و بر این باور است که امدادهای غیبی می‌تواند در سخت‌ترین شرایط به کمک او بیاید.

۵ـ آینده‌نگر باشد.

دین باید دورنگر و در فکر آینده مردم باشد، آینده را برای پیروان خود توضیح دهد و راه‌های سعادت و پیشرفت را با آنها در میان بگذارد. البتّه برخی از مکتب‌ها به جای اینکه آخربین باشند آخوربین هستند.

٦ـ جامع باشد.

دین باید هم به مسایل نظری بپردازد و هم به مسایل عملی. هم به این جهان بیاندیشد و هم آن جهان را فراموش نکند. آنچه که مورد نیاز یک انسان و یا جامعه است در آن یافت شود. این جامعیّت به زیبایی در قرآن مشاهده می‌شود، زیرا مسایل مادّی ومعنوی، دنیوی واخروی درکنار یکدیگر ذکر شده‌اند.

قرآن، در حالی که از مسایل زناشویی سخن می‌گوید: ﴿نساءکم حرثٌ لکم فاتوا حرثکم أنّی شئتم﴾ بلافاصله می‌گوید: ﴿و قدّموا لانفسکم﴾[1] برای آخرت خود توشه‌ای را پیش فرستید. یعنی ضمن اینکه در اندیشهٔ تأمین نیازهای مادّی خود هستید، در اندیشه تربیت اولاد صالح نیز باشید تا ذخیره‌ای برای آخرت شما باشد.

دین برتر، دینی است که هم برای فکر و اندیشهٔ پیروان خود برنامه داشته باشد و هم برای دست و زبان و پای آنها. هم در اندیشهٔ جسم مردم باشد و هم در اندیشه

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۲۳.

روانشان. دین جامع، دینی است که هم به فکر اقتصاد مردم باشد، هم به فکر تفریح و تأمین لذّت‌های مشروع آنان.

دین خوب می‌گوید: اگر می‌خواهی ورزش کنی، با این شعار ورزش کن. «امروز لذّت، فردا خدمت.» این معیار ورزش در اسلام است که باید در اموری مثل شنا، قایقرانی، تیراندازی، موتورسواری، اتومبیل‌رانی، آموزش‌های نظامی و... به آن توجّه داشت.

آری، انجام این گونه ورزش‌ها امروز لذّت دارد و با کسب این مهارت‌ها می‌توان فردابه جامعه خدمت کرد.[1] برخی ورزش‌ها شاید امروز مفید باشد، امّا برای فردا چه سودی دارد؟! چه خدمتی برای جامعه در آن به چشم می‌خورد؟! بگذریم از برخی از ورزش‌ها که نه امروز دارد و نه فردا! دین برتر برای مسابقات جایزه قرار می‌دهد، آنهم نه جایزه مصرفی مانند گلدان، جام ومدال.

پیامبرﷺ وقتی مسابقه‌ای برگزار می‌نمود به برنده آن شتر و یا درخت خرما جایزه می‌داد، یعنی جایزه‌ای تولیدی.

۷ـ بن‌بست نداشته باشد.

در اسلام، راه بازگشت به روی هیچ کس بسته نیست و در بسیاری از آیات قرآن پس از بیان وضعیّت گناهکاران از توبه سخن به میان آمده است. زیرا یکی ازگناهان کبیره، یأس از رحمت خداست. هیچ کس، در هیچ شرایطی نباید از رحمت خدا مأیوس شود و خود را در بن‌بست ببیند.

راستی چرا ما زود مأیوس می‌شویم و همهٔ درها را به روی خود بسته می‌بینیم. اگر درکنکور قبول نشدیم ناامیدی سراسر وجود ما را فرا می‌گیرد! مگر تمام سعادت‌ها، در رفتن به دانشگاه است؟ مگر تمام سعادت یک فرد، پیروزی در انتخابات و یا

---

۱. «علّموا اولادکم السّباحة و الرّماية» فرزندان خود را (دختر و پسر) تیراندازی و شنا یاد دهید. کافی، ج ٦، ص ٤٧.

موفّقیّت در تجارت است؟

دین خوب، دینی است که بن‌بست ندارد و مقصّران را در بازگشت از گناه و اشتباه راهنمایی و یاری می‌کند.

۸ـ عمل به آن آسان باشد.

در دین کامل و برتر حَرَجی نیست، یعنی پیروان یک مکتب آسمانی در انجام وظایف و اعمال خود دچار سختی و دردسر نمی‌شوند. مثلاً: جهاد بر فرد نابینا و یا بیمار واجب نیست و نمازگزار اگر آبی برای وضو پیدا نکرد، تیمّم می‌کند. پرداخت کنندهٔ زکات، اگر گندم‌زارش دیمی است، زکات بیشتری می‌پردازد و اگر آبیاری می‌کند، چون زحمت بیشتری متحمّل می‌شود، زکاتِ کمتری می‌پردازد. مالک گوسفند اگر گوسفندانش در بیابان‌ها می‌چرند، باید زکات بیشتری بپردازد و اگر آنها را علوفه می‌دهد چون هزینهٔ علوفه را می‌پردازد، زکات کمتری پرداخت می‌کند.

در دین خوب جایی برای وسواسی نیست، زیرا با یک لیوان آب می‌شود، وضو گرفت و با ده سیر آب غسل کرد.

در دین قواعد و اصولی وجود دارد که زندگی را بر ما آسان می‌کند:

اصل بر این است که همه چیز پاک است، مگر خلاف آن ثابت شود.

اصل بر این است که اموالی که در دست مسلمانان است از خودشان بوده و حلال است.

اصل بر این است که همه چیز حلال است، مگر آنکه خلاف آن ثابت شود.

پس دین خوب دینی است که دستوراتش آسان و عمل به آن نیز آسان باشد.

ضرورت شناخت دین

شناخت و معرفت دین واجب است، قرآن می‌فرماید: چرا برخی از مردم به قصد شناخت دین و تفقّه در آن از وطن خود کوچ نمی‌کنند؟

تفقّه، یعنی شناخت عمیق دین که بر عده‌ای واجب است در این راه تلاش کنند تا فقیه گردند و بر سایرین نیز لازم است در مسایل و احکام دینی از این فقیهان تقلید و پیروی کنند.

البتّه این، بدان معنا نیست که لازم نباشد مردم عادی به دنبال معرفت و شناخت دین حرکت نمایند، بلکه وظیفهٔ همه ماست که در حدّ توان، دین را آن گونه که هست بشناسیم.

گفتنی است که تفقّه در دین و شناخت عمیق آن، فقط نسبت به احکام دین ـ از قبیل نماز، روزه، خمس و ... ـ نیست، بلکه شناخت نسبت به اصول دین و اعتقادات دینی و همچنین تاریخ اسلام نیز لازم است، زیرا قرآن که بیش از شش هزار آیه دارد، فقط حدود پانصد آیه آن مربوط به احکام است.

معارف ثابت ادیان

ادیان الهی، مشترکات زیادی دارند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

* توحید

تمامی ادیان، مردم را به توحید و یکتاپرستی دعوت نموده‌اند. ﴿اعبدوا اللّه ما لکم من اله غیره﴾[۱]

تمامی ادیان الهی با شرک، بت‌پرستی و طاغوت درگیر مبارزه بوده‌اند. ﴿ان اعبدوا اللّه و اجتنبوا الطاغوت﴾[۲]

* نبوّت

همه ادیان، مردم را به پیروی از پیامبران الهی و راه و روش آنها ـ که از طریق وحی مشخّص گردیده ـ دعوت کرده‌اند.

---

۱. سوره اعراف، آیه ۵۹. ۲. سوره نحل، آیه ۳۶.

*** معاد**

ادیان آسمانی، مردم را از روز قیامت و برنامه‌های آن با خبر ساخته، آنها را از عذاب و مشکلات آن روزبر حذر داشته‌اند.

*** نماز**

در تمامی ادیان، فریضهٔ ارزشمند نماز چون خورشیدی می‌درخشد.

حضرت ابراهیم می‌فرماید: ﴿ربّ اجعلنی مُقیمَ الصلوة﴾ پروردگارا! مرا از بر پای دارندگان نماز قرار ده.

گمراهان قوم شعیب علیه السلام خطاب به او می‌گفتند: ﴿أصلاتک تأمرک أن نترک مایعبد آباؤنا﴾[1] آیا نماز تو به تو دستور می‌دهد که ما ترک کنیم آنچه را که گذشتگانمان می‌پرستیدند؟ و حضرت عیسی علیه السلام درگهواره فرمود: ﴿و اوصانی بالصلوة ...﴾[2]

*** روزه**

روزه از مشترکات تمامی ادیان الهی است. ﴿یا ایّها الّذین امنوا کُتب علیکم الصّیام کما کُتب علی الّذین من قبلکم...﴾[3] ای ایمان آورندگان! روزه بر شما واجب گردید همان گونه که برگذشتگان شما واجب شد.

*** جهاد**

قرآن درباره جهاد انبیا می‌فرماید: ﴿کاین من‌نبیّ قاتل‌معه ربّیون کثیر﴾[4] چه بسیار پیامبرانی که همراه آنها انسان‌های شایسته‌ای جنگیدند و به شهادت رسیدند.

*** حج**

حج، مخصوص اسلام نیست ودر ادیان قبل نیز وجود داشته است.

خداوند خطاب به حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: ﴿و اذّن فی النّاس بالحج یأتوک رجالاً و علی کلّ ضامرٍ یأتینَ من کلّ فَجٍّ عمیق﴾[5] و در میان مردم، انجام حج را اعلام کن،

---

۱. سوره هود، آیه ۸۷. ۲. سوره مریم، آیه ۳۱. ۳. سوره بقره، آیه ۱۸۳.
٤. سوره آل عمران، آیه ١٤٦. ۵. سوره حج، آیه ۲۷.

آنها پیاده و سواره و از راه دور به سوی تو خواهند شتافت.

* زکات

زکات نیز مخصوص اسلام نیست. حضرت عیسی می‌فرماید: ﴿و اوصانی بالصلوة و الزکاة مادمت حیّا﴾[۱]

امر به معروف و نهی از منکر

لقمان به فرزندش می‌گوید: ﴿یابُنیّ اقم الصلوة وامربالمعروف وانه عن المنکر﴾[۲] فرزندم! نماز را به پای‌دار وامر به‌معروف کن واز زشتی‌ها نهی کن.

این‌ها پاره‌ای از مشترکات ادیان الهی است. و همان گونه که در ادیان الهی مشترکات و تفاوت‌هایی وجود دارد، در یک دین نیز، احکام ثابت واحکام متغیّر هست. احکام ثابت تغییر نمی‌کند، ولی احکام متغیّر بنابر مصالح قابل تغییرند، مانند جنگ و صلح.

در اینجا به ذکر دو نمونه از احکام متغیر می‌پردازیم:

امیرمؤمنان علی ﷺ در یکی از سال‌های حکومت خود بر اسب‌ها زکات مقرّرکرد و در پاسخ به اعتراض برخی فرمود: امسال فقرا زیادند و درآمد بیت‌المال کم است، لذا باید صاحبان اسب نیز زکات بدهند.

امام کاظم ﷺ هنگامی که در زندان بودند، به خاطر مصونیّت شیعیان از شناسایی واذیّت وآزار آنها، خمس را بر آنها بخشید وفرمود: لازم نیست شیعیان خمس بدهند. پس از شهادت امام، برخی شیعیان طیّ طوماری از امام هشتم ﷺ تقاضا کردند که همچنان خمس بخشیده شود، امام در پاسخ آنها فرمود: خمس قابل بخشش نیست و اگر پدرم آن را بخشید به خاطر حفظ جان شما بود.

---

۱. سوره مریم، آیه ۳۱. ۲. سوره لقمان، آیه ۱۷.

جهان‌بینی

جهان‌بینی، یعنی تفسیر کلّی از هستی.

بعضی که به جهان می‌نگرند، آن راموجودی هدفدار و دارای پشتوانه‌ای باشعور و براساس طرح ونظم وحساب می‌یابند، این بینش را «جهان‌بینی الهی» می‌نامند. امّا بعضی گمان می‌کنند که جهان هستی نه طرح قبلی دارد، نه طرّاح با شعور و نه هدف و حساب. این دید و طرز فکر را «جهان‌بینی مادّی» می‌گویند.

تفاوت این دو جهان‌بینی کاملاً آشکار، و اختلاف نتیجهٔ این دو بینش، قابل شک و تردید نیست. زیرا اگر عقیده داشتیم که این هستی خانه‌ای است که نه صاحبی دارد و نه حساب و کتابی؛ چرا داخل چنین خانه‌ای هر کاری که دلمان خواست و باب میلمان بود انجام ندهیم؟

امّا اگر این خانه بزرگ «جهان هستی»، حساب و هدفی دارد و صاحبش برای هر چیز اندازه‌ای مقدّر فرموده است: ﴿قد جعل اللّه لکلّ شیء قدرا﴾[1] و هیچ برگی از درخت نمی‌افتد، مگر با حساب و کتاب ﴿و ما تَسقُط من وَرقةٍ الاّ یَعلمها﴾[2] پس من هم که جزیی از این جهان هستم، باید خود را با خواست و رضای صاحب خانه «خدا» تطبیق دهم.

اگر هستی، بی‌طرح و بی‌هدف و بی‌حساب است، برای من هم دلیلی بر پذیرفتن نظم و تحمّل قید و بندها وجود ندارد.

انسانی که فرمودهٔ خدای خود را باور دارد که می‌فرماید: ﴿ما کنّا عن الخلق غافلین﴾[3] ما از آفریده‌های خود غافل نیستیم. و عقیده دارد: ﴿انّ ربّك لبالمرصاد﴾[4]

---

۱. سوره طلاق، آیه ۳. ۲. سوره انعام، آیه ۵۹. ۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۷.

پروردگار تو در کمینگاه است. چنین انسانی، هرگز رفتار وکردار او با انسانی که چنین اعتقادی ندارد یکسان نیست.

تنها در جهان‌بینی الهی است که می‌توانیم انسانی مسئول و متعهّد باشیم، زیرا زمانی مسئولیم که زیر نظر باشیم، و در مورد هستی مورد سؤال قرار گیریم.

به علاوه وقتی گفته می‌شود: انسان مسئول است، هر مسئولی سائلی می‌خواهد، سائل ما کیست؟ وقتی من معتقدم که کلّ هستی بی‌صاحب است، پس در برابر چه کسی مسئولم؟ اگر گفته شود: در برابر خلق. می‌گوییم خلق کیستند؟ خلق هم موجوداتی مانند من هستند؟ که در مقابل کسی مسئولیّتی ندارند.

آری از دیدگاه انسان مادّی، تمام هستی بدون طرح قبلی است و به مرور زمان به این صورت در آمده وهمهٔ انسان‌ها روبه نیستی می‌روند ویا مردن نابود می‌شوند. هدف دنیا رفاه و خوشی و سپس نابودی است. با این طرز تفکّر می‌توان گفت: چرا باشم و خودکشی نکنم؟ من که پس از سال‌ها رنج، نابود می‌شوم، چرا زودتر خود را خلاص نکنم؟

امّا جهان‌بینی الهی به انسان آرامش می‌بخشد، ﴿الا بذکر الله تطمئنّ القلوب﴾[۵] زیرا خداوند را بخشنده و مهربان و توبه‌پذیر می‌داند. خدایی که به نیکوکاران پاداش فراوانی می‌دهد و بسیار زود از بندگانش راضی می‌شود، «یا سریع الرّضا».

هستی در جهان‌بینی الهی

* آفرینش، براساس لطف ورحمت الهی است. ﴿کتب علی نفسه الرحمة﴾[۶]

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

* هستی در جای خود نیکوست و به بهترین وجه آفریده شده است. ﴿احسن کلّ شی خلقه﴾[۷]

---

۴. سوره فجر، آیه ۱۴. ۵. سوره رعد، آیه ۲۸. ۶. سوره انعام، آیه ۱۲.
۷. سوره سجده، آیه ۷.

* هستی در حال تسبیح و کرنش است. ﴿کلٌّ له قانتون﴾[۱]، ﴿یسبّح لِلّه ما فی السموات و ما فی الارض﴾[۲] و تسبیح آنها نیز آگاهانه است. ﴿کلٌّ قد علم صلاته و تسبیحه﴾[۳]

* اعمال انسان ـ کوچک یا بزرگ، خوب یا بد ـ دارای پاداش یا مجازات است. ﴿فمَن یعمل مثقال ذرّة خیراً یَره و مَن یعمل مثقال ذرّة شرّاً یره﴾[۴]

* پایان جهان به سوی خداست. ﴿و انّ الی ربّك المنتهیٰ﴾[۵]، ﴿الیه المصیر﴾[۶]

* کسی که دارای جهان بینی الهی است، احساس بی کسی نمی کند و خود را تحت ولایت خدا می بیند. ﴿اللّه ولیّ الّذین آمنوا﴾[۷]

دارای دیدی باز است. ﴿یجعل لکم فرقاناً﴾[۸]

در امورش گشایش است. ﴿یجعل له مَخرجا﴾[۹]

مسیرش هموار است. ﴿و أنِ اعبدونی هذا صراطٌ مستقیم﴾[۱۰]

رهبرش آسمانی است. ﴿انّا بشرٌ مثلکم یوحیٰ الیّ﴾[۱۱]

انسان را خلیفه خدا می داند. ﴿انّی جاعل فی الارض خلیفة﴾[۱۲]

انسان را با کرامت می داند. ﴿و لقد کرّمنا بنی آدم﴾[۱۳]

تابع و بله‌قربان‌گوی این و آن و طاغوت‌ها نیست. ﴿یکفر بالطاغوت﴾[۱۴]

کارهایش رنگ خدایی دارد. ﴿صِبغة اللّه﴾[۱۵]

خوبی‌های خود را از خدا می‌داند. ﴿ما أصابک من حسنة فمن اللّه﴾ و بدی‌ها را از خود. ﴿ما أصابک من سیّئة فمن نفسک﴾[۱۶] همانند زمین که روشنایی‌اش از خورشید است وتاریکی آن از خود اوست.

---

۱. سوره روم، آیه ۲۶.
۲. سوره تغابن، آیه ۱.
۳. سوره نور، آیه ۴۱.
۴. سوره زلزال، آیه ۷ و ۸.
۵. سوره نجم، آیه ۴۲.
۶. سوره غافر، آیه ۳.
۷. سوره بقره، آیه ۲۵۷.
۸. سوره انفال، آیه ۲۹.
۹. سوره طلاق، آیه ۲.
۱۰. سوره یس، آیه ۶۳.
۱۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰.
۱۲. سوره بقره، آیه ۳۰.
۱۳. سوره اسراء، آیه ۷۰.
۱۴. سوره بقره، آیه ۲۵۶.
۱۵. سوره بقره، آیه ۱۳۸.
۱۶. سوره نساء، آیه ۷۹.

انسان موحّد، در حالی که بندهٔ خداست، خود را صاحب اختیار و اراده می‌داند. او معتقد است گرچه هستی در دست او نیست، امّا او در رفتارش دارد.

آنچه را که برای خود نگه داشته، فانی و آنچه را برای خدا و در راه خدا داده ماندگار می‌داند. ﴿ما عندکم ینفد و ما عندالله باق﴾[1]

روزی در خانهٔ پیامبر ﷺ گوسفندی ذبح شد، پیامبر فرمودند: گوشت آن را بین نیازمندان تقسیم کنید. ساعتی بعد یکی از همسران پیامبر گفت: یا رسول اللّه! فقط گردن گوسفند برای ما باقی مانده است. پیامبر ﷺ فرمودند: چنین نیست، بلکه همهٔ آن برای ما مانده، به جز گردنش!

نقش جهان‌بینی

کسی که نابهنگام و در دل شب، درِ خانه ما را بزند، تا او را نشناسیم، هرگز در را به روی او باز نمی‌کنیم. تا ندانیم هوای شهری که قصد سفر به آن را داریم چگونه است، نمی‌دانیم چه لباسی با خود برداریم. تا ندانیم مجلسی که به آن دعوت شده‌ایم، مجلس عزاست یا عروسی، نمی‌توانیم تصمیم بگیریم که چه لباسی بپوشیم!. باید بدانیم به کجا می‌رویم تا وظیفهٔ ما معلوم گردد. بنابراین، نوع عقیده ودیگر جهان‌بینی ما، بر رفتار و نوع انتخاب ما اثر می‌گذارد.

جایگاه شناخت

همان‌گونه که نوع رفتار و گفتار ما از جهان‌بینی ما نشأت می‌گیرد، نوع جهان‌بینی نیز از شناخت ما سرچشمه می‌گیرد، یعنی انتخاب جهان‌بینی به نوع شناخت بستگی دارد. واین شناخت ما از خود وهستی است که به انتخاب نوع خاصّی از جهان‌بینی منجر می‌شود.

با این بیان، چنین نتیجه می‌گیریم که اعمال ما برخاسته از جهان‌بینی ما، و

---

۱. سوره نحل، آیه ۹۶.

جهان‌بینی ما به شناخت ما وابسته است.

در اینجا لازم است درباره شناخت، توضیح مختصری ذکر کنیم.

امتیاز انسان نسبت به سایر موجودات، برخورداری آنها از نعمت بزرگ شناخت و معرفت است. در اهمیّت شناخت، همین بس که خداوند در بسیاری از آیات قرآن، انسان‌ها را به کسب شناخت و معرفت دعوت می‌کند، و کسانی را که اهل تفکّر و تدبر و تعقل نیستند به شدّت مذمت نموده، توبیخ می‌کند.

خداوند در قرآن، ما را از پیروی آنچه به آن شناخت نداریم، منع کرده است ﴿ولاتقف ما لیس لک به علم﴾[1] وافرادی راکه بدون شناخت، راهی را می‌روند و عملی را انجام می‌دهند، کوران و کران و گنگانی می‌داند که تدبّر نمی‌کنند.

در ضرورت شناخت، گفتار مولای متقیان به کمیل بسیار قابل توجّه است. امام علیه السلام می‌فرماید: «یا کمیل ما من حرکة الا و انت محتاج فیها الی معرفه»[2] هیچ حرکتی وجود ندارد مگر آنکه تو در آن به معرفت نیاز داری.

معرفت و شناخت، اعمال ما را ارزشمند می‌سازد. در مکتب اسلام درجات اعمال و کارهای ما به میزان معرفت ما بستگی دارد. هر چه معرفت ما بیشتر باشد کارهای ما ارزشمندتر است.

در قرآن و احادیث، مسلمانان به کسب معرفت بسیار تشویق شده‌اند. معرفت نسبت به خدا، پیامبران، ائمه، هستی، اصول و فروع دین.

در دعا از خدا می‌خواهیم که خودش، پیامبرش و ولیّش را به ما بشناساند. در غیر این صورت ما گمراه می‌شویم. «اللّهم عرّفنی نفسک فانّک إن لم‌تعرّفنی نفسک لم‌أعرف...»[3]

در روایتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیّة»[4] هرکس بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

---

۱. سوره اسراء، آیه ۳۵. ۲. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۶۹. ۳. بحارالانوار، ج ۵۲، ص۱٤٦.
٤. بحارالانوار، ج ۸، ص۳٦۸.

ابزار شناخت

پس از آشنایی مختصر با شناخت، واهمیّت و ضرورت آن، عوامل و ابزار شناخت را ذکر می‌کنیم.

خدا برای رسیدن به شناخت، ابزار و وسایلی را در اختیار انسان قرار داده:

۱ـ حواس

حواسّ پنجگانه، نخستین ابزار و وسایلی هستند که خداوند در اختیار انسان‌ها قرار داده است. آنان به کمک این ابزار، بسیاری از اشیا و امور اطراف خود را درک می‌کنند و می‌شناسند. دیدنی‌ها را می‌بینند، شنیدنی‌ها را می‌شنوند، بوها را استشمام می‌کنند، طعم‌ها را می‌چشند و اشیا را لمس می‌کنند.

قرآن در این‌باره می‌فرماید: ﴿**والله أخرجکم من بطون امّهاتکم لا تعلمون شیئاً و جعل لکم السّمع و الابصار...**﴾[1] و خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد، در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد... .

۲ـ عقل

عقل، نعمت بزرگ الهی و حجّت باطنی انسان است. خداوند انسان را به داشتن چنین نعمت ارزشمندی مفتخر گردانید، تا با کمک عقل هم محسوسات را بدرستی بشناسد و هم قدرت تحلیل و تجزیه امور را پیدا کند.

۳ـ وحی

وحی، سرچشمهٔ بسیاری از معارف است. از آنجا که منشأ وحی، علم لایتناهی خداوند است، ناب‌ترین شناخت‌ها از این طریق نصیب بشر گردیده است. انسان از طریق وحی، در مورد هستی و سرچشمهٔ آن، به آگاهی‌های ارزنده‌ای دست یافته

---

۱. سوره نحل، آیه ۷۸.

است، همچون: اسرار و رموز آفرینش، گذشته و آیندهٔ جهان، عالم آخرت وامور معنوی که نیل به این گونه معارف از راه‌های دیگر ناممکن است.

منابع شناخت

خداوند، ما را به مطالعه، تدبّر وشناخت، در اموری دعوت کرده است.

۱ـ طبیعت

آیات متعدّدی از قرآن، ما را به تدبّر در موضوعات مختلفِ طبیعی دعوت می‌کند. مانند آفرینش آسمان‌ها وزمین، گردش شب وروز، حرکت کشتی در دریا، کوه‌ها، حیوانات و... .

۲ـ تاریخ

مطالعه تاریخ و آشنایی با فراز و نشیب‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌ها، بسیار آموزنده بوده، آدمی را صاحب معرفت و شناخت می‌کند. انسان با مطالعه تاریخ به بسیاری از رموز، سنن و قوانین هستی پی می‌برد.

قرآن سرگذشت پیشینیان را مایه عبرت و پندآموزی می‌داند ﴿لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب﴾[۱] و از پیامبرش می‌خواهد داستان‌های گذشتگان را بازگو کند. ﴿فاقصص القصص لعلّهم یتفکّرون﴾[۲]

۳ـ انسان

مطالعهٔ انسان در ابعاد مختلف توانایی‌ها، استعدادها، نیازها و... موجب شناخت عمیق می‌گردد. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿سنریهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتّی یتبیّن لهم انّه الحقّ﴾[۳] به زودی نشانه‌های خود را در آفاق و در درون انسان‌ها به آنان نشان خواهیم داد تا حقّانیّت خدا برای آنها ثابت شود.

---

۱. سوره یوسف، آیه ۱۱۱. ۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۶. ۳. سوره فصّلت، آیه ۵۳.

امیرمؤمنان علیه السلام نیز می‌فرماید:

أتـزعم انّک جـرم صـغیر و فیک انطوی العالم الاکـبر

ای انسان! آیا گمان می‌کنی جثّهٔ کوچکی هستی، در حالی که جهان بزرگ‌تری در تو نهفته است.

شناخت‌های ناقص و شناخت‌های کامل

بدیهی است که انسان هر چه از ابزار بیشتر و کارآمدتری استفاده کند، به معارف بیشتری نائل می‌گردد و شناخت عمیق و کامل‌تری به دست می‌آورد. چنانکه عدم استفاده از تمامی ابزار و عوامل شناخت، یا استفادهٔ ناقص از آنها از شناخت آدمی می‌کاهد.

تفاوت جهان‌بینی الهی وجهان‌بینی مادّی از همین‌جاست که مادّی‌گراها از تمامی ابزار و عوامل شناخت استفاده نمی‌کنند و علی‌رغم ادّعایی که دارند، شناختشان ناقص است. مانند قصّابی که فقط به وسیلهٔ کارد و بدون کمک گرفتن از وسایل ومواد دیگر، در اندیشهٔ شناختِ اعضا، وعناصر گوسفند باشد.

موانع شناخت

آشنایی با موانع شناخت، مفید، بلکه ضروری است، زیرا به این سؤال پاسخ می‌دهد که با وجود زمینه‌های شناخت و ابزار آن، چرا برخی افراد راه راگم کرده، به شناخت کامل و روشنی نمی‌رسند؟!

موانع شناخت بسیار است، ولی ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ـ هواهای نفسانی

﴿ومَن اضلّ ممّن اتّبع هواه﴾[1] کیست گمراه‌تر از آنکه پیرو هوای نفس خود است؟

---

۱. سوره قصص، آیه ۵۰.

۲ـ سنّتهای غلط نیاکان

﴿و قالوا ربّنا انّا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلّونا السّبیلاً﴾[۱] خدایا ما از بزرگان وپیشوایان ـ فاسد ـ خود اطاعت کردیم وآنها ما را به گمراهی کشاندند.

۳ـ استبداد اندیشه و تعصّب

﴿و قالوا قلوبنا فی اکنّة ممّا تدعونا الیه و فی آذاننا وَقر و مِن بیننا و بینک حجاب﴾[۲]

گروه گمراه از روی تمسخر به پیامبران گفتند: دل‌های ما در پردهٔ غفلت است و گوش‌های ما سنگین است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱. سوره احزاب، آیه ۶۷. ۲. سوره فصّلت، آیه ۵.

اصول دین

اصل اوّل: توحید

حقیقت و ابعاد توحید

توحید در فرهنگ اسلامی، معنای بلند و گسترده‌ای دارد. توحید در ذات، توحید در صفات، توحید در افعال و توحید در عبادت.

توحید یعنی: ایمان به یگانگی خداوند.

توحید یعنی: نفی هوس‌ها. کسی که هوا پرست است، از مدار توحید خارج است. ﴿أفرأیتَ مَن إتّخَذ إلٰهَه هَواه﴾[1] آری، کسانی که از هوس‌های خود پیروی می‌کنند، در حقیقت خدای آنها، هوای نفس آنان است.

توحید یعنی: نفی طاغوت‌ها. شعار و هدف تمام انبیا این بود: ﴿أن أعبدوا اللّه و اجْتَنِبوا الطّاغوت﴾[2]

توحید یعنی: نفی نظام‌های طاغوتی. امام رضا ﷺ پس از آنکه مجبور شد ولیعهدی مأمون را بپذیرد، در جلسهٔ علنی و در برابر همه مردم شرط کرد که در نظام مأمون عزل و نصبی و دخالتی نکند.

توحید: یعنی خطّ بطلان کشیدن بر تمام افکار التقاطی و ردّ تمام ایسم‌ها و مکتب‌هایی که از مغزهای بشری برخاسته است.

توحید یعنی: قطع تمام روابطی که سبب سلطه وسرپرستی بیگانگان است.

توحید یعنی: نفی فرمان کسی که دستورش با دستور خدا هماهنگ نباشد.

---

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۳. ۲. سوره نحل، آیه ۳۶.

توحید یعنی: قبول رهبری کسانی که خدا رهبری آنان را امضا کرده است.

توحید یعنی: تن نزدن به دستورات خدا، تسلیم‌بودن وبندگی در پیشگاه او.

خلاصه توحید یعنی: سرکوبی بت‌های درونی و بیرونی، بت عنوان، بت مدرک، بت مقام، بت مال، تا هیچ یک از آنها ما را از مدار حقّ و پیروی از راه حقّ باز ندارد.

توحید یعنی: آنچه مرا به قیام وامی‌دارد خدا باشد و آنچه مرا به سکوت فرا می‌خواند رضای خدا باشد.

اقتصاد توحیدی، یعنی: در تمام برنامه‌های تولید، توزیع، مصرف و مدیریّت، حکم خدا اجرا شود.

ارتش توحیدی، یعنی: هدف ارتش، خودخواهی، انتقام، کشورگشایی و استثمار نباشد، بلکه اعتلای کلمهٔ حقّ وگسترش قانون خدا باشد. هدف، سرکوبی ستمگران و نجات مستضعفان و دفاع از حریم مال و جان و ناموس و تلاش برای حفظ مرزها باشد.

جامعهٔ توحیدی، جامعه‌ای است که رهبر آن طبق معیارهای الهی انتخاب شود، یعنی بر اساس علم، تقوا، جهاد، سابقه، امانت، قدرت، مدیریّت و...، نه براساس زور، پول، پارتی، و یا وابستگی به قدرت‌های بزرگ.

جامعهٔ توحیدی، آن است که قانون خدا بر آن حکومت می‌کند و همهٔ مردم، در برابر آن مساویند و اِعمال غرض در آن را ندارد.

بنابراین آنچه برخی افکار التقاطی در مورد جامعهٔ توحیدی مطرح ساخته و آن را با جامعهٔ بی‌طبقهٔ کمونیستی یکی دانسته‌اند، قابل قبول نیست. زیرا در جامعهٔ توحیدی اسلام، خدا حکومت می‌کند نه مردم.

اگر پیامبرﷺ فرمود: «قولوا لاإله الاّ الله تُفلِحوا» نباید با دید ساده به این جمله بنگریم، زیرا نتیجهٔ توحید در این شعار پیامبر، فلاح و رستگاری است.[1] قرآن

۱ـ در زبان عربی به کشاورز، «فَلاّح» می‌گویند، چون مقدّمات رستن دانه را فراهم می‌سازد.

هدف نهایی را فلاح می‌داند و اگر به تقوا سفارش می‌کند و می‌فرماید: ﴿یاایّها النّاسُ اعبُدوا ربّکم الّذی خَلَقکم و الّذین من قَبلِکم لعلّکم تتّقون﴾[1] ای مردم! عبادت کنید خدایی راکه شما و پیشینیان شما را آفرید تا شاید به تقوا برسید. لکن خود تقوا هدف نهایی نیست، بلکه تقوا مقدّمه‌ای است برای رسیدن به فلاح، چنانکه در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿فاتّقوا اللّه یا اُولی الألباب لَعلّکم تُفلحُون﴾[2] ای صاحبان عقل! تقوا پیشه کنید تا شاید به فلاح و رستگاری برسید.

روزی در کلاس دربارهٔ توحید و جملهٔ «لا اله الاّ اللّه» مطالبی را بیان می‌کردم. روی تابلو تصویر دانه‌ای راکشیدم که در زیر خاک قرار دارد و سپس سبز می‌شود و گفتم: این دانه برای رهایی از دل خاک سه عمل انجام می‌دهد:

۱ـ فرو بردن ریشه‌های خود در درون خاک.

۲ـ جذب موادّ غذایی خاک.

۳ـ دفع مزاحم و ذرّات خاک و سپس سر بر آوردن از آن.

پس از آن گفتم: انسان هم اگر بخواهد از جهل و تباهی رهایی یابد باید همین سه عمل را انجام دهد:

۱ـ باید ابتدا عقاید خود را مبتنی بر استدلال کند.

۲ـ باید برای پیشرفت، از تمام امکانات بهره برد وموادّ ریشه را جذب کند.

۳ـ باید هرگونه مانع را از سر راه خود بردارد تا به فضای توحید برسد.

امّا اگر در هر یک از سه مرحله کوتاهی کند، همچنان در رکود و بدبختی باقی می‌ماند. اگر عقایدش محکم ومبتنی بر علم نباشد، از امکانات استفاده نکند و به دفع دشمنان نپردازد می‌پوسد، همان گونه که دانه در دل خاک، اگر دست به این سه عمل نزد خواهد پوسید.

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۱. ۲. سوره مائده، آیه ۱۰۰.

ریشه‌های ایمان به خدا

در بحث تحلیل‌های غلط از دین، روشن شد که جهل، ترس وفقر، ریشهٔ ایمان به خدا نیست. اکنون می‌پرسیم، پس منشأ ایمان چیست؟ چه چیزی انسان را به سوی خدا می‌کشاند؟

در پاسخ می‌گوییم: ریشه‌های ایمان به خدا، عقل و فطرت آدمی است.

عقل

عقل به ما می‌گوید: هر اثری یک مؤثّری دارد و این حکم به قدری روشن است که اگر شما بسیار آرام به صورت نوزادی بدمید، او چشم باز می‌کند، به اطراف می‌نگرد و به دنبال مؤثّر می‌گردد وچنین می‌فهمد که این دمیدن از یک سرچشمه‌ای به‌وجود آمده است. آری، مسألهٔ «از اثر پی به مؤثّر بردن» از روشن‌ترین مسایل روزمرّهٔ زندگی ماست. چگونه می‌توان باور کرد که مثلاً تصویر یک خروس یا طاووس به عکّاس یا نقّاش نیاز دارد، ولی خود خروس و طاووس به خالق و طرّاح نیاز نداشته باشد؟! چگونه عقل را قانع کنیم که یک دوربین عکّاسی سازنده دارد، لکن چشم انسان سازندهٔ با شعوری ندارد؟ در صورتی که عکس برداریِ چشم به مراتب مهم‌تر از عکس برداری دوربین است، زیرا دوربین هر چندبار که عکس گرفت باید فیلم آن را عوض کنیم، ولی چشم دائماً در حال عکس‌برداری است. چگونه عقل قبول کند دستگاه پالایش نفت، سازنده داشته باشد، امّا دستگاه گوارش انسان، سازنده نداشته باشد؟ چگونه بپذیریم که نظم در رفتار یک فرد، دلیل بر وجود شعور در اوست، ولی نظم در جهان هستی، دلیل بر وجود شعور در خالق آن نباشد؟

کوتاه سخن این که اگر یکی از نشانه‌های بهترین جهان‌بینی آن است که با پذیرفتن عقل توأم باشد عقل ما در برخورد با نظم و حساب دقیق، برای جهانِ هستی قدرت با شعوری را می‌پذیرد و مطالعه در هستی ما را به یک بینش الهی سوق می‌دهد.

فطرت

از هر انسانی، در هر زمان و مکانی بپرسیم که شما در جهانِ هستی چه احساسی دارید؟ آیا احساس می‌کنید مستقل هستید یا در خود احساس وابستگی دارید؟ کسی نیست که بگوید: من احساس می‌کنم در این جهان، مستقل هستم، همه و همه در خود این احساس وابستگی را دارند، لکن این احساسِ صادقانه دو گونه اشباع می‌شود: اشباع صادق و اشباع کاذب. نظیر طفلی که احساس گرسنگی می‌کند؛ این احساسِ صادق، گاهی با مکیدن سینهٔ پرشیرِ مادر صادقانه اشباع می‌شود و گاهی با مکیدن پستانک خشک، به صورت کاذب اشباع می‌شود. در انسان هم اصل احساس وابستگی، یک واقعیّت و حقیقتی است لکن وابسته به چه چیزی؟

۱ـ به قدرت خدا؟

۲ـ به قدرت طبیعت؟

خود طبیعت هم وابسته به صدها شرط است، پس باید به قدرتی وابسته باشیم که او دیگر همچون ما وابسته نباشد.

کار انبیا

کار انبیا این است که نگذارند احساسات لطیف انسان‌ها به طور کاذب اشباع شود، نظیر کار مادر و سرپرستی که نمی‌گذارد طفل، به خاطر گرسنگی از هر غذایی استفاده کند. نگاهی به تاریخ نشان می‌دهد که افرادی که تحت رهبری انبیا قرار نگرفته‌اند به چه خرافاتی گرفتار شده‌اند.

آیا بندگی خدا، مخالف آزادی انسان‌ها نیست؟

گاهی تصوّر می‌شود که اگر انبیا و مذاهب آسمانی، ما را به عبادت خدا دعوت می‌کنند، این با آزادی انسان مخالف است، امّا باید توجّه داشت که انسان به صورتی آفریده شده که نمی‌تواند بدون عشق و پرستش و انس و امید زندگی کند،

احساس علاقه و پرستش در او نهفته است و اگر این احساس با رهبری انبیا هدایت نشود از پرستش بت‌ها و اجرام آسمانی و یا پرستش انسان‌ها و طاغوت‌ها سر در می‌آورد.

بنابراین، عبودیّت و بندگی خدا یک اشباع صادقی است که جلوی اشباع‌های کاذب را می‌گیرد و مسیر عشق و پرستش را از انحراف نجات می‌دهد.

خلاصه این که جهان‌بینی الهی و ایمان به خدا ریشهٔ فطری دارد. یعنی در همهٔ انسان‌ها نوعی احساس وابستگی به قدرتی بی‌نهایت موجود است، گرچه گاهی در تشخیص آن قدرت بی‌نهایت ـ که آیا قدرت الهی است یا قدرت طبیعی ـ دچار لغزش می‌شوند.

امّا به هر حال، اصل احساس وابستگی هست، بنابراین توحید که تمام جهان هستی را به قدرتی بی‌نهایت و با شعور وابسته می‌داند، با فطرت انسانی که خود را وابسته می‌داند هماهنگ است.

راههای خداشناسی

خداشناسی از راه نظم و هماهنگی

بهترین و ساده‌ترین دلیل توحید، نظم و هماهنگی عجیبی است که بر موجودات جهان حاکم است. این دلیل به عنوان برهان نظم نامیده می‌شود. برهان نظم دارای امتیازاتی است، از جمله:

۱ـ برهانی قرآن است. آیات قرآن نیز همواره ما را به شناخت شگفتی‌های طبیعت و تفکّر و تأمّل در آیات عظمت خداوند دعوت کرده است.

۲ـ عشق‌آفرین است. وقتی انسان الطاف و نعمت‌های خداوند را می‌شناسد، عشق و محبّت او به خداوند بیشتر می‌شود.

۳ـ شیرین است. انسان وقتی که ارتباط هستی را درک می‌کند لذّت می‌برد.

٤ـ پویاست. هرچه علم پیشرفت می‌کند، ارتباطاتی که بین موجودات هستی است بیشتر کشف می‌شود.

۵ ـ برای همه قابل فهم ودرک است ونیازی به داشتن اطلاعات فلسفی ندارد.

روشن است که وجود هماهنگی میان اجزای یک ساختمان، مقاله‌های یک کتاب وسطرهای یک نامه بهترین دلیل بر یکی بودن سازنده ونویسنده آن است.

اگر سه نفر نقّاش درکنار هم مشغول کشیدن تصویر یک خروس شوند، یکی سر خروس، دیگری شکم آن و سوّمی پایش را بکشد، بعد ما این سه ورقه را از سه نقّاش بگیریم و به هم پیوند دهیم، هرگز نقش سر و شکم و پاکه از سه نقّاش است با یکدیگر هماهنگ نخواهد بود.

آری، وجود هماهنگی، توازن، تناسب و زمان‌بندی بسیار دقیق در آفرینش،

بهترین و ساده‌ترین دلیل یکتایی اوست.

امام صادق ﷺ می‌فرماید: در هر نفسی که انسان می‌کشد هزاران نعمت موجود است. شما هنگامی می‌توانید نفس بکشید که برگ درختان مسئولیّت خود را انجام دهند و آب اقیانوس‌ها تمیز باشد؛ تمیز بودن آب اقیانوس‌ها به پاکسازی آنها از مردارهای دریایی بستگی دارد و این نهنگ‌ها هستند که در دریا این مسئولیّت مهم را انجام می‌دهند، پس در نفس کشیدن ما برگ‌ها و هر نهنگ‌ها و... مشارکت دارند.

از دست و زبان که بر آید کز عهدهٔ شکرش به در آید

هماهنگی در هستی

درنظام هستی، ضعف‌ها با قدرت‌ها، حمله‌ها با دفاع‌ها و خشونت‌ها با عاطفه‌ها چنان به هم آمیخته‌اند که انسان را مبهوت می‌کند و در مجموع، نظام هماهنگی را به وجود آورده است. آیا تاکنون اندیشیده‌اید که:

چگونه ضعف نوزاد با قدرت و حمایت والدین او جبران می‌شود؟!

چگونه پرتاب سنگ‌های بزرگ آسمانی با استقامت فضای ضخیمی که در اطراف زمین است جبران و مشتعل می‌شود؟

چگونه انسان که گازکربن پس می‌دهد، با عکس العمل گیاه که گاز کربن را می‌گیرد و اکسیژن پس می‌دهد، هماهنگ و متناسب عمل می‌کند؟

چگونه خشونت و قاطعیّت مرد با مهر و عاطفه زن که ـ با هم زندگی می‌کنند و یکدیگر را تعدیل می‌کنند ـ هماهنگ است؟ شما دادوستدهای قهری و طبیعی را که در آفرینش نهفته است، مطالعه کنید تا دریابید که چگونه تناسب و هماهنگی دقیقی در آنها به چشم می‌خورد.

اگر زمین سفت وسخت بود، برای کشاورزی وحفر چاه وساختمان‌سازی و برای دفن اموات ومواد زاید چه می‌کردیم؟ اگر سست وشل بود، چه می‌کردیم؟!

هماهنگی درون و برون

چگونه بین معده در درون انسان و خوراکی‌ها در بیرون، هماهنگی و تناسب وجود دارد. انسان تشنه می‌شود، در بیرون آب وجود دارد. تمایلات جنسی دارد، برای او همسر وجود دارد.

فطرت و روح انسان در جستجوی بی نهایت است، چیزهای محدود او را سیر نمی‌کند. چون از درون میل به کمال دارد، پس در بیرون نیز باید کمال مطلق وجود داشته باشد و آن خداست. در درون چون عاشقیم، در بیرون نیز باید معشوقی وجود داشته باشد. معشوق واقعی انسان کیست؟ معشوق‌های غیر واقعی مانند ظرف‌های یکبار مصرف هستند. حضرت ابراهیم ﷺ به خورشید پرستان فرمود: ﴿انّی لا احبّ الافلین﴾[1] من آنچه را که رفتنی است دوست ندارم.

نشانه‌های خدا

قرآن در آیات بسیاری عبارت «و من آیاته» را تکرار می‌کند. تا بدین وسیله به ما اعلام نماید که این همه نظم و هماهنگی، هرگز نمی‌تواند تصادفی به وجود آید. اکنون به ذکر برخی از نشانه‌های الهی در طبیعت و در وجود خود می‌پردازیم. بدیهی است که این نشانه‌ها ما را به وجود خداوند متعال رهنمون می‌گردد. ﴿سنریهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم انّه الحقّ﴾[2]

نشانه‌های خدا در طبیعت

آیا هیچ گاه در مورد کوه‌ها فکر کرده‌ایم؟ کوه‌ها، آب برف و باران را در خود ذخیره می‌کنند، زلزله را مهار می‌نمایند، طوفان‌های تند را مهار می‌کنند. کوه در لطافت هوا نقش دارد، سنگش برای ساختمان و معادنش برای رفع نیازهای بشر

---

۱. سوره انعام، آیه ۷۶. ۲. سوره فصّلت، آیه ۵۳.

استفاده می‌شود.

خورشید به زمین نور می‌رساند و اقیانوس بخار آب را به بالا می‌فرستد، سپس جاذبهٔ زمین آن را پائین می‌کشد و باران می‌بارد.

ریشهٔ درختان، موادّ غذایی را جذب نموده، به برگ‌ها می‌رساند، برگ نیز نور خورشید را جذب نموده، به ریشه می‌رساند. آیا این هماهنگی‌ها دلیلی بر حکومت یک قدرت بی‌نهایت و مدبّر نیست؟

نشانه‌های خدا در آفرینش حیوانات

بین کف پای شترا و صحراهای پر از ریگ و خار که شتر در آن جا زندگی می‌کند، تناسب وجود دارد. از آنجا که شتر حیوان باربری است، دارای گردنی بلند و قوی است که همانند یک اهرم عمل می‌کند. اردک نیز چون می‌خواهد در آب شنا کند، پر و بالش چرب است تا آب به پوست بدنش نرسد.

نشانه‌های خدا در وجود انسان

چشم. قرآن می‌فرماید: ﴿الم نجعل له عینین﴾[1] آیا ما دو چشم به انسان ندادیم؟ اگر در ساختمان چشم خود دقّت کنید، به این نتیجه می‌رسید که حتّی پیشرفته‌ترین دوربین‌ها با آن قابل مقایسه نیست. دوربین‌های پیشرفته سنگین هستند و چشم بسیار سبک. دوربین‌ها مرتّب باید فیلمشان تعویض شود و چشم نیازی به تعویض فیلم ندارد. دوربین‌ها باید تنظیم شوند و چشم به صورت خودکار تنظیم می‌گردد.

خداوند برای چشم شش نوع وسیلهٔ حفاظت قرار داده است، محافظی در داخل چشم به نام اشک، از آنجا که چشم از پیه، ساخته شده و نگهداری پیه با آب شور ممکن است، اشک چشم نیز شور است. محافظ دیگر مژه است، محافظ سوّم پلک‌ها هستند. محافظ چهارم ابروها و محافظ پنجم خطوط پیشانی است که از

---

۱. سوره بلد، آیه ۸.

ورود عرق به چشم جلوگیری می‌کند.

آخرین محافظ، بینی و استخوان‌های اطراف چشم هستند که چشم را در درون خود چون صدفی قرار داده، از آن حفاظت می‌کنند.

چگونه ساختمان دستگاه عکس برداری چشم با نور هماهنگ است و عدسی چشم در برابر نور بیشتر به طور خودکار، تنگ و در نور کمتر باز می‌شود و پلک‌ها و ابروهای سیاه و زیبا نور را تعدیل می‌کند و به دستگاه می‌رساند؟

چگونه چشم با آب شور و دهان با آب شیرین مخلوط و مزه آب‌ها با ساختمان دهان و چشم تطبیق می‌کند.

زبان. عضو کوچکی که وظایف بزرگی به عهده دارد. هم در چشیدن مزه و طعم غذا و هم در بلعیدن آن، انسان راکمک می‌کند و بالاتر از همه نقش آن در سخن گفتن است که با گردش دقیق خود، حروف و صداهای مختلف را ایجاد کرده و با سرعت مناسب، کلمات و جملات را ادا می‌کند.

لب‌ها. قرآن می‌فرماید: ای انسان! ما به تو یک جفت لب دادیم. بین دو لب، دهان قرار دارد و ما انسان‌ها از طریق دهان می‌مکیم، می‌آشامیم و می‌خوریم. نفس می‌کشیم، گازگربنیک خارج می‌کنیم و حرف می‌زنیم. راستی اگر طرّاحی این همه کار با کارشناسان ما بود چه می‌کردند؟! شاید سر ما را پر از سوراخ و دودکش می‌کردند تا بتوانیم کارهای مذکور را انجام دهیم!

بینی. بینی در یک نفس کشیدن سه کار می‌کند؛ غبار هوا را می‌گیرد، هوای سرد راگرم هوای خشک را مرطوب می‌کند، در غیر این صورت ریه آزرده می‌گردید.

گوش. هماهنگی موجود بین گوش و امواج نشانگر آن است که خالق گوش و امواج یکی است. چین وچروک گوش ما را در شناخت جهت صدا یاری می‌دهد.

شیر مادر. خالق کودک و خالق شیر در سینهٔ مادر یکی است، چون به تناسب پیدا شدن نوزاد شیر هم در پستان مادر به وجود می‌آید.

جایگاه و منبع شیر، روی سینهٔ مادر و زیر دو چشم مادر قرار دارد. نوزاد با دو دست مادر، حمایت می‌شود، کودک بر روی قلب مادر قرار می‌گیرد و با آهنگ قلب مادر که مدّتی نیز در رحم او با آن مأنوس بوده، شیر می‌مکد.

شیر مادر از تولید به مصرف است، بدون هیچ گونه سر شیشه و قیف و صافی، استفاده می‌شود، به گرم کردن و سرد کردن نیاز ندارد و تمام ویتامین‌های مورد نیاز کودک در آن ذخیره شده است.

و بالأخره، چنانچه در بدن انسان فقط استخوان رشد می‌کرد، ولی عضلات رشد نمی‌کردند، چه پیش می‌آمد. اگر سر انسان بزرگ می‌شد ولی گردن او رشد نمی‌کرد چه می‌شد؟! اگر چانه ثابت بود و سر متحرک، آیا غذا خوردن و صحبت کردن براحتی الآن میسّر بود؟ اگر آب دهان زیاد تولید می‌شد، مرتّب چکّه می‌کرد و اگر تولید آن کم می‌شد، به تأمین آب دهان نیاز داشتیم.

آری، هستی و نظم حاکم بر آن نشانهٔ روشنی بر وجود خدا و یکتایی اوست. البتّه همان گونه که تفکّر در هستی و عجایب خلقت خویش، هر انسان با انصافی را به وجود خدا رهنمون می‌گردد، ذکر و یاد نعمت‌های بی‌شمار الهی نیز انسان را عاشق خدا می‌کند و این سخن خداست به حضرت موسی ﷺ که فرمود: مردم را عاشق من کن، موسی ﷺ پرسید: چگونه؟ فرمود: نعمت‌های مرا برای آنها بازگو کن.

گاهی نبودن برخی نعمت‌ها نعمتی به حساب می‌آید، مثلاً اگر نوزاد از نعمت عقل برخوردار بود، هنگامی که مادر برای نظافت او قنداقه‌اش را باز می‌کرد، نوزاد خجالت می‌کشید.

گاهی تلخی‌ها عامل رشد وهوشیاری است، بعضی اوقات، داغ‌شدن زیرپای انسان موجب می‌گردد که او حرکت کند و الاّ سر جای خود می‌ماند.

البتّه علم ما نسبت به جهل ما همچون قطره‌ای در دریاست، زیرا در جهان میلیون‌ها اسرار شگفت وجود دارد که هنوز علم انسان به آنها نرسیده و حقایق آن را

کشف نکرده است.

روزی جوانی که با خواندن چند کلمه درس مغرور شده بود، به من گفت: چرا نماز صبح دو رکعت است؟ گفتم: نمی‌دانم، حتماً دلیلی دارد ولی لازم نیست دلیل تمام دستورات خدا برای ما ـ آن هم همین امروز ـ روشن باشد. اساساً گاهی دستور فقط جنبه تعبّدی و اطاعت دارد و برای این است که ما تسلیم حقّ باشیم. مثلاً قرآن می‌فرماید: مأموران جهنّم نوزده نفرند، سپس می‌فرماید: انتخاب این عدد تنها برای آن است که ببینیم چه کسی اعتراض می‌کند که چرا لااقل بیست نفر نیستند.[۱] یا در جای دیگر قرآن می‌خوانیم: قبله مسلمانان عوض شد تا ببینیم چه افرادی در جابه جا شدن قبله دنباله رو پیامبرند و چه کسانی بهانه‌جویی می‌کنند و نق می‌زنند. ﴿و ما جَعَلنا القِبلَةَ الّتی کُنتَ علَیها الاّ لِنَعلم مَن یتّبع الرّسول مِمّن یَنقَلب علی عَقِبیْه﴾[۲]

مگر در قرآن نیامده که فرمان ذبح اسماعیل به پدرش حضرت ابراهیم داده شد، تا ببینیم که در راه ما چقدر فداکاری می‌کند؟[۳]

سپس به آن جوان گفتم: همان گونه که در عالم مادّه یک سری فورمول‌هایی است که اگر در آنها دقّت نشود، نتیجه مطلوب گرفته نمی‌شود، در عالم معنویّات نیز ممکن است برای رشد وسعادت ابدی ما فرمول‌هایی وجود داشته باشد که اگر آنها را مراعات نکنیم به نتیجه نمی‌رسیم.

اگر به شما گفتند: در فاصلهٔ صد قدمی گنج است، شما اگر صد وده قدم بروید، هر چه هم زمین را بشکافید چیزی پیدا نمی‌کنید، باید مراعات همان مقدار بشود که به ما دستور داده شده است.

در شماره‌گیری تلفن، اگر یک شماره کم و زیاد شود، با آن محلّ یا شهری که منظور شماست تماس برقرار نمی‌شود. کلید درِ منزل، یا سویچ ماشین، اگر یک دندانهٔ آن کم و زیاد یا ناقص باشد، در باز نمی‌شود و ماشین روشن نمی‌گردد.

---

۱. سوره مدّثر، آیه ۳۰. ۲. سوره بقره، آیه ۱۴۳. ۳. سوره صافّات، آیه ۱۰۵.

ما نیز جز از راه تسلیم در برابر وحی، نمی‌توانیم به همهٔ کمالات برسیم.

هماهنگی نظام تکوین و تشریع

علاوه بر وجود هماهنگی میان موجودات، در نظام آفرینش، نظام تشریع و قانونگذاری الهی نیز شاهدِ هماهنگی هستیم:

۱ـ نظام تکوین به بهترین وجه آفریده شده است. ﴿الذی احسن کل شی خلقه﴾[۱]

نظام تشریع (قرآن) نیز به بهترین وجه تدوین شده است: ﴿اللّه نزّل احسن الحدیث کتاباً متشابهاً مثانی﴾[۲]

۲ـ در نظام تکوین دستور به تفکّر داده شده است: ﴿او لم‌یتفکّروا فی انفسهم﴾[۳]، ﴿او لم‌ینظروا فی ملکوت السموات والارض﴾[۴]

در نظام تشریع (قرآن) دستور به تفکّر و تدبّر وارد شده است: ﴿افلا یتدبّرون القرآن ام علی قلوب اقفالها﴾[۵]

۳ـ در نظام تکوین هیچ عیب و نقصی نیست: ﴿الّذی خلق سبع سموات طباقاً ما تری فی خلق الرّحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور﴾[۶]

در نظام تشریع (قرآن) نیز هیچ نقص و اختلافی نیست: ﴿و لو کان من عند غیر اللّه لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً﴾[۷]

۴ـ سرچشمه نظام تکوین، برکت و عظمت الهی است: ﴿تبارک الذی جعل فی السماء بروجاً و جعل فیها سراجاً و قمراً منیراً﴾[۸]، ﴿و تبارک الذی له ملک السموات و الارض﴾[۹]

سرچشمهٔ نظام تشریع نیز برکت و عظمت الهی است: ﴿تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیراً﴾[۱۰]

---

۱. سوره سجده، آیه ۷. ۲. سوره زمر، آیه ۲۳. ۳. سوره روم، آیه ۸.
۴. سوره اعراف، آیه ۱۸۵. ۵. سوره نساء، آیه ۸۲. ۶. سوره ملک، آیه ۳.
۷. سوره نساء، آیه ۸۲. ۸. سوره فرقان، آیه ۶۱. ۹. سوره زخرف، آیه ۸۵.
۱۰. سوره فرقان، آیه ۱؛ یکصدوپنجاه موضوع از قرآن کریم، ص ۲۲ ـ ۲۴.

جبران کمبودها در آفرینش

یکی از راه‌های خداشناسی، دقّت در این مطلب است که خداوند چگونه کمبودها را جبران می‌کند.

مثلاً وقتی که بدن انسان زخم می‌شود و خون از آن خارج می‌گردد، خداوند بدن را به گونه‌ای آفریده که با خوردن آب و غذا، خون سازی می‌کند، استخوان شکسته را ترمیم و بدن ضعیف شده در اثر بیماری را تقویت می‌نماید.

باران، آلودگی‌ها وگرد وغبارها را می‌زداید وهوا را با صفا ولطیف می‌سازد.

آب‌های آلوده وکثیف به زمین فرو می‌رود وخاک همانند اسیدی که پشم را می‌سوزاند، میکروب‌ها را از بین می‌برد ومجدّداً از زمین آب زلال می‌جوشد.

برگ درختان، اکسیژن مصرف شده توسّط انسان‌ها وحیوانات را جایگزین می‌کند.

ضعف کودک، با حمایت و محبّت مادر جبران می‌شود. مصیبت‌ها با فراموشی، سبک و قابل تحمّل می‌شود.

خداشناسی از راه فرض خلاف

یکی دیگر از راه‌های خداشناسی که در قرآن یافت می‌شود، فرض خلاف است. بدین معنا که ما در اطراف خود با واقعیّت‌های زیادی مواجه هستیم، اکنون زمان و مکانی را تصور کنیم که این واقعیّت‌ها وجود نداشته باشد، در آن صورت چه چیزی اتفاق می‌افتد و ما باید چه کنیم؟

* حرکت زمین، به گونه‌ای تنظیم شده است که شب و روز را به وجود می‌آورد، حال زمانی را تصوّر کنید که همیشه شب باشد. در چنین وضعیّتی ما چه می‌کردیم؟

﴿ان جعل الله علیکم اللیل سرمدا﴾ (۱)

---

۱. سوره قصص، آیه ۷۱.

* هم اکنون زمین در زیر پای انسان مانند گهواره‌ای آرام است، ﴿والارض فرشناها فنعم الماهدون﴾[1] فرض کنید اگر با شدّت در حال حرکت بود آیا افراد می‌توانستند بر روی آن راه بروند وزندگی کنند؟ ﴿لونشاء نخسف بهم الارض﴾[2]

* اکنون با حفر قنات و چاه به آب گوارا می‌رسیم، اگر آب، به اعماق زمین فرو رود چه کسی برای ما آب فراهم خواهد ساخت؟ ﴿ان اصبح ماؤکم غورا﴾[3]

* اکنون آب شیرین در دسترس ماست، اگر آبها تلخ و شور شود چه می‌کنیم؟ ﴿لو نشاء جعلناه اجاجا﴾[4]

* شما درختان را سبز و خرّم می‌بینید، اگر همهٔ آنها هیزم خشک بودند چه می‌شد. ﴿لو نشاء لجعلناه حطاما﴾[5]

* اگر ما حافظهٔ خود را از دست بدهیم و حتّی نشانی منزل خود را فراموش کنیم چه خواهیم کرد؟!

خداشناسی از راه مقایسه

خداوند در قرآن، پس از بیان نمونه‌هایی از آفرینش الهی می‌فرماید:

﴿هذا خلق الله فاروني ماذا خلق الّذين من دونه...﴾[6]

این آفریدهٔ خداست، شما هم به من نشان دهید که غیر خدا چه آفریده‌اند؟!

﴿قل من يُنَجّيكم من ظلمات البرّ و البحر﴾[7]

چه کسی شما را از تاریکی‌های خشکی و دریا نجات می‌دهد؟

﴿أمّن يجيب المضطرّ اذا دعاه و يكشف السوء﴾[8]

چه کسی افراد گرفتار و درمانده را جواب می‌دهد؟

﴿ءاله مع الله ...﴾ آیا با خدا معبودی دیگر است؟

---

۱. سوره ذاریات، آیه ٤٩.
۲. سوره سبأ، آیه ۹.
۳. سوره ملک، آیه ۳۰.
٤. سوره واقعه، آیه ۷۰.
٥. سوره واقعه، آیه ٦٥.
٦. سوره لقمان، آیه ۱۱.
۷. سوره انعام، آیه ٦۳.
۸. سوره نحل، آیه ٦۲.

﴿ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون﴾[1] آیا شما دانه‌های بذر را کشت می‌کنید یا ما آن را کشت می‌کنیم؟

ای انسان! تو از خاک چه چیزی می‌توانی بیافرینی و به وجود آوری؟! تو می‌توانی از خاک خشت، آجر و یا سرامیک بسازی، امّا خداوند از خاک صدها نوع گل، میوه، درخت و برگ و... خلق می‌کند و بالاتر از همه او از خاک انسان می‌آفریند. ﴿فتبارک الله احسن الخالقین﴾[2]

خداشناسی از راه افزایش نعمت‌ها

خداوند برای تأمین نیازمندی‌های انسان، منابع متعدّدی را در اختیار او قرار داده است. با افزایش جمعیّت انسان‌ها، این منابع نیز کشف شده، گسترش می‌یابند. زمانی که جمعیّت بشر کم بود، مردم در زمستان‌ها خود را با هیزم گرم می‌کردند و غذای خود را نیز با آن می‌پختند، وقتی که جمعیّت بیشتر شد و انسان به جهان صنعت پای نهاد، زغال سنگ کشف شد، سپس خداوند انسان‌ها را به فکر استخراج و استفاده از نفت انداخت، بار دیگر که جمعیّت افزایش یافت و بشر نیاز بیشتری به سوخت پیدا کرد، بهره‌برداری از گاز در برابر انسان قرار گرفت. و هم‌اکنون عالم بشری در فکر استفاده از انرژی خورشیدی است.

اگر امروزه مردم می‌خواستند همچنان از نمد ـ که از پشم و کرک شتر درست می‌شود ـ استفاده کنند، آیا این، برای همه مردم امکان داشت؟ اینجاست که موکت وفرش ماشینی پا به عرصهٔ وجود نهاد. انسان وقتی مجرّد است، روزی مشخّصی دارد، وقتی ازدواج می‌کند ودارای فرزندانی می‌گردد، روزی آنها نیز تأمین می‌شود.

---

۱. سوره واقعه، آیه ٦٤. ۲. سوره مؤمنون، آیه ١٤.

نشانه‌های یکتایی خدا

۱ـ ارسال پیامبران

یکی از دلائل وحدانیّت خدا، مطلبی است که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید و ما را متوجّه آن کرده است: «لَوکان لربّک شَریک لأتتك رُسلَه ولَرأیتَ آثار مُلکه و سلطانه»[1] اگر خدای دیگری وجود داشت، او هم باید پیامبرانی بفرستد وآثار قدرتش را به ما نشان دهد.

۲ـ بی‌نهایتی خدا

اگر دو خدا وجود داشته باشد و هستی دارای دو سرچشمهٔ قدرت باشد، یا باید هر دو محدود باشند ـ که اگر چنین باشند خدا نیستند، زیرا قدرت محدود یعنی قدرتی که در مرحله‌ای به نیستی می‌رسد و معلوم است که چنین قدرتی نمی‌تواند خدا باشد ـ و یا هر دو قدرت بی‌نهایت باشند که اگر بی‌نهایت شدند دیگر دو نیستند. مثالی را از یکی از دانشمندان نقل می‌کنم: اگر شما به بنّایی گفتید: خانه‌ای بسازد که بی‌نهایت زمین داشته باشد. قهراً یک خانه بیشتر نمی‌سازد چون جایی برای خانهٔ دیگر وجود ندارد.

۳ـ انسجام در هستی

اگر در هستی جز خداوند یکتا، خدا، یا خدایان دیگری وجود داشت، قطعاً نظام هستی به تباهی کشیده می‌شد. ﴿لو کان فیهما الهة الاّ اللّه لفسدتا﴾[2]

اقسام توحید

۱ـ توحید ذاتی: یعنی برای خداوند شبیه و مانندی در ذات وجود ندارد.

---

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۳۱. ۲. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

٢ـ توحید صفاتی: یعنی صفات خدا مانند علم وقدرت وحیات، عین ذات اوست: ﴿قل هو الله احد. الله الصّمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفواً احد﴾[١]

٣ـ توحید عبادی: یعنی کسی به جز خداوند، شایسته پرستش نیست: ﴿وما ارسلنا من قبلک من رسول الاّ نوحی الیه انّه لااله الاّ أنا فاعبدون﴾[٢]

٤ـ توحید افعالی: یعنی تمام کارها در جهان هستی به اذن خداوند صورت می‌گیرد. این قسم از توحید بر دو قسم است:

الف: توحید خلاّقیّت: یعنی آفرینندهٔ همه موجودات خداوند است: ﴿یا ایّها الناس اذکروا نعمة الله علیکم هل من خالق غیر الله﴾[٣]، ﴿ذلکم الله ربکم لااله الاّ هو خالق کل شی﴾[٤]

ب: توحید ربوبی: یعنی اداره و تدبیر جهان خلقت با خداوند است: ﴿قل أغیر الله أبغی ربّاً و هو ربّ کلّ شی﴾[٥]، ﴿قل من یرزقکم من السماء و الارض و من یدبّر الامر فسیقولون الله﴾[٦]

توصیف خداوند

١ـ خداوند بی‌همتاست: ﴿لیس کمثله شی و هو السمیع البصیر﴾[٧]

٢ـ خداوند بی‌نیاز مطلق است و همه به او نیازمندند: ﴿یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید﴾[٨]

٣ـ خداوند با چشم ظاهر دیده نمی‌شود: ﴿لاتدرکه الابصار﴾[٩]

٤ـ خداوند به همه چیز آگاه است: ﴿انّ الله بکل شیء علیم﴾[١٠]

٥ ـ خداوند برهمه چیز قدرت دارد: ﴿تبارک الّذی بیده الملک وهو علی کلّ شیء قدیر﴾[١١]

---

١. سوره اخلاص، آیات ١ تا ٤. ٢. سوره انبیاء، آیه ٢٥. ٣. سوره فاطر، آیه ٣.
٤. سوره انعام، آیه ١٠٢. ٥. سوره انعام، آیه ١٦٤.
٦. سوره یونس، آیه ٣١؛ یکصدوپنجاه موضوع از قرآن‌کریم، ص ٢٢ ـ ٢٤.
٧. سوره شوری، آیه ١١. ٨. سوره فاطر، آیه ١٥. ٩. سوره انعام، آیه ١٠٣.
١٠. سوره عنکبوت، آیه ٦٢. ١١. سوره ملک، آیه ١.

۶ـ خداوند در همه جا هست: ﴿فاینما تولّوا فثمّ وجه الله﴾[۱]

۷ـ خداوند از خاطرات ذهنی همه آگاه است: ﴿و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه﴾[۲]

۸ ـ خداوند از رگ گردن، به انسان نزدیک تر است: ﴿ونحن اقرب الیه من حبل الورید﴾[۳]

۹ـ خداوند قائم به ذات خویش است: ﴿اللّه لا اله الاّ هو الحی القیوم﴾[۴]

۱۰ـ خداوند را خواب سبک وسنگین نمی‌گیرد: ﴿لاتأخذه سنة ولانوم﴾[۵]

۱۱ـ خداوند خالق تمام جهان هستی است: ﴿لا اله الاّ هو خالق کل شی﴾[۶]

۱۲ـ او مالک تمام هستی است: ﴿للّه ملک‌السموات والارض وما فیهنّ﴾[۷]

۱۳ـ تربیت و پرورش همه موجودات به دست اوست: ﴿فللّه الحمد ربّ السموات و ربّ الارض ربّ العالمین﴾[۸]

۱۴ـ حیات و مرگ به دست اوست: ﴿واللّه یمیت ویحیی﴾[۹]

۱۵ـ تمام نظام هستی در برابر او تسلیم است: ﴿و له اسلم من فی السموات و الارض طوعاً او کرهاً و الیه یرجعون﴾[۱۰]

۱۶ـ او شریک و همتایی ندارد: ﴿لم یتّخذ ولداً و لم یکن له شریک...﴾[۱۱]

۱۷ـ همه موجودات به او نیازمندند: ﴿یسئله من فی السموات و الارض﴾[۱۲]

۱۸ـ عزّت و ذلّت به دست اوست: ﴿قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممّن تشاء وتعزّ من تشاء و تذلّ من تشاء بیدک الخیر﴾[۱۳]

۲۰ـ روزی همهٔ موجودات به دست اوست: ﴿ان اللّه هو الرزاق ذوالقوة المتین﴾[۱۴]، ﴿و ما من دابّة فی الارض الا علی اللّه رزقها﴾[۱۵]

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۵.
۲. سوره ق، آیه ۱۶.
۳. سوره ق، آیه ۱۶.
۴. سوره بقره، آیه ۲۵۵.
۵. سوره بقره، آیه ۲۵۵.
۶. سوره انعام، آیه ۱۰۲.
۷. سوره مائده، آیه ۱۲۰.
۸. سوره جاثیه، آیه ۳۶.
۹. سوره آل‌عمران، آیه ۱۵۶.
۱۰. سوره آل‌عمران، آیه ۸۳.
۱۱. سوره اسراء، آیه ۱۱۱.
۱۲. سوره الرّحمن، آیه ۲۹.
۱۳. سوره آل‌عمران، آیه ۲۶.
۱۴. سوره ذاریات، آیه ۵۸.
۱۵. سوره هود، آیه ۶.

الگوی توحید

روش قرآن این است که علاوه بر امر و نهی و دادن طرح، برای هر برنامه‌ای الگو و مدل هم معرفی می‌کند که این خود تحت عنوان «الگوها در قرآن» موضوع یک بحث جالب است، قرآن می‌فرماید: زن فرعون، الگوی مؤمنان است، زیرا در لابلای عوامل جذب کننده و گول زننده خط خود را گم نکرد و ناز و نعمت و مال و مقام دربار فرعون هم در ارادهٔ او اثر نگذاشت و به قدری در مراتب ایمان رشد کرده، بالا آمد که از خدا نجات خود را درخواست کرد.(۱)

و نیز در قرآن می‌خوانیم: الگو و مدل کافران، زن حضرت نوح است که عناد و لجاجت و هوا و هوس، مانع هدایت پذیری او شد(۲) تا آنجا که در خانهٔ وحی و تحت سرپرستی دائمی پیامبری همچون نوح، همچنان در راه خود باقی ماند.

قرآن دربارهٔ حضرت ابراهیم علیه السلام نیز می‌فرماید: ﴿انّی جاعلك للناس اماما﴾(۳) در اینجا به سراغ تاریخ حضرت ابراهیم می‌رویم و فهرستی از کارهای او را برمی‌شمریم تا قهرمان بودن او در توحید روشن شود.

حضرت ابراهیم همواره تسلیم خدا بود؛ هیچ مانعی جلوی راه او را نمی‌گرفت و در همهٔ آزمایش‌های الهی قبول شد.(۴)

۱ـ پس از حدود صد سال انتظار که خداوند به ابراهیم فرزندی عطا فرمود، به او فرمان داد تا نوجوان خود اسماعیل را ذبح کند. او بی‌چون و چرا تسلیم شد و وظیفه را بر غریزه مقدّم داشت، پا بر نفس خود گذاشت و اسماعیل را خواباند و کارد را بر گردن او گذاشت که فرمان آمد: دست نگه‌دار که فرمان ما یک آزمایش بود.(۵) آری، او در کوبیدن بت درون پیروز شد.

---

۱. ﴿ضرب الله مثلاً لِلّذین آمنوا إمرأة فرعون﴾ سوره تحریم، آیه ۱۰.
۲. ﴿ضرب الله مثلاً لِلّذین کفروا إمرأة نوح﴾ سوره تحریم، آیه ۹.
۳. سوره بقره، آیه ۱۲۴.
۴. سوره بقره، آیه ۱۲۴.
۵. سوره صافّات، آیه ۱۰۵.

۲ـ ابراهیم ﷺ با محاجّه و استدلال، دماغ نمرود را به خاک مالید.[۱] و طاغوت زمان خود را درهم کوبید.

۳ـ در برابر بت‌پرستان، با شکستنِ بت‌های بزرگ و کوچک، فطرت خفتهٔ آنان را بیدار کرد.

٤ـ با بستگان نزدیک خود به خاطر خدا قطع رابطه کرد.[۲]

٥ ـ از زن و کودک شیرخوار خود در راه عزت دین خدا گذشت.[۳]

٦ـ از جان خود ـ به هنگامی که او را در آتش افکندند ـ دست شست.[٤]

علل انحراف از توحید

مسائلی می‌تواند انسان را از خط خدا و مدار توحید بیرون کند از جمله:

۱ـ ترس از طاغوت: یکی از عوامل انحراف، ترس از طاغوت است. قرآن می‌فرماید: فرعون به مردم اعلام می‌کرد: هرکه غیر از من خدایی و قدرتی را قبول کند او را به زندان می‌اندازم.[٥] مردم هم از ترس، به بندگی او تن داده بودند.

۲ـ تعصّب بی‌جا: گاهی عشق و علاقه به چیزی، سبب می‌شود که انسان خدا را نادیده بگیرد و به چیزی یا انسانی که مورد علاقهٔ اوست روآورد و آن را محور کار و مهر و غضب خود قرار دهد. قرآن می‌فرماید: یهودیان، احبار و راهبان خود را ولیّ و سرپرست خود قرار داده بودند و خدا را کنار می‌گذاشتند و هر چه این عالم‌نماها حلال خدا را حرام یا حرام او را حلال می‌کردند، یهودیان به خاطر علاقه و عشقی که به آنان داشتند از آنها پیروی می‌کردند.[٦]

۳ـ امید نابجا: گاهی تکیه به غیرخدا، به امید کمک‌جویی و یا عزّت‌طلبی از دیگران

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۸. ۲. سوره توبه، آیه ۱۰٤. ۳. سوره ابراهیم، آیه ۳۷.

٤. سوره انبیاء، آیه ٦۹.

٥. ﴿لئن اتّخذت إلهاً غیری لاجعلنّك من المسجونین﴾ سوره شعراء، آیه ۲۹.

٦. ﴿اتّخذوا أحبارهم و رهبانهم أرباباً من دون اللّه﴾ سوره توبه، آیه ۳۱.

است. قرآن در این زمینه می‌فرماید: گروهی به سراغ غیر خدا می‌روند. تا شاید یاری شوند.[۱] ودر آیه دیگر می‌فرماید: برای اینکه سبب عزّت آنها شوند![۲]

آثار ایمان به خدا

* ایمان به خالق هستی، در جامعهٔ اسلامی، برابری و برادری ایجاد می‌کند.
* ایمان به خدای یکتا، تمامی امتیازات پوشالی را در هم می‌ریزد، همهٔ انسان‌ها را بنده یک خدا و همه را در برابر قانون یکسان می‌داند.
* با یاد خدا و حاکمیّت قانون الهی بر دلها، مصالح جامعه در اولویّت قرار می‌گیرد. فداکردن مصالح فردی به خاطر جامعه، زمانی منطقی است که انسان باورکند این فدا شدن‌ها به هدر نمی‌رود و خداوند جبران می‌کند و این باور در سایه ایمان به خدا به دست می‌آید.
* ایمان به خدا همبستگی ملّت‌ها را به دنبال دارد. بهترین وسیلهٔ همبستگی ملّت‌ها، ایمان به خداست، همان گونه که بهترین اهرم فشار بر طاغوت‌ها ایمان و توحید است.

کسی که به خدا ایمان دارد:

* احساس عشق ودلگرمی می‌کند. کسی که می‌داند تمام کارهای او زیر نظر است وهیچ عملی نابود نمی‌شود وخریدار تلاش او خداست، آن هم با قیمت بهشت و رضوان الهی، و حتّی گاهی بدون تلاش او وتنها به خاطر حسن نیّت، به او اجر و پاداش مرحمت می‌کند؛ چنین شخصی با عشق و دلگرمی زندگی می‌کند.
* همهٔ کارهایش را برای خدا انجام می‌دهد و در فکر خودنمایی و ریاکاری نیست. از حیله و حُقّه‌بازی دوری می‌کند. زیرا کسی که خود را در محضر خدا و خدا را شاهد اعمال خود می‌داند، نمی‌تواند اهل مکر و حیله باشد.

---

۱. ﴿اتّخذوا من دون اللّه آلهة لعلّهم ینصرون﴾ یس، ۷٤.
۲. ﴿اتّخذوا من دون اللّه آلهة لیکونوا لهم عزّاً﴾ مریم، ۸۱.

* عزّتمند است. کسی که بندگی او را پذیرفته، در برابر هیچ قدرت و مقامی جز خدا تسلیم نمی‌شود و همه را بندگانی همچون خود می‌داند. لذا از احدی جز خدا نمی‌ترسد. ﴿و لا یخشون احداً الاّ اللّه﴾[۱]

* به همهٔ انسان‌ها به عنوان آفریده‌های خدا به یک چشم می‌نگرد. علی علیه‌السلام در تقسیم بیت المال بین عرب و عجم فرقی نمی‌گذاشت و در پاسخ فردی که پرسید: چرا فرقی نمی‌گذارید؟ فرمود: خدای همه آنها یکی است.

* عدالت و حقوق دیگران را مراعات می‌کند. انسان موحّد، به هیاهوهای دیگران توجّهی ندارد و فقط به وظیفه شرعی خود عمل می‌کند

* ترس از فقر او را به کارهای ناشایسته سوق نمی‌دهد. کسی که به خدا ایمان دارد او را رازق خود، همسر و فرزندان خود می‌داند، بنابراین، از ازدواج به خاطر ترس از فقر، فرار نمی‌کند. ﴿ان یکونوا فقراء یغنهم اللّه من فضله﴾[۲] وفرزندان خود را از ترس فقر رها نمی‌کند و یا نمی‌کشد. ﴿نحن‌نرزقهم وایّاکم﴾[۳]

* هرگز زیانکار نیست. چون در برابر کار فانی خود، بهایی پایدار و جاودان می‌گیرد. و به جای هر نوع تکیه گاهی تنها به او تکیه می‌کند. لذا از آرامش خاصی برخوردار است.

اکنون عوامل دلهره و اضطراب را بیان می‌کنیم تا روشن شود که ایمان به خدا چگونه به انسان آرامش می‌دهد.

عوامل دلهره

۱ـ گاهی دلهره و نگرانی انسان از ترس سوء سابقه و لغزش‌های قبلی است که توبه و یاد خدای بخشنده و مهربان، این دلهره را به آرامش تبدیل می‌کند؛ زیرا او گناهان را می‌بخشد و توبه را می‌پذیرد.

---

۱. سوره احزاب، آیه ۳۹. ۲. سوره نور، آیه ۳۲. ۳. سوره اسراء، آیه ۳۱.

۲ـ گاهی ریشهٔ دلهره ونگرانی، احساس تنهایی است که ایمان به خدا این دلهره را به آرامش تبدیل می‌کند. شخص با ایمان می‌گوید: خدا، هم انیس است وهم مونس، حرفم را می‌شنود، کارم را می‌بیند و به من مهربان است.

۳ـ گاهی نگرانی ودلهرهٔ انسان به خاطر ضعف است که ایمان به قدرت بی‌نهایت و توکّل بر خدا و امدادهای او، این نگرانی را جبران می‌کند.

٤ـ گاهی اضطراب به خاطر احساس پوچی و بی‌هدفی است، امّا ایمان به خدای حکیمی که در این عالم، هر چیزی را طبق حکمت و برای هدفی خاصّ آفریده، این اضطراب را هم برطرف می‌کند.

٥ ـ گاهی دلهره و ناراحتّی، به خاطر آن است که انسان موفّق نشده همه را راضی کند و ناراحت است که چرا فلان شخص یا فلان گروه را از خود رنجانیدم و یا من که این همه زحمت کشیدم، چرا مردم قدردانی نمی‌کنند؟ ولی توجّه به این که فقط باید خدا را راضی کنیم و عزت و ذلت تنها به دست او است، این نگرانی را نیز از بین می‌برد.

٦ـ گاهی تلاش‌ها وتبلیغات سوء دیگران، انسان را نگران می‌کند. ایمان به وعده‌های الهی مبنی بر پیروزی حقّ بر باطل برطرف کننده این نگرانی است.

۷ـ گاهی متلک و استهزای دیگران، موجب نگرانی انسان می‌گردد، ولی ایمان به خداوند ـ که به رسولش می‌فرماید: ما تو را از استهزای دیگران حفظ می‌کنیم ـ این نگرانی را نیز برطرف می‌کند. ﴿انّا کفیناک المستهزئین﴾[۱]

بنابراین، اگر در قرآن می‌خوانیم: ﴿الاّ بذکر اللّه تطمئنّ القلوب﴾[۲] آگاه باشید با یاد خدا دلها آرام می‌شود. این یک واقعیّتی است.

---

۱. سوره حجر، آیه ۹۵. ۲. سوره رعد، آیه ۲۸.

آثار بی‌ایمانی

کسی که به خدای حکیم ایمان ندارد، انسانی است که:

۱ـ خود را بی‌اصالت، بی‌هدف و تنها می‌بیند و هدفش فقط رفاه و زندگی مادّی است مانند یک حیوان.

۲ـ حرکت خود را یک حرکت جبری می‌داند، نه تکاملی.

۳ـ آیندهٔ خود را پس از مرگ، نابودی می‌داند چون به زندگی بعد از مرگ و بقای روح عقیده ندارد.

٤ـ راهنمای او در زندگی، یا طاغوت‌های بیرونی است و یا هوس‌های درونی!

۵ ـ برنامهٔ زندگی او مملوّ از انواع تردیدها، محدودیّت‌ها، نقص‌ها و اشتباهات است.

٦ـ در تفسیر هستی گیج است؛ چون نمی‌داند چرا آمده؟ چرا می‌رود؟ و هدفش از زندگی چیست؟ تمام فکرش این است که چگونه زندگی کند، نه این که برای چه زندگی کند.

ایمان‌های مورد انتقاد

در قرآن، از چند نوع ایمان و گرایش، انتقاد شده است:

۱ـ گرایش‌های موسمی و فصلی. بعضی انسان‌ها فقط وقتی که احساس خطر کردند و کشتی خود را در آستانهٔ غرق شدن دیدند فریاد «یا اللّه» سر می‌دهند. ولی همین که از مشکل رهایی پیدا کردند و کشتی خود را در ساحل دیدند مجدّداً به سراغ غیر خدا رفته، شرک می‌ورزند. در قرآن می‌خوانیم: ﴿فإذا رکبوا فی الفُلک دعوا اللّه مُخلصین له الدّین فلما نجّاهم الی البرّ إذا هم یشرکون﴾[1]

۲ـ گرایش‌های تقلیدی. ایمان برخی به خدا، به خاطر تقلید از نیاکان است بدون

---

۱. سوره عنکبوت، آیه ٦۵.

هیچ دلیل و برهان منطقی؛ همچون ایمان بت پرستان که در جواب انبیا می‌گفتند: ما این عقیدهٔ به بت‌ها را از نیاکان خود گرفته‌ایم. قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿قالوا بل وَجدنا آباءَنا کذٰلک یفعلون﴾[۱]

۳ـ ایمان سطحی. ایمان برخی انسان‌ها، سطحی است و در روح و روان و دل آنان نفوذ نکرده است. قرآن می‌فرماید: ﴿قالت الأعراب آمنّا قل لم تؤمنوا و لٰکن قولوا أسلمنا و لمّا یدخُل الإیمانُ فی قلوبکم﴾[۲] گروهی از اعراب نزد پیامبر آمدند و گفتند: ما ایمان آورده‌ایم. خداوند به پیامبر فرمود: به اینها بگو: ایمان شما هنوز در قلبتان اثر نکرده است. و شما تنها اظهار ایمان می‌کنید. همانند چاهی که از درون نمی‌جوشد، بلکه با دست در آن آب می‌ریزند.

٤ـ ایمان بدون عمل. با اینکه علم دارد امّا در مقام عمل تن پرور است. در قرآن آیات زیادی در مقام انتقاد از این افراد دیده می‌شود. ﴿احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنّا و هم لا یفتنون﴾[۳]

۵ ـ ایمان متزلزل. در برخی ایمان‌ها تردید، دودلی و تزلزل دیده می‌شود، صاحب چنین ایمانی در انتظار پیشامدهاست که کدام طرف را انتخاب کند.

قرآن دربارهٔ چنین افرادی می‌فرماید: برخی از مردم، خدا را به حرف و ظاهر می‌پرستند، هرگاه به خیر و نعمتی برسند اطمینان خاطر پیدا می‌کنند و اگر به شر و فقر و آفتی برخورد نمایند از دین خدا برمی‌گرداند. چنین کسانی در دنیا و آخرت زیانکارند. ﴿فان اصابه خیر اطمأنّ به و ان اصابته فتنة انقلب علی وجهه...﴾[٤]

٦ـ ایمان عاریه‌ای. در کتاب شریف اصول کافی بابی داریم به نام «باب المعارین» یعنی کسانی که دینشان عاریه است. برخی در دنیا دین دارند ولی هنگام مرگ، بی‌دین از دنیا می‌روند. مانند کسی که حج بر او واجب شود، ولی به حج نرود، و یا

---

۱. سوره شعراء، آیه ٧٤. ۲. سوره حجرات، آیه ١٤. ۳. سوره عنکبوت، آیه ۲.
٤. سوره حج، آیه ١١.

کسی که زکات اموال خود را نپردازد، هنگام مرگ به او می‌گویند: «فلیمت ان شاء یهودیاً او نصرانیاً»[۱] یا بهودی بمیر و یا نصرانی.

پیامبر روزی وارد مسجد شد و به پنج نفر از نمازگزاران فرمود: بلند شوید و از مسجد ما خارج شوید، زیرا شما نماز می‌خوانید ولی زکات نمی‌دهید.

۷ـ ایمان تبعیضی وگزینشی. برخی‌ها، از اسلام و قرآن، فقط آنچه را که به نفع آنهاست می‌پذیرند و آنچه را که مطابق با اهداف و امیال خود نمی‌بینند، نمی‌پذیرند. ﴿وان یکن لهم الحقّ یاتوا علیه مذعنین﴾[۲] چنین افرادی می‌گویند: ﴿نؤمن ببعض و نکفر ببعض﴾[۳]

در صدر اسلام، عدّه‌ای نزد پیامبر آمدند و گفتند: ما به تو ایمان می‌آوریم به شرط اینکه نماز نخوانیم، پیامبر فرمودند: دین، بدون نماز نمی‌شود.

۸ ـ ایمان تاکتیکی. تعدادی از سران یهود مدینه، نقشه کشیدند که یک روز صبح خدمت پیامبر اکرم برسند و ایمان بیاورند و بعد از ظهرِ همان روز از اسلام دست برداشته، مجدّداً یهودی شوند و ادّعا کنند که اسلام بی‌فایده است.

آنها می‌خواستند بدین وسیله اولاً از مسلمان شدن یهودیان جلوگیری نمایند و ثانیاً در میان مسلمانان نیز شک و تردید و تزلزل به وجود آورند که لابد دین ما دین کاملی نیست، چون دانشمندان و بزرگان یهودی، صبح که مسلمان شدند، غروب با اندکی آشنایی با اسلام از آن دست برداشتند.

خداوند از طریق وحی پیامبرش را آگاه ساخت و فرمود: به مسلمانان بگو: نه از آمدنشان خوشحال گردند و نه از رفتنشان غمناک شوند.[٤]

---

۱. وسائل‌الشیعه، ج ۹، ص۳۳. ۲. سوره نور، آیه ٤۹. ۳. سوره نساء، آیه ۱۵۰.
٤. سوره آل‌عمران، آیه ۷۲.

ویژگی‌های ایمان مقبول

ایمانی مورد پذیرش وارزشمند است که دارای ویژگی‌های زیر باشد:

۱ـ ایمان همراه با استدلال. قرآن همواره از مخالفان خود، برهان و استدلال می‌خواهد و می‌فرماید: ﴿فأتونا بسلطان مبین﴾[۱] اگر دلیلی دارید، بر ما ارائه دهید. طبیعی است که یک مسلمان نیز باید در برابر دیگران از دین خود با دلیل و برهان دفاع نماید.

۲ـ ایمان همراه با عمل. در بسیاری از آیات قرآن هنگامی که سخن از اهل ایمان به میان آمده است، بلافاصله «و عملوا الصالحات» نیز ذکر شده است. که این عبارت به معنای انجام تمامی کارهای نیک و شایسته است. زیرا همان گونه که کلمهٔ «مسجد» به معنای یک مسجد و کلمهٔ «مساجد» به معنای چند مسجد و لغت «المساجد» به معنای تمامی مساجد است، کلمهٔ «صالح» نیز به معنای یک عمل نیک و «صالحات» به معنای چند عمل نیک و «الصالحات» به معنای تمامی کارهای نیک است. قرآن می‌فرماید: ﴿آمنوا و عملوا الصالحات﴾ یعنی تمام کارهایشان نیک و شایسته است. بنابراین، لازم است که تمامی اعمال مؤمنان صالح و نیک باشد، نه فقط برخی از اعمال آنها.

۳ـ ایمان پایدار. قرآن از مؤمنانی که در ایمانشان پایدار هستند، تمجید می‌فرماید و آنها را به بهشت و نعمت‌های آن بشارت می‌دهد. ﴿انّ الّذین قالوا ربّنا اللّه ثم استقاموا تتنزّل علیهم الملائکة...﴾[۲]

٤ـ ایمان کامل. در حدیث می‌خوانیم: ایمان ده درجه است. بدیهی است هر مؤمنی به تناسب عمق ایمان و اعتقادش از درجاتی از ایمان برخوردار است.

شخصی از طرف امام صادق ﷺ برای سفری مأموریّت یافت، پس از برگشت، خدمت امام رسید و شروع کرد به انتقاد کردن از مردم آن منطقه و گفت: آنها ایمان

---

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱۰. ۲. سوره فصّلت، آیه ۳۰.

ندارند. امام﵇ فرمود: ایمان ده درجه دارد، برخی دارای دو درجه‌اند و بعضی چهار درجه و گروهی از درجات بیشتری برخوردارند.

در حدیث آمده است: اگر می‌خواهید بدانید فردی چقدر ایمان دارد، ببینید در برابر دریافت چه مبلغی گناه می‌کند. امّا امیرمؤمنان﵇ می‌فرماید: به خدا قسم اگر هستی را به من دهند که پوست جوی را از دهان مورچه‌ای به زور بگیرم چنین نخواهم کرد. این مطلب بیان کننده درجهٔ ایمان علی﵇ است، یعنی ایمان او از اهمیّت هستی بیشتر است.

در دعای مکارم الاخلاق می‌خوانیم: «الهی بلّغ بایمانی اکمل الایمان» خدایا! ایمانم را به کامل‌ترین درجه برسان.

۵ ـ ایمان خالص. ارزش اعمال و ایمان ما به میزان اخلاص و خلوص ما بستگی دارد، هر چه خالص‌تر باشد، مقبولیّت بیشتری خواهد یافت. قرآن از کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را به ظلم نیالودند، تمجید می‌کند. ﴿الّذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بالظلم﴾[1] که مراد از ظلم در این آیه شرک است.

٦ـ ایمان بر اساس اختیار و آگاهی. انسان دارای اختیار است. شک و تردید، پشیمانی، انتقاد و تأدیب، دلیل اختیار انسان است. ایمانی ارزش دارد که انسان بر اساس آگاهی و بدون هیچ گونه اجباری به آن رسیده باشد. چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿لا اکراه فی الدین﴾[2]

۷ـ ایمان همراه با تفکّر. از دیدگاه قرآن، ایمانی ارزشمند است که بر اساس فکر و تعقّل در آفرینش باشد در قرآن می‌خوانیم: ﴿و یتفکّرون فی خلق السمٰوات و الأرض ربّنا ما خلقت هٰذا باطلاً﴾[3] ابتدا در آفرینش زمین و آسمان فکر می‌کنند و سپس می‌گویند: خداوندا! این آفرینش بیهوده نیست.

---

۱. سوره انعام، آیه ۸۲. ۲. سوره بقره، آیه ۲۵٦. ۳. سوره آل‌عمران، آیه ۱۹۰.

علل انحراف از خداشناسی

۱ـ بی‌توجّهی به آثار وجود خدا: اگر می‌گوییم انسان از شگفتی‌های ساختمان یک سلّول، یک اتم یا یک برگ می‌تواند خدا را بشناسد این دربارهٔ کسانی است که بخواهند بشناسند؛ امّا اگر کسی در جستجوی شناختن نباشد، هرگز با دیدن آثار، خدا را نمی‌شناسد. به این مثال‌ها توجّه کنید:

الف: یک جگرفروش روزی ده‌ها جگر را می‌شکافد وبه سیخ می‌کشد، امّا چه بسا مویرگ‌ها را نشناسد، چون در مقام شناخت مویرگ نیست.

ب: یک آئینه فروش که موهایش نامرتّب است، از صبح تا شب صدها بار به آئینه‌ها نگاه می‌کند، امّا موی خود را مرتّب نمی‌کند، زیرا او در فکر فروش آئینه است نه اصلاح موی خویش.

از مثال‌های فوق نتیجه می‌گیریم که انسان تا نخواهد ودر مقام شناخت و بهره‌گیری نباشد، نه می‌شناسد ونه بهره می‌گیرد. اگر افرادی آثار خدا را می‌بینند و مطالعه می‌کنند وباز هم ایمان نمی‌آورند، برای آن است که هدفشان از مطالعه شناخت خدا نیست. اگر کسی در اندیشهٔ شناخت خدا باشد، با یک دلیل او را شناخته وایمان می‌آورد و چنانچه شخصی در چنین اندیشه‌ای نباشد با هزار دلیل نیز به خدا ایمان نمی‌آورد.

۲ـ دوام نعمت‌ها: اگر نعمتی از اوّل عمر با ما بود دیگر برای ما تازگی ندارد؛ اینکه ما آثار خدا را می‌بینیم و به یاد او نیستیم و قدر آن را نمی‌دانیم، چون از اوّل زندگی در نعمت و با نعمت بوده‌ایم. مثال: تا به حال خدا را به خاطر وجود انگشت شصت خود شکر نکرده‌اید، چون از اوّل تولّد با شما بوده، امّا اگر این انگشت برای مدّت کوتاهی بسته شود یا اصلاً بریده شود، می‌بینید که بدون آن نمی‌توانید حتّی دگمهٔ یقهٔ خود را ببندید. (اکنون که این جمله‌ها را می‌خوانید می‌توانید آزمایش کنید)

آری، دوام نعمت‌ها سبب غفلت ما از خدا می‌شود و یکی از فلسفه‌های

ناگواری‌ها همین هشدارهاست. قرآن می‌فرماید: ما گاهی مردم را در تنگنا قرار می‌دهیم. ﴿لعلّهم یضّرعون﴾[1] تا شاید به ما توجّه و به درگاه ما تضرّع کنند.

قرآن مکرّر به مردم امر می‌کند که یاد نعمت‌ها و امدادهای الهی باشید و در دعاها مشاهده می‌کنیم که اولیای دین یک یک نعمت‌های خدا را ذکر می‌کنند:

پروردگارا! تویی که مارا ازکوچکی به بزرگی، از جهل به علم، ازکمی به زیادی، از فقر به غنا و از مرض به سلامتی رساندی. دربارهٔ یاد خدا و نعمت‌های او قبلاً مطالبی را بیان کردیم.

۳ـ تأثیر پذیری از محیط: یکی‌از عوامل انحراف انسان از مذهب ودستورات مذهبی، تأثیرپذیری از محیط است. انسان طبعاً و وجداناً از دزدی ناراحت می‌شود وخیانت را بد می‌داند لکن اگر در محیطی قرارگرفت که افراد آن دزد و خائن بودند او هم با آن رفتارها خو می‌گیرد.

٤ـ فرار از مسئولیّت: گاهی بی‌اعتنایی به مذهب، به خاطر فرار از مسئولیّت است، زیرا پذیرفتن دین، مساوی با قبول برخی قید وبندها است وگروهی به خاطر اینکه به خیال خود آزاد باشند به مذهب بی‌اعتنا می‌شوند، غافل از آنکه رها شدن از فرمان و اطاعت خدا، مستلزم اسارت و بندگی دیگران است. کسی که بندهٔ او نشد بندهٔ همه می‌شود و کسی که فرمان او را نپذیرفت بله قربان‌گوی همه خواهد بود. ﴿ومَن یُشرک باللّه فکانّما خَرّ من السماء فَتَخطفه الطّیر﴾[2] کسی که در کنار خدا به سراغ غیر خدا رود او را به هر سویی می‌برند.

۵ ـ دشمنی با حقّ: گروهی هم به خاطر تعصّب، هوس، خودخواهی و لجاجت، با حقّ دشمنی می‌ورزند و به مکتب آسمانی، پشت پا می‌زنند.

٦ـ عدم تبلیغ صحیح و نارسایی‌های تبلیغی و یا معرّفی‌های باطل را نیز می‌توان یکی از عوامل بی‌اعتنایی به خدا و مذهب دانست.

---

۱. سوره اعراف، آیه ۹٤. ۲. سوره حج، آیه ۳۱.

شرک

شرک یعنی: به غیرخدا تکیه کردن، به مخلوق خدا مقام خدایی دادن.

شرک یعنی: قدرتی را در برابر قدرت خدا علَم کردن.

شرک یعنی: اطاعت بی‌چون و چرا از غیر خدا.

شرک یعنی: گروه گرایی، که در راه خدا نباشد.

شرک یعنی: وابستگی به قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها.

در لابلای تمام داستان‌های قرآن دو مسأله زیاد به چشم می‌خورد:

۱ـ زنده کردن ایمان به قدرت الهی و توجّه به الطاف و امدادهای غیبی، و غافل نشدن از غضب و قهر خدا.

۲ـ کوبیدن تمام تکیه‌گاه‌های موهوم و خط بطلان کشیدن بر معیارهای غلط و از بین بردن مویرگ‌های شرک.

در قرآن می‌خوانیم: حضرت نوح به فرزند خود هشدار داد وبه او اخطار کرد که همهٔ کفّار با غضب خدا در آب غرق خواهند شد، فرزندش گفت: من تا قهر خدای تو را ببینم به کوه پناه می‌برم.[1] مشاهده می‌فرمایید که منطق فرزند نوح چیست، اوکوه وقدرت کوه را در برابر قهر خدا قرار می‌دهد. این نمونهٔ روحیّهٔ شرک است. اگر ما هم در برابر خدا همچون فرزند نوح کسی یا چیزی را عَلَم کنیم مشرکیم.

---

۱. ﴿ساوی الی جبل یعصمنی﴾ سوره هود، آیه ۴۳.

تاریخچهٔ شرک

انسان، موجودی است مادّی و به امور مادّی گرایش زیادی دارد. در زمان‌های قدیم هنگامی که شخصیّت بزرگی مرگش فرا می‌رسید و از میان مردم می‌رفت، آنها به خاطر عشق و علاقه‌ای که به او داشتند، مجسّمهٔ او را ساخته، مورد احترام و تکریم قرار می‌دادند. این احترام کم کم به پرستش تبدیل گردید .

از عوامل دیگری که می‌توان به عنوان پدید آورندهٔ شرک در جامعه نام برد، ترس از طاغوت‌ها، طمع، تقلید و رفاقت‌هاست.

تنوّع شرک

شرک در طول تاریخ دارای مظاهر گوناگونی بوده‌است، دیروز جامعهٔ انسانی شاهد گونه‌هایی از شرک بوده، امروز شاهد گونه‌هایی دیگر از آن هستیم.

شرکِ دیروز خورشید پرستی، ماه پرستی وبت پرستی بود و شرک امروز مقام‌پرستی، عنوان پرستی، قهرمان پرستی، پول پرستی و مدرک پرستی است. شرکِ دیروز تعصّبات قومی وقوم‌پرستی بود و شرک امروز ناسیونالیسم و وطن‌پرستی است.

نمونه‌های شرک

یکی می‌گوید: اکنون دیگر به نماز باران نیاز نداریم، زیرا با حفر چاه نیم عمیق آب مورد نیاز خود را تأمین می‌کنیم.

دیگری می‌گوید: الان دیگر زمانی نیست که خدا قهر کند و قحطی به مردم رو آورد، زیرا کشتی‌های گندم فوری از خارج وارد می‌شود.

سوّمی می‌گوید: اینکه قانون شرع حسابی دارد، قبول داریم، لکن ما نمی‌توانیم از قوانین دولتی یا بین‌المللی سرباز زنیم. گرچه حکم خدا چنین است، لکن رضایت مردم و یا همسر را هم باید به حساب آورد.

ما گاهی به فرمان خدا عمل می‌کنیم و گاهی هم پیرو این و آنیم. این نوع دید و منطق با توحید و بندگی حقّ منافات دارد.

یکی از فقها نقل می‌کرد: قبل از انقلاب، در سفری همراه امام خمینی‌ﷺ به تهران می‌آمدیم. به ایشان گفتم: چه خوب است که دولت عراق به ایرانی‌ها اجازه مسافرت نمی‌دهد، وگرنه فضلا و طلاّب قم همه به سوی نجف می‌رفتند و حوزه علمیّهٔ قم خلوت می‌شد. امام از این طرز بیان بسیار ناراحت شد و از قم تا تهران در ماشین برای من صحبت کرد که اگر کسی در فکر غیر خدا باشد و بخواهد یکی بالا و دیگری پایین بیاید، حوزهٔ قم شلوغ شود وحوزه نجف خلوت یا به عکس وخلاصه اگر کسی جز راه خدا و رضای او به فکر تأمین مسأله دیگری باشد، از مدار توحید دور می‌شود، محور کار و هدف ما باید خدا باشد، نه علاقه‌ها و روابط ومنطقه‌ها ونژادها وشغل‌ها و تعصّب‌های محلّی و قبیله‌ای و... .

آرم و نشانهٔ شرک

در قرآن، حدود دویست مرتبه با کلمهٔ «دون اللّه» و «دونه» ـ که به معنای غیر خداست ـ از شرک سخن به میان آمده. اگر بخواهیم برای شرک، نشانه و آرمی پیدا کنیم که هم صحیح باشد و هم قرآنی، این کلمه بسیار مناسب است. آری، کسانی که به سراغ غیر خدا می‌روند، عزّت را از غیر خدا می‌خواهند، قانون غیر خدا را اجرا می‌کنند و به غیر او دل می‌بندند، محرّک آنها رضای دیگران است، از غیرخدا می‌ترسند وبرای غیر او کار می‌کنند.

یکی از مسایل مهم روانشناسی بررسی ریشهٔ عقده‌ها و جلوگیری از آنهاست. کسی که در مدار توحید قرارگرفت و فکر و حرکتش برای خدا شد، دیگر از نظر او شکست معنایی ندارد تا بخواهد عکس‌العمل نشان دهد و برایش انفجار روانی پیش آید.

انسانی که برای خدا گام برداشت، خداوند مشتری کار اوست[۱] حرفش را می‌شنود و کارش را می‌بیند[۲] او به غیر خدا کاری ندارد و از غیر خداوند هم انتظاری ندارد.[۳]

اینکه ما می‌گوییم کار فلانی گرفت یا نگرفت، شکست خورد یا پیروز شد، یا در روانشناسی مطرح می‌شود که ناکامی در فلان حرکت سبب عقده فلانی شد، این کامیابی‌ها و ناکامی‌ها در خارج از مدار توحید مطرح است. زیرا در دائرهٔ توحید ناکامی مطرح نیست، برای پیامبرﷺ زمانی که چوپان بود، یا از مکه به سوی مدینه رفت، یا در کوه‌ها پناهنده بود، یا در جنگ‌ها، یا بالای منبر، یا در حال طواف، یا در حال گل کشی برای ساختن مسجد، یا تنها یا در میان انبوه مردم، هیچ یک از اینها برای روح پیامبر فرقی نداشت. آری، مسئولیّت‌ها فرق می‌کند نه دلخوشی ها. این ما هستیم که اگر بخواهند شغل ما یا حتّی لباس ما یا میز ما و دفتر ما و محلّ زندگی ما را عوض کنند، از غم گرفته تا مرز خودکشی پیش می‌رویم، چون همهٔ اینها به نحوی برای ما اصالت پیدا کرده و یا بهتر بگویم بت شده است.

آمار مشرکان

با معنای گسترده‌ای که شرک دارد، اگر اندکی دقّت کنیم درمی‌یابیم که افراد مخلص کم هستند، مخلصان یعنی کسانی که محور کارهای خود را خدا قرار داده، هیچ ارادهٔ تشکّر و جزایی از غیر او نداشته باشند، ریاکار نباشند، در برابر قانون خدا تسلیم بوده و قوانین غیر خدایی رامطرح نکنند. قرآن می‌فرماید: ﴿و ما یؤمن أکثرهم

---

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۲. در قرآن آیات بسیاری آمده است که خدا را سمیع و بصیر توصیف می‌کند.

۳. در ماجرایی که امیرمؤمنان علیؑ افطار خود را سه شب متوالی به محرومان جامعه ـ مسکین و یتیم و اسیر ـ داد فرمود: هدف ما از این اطعام، رضای خداست. ما از شما محرومان تشکّر و پاداش نمی‌خواهیم. سوره انسان، آیه ۹.

﴿بالله الأو هم مشركون﴾[۱] اکثر مردم به خدا ایمان ندارند مگر آنکه در کنار ایمانشان مشرک نیز هستند و تکیه‌گاه‌های غیرالهی دارند.

آثار شرک

شرک به خدا آثار سویی دارد که گوشه‌ای از آن را در اینجا می‌آوریم:

۱ـ حبط عمل

شرک، سبب نابودی و محو اعمال می‌شود و به تعبیر قرآن، تمام کارهای خوب انسان توسّط شرک (حبط) می‌شود.

گاهی یک عمل کوچک در زندگی، تمام زحمات انسان را از بین می‌برد؛ به چند مثال توجّه کنید:

الف: گاهی یک دانش‌آموز در تمام سال درس می‌خواند، لکن در جلسهٔ امتحان شرکت نمی‌کند و به همین دلیل بی‌مدرک می‌ماند و با اینکه علم او محفوظ است اعتبار اجتماعی خود را از دست می‌دهد.

ب: فردی را در نظر بگیرید که در تمام عمر امور بهداشتی را مراعات می‌کند ولی در یک لحظه کمی سم می‌خورد؛ این عمل کوچک تمام مراعات‌های بهداشتی او را از میان می‌برد.

ج: شاگردی با یک عمر خدمت و کار و محبوبیّت نزد استاد، با یک عمل اشتباه، مانند کشتن فرزندِ استاد، تمام کارهای خوب خود را محو می‌کند.

آری، شرک به خدا مانند سم خوردن و کشتن فرزند استاد است که می‌تواند تمام زحمت‌های دوره عمر را نابود کند. اینک به سخن قرآن توجّه کنیم که می‌فرماید: ﴿و لو أشركوا لحَبط عنهم ما كانوا يعملون﴾[۲] اگر به خداوند شرک ورزند، تمام اعمال آنان حبط و نابود می‌شود. حتّی به پیامبرش می‌فرماید: ﴿لئن اشركت ليحبطنّ عملك...﴾[۳]

---

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۵. ۲. سوره انعام، آیه ۸۸. ۳. سوره زمر، آیه ۶۵

اگر شرک بورزی تمامی اعمالت نابود می‌شود.

۲ـ اضطراب و نگرانی

ناگفته پیداست که انسان نمی‌تواند همهٔ مردم را از خود راضی نگاه دارد، چون تعداد مردم زیادند وهر کدام از آنها هم توقّع زیادی دارند. انسان در میان تقاضاهای گوناگون و متعدّد که قرار می‌گیرد دچار اضطراب ونگرانی می‌شود، زیرا رضایت هرفرد وگروهی به قیمت ناراضی شدن شخص وگروه دیگری تمام می‌شود. اینجاست که مسألهٔ توحید وشرک مطرح است، انسان موحّد تنها در فکر راضی کردن خداست؛ اوکاری ندارد که افراد یاگروه‌ها چه می‌خواهند وقهراً از یک آرامش خاصّی برخوردار است. در این زمینه به دو آیه از قرآن توجّه کنید:

الف: ﴿ءأربابٌ مُتفرّقون خَيرٌ أم اللّه الواحِد القهّار﴾[1] آیا انسان، چند سرپرست و ارباب داشته باشد بهتر است یا تنها یک خدای قهّار؟ آیا انسان در فکر راضی کردن یک خدا باشد، آرامش دارد یا در فکر راضی کردن چندین نفر آن هم با سلیقه‌های گوناگون؟

ب: ﴿ضَرب اللّه مثلاً رجلاً فيه شُركاء مُتشاكسون و رَجلاً سَلماً لرَجل هلْ يَستويانِ مثلاً﴾[2] خداوند مَثَلی زده است: مردی راکه مملوک شریکانی است که دربارهٔ او پیوسته با هم به مشاجره مشغولند، و مردی که تنها تسلیم یک نفر است؛ آیا این دو یکسانند؟!

این مثال بیان مطلبی است که گفتیم: اگرکسی تنها تسلیم یک نفر باشد در آرامش است یا کسی که تحت سرپرستی چند نفر شریک بد اخلاق باشد؟

علاوه بر اینها راضی کردن دیگران مشکل است، لکن خداوند زود راضی می‌شود. در دعای کمیل می‌خوانیم: «یاسریع الرضا» ای کسی که زود راضی می‌شوی! اصولاً راضی شدن مردم، اگر در مدار توحید و در خط رضای خدا نباشد

---

۱. سوره یوسف، آیه ۳۹. ۲. زمر، ۲۹.

چه ارزشی دارد؟ مگر مردم برای من چه می‌کنند جز کف زدن و نام یک خیابان را به اسم من کردن و مانند این تشویق‌های زود گذر و پوچ، کار دیگری از دست آنها ساخته است؟ مگر در گذشته، آن گاه که در شکم مادر بودم جز خدا کسی بر من نظارت داشت؟ مگر الآن هر لحظه زیر نظر او نیستم؟ مگر فردای قیامت سر و کارم تنها با او نیست؟ مگر همهٔ خوبی‌ها وکمال‌ها از او نیست؟ مگر قلب همهٔ مردم به دست او نیست؟ پس چرا من سرچشمه را رها کنم و دنبال دل این و آن بروم.

کوتاه سخن آنکه راضی کردن یک خدایی که هم زود راضی می‌شود و هم می‌تواند دل‌های دیگران را نسبت به من تغییر دهد و هم در گذشته و آینده سر و کارم با اوست، بسیار بهتر است از راضی کردن این همه مردم، با آن همه سلیقه.

قرآن می‌فرماید: ﴿لا تَجْعَلْ مع اللّه إلهاً آخر فَتقعُد مَذموماً مَخذولاً﴾[1] با وجود خدای واحد سراغ خدای دیگر نرو که جز مذمّت و خذلان، چیز دیگری به تو نمی‌رسد. ما عمری در پی جلب توجّه این و آن دویدیم تا در پایان فهمیدیم که همه، ما را برای خودشان می‌خواهند، این تنها خداست که ما را برای خودمان می‌خواست، مردم همین که دوست و مقام دیگری پیدا کنند ما را رها کرده، می‌روند. اگر در قرآن به انسان سفارش شده که بعضی از فرزندان و همسران هم دشمن شمایند. ﴿إنّ من أزواجکم و أولادکم عدوّ لکم﴾[2] به خاطر توجّه به همین معناست که بعضی از همسران و فرزندان، ما را فقط برای رفاه خود می‌خواهند گرچه به قیمت بدبختی و نابودی ما تمام شود.

۳ـ تزلزل در شخصیت

قرآن می‌فرماید: ﴿و مَن یشرک فکأنّما خَرّ من السماء...﴾[3] کسی که مشرک شود، مانند آن است که از آسمان پرتاب شود، مورد هجوم پرندگان قرار گیرد و طعمهٔ آنها

---

۱. سوره اسراء، آیه ۲۲. ۲. سوره تغابن، آیه ۱٤. ۳. سوره حج، آیه ۳۱.

شود. امّا انسان موحّد و پایبند به کلمه طیّبهٔ «لااله الاّالله» طبق حدیث شریف قدسی: «کلمة لااله‌الاّالله حصنی فمن‌دخل حصنی أمن من عذابی»[۱] در دژ وقلعهٔ محکم الهی است.

٤ـ اختلاف و تفرقه در جامعه

در جامعهٔ توحیدی، حکم و قانون وخط، تنها یکی است، آن هم راه خدا و قانون اوست و مردم همه یک سر پرست دارند. امّا در جامعهٔ شرک، به جای یک قانون و یک راه، مقرّرات و راه‌های متفاوت به وجود می‌آید، هرکسی در فکر تأیید همان راه و چیزی است که به وجود آورده و به قول قرآن، ﴿لذهب کلّ الهٍ بما خلق﴾[۲] در آن جامعه بندگی خدا مطرح نیست، بلکه بله قربان‌گویی به این و آن مطرح است؛ ﴿إنّا أطعنا سادتنا و کُبَرائنا﴾[۳] مردم در فکر برتری‌جویی بر یکدیگر هستند؛ ﴿و لَعَلی بَعضهم علیٰ بَعض﴾[٤] و هر حزب و گروهی فقط به آنچه نزد خودشان هست، دل خوش می‌کنند و کار به حقّ و باطل ندارند، تنها برای مرام و راه خود اصالت قایلند و برای مخالفان خود (گرچه دارای منطقی هم باشند) ارزشی قایل نیستند و به قول قرآن ﴿کلّ حزب بما لَدیهم فَرِحون﴾[۵]

درگیری‌ها وتفرقه‌ها از آثار اجتماعی شرک است. قرآن می‌فرماید: ﴿لاتکونوا من المشرکین من الّذین فَرّقوا دینهم﴾[٦] از مشرکان نباشید و خیال نکنید مشرک، تنها بت‌پرست است، بلکه هرکس با وارد کردنِ سلیقه‌های شخصی و نظریّات از پیش ساختهٔ خود، عامل تفرقه در مکتب شود، مشرک است. آری، علّت اصلی سقوط امّت‌ها و ملّت‌ها در طول تاریخ، تکیهٔ آنها به غیر خدا بوده است.

٥ ـ خواری و ذلّت در قیامت

رسوایی و دوزخ از آثار اخروی شرک است. در قرآن، مکرّر می‌خوانیم: در قیامت

---

۱. بحارالانوار، ج۳، ص ٥.
۲. سوره مؤمنون، آیه ۹۱.
۳. احزاب، ٦۷.
٤. سوره مؤمنون، آیه ۳۲.
٥. سوره روم، آیه ۲۲.
٦. سوره روم، آیه ۳۲.

مشرکان مخاطب قرار می‌گیرند که شما در دنیا به سراغ غیر خدا می‌رفتید و خیال می‌کردید آنها می‌توانند دردی را دوا کنند، اکنون روز گرفتاری شماست آنها را بخوانید تا چاره‌ای بیاندیشند، ﴿لا تَجعلْ مع الله إلهاً آخر فتُلقىٰ فی جهنّم مَلوماً مَدحوراً﴾[۱] به سراغ غیر خدا نروید که با ملامت به دوزخ پرتاب خواهید شد.

ریا شرک است

ریا آن است که انسان کار نیکی را برای غیر خدا انجام دهد. در حدیثی می‌خوانیم: «کل ریاء شرک»[۲]

شرک مراتبی دارد: گاهی در جلوه‌ای روشن بروز می‌کند، همچون بت پرستان و خورشید و ماه پرستان و گاهی بسیار خفیف است به طوری که خود انسان هم نمی‌فهمد.

ریا، بسیار آرام و پنهانی در اعمال و کارهای ما رسوخ پیدا می‌کند، به‌نحوی که غالباً انسان حضور ریا را در اعمال خود متوجّه نمی‌شود.

در حدیث می‌خوانیم: مسألهٔ شرک و تشخیص آن، به قدری دقیق است که مانند تشخیص حرکت مورچه‌ای بر روی سنگ سیاه در دل شب می‌ماند، بنابراین، جز با تلاش و مراقبت دائمی و امدادهای الهی، رهایی از مویرگ‌های شرک ممکن نیست.

نشانه‌های شرک

۱ـ ایراد گرفتن به قانون خدا و ولیّ او. قرآن می‌فرماید: ﴿أفَكُلّما جاءَكم رسولٌ بما لا تهوی انفسكم استكبرتم﴾[۳] آنها قانونی را می‌خواستند که مطابق میل آنان باشد و این نفس‌پرستی است. اعتراض می‌کردند که مثلاً: ﴿لِمَ كتبتَ علينا القِتال﴾[۴] چرا به ما دستور جنگ و جهاد دادی! و در برابر غذای آسمانی می‌گفتند: ﴿لن نصبر علی طعام

---

۱. سوره اسراء، آیه ۳۸. ۲. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۸۱. ۳. سوره بقره، آیه ۸۷.
۴. سوره نساء، آیه ۷۷.

واحد﴾[۱] ما با یک غذا نمی‌سازیم. و هنگامی که خدا مثَلی می‌زد، اعتراض می‌کردند این چه مثالی است که خداوند می‌زند وسؤال می‌کردند: ﴿ماذا اراد الله بهذا مثلا﴾[۲] خداوند چه اراده‌ای از این مثال زدن‌ها دارد.

۲ـ طاغوت زدگی. طاغوت، کسی است که در برابر خداوند ایستاده است. فرمانبرداری از طاغوت شرک است.

۳ـ برتری دادن غیر خدا. قرآن می‌فرماید: ﴿قل ان کان اباؤکم و ابناؤکم احب الیکم من الله...﴾[۳] اگر انسان پدر و مادر، همسر و فرزند و خویشان خود را بیشتر از خدا دوست بدارد، این شرک است.

حزب پرستی، خط پرستی و باند پرستی شرک است. بعضی از تعصّبات، وطرفداری‌ها که جنبهٔ غیر منطقی دارد ریشهٔ در شرک دارد. البتّه صلابت، قاطعیّت و استواری در راه حقّ و دفاع از آن با تعصّب جاهلی و ناآگاهانه تفاوت دارد.

نشانهٔ دلهای مشرک

قرآن می‌فرماید: ﴿إذا ذکر الله وَحدَه اشمأزّت قلوب الّذین لایؤمنون بالآخرة وإذا ذکر الّذین من دونه إذاهم یَستبشرون﴾[٤] هنگامی که نام خدا به تنهایی برده می‌شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند مشمئز می‌شود، لکن تا نام غیر خدا برده می‌شود با شادی خاصّی به همدیگر بشارت می‌دهند.

مثلاً تا می‌گوییم طبق فرمان خدا باید با این عمل یا شخص یا گروه مبارزه کرد، زیرا تکلیف الهی و فرمان خداست؛ قیافه‌هایی درهم می‌رود، امّا تا می‌گوییم طبق اصل فلان از قوانین بین‌المللی، همین قیافه‌ها از هم باز می‌شود. اگر بگوییم: «خدا می‌خواهد» عبوس می‌شوند. اگر بگوییم: «مردم انتظار دارند» شاد می‌شوند.

در تمام مسایل به جای وحی، به شرق و غرب چشم دوخته‌اند. به جای خدا به

---

۱. سوره بقره، آیه ٦١. ۲. سوره بقره، آیه ٢٦. ۳. سوره توبه، آیه ٢٤.
٤. سوره زمر، آیه ٤٥.

غیر او توجّه دارند و به جای قانون او به قانون بیگانگان دل‌بسته‌اند، این خود نشانهٔ انحراف یک امت است.

آنجا که اطاعت از والدین ممنوع است

در قرآن پنج مرتبه دستور اکید در مورد احسان به والدین آمده[۱] که در چهار مورد آن، مسألهٔ احترام والدین درکنار مسألهٔ توحید و بندگی خدا مطرح شده است. این، به خاطر آن است که وجود انسان ابتدا وابسته به خدا و در مرحلهٔ دوّم وابسته به والدین است.

در روایات به قدری در مورد پدر و مادر سفارش شده که فرموده‌اند: نگاه به آنها عبادت است. با همهٔ این سفارش‌ها اگر والدین برای انحراف فرزند از مسیر خدا تلاش کنند، اطاعت از آنان ممنوع و بر فرزندان لازم است که سرپیچی کنند، در دو آیه از قرآن به چشم می‌خورد که تعبیر و معنای هر دو آیه مثل یکدیگر است:

﴿و إنْ جاهَداك لِتُشرك بي ما ليس لك به عِلمٌ فلا تُطِعهما﴾[۲]

﴿و إنْ جاهَداك على أنْ تشرك بي ما ليس لك به عِلم فلا تُطعهما﴾[۳]

اگر پدر ومادر در تلاش بر آمدند که تو را از مدار توحید بیرون کنند و به سویی بکشند که تو از آن اطلاعی نداری، در این گونه موارد باید سر پیچی کنی. این تلاش‌ها گاهی به صورت دلسوزی است که می‌گویند: فرزندم! اگر ما از فلان طاغوت اطاعت نکنیم، نان و آب ما در خطر است. مال و مقام و عزّت ما بستگی به این دارد که فعلاً بله قربان‌گو باشیم و گاهی به صورت تحقیر فرزند است که تو نمی‌فهمی، دیگران که از تو بزرگ‌تر بوده‌اند این راه را رفته‌اند، کرنش‌ها و اطاعت‌ها نموده‌اند و زندگی راحتی هم داشته‌اند، نیاکان ما، ملّیت ما، اقتضا دارد که ما فلان راه را برویم، فلان اصل را بپذیریم، تن به فلان عمل بدهیم و فلان سلیقه را داشته باشیم.

---

۱. سوره بقره، آیه ۸۳؛ نساء، ۳۶؛ انعام، ۱۵۱؛ اسراء، ۲۳؛ احقاف، ۱۵.
۲. سوره عنکبوت، آیه ۸. ۳. سوره لقمان، آیه ۱۵.

گناه نابخشودنی

شرک گناه نابخشودنی است. در سوره نساء دو بار آمده است: ﴿إنّ الله لا یغفر أن یُشرک به و یَغفر ما دون ذلك لمَن یشاء﴾[۱] یعنی همانا خدا گناه شرک را (تا مشرک موحّد نشود) نمی‌بخشد و غیر از آن، تمام گناهان را ممکن است ببخشد. البتّه بخشش خداوند نسبت به افرادی است که او بخواهد، و خواست خدای حکیم مربوط به یک سری آمادگی و لیاقت‌های خود انسان است.

شرک‌زدایی مقدّم بر توحید

در حقیقت، شرک زدایی بر توحید مقدّم است، زیرا ظرف، تا از غذای فاسد خالی نشود نمی‌توان در آن غذای سالم ریخت، لذا در شعار توحید، کلمهٔ «لااله» بر کلمهٔ «الاّ الله» مقدّم است. قرآن در این زمینه روی ریشه‌های پیدایش شرک دست می‌گذارد و می‌فرماید: ای انسان! این تکیه گاه‌هایی که برای خود گرفته‌ای و امید کمک و نفع و عزّت داری، همچون تکیه بر تار عنکبوت است.[۲] در جای دیگر می‌فرماید: غیر خدا بر نفع وضرر خود قدرت ندارند تا چه رسد کمکی به تو کنند.[۳] باز در قرآن می‌خوانیم: تمام قدرت‌ها اگر جمع شوند بر آفریدن یک مگس هم قادر نیستند.[٤] آیا تو عزّت را از ناحیهٔ غیر خدا می‌خواهی؟![۵]

آیا ندیدیم که چگونه دار و دستهٔ قارون و فرعون و اطرافیان نمرود نتوانستند جلوی قهر خدا را بگیرند؟ در تاریخ معاصر، شاهد عینی این موضوع بوده‌ایم و با چشم خود دیده‌ایم که چگونه تمام قدرت‌ها برای حفظ شاه ومحو صدای امام خمینی﵀ بسیج شدند امّا ناکام ماندند. چگونه افرادی به غیر خدا تکیه کردند و نتیجه‌ای نگرفتند لکن خدا ابراهیم را در آتش و یوسف را در دل چاه و یونس را در

---

۱. یک مرتبه در آیه ٤٨ و مرتبهٔ دیگر در آیه ۱۱٦.
۲. سوره عنکبوت، آیه ٤۱.
۳. سوره رعد، آیه ۱٦.
٤. سوره حج، آیه ۷۳.
۵. سوره نساء، آیه ۱۳۹.

شکم ماهی و حضرت محمّد را در میان گردن کشانی که خانهٔ او را محاصره کردند و امام خمینی را در میان ابرقدرت‌ها حفظ کرد.

یکی از راه‌های شرک‌زدایی، مقایسه‌هایی است که قرآن میان خدا و غیر خدا می‌کند و بدین وسیله به انسان هشدار می‌دهد که چه چیزی را به جای چه کسی می‌پذیرد! از باب نمونه چند آیه را با ترجمهٔ ساده نقل می‌کنیم:

الف: ﴿أفمن یخلُق کمَن لا یخلق أفلا تذکّرون﴾[۱] آیا کسی که قدرت آفریدن دارد ومی‌آفریند مانند کسی است که چنین قدرتی را ندارد آیا متذکّر نمی‌شوید؟!

ب: ﴿أتدعون بعلاً و تذرون احسن الخالقین﴾[۲] آیا به سراغ بت‌هایی که توانایی هیچ‌گونه آفرینشی ندارند می‌روید وپروردگاری راکه بهترین آفریننده است رها می‌سازید.

ج: ﴿إنّ الّذین تدعون من دونِ اللّه عِبادٌ أمثالکم﴾[۳] این تکیه‌گاه‌هایی که شما متوجّه آنها شده‌اید وآنها را می‌خوانید بندگانی هستند همچون خود شما،موجوداتی محدود، ضعیف، عاجز ونیازمند؛ راستی چرا عزّت خود را از دست داده‌اید و در برابر کسانی چون خودتان این قدر کرنش می‌کنید؟ آری، ایمان به خدا که رفت عزّتِ نفس هم می‌رود وانسان خوار وذلیل می‌شود، به قول اقبال لاهوری:

آدم از بـــــی‌بصری بـــــندگی آدم کـــرد

گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد[٤]

یعنی در خوی غلامی ز سگان پست‌تر است

من ندیدم که سگی نزد سگی سر خم کرد

د: ﴿انّ الّذین تدعون من دون اللّه لن یخلقوا ذبابا﴾[۵] آنان که شما به سراغشان می‌روید حتّی قدرت خلقت یک مگس را هم ندارند.

---

۱. سوره نحل، آیه ۱۷. ۲. سوره صافّات، آیه ۱۲۵. ۳. سوره اعراف، آیه ۱۹٤.

٤. منظور از «قباد»، «کیقباد» است که از اوّلین پادشاهان باستانی ایران بوده و «جم» همان جمشید است که او نیز از پادشاهان باستان است.

۵. سوره حج، آیه ۷۳.

هـ: ﴿فلا یملکون کشف الضرّ عنکم﴾[۱] نمی‌توانند مشکلی از شما را حل کنند.

و: ﴿لایملکون لکم رزقاً﴾[۲] نمی‌توانند روزی شما را تأمین کنند وافزایش دهند.

ز: ﴿إن تدعوهم لا یسمعوا دعاءکم و لو سمعوا ما استجابوا لکم﴾[۳] غیر خدا صدای شما را نمی‌شنوند و اگر بشنوند نیز نمی‌توانند دردی از شما دوا کنند.

ح: ﴿أیبتغون عندهم العزّة فانّ العزّة للّه جمیعاً﴾[٤] چرا به سراغ دیگران می‌روید؟ آیا در نزد آنها عزّت می‌جویید در حالی که تمامی عزّت‌ها برای خداست!

ط: ﴿یدعو لمن ضرّه اقرب من نفعه﴾[۵] آیا به دنبال آنها برای کسب سود می‌روید؟ درحالی که ضرر آنها از سود آنها بیشتر است.

ی: ﴿هل من شُرکائکم مَن یَهدی الیَ الحَقّ﴾[٦] آیا از شریک‌هایی که برای خدا گرفته‌اید، کسی هست که شما را به سوی حقّ هدایت کند؟!

یکی دیگر از راه‌های مبارزه با شرک، اصلاح نیّت و خالص کردن آن است.

اصولاً ارزش اعمال و درجه قبولی آنها بستگی زیادی به نیّت انسان دارد. در روز قیامت گروهی ادّعا می‌کنند که ما در راه خیر پول خرج کردیم و یا فلان عمل را انجام دادیم. به آنها می‌گویند: پول خرج کردید تا مردم بگویند: چه آدم سخاوتمندی! قرآن خواندید تا بگویند: چه صدای زیبا و صوت دلنشینی! و ... .

بنابراین، یکی از راه‌های دوری از شرک این است که انسان اعمال خود را با نیّتی خالص و فقط برای خدا انجام دهد، در حقیقت تمام کارهای او فی سبیل اللّه باشد.

دیگر راه مبارزه با شرک، برنامه‌های نماز و نیایش و دعا و ذکر است که هر کلمه و جملهٔ آن اگر با توجّه گفته شود، روح توحید را در انسان شکوفا می‌کند.

اگر اندکی در معنای جمله‌های «اللّه اکبر» و «بحول اللّه» و «ایّاک نَعبد» فکر کنیم می‌بینیم که «اللّه اکبر» یعنی خدا بزرگ‌تر از وصف و خیال است، بزرگ‌تر از تصوّر هر

---

۱. سوره اسراء، آیه ٥٦ ۲. سوره عنکبوت، آیه ۱۷. ۳. سوره فاطر، آیه ۱٦.
٤. سوره نساء، آیه ۱۳۹. ۵. سوره حج، آیه ۱۳. ٦. سوره یونس، آیه ۳۵.

انسان، بزرگ‌تر از دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها، گفتنی‌ها و نوشتنی‌ها؛ بزرگ‌تر از توطئه‌گران، ابرقدرت‌ها و طاغوت‌ها و ... . «بحول الله وقوته اقوم واقعد» یعنی اگر بر می‌خیزیم و می‌نشینیم از قدرت او و با قدرت اوست.

﴿إیّاک نَعبد و إیّاک نَستعین﴾ یعنی بندگی ما تنها برای اوست. ما نه بندهٔ شرقیم و نه بندهٔ غرب، استمداد ما فقط از اوست، چون قدرت او بی‌نهایت است و هرچه در هستی هست لشکر اوست، او با ابر و باد و آب و ماه و خاک و ریگ هم می‌تواند انسان را یاری دهد، او با فرستادن ملائکه و ایجاد رعب در دل دشمن، فرو ریختن سنگ آسمانی و باران بی‌موقع بر سر دشمن و آرامش دادن به مؤمنان، بندگانش را یاری کرده است.[۱]

و خلاصه هر جمله از دعاها و ذکرها موجی است برای زنده کردن روح توحید و قطع وابستگی از غیر خداها. البتّه این، به معنای ترک تلاش و فعالیّت، و استفاده نکردن از منابع مادّی نیست.

گفتنی است که بحث‌های ما در این جزوه، فشرده است و در مقام بررسی کامل نیستیم واگر برای شکوفا شدن روح توحید و از بین بردن موی‌رگ‌های شرک راه‌هایی بیان کردیم، این به معنای نبودن راه دیگر نیست، بلکه آنچه خداوند به ذهن ما آورده، این است و ممکن است راه‌های دیگری هم باشد.

نشانه‌های اخلاص

۱ـ نداشتن انتظار تشکّر

قرآن الگوی اخلاص را کسانی می‌داند که بعد از آنکه غذای مورد نیاز خود را آن هم به هنگام افطار و در شب‌های پی‌درپی به محرومان جامعه (یتیمان، اسیران و...) دادند، گفتند: ما از شما نه انتظار جزا و پاداش داریم و نه توقّع مدح و تشکّر.[۲]

---

۱. برای هر یک از اینها نمونه‌هایی در قرآن آمده است.

۲. سوره انسان، آیات ۸ تا ۱۰.

بنابراین، اگر شخصی در برابر عملی که انجام می‌دهد از مردم انتظار تعریف داشته باشد واگر کسی از کار او تشکّر نکرد پشیمان شود، اخلاص ندارد و لازم است در نیّت خود تجدید نظر کند.

۲ـ مصونیت از طوفان غرائز

نشانهٔ دیگر اخلاص این است که عواطف وغرائز شخصی، در حرکت انسان اثر نکند. امیرمؤمنان علی علیه السلام هنگامی که در جنگ، دشمن را بر خاک افکند تا او را به قتل برساند، دشمن به روی امام آب دهان پرتاب کرد. حضرت عصبانی شد وبه همین دلیل صبر کرد تا حالت طبیعی خود را به دست آورد، سپس دشمن را کشت وفرمود: صبر من به خاطر آن بود که در انجام فرمان خدا، عواطف و غرائز شخصی و عصبانیّتی راکه به خاطر توهین به من دست داده بود، دخالت ندهم.

۳ـ پشیمان نشدن

انسان با اخلاص از کارش پشیمان نمی‌شود، گرچه به هدفش نرسد و هیچ‌گاه احساس ناکامی نمی‌کند، زیرا هر کاری که انجام می‌دهد برای خداست و اجر او محفوظ است، بنابراین، کاری به شکست و پیروزی ندارد و عقده‌ای نمی‌شود، زیرا ریشهٔ تمام عقده‌ها ناکامی است و انسان با اخلاص هرگز ناکام نیست، چون کام خود را از رضای خدا و مقبول شدن نزد او می‌گیرد و با خیال راحت زندگی می‌کند.

پاسخ به چند شبهه

در پایان بحث شرک، مناسب، بلکه لازم است به برخی شبهات که بر علیه شیعیان و عقاید و اعمال آنها القا می‌گردد پاسخ گفته شود.

اخیراً وهّابی‌ها، تبلیغات سوئی را بر علیه شیعه به راه انداخته و برخی اعمال شیعیان را شرک دانسته و آنها را مشرک معرّفی می‌کنند. با صرف میلیون‌ها دلار وریال، صدها کتاب بر علیه شیعه و معتقدات آنها تألیف و در حدّ وسیعی چاپ و در میان مسلمانان، خصوصاً در ایّام حج توزیع کرده‌اند.

وهّابی‌ها توسّل را شرک می‌دانند، روضه‌خوانی و برگزاری مراسم جشن و عزا را بدعت می‌دانند. به سلام‌ها و لعن‌هایی که در زیارتنامه‌ها وارد شده است معترضند. طواف به دور ضریح ائمه را بدعت می‌دانند و اعتراض می‌کنند که چرا «یاحسین» می‌گویید!

قبل از ورد به بحث، تذکّر این نکته ضروری است که فرق است میان وهّابی و سُنّی، ما با برادران مسلمان خود از اهل سنت، مسأله‌ای نداریم. تمامی مسلمانان همانند انگشتان یک دست هستند. هر چند انگشتان یک دست، هر یک دارای خاصّیت و امتیازی است، امّا همه در برابر تجاوز دشمن، جمع شده و مشتی می‌گردند بر سینهٔ او.

ما در اینجا به یاری خداوند، برخی از این شبهات را مطرح کرده و به آنها پاسخ می‌گوییم.

توسّل

آیا توسّل به پیامبر و اهل‌بیت او علیهم السلام شرک است؟

با اندکی دقّت در اطراف خود، متوجّه می‌شویم که گردش امور هستی، بر اساس اسباب و وسایل و به تعبیری دیگر توسّل است. آب و مواد غذایی از طریق ریشه، تنه و شاخهٔ درخت، به برگ آن می‌رسد و ریشه درخت از طریق برگ، نور و هوا را دریافت می‌کند.

باران که می‌بارد، به واسطهٔ ابر است وابر به وسیلهٔ گرم شدن آب دریا در اثر نور خورشید ایجاد می‌شود.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «أبی الله ان یجری الاشیاء الاّ بالاسباب»[۱] خداوند از این که کارها بدون سبب و علّت جریان پیدا کند، اِبا دارد. خداوند برای هر کاری واسطه و علّتی قرار داده است.

هر چند شفا و درمان از خداست، ﴿و اذا مرضت فهو یشفین﴾[۲] امّا همین شفا را خداوند در عسل قرار داده است؛ ﴿فیه شفاء للنّاس﴾[۳]

هر چند خداوند کارها را تدبیر می‌کند، ﴿یُدبّر الامر﴾[٤] امّا فرشتگان واسطهٔ تدبیر او هستند. ﴿فالمدبّرات امراً﴾[٥]

در مورد توسّل قرآن می‌فرماید: ﴿و ابتغوا الیه الوسیلة﴾[٦] وسیله‌ای برای نزدیکی به خدا جستجو نمایید. حال، آن وسیله کدام است؟

خداوند در این آیه، نوع وسیله را برای ما مشخّص نکرده و به صورت مطلق فرموده است. لذا وسیله، شامل هر چیزی که ما را به خدا نزدیک کند، می‌شود.

توسّل حضرت آدم

حضرت آدم پس از آنکه از بهشت اخراج گردید، سالیانی را به گریه، زاری، توبه و

---

۱. بحارالانوار، ج۲، ص۹۰.
۲. سوره شعراء، آیه ۸۰.
۳. سوره نحل، آیه ٦۹.
٤. سوره یونس، آیه ۳.
٥. سوره نازعات، آیه ٥.
٦. سوره مائده، آیه ۳٥.

انابه گذراند، سپس کلماتی را از طرف پروردگارش دریافت کرد و به آن کلمات متوسّل شد. قرآن می‌فرماید: ﴿فتلقی آدم من ربّه کلمات فتاب علیه﴾[۱]

فخر رازی و بسیاری از مفسران اهل سنت گفته‌اند که مراد از «کلمات» که حضرت آدم به آنها متوسّل گردید، نام پیامبر و اهل‌بیتش بوده است. و آن کلمات این چنین بود:

«الهی یا حمید بحقّ محمّد، یا عالی بحقّ علیّ، یا فاطر بحقّ فاطمة، یا محسن بحقّ الحسن، یا قدیم الاحسان بحقّ الحسین و منك الاحسان»

واسطه قراردادن پیامبر و اولیا

وهّابیون می‌گویند: اگر نام کسی را در کنار نام خدا ببرید شرک است!

در حالی که اگر این سخن آنها درست باشد، خداوند نعوذ باللّه خود مشرک است. زیرا در آیه ۷٤ سوره توبه می‌فرماید: ﴿وما نقموا الاّ اغناهم اللّه ورسوله من فضله﴾ خداوند و پیامبرش آنها را بی‌نیاز نمودند. و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿اللّه یتوفّی الانفس﴾[۲] خداوند جان‌ها را می‌گیرد. و در جای دیگری می‌فرماید: ﴿یتوفّاکم ملک الموت﴾[۳] ملک الموت جان شما را می‌گیرد. بنابراین واسطه داشتن، نه تنها شرک نیست، بلکه اساس هستی بر مبنای واسطه است.

توسّل به پیامبر و اهل‌بیت او

وهّابی‌ها می‌گویند: پیامبر که مُرد، مُرد، خاک شد و جماد گردید!

در پاسخ می‌گوییم:

اوّلاً ما این مطلب را قبول نداریم. ثانیاً، بر فرض محال، قبول کردیم، ما به مقام پیامبر متوسّل می‌شویم و مقام زنده و مرده ندارد. مقام ابوعلی سینا محفوظ است چه زنده باشد و چه نباشد.

---

۱. سوره بقره، آیه ۳۷. ۲. سوره زمر، آیه ٤۲. ۳. سوره سجده، آیه ۱۱.

علاوه بر آن که ما معتقدیم که پیامبر و اهل‌بیت او ائمّه ما زنده‌اند، قرآن می‌فرماید: ﴿و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون﴾[1] و گمان مبرید کسانی را که در راه خدا کشته شدند، مرده‌اند، بلکه آنها زنده و در پیشگاه خداوند روزی می‌خورند.

شهدا نه تنها زنده‌اند، بلکه قرآن می‌فرماید: ﴿فرحین بما اتاهم الله من فضله﴾ آنها به خاطر نعمت‌هایی که خداوند به آنها داده است، خوشحالند.[2]

سالی در مدینه باران نبارید، خلیفهٔ دوّم به عبّاس عموی پیامبر برای نزول باران متوسّل شد و گفت: خداوندا! ما در زمان پیامبر به او مراجعه می‌کردیم و حالا به عموی او متوسّل می‌شویم.

دلیلی دیگر بر جواز توسّل

علاوه بر آیات قرآن و استدلال‌های فوق که توسّل را جایز می‌داند، یک دلیل تجربی هم بر جواز توسّل داریم و آن بر آورده شدن حوائج است. میلیون‌ها انسان مؤمن و معتقد، با توسّل به اهل‌بیت علیهم‌السلام حاجات خود را از خداوند می خواهند و خداوند حاجت‌های آنها را برآورده کرده و مشکلاتشان را برطرف می‌سازد. اگر انجام این گونه کارها شرک است، پس چرا حاجت‌ها برآورده شده و اینگونه دعاها مستجاب می‌شود؟ چرا آنها ما راکمک می‌کنند؟ آیا خداوند متعال و آن بزرگواران، ما را به شرک سوق می‌دهند؟!

نوشتن نام بر روی سنگ قبور

وهّابی‌ها اعتقاد دارند نوشتن نام بر روی قبور شرک است. مثلاً وقتی به آنها پیشنهاد می‌کنیم که نام مبارک ائمّه بزرگوار بقیع را روی قبور مطهرشان بنویسید، می‌گویند: این کار شرک است! آیا نوشتن نام شرک است؟

---

۱. سوره آل‌عمران، آیه ۱۶۹. ۲. سوره آل‌عمران، آیه ۱۷۰.

در پاسخ آنها باید بگوییم، چگونه نام فلان پادشاه را روی سنگ یادبود احداث و یا تعمیر و توسعه فلان مسجد می‌نویسید! آیا به نظر شما این عمل شرک نیست؟!

چطور شما نام یک خیابان را در ابتدای آن خیابان می‌نویسید؟ براستی کجای نوشتن نام و نشانی و مشخّصات شرک است؟!

گریه بر مردگان و شهدا

آنان گریه بر مرده را خلاف می‌دانند، اگر پدر یک وهّابی فوت کرد، انگار نه انگار که پدرش فوت کرده است! بالاخره عاطفه انسانی و مهر پدری کجاست؟! مگر پیامبر در مرگ فرزندش ابراهیم نگریست؟!

سلام و لعن در زیارتنامه‌ها

وهّابی‌ها معتقدند سلام و یا نفرین بر مردگان شرک است! شنیدم که امام جماعت مسجدالنّبی گفته است: افتخار می‌کنم که چهل سال است به پیامبر، سلام نکرده‌ام!

خوب، اگر سلام به انبیا شرک است، پس نعوذ باللّه خدا هم مشرک است، چون خود خداوند به پیامبرانش سلام می‌کند؛

﴿سلام علی نوح﴾[۱]، ﴿سلام علی ابراهیم﴾[۲]، ﴿سلام علی موسی و هارون﴾[۳]، ﴿سلام علی الیاسین﴾[٤]، ﴿سلام علی المرسلین﴾[٥].

در قرآن، هم سلام داریم و هم لعن؛ در آیات متعدّد خداوند ظالمان را لعن کرده است و ما نیز در زیارتی همچون زیارت عاشورا، کسانی راکه در حقّ اهل‌بیت پیامبر ظلم کرده‌اند، لعن می‌کنیم. ﴿لعنهم اللّه﴾[٦]، ﴿قاتلهم اللّه﴾[۷]

---

۱. سوره صافّات، آیه ۷۹.
۲. سوره صافّات، آیه ۱۰۹.
۳. سوره صافّات، آیه ۱۲۰.
٤. سوره صافّات، آیه ۱۳۰.
٥. سوره صافّات، آیه ۱۸۱.
٦. سوره نساء، آیه ۵۲.
۷. سوره توبه، آیه ۳۰.

تبرّک

آنها می‌گویند تبرّک شرک است! در حالی که اگر تبرّک شرک است، پس چرا خلیفهٔ اوّل و دوّم را در کنار بدن مطهّر پیامبر دفن کردند؟

اگر شرک است، پس چرا در مراسم حج، استلام حجرالاسود و بوسیدن آن مستحبّ است؟ مگر حجرالاسود، سنگی بیش نیست؟

طواف دور قبور

آنها می‌گویند به دور قبرها چرخیدن شرک است!

یک پاسخ ظریف و لطیفی در اینجا وجود دارد و آن اینکه در کنار کعبه، حِجر اسماعیل واقع است که در داخل آن قبور حضرت اسماعیل، هاجر و تعدادی از انبیا قرار دارد. در اعمال حج و عمره، به ما دستور داده‌اند که هنگام طواف به دور خانهٔ کعبه، به دور حِجر اسماعیل هم بگردیم. به راستی اگر چرخیدن دور قبر شرک است، پس چرا خداوند به ما دستور داده که به دور قبر بچرخیم و طواف کنیم؟

سجده بر مُهر

آنها می‌گویند: شما در هنگام نماز سر بر مهر می‌گذارید، بنابراین شما بت‌پرست و مشرک می‌باشید!

آیا هرکس پیشانیش را روی هر جاگذاشت، یعنی آن را می‌پرستد؟! اگر کسی سر بر روی مُهر گذاشت، خاک‌پرست می‌شود، پس شما هم مشرک هستید و شرک شما بیشتر است، چون سر بر هر چیزی می‌گذارید. بنابراین شما هم موکت‌پرست هستید، هم فرش‌پرست و...! در حالی که چنین نیست، بلکه در حقیقت، سجده برای خداوند است، ﴿وانّ المساجد للّه، فلاتدعوا مع اللّه احداً﴾[1] و هرکس سر بر مهر می‌گذارد، خدا را می‌پرستد.

---

۱. سوره جنّ، آیه ۱۸.

البتّه برخی از عوام کارهای غلطی انجام می‌دهند، که مربوط به مذهب شیعه نیست. مثلاً هنگام وارد شدن به حرم مطهّر امام رضاؑ، پاشنهٔ درب ورودی را سجده می‌کنند. بوسیدن اشکال ندارد، ولی سجده، مخصوص خداست.

روضه خوانی و یادبود

وهّابی‌ها می‌گویند: روضه‌خوانی و مراسم یادبود، بدعت است!

حال آنکه خداوند در قرآن، روضه‌خوانی می‌کند. آنجا که می‌فرماید: ﴿و کاین من نبیّ قاتل معه ربّیّون کثیر فما وَهنوا و ما استکانوا﴾[1]

یکی از اعمال حج وعمره، سعی بین صفا و مروه است. حاجی بعد از طواف خانه خدا و بعد از آنکه دو رکعت نماز طواف را به جای آورد، باید هفت بار بین صفا ومروه سعی کند. چرا باید هفت بار بین این دو کوه را پیمود؟ به یاد حماسه فداکاری یک مادر! هاجر همسر ابراهیم ومادر اسماعیلؑ.

هاجر، برای یافتن آب ونجات کودک شیرخوار خود، هفت بار این مسیر را پیمود. خداوند می‌خواهد این خاطره همچنان در اذهان زنده بماند. لذا قرآن می‌فرماید: ﴿انّ الصّفا و المروة من شعائر اللّه﴾[2] و در پایان این آیه می‌فرماید: ﴿فانّ الله شاکر علیم﴾ خداوند سپاسگذار و داناست. یعنی ای خانم! ای هاجر! اگر تو یک روزی به خاطر خدا مشکلات فراوانی را تحمّل کردی، من هم نمی‌گذارم نام و خاطره‌ات، فراموش شود.

در حقیقت شکرگزاری خدا به این نحو است که نام و خاطره او را زنده نگه می‌دارد.

---

۱. سوره آل‌عمران، آیه ۱٤٦. ۲. سوره بقره، آیه ۱۵۸.

جشن‌ها

می‌گویند: برگزاری مراسم جشن و سرور به مناسبت میلاد پیامبرﷺ و دیگران شرک است! و به شیعیان و سایر مسلمانان اعتراض می‌کنند که چرا برای میلاد پیامبر و امامان جشن می‌گیرید؟! این عمل شما شرک است!

پاسخ آنها را قرآن می‌دهد. قرآن می‌فرماید: حضرت عیسیؑ به خدا عرض کرد: ﴿ربّنا انزل علینا مائدةً من السماء تکون لنا عیداً لاوّلنا و آخرنا﴾[1] خداوندا! یک غذای آسمانی بر ما نازل فرما، تا عیدی برای تمامی ما باشد.

ما از آنان سؤال می‌کنیم: آیا تولّد یک پیامبر و امام، به اندازهٔ یک مائده آسمانی ارزش ندارد؟ اگر مثلاً دو تا گلابی از آسمان نازل شود، عید است، امّا تولّد پیامبر به اندازهٔ دو تا گلابی برای ما مایهٔ جشن و سرور و شادمانی نیست؟ چه قدر انسان باید کج سلیقه باشد؟!

بوسیدن ضریح

خدا رحمت کند علامه سیّد شرف‌الدّین جبل‌عاملی، صاحب کتاب المراجعات را، ایشان یک‌بار به مکه مشرف می‌شوند. پادشاه عربستان هر ساله در ایّام حج، یک میهمانی با شکوه با حضور علمای تمامی مذاهب برگزار می‌کرد. در آن سال، ایشان هم به عنوان عالم بزرگ شیعی، به آن مجلس دعوت می شود. علامه هنگامی که وارد مجلس می‌شود، قرآنی را به شاه عربستان هدیه می‌کند، شاه نیز قرآن را می‌گیرد و می‌بوسد.

علامه بلافاصله به او می‌گوید: تو چرم پرست هستی و مشرکی! پادشاه با تعجب می‌پرسد برای چه؟ علامه جواب می‌دهد: برای اینکه جلد این قرآن را که چرم است بوسیدی! پادشاه می‌گوید: من به خاطر چرم نبوسیدم، کفش‌های من هم

---

۱. سوره مائده، آیه ۱۱٤.

چرمی است، ولی آن را نمی‌بوسم! من چرمی را که جلد قرآن است می‌بوسم.

سیّد شرف الدین جواب می‌دهد: ما هم هر آهنی را نمی‌بوسیم، آهنی که ضریح پیامبر شده را می‌بوسیم، ولی شما به ما می‌گویید: مشرک! پادشاه اندکی تأمّل کرده و می‌گوید: شما درست می‌گویید!

روزی در مسجد النّبی خواستم ضریح پیامبر را ببوسم. یکی از وهّابی‌ها گفت: «هذا حدید» این آهن است وهیچ فایده‌ای برای تو ندارد. به او گفتم: پیراهن حضرت یوسف نیز پنبه بود، ولی قرآن می‌گوید: هنگامی که این پیراهن را بر روی صورت یعقوب علیه السلام انداختند، او بینا گردید. ﴿فارتدّ بصیراً﴾[1]

آری آن پیراهن از پنبه بود، ولی چون با بدن یوسف علیه السلام تماس پیدا کرده بود، با سایر پیراهن ها تفاوت پیدا کرده و توانست انسان نابینایی را بینا کند.

در بنی‌اسرائیل صندوق مقدّسی وجود داشت که مورد احترام آنان بود. ماجرای این صندوق بر می‌گردد به زمان تولّد حضرت موسی علیه السلام. هنگامی که آن حضرت به دنیا آمد، مادرش از ترس مأموران و خبرچینان فرعون و با الهامی که از طرف پروردگار دریافت کرد، کودک را در صندوق نهاد ودر رود خروشان نیل رها کرد. این صندوق بعدها مورد احترام و تقدیس بنی‌اسرائیل واقع شد و در هر حرکت مهمّی، این صندوق همانند پرچم در جلو جمعیّت بنی‌اسرائیل به حرکت در می‌آمد.

در این صندوق مقدّس یادگارهایی از حضرت موسی وخاندان او قرار داشت. در یکی از جنگ‌ها این صندوق به تصرّف دشمنان درآمد و دست بنی‌اسرائیل از آن کوتاه شد. این اتّفاق، آثار بسیار سوء روانی در میان بنی‌اسرائیل بجای گذاشت.

پس از مدّت‌ها و در جریان فرماندهی طالوت، خداوند بازگشت آن را به بنی‌اسرائیل نوید داد. قرآن در این ارتباط می‌فرماید: نشانه فرماندهی او بر شما بازگشت صندوق معهود است، که در آن آرامشی است از طرف پروردگار شما و

---

۱. سوره یوسف، آیه ۹۶.

یادگارهای بجا مانده از دودمان حضرت موسی.[۱]

خوب، اگر صندوقی که یادگارهایی از پیامبر خدا، حضرت موسی علیه السلام و خاندان او در آن قرار دارد، مایهٔ آرامش است، آیا صندوقی که در آن یادگاری از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باشد، مایهٔ آرامش نیست؟

به همین دلیل، هر جا فرزندی از فرزندان پیامبر مدفون باشد، قبر و ضریح او، مایهٔ آرامش است و ما آن را می‌بوسیم و افتخار هم می‌کنیم.

احترام بقیع

اگر در قبرستان بقیع، به احترام ائمّهٔ معصومین علیهم السلام و سایر بزرگان آرمیده در بقیع، کفش‌های خود را در آورده و با پای برهنه حرکت کنیم، به ما می‌خندند!

آیا اگر به احترام مکان و زمین مقدّسی پابرهنه شویم، اشکالی دارد؟

مگر خداوند به حضرت موسی علیه السلام نمی‌فرماید: ﴿فاخلَع نَعلیک انّک بالواد المقدّس طُوی﴾[۲] کفش‌های خود را در آور، چون در سرزمین مقدّسی هستی!

حضرت صالح به قومش فرمود: ﴿هذه ناقة اللّه... لاتمسّوها بسوء فیأخذکم عذاب الیم﴾[۳] این ماده شتر الهی است، مبادا گزندی به او بزنید که خداوند شما را عذابی سخت خواهد کرد.

هنگامی که یک شتر، به برکت انتساب به حضرت صالح واعجاز الهی مقدّس می‌شود، آیا یک قطعه زمین نمی‌تواند به برکت در آغوش گرفتن پیکر اولیای خدا مقدّس شود؟!

ذکر یا علیّ و یا حسین

وهّابی‌ها می‌گویند: هر ذکری جز «یا اللّه»، شرک است، گرچه «یا محمّد» باشد! اصولا هر گونه استمدادی از غیر خدا شرک است.

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۴۸. ۲. طه، ۱۲. ۳. سوره اعراف، آیه ۷۳.

باید پرسید: اگر یا حسین گفتن شرک است. پس این سخن فرزندان حضرت یعقوب﵇ که آمدند خدمت پدر و گفتند: ﴿یا ابانا استغفر لنا﴾[۱] پدر جان از خداوند بخواه ما را ببخشد، حکمش چیست؟ اگر بگویید: حضرت یعقوب﵇ زنده بود که از او استمداد کردند، می‌گوییم: حسین‌بن علی﵁ نیز زنده است، زیرا قرآن می‌فرماید: ﴿و لاتحسبنّ الّذین قُتلوا فی سبیل اللّه امواتاً بل احیاء عند ربّهم یرزقون﴾[۲] و گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌اند، بلکه زنده ودر پیشگاه پروردگار خود روزی می‌خورند.

گنبد و بارگاه

می‌گویند: ساخت گنبد و بارگاه شرک است!

می‌گوییم: اوّلاً ما گنبد را نمی‌پرستیم، اگر گنبدی را می‌سازیم می‌خواهیم اعلام کنیم که زیر آن مردی الهی و موحّد مدفون است. گنبد علامت بندگی خداست، نه علامت شرک.

ثانیاً ساختن مسجد و بارگاه بر مزار و قبور بزرگان الهی در متن قرآن آمده است. قرآن در نقل ماجرای اصحاب کهف می‌فرماید: هنگامی که ماجرای اصحاب کهف بر ملا شد، مردم برای دیدن آنها شتافتند، ولی آنها را مرده یافتند، هرکس پیشنهادی کرد؛ یکی پیشنهاد کرد که بر روی آنها، بنای یادبودی ساخته شود. دیگری پیشنهاد کرد که مسجدی بر روی غار بنا کنیم. این پیشنهاد پذیرفته شد.[۳]

این خود الگوی خوبی است برای همهٔ ما که اگر بناست، بنای یادبودی بسازیم، چه بهتر که بنای مفید و ارزنده‌ای بسازیم. در برخی شهرها بنای یادبودی می‌سازند که دارای مفهوم روشنی نیست و با فرهنگ ما سازگاری چندانی ندارد.

حال که ساختن مسجد کنار قبور اولیا، در متن قرآن آمده است، بنابراین ساخت

---

۱. سوره یوسف، آیه ۹۷. ۲. سوره آل‌عمران، آیه ۱۶۹. ۳. سوره کهف، آیه ۲۱.

مساجد و حرم، که محلّ عبادت و راز و نیاز و تلاوت قرآن است، در کنار و بر روی قبور ائمه، چه اشکالی دارد؟!

ثالثاً ساختن گنبد به جای سقف مسطّح، کاری عقلائی و منطقی و هنری است. زیرا گنبد از زیباترین و بهترین و بااستحکام‌ترین نوع معماری است.

طلاکاری گنبد و ضریح نیز نشان دهنده عشق به اهل‌بیت علیهم‌السلام است، خداوند به پیامبرش می‌فرماید:

﴿قل لا اسئلکم علیه اجراً الاّ المودّة فی القربی﴾[1] بگو: من چیزی به عنوان مزد رسالت از شما مطالبه نمی‌کنم، مگر دوستی با اهل‌بیت من.

در واقع طلاکاری گنبد و ضریح، نوعی ابراز علاقه و محبّت به اهل‌بیت پیامبر و تعظیم شعائر و تشکّر از آنهاست. علاوه بر آنکه نوعی زینت وزیبایی است و زیبایی نیز هیچ ایراد و اشکالی ندارد، بلکه امری پسندیده است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

«والحمدللّه ربّ العالمین»

---

۱. سوره شوری، آیه ۲۳.

اصول عقائد (۲)

عدل



بسم اللّه الرّحمٰن الرّحیم

مقدمه:

الحمدللّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد وآله الطاهرین ولعنة اللّه علی اعدائهم اجمعین

در کتاب توحید به طور فشرده دربارهٔ جهان‌بینی الهی و مسألهٔ توحید و شرک بحث کردیم؛ در این کتاب به دومین اصل اعتقادی نزد شیعه یعنی عدل الهی می‌پردازیم:

صفات خدا

خداوند متعال همهٔ صفات پسندیده را داراست و از تمامی صفات ناپسند پاک و منزّه است. صفات پسندیده‌ای که در خدا وجود دارد، صفات جمال یا صفات ثبوتیّه و صفات ناپسندی که خداوند از آنها مبرّاست، صفات جلال و یا صفات سلبیّه نامیده می‌شود.

صفات ثبوتیّه نیز دو قسم است: صفات ذات و صفات فعل.

صفات ذات: صفاتی است که عین ذات خداست و قابل جدا شدن از خدا نیست، مانند عالم بودن، زنده بودن و قادر بودن.

صفات فعل: صفاتی است که مربوط به فعل خداست و می‌توان بود یا نبودشان را به خدا نسبت داد، مانند خالق بودن، زیرا خداوند هم می‌تواند خلق کند و هم می‌تواند خلق نکند.

به عبارت دیگر؛ هر صفتی که بشود ضدّش را به خدا نسبت داد، صفت فعل

است، مانند رضایت خدا که در برابر غضب خدا قرار دارد و هر صفتی که نتوان ضدّش را به خدا نسبت داد، صفت ذات است.

راه آشنایی با صفات خدا

راه آشنایی با صفات خدا مانند راه آشنایی با خود خداست، همان گونه که شما از یک نوشته به نویسندهٔ آن پی می‌برید، از چگونگی الفاظ و کلمات، مقدار آشنایی نویسندهٔ آن را با لغات به دست می‌آورید، از انشای آن قدرت نویسندگی او را می‌فهمید و از مطالبش متوجّه روحیّه و هدف نویسنده می‌شوید. پس هر آفریده‌ای می‌تواند دو کار انجام دهد:

۱ـ آفریدگار خود را بشناساند.

۲ـ صفات و حالات و هدف آفریدگار خود را بفهماند.

نقش ایمان به صفات خدا

ایمان به هر یک از صفات خدا نقش مثبت و ارزنده‌ای در گفتار، روش و منش انسان و بالطبع در زندگی فردی و اجتماعی او دارد.

ایمان به اینکه خداوند عزیز و نفوذناپذیر است، ﴿انّ العزّة للّه جمیعاً﴾[۱] و همه قدرت‌ها و توانایی‌ها از اوست، ﴿انّ القوّة للّه جمیعاً﴾[۲] و پدید آورنده و برگشت دهنده همه اوست، ﴿انّا لِلّه و انّا الیه راجعون﴾[۳] به انسان اعتماد، وقار و امید می‌دهد و او را از خود برتربینی، خودکم‌بینی و ترس و وحشت از آینده نجات می‌دهد.

---

۱. سوره نساء، آیه ۱۳۹. ۲. سوره بقره، آیه ۱۶۵. ۳. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

اصل دوم: عدل الهی

چرا عدل از اصول است؟

با اینکه خدا صفات زیادی دارد ـ از قبیل رحمت، حکمت، قدرت، خالقیّت، علم و... ـ چرا تنها عدل از اصول دین شمرده شده است؟

پاسخ: این انتخاب، هم ریشهٔ تاریخی دارد و هم‌ریشهٔ سیاسی.

ریشهٔ تاریخی آن به قرون اولیه اسلام بر می‌گردد. آن گاه که گروه کوچکی از مسلمانان ـ فرقه اشعری ـ عادل بودن خدا را لازم نمی‌دانستند و می‌گفتند: هر کاری که خدا خواست و انجام داد همان درست است، گرچه از نظر عقل از کارهایی باشد که مسلّماً قبیح و زشت و ستم محسوب شود! مثلاً می‌گفتند: اگر خداوند امیرمؤمنان علی‌ؑ را به دوزخ و قاتل او ـ ابن ملجم ـ را به بهشت ببرد مانعی ندارد. ولی ما این منطق را نمی‌پذیریم و طبق منطق عقل و آیات قرآن می‌گوییم تمام کارهای خدا حکیمانه است و هرگز کاری که ظلم و قبیح باشد از او سر نمی‌زند.

البتّه خدا بر هر کاری قدرت دارد، امّا کار خلاف حکمت نمی‌کند؛ چنانکه ما قدرت داریم چشم خود را کور کنیم ولی چنین نمی‌کنیم چون این عمل، حکیمانه نیست، پس استفاده از قدرت مربوط به آن است که عمل با عدل وحکمت و وعده‌های قبلی هماهنگ باشد. خدایی که وعده داده است مؤمنان را به بهشت و فاسقان را به دوزخ ببرد اکنون اگر خلاف کند، خلف وعده می‌شود واین عمل، قبیح است و هرگز خداوند کار زشت نمی‌کند. ما که می‌گوییم: خدا ظلم نمی‌کند قدرت او را محدود نکرده‌ایم بلکه این حکمت است که موجب می‌شود قدرت در جای مناسب به کار گرفته شود.

و امّا ریشهٔ سیاسی آن به دوران بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس برمی‌گردد، آنها برای آن که با

اعتراضات و شورش‌های مردمی مواجه نشوند، این گونه تبلیغ می‌کردند که همه چیز به خواست خداست و کسی حقّ ندارد در برابر اراده خدا حرفی بزند. اگر ما حاکم شده‌ایم به خواست خدا بوده و کسی حقّ اعتراض ندارد، زیرا آنچه بر جهان حاکم است جبر است و انسان هیچ اختیاری ندارد و این جبر مورد رضایت خداست و چون رضای خدا در آن است پس هرکاری که او انجام دهد عدل است. در واقع این نظریّه پشتوانهٔ سیاسی خوبی برای بنی‌امیّه و استمرار حکومت و ریاستشان بود.

معنی و مفهوم عدل

واژه عدل در لغت در مقابل ظلم و جور آمده و به معنای قراردان هرچیز در جای خود و یا انجام دادن هرکاری به نحو شایسته است. چنانکه حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «العدل یضع الامور مواضعها»[۱] عدل است که هر امری را در جایگاه خودش قرار می‌دهد.

اینکه می‌گوییم خداوند عادل است، یعنی هم در نظام تکوین و طبیعت هر چیزی را تحت نظامی خاص و مناسب آفریده است، «بالعدل قامت السموات و الارض»[۲] و هم در عالم قانون‌گذاری و تشریع، تمام قوانین او عادلانه و به جا و با هدف خلقت هماهنگ بوده و هیچ گونه تبعیض و تفاوت ناروایی در آن قرار نداده است. چنانکه حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «وارتفع عن ظلم عباده و قام بالقسط فی خلقه و عدل علیهم فی حکمه»[۳] خداوند از ستم بر بندگان خود منزّه است و دربارهٔ آفریدگان خود به عدل رفتار می‌کند و در مورد آنان به عدل حکم می‌کند.

بنابراین مقتضای عدل الهی این است که خداوند هر انسانی را به اندازه استعدادش مورد تکلیف قرار دهد، ﴿لا یکلّف الله نفساً الا وسعها﴾[٤] و سپس با توجّه

---

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ٤۳۷.
۲. تفسیر صافی، ذیل آیه ۷ الرّحمن.
۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۵.
٤. سوره بقره، آیه ۲۸٦.

به توانایی و تلاش اختیاری وی دربارهٔ او قضاوت کند، ﴿و قضی بینهم بالقسط و هم لا یظلمون﴾[۱] و سرانجام پاداش یا کیفری در خور کارهایش به او عطا فرماید. ﴿فالیوم لا تظلم نفس شیئاً و لاتجزون الا ما کنتم تعملون﴾[۲]

عدل و قسط

هرچند عدل وقسط معمولاً درکنار یکدیگر ویا به جای یکدیگر بکار می‌روند امّا تفاوت‌هایی نیز با هم دارند و موارد کاربرد متفاوتی پیدا می‌کنند.

گاهی عدل در برابر ظلم به کار می‌رود و قسط در برابر تبعیض.

گاهی قسط را در تقسیم عادلانه به کار می‌برند، امّا عدل اعمّ از تقسیم عادلانه و هر کار عادلانهٔ دیگر است.

گاهی عدل در مورد حکومت وقضاوت به کار می‌رود و قسط در مقام تقسیم حقوق.

آثار ایمان به عدل خدا

ایمان به عدالت خداوند، از جهات مختلف اثر عجیبی در سازندگی انسان دارد:

۱ـ از جهت کنترل خود در برابر گناهان. اگر انسان بداند که گفتار و کردارش زیر نظر است و جزای هر نیک و بدی را خواهد دید، خود را در این جهان رها و بی قید و شرط نمی‌داند.

۲ـ خوش‌بینی و دوری از یأس و ناامیدی. انسانِ معتقد به عدل الهی، به نظام آفرینش خوش‌بین است و چون خدای جهان را عادل می‌داند، حوادث تلخ نیز برایش شیرین است و در هیچ حالی گرفته خاطر و مأیوس نیست.

۳ـ استقرار عدالت در زندگی فردی و اجتماعی. کسی که به عدل خداوند عقیده دارد آمادهٔ پذیرفتن عدالت در زندگی شخصی و اجتماعی خویش است.

---

۱. سوره یونس، آیه ٥٤. ۲. سوره یس، آیه ٥٤.

ریشه‌های ظلم

ما با نیروی عقل و اندیشه‌ای که خدا به ما عنایت کرده، خوبی‌ها و بدی ها را درک می‌کنیم و می‌فهمیم که ستم، بد و عدالت خوب است و معتقدیم خداکار قبیح نمی‌کند و ظلم و ستم در او نیست زیرا تمام ظلم و ستم‌هایی راکه در انسان مشاهده می‌کنیم از یکی ازمنابع زیر سرچشمه می‌گیرد:

۱ـ جهل: گاهی جهل و نادانی ریشهٔ ظلم است، مثلاً کسی که نمی‌داند نژاد سفید و سیاه با هم فرقی ندارد، به خیال برتری، به سیاه پوست ظلم می‌کند، ریشه این ظلم، ناآگاهی یا خودخواهی است.

بنابراین انسان ممکن است باگمان‌های پوچ وکج فهمی‌ها و نادانی‌ها به کارهایی دست بزند که نتیجه‌اش جز ظلم نیست ولی از خدایی که جهل در او راه ندارد و علم او بی‌نهایت است چگونه ممکن است ظلم سر زند؟

۲ـ ترس: گاهی انگیزهٔ ظلم ترس است، مثل اینکه یک قدرتی از قدرت رقیب خود به وحشت می‌افتد ومی‌ترسدکه اگر حمله نکند به او حمله شود وبرای پیشگیری، به او ظلم می‌کند و یا طاغوت‌ها برای تحکیم پایه‌های قدرت خود و تسلّط بر آزادیخواهان به زور و ظلم متوسّل می‌شوند؛ امّا مگر خدا رقیبی دارد یا به تحکیم قدرت نیاز دارد؟

۳ـ نیاز وکمبود: گاهی عامل ظلم، نیاز است، نیازهای مادّی یا روانی که ممکن است کسی را وادارکند که به عمل زشتی دست زند و بر دیگری ستم کند.

٤ـ خباثت درونی. برخی ظلم‌ها به خاطر خباثت درونی افراد است؛ بعضی سادیسم دارند و از رنج دادن دیگران یا رنج کشیدن آنان لذّت می‌برند.

۵ ـ عقده. گاهی فردی به اذیّت و آزار دیگران می‌پردازد چون عقده دارد. او بر اثر ظلم دیگران و یا شکست‌ها و یا به دلیل برآورده نشدن انتظارات و توقّعاتش به دیگران ستم می‌کند وبدین وسیله می‌خواهد انتقام بگیرد وخود را آرامش دهد.

اکنون که با ریشه‌های ظلم آشنا شدید کدامیک را در خدا می‌یابید تا کسی بتواند تصوّر کند انگیزهٔ ظلم در خداوند وجود داشته باشد؟ در حالی که خداوند ذرّه‌ای ظلم نمی‌کند، ﴿انّ اللّه لایظلم النّاس شیئا﴾[۱] به هیچ کس ظلم نمی‌کند، ﴿و لایظلم ربک احدا﴾[۲] حتّی به اندازهٔ رشتهٔ باریکی که در وسط هسته خرما قرار دارد ظلم نمی‌کند. ﴿لا یظلمون فتیلا﴾[۳]

خداوند نه تنها به احدی ظلم نمی‌کند، حتّی ارادهٔ ظلم نسبت به هیچ موجودی ندارد. ﴿و ما اللّه یرید ظلماً للعالمین﴾[٤]

خدایی که به ما فرمان عدالت می‌دهد، ﴿انّ اللّه یأمر بالعدل و الاحسان﴾[٥] چگونه ممکن است خود ظلم کند؟ او که علم مطلق، حکمت مطلق و لطف مطلق است، چگونه ممکن است به انسان ضعیف که در طوفان غرائز سرکش به سر می‌برد دستور دهد که دشمنی ها وناراحتی‌هایی که از قومی‌دارد موجب بی عدالتی او نشود، ﴿و لایجرمنّکم شنئان قوم علی ألاّ تعدلوا﴾[٦] ولی خود با آن قدرت بی نهایت که تحت تأثیر هیچ غریزه‌ای نیست ظلم کند؟!

---

۱. سوره نساء، آیه ٤٠. ۲. سوره کهف، آیه ٤٢. ۳. سوره اسراء، آیه ۷۱.
٤. سوره آل‌عمران، آیه ۸. ٥. سوره نحل، آیه ۹۰. ٦. سوره مائده، آیه ۸.

پاسخ به شبهات

در بحث عدل، شبهات و پرسش‌های بسیاری مطرح است؛ اگر خدا عادل است، علّت این همه تفاوت در آفرینش موجودات به خصوص انسان‌ها چیست؟

اگر جهان بر پایه عدل استوار است، مشکلات و ناگواری‌ها و امراض و نواقص الخلقه‌ها برای چیست؟

چرا لحظه‌ای گناه، گاهی عذاب ابدی به دنبال دارد؟

برای پاسخ‌گویی، با استفاده از آیات و روایات نکاتی را گوشزد می‌کنیم. هر یک از این نکات، کلیدی است برای حلّ معمّاها و پاسخی است به چراها و شبهه‌ها.

نکتهٔ اول: هیچ موجودی از خدا طلبکار نیست

خدا عادل است، یعنی حقّ هیچ موجودی را پایمال نمی‌کند و به هر موجودی طبق نظام حکیمانهٔ هستی لطف می‌کند. ظلم، پایمال کردن حقّ است و عدل و ظلم در جایی معنا پیدا می‌کند که حقی در کار باشد.

اکنون می‌پرسیم آیاکسی از خدا طلبی دارد و آیاموجودات از قبل حقّی داشته‌اند تا پایمال شده باشد و ظلمی صورت گرفته باشد؟ مگر ما قبلاً بوده‌ایم یا از خود چیزی داشته‌ایم تا از ما گرفته، یا پایمال شده باشد؟ البتّه تفاوت‌هایی در جهان هست، یکی جماد است، یکی گیاه، یکی حیوان است ودیگری انسان، ولی هیچ موجودی قبلاً وجودی نداشته تا از او گرفته باشند.

اگر یک قالی بزرگ را پاره پاره کنند، می‌توان گفت: این قالی قبلاً بزرگ بوده و اکنون با پاره شدن بزرگی خود را از دست داده است ولی اگر ما از اول یک قالیچهٔ

کوچک بافتیم، قالیچه حقّ ایراد ندارد که چرا من کوچکم؟ زیرا او پیش از این هیچ بود واصلاً از خود بزرگی نداشت تا کسی آن را گرفته باشد وبه او ظلمی کرده باشد. یا مثلاً حرف دال، زمانی می‌تواند از نویسندهٔ خود شکایت کند که چرا او را کمر خمیده قرار داده که قبلاً صاف نوشته می‌شد، در آن صورت بود که یک کمال را از او گرفته بود و او حقّ اعتراض داشت.

بنابراین اگر خدا به یک نفر که هیچ طلبی از او نداشته، چیزی بدهد و به فرد دیگری از همان چیز، دو عدد بدهد، هرگز ظلم نیست. علاوه بر اینکه خداوند به آن کسی که نعمت بیشتری داده مسئولیّت بیشتری نیز سپرده است.

نکتهٔ دوم: تبعیض ظلم است نه تفاوت

خداوند، تمام موجودات را با تفاوت‌هایی حکیمانه آفرید و برای هر موجودی راهی مناسب برای رسیدن به کمال مقرّر کرد و در تکلیف و فرمان یا اجر و کیفری که به دنبال آن معیّن ساخت، میان نژادی با نژاد دیگر یا امّتی با امّت دیگر یا فردی با فرد دیگر هیچ تبعیضی قایل نشد.

انگشت‌های یک دست باهم تفاوت دارند، امّا این ظلم نیست چون هرکدام خاصیّت ویژه‌ای دارند. سلّول استخوان با سلّول چشم فرق می‌کند امّا این بی‌عدالتی نیست، بلکه عین عدالت است. چنانکه قُطر و ضخامت ستون‌ها و تیرآهن‌ها در طبقات پایین ساختمان بیشتر از طبقات بالاست، در اینجا نیز تفاوت وجود دارد، امّا ظلم نیست.

فرق است میان تبعیض و تفاوت؛ تبعیض یعنی در شرایط مساوی میان افراد و موجودات فرق گذاردن که این ظلم است امّا تفاوت مربوط به شرایط مختلف است، مثلاً: اگر تمام شاگردان یک کلاس به طور مساوی درس استاد را فراگرفته‌اند و معلّم میان نمره آنان فرق بگذارد این تبعیض و ظلم است امّا اگر تفاوت نمره‌های معلّم به خاطر تفاوت آشنایی شاگردان با درس باشد مانعی ندارد.

کارخانه‌ای را فرض کنید که هم پیچ و مهره کوچک می‌سازد و هم تایر ماشین بزرگ، آیا به خود اجازه می‌دهید به خاطر تفاوت میان پیچ و مهره و تایر به مؤسس کارخانه نسبت ظلم دهید؟ و آیا خود پیچ و مهره حقّ اعتراض دارد؟ شکّی نیست که جواب منفی است، زیرا زمانی هیچ یک از این دو نبودند و مؤسس کارخانه طبق مصلحت، این دو را برای دو کار مختلف ساخته است. در اینجا فقط یک صورت برای ظلم باقی می‌ماند و آن اینکه ما کار تایر را از پیچ و مهره بخواهیم، امّا اگر هر قطعه برای کاری ساخته شد و بیش از ظرفیّت هم چیزی بر آن تحمیل نشد، در این صورت ظلمی قابل تصوّر نیست.

تفاوت‌ها، رمز خداشناسی

چنانکه گذشت، تفاوت‌های حکیمانه در آفرینش نه تنها ظلم نیست، بلکه عین عدالت است، علاوه بر آنکه رمز خداشناسی نیز هست، قرآن درسوره روم می‌فرماید: ﴿و مِن آیاته خَلقُ السَّمٰواتِ و الارضِ و اختِلافُ اَلسِنَتِکُم و اَلوانِکُم﴾[1] اختلاف زبان‌ها و رنگ‌های شما انسان‌ها، نشانهٔ قدرت خداست.

اگر یک نقّاش، دائماً یک چیز را نقاشی کند و معمار یا مهندسی تنها یک طرح ساختمانی بدهد یا شاعری تنها یک نوع شعر بسراید، اینها دلیل بر ضعف و محدودیّت اوست، امّا اگر کسی هر روز و هر ساعت طرحی نو داد این دلیل بر توان و قدرت بالای اوست.

تفاوت‌ها، رمز شکوفایی کمالات

اگر همهٔ مردم از همه جنبه‌ها یکسان باشند، رشد و کمالی به وجود نخواهد آمد. اگر همه دارای یک شکل و یک تُنِ صدا و کاملاً شبیه یکدیگر باشند، نمی‌توان آنها را شناخت.

---

۱. سوره روم، آیه ۲۲.

اساساً نظام تعاون، همکاری، همیاری و سوز و محبّت، در زمانی است که تفاوتی وجود داشته باشد. توانمند دست ناتوان را می‌گیرد و ثروتمند دست تهیدست را.

اگر همهٔ مردم درآمد مساوی داشته باشند، سخاوت و انفاق معنا پیدا نمی‌کند و سخی و بخیل شناخته نمی‌شوند. من که رانندگی بلد نیستم، تواضع می‌کنم و از یک راننده یاد می‌گیرم، او نیز برای مسایل شرعی خود نزد من می‌آید و آنها را می‌آموزد. هرکس در یک رشته شاگردی می‌کند.

تفاوت‌ها و جامعه‌سازی

تفاوت‌ها نقش بسیار مهمی در زندگی اجتماعی انسان داراست. برای بیان اهمیّت آن، پذیرش چند نکته لازم است:

الف. زندگی انسان اجتماعی است. ما مثل یک گیاه خودرو نیستیم که خود به خود سبز یا خشک شویم وبه دیگری کاری نداشته باشیم.

البتّه در فلسفهٔ اجتماعی بودن انسان دو نظریه وجود دارد: نخست اینکه نیازهای زندگی، انسان را به زندگی اجتماعی وادار می‌کند. دوم اینکه انسان طبعاً به زندگی اجتماعی مایل و از زندگی انفرادی متنفّر است، امّا در هر دو صورت، انسان موجودی اجتماعی است.

ب. زندگی اجتماعی جز از راه همکاری قابل تداوم نیست و همکاری، تنها در صورت وجود تفاوت‌هاست، که هر کسی در یک حرفه و هنر و رشته‌ای توانا و در رشته‌های دیگر ضعیف باشد؛ تفاوت در قدرت‌ها و ذوق‌ها و حوصله‌ها سبب پیدایش نیاز می‌شود و نیاز هم عامل پیدا شدن اجتماع است تا هر دسته و فردی نیاز دیگری را بر آورد.

بنابراین، تفاوت‌ها نیازآفرین است و نیازها جامعه‌ساز و رشد انسان در سایه اجتماع است.

تفاوت در تکلیف

قرآن در مورد تکلیف انسان‌ها می‌فرماید: ﴿لا یکلّف اللّه نفساً الاّ وسعها﴾[۱] خداوند هیچ کس را به انجام کاری مکلّف نمی‌کند، مگر به اندازهٔ توانائیش و در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿لایکلّف اللّه نفساً الاّ ما آتاها﴾[۲] خداوند هیچ کس را به انجام کاری مکلّف نمی‌کند، مگر به اندازهٔ امکاناتی که به او داده است.

در آیه اول حدّ ومرز تکلیف، توانایی انسان است. هرچه توان داری!

در آیه دوم حدّ و مرز تکلیف، امکانات انسان است. هرچه پول و ثروت داری!

واضح است کسی که از توانایی جسمی و امکانات مالی برتری برخوردار است با کسی که از چنین امکاناتی برخوردار نیست، تکلیف یکسانی ندارند و این عدل و عدالت است.

تفاوت در پاداش

مزد افراد نیز بر اساس میزان امکانات و کاری که انجام می‌دهند، متفاوت است و عدل نیز همین را ایجاب می‌کند.

بنده که سالم هستم، به راحتی وضو می‌گیرم، به مسجد می‌روم و نماز می‌خوانم، امّا انجام این کارها برای انسان بیمار مشقّت دارد و زمان طولانی‌تری را باید صرف اقامهٔ نماز کند و بدیهی است که در این صورت از پاداش بیشتری نیز برخوردار گردد.

نکتهٔ سوم: همیشه عدل به معنای مساوات نیست

توجّه به این نکته ضروری است که عدل در همه جا و همیشه به معنای مساوات و برابری نیست؛ اگر معلّم به همهٔ شاگردان ـ بدون در نظر گرفتن مقدار استحقاق آنان ـ نمرهٔ مساوی دهد ظلم است. ظلم به دانش آموزانی که درس خوانده‌اند.

اگر پزشک بدون در نظر گرفتن حال بیماران به همهٔ آنان از یک دارو و به مقدار

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۶. ۲. سوره طلاق، آیه ۷.

مساوی بدهد ظلم است. عدالت پزشک و معلّم دراین دو مثال، در آن است که نمره و داروی متفاوت بدهند و این تفاوت‌ها غیر از تبعیض است، این تفاوت‌ها بر اساس توصیه و سفارش و نور چشم‌بازی نیست، بلکه حکیمانه است. بنابراین هرگونه نابرابری و تفاوت تا از مدار حکمت بیرون نرود، ظلم نخواهد بود.

نکتهٔ چهارم: حقوق جامعه بر حقوق فرد اولویت دارد

فرض کنید دولت اسلامی به خاطر نیاز منطقه و رفاه عمومی، دستور احداث خیابانی را می‌دهد. وجود این خیابان در ارتباط با نیازها و تراکم جمعیّت و وسایل نقلیّه ضرورت دارد ولی در احداث هر خیابانی خانه عدّه‌ای خراب می‌شود و آنان تا پول خانه را از دولت بگیرند و خانهٔ دیگری تهیه کنند، باید زحماتی را متحمّل شوند. در اینجا به خاطر رنج چند نفر نباید اساس نیاز ملّت و رفاه مردم را نادیده گرفت، در اسلام با همهٔ اهمیّتی که مالکیّت و حقوق فرد دارد، حقوق اجتماع بیشتر مورد توجّه قرارگرفته است. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به مالک اشتر می‌فرماید: کسانی که اموال مورد نیاز مردم را احتکارکرده‌اند احضارکن و پس از موعظه و نهی از منکر اگر به عمل خود ادامه دادند با آنها با شدّت و خشونت رفتارکن. سپس می‌فرماید: عمل احتکارگرچه به نفع فرد است ولی برای اجتماع ضرر دارد.[۱]

در جای دیگر می‌فرماید: در ادارهٔ حکومت، توجّه تو به رفاه و رضای عموم باشد گرچه به قیمت ناراحتی خواص تمام شود.

نکتهٔ پنجم: علم و آگاهی ما محدود است

در بسیاری مواقع چیزهایی را شرّ می‌پنداریم که خیر ما در آنهاست و گاهی چیزی را خیر می‌دانیم که برای ما مایهٔ شرّ است. قرآن نیز ما را متوجّه همین مطلب کرده و می‌فرماید: ﴿عسیٰ أن تکرهوا شیئا و هو خیر لکم﴾[۲] و در آیه دیگری اندک بودن

---

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳. ۲. سوره بقره، آیه ۲۱۶.

دانش و اطلاعات ما را یادآور می‌شود: ﴿و ما اوتیتُم من العلم الاّ قلیلا﴾[۱]

در قرآن نمونه‌های فراوانی از این دست بیان شده است:

۱ـ در ماجرای قارون آمده است: وقتی که مردم به زرق و برق و تشریفات و تجمّلات قارون نگاه می‌کردند، می‌گفتند: ای کاش آنچه قارون داشت ما هم می‌داشتیم! خوشا به حال او! عجب لذّتی می‌برد! چندی بعد که سرنوشت تلخ او را دیدند گفتند: خوب شد که ما مثل قارون نبودیم.[۲]

۲ـ هنگامی که حضرت موسی از خضرؑ درخواست کرد تا اجازه دهد همراه او باشد و در جهت رشد خود علومی را از او بیاموزد، پس از پذیرش مشروط حضرت خضر، آن دو بر کشتی سوار شدند، خضر شروع کرد به سوراخ کردن کشتی، حضرت موسی به او اعتراض کرد در حالی که قبلاً قول داده بود به کارهای خضر اعتراض نکند.

آنها پس از پیاده شدن از کشتی به راه خود ادامه دادند تا رسیدند به کوچه‌ای که تعدادی از بچّه‌ها مشغول بازی بودند.

خضر یکی از بچّه‌ها را کشت. فریاد موسی بلند شد که چرا یک انسان بی‌گناه را کشتی! خضر گفت: مگر بنا نبود اعتراض نکنی؟! من که گفتم تو صبر نداری!

موسیؑ قول داد که دیگر هیچ اعتراضی نکند وچنانچه اعتراضی نمود خضر از او جدا شود.

آنان همچنان به راه خود ادامه دادند و در حالی که تشنه و گرسنه بودند به روستایی رسیدند، از مردم آن روستا غذا خواستند، امّا آب و غذایی به آنها ندادند.

آنان در آن روستا متوجّه دیواری شدند که کج شده و ممکن بود هر آن فرو ریزد. خضر شروع به تعمیر آن دیوار کرد، مجدّداً موسی اعتراض کرد که مردم این روستا به ما نان و غذا ندادند و حالا شما دیوار آنها را تعمیر می‌کنید؟! ای کاش مزدی از

---

۱. سوره اسراء، آیه ۸۵. ۲. سوره قصص، آیات ۷۹ تا ۸۲.

آنها می‌گرفتید!

پس از این اعتراض که به جدایی آنها انجامید، حضرت خضر انگیزه‌ها و دلایل کارهای به ظاهر خلاف خود را برای موسی شرح داد.[۱] آری گاهی پیامبری چون حضرت موسی که پیامبر اولوا العزم است بر اثر بی‌اطلاعی اعتراض می‌کند؟

نکتهٔ ششم: قضاوت‌های ما عجولانه است

قرآن در آیات متعدّد به ما هشدار می‌دهد که ای انسان! بسیاری از خیال‌ها و گمان‌های تو اساس درست و صحیحی ندارد، چه بسیار کارهایی که به نظر شما بد است و از آنها کراهت دارید ولی در واقع به نفع شماست، و چه بسا چیزهایی را که دوست دارید ولی در واقع برای شما شرّ است، چنانکه شما در تشخیص ابتدایی و سطحی خود، جهاد را بد می‌دانید ولی در واقع برای شما خوب است.

﴿کُتِبَ علیکم القِتال و هو کُرْهٌ لَکُم و عسی أنْ تَکرَهوا شَیئاً و هو خیرٌ لَکُم و عَسیٰ أنْ تُحِبُّوا شَیئاً و هو شَرٌّ لَکُم﴾[۲]

جنگ و جهاد، گرچه به ظاهر سخت و دارای عوارضی بد می‌باشد، ولی استعدادها را شکوفا می‌کند و لیاقت‌ها را بروز می‌دهد و به فرمودهٔ امام خمینی﵀ جوهرهٔ وجود انسان در جنگ رشد می‌کند. در زمان جنگ و درگیری صفوف افرادی که تنها شعار می‌دهند از صفوف کسانی که اهل عمل هستند جدا می‌شوند. جنگ، نیروهای همفکر و هدفدار را با هم منسجم و متّحد می‌کند، جنگ به انسان ارزش و شرف می‌دهد و اساساً نشانهٔ حیات یک ملّت مبارزه با ستمگران است.

در قرآن نیز می‌خوانیم که چه بسا شما چیزی را ناگوار می‌دانید ولی خدا خیر کثیر در آن قرار داده است. ﴿فَعَسیٰ أن تَکرَهوا شَیئاً و یَجعَلَ اللّهُ فیه خیراً کثیراً﴾[۳]

اگر به واژهٔ «حُسبان» و مشتقّات آن در قرآن دقّت کنیم، خواهیم دید که قرآن پی در

---

۱. سوره کهف، آیات ۶۹ تا ۸۲. ۲. سوره بقره، آیه ۲۱۶. ۳. سوره نساء، آیه ۱۹.

پی به ما اخطار می‌کند که بسیاری از خیالات و تصوّرات و گمان‌های شما باطل است، پس چنین خیال نکنید، چنان فکر نکنید، این نحوه گمان نبرید و امثال این تعبیرات که همه نشان‌دهندهٔ انتقاد از دیدهای سطحی و عجولانه است.

نمونه‌ای دیگر

در قرآن می‌خوانیم که فرشتگان هنگام خلقت حضرت آدم (چون آگاهی عمیقی نسبت به انسان نداشتند) به خدا عرض کردند: ما تو را تسبیح می‌کنیم و با وجود عبادت ما چرا انسان مفسد را خلق می‌کنی؟! ولی خداوند با اعطای علومی به انسان و اعطای مقام جانشینی خود به او، به فرشتگان ثابت کرد که قضاوت آنها دربارهٔ انسان سطحی و عجولانه بوده است.

کوتاه سخن اینکه اگر ما در بحث عدل خدا دچار شبهه‌ای شدیم که اگر خدا عادل است پس چرا چنین و چرا چنان؟ باید توجّه داشته باشیم که بسیاری از مسایل و اسرار بر ما پوشیده است. ما هم از نظر علمی و هم از نظر فکری و هم از نظر تجربی محدودیم.

اگر ما کتابی را که مطالبی عالی و ارزنده دارد مطالعه کنیم و در هر چند سطر به کلمه‌ای برسیم که معنای آن بر ما مجهول باشد نباید زود قضاوت کنیم و نسبت ناروا به نویسنده بدهیم، بلکه باید در فهم خود تجدیدنظر کنیم.

شخصی در منزل سگی داشت، برای خرید از خانه بیرون رفت و کودک شیرخوار خود را تنها گذاشت به امیّد اینکه زود برمی‌گردد، چون بازگشت، سگ با پوزهٔ خونین به استقبالش آمد، با خود فکر کرد که حتماً سگ به کودک حمله کرده و او را دریده است، در حالی که عصبانی بود با اسلحهٔ خود به سگ شلیک کرد و با شتاب به درون خانه دوید، امّا با صحنه‌ای که تصوّرش را نمی‌کرد مواجه شد.

ماجرا از این قرار بود که گرگی به خانه آنان ـ که در خارج شهر قرار داشت ـ وارد شده و به داخل اطاق‌ها می‌آید و به کودک حمله می‌کند، سگ از کودک حمایت

کرده با تلاش زیاد و با چنگ و دندان گرگ را به عقب می‌راند و خود، خون آلود می‌گردد، امّا قضاوت عجولانهٔ صاحبخانه موجب شد که به جای سپاسگزاری، سگ را بکشد!

صاحبخانه از کار خود پشیمان شد و به سوی سگ آمد تا شاید او را از مرگ برهاند ولی کار از کار گذشته و سگ از بین رفته بود و پشیمانی سودی نداشت. می‌گوید: به چشم‌های سگ که باز بود نگاه کردم و این فریاد را از چشم‌های باز این سگ با گوش دل شنیدم که ای انسان! چقدر عجولی و چه زود قضاوت می‌کنی؟! چرا به درون خانه نرفته و خبر نگرفته مرا کشتی؟! او پس از این جریان تأسّف آور مقاله‌ای نوشت با عنوان «ای انسان چه زود قضاوت می‌کنی!»

نکتهٔ هفتم: قضاوت مقطعی ممنوع

قضاوت کردن ما نباید با توجّه به یک زمان خاص صورت پذیرد، مثلاً جیغ و داد کودک در هنگام آمپول زدن نباید مبنای قضاوت ما باشد، بلکه ما باید درد کشیدن‌های قبلی کودک و سلامتی بعدی او را در نظر داشته باشیم، آنگاه قضاوت کنیم و یا فقط درد و رنج هنگام زایمان یک زن را در نظر نگیریم بلکه رنج بی‌بچّگی و لذت بچّه‌دار بودن و نتایج بعدی آن را در نظر بگیریم، آنگاه قضاوت کنیم.

همین طور دید ما نسبت به دنیا و مشکلات آن باید دیدی کلّی و همه جانبه باشد. از یک روزنه باریک به دنیا نگاه نکنیم، مانند کسی که از پشت دیوار و از شکاف آن قافله‌ای را نگاه می‌کند؛ او ابتدا سر شتری را می‌بیند و بعد گردن شتر را، امّا اگر از پشت دیوار بیرون آید، قافله شتر را می‌بیند.

حضرت موسی در جریان همراهی خود با خضر، ساختن دیواری را می‌بیند برای مردمی که هیچ کمکی به آنان نکردند، لذا اعتراض می‌کند. امّا حضرت خضر آنچه را موسی نمی‌بیند می‌بیند و به موسی می‌گوید: زیر این دیوار گنجی است که متعلّق به دو کودک یتیم است. به خاطر نیکوکاری پدرشان، این گنج باید محفوظ بماند تا

آنان بزرگ شده و از آن استفاده کنند. پس مأموریم این دیوار را تعمیر نماییم.

پدر درگذشته خوبی کرده است، فرزند او در آینده نیکی می‌بیند.

قرآن می‌گوید: به یتیمان مردم ستم مکنید، شاید مرگ به سراغ شما بیاید و فرزندان شما نیز یتیم شوند و دیگران به آنها ظلم کنند.

پس گذشته، حال و آینده را باید باهم دید، دنیا و آخرت را باید با هم دید، آنگاه قضاوت کرد.

روایت داریم خداوند در روز قیامت به افرادی پاداش می‌دهد و می‌فرماید: این پاداش برای آن دعایی است که درخواست کردی ولی مستجاب نکردم، زیرا در آن وقت، مصلحت تو نبود که دعایت مستجاب شود.

آری، گاهی کودکی گریه می‌کند و مرتّب اصرار می‌کند که پدر برای او اسباب بازی و خوراکی بخرد، امّا پدر پاسخ مثبتی نمی‌دهد، بچّه بسیار زجر می‌کشد و می‌گوید: تو بسیار بابای بدی هستی چون هرچه خواستم نخریدی! پس از گذشت چند سال پدر می‌گوید: فرزندم! به جای چیزهایی که از من درخواست نمودی، پس انداز نمودم و مثلاً یک قطعه زمین برایت خریده‌ام.

در اینجا قطعاً همهٔ بچه‌هایی که پدر برای آنها اسباب بازی و... خریده، می‌گویند: ای کاش پدر ما نیز به جای آن چیزها، چیزی که مورد نیاز واقعی ما بود می‌خرید.

در مملکت‌داری نیز مسأله به همین صورت است. گاهی مردم یک کشور و یا منطقه باید برای مدّتی، فشاری را تحمّل کنند و عنایت داشته باشند که خیر و صلاح کشور و مردم در چیست؟

در پزشکی نیز مسأله همین طور است. گاهی دستی را قطع می‌کنند تا تن سالم بماند. در بحث عدل خدا نیز لحظه‌ای و مقطعی قضاوت نکنیم و به تمام جوانب توجّه نماییم.

اگر امروز به خیری رسیدیم، آن را مقطعی نبینیم، شاید نتیجهٔ دعای انسان

تشنه‌ای باشد که پدرم به او یک لیوان آب گوارا داد و او دعا کرد که ان شاءاللّه خیر ببینی، ان شاءاللّه بچّه‌هایت خیر ببینند!

نکتهٔ هشتم: از نقش خود غافل نشویم

ما از نقش خود در به وجود آوردن ناگواری‌ها غافلیم و بی‌جهت همه را به حساب خدا می‌گذاریم و شروع به اشکال می‌کنیم که خدایا! اگر تو عادلی پس چرا فلان ناراحتی برای من پیش آمد؟

ناگفته پیداست که بسیاری از ناگواری‌ها به دست خود ماست، مراعات بهداشت نمی‌کنیم، به بیماری دچار می‌شویم. جلو فساد را با نهی از منکر نمی‌گیریم، اشرار بر ما مسلّط می‌شوند و دیگر دعا و فریاد ما هم بی‌اثر می‌ماند. مواظب بچّه خود نیستیم، در آب حوض غرق می‌شود و ما داد و فریاد می‌کنیم.

درس نخواندیم، مردود شدیم، سعی و تلاش نکردیم، پیشرفت نداشتیم. در انتخاب همسر دقّت نکردیم، زجر می‌کشیم. در انتخاب دوست دقّت نکردیم، معتاد شدیم. مقرّرات راهنمایی و رانندگی را مراعات نکردیم، تصادف نمودیم. خواب آلود پشت فرمان نشستیم، چپ کردیم. در حالت مستی آمیزش انجام دادیم، بچهٔ ناقص به دنیا آوردیم. شنا نیاموختیم، غرق شدیم، در همهٔ این موارد جز خود ما چه کسی مقصّر است؟

اگر کار امروز من پیچ می‌خورد، شاید نتیجه تاب دادن به کار دیگران باشد.

در حدیث می‌خوانیم: «مَن حَفَر بئراً لاخیه وقع فیها»[1] هرکس برای برادرش چاهی را حفر کند، خود در آن می‌افتد.

قرآن در آیات متعدّد به این موضوع اشاره کرده و می‌فرماید:

﴿وَ ما أَصابَكُم مِن مُصيبَةٍ فَبِما كَسَبَت أَيديكُم﴾[2] هر سختی و مصیبتی که به شما می‌رسد

---

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۲۱. ۲. سوره شوری، آیه ۳۰.

به خاطر دست‌آورد کار خودتان است.

﴿وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْديهِمْ إِذا هُمْ يَقْنَطُونَ﴾[۱] اگر به خاطر اعمال و رفتار خلاف مردم به آنان ناگواری رسد، از لطف ما مأیوس می‌شوند.

﴿وَأَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهانَنِ﴾[۲] همین که خداوند انسان را در بوتهٔ آزمایش قرار داد وگرفتار کمبودهایی نمود فریادش بلند می‌شود که خدا به من اهانت نموده ولطفش را نسبت به من کم کرده است.

در صورتی که هرگز خداوند بدون جهت رزق و روزی کسی را قطع نمی‌کند، پس دلیل و رمز این کمبودها را باید در رفتار خود جستجو کرد. چنانکه در ادامهٔ آیه می‌خوانیم: ﴿كَلاَّ بَل لا تُكْرِمُون اليَتيمَ و لا تَحاضُّون عَلى طَعامِ المسكينِ﴾[۳] اگر به سختی افتاده‌اید به خاطر آن است که شما به یتیم احترام نکردید و دیگران را برای کمک رسانی و اطعام محرومان جامعه تشویق ننمودید.

این روح بی‌تفاوتی شما سبب قهر و غضب خداوند شده است و در واقع علّت این تفاوت‌ها در چگونگی عملکرد شماست.

﴿فَكَفَرَتْ بِأَنعُمِ اللّهِ فَأَذاقَها اللّهُ لِباسَ الجُوعِ و الخَوفِ﴾[٤] قریه‌ای که نعمت‌های فراوانی داشت ولی مردم آن در مورد این نعمت‌ها کفر ورزیدند، خداوند هم آنان را به ترس وگرسنگی مبتلا کرد.

کفر گاهی در برابر خداست وگاهی در برابر فرمان خدا وگاهی در برابر نعمت‌های خدا. در مورد سوم که معمولاً از نعمت‌ها درست و بجا استفاده نمی‌شود، کفران گفته می‌شود. این آیات به روشنی بیان می‌کند که عامل بسیاری از گرفتاری‌ها، عملکرد بد خودماست.

---

۱. سوره روم، آیه ۳٦. ۲. سوره فجر، آیه ۱٦. ۳. سوره فجر، آیات ۱۷ و ۱۸.
٤. سوره نحل، آیه ۱۱٤.

بررسی یک سؤال

سؤال: در دوران زندگی افرادی را مشاهده می‌کنیم که از هیچ گونه ظلم و ستمی فروگذار نیستند امّا در رفاه و خوشی زندگی می‌کنند! اگر ناگواری‌ها به خاطر اعمال بد ماست پس چرا کسی که اعمالش از اعمال ما زشت‌تر و سوءسابقه‌اش بیشتر است به دردسرها و ناراحتی‌های ما گرفتار نشده و در رفاه و آسایش به سر می‌برد؟!

پاسخ: با توجّه به آیات و روایات، حساب همهٔ افراد و گروه‌ها نزد خدا یکسان نیست و آنان وضعیّت متفاوتی دارند:

خداوند گروهی از مردم را فوری گوشمالی می‌دهد.

گروهی را تا مدّتی مهلت می‌دهد. دستهٔ دیگر را تا آخر عمر مهلت داده و در رفاه می‌گذارد و کیفر آنان را به روز قیامت می‌گذارد، چون ما در جهان بینی خود، دنیا را جدای از قیامت بررسی نمی‌کنیم.

البتّه این تفاوت‌ها از طرف خداوند حکیمانه است، زیرا افراد خطاکار و نوع عمل و روحیّهٔ آنها با هم یکسان و برابر نیست تا حساب مساوی داشته باشند.

گاهی معلّم نسبت به خلافکاری یک شاگرد ممتاز عکس‌العمل شدیدی نشان می‌دهد، چون از او توقّع چنین کاری را ندارد، در صورتی که با شاگردان معمولی و بد با این شدّت رفتار نمی‌کند. در قرآن می‌خوانیم: خداوند اولیا و پیامبران را گاهی به خاطر یک عمل که حتّی گناه هم نیست و به اصطلاح ترک اولی می‌باشد، شدیداً مورد انتقاد قرار می‌دهد، زیرا از آن بزرگواران توقّع چنین کاری نیست، و در مورد افرادی با اینکه گنهکارند، ولی به آنان فرصت داده می‌شود: ﴿جَعَلْنا لِمَهْلِكِهِم مَوعِداً﴾[1]

قرآن در مورد درخواست تعجیل عذاب کفار می‌فرماید: ﴿وَ يَستَعجِلُونَكَ بِالعَذابِ وَ لَن يُخلِفَ اللّهُ وَعدَهُ﴾[2] وقتی تاریخ و سرنوشت هلاکت بار اقوام و ملّت‌های کافر

---

۱. سوره کهف، آیه ۵۹. ۲. سوره حج، آیه ۴۷.

ستمگر را بیان می‌کنیم، کفّار می‌گویند: چرا ما عذاب نمی‌شویم و همچنان با آن همه کفر و ستم در رفاه هستیم؟ ولی اینها نسبت به قهر و عذاب خدا عجله می‌کنند در حالی که خدا به وعدهٔ خود عمل خواهد کرد ولی هنوز زمان آن نرسیده است.

بنابراین، گاهی خداوند نسبت به افراد ستم پیشه عکس العمل فوری نشان نمی‌دهد. ﴿فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ﴾[1] من به کافران را مهلت می‌دهم و سپس آنان را می‌گیرم.

و علّت مهلت را هم چنن بیان می‌کند: ﴿لا يَحسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّما نُمْلي لَهُم خَيْرٌ لِأَنفُسِهِم إِنَّما نُمْلي لَهُم لِيَزدادُوا إِثماً وَ لَهُم عَذابٌ مُهينٌ﴾[2] آنها که کافر شدند (و راه طغیان را پیش گرفتند) تصوّر نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم به سود آنهاست، ما به آنان مهلت می‌دهیم تا بر گناهان خود بیافزایند و پیمانه آنها پر شود، سپس عذاب خوارکننده و رسوایی در کمین آنهاست.

یزید پس از به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام و یارانش، خود را موفّق و پیروز می‌دانست، ولی حضرت زینب علیها السلام همین آیه را برای او خواند که آزادی و پیروزی و رفاه و قدرت فعلی تو به خاطر آن است که بار گناهت سنگین‌تر شود و اساساً همین رفاه موقّت بهترین وسیلهٔ عذاب است، زیرا قرآن می‌گوید: ما به افرادی رفاه زیاد می‌دهیم تا خوب علاقه‌مند به آن شوند، سپس ناگهان از آنان می‌گیریم تا در حسرت آن بسوزند.

﴿فَلَمّا نَسُوا ما ذُكِّروا بِهِ فَتَحْنا عَلَيهِم أَبوابَ كُلِّ شَيءٍ حَتّى إِذا فَرِحُوا بِما أُوتوا أَخَذناهُم بَغتَةً فَإِذا هُم مُبلِسُون﴾[3] چون پندها و تذکّرات ما را فراموش کردند و عملاً به دستورات ما بی اعتنایی نمودند ما، درِ هر چیزی را به روی آنان باز کردیم. خوشی و رفاه از هر سو برایشان فرستادیم تا شاد و خوشحال و دلبسته شوند، سپس یک مرتبه غافلگیرانه همهٔ خوشی‌ها را که به آن دل بسته بودند می‌گیریم تا تحیّر و یأس و

---

۱. سوره رعد، آیه ۳۲. ۲. سوره آل‌عمران، آیه ۱۷۸. ۳. سوره انعام، آیه ٤٤.

اندوه، آنان را از درون بسوزاند.

مَثل این گونه افراد مثل کسی است که هر قدر از درختی بالا رود به خیال خود موفّق‌تر است ولی با سقوط او معلوم می‌شود همهٔ آن بالا رفتن‌ها مقدّمهٔ عذاب او بوده است.

البتّه اگر خداوند نسبت به بعضی افراد این گونه معامله می‌کند، دربارهٔ گروه دیگری که آمادگی اصلاح شدن دارند و روزنهٔ امیدی در آنها هست می‌فرماید: ﴿لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾[1] ما کیفر تلخ قسمتی از کارهای خلاف آنان را به آنها می‌چشانیم، شاید برگردند و اصلاح شوند.

روایات متعدد به ما هشدار می‌دهد که اگر شما پی در پی گناهانی مرتکب می‌شوید ولی آثاری از قهر و غضب خدا در زندگی خود مشاهده نمی‌کنید، بترسید که مبادا از مدار قابلیّت و تنبّه خارج شده باشید و تنها چارهٔ کارتان سوء عاقبت و دوزخ باشد.

همان گونه که گاهی حال مریض به جایی می‌رسد که دیگر پزشک او را رها می‌کند و می‌گوید: بگذارید هر چه میل دارد بخورد و دیگر دستوری نمی‌دهد، زیرا از درمان و نجات او نا امید شده است. افرادی هستند که از بس مرتکب گناه شده‌اند، خدا با آنها قهر کرده و می‌گوید: ﴿اِعمَلُوا ما شِئْتُم﴾[2] هر کاری که میل دارید انجام دهید.

پیامبران هم که از اثرپذیری و هدایت مردم مأیوس می‌شدند، به آنها خطاب می‌کردند: ﴿يا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلى مَكانَتِكُمْ﴾[3] هر کاری که می‌خواهید بکنید.

نکتهٔ نهم: سختی‌ها عامل رشد است

اساساً راه رشد و تکامل ما و همهٔ موجودات، از لابلای ناگواری‌ها و سختی‌ها

---

۱. سوره روم، آیه ۴۱. ۲. سوره فصّلت، آیه ۴۰. ۳. سوره هود، آیه ۹۳.

می‌گذرد. گندم باید مراحل دشواری را پشت سر گذارد تا به نان تبدیل شده، گوارای وجود انسان گردد. اگر به این گندم اجازهٔ شکایت داده شود به نزد قاضی رفته و از دست ما انسان‌ها در موارد متعدّدی شکایت می‌کند:

۱ـ من در کنار مادرم زمین بودم، انسان مرا با داس درو واز او جدا کرد.

۲ـ پر و بالم را شکست و از خانه‌ای که در آن آرمیده بودم خارج کرد.

۳ـ زیر سنگ سنگین آسیا مرا له کرد و آرد نمود.

٤ـ مرا با آب و خمیرترش مخلوط کرده، با مشت به جانم افتاد و خمیر کرد.

۵ ـ نانوا مرتّب بر سرم کوبید و به تنورم چسباند و پشت و صورتم را سوزاند.

٦ـ در نهایت، انسان‌ها مرا در زیر دندان‌های خود له کردند.

آری، گندم مراحل سختی را پشت‌سر می‌گذارد تا قوت وغذایی برای انسان گردد. بدیهی است اگر موادّ مختلف زمین بخواهند جزء بدن آدمی و سلّولی از سلّول‌های او گردند باید این مراحل را طی کنند. «از جمادی مردم و نامی شدم»

نقش ناگواری‌ها در خودسازی

قرآن می‌گوید: برخورد با حوادث تلخ زنگ بیدار باش انسان است، زندگی یک‌نواخت، انسان را سست و تن‌پرور بار می‌آورد، می‌گویند: اگر جادّه‌ای سراسر صاف و یکدست و مستقیم باشد راننده خوابش می‌برد، در روایات می‌خوانیم: خداوند بندگان شایسته‌اش را بیشتر دچار ناگواری می‌کند:

امام صادق علیه السلام فرمودند: «إنَّ أشَدَّ النّاس بَلاءً الأنبیاءُ ثُمَّ الَّذینَ یَلُونَهُم ثُمَّ الأمثَلُ فَالأمثَل»[۱] در میان انسان‌ها سخت‌ترین ناگواری‌ها نصیب پیامبران می‌شود؛ سپس پیروان آنان و کسانی که بیشتر ارتباط مکتبی با انبیا دارند.

در حدیث می‌خوانیم: خداوند بندگان با ایمان خود را به وسیلهٔ سختی‌ها و بلاها

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۵۲.

می‌پروراند، همان گونه که مادر فرزند خود را با شیر پرورش می‌دهد.

سختی‌ها نه تنها به هنگام پدید آمدن می‌توانند نقش مؤثری در سازندگی انسان داشته باشند بلکه توجّه به ناگواری‌های گذشته و یاد آنها هم مؤثّر است، در قرآن خطاب به پیامبر اسلام می‌خوانیم: ﴿أَلَم يَجِدكَ يَتيماً فَآوىٰ وَ وَجَدَكَ ضالاً فَهَدىٰ و وجدك عائلاً فَأغنىٰ﴾[1] مگر نه آن است که خداوند تو را یتیم یافت و جا داد. و محتاجت دید و بی‌نیازت کرد؟ پس اکنون که به قدرت رسیده‌ای بر یتیم تسلّط مجو و قهر مکن و با فقیر خشونت مکن. ﴿فامّا اليتيم فلا تَقهر و امّا السائل فلا تَنهر﴾[2] بنابراین، خداوند یادآوری ناگواری‌های گذشته را هم در حرکت و تربیت و رشد انسان مؤثّر می‌داند. چنانکه قرآن سختی‌ها را برای تضرّع و زنگ‌زدایی قلب دانسته و می‌فرماید: ﴿و لَقَد أَرسَلنا الىٰ أُمَمٍ مِن قَبلِكَ فَأَخَذناهُم بِالبأساءِ وَ الضَّرّاءِ لَعَلَّهُم يَتَضَرَّعُونَ﴾[3] پیامبرانی را به سوی امّت‌های پیش از تو فرستادیم و به تنگدستی و سختی گرفتارشان کردیم تا شاید تذلّل کنند.

نظیر این مطلب در سوره اعراف آیه ۹۴ آمده است که یکی از آثار و فواید ناگواری، توجّه به خداست.

در حدیث می‌خوانیم: «لَولا ثَلاثَةٌ ما طأطأَ رَأسُ ابنِ آدَمَ: اَلفَقرُ وَ المَوتُ وَ المَرَض»[4] اگر انسان دچار فقر و مرض و مرگ نبود، در مقابل هیچ نیرویی سر خم نمی‌کرد و به گردنکشی خود مغرور بود.

گاهی تلخی‌ها برای تعدیل روحیه انسان لازم و ناگواری‌ها برای تنظیم باد و غرور انسان مفید است. امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «ما لابن آدم و الفَخر اوّله نطفة و آخره جيفة و لايرزق نفسه و لا يدفع حتفه» فرزند آدم را با فخر فروشی و تکبّر چکار؟ او موجودی است که اول نطفه بوده و در پایان مرداری بیش نخواهد بود و قدرت روزی دادن به

---

۱. سوره ضحی، آیات ۶ تا ۸. ۲. سوره ضحی، آیات ۹ و ۱۰. ۳. سوره انعام، آیه ۴۲.
۴. توحید صدوق، ص ۴۰۲.

خود و دوری از مرگ را ندارد.[۱]

قرآن می‌فرماید: ﴿و لاتَمش فی الارض مَرحاً انّک لن تَخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا﴾[۲] ای انسان! بر روی زمین با کبر وغرور راه مرو، تو هرگز نمی‌توانی زمین را بشکافی وهیچگاه در بلندی به کوه‌ها نخواهی رسید.

به راستی رفاه وخوشی، انسان را بی‌اراده بار می‌آورد و در مقابل سختی‌ها انسان را آب دیده و مقاوم می‌سازد. حضرت علی﵇ می‌فرماید: درختانی که در دامن بیابان‌های خشک پرورش پیدا می‌کنند، چوب محکم‌تری دارند.[۳]

شاید مراد امام عسگری﵇ که می‌فرماید: «در نهاد بلاها خیرهاست»[۴] همین باشد که بلاها از یک سو میان ما و خدا ارتباط برقرار می‌کنند و از سوی دیگر ما را به کار و تلاش وا می‌دارند. بنابراین، فشاری که در بلاها روی جسم می‌آید در عوض، جان قوّت می‌گیرد، همان گونه که میزبان در یک مهمانی، به زحمت می‌افتد امّا شخصیّت او که همان روح سخاوت اوست رشد پیدا می‌کند. پس بلاها در خودسازی و رشد شخصیّت انسان مؤثّر است، البتّه بلاها و ناگواری‌ها برای افراد مختلف فرق می‌کند؛

در حدیث می‌خوانیم: «اَلبَلاء لِلظالِمِ اَدَب و لِلمُؤمن امتحان وَلِلاَولیاءِ کرامة»[۵] سختی‌ها برای افراد ظالم وسیلهٔ هشدار و زنگ بیدار باش و برای مؤمنان وسیلهٔ آزمایش و رشد و برای مردان وارسته و اولیای خدا کرامت و وسیلهٔ کسب مقام است.

در پادگان نظامی، گاهی یک سرباز خلافی انجام داده و می‌خواهند او را تنبیه کنند، لذا کار سنگینی به او واگذار می‌کنند که مصداق جمله «اَلبَلاءُ لِلظّالِمِ اَدَبٌ» است. گاهی می‌خواهند سرباز را رشد دهند و استعدادش را شکوفا کنند، در اینجا انواع آموزش‌های سخت نظامی را به او تعلیم می‌دهند. «و لِلمُؤمِن اِمتحان» و گاهی

---

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ٤٥٤. ۲. سوره اسراء، آیه ۳۷. ۳. نهج‌البلاغه، نامه ٤٥.
٤. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۷٤. ٥. بحارالانوار، ج٦٤، ص ۲۳٥.

می‌خواهند مقام و رتبهٔ او را بالا برند یا مدّتی مرخّصی به او بدهند، در اینجا کار سنگینی را به او می‌دهند تا استحقاق مرخّصی یا رتبه و درجه را داشته باشد. «للاولیاء کرامة»

بنابراین آنچه خداوند به دیگران داده است دلیل عزّت و شرف و خوبی آنان نیست؛ همان‌گونه که سختی‌ها و مشکلات و گرفتاری‌ها برای افراد، نشانهٔ بد بودن آنان نیست. گاهی بهترین و پاک‌ترین افراد به سخت‌ترین ناراحتی‌ها گرفتار می‌شوند تا آبدیده شوند و به کمالاتی برسند، چنانکه تا چوب عود را نسوزانند عطر دل انگیزش به مشام نمی‌رسد. این زیر و رو شدن‌ها در تمام موجودات رمز تکامل آنهاست. فلزّات تا در کوره گداخته نشوند، تصفیه نمی‌شوند، زمین تا با شخم‌زدن زیر و رو نشود، آمادهٔ سبزشدن ومحصول دادن نمی‌شود، علف تا زیر دندان گوسفند له نشود و مراحل هضم و گوارش را پشت سر نگذارد، گوشت نمی‌شود و گوشت گوسفند تا با آتش پخته نشود قابل تغذیه انسان نمی‌شود و به سلّول‌های آدمی مبدّل نمی‌گردد، انسان هم در این کاروان هستی، تا درگیر نشود و با بلاهای سخت دست و پنجه نرم نکند، روحش آبدیده نمی‌شود و به رشد نمی‌رسد.

انسانیّت ما به خوردن و خوابیدن نیست، زیرا حیوان هم در این کارها با ما شریک است. انسان بودن ما به داشتن صفات انسانی و فضایل و کمالات ماست نظیر توجّه به خدا، نوع دوستی، ایثار و بخشش و ناگفته پیداست که شکوفایی و بروز این صفات، جز در مبارزه با سختی‌ها صورت نمی‌گیرد.

نکتهٔ دهم: سود و زیان، ملاک سنجش خوبی یا بدی نیست

نسیمی که از دریا بر می‌خیزد، ممکن است منطقهٔ ساحل را شرجی و به صورت خفقان آوری در آورد و ساکنان ساحل را بیازارد، امّا همین نسیم به جریان خود ادامه داده، نقاط سوزان را روح تازه‌ای می‌بخشد.

باد ممکن است در گوشه‌ای شاخهٔ درختی را بشکند و خساراتی وارد کند، امّا

هوا را لطیف ساخته به دورترین نقاط می‌رساند.

باران‌های پی در پی و رگبارهای تند، ممکن است در مسیر خود لانهٔ مورچه‌ای را خراب کند و زندگی او را بر هم زند، امّا زمین‌های تشنه را سیراب می‌سازد و به جهان طراوت می‌بخشد. آیا برای خراب نشدن لانهٔ مورچه‌ها باید از باران و فواید ارزشمند آن چشم‌پوشی کرد؟

آیا مورچه حقّ دارد فریاد زند مرگ بر خورشید و اقیانوس، مرگ بر ابر و باران و کشاورز و اعتراض کند که چرا اینها خانهٔ مرا خراب کردند؟! آیا چنین ایرادهایی جز به خاطر خودمحوری و خودخواهی است؟ آیا چنین اعتراضی به خاطر آن نیست که ما مسایل را تنها از یک زاویه می‌نگریم و تنها در یک مدار فکر می‌کنیم و مرکز این مدار را هم منافع شخصی خود می‌دانیم؟ گویا تمام عالم هستی باید به میل شخص من و در راه رفاه من در حرکت باشند، آن هم منافع شخصیِ امروز من، زیرا گاهی مشکلات برای فردای من خوب است لکن ما تا نتیجهٔ فوری و آنی برای همین امروز نداشته باشد راضی نمی‌شویم!

بنابراین، سود وزیان محدود ما وسیله‌ای مطمئن برای سنجش خوبی و بدی چیزی نیست ونباید هر فرد ویا گروهی فقط فایده و ضرر وراحتی وناراحتی خود را ملاک خوبی وبدی آن چیز بداند، فقط کسی می‌تواند قضاوت صحیحی داشته باشد که به همهٔ موجودات و خصوصیّات آنها احاطهٔ کامل داشته باشد.

نکتهٔ یازدهم: انسان‌ها پیوسته آزمایش می‌شوند

یکی از سنّت‌های حتمی خداوند دربارهٔ انسان، مسألهٔ آزمایش است که حدود بیست مرتبه در قرآن از آن سخن به میان آمده است.

ناگواری‌ها از ابزارهای آزمایش خدا هستند، لذا گاهی انسان با اینکه گناه و تقصیری هم نکرده به برخی ناگواری‌ها مبتلا می‌شود؛ همان گونه که خوشی‌ها نیز وسیلهٔ دیگری برای این آزمایش است.

قرآن می‌فرماید: ﴿و لَنَبْلُوَنَّكُم بِشَیءٍ مِنَ الخَوفِ وَالجُوعِ و نَقصٍ مِنَ الاموالِ وَ الانفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرینَ﴾[1] ما شما را با ترس و گرسنگی و قحطی و کم شدن مال و جان و میوه‌ها و محصولات، آزمایش می‌کنیم، و به کسانی که در این حوادث، خود را نمی‌بازند و صبر و شکیبایی و استقامت از خود نشان می‌دهند بشارت بده.

آزمایش‌های خداوند

در مورد آزمایش انسان چند مسأله را باید مورد بررسی قرار داد:

الف. مگر خدا نمی‌داند که هر کسی چه کاره است تا لازم باشد او را به وسیلهٔ ناگواری‌ها آزمایش کند؟ (فلسفهٔ آزمایش‌های الهی)

ب. ابزار آزمایش چیست؟

ج . عکس‌العمل مردم در برابر حوادث تلخ چگونه است؟

د. راه پیروزی بر مشکلات چیست؟

الف. فلسفهٔ آزمایش الهی

شکّی نیست که میان آزمایش ما وآزمایش خدا فرق است؛ آزمایش ما برای شناخت است، امّا آزمایش خدا برای علم وآگاهی به وضع و روحیّه و عکس‌العمل ما نیست، زیرا او قبل از هر فکر و عملی، می‌داند که ما چگونه فکر می‌کنیم و چگونه عمل خواهیم کرد، بلکه هدف از آزمایش این است که از ما کاری سر زند و بدین وسیله استحقاق پاداش و کیفر داشته باشیم، زیرا خداوند طبق علم خود به خوبی و بدی شخصی (بدون اینکه او عملی انجام داده باشد) پاداش و کیفر نمی‌دهد. همان گونه که ما نیز به صرف اینکه بدانیم شخصی بنّا یا آرایشگر خوبی است، یا بدانیم نقّاش و نجّار خوبی است به او مزد نمی‌دهیم، بلکه اگر برای ما کاری انجام داد، آن وقت او را مستحقّ مزد و پاداش می‌دانیم.

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۵.

ب. ابزار آزمایش

قرآن در این باره می‌فرماید: مال و جان انسان، ابزار آزمایش او هستند، ﴿لَتُبْلَوُنَّ فِی اَموالِکُم وَ اَنْفُسِکُمْ﴾[۱] و انسان به وسیله حوادث تلخ و شیرین آزموده می‌شود. ﴿نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الخَیْرِ﴾[۲]

خداوند انسان را گاهی با ترس، گاهی با گرسنگی و زمانی با قحطی و گاهی با از بین رفتن محصولات و گاهی با دیدن داغ‌ها و از دست دادن عزیزان و زمانی با دادن نعمت و زمانی دیگر با گرفتن آن، آزمایش می‌کند.

ج. عکس‌العمل انسان‌ها

انسان‌ها دربرابر سختی‌ها وناگواری‌ها، عکس‌العمل مختلفی دارند:

گروهی در بلاها و حوادث تلخ، داد و فریاد به راه می‌اندازند، به عدل خدا، به لطف و حکمت او و به نظام آفرینش بد می‌گویند؛ قرآن این گروه را چنین معرّفی می‌کند: ﴿اِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً﴾[۳] همین که به این افراد سختی و شرّی رسد، داد می‌زنند و جزع می‌کنند.

گروهی با استقامت وپشتکار سختی‌ها را تحمّل می‌کنند و با زبان و دل می‌گویند: ﴿اِنّا لِلّه و اِنّا الیه راجِعون﴾[٤] ما همه از خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم.

گروهی نه تنها صبر و تحمّل می‌کنند، بلکه شکر هم می‌کنند. در پایان زیارت عاشورا، در حالی که سر به سجده گذارده‌ایم می‌گوییم: «اَللّهُمَّ لَکَ الحَمْدُ حَمْدَ الشّاکِرینَ لَکَ عَلیٰ مُصابِهِم» خدایا! شکر من برای توست، شکری نظیر شکر یاران امام حسین علیه‌السلام در برابر سختی‌ها و مصیبت‌های روز عاشورا. آری، تحمّل سختی‌ها و شهادت در راه خدا، بزرگ‌ترین آرزوی اولیای خداست و همین که به آرزوی خود رسیدند، خدا را سپاس می‌گویند.

---

۱. سوره آل‌عمران، آیه ۱۸٦. ۲. سوره انبیاء، آیه ۳۵. ۳. سوره معارج، آیه ۲۰.
٤. سوره بقره، آیه ۱۵٦.

و گروهی که رشد یافته‌تر هستند، آگاهانه و عاشقانه به سراغ بلاها و ناگواری‌ها می‌روند. در اوائل ظهور اسلام که مسلمانان با کمبود وسائل و تجهیزات مواجه بودند، بعضی از یاران پیامبر خدمت آن حضرت رسیده و تقاضای تجهیز و شرکت در جنگ و جهاد داشتند، امّا پیامبر در پاسخ آنان می‌فرمود: من وسیلهٔ جنگ (شمشیر و اسب) ندارم تا به شما بدهم. قرآن در مورد آنان می‌فرماید: ﴿تَوَلَّوا و أعينُهم تَفيضُ مِن الدَّمع حَزَناً ألاّ يَجدوا ما يُنفقون﴾[1] آنان ناراحت و گریه کنان برگشتند که چرا ما نتوانستیم خود را به ارتش اسلام برسانیم و جان خود را در راه دین فدا کنیم.

بنابراین ظرفیّت و عکس‌العمل مردم در برابر سختی‌ها و حوادث، متفاوت است؛ یکی از آن فرار می‌کند و دیگری به استقبال آن می‌رود. چنانکه اگر پیازی را به کودکی بدهید، همین که دندان روی آن بگذارد و آب از چشم او سرازیر شود، داد و فریاد می‌زند و آن را دور می‌اندازد، امّا پدر که رشد بیشتری دارد، همین پیاز تند را به سراغش رفته و می‌خرد.

د. راه پیروزی بر مشکلات

گفتیم که خدا عادل است وناگواری‌ها گاهی به خاطر آزمایش و شکوفا شدن استعدادهای درونی ما می‌باشد، اینک ببینیم باید چکار کنیم تا در برابر بلاها و حوادث، موفّق و پیروز شویم؟

راه‌هایی که قرآن به ما ارائه می‌دهد از این قرار است:

۱ـ داشتن جهان‌بینی الهی

قرآن در مدح افراد با ایمانی که در برابر سختی‌ها صبور هستند می‌فرماید: اینها به خاطر داشتن جهان‌بینی الهی، در مواجهه با حوادث می‌گویند: ما برای خدا هستیم، استقلالی از خود نداریم، طلبی هم از او نداشته‌ایم، وجود ما و نعمت‌های ما همه و همه از اوست و ما امانتداری بیش نیستیم.

---

۱. سوره توبه، آیه ۹۲.

علاوه بر اینکه دنیا محلّ عبور است، جایگاه همیشگی ما نیست تا بگوییم: چرا رفتیم؟ ما با مرگ به سوی او می‌رویم و هرگز نابود نمی‌شویم، ﴿إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيهِ راجِعُونَ﴾[1] مرگ و زندگی فرقی نمی‌کند، محلّ ما عوض می‌شود ولی خود ما محو نمی‌شویم.

این دید و جهان‌بینی، انسان را برای برخورد صحیح با حوادث آماده می‌کند.

۲ـ آگاهی از سنّت‌های الهی

قرآن می‌فرماید: شما انسان‌های امروز متفاوت از انسان‌های پیشین نیستید که بدون هیچ آزمایش و رنج و زحمتی به بهشت برسید، بلکه باید همچون امّت‌ها و شخصیّت‌های دیگر در جریان سخت‌ترین حوادث قرار گیرید و آزموده شوید. ﴿أَم حَسِبتُم أَن تَدخُلُوا الجَنَّةَ وَ لَمّا يَأتِكُم مَثَلُ الَّذينَ خَلَوا مِن قَبلِكُم مَسَّتهُمُ البَأساءُ وَ الضَّراءُ وَ زُلزِلُوا حَتّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتى نَصرُ اللّهِ أَلا إِنَّ نَصرَ اللّهِ قَريبٌ﴾[2] آیا گمان می‌کنید که وارد بهشت می‌شوید بدون اینکه با حوادث امّت‌های پیشین برخورد کنید؟! مؤمنان قبل از شما مردمی بودند که انواع سختی‌ها به آنها رسید تا جایی که اضطراب همهٔ آنان را فرا گرفت و پیامبر و مؤمنان گفتند: کجاست یاری خدا؟ آگاه باشید یاری خدا نزدیک است.

این آیه می‌گوید: در طول تاریخ افراد با ایمان و حق‌طلب دچار سخت‌ترین ناملایمات شده‌اند، اکنون نوبت شماست. بنابراین، نه ناگواری‌ها تازگی دارد و نه تنها شما هستید که گرفتار این سختی‌ها و مشکلات شده‌اید؛ این یک سنّت الهی است که باید طی شود، قرآن مکرّر می‌فرماید: ﴿وَ اذكُر فِي الكِتابِ...﴾[3] تاریخ پیامبران و امّت‌های پیشین را یاد کنید تا فکر نکنید ناگواری‌ها برای شما بوده است. آنگاه به پیامبر می‌فرماید: تو نیز مانند سایر انبیا صبور باش. ﴿فَاصبِر كَما صَبَرَ أُولُوا العَزمِ مِنَ

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶. ۲. سوره بقره، آیه ۲۱۴. ۳. سوره مریم، آیه ۴۱ و ۵۱.

الرُّسُلِ﴾[۱]

آری، انسان اگر بداند که ناگواری‌ها، هم یک قانون و سنّت است و هم عمومی و همگانی، آمادگی بیشتری پیدا می‌کند، ما در ماه رمضان که همهٔ مردم روزه هستند، خیلی راحت روزه می‌گیریم، چون عموم مردم در آن ماه روزه هستند، امّا در غیر ماه رمضان، روزه گرفتن سخت و دشوار است.

قرآن که فرمان روزه می‌دهد، می‌فرماید: ای مؤمنان! خیال نکنید این دستور مخصوص شماست، بلکه بر تمام امّت‌های پیشین هم روزه واجب بوده و آنها هم روزه می‌گرفته‌اند. ﴿یا ایّها الّذینَ آمنوا کُتِبَ علیکم الصّیام کَما کُتِبَ عَلَی الّذینَ مِن قَبلِکُم﴾[۲]

۳ـ آشنایی با صابران و چگونگی صبرشان

اطلاع از استقامت پیشینیان یکی از رمزهای موفّقیت در برخورد با حوادث است. قرآن در این زمینه بسیار سخن گفته و الگوها و مدل‌های صبر و استقامت را از افراد و امّت‌های پیشین بیان کرده است. قرآن می‌فرماید: پیامبران الهی دربرابر سرسخت‌ترین مخالفان خود می‌گفتند: ﴿وَ لَنَصبِرَنَّ عَلی ما آذَیتُمونا﴾[۳] ما در برابر آزار شما استقامت خواهیم کرد.

چنانکه ساحرانی که به دعوت فرعون برای مقابله و محکوم کردن حضرت موسی آمده بودند همین که به حقّانیّت موسی پی بردند، ایمان آوردند و در برابر تهدیدات فرعون گفتند: ﴿فَاقضِ ما اَنتَ قاضٍ اِنَّما تَقضی هٰذِهِ الحَیاةَ الدُّنیا﴾[۴] هر کاری می‌توانی و هر حکمی می‌خواهی در بارهٔ ما اجراکن، ما راه خود را پیداکرده‌ایم و از مسیر حقّ دست بر نمی‌داریم.

آری، علم به تاریخ گذشته، در صبر و بردباری انسان بسیار مؤثّر است، همان‌گونه که علم به اسرار آینده در صبر و تحمّل انسان اثر می‌گذارد، حضرت خضر به موسی

---

۱. سوره احقاف، آیه ۳۵. ۲. سوره بقره، آیه ۱۸۳. ۳. سوره ابراهیم، آیه ۱۲.
۴. سوره طه، آیه ۷۲.

گفت: چون تو از اسرار حوادث و کار من خبر نداری، صبر و تحمّل نخواهی کرد. ﴿و کَیفَ تَصبِر علی ما لَم تُحِط بِه خُبراً﴾ ولی موسی پاسخ داد: ان شاءالله صبر می‌کنم.

امّا تجربه نشان داد که بی‌خبری از اسرار سبب شد کاسهٔ صبر موسی لبریز شده و به کارهای به ظاهر ناحقّ حضرت خضر اعتراض کرده و از آن حضرت جدا شود.

٤ـ توجّه به حضور خدا

اگر انسان بداند و باور داشته باشد که خداوند بر تمام اعمال و رفتار و حتّی افکار او آگاه است و در همه حال حاضر و ناظر بر اوست، در برابر مشکلات صبر کرده و سختی‌ها بر او آسان و گاهی شیرین شده و خود به استقبال آن خواهد رفت.

خداوند به موسی و هارون علیهما السلام می‌گوید: شما نزد فرعون بروید و سخن حقّ خود را به گوش او برسانید و او را به یکتاپرستی دعوت کنید، بدانید من با شما هستم، کارتان را می‌بینم و گفتگوهایتان را می‌شنوم. ﴿اِنَّنی مَعَکُما اَسمَعُ و اَری﴾[1]

چنانکه خداوند برای عذاب قوم نوح و نجات افراد با ایمان، به حضرت نوح دستور داد که زیر نظر ما کشتی بساز. ﴿و اصنَعِ الفُلکَ بِاَعیُنِنا﴾[2]

حضرت نوح همین که ساختن کشتی را شروع کرد، کفّار او را مسخره کرده و گفتند: گویا پیامبریِ شما نگرفت و اکنون دست به نجّاری زده‌ای! ولی چیزی که موجب مقاومت حضرت نوح در برابر این طعنه‌ها می‌شد، همان جملهٔ خدای متعال بود که تو پیش چشم ما هستی و کار تو زیر نظر ماست. چنین ایمان و بینشی روح استقامت را در انسان زنده می‌کند.

٥ ـ توجّه به پاداش الهی

از جمله مواردی که روح استقامت را در انسان زنده کند، توجّه به آثار مثبت و اجر و پاداش الهی است، زیرا تحمّل سختی‌ها، بزرگ‌ترین پاداش دنیوی و اخروی را برای انسان در بردارد، در قرآن نمونه‌های فراوانی از این امتیازها به چشم می‌خورد.

. سوره کهف، آیه ٦٨. ۱. سوره طه، آیه ٤٦. ۲. سوره هود، آیه ۳۷.

٦ـ استمداد از صبر و نماز

پنجمین نیرو و اهرمی که می‌تواند در انسان استقامت آفرین باشد، استمداد از صبر (روزه) و نماز و عبادت است، قرآن می‌فرماید: ﴿اِسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلٰوةِ﴾[1]

در سوره اعراف نیز می‌خوانیم: ﴿وَ اسْتَعِينُوا بِاللّٰهِ﴾ از خدا کمک بگیرید. چنانکه در حدیث آمده است که حضرت علی ﷺ به هنگام برخورد با ناگواری‌ها، با نماز از خداوند استعانت می‌نمود.

نماز، انسان بی‌نهایت کوچک را با خدای بی‌نهایت بزرگ و موجود ضعیف را با توانای بی‌نهایت متّصل می‌کند و در پرتو نماز و یاد خدا دل آرام می‌گیرد. ﴿أَلا بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾[2]

نکتهٔ دوازدهم: کج فهمی‌ها و برداشت‌های غلط

بسیاری از شبهه‌هایی که در بحث عدل الهی مطرح است، به خاطر کج فهمی‌ها و برداشت‌های غلط است که بدون توجّه، اشکال را متوجّه خدا می‌کنیم، مثلاً:

خیال می‌کنیم مرگ نابودی است و اشکال می‌کنیم که ای خدا! فلانی چرا مرد؟ خیال می‌کنیم دنیا جای ماندن است و می‌گوییم: چرا افراد بسیاری با سیل یا زلزله یا فلان مرض از دنیا رفتند؟

خیال می‌کنیم دنیا جای رفاه است، می‌گوییم: چرا سختی هست؟

مثالِ ما همچون کسی است که به تصوّر سالن پذیرایی، وارد سالن درس و سخنرانی شود و اشکال کند که چرا پذیرایی نمی‌شود، چرا نوشیدنی و غذا نمی‌آورند؟ چرا و چرا ؟! تمام این اشکالات به خاطر یک کج اندیشی و گمان باطل است، امّا اگر تفکر او اصلاح شود و متوجه شود که اینجا سالن درس است نه پذیرایی، با کمی انصاف از همهٔ انتقادهای خود صرف نظر و عذرخواهی می‌کند.

---

۱. سوره بقره، آیه ٤٥ و ۱۵۳. ۲. سوره رعد، آیه ۲۸.

ما هم باید دنیا را طوری که هست بشناسیم و هدفِ آفرینش خود را بدانیم، باید باور کنیم دنیا جای ماندن نیست، گذرگاه است.

درکنار گل خار است، درکنار عسل نیش زنبور است و درکنار توسعه و رفاه، بلا و سختی، «قَرن بسعتها عقابیل فاقتها»[1] و همواره بلاها گریبانگیر انسان است. «دار بالبلاء محفوفة»[2]

اگر این حقیقت را باور کردیم خود به خود برخی اشکال‌های ما برطرف می‌شود، زیرا بسیاری از اشکالات ما به دستگاه آفرینش، به خاطر دید انحرافی و برداشت‌های کج ماست، کسی که عینک سرخ زده باشد قهراً هر شلغمی را لبو خواهد دید.

شخصی نزد لبوان فروشی رفت و دید که لبوان‌ها را واژگون چیده است. به لبوان‌ها خیره شد و شروع به اشکال نمود که آقا: چرا این لبوان دربسته است و لبوان را به همان حال بلند کرد و گفت: این لبوان ته هم ندارد!

فروشنده خندید و لبوان را از او گرفت و به حال طبیعی برگرداند و گفت: آقا این لبوان هم ته دارد و هم درش باز است.

کوتاه سخن اینکه برخی اشکال‌های ما به خاطر تفسیر غلطی است که از انسان و هدف او و دنیا داریم. خیال می‌کنیم دنیا خوابگاه است، آخور است، عشرتکده است وبعد می‌گوییم چرا این همه ناکامی؟ در حالی که دنیا میدان رشد است، مزرعه و جای کشت است، قهراً مزرعه جای تلاش و عرق ریختن و درد سر است.

نکتهٔ سیزدهم: خوبی‌ها و زیبایی‌ها را با هم ببینیم

انسان نباید در قضاوت، تنها به جهات منفی توجّه داشته باشد، بلکه باید جامع نگر بوده و نقاط مثبت را نیز ببیند.

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۷، ص۱۱۳. ۲. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۳۱.

یوسف پس از آنکه برادرانش او را به چاه انداختند و سپس گروهی او را بیرون آورده، به بردگی فروختند و در مصر به او تهمت ناروا زدند و به زندانش انداختند و بعد از آن همه سختی و حوادث، عزیز مصر شد. مدّت‌ها بعد به ملاقات پدر نائل آمد. پدر از او پرسید: برادرانت با تو چه کردند؟

یوسف گفت: ازکار برادرانم سؤال نکن بلکه از لطف خدا سؤال کن که چگونه در لابلای آن همه توطئه و تهمت و زندان مرا حفظ و بر همه مسلّط کرد.

این خود یک منطقی است که انسان همیشه به جهات منفی توجّه نکند بلکه جهات مثبت را نیز در نظر بگیرد.

امام عسگری علیه السلام می‌فرماید: «ما مِن بَلیّة اِلاّ و لِلّهِ فیها نِعمَة تُحیطُ بِها»[1] هیچ بلایی نیست مگر اینکه خداوند در نهاد آن، خیری قرار داده که آن خیر بر بلا احاطه دارد.

نکتهٔ چهاردهم: از نقش قوانین طبیعی غفلت نکنیم

بسیاری از مشکلات و مصائب لازمهٔ نظام علّت ومعلولی حاکم بر جهان است. به عبارت دیگر ما در عالم هستی باید یکی از این دو نظریّه را بپذیریم: یا باید حساب و نظامی را برای عالم قبول کنیم و یا بگوییم هرج و مرج بر جهان حاکم است.

اگر در عالم هستی، نظم و حساب درکار است، پس ناگواری‌ها هم بی صلاح و مصلحت نیست.

توضیح اینکه: اگر هر حادثهٔ تلخی را بررسی کنیم، خواهیم دید که آن حادثه از یک سری علّت و معلول‌ها و بر اساس محاسبات و فرمول‌های دقیق، به وجود آمده است. مثلاً: پس از بررسی علّت خانه‌ای که بر سر افرادش فروریخته به این عوامل پی می‌بریم:

۱ـ توپ بچّه‌های محلّ به هنگام بازی روی بام همسایه افتاد.

---

۱. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۷٤.

۲ـ توپ گرد و کروی چرخید و در سوراخ ناودان جاگرفت و راه خروج آب باران بند آمد.

۳ـ بارندگی شد و آب‌ها روی پشت بام خانه جمع شد.

٤ـ آب باران در سقف اثر و خشت‌ها را خیس کرد.

۵ ـ سقف خشتی که با آب باران از هم گسسته شده، بر اثر سنگینی و جاذبه زمین فرو ریخته و عدّه‌ای زیر آن از بین رفته‌اند.

بر طبق نظام علّت و معلول، باید این حوادث پیش آید چون خود توپ و چرخیدن آن و سراشیبی بام و تنگی سوراخ ناودان و تأثیر آب در سستی سقف و سقوط سقف بر اثر جاذبه زمین، هر یک حساب و نظام وفرمولی دارد.

اکنون اگر شما طرفدار عالمی حساب شده هستید باید این ناگواری را برای اهل خانه بپذیرید وگرنه هرج و مرج می‌شود و محاسبات به هم می‌ریزد. مثلاً در این جریان باید:

۱ـ توپ بچّه‌ها به قدری سنگین شود که بالای بام همسایه نرود.

۲ـ ضربه به توپ و پرتاب توپ بی اثر باشد.

۳ـ ناودان بزرگ شود که توپ به راحتی از آن خارج شود.

٤ـ عوامل بارندگی باران همه از کار بیافتد و باران نبارد.

۵ ـ آب خاصیّت خود را از دست بدهد و در خشت اثر نکند.

٦ـ جاذبهٔ زمین متوقّف شود و سقف را به سوی خود نکشد.

۷ـ بدن کسانی که زیر سقف خوابیده‌اند به صورت چدن در آید که فرو ریختن‌ها در آنها اثر نکند.

مشاهده می‌فرمایید اگر طرفدار نظام و حساب باشیم و در مدار علل و معلول حرکت کنیم چنین ناگواری‌هایی لازمهٔ یک زندگی طبیعی است و نفی آن مستلزم به هم زدن ده‌ها قانون و فرمولی است که دست حکیمانهٔ خدا در عالم قرار داده است.

کوتاه سخن اینکه اگر این عالم حساب دارد بلا هم دارد و اگر بنا باشد حساب نباشد، هرج و مرج خود از هر بلایی بدتر است.

نکتهٔ پانزدهم: ضرورت تلاش برای کشف استعدادها

افرادی که به دنبال کاری می‌روند و در آن موفّق نمی‌شوند، خود را ناکام و شکست خورده می‌یابند و به کائنات بد می‌گویند و این را ظلم به خود می‌دانند و عقده‌ای می‌شوند، در صورتی که چه بسا همین اشخاص در رشته‌های دیگر مبتکر و موفّق باشند.

می‌گویند: پدر داروین پزشک بود و می‌خواست فرزندش نیز همکار او شود، لکن داروین در رشتهٔ پزشکی موفّق نشد، پدرش او را در رشتهٔ علوم مذهبی به تحصیل واداشت تا کشیش و روحانی خوبی برای مسیحیّت باشد، امّا در آن رشته نیز ناکام شد. داروین بعد از دو شکست و ناکامی وارد رشتهٔ علوم طبیعی شد و در آن علم صاحب نظر و موفّق گردید.[1]

در حدیث می‌خوانیم: اگر در شغلی موفق نشدید و شکست خوردید، تغییر شغل بدهید چه بسا در رشتهٔ دیگر موفّق شوید.

کسی که نقص و کمبودی را در خود مشاهده می‌کند، باید به کمالات و استعدادهای خود نیز توجّه کند و تلاش نماید آنها را کشف کند و بشناسد.

حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: در کنار هر کمالی نقصی و در کنار هر نقصی کمالی است؛ گروهی قامت بلندی دارند ولی از همّت کوتاهی برخوردارند، «مادُّ القامَةِ قَصيرُ الهِمَّة» بعضی قیافه زشتی دارند، امّا عمل خوبی دارند، «زاكِي العَمَلِ قَبيحُ المَنْظَرِ» برخی بیان روانی دارند امّا دل سختی دارند. «طَليقُ اللِّسانِ حَديدُ الجَنانِ»[2]

بنابراین، نه هر فردی در همهٔ رشته‌ها کامیاب می‌شود و نه هر شکست خورده‌ای

---

۱. البتّه ممکن است از هر صاحب نظری ایرادهای علمی نیز گرفته شود، ولی این به معنای عدم وجود نبوغ و ابتکار در او نیست. ۲. نهج‌البلاغه، حکمت ۲۳٤.

در همهٔ برنامه‌ها شکست می‌خورد.

افرادی هستند که بر اساس رقابت مشغول رشته‌ای می‌شوند وچون آمادگی روحی و ذوق آن کار را ندارند، شکست می‌خورند و بعد به عدل خدا ایراد می‌گیرند که خدایا! چرا فلانی موفّق شد و من شکست خوردم. امّا اگر در رشتهٔ دیگری که با روحیّه و ذوق او هماهنگ بود وارد می‌شد، چه بسا به موفّقیت چشم‌گیری می‌رسید.

نکتهٔ شانزدهم: همگانی بودن راه قرب به خدا و رشد معنوی

انسان باید به این نکته اعتقاد داشته باشد که راه رسیدن به کمالات بر روی تمام افراد باز است و هرکس می‌تواند در آن قدم گذارد و هرکس به اندازه توان و لیاقتش، مستحق دریافت پاداش و نعمت است. چنانکه در مناجات با خدا می‌گوییم:

«یا من سوّی التّوفیق بین الضعیف و القوی» ای خداوندی که راه قرب به خودت را بین ضعیف و قوی یکسان قرار دادی!

بنابراین هرکس به تناسب امکانات و توانی که در اختیار دارد، پاداش دریافت می‌کند. اگر شخصی که صد تومان دارد، ده تومان آن را در راه خدا بدهد، اجر و پاداش او با کسی که صد تومان در راه خدا انفاق می‌کند ولی دارایی او هزار تومان است، برابر است.

پاسخ به چند شبهه

در پایان این بخش ضمن طرح چند شبهه و سؤال در مورد عدل خدا، به پاسخ‌گویی آنها می‌پردازیم:

سؤال: آیا آفریدن ابلیس، با عدل و حکمت خدا سازگار است؟ اگر هدف خداوند از آفرینش انسان عبادت می‌باشد، پس آفریدن موجودی همچون ابلیس با این هدف مغایر است. انسان با زحمت زیاد عملی را انجام می‌دهد، ولی به واسطهٔ وسوسه‌های شیطان و انجام گناه، این اعمال از سه راه خراب شود: یا از ابتدا نمی‌گذارد کار اخلاص داشته باشد و به خاطر ریا شکل الهی به خود نمی‌گیرد و یا با خودبینی و عجب بی‌تأثیر می‌شود و یا بعد از عمل با ارتکاب برخی گناهان، حبط شده و از بین می‌رود.

پاسخ:

اوّلاً خداوند، شیطان را شیطان نیافرید بلکه او نیز مانند دیگر مخلوقات آفریده شده و وجود او و امکاناتی که خداوند به او داد، همه و همه خیر بوده و او نیز سال‌ها به عبادت خداوند پرداخته است، چنانکه حضرت علی‌ؑ می‌فرماید: ابلیس شش هزار سال خدا را عبادت کرد که معلوم نیست این سال‌ها از سال‌های دنیاست (که هر سال آن ۳۶۵ روز است) یا از سال‌های آخرت (که به گفتهٔ قرآن یک روز آن به اندازه پنجاه هزار سال دنیاست).[1] و شیطان شدنش به خاطر گناه و سرپیچی از فرمان خدا بود و بدتر از آن، این که او توبه و عذرخواهی هم نکرد، پشیمان هم نشد و با یک دنیا غرور و خودخواهی فرمان خدا را غلط دانست و

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۳۸.

گفت: این فرمان صحیح نیست، زیرا نژاد من از آتش است و بر نژاد آدم که از خاک است برتری دارد، ﴿قال أنا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین﴾[1] بنابراین، سرپیچی و غرور شیطان و سرنوشت شوم او مربوط به خود اوست ،نه خداوند.

ثانیاً وسوسه‌های او نسبت به انسان طوری نیست که ما را به گناه مجبور کند، کارآیی وسوسه در حدّ یک دعوت است، امّا ارادهٔ ما با وسوسه‌ها از بین نمی‌رود و اصولا این وسوسه‌ها جنبهٔ مثبت هم می‌تواند داشته باشد زیرا رشد ما تنها در صورت مخالفت با تمایلات درونی و وسوسه‌های شیطانی است. اگر شخصی لال بود و غیبت نکرد ارزشی ندارد، اگر وسوسه و تمایلات نباشد خوب بودن انسان ارزشی ندارد. ما کسی را پهلوان می‌دانیم که وزنهٔ سنگینی را بلند کند، زیرا این عمل مخالفت با نیروی جاذبهٔ زمین است، آری نشانهٔ پهلوان بودن مخالفت با کشش‌ها و جاذبه‌های هوای نفس است.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: اگر غضب، تو را به سویی کشید و خود را کنترل کردی به مقام پهلوانی رسیده‌ای.

بر فرض اگر شخصی در برابر وسوسه‌ها تمکین نمود، راه توبه و عذرخواهی باز است و می‌تواند توبه کند و خداوند توبه‌پذیر است. چنانکه حضرت آدم نیز نافرمانی کرد و از درخت ممنوعه خورد، امّا پس از آن پشیمان شده و توبه کرد و به درگاه خداوند عذر خواست و خداوند توبهٔ او را پذیرفت.

ثالثاً اگر ما بودیم و وسوسه‌های شیطانی، جای اشکال بود امّا در برابر وسوسه‌های شیطان، هدایت عقل و فطرت و دعوت انبیا نیز هست که می‌تواند بهترین کمک برای حرکت در راه مستقیم و دوری از گناه و وسوسه‌ها باشد.

علاوه بر اینکه وسوسه شیطان پس از آمادگی و زمینه‌سازی خودماست و چنین نیست که او ما را بی‌اختیار به دنبال خود بکشد، بلکه این ما هستیم که او را به خود

---

۱. سوره اعراف، آیه ۱۲.

جلب و بر خود مسلّط می‌کنیم.

چنانکه بلعم باعورا آن دانشمند بنی‌اسرائیل که حافظ تورات بود و به مقامی رسیده بود که دعایش مستجاب می‌شد، پس از گرایش به دربار فرعون و دلبستگی به مال و مقام، زمینه را برای تسلّط شیطان بر خود فراهم کرد و در نتیجه از گمراهان شد. قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطانُ فَكانَ مِنَ الْغاوِينَ﴾[1]

از این آیه معلوم می‌شود شیطان در کنار افرادی حاضر می‌شود که با ارتکاب گناه آمادگی خود را برای حضور و تسلّط او اعلام می‌کنند.

چنانکه در آیه دیگر می‌خوانیم: ﴿إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ﴾[2] تسلّط شیطان، تنها بر کسانی است که او را دوست و سرپرست خود قرار می‌دهند.

بنابراین تا در خود ما آمادگی پیروی از شیطان نباشد، او نمی‌تواند رهبری ما را به عهده گیرد و لذا قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلى رَبِّهِم يَتَوَكَّلُونَ﴾[3] شیطان بر مؤمنان وکسانی که به‌خدا توکّل می‌کنند، تسلّطی ندارد.

البتّه مراد از تسلّط نداشتن، این نیست که حتّی وسوسه هم نمی‌کند بلکه مراد این است که مؤمنانِ راستینِ شیطان‌شناس، تا به وسوسه‌های او برمی‌خورند قبل از آنکه تحت نفوذ و سیطرهٔ او در آیند، متذکّر می‌شوند.

قرآن نحوهٔ برخورد مؤمنان با شیطان را چنین توصیف می‌کند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوا إِذا مَسَّهُم طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا﴾[4] افراد با تقوا کسانی هستند که تا دسته‌ای از شیطان‌ها با آنان تماس می‌گیرند متذکّر شده، خود را حفظ می‌کنند.

بنابراین، رابطهٔ مؤمن با شیطان رابطهٔ برخورد است، امّا رابطهٔ فاسق با شیطان، رابطهٔ انس و همنشینی است. ﴿وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾[5] هر که از یاد خدا اعراض کند شیطانی برای او قرار می‌دهیم که یار و

---

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۵. ۲. سوره نحل، آیه ۱۰۰. ۳. سوره نحل، آیه ۹۹.
٤. سوره اعراف، آیه ۲۰۱. ۵. سوره زخرف، آیه ۳٦.

همنشین او باشد.

کوتاه سخن آنکه شیطان موجود شرّی نبود و می‌توانست از امکانات خود بهترین استفاده را بکند، ولی به خاطر تکبّر و لجاجت، تبدیل به موجودی شرور شد و این مربوط به خودش بود. وسوسه‌های شیطان هم سبب بی‌ارادگی و اجبار ما به انحراف نمی‌شود و آماده کردن زمینه نفوذ هم به دست خود انسان است.

از طرفی راه توبه و بازگشت هم برای فریب خوردگان باز است. پس نمی‌توان گفت آفریدن شیطان با عدل خدا منافات دارد.

سؤال: آیا وجود غریزه‌هایی که انسان را به نافرمانی خدا، گناه و تباهی می‌کشاند و موجب دوری از رحمت خدا و ورود در عذاب اخروی می‌گردد، با عدل خدا سازگار است؟

پاسخ: شکّی نیست که چنانچه از غرائز به طور صحیح استفاده شود، عامل همه نوع خیرها و برکات خواهد بود، همانند گاز که اگر از طریق کنترل شده و در اجاق گاز مورد بهره‌برداری قرار گیرد، مایهٔ خیر و برکت است، امّا اگر به صورت آزاد در هوا منتشر شود، موجب انفجار و خرابی گردیده، خسارات غیر قابل جبرانی را به وجود خواهد آورد.

بنابراین، اصل غرائز چیز مضرّی نیست، بلکه وجود آنها برای استمرار حیات بشر ضروری است، مثل غریزهٔ جنسی برای تشکیل زندگی مشترک و تولید نسل و یا غریزهٔ غضب برای دفاع از جان و مال، منتهیٰ غرایز باید کنترل شوند و انسان به چنین کاری نیز قادر است.

سؤال: آیا خدا قدرت دارد خوبان را عذاب کند وبدان را در بهشت جای دهد؟

پاسخ: خداوند بر انجام هر کاری قدرت دارد، امّا هر کاری را انجام نمی‌دهد، زیرا خداوند علاوه بر قدرت، دارای صفات دیگری نیز هست. او حکیم و عادل نیز هست و به وعده‌های خود نیز پایبند است، این صفات با انجام آنچه در سؤال

مذکور به آن اشاره شد، منافات دارد. پس خداوند چنین کاری را انجام نمی‌دهد، زیرا با حکمت و عدالت و دیگر صفات او سازگار نیست.

سؤال: چرا به خاطر این که فردی در یک لحظه و یا در چند روز و چند ماه و حتّی در چند سال، مرتکب گناهی شده است، باید پیوسته در آتش دوزخ باشد، چنان که قرآن می‌فرماید: ﴿فادخلوا ابواب جهنّم خالدین فیها﴾[1]

پاسخ: جزا، گاهی قراردادی است. جزای قراردادی یعنی مجازاتی که فردی و یا جمعی برای ارتکاب جرمی وضع نمایند. این جزا چون قراردادی است، کم و زیاد کردن آن امکان دارد و به اصطلاح قابل چانه زدن است.

گاهی جزا، جزای طبیعی است که قابل کم و زیاد شدن نیست، به عنوان مثال، اگر کسی از یک متری پرتاب شود، پایش درد می‌گیرد و اگر از پنج متری پرت شود درد بیشتری را احساس خواهد کرد، بنابراین کسی که از پنج متری پرتاب شود نمی‌تواند احساس درد پرتاب از یک متری را داشته باشد. در این‌گونه جزا، مدّت زمان کیفر ومجازات، با مدّت زمان انجام تخلّف و جرم تناسبی ندارد، ممکن است زمان جرم بسیار کوتاه، امّا زمان کیفر ابدی باشد.

بسیار مشاهده می‌کنیم که بر اثر غفلت چند ثانیه، باید تاوان آن را تا آخر عمر پس دهیم. کودکی بر اثر یک لحظه غفلت مادر، دست‌های کوچک خود را داخل چرخ گوشت قرار می‌دهد و برای همیشه انگشتان زیبای خود را از دست می‌دهد. اگر فردی با چاقو به چشم دیگری زد و او را کور کرد، مجازاتش این نیست که به اندازهٔ همان مدّت کوتاه کیفر ببیند، زیرا آن شخص یک عمر کور خواهد بود و همین طور اگر کسی در عرض چند ثانیه و یا چند دقیقه انسان بی‌گناهی را کشت، نمی‌توان گفت کیفر او آن است که به اندازهٔ همان مدّت، زندانی شود. برخی از گناهان نیز عواقب شومی دارند و چنین نیست گناهی که در یک ساعت انجام گرفت،

---

۱. سوره نحل، آیه ۲۹.

مجازاتش نیز تنها یک ساعت تحمّل عذاب باشد.

سؤال: آیا وجود افراد ناقص الخلقه که عمری در رنج به سر می‌برند و گاهی مورد اهانت قرار می‌گیرند با عدل خدا سازگار است؟

پاسخ: چنانکه گذشت، عامل بسیاری از ناگواری‌ها خود ما هستیم. افراد ناقص‌الخلقه هم از مصادیق همین سهل انگاری‌ها هستند، این والدین هستند که باید مسایل بهداشتی و روانی را مراعات کنند، ولی گاهی سهل‌انگاری می‌کنند و نوزاد ناقص متولّد می‌شود. خوشبختانه در روایات پیشوایان معصوم ما به این مسایل توجّه شده و تذکراتی در مورد شرایط و زمانِ آمیزش داده شده است، به امید آنکه برای خواهران و برادران در آستانهٔ تشکیل خانواده کلاسهایی گذارده شود که وظایف اسلامی و حقوق هر یک و تربیت فرزند و مسایل آمیزش و سایر احکام اسلام تدریس شود.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که در این میان گناه آن کودک ناقص‌الخلقه چیست؟

پاسخِ ما تنها یک جمله است و آن اینکه گناه خدا چیست؟ اگر نوزاد بی‌تقصیر است، خدا هم منزّه است، مقصّر واقعی والدین هستند که خواسته یا ناخواسته، دانسته یا ندانسته زمینهٔ تولد چنین فرزندی را فراهم آورده‌اند و قرار نیست که خداوند مأمور اصلاح خرابکاری‌های ما باشد.

اگر من سنگی به سوی شما پرتاب کردم وپیشانی شما شکست نه شما گناهکارید نه خدا؛ گناه از من است که سنگ زدم لکن سختی و درد این گناه را شما تحمّل می‌کنید، والدین کوتاهی کرده‌اند ولی بار آن را فرزند می‌کشد.

اگر شما خمیر شور یا تلخی را نزد نانوا ببرید و او نان شور یا تلخ به شما تحویل دهد، آیا می‌گویید نانوا ظالم است؟

اگر شما تخم هندوانه کاشتید و هندوانه برداشتید جای اعتراضی باقی می‌ماند؟

هر غذا و روحیّه‌ای دارای آثاری طبیعی و ذاتی است که گریز از آن مستلزم به هم خوردن قوانین طبیعی است، هر تخمی میوه‌ای و هر نطفه‌ای نتیجه‌ای دارد که توقّع خلاف آن غلط است.

ممکن است بگویید: والدین خبر نداشتند که این عمل در فلان شرایط آثار سویی روی نوزاد می‌گذارد؟

پاسخ آن است که دانستن یا ندانستن والدین در خاصیّت طبیعی اشیا اثر ندارد. اگر ما ندانیم که سیمی برق دارد و دست به آن بگذاریم دچار برق گرفتگی خواهیم شد. برق صبر نمی‌کند تا ببیند اگر ما بی‌اطلاعیم به ما کار نداشته باشد.

بنابراین، در این موارد پدر و مادر گناه عمدی نکرده‌اند امّا آثار طبیعی و وضعی عمل در جای خود محفوظ است. در غیر این صورت نظام علّت و معلولی بهم می‌خورد.

در مورد توهین مردم به افراد ناقص‌الخلقه نیز ناگفته پیداست که توهین مردم تنها به فرهنگ خود آنها مربوط است و ربطی به عدل خداوند ندارد. البتّه ما نباید نسبت به افراد ناقص‌الخلقه به چشم حقارت نگاه کنیم و در این موضوع سفارش‌های خاصّی در آیین مقدّس اسلام بیان شده است.

دولت و حاکمان اسلامی نیز مسئولیت دارند که زندگی این افراد را محترمانه تأمین کنند وبرای هریک به تناسب ذوق و استعداد و قدرت خود کار آسان و راحت با درآمدی در حدّ رفاه ترتیب دهند و بدین وسیله بخشی از سختی‌ها و رنج‌های آنان را جبران نمایند.

یک تقاضا

در پایان پاسخگویی به شبهات، تقاضایی از خوانندگان محترم دارم؛ ما باید در مسایل عقیدتی و فکری، که همان اصول دین و مبانی ایدئولوژی ماست، هیچ‌گونه تردیدی نداشته باشیم و هرگاه شبهه‌ای پیش آمد فوراً از یک اسلام‌شناس سؤال

کنیم. باید در دفترچه تلفن خود، شمارهٔ تلفن یک یا چند دانشمند را هم داشته باشیم، زیرا همان گونه که یک تیغ کوچک در پا فرو می‌رود و انسان را از حرکت باز می‌دارد و زندگی را بر او تلخ می‌کند، گاهی یک ایراد کوچک نیز در مغز ما فرو می‌رود و ما را از فکر کردن و خوش‌بین بودن باز می‌دارد و زندگی را برما ناگوار می‌سازد، به خصوص نوجوانان عزیز در این زمان که گرفتار انواع ایرادها و شبهات می‌شوند، حتماً با یک انسان دانشمندِ آگاه و متّقی در ارتباط باشند.

خاطره

در رژیم طاغوت عدّه‌ای می‌گفتند: قوانین اسلام با روح تمدّن بشری ناسازگار است، زیرا اسلام می‌گوید: باید چهار انگشت کسی که دزدی می‌کند را قطع کرد، امّا اگر شکم دزد را سیر کردیم و سیستم اقتصادی را تغییر دادیم خود به خود دزدی پیدا نمی‌شود!

وقتی با آنان به گفتگو نشستم معلوم شد این سخن از یک معلّم مارکسیست به آنها القا شده و اینها در محیط درس حرف را شنیده‌اند و جذب شده‌اند.

گفتم: آیا می‌دانید که اسلام دست هر دزدی را قطع نمی‌کند، بلکه حدود بیست شرط برای قطع کردن دست در اسلام مقرّر شده است، حالا کدام یک از شما از این شرایط اطلاع دارید؟ همه گفتند: ما خبر نداریم. گفتم: اگر شما از مسایل اسلام آگاه بودید سر کلاس از جا بر می‌خاستید و به معلّم می‌گفتید اسلامی که دستور قطع کردن دست دزد را می‌دهد حدود بیست شرط هم مقرّر کرده است که یکی از آنها توجّه به زمینه‌های جرم است. شما ای معلّمی که از آن شرایط خبر ندارید لطفاً دخالت نفرمایید، یا لااقل او را به بحث آزاد دعوت می‌کردید و از اسلام عزیز حمایت می‌کردید.

خوانندهٔ عزیز! طبق وعده‌های مکرّر قرآن پیروزی نهایی با اسلام است و مردم سراسر جهان در آینده به سراغ اسلام می‌آیند و حکومت حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه تشکیل

می‌شود و این وعده‌ها شرایطی دارد:

۱ـ توجّه دنیا به اسلام.

۲ـ شناخت اسلام.

۳ـ گرایش به اسلام.

شهدای ما در انقلاب اسلامی توجّه مردم را به اسلام جلب کردند و گام اول برداشته شد. اکنون نوبت ماست که گام دوم را برداریم و آن شناخت اسلام و شناساندن آن است و گام سوم گرایش مردم به اسلام است که پس از سرخوردگی از ایسم‌ها به سراغ آن خواهند آمد. ما باید لااقل هفته‌ای یک کتاب مفید از نویسندگان دانشمند و بی‌غرض بخوانیم تا روز به روز به اطلاعات اسلامی ما اضافه شود.

امام رضاؑ می‌فرماید: اگر مردم با مکتب و سخن ما آشنا شوند، به سوی ما گرایش پیدا می‌کنند.

در سیر مطالعاتی اولین گام را باید در مطالعهٔ کتاب‌های اعتقادی و جهان‌بینی برداشت، زیرا زیربنای اعمال ما فکر ماست که باید با استدلال محکم و بر اساس عقل و فطرت، آن را انتخاب کنیم.

عدالت اجتماعی

در بخش قبل، از عدل خدا بحث کردیم و این بخش را به عدالت اجتماعی اسلام اختصاص می‌دهیم.

چون دامنهٔ بحث گسترده است، به طور فشرده مطالبی را از قرآن و نهج‌البلاغه ذکر می‌کنیم وکمی هم آنها را توضیح می‌دهیم. مطالب این جزوه معرّف مکتب ما و آگاهی از آن برای عموم مفید است.

در ابتدای بحث مناسب است به این نکته اشاره کنیم که بحث عدالت اجتماعی جزء اصول‌عقاید ما نیست، گرچه موضوعی بسیار ارزشمند و زیر بنای هر نظام سعادت آفرین است. هدف ما از بحث عدالت اجتماعی، بیان آیات و روایاتی است که قرآن کریم و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام در آنها به حفظ حقوق و مساوی بودن تمام مردم در برابر قانون و نفی تبعیض و استثمار و ظلم، فرمان داده‌اند و نیز بیان بیش از چهل خاطره از روش پیامبر گرامی اسلام و پیشوایان معصوم در زمینهٔ تقسیم عادلانهٔ بیت‌المال و نمونه هایی از اخوّت و برادری اسلامی.

عدالت و مساوات

مفهوم عدالت با مساوات نزدیک به یکدیگرند. قطعا در شرایط مساوی، عدالت همان مساوات است.

اگر چند کارگر، با تخصّص و سابقه و توانِ کارِ یکسان، در یک زمانِ مساوی کاری را انجام دهند، عدالت حکم می‌کند که از دستمزد یکسانی نیز برخوردار شوند. اما با وجود تفاوت و اختلاف در خصوصیّات یاد شده، قطعاً تساوی در حقوق خلاف عدالت است. بنابراین نمی‌توانیم عدالت را به مساوات معنا کنیم، بلکه صحیح آن است که بگوییم: عدالت، رعایت حقّ است. خواه آن حقّ، میان افراد مساوی باشد یا نباشد.

جایگاه عدالت در اسلام

با سیری کوتاه در آیات و روایات به وضوح در می‌یابیم که فضای اسلام، فضای عدالت است. آیات و روایات فراوانی مردم را به عدالت و پاسداری از آن توصیه و امر می‌کند و از ظلم و ستم و خیانت باز می‌دارد.

اسلام مکتب عدل و اعتدال است و امّت اسلامی، امّت میانه و وسط است، نظام آن عادلانه است.

اسلام اگر نماز دارد زکات هم دارد، اگر تولّیٰ و دوستی اولیای خدا را دارد تبرّی و دوری از دشمنان هم دارد؛ اگر از علم طرفداری می‌کند از عمل هم پشتیبانی می‌نماید، اگر ایمان را مطرح می‌کند عمل صالح را هم درکنار آن لازم می‌داند، اگر توکّل به خدا را سفارش می‌کند، دستور فعّالیّت و تلاش هم می‌دهد. اگر مالکیّت را محترم می‌شمرد اجازه سوء استفاده از مالکیّت را هم نمی‌دهد، اگر دستور عفو می‌دهد، در اجرای حدود، به داشتن قاطعیّت نیز سفارش می‌کند و می‌گوید: رحم در شما اثر نکند و شما را از مجازات مجرم باز ندارد.

به امام علیه السلام می‌گویند: فلانی نمازهای با توجّهی می‌خواند، حضرت می‌پرسد:

«کیف عقله؟»[۱] طرز تفکّر او چگونه است؟ یعنی اگر در عبادتِ فردی، کمالی دارد باید در نحوهٔ تعقّل و تفکّر او هم دقّت نمود.

یا در جایی دیگر می‌خوانیم که نزد امام علیه السلام از فردی تعریف زیادی می‌کنند، امام می‌فرماید: «کیف صلاته؟» نماز او چگونه است؟

رابطهٔ عدالت اجتماعی با جهان‌بینی الهی

برخی شعارهای دهن پرکن وجود دارد که تا از ریشه‌ای اصیل مایه نگرفته باشد، از مرز شعار خارج نمی‌شود؛ «عدالت اجتماعی» از شعارهایی است که تمام رژیم‌ها از آن دم می‌زنند و خود را طرفدار آن می‌دانند ولی عملاً در هیچ نظام غیر الهی اثر چشم‌گیری از آن مشاهده نمی‌کنید، زیرا این شعار به ریشهٔ درست و صحیحی متّصل نیست.

در اسلام، مساوات و برابری از ریشه‌های عمیقی سرچشمه می‌گیرد، از جمله:

۱ـ هستی زیر نظر خدای حکیم، حکیمانه اداره می‌شود و هرج و مرجی در آن نیست تا هر کسی به دلخواه خود کاری انجام دهد و تنها خود را ببیند.

۲ـ تمام رفتار و کردار و حتّی افکار ما زیر نظر خداست و همه باید در دادگاه عدل او پاسخگو باشیم.

۳ـ همهٔ ما از خاک هستیم و عاقبت، همه به خاک بر می‌گردیم و میان ذرّات خاک فرقی نیست تا میان من و دیگری فرقی باشد.

٤ـ مردم، بندگان خدا هستند و دوستی و محبّت آنان مورد رضای خداست و بهترین مردم خیرخواه ترین آنان است.

۵ ـ هستی بر مبنای عدل و حکمت آفریده شده و از مرز و قانونِ حقّی که آفریدگار برای آنها مقرّر داشته است تجاوز نمی‌کند.

---

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۸٤.

۶ـ پدر ومادر همهٔ ما یکی است.

این تلقّی از جهان و انسان بر مبنای جهان‌بینی الهی، مساعدترین زمینه برای پذیرش عدالت ودوری از ظلم و ستم نسبت به همنوع خود است.

عدالت‌خواهی فطری است

خداوند در قرآن می‌فرماید: ما آشنایی با خوبی‌ها و بدی‌ها را به طور فطری در انسان قرار داده ایم: ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾[1]

کودکی را در نظر بگیرید که سیبی نزد شما می‌سپارد تا برود و کمی آب بنوشد، هنگامی که بر می‌گردد، اگر متوجّه شود شما مقداری از سیب او را خورده‌اید با ناراحتی نگاهی به شما می‌کند و با این نگاه می‌گوید که من شما را امین دانستم و سیب را به امانت نزد شما سپردم، چرا به امانت خیانت کردی؟! این معنا در ذهن کودک هست خواه به زبان آورد یا نیاورد. ملاحظه می‌فرمایید که درک بدی خیانت مسأله‌ای است که به معلّم و مربّی نیاز ندارد و انسان از احساس و فطرتی که دارد آن را بد می‌داند.

عدالت هم از چیزهایی است که انسان فطرتاً آن را دوست دارد و به همین دلیل حتّی ستمگران ظلم خود را توجیه می‌کنند و سعی دارند کار خود را عادلانه جلوه دهند.

گاهی چند نفر با یکدیگر شریک می‌شوند و دست به یک دزدی می‌زنند ولی بعد از آنکه اموال سرقت شده را به مکان دیگری انتقال دادند، در زمان تقسیم می‌گویند: بیایید اموال را عادلانه تقسیم کنیم! این سخن گاهی ناخود آگاه گفته می‌شود و اگر هم به زبان نیاورند قلباً تقسیم عادلانه را دوست دارند و اگر یکی از آنان بخواهد سهم زیادتری بردارد ناراحت می‌شوند.

---

۱. سوره شمس، آیه ۸.

در همه جوامع اگر کسی برای تحقّق بخشیدن به عدالت جلو ستمگران ایستادگی کند، مورد تحسین است و این نیست مگر به خاطر اینکه حمایت از عدل و مبارزه با ظلم، خواستهٔ عقلی، طبیعی و فطری هر انسانی است.

مکتب انبیا، قانون عادلانه

وجود قوانین عادلانه شرط لازم برای اجرای عدالت در جامعه است. شاید کمتر حکومتی باشد که از حقّ و عدالت سخن نگوید و خود را حامی حقوق و مصالح جامعه نداند.

قانون باید به تمام ابعاد انسان توجّه داشته باشد. قانونی که انسان در آن یک موجود شهوی و یا شکمی است، قانونی که اصولش خوراک، پوشاک و مسکن است، نمی‌تواند عادلانه باشد، زیرا برنامه‌ریزی آن بر اساس مادّی‌نگری است.

قانونی می‌تواند انسان را به رشد و کمال مطلوب برساند که قانون‌گذارش از هوس‌های شخصی و گروهی دور بوده و از استبداد فردی یا گروهی برکنار باشد.

علاوه بر آنکه باید دید قانونگذار طبق کدام معیار قوانین عادلانه مقرّر می‌کند؟ و حافظ مصالح کدام طبقه و گروه است؟

بر این اساس، ما شریعت و قوانینی را که پیامبران برای بشر آورده‌اند، بر قوانین بشری ترجیح می‌دهیم. زیرا اولاً به تمام ابعاد مادّی و معنوی انسان توجّه دارند و از علم و حکمت بی پایان الهی سرچشمه گرفته‌اند و ثانیاً قوانین آنها در پی حفظ منافع شخصی یا گروهی نیست و از هرگونه هوی و هوس به دور می‌باشد.

عدالت، شرط مسئولیّت

در اسلام، تمام پست‌های حسّاس به عهدهٔ افراد عادل است، یعنی کسانی که سوء سابقه‌ای پیش مردم نداشته و به صلاحیّت و پاکی معروف باشند. از قاضی تا شاهد و منشی دادگاه همه باید در هر مرحله ای که هستند عادلانه بگویند و

بنویسند. در نماز جمعه و جماعت باید امام عادل باشد. مرجع تقلید و رهبر جامعه و مسئول بیت‌المال گرفته باید عادل باشند.

مسئولان و کلید داران نظام باید فقط به خدا وابسته باشند و عدالت پیشه باشند تا مردم نیز با رغبت عدالت را بپذیرند.

کوتاه سخن اینکه اسلام اهمیّت خاصّی به عدالت داده و آن را در تار و پود جامعه و در مسایل حقوقی و اجتماعی و خانوادگی و اقتصادی شرط اساسی دانسته است.

استقرار عدالت، هدف انبیا

قرآن برای انبیا مسئولیّت‌هایی را بیان فرموده که انجام آنها از سوی انبیا و مردم، به استقرار عدالت اجتماعی در جامعه منتهی می‌گردد. در اینجا فهرستی از کارنامهٔ آن رهبران معصوم را بیان می‌کنیم:

۱ـ دعوت مردم به بندگی خدا و اجتناب از طاغوت‌ها.

﴿أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾[۱] بندگی خدا کنید و از طاغوت دوری بجویید.

۲ـ انذار و تبشیر.

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً﴾[۲] ما تو را به حقّ فرستادیم تا مردم را از مفاسد گناه و عذاب آخرت بترسانی و به وعده‌های الهی بشارت دهی.

۳ـ تعلیم و تربیت.

﴿يُزَكِّيهِم وَ يُعَلِّمُهُم﴾[۳] پیامبر را برای مردم فرستاد تا هم مردم را تربیت کند و هم به آنان مطالب مورد نیاز را بیاموزد.

٤ـ مبارزه با خرافات و موهومات.

---

۱. سوره نحل، آیه ۳۶. ۲. سوره بقره، آیه ۱۱۹. ۳. سوره جمعه، آیه ۲.

﴿و یَضَعُ عَنهُم اِصرَهُم و الأَغلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیهِم﴾[۱] پیامبر سنگینی‌ها و غل و زنجیرهایی را که بر مردم نهاده شده برمی‌دارد و آنان را آزاد می‌سازد.

۵ ـ رسوا کردن خط‌های انحرافی و رهبران گمراه.

﴿و لِتَستَبینَ سَبیلُ المُجرِمینَ﴾[۲] انبیا آمده‌اند تا افشاگر راه مجرمان باشند و دیگران را از آن برحذر دارند.

۶ـ تشکیل جامعه‌ای که مردم در آن به عدل قیام کنند و در روابط خانوادگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی با دوست و دشمن رفتاری عادلانه داشته باشند.

هدف انبیا آن است که ایمان به خدا و معاد را چنان در مردم زنده کنند و چنان اخلاق و طرز تفکّر الهی را در تار و پود فرد و جامعه نفوذ دهند که خود مردم به عدالت برخیزند و جامعهٔ عادلانه تشکیل دهند. قرآن می‌فرماید:

﴿لَقَد اَرسَلنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ اَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَالْمیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ﴾[۳] ما پیامبران را با در دست داشتن دلایل روشن و کتاب آسمانی و معیار سنجش حقّ و باطل، برای مردم فرستادیم تا مردم در پرتو این رهبران و قوانین آسمانی، به عدل قیام کنند.

و از آنجاکه جامعهٔ عادل، هم به قدرت معنوی نیاز دارد و هم به قدرت مادّی، در آیه فوق به هر دو قدرت اشاره شده است، «بیّنات، کتاب و میزان» هر یک، قدرت و پشتوانهٔ معنوی برای استقرار عدل است و جملهٔ «وَ اَنزَلنا الحَدید» که در دنبالهٔ آیه آمده است به قدرت مادّی اشاره می‌کند تا متخلّفان بدانند که هرگاه لجاجت و کار شکنی کنند با قدرت سرکوب می‌شوند!

بنابراین استقرار عدالت اجتماعی یکی از اهداف انبیاست.

لذا قرآن کریم از مؤمنان می‌خواهد که برای برپایی عدالت در جامعه قیام کنند:

---

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۷. ۲. سوره انعام، آیه ۵۵. ۳. سوره حدید، آیه ۲۵.

﴿یا ایّها الّذین آمنوا کونوا قوّامینَ بالقسط﴾[۱]

قیام به یک کار، به معنای آن است که آن را کامل و درست انجام دهیم به طوری که هیچ نقص و کجی در آن مشاهده نشود.

صاحب تفسیر المنار در ذیل این آیه بحث مفصّلی دارد و می‌گوید:

«قوّامین» جمع «قوّام» به معنای مبالغه در کار است. قوّامین، کسانی هستند که به وجه اتمّ و اکمل به عدل قیام می‌کنند.

عبارت «قوّامین بالقسط» بلیغ ترین و مؤکّد ترین عبارتی است که در مورد قیام به عدل به کار می‌رود.

و رساتر و گویاتر آنکه می‌فرماید: ﴿کونوا قوّامین بالقسط﴾ یعنی خصیصهٔ قیام به عدل باید یکی از صفات و ملکات راسخه در نفوس شما باشد تا همواره با دقّت ویژه و عنایت تمام، ملتزم به عدل باشید.

اهمیّت عدالت در روایات

توجّه به عدالت و جایگاه والای آن، در روایات متعدّد و متواتر به چشم می‌خورد، از جمله:

* پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «عَدْلُ ساعَةٍ خَیرٌ مِن عِبادَةِ سَبعینَ سَنَةٍ قیامُ لَیلها وَ صِیامُ نَهارها»[۲] یک ساعت به عدالت رفتار کردن، از هفتاد سال عبادتی که روزهای آن روزه و شب‌های آن احیا داشته باشید بهتر است.

* در روایتی دیگر فرمودند: «لَعَمَلُ الامامِ العادِلِ فِی رَعیَّتِه یَوماً واحِداً اَفضَل مِن عِبادَةِ العابِدِ فی اَهلِهِ مِأةَ عامٍ اَو خَمسینَ»[۳]

عمل یک روز رهبر و مسئولی که میان مردم به عدالت رفتار کند، از عمل یکصد یا

---

۱. سوره نساء، آیه ۱۳۵. ۲. جامع السّعادات، ج ۲، ص ۲۲۳.

۳. نظام الاسلام السیاسی، ص ۷۱.

پنجاه سال کسی که در میان اهل و عیال خود مشغول عبادت باشد بهتر است.

* حضرت علیؑ فرمود: «فِی العَدلِ صَلاحُ البَرِیَّةِ وَالاقتِداءُ بِسُنَّةِ اللّهِ» عدالت، هم مصلحت مردم است و هم اقتدا به روش الهی است.

* همچنین آن حضرت فرمود: «العَدلُ حَیاةُ الْجَوْرُ مَمات»[1] عدالت، حیات و ظلم، مرگ اجتماع است.

آری، مردمی که پذیرای ظالم و تسلیم ظلم می‌شوند، در حقیقت مردگانی بیش نیستند.

* امام صادقؑ فرمود: «الامامُ العادِلُ لا تُرَدُّ لَهُ دَعوَةٌ»[2] هرگز دعای رهبر عادل ردّ نمی‌شود.

امام کاظمؑ در تفسیر آیه ﴿یُحیِ الارضَ بَعدَ مَوتِها﴾ فرمودند: زمین با استقرار عدالت و اجرای حدود الهی زنده می‌شود.[3]

سنگینی عدالت

میوه عدالت به کام کسی که عدالت به نفع اوست بسیار شیرین ولی در کام کسی که اجرای عدالت به ضرر اوست تلخ است. لذا اسلام پیوسته مردم را متوجّه جایگاه و اهمیّت عدالت می‌سازد و آنها را به جهاد با نفس و مبارزه با هوا و هوس دعوت می‌نماید، زیرا تا انسان بر تمایلات درونی وهوا و هوس خود غالب نشود، تن به عدالت نخواهد داد و زمینه‌ای برای اجرای عدالت نیز فراهم نخواهد شد.

آری، توصیف عدالت بسیار آسان، امّا تشخیص موارد آن مشکل و پیاده کردن و اجرای آن به مراتب سخت‌تر است.

---

۱. مستدرک، ج ۱۱، ص ۳۱۹. ۲. دعائم‌الاسلام، ج ۲، ص ۵۴۱. ۳. کافی، ج ۷، ص ۱۷۴.

عوامل انحراف از عدالت

انحراف از مرز عدالت عواملی دارد که با استفاده از قرآن برخی آنها را ذکر می‌کنیم.

محبت بی‌جا

اولین عامل انحراف، علاقه‌ها و روابط خانوادگی و خویشاوندی است، قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿یا اَیُّها الَّذینَ آمنُوا کُونُوا قَوّامینَ بِالْقِسطِ شُهَداءَ لِلّهِ وَ لَو عَلی اَنْفُسِکُم اَوِ الوالِدَینِ و الاَقرَبینَ اِن یَکُن غَنِیّاً اَوْ فَقیراً فَاللّهُ اَولیٰ بِهِما﴾ (۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به عدالت قیام کنید و گواهی‌های شما فقط برای خدا باشد، گرچه به زیان شما یا والدین و بستگانتان تمام شود و فقیر بودن یا غنی بودن، در گواهی شما اثر نکند، زیرا خدا سزاوارتر است به اینکه از آنها حمایت کند. یعنی مسئولیّت شما دفاع از حقّ است بدون هیچ گونه ملاحظهٔ فامیلی یا اقتصادی.

این آیه هشدار می‌دهد که مبادا مسایل عاطفی و فامیلی، شما را از مرز عدالت دور کند.

دشمنی بی‌مورد

دومین عامل خروج از مسیر عدالت، دشمنی‌های بی مورد و عقده‌گشایی‌ها و انتقام‌جویی‌هایی است که انسان تحت تأثیر آن قضاوت می‌کند. در این زمینه قرآن می‌فرماید: ﴿یا اَیُّها الَّذینَ آمنُوا کُونُوا قَوّامینَ لِلّهِ شُهَداءَ بِالقِسطِ وَ لایَجْرِمَنَّکُم شَنَآنُ قَومٍ عَلیٰ اَلاّ تَعْدِلُوا اِعدِلُوا هُوَ اَقرَبُ لِلتَّقوی﴾ (۲)

ای کسانی که ایمان دارید! برنامهٔ شما قیام خالصانه و شهادت عادلانه باشد، دشمنی با قومی سبب انحراف شما از مرز عدالت نشود تا خرده حساب‌های سابق

---

۱. سوره نساء، آیه ۱۳۵. ۲. سوره مائده، آیه ۸.

را تصفیه کنید، به عدالت رفتار کنید که به تقوا نزدیک‌تر است.

دنیاپرستی

سومین عاملی که انسان را از مدار عدالت خارج می‌کند، دنیاپرستی ومال‌اندوزی از طریق حرام است. قرآن در این زمینه هشدار داده و می‌فرماید: ﴿وَ لا تَأْكُلُوا اموالَكُمْ بَينَكُم بِالباطِلِ وَ تُدْلُوا بِها إلَى الحُكّامِ لِتَأكُلُوا فَرِيقاً مِن اموالِ النّاسِ بِالاثْمِ وَ أنتُم تَعلَمُونَ﴾[1]

اموال یکدیگر را به باطل و ناحقّ در میان خود نخورید و برای خوردن قسمتی از اموال مردم به گناه، قسمتی از آن را به قضات ندهید، بر فرض که قاضی به نفع شما حکم صادر کرد، شما که می‌دانی این قضاوت به خاطر رشوه بوده، تصرّف در آن حرام است و حکم ظاهری قاضی سبب مالک شدن واقعی خلافکار نمی‌شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: «وَ امّا الرُّشا فِی الحُكمِ فَهُوَ الكُفرُ بِاللّهِ العَظيمِ»[2] رشوه در قضاوت، کفر به خداوند بزرگ است.

در حدیث معروفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «لَعَنَ اللّهُ الرّاشِيَ وَ المُرتَشِيَ وَ العاشِيَ بَينَهُما»[3] خداوند رشوه دهنده و رشوه گیرنده و واسطهٔ میان آن را از رحمت خود دور گردانده است.

البتّه گاهی با اسم‌های فریبنده نظیر هدیه، هبه، حقّ الزّحمة، پاداش و إنعام، روی این عمل خلاف سرپوش می‌گذارند.

به پیامبر اسلام خبر دادند که یکی از فرمانداران رشوه‌ای به شکل هدیه پذیرفته است. حضرت بر آشفت و به او فرمود: چرا آنچه حقّ تو نیست می‌گیری؟ گفت: آنچه گرفته‌ام هدیه است نه رشوه! پیامبر فرمود: «أرَأيتَ لَو قَعَدَ أحَدُكُم فِی دارِهِ وَ لَم تَوَلَّ عَمَلاً أكانَ النّاسُ يُهدُونَهُ شَيئاً؟»[4] اگر شما در خانه بنشینید و مسئولیّتی نداشته باشید آیا مردم به شما هدیه می‌دهند؟

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۸. ۲. وسائل الشیعه، ج۱۲، ص۶۲. ۳. بحارالانوار، ج۱۰۴، ص۲۰۷.
۴. الامام علی علیه السلام، ج۱، ص۱۵۵.

روش عادلانهٔ قرآن

قرآن که کتاب عدل و عدالت است و برای برپایی عدالت نازل شده، تمام دستورات اجرایی وروش تربیتی آن نیز براساس عدل است. با سیری در قرآن، روش عادلانهٔ آن را در همهٔ موضوعات مشاهده می‌کنیم و انصاف و عدالت و بی‌طرفی را در تمام برنامه‌های آن به وضوح می‌بینیم، اینک چند نمونه را بیان می‌کنیم:

۱ـ با تمام امتیازاتی که قرآن دارد، کتاب‌های آسمانی قبل از خود را نادیده نمی‌گیرد ومی‌فرماید: ﴿و مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْه﴾[۱] کتاب‌های تحریف نشدهٔ تورات وانجیل که قبل از من بوده مورد قبول است واین نمونه‌ای از انصاف است.

۲ـ قرآن اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) همه را یک‌جا نمی‌کوبد و می‌فرماید: بعضی از آنان به قدری امین هستند که اگر مال بسیاری هم نزد آنها به امانت بسپاری خیانت نمی‌کنند و آن راکامل و سالم ردّ می‌کنند ولی بعضی از آنان به قدری پست و خائن هستند که اگر دیناری نزد آنان امانت بگذاری دیگر پس نمی‌دهند.[۲]

این نمونه‌ای از سخن حقّ و بیان منصفانهٔ قرآن است دربارهٔ کسانی که آن را نپذیرفتند.

در روایات سفارش شده است که درگفتگوهای علمی اگر بحث از مدار عدالت و جستجوی حقّ خارج و به جدال کشیده شد از بحث کناره گیری کنید، هر چند حقّ با شما باشد.

۳ـ قرآن کریم وقتی می‌خواهد مشروبات الکلی را تحریم کند، بادیدی منصفانه و واقع‌بینانه ابتدا به منافع اقتصادی که از راه شراب‌سازی و امثال آن به دست می‌آید اشاره می‌کند و سپس می‌فرماید: ﴿و اثمهما اکبر...﴾[۳] ضرر شراب بزرگ‌تر از منافع زود گذر آن است.

---

۱. سوره آل‌عمران، آیه ۳. ۲. سوره آل‌عمران، آیه ۷۵. ۳. سوره بقره، آیه ۲۱۹.

عدالت نسبت به کفّار و دشمنان

در اسلام، اجرای عدالت نه تنها دربارهٔ دوستان و مؤمنان، که دربارهٔ دشمنان در حال جنگ نیز سفارش شده است:

۱ـ ﴿فَمَنِ اعْتَدىٰ عَلَيْكُم فَاعْتَدُوا عَلَيهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدىٰ عَلَيْكُم وَاتَّقُوا اللّه﴾[۱] اگر به شما تعدّی و تجاوزی صورت گرفت، تنها به همان مقدار می‌توانید مقابله به مثل کنید.

عدالت در جنگ به معنای ترس و زبونی و تسلیم در برابر دشمن نیست، بلکه اگر آنان حمله کردند شما مقابله به مثل کنید.

۲ـ ﴿وَ مَن قُتِلَ مَظْلوماً فَقَد جَعَلنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِف فِي القَتْلِ﴾[۲] هر که بی تقصیر و مظلومانه کشته شود برای ولیّ او تسلّط و اختیار قرار داده‌ایم که اگر خواست قصاص کند و انتقام بکشد و اگر خواست خون بها بگیرد و عفو کند، لکن اولیا و سرپرستان مقتول حقّ ندارند در انتقام و قصاص، اسراف و زیاده روی کنند.

این آیه اشاره به یکی از تعصّبات زمان جاهلیّت دارد که اگر شخصی از قبیله و فامیلی کشته می‌شد، تمام قبیله به خونخواهی او به پا می‌خاستند و تا چند نفر را به انتقام همان یک نفر نمی‌کشتند، آرام نمی‌گرفتند، قرآن در برابر این تعصّب نابجا به عدالت دستور می‌دهد و می‌فرماید: ﴿فَلا يُسْرِف فِي الْقَتْلِ﴾[۳] در قصاص و انتقام زیاده‌روی نکنید، شما تنها حقّ دارید قاتل را به سزای عمل خود برسانید.

حضرت علی علیه السلام پس از ضربت خوردن، به دو فرزند عزیزش امام حسن و امام حسین علیهما السلام وصیّت کرد: «لا تَقْتُلُنَّ بی اِلاّ قاتِلی» به خاطر کشته شدن من دست به قتل عام نزنید بلکه تنها قاتلم ـ ابن ملجم ـ را بکشید و سپس می‌فرماید: «فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ»[۴] او یک ضربت به من زد شما هم یک ضربت به او بزنید.

۳ـ ﴿لا يَنهاكُمُ اللّه عَنِ الَّذينَ لَم يُقاتِلُوكُم فِي الدّينِ وَ لَم يُخْرِجُوكُم مِن دِيارِكُم اَن تَبَرُّوهُم وَ تُقْسِطُوا

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۳. ۲. سوره اسراء، آیه ۳۳. ۳. سوره اسراء، آیه ۳۳.
۴. نهج‌البلاغه، نامه ۴۷.

إِلَيهِم إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ المُقسِطينَ﴾[۱] خداوند از احسان و نیکویی و انصاف نسبت به کسانی که در کار دین با شما جنگ نکرده‌اند و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند منع نمی‌کند. شما نسبت به این کافران که بی آزارند به عدالت و انصاف رفتار کنید که خداوند اهل انصاف را دوست دارد.

در صدر اسلام مسلمانی دزدی کرد، همین که متوجّه آشکار شدن موضوع شد، جنس مسروقه را به داخل خانهٔ یک یهودی پرتاب کرد. آیه نازل شد که یهودی در این ماجرا بی تقصیر است.

اسلام می‌گوید: یهودی بی تقصیر را رها کنید ولی بر مسلمانی که دزدی کرده، حدّ جاری کنید.

٤ـ ﴿وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ﴾ اگر اهل عفو و صبر نیستید و بنا دارید حتماً عقوبت کنید پس عقوبت کنید همانند آنچه خودتان مورد عقوبت قرار گرفته اید نه سخت تر، در عین حال اگر صبر کنید بهتر است. ﴿وَ لَئِنْ صَبَرْتُم لَهُوَ خَيْرٌ لِلصّابِرينَ﴾[۲]

٥ ـ ﴿لا يَجْرِمَنَّكُم شَنَآنُ قَوْمٍ عَلىٰ اَلاّ تَعْدِلُوا﴾[۳] دشمنی با ملّتی، شما را به بی عدالتی وادار نکند.

٦ ـ پیامبر اکرمﷺ گروهی را برای روشن شدن تکلیف یهودیان خیبر به آن منطقه فرستاد. یکی از یهودیان اموال خود را در پناه کوهی قرار داد و به استقبال مسلمانان آمد و اظهار اسلام کرد. بعضی از مسلمانان گفتند: اسلام او از روی تزویر و حیله است، او به خاطر ترس از جان و اموال خود اظهار اسلام می‌کند و او را کشتند، آیه نازل شد: ﴿لاتَقُولُوا لِمَنْ اَلقىٰ اِلَيكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤمِناً تَبتَغُونَ عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا﴾[٤] به شخصی که اظهار اسلام می‌کند نگویید تو مسلمان نیستی تا بدین وسیله راه کشتن او را نزد خود هموار کنید و او را به ناحقّ بکشید واموال او را به غنیمت برید، از این

---

۱. سوره ممتحنه، آیه ۸. ۲. سوره نحل، آیه ۱۲٦. ۳. سوره مائده، آیه ۷.
٤. سوره نساء، آیه ۹٤.

قضاوت‌های عجولانه دوری کنید.

البتّه معنای این حرف زودباوری و تسلیم در برابر حیلهٔ دشمن هم نیست، زیرا در پایان همین آیه سفارش شده که در چنین مواردی لازم است تحقیق کنید؛ نه در کشتن عجله کنید و نه ساده‌لوحانه به هر اظهار ایمانی دل ببندید، بلکه راه میانه که همان تحقیق وبررسی است واین است مکتب ما در برخورد با مخالفان که نسبت به افراد بی‌آزار، عدالت و محبّت و نسبت به افراد موذی عقوبت و جزای به مثل شود.

دیه و قصاص، ضامن عدالت اجتماعی

قانون قصاص اسلامی، برای حفظ عدالت و امنیّت است، که نه همچون قوانین یهود تنها روی قصاص تکیه می‌کند و نه مانند مسیحیّت کنونی فقط راه عفو یا دیه را به پیروان خود اعلام می‌دارد، بلکه صاحب حقّ را میان قصاص و عفو و دیه مخیّر دانسته است.

زیرا گاهی قصاص، مفاسدی را ایجاد می‌کند و حتمی بودن آن دور از عقل است، نظیر آن که قاتل و مقتول با هم برادر یا خویشاوند باشند که در این صورت الزام به قصاص، برای فامیل سبب غم و اندوه بیشتر می‌شود و از طرفی، اگر مجازات قتل، تنها خون‌بها باشد، سبب جرأت قاتل و سایر جنایتکاران می‌شود. لذا اسلام حکم اصلی را قصاص قرار داده و فرموده است: ﴿و لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ يا أُولِي الالباب﴾[1]

البتّه در کنار آن حکم عفو و خون‌بها را هم گذاشته و اختیار آن را به اولیای مقتول داده است. ﴿فمَن عُفِيَ له مِن أخيهِ شيء﴾[2]

عدالت در قصاص

در زمان پیامبر دو طائفهٔ سرشناس یهود به نام «بنی نظیر» و «بنی قُریظه» در مدینه زندگی می‌کردند. بنی‌نظیر قدرت‌مند و زورگو بود و اگر یکی از آنها فردی از قبیله

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۹. ۲. سوره بقره، آیه ۱۷۸.

دیگر را به قتل می‌رساند قصاص دربارهٔ او اجرا نمی‌گردید ولی هرگاه یکی از بنی‌قریظه مرتکب قتل می‌شد او را اعدام می‌کردند.

با ظهور اسلام این تبعیض برداشته شد. بنی‌نظیر که اسلام آورده بودند از پیامبر خواستند به همان روش جاهلی و زورگویی باقی بمانند و حقّ قصاص همچنان یک طرفه و به نفع آنان باشد؛ امّا پیامبر نپذیرفت و فرمود: عدالت در قصاص، تنها مخصوص اسلام نیست، بلکه در تورات هم بیان شده است. ﴿وَ کَتَبْنا عَلَیْهِمْ فیها﴾

اگر کسی عمداً بی‌گناهی را به قتل برساند، اولیای مقتول می‌توانند قاتل را اعدام نمایند. ﴿اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ﴾

اگر کسی عمداً به چشم دیگری آسیب برساند و آن را از بین ببرد، او نیز می‌تواند چشم او را از بین ببرد. ﴿وَ الْعَیْنَ بِالْعَیْنِ﴾

در برابر بینی، بینی آن شخص بریده می‌شود. ﴿وَالاَنْفَ بِالاَنْفِ﴾

در برابر گوش، گوش جنایتکار بریده می‌شود. ﴿وَالاُذُنَ بِالاُذُنِ﴾

اگر دندان شخصی را شکستند، او در مقابل می‌تواند دندان جانی را بشکند. ﴿وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ﴾

و به طور کلّی هرکس به عمد جراحتی بر دیگری وارد کرد، در مقابل می‌توان او را قصاص کرد. ﴿وَ الْجُرُوحَ قِصاصٌ﴾

البتّه صاحب حقّ می‌تواند قصاص را ببخشد و دیه بگیرد. ﴿فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ کَفّارَةٌ لَهُ﴾

و سرانجام قرآن می‌فرماید: هرکس بدانچه خدا فروفرستاده حکم نکند، ستمکار است. ﴿و مَنْ لم یَحکم بِما أنزلَ اللّه فَاولئک هم الظالمون﴾[1]

بنابراین، حکم قصاص بطور عادلانه و بدون هیچ گونه تبعیض و تفاوت در مورد هر شخصیّت، قبیله، نژاد و طبقه اجتماعی، اجرا می‌گردد.

---

۱. سوره مائده، آیه ۴۵.

گستره عدالت در اسلام

اسلام نه فقط پیروان خود را به رعایت عدالت سفارش نموده است، بلکه در وضع مقررات دینی و تکالیف شرعی، خود نیز انصاف را رعایت کرده و متناسب با شرایط افراد برای آنان تکلیف معیّن ساخته و در صورت اضطرار تکلیف را از آنان برداشته است. اکنون به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

میانه‌روی در عبادت

در روایات، سفارش شده که هرگاه برای انجام امور غیر واجب آمادگی روحی ندارید، آن را به خود تحمیل نکنید و سعی کنید عبادت را با نشاط آمادگی قلبی انجام دهید. امام صادق علیه السلام فرمود: «لا تُکَرِّهُوا اِلی اَنْفُسِکُمُ العِبادَة»[1] عبادت را بر خود تحمیل نکنید.

در حدیث دیگر می‌خوانیم: «لا تُکْرِهُوا عِبادَةَ اللّهِ اِلی عِبادِ اللّهِ»[2] عبادت خدا را بر بندگان خدا تحمیل نکنید.

همچنین در تربیت کودکان سفارش شده که به آنان آزادی بیشتری بدهید و نگذارید با سختی، عبادتی را که هنوز بر آنان واجب نشده انجام دهند.

عدالت در احکام نماز و روزه

* کسی که دسترسی به آب ندارد ویا آب برای او ضرر دارد، تیمم کند.
* کسی که نمی‌تواند ایستاده نماز بخواند، نشسته و اگر نشسته نمی‌تواند، خوابیده نماز بخواند.

---

۱. کافی، ج ۲، ص ۸۶.
۲. وسائل‌الشیعه، ج ۱، ص ۱۰۹.

* در میدان جنگ به صورت نماز خوف و در حال مسافرت، به صورت قصر و شکسته نماز بخواند.

* کسی که بر اثر بیماری یا پیری، نمی‌تواند روزه بگیرد، روزه بر او واجب نیست.

عدالت در احکام زکات و خمس

* کشاورزی که با آب باران مزرعه‌اش را آبیاری می‌کند و دیم کار است، باید مقدار بیشتری زکات بپردازد و اگر زمین را با مخارج خود آبیاری می‌کند، مقدار زکات نصف می‌شود.

* اگر دامدار، برای گوسفندانش علوفه می‌خرد، زکاتی بر او واجب نمی‌شود ولی چنانچه دام او در بیابان و صحرا می‌چرد، لازم است زکات بپردازد.

* در خمس، به آن مقداری که خرج و هزینهٔ طبیعی و عادّی یک فرد و در شأن اوست، خمس تعلّق نمی‌گیرد.

عدالت در احکام جهاد

* کسانی که از قدرت وتوانایی کمتری برخوردارند، تکلیف و مسئولیّت کمتری به عهده دارند. قرآن حضور افراد نابینا، ناتوان و بیمار را در جبهه جنگ و جهاد، لازم نمی‌داند. ﴿لَیسَ علَی الأعمی حرجٌ وَ لا علَی الأعرَجِ حَرَجٌ﴾[1]

* کسی که در میدان جنگ صاحب اسب است و سواره می‌جنگد، هنگام تقسیم غنائم، سهم او دو برابر است.

عدالت در ستایش و انتقاد

* حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: «الثَّناءُ بِاکثَرَ مِنَ الاستِحقاقِ مَلَقٌ وَ التَّقصیرُ عَنِ الاستِحقاقِ عَیٌّ اَو حَسَد»[2] اگر کسی را بیش از اندازهٔ لیاقت مدح کردید، چاپلوس خواهید بود و

---

۱. سوره نور، آیه ٦١.
۲. نهج‌البلاغه، حکمت ٣٤٧.

اگر شهامت مدح کردن را به مقدار لازم نداشتید، معلوم می‌شود یا عاجز هستید و یا حسود که روحتان تحمّل مدح دیگران را ندارد.

بنابراین ما باید در مدح دیگران عدالت و انصاف را مراعات کنیم و گرنه به یکی از دو عیب گرفتاریم.

* در انتقاد هم باید عدالت مراعات شود؛ حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «اَلإفراطُ فِی المَلامَةِ یَشُبُّ نیرانَ اللَّجاج»[۱] زیاده‌روی در سرزنش، سبب شعله‌ور شدن آتش لجاجت شده و اثر معکوس دارد.

عدالت در اظهار محبّت

در مورد اظهار محبّت به فرزندان نیز پدران و مادران باید دقیق باشند، زیرا محبّت بیش از اندازه، سبب لوس شدن فرزند می‌شود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر پدران و مادران آخر الزّمان که علاقهٔ زیاد و راحت‌طلبی آنها برای فرزندان خود، باعث خودخواهی و بیزاری فرزندان می‌شود.[۲]

البتّه در حدیث می‌خوانیم: «مَنْ کانَ لَهُ ولدٌ صَبّا»[۳] هر که کودکی دارد باید خودش نیز همچون کودک رفتاری کودکانه داشته و با او مأنوس و همگام شده و بدین وسیله نیازهای روحی او را تأمین نماید.

عدالت در مخارج زندگی

اسلام در تأمین هزینه‌های زندگی همچون سایر موارد راه میانه را پیشنهاد کرده و خداوند در ستایش بندگان شایستهٔ خود می‌فرماید: ﴿وَالَّذینَ إذا اَنْفَقُوا لَم یُسرِفُوا وَ لَم یَقتُرُوا وَ کانَ بَینَ ذلِکَ قَواماً﴾[۴] آنان به هنگام انفاق، نه مرتکب اسراف می‌شوند و نه تنگ نظری و بخل نشان می‌دهند بلکه راه میانه را در نظر می‌گیرند.

---

۱. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۳۲. ۲. مستدرک، ج ۱۵، ص ۱٦٤. ۳. کافی، ج٦، ص٤٩.
٤. سوره فرقان، آیه ٦٧.

خداوند به پیامبر اکرمﷺ سفارش می‌کند: ﴿لا تَجعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إلیٰ عُنُقِکَ وَ لا تَبسُطها کُلَّ البَسطِ﴾[۱] در انفاق، دستت را به گردن قفل نکن (کنایه از اینکه بخل نورز) و از سوی دیگر هر چه را هم که داری انفاق مکن، چون ممکن است پس از چندی نیازمند شوی.

مسألهٔ میانه‌روی در زندگی، تحت عنوان «الاقتصادُ فی المَعیشَة» در روایت ما زیاد مورد عنایت قرارگرفته است.

عدالت در محیط خانه

قرآن می‌فرماید: اگر می‌ترسید که نتوانید میان چند همسر به عدالت رفتارکنید، به یک همسر اکتفاکنید. ﴿فإنْ خِفْتُمْ أَلاّ تَعْدِلُوا فَواحِدَةً﴾[۲] آری، کسی حقّ گرفتن بیش از یک همسر را دارد که بتواند در جهات مختلف زندگی، عدالت را مراعات کند.

عایشه یکی از همسران پیامبرﷺ می‌گوید: پیامبر هیچ یک از زنان را بر دیگری ترجیح نمی‌داد و با همه با تساوی رفتار می‌کرد، هر روز به همه سر می‌زد و احوالپرسی می‌کرد ولی خوابیدن در اتاق هر یک‌نوبتی بود و اگر می‌خواست نوبتی را جابه جاکند اجازه می‌گرفت. حتّی در اواخر عمرکه کسالت داشتند، عدالت را در میان همسران خود مراعات می‌کردند و بستر خود را هر شب به اتاقی که مربوط به آن همسر بود انتقال می‌دادند.[۳]

آری عدالت باید همچون خون در تمام رگ‌های جامعه جریان یابد.

عدالت در برنامه روزانه

در اسلام سفارش شده که ساعات شبانه روز خود را برای چند موضوع تقسم کنید، ساعاتی را برای کار و ساعاتی را برای عبادت و ساعاتی را برای استراحت و

---

۱. سوره اسراء، آیه ۲۹. ۲. سوره نساء، آیه ۳.

۳. نظام حقوق زن در اسلام، ص ۳۵٤.

تفریح و لذّت حلال اختصاص دهید تا بدین وسیله نیازهای مادّی و معنوی شما تأمین شود.[۱]

در برنامه‌ریزی نه دنیا باید فراموش شود و نه آخرت. در قرآن ۵۵ بار کلمهٔ دنیا و به همین تعداد کلمه آخرت آمده است، یعنی بین دنیا و آخرت باید توازن برقرار باشد.

این دستورات، نشان دهندهٔ جامعیّت اسلام است. هر یک از مکتب‌های مختلف چیزی را اصل قرارداده و سایر مسایل را فراموش کرده‌اند. امام حسین علیه السلام در شب عاشورا، هم نماز می‌خواند، «انّی احبّ الصلوة»[۲] و هم شمشیرش را تیز می‌کرد. پیامبر، هم کار فردی انجام می‌داد ﴿و کان یأمر اهله بالصلوة﴾[۳] و هم کار جمعی ﴿و کان رسولا نبیّا﴾[٤] او رسالت عمومی دارد.

امیرمؤمنان علیه السلام، هم در کارهای خانه، حضرت زهرا علیها السلام را کمک می‌کرد و هم در میدان جنگ شمشیر می‌زد. دانشجو و طلبه‌ای موفّق است که در کنار دروس تئوری وارد میدان عمل نیز بشود.

عدالت در کار و اقتصاد

نظام اقتصادی اسلام بر اساس عدالت است، یعنی طوری برنامه‌ریزی شده که حق کسی از بین نرود و هر صاحب حقی به تناسب کار یا نیازش بتواند زندگی راحتی داشته باشد. اسلام مالکیّت خصوصی را پذیرفته است امّا نه به قیمت طبقاتی شدن جامعه و کاخ نشینی گروهی. لذا با وضع قوانینی مشخص، نیازمندان را در اموال اغنیا شریک ساخته و بدین وسیله تعدیل ثروت و تقسیم آن میان اقشار مختلف جامعه را مقرر کرده است.

اگر مقدار کار بعضی در حدّی بود که زمینهٔ کار را برای دیگران کم می‌کرد، حاکم اسلامی می‌تواند آن را کنترل کند. مثلاً: اگر افرادی فرسخ‌ها زمین موات را با کار خود

---

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۳۹۰. ۲. لهوف، ص۸٦. ۳. سوره مریم، آیه ۵۵.
٤. سوره مریم، آیه ۵۱.

احیا کردند، طبق قانونِ «مَن اَحیٰ اَرضاً مَواتاً فَهِیَ لَه»[۱] هر که زمین بایر و مواتی را احیا کند، مالک آن خواهد بود، لکن اگر این آبادکردن به قیمت محروم‌شدن عدّهٔ دیگری تمام شود و تعادل به هم بخورد حکومت اسلامی و ولایت فقیه می‌تواند کار آنان را به صورت عادلانه محدود کند.

در نوع کار، علاوه بر اینکه اسلام کارهای زیانبار، باطل و تخریبی و امثال آن را ممنوع ساخته، کارهای مورد نیاز را واجب دانسته و به تناسب سختی کار، رعایت مسائل حقوقی را لازم شمرده است.

عدالت در توزیع

حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: «اِنَّ لِلاَقصیٰ مِنهُم مِثلَ الَّذی لِلاَدنیٰ»[۲] سرمایه و بیت‌المال مسلمین برای دورترین نقاط کشور باید همان قدر تقسیم شود که برای نزدیک‌ترین نقاط تقسیم می‌شود.

بودجه مملکت باید به طور یکسان صرف تمام مردم شود و نباید کسانی که به مرکز حکومت نزدیک‌ترند از سهم بیشتری استفاده کنند.

اولین پیام حضرت شعیب پس از دعوت به توحید و نبوّت، رعایت عدل در توزیع و هشدار به کم فروشان بود: ﴿اَوفُوا الکَیلَ وَ لا تَکُونُوا مِنَ المُخسِرینَ وَ زِنُوا بِالقِسطاسِ المُستَقیمِ وَ لا تَبخَسُوا النّاسَ اَشیائَهُم وَ لا تَعثَوا فِی الاَرضِ مُفسِدینَ﴾[۳] در پرداخت حقّ مردم پیمانه را تمام دهید و از آن چیزی کم نگذارید و با ترازوی درست وزن کنید و از مقداری که باید پرداخت کنید چیزی کم نگذارید و به واسطهٔ کم فروشی در زمین فساد نکنید.

در سوره مطفّفین می‌خوانیم: ﴿وَیلٌ لِلمُطَفِّفینَ﴾ وای بر کم‌فروشان، که در گرفتن جنس کامل می‌گیرند و در دادن جنس کم می‌دهند.

---

۱. تهذیب، ج ۷، ص ۱۵۲. ۲. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳. ۳. سوره شعراء، آیات ۱۸۱ تا ۱۸۳.

عدالت در بهره‌گیری و مصرف

در مقدار مصرف نیز همگان باید عدالت را مراعات کنند، قرآن صریحاً در آیاتی چند چنین می‌فرماید:

﴿کُلُوا مِن ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ و آتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصادِهِ﴾[۱] همین که درختان، میوه دادند، هم از آن استفاده کنید و هم سهم محرومان را در همان روزِ چیدن میوه‌ها بپردازید.

﴿کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا﴾[۲] بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید.

﴿کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ وَ لا تَطْغَوا فیهِ﴾[۳] از غذاهای دل پسندی که روزیِ شما کردم استفاده کنید و در بهره‌گیری، راه طغیان و تجاوز را پیش نگیرید.

حضرت علی علیه‌السلام در بیان صفات ونشانه‌های افراد با تقوا می‌فرماید: «وَ مَلْبَسُهُمُ الاقْتِصادُ»[۴] آنان از لباس ساده استفاده می‌کنند.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «لَو اِقْتَصَدَ النّاسُ فِی الْمَطْعَمِ لاسْتَقامَتْ أَبْدانُهُمْ»[۵] اگر مردم در مصرف غذا میانه‌روی کنند بدنشان پایدار و سالم می‌ماند.

علاوه بر مقدار مصرف، قرآن روی چگونگی آن هم تکیه کرده، می‌فرماید: غذای شما باید حلال و طیّب و دل‌پسند باشد.[۶] ودر تهیّهٔ آن تقوا رعایت شود.

عدالت با حیوانات

در مکتب اسلام، در مورد حیوانات نیز، به رفتار محبّت‌آمیز و منطبق با عدالت سفارش شده است. امیرمؤمنان علیه‌السلام به مأمور وصول زکات، دستور می‌دهد که هنگام آوردن شترهای زکات، به نوبت و عادلانه بر شترهایی که بابت زکات دریافت نموده، سوار شود. «و لیعدل بین صواحباتها»[۷]

---

۱. سوره انعام، آیه ۱۴۱. ۲. سوره اعراف، آیه ۳۱. ۳. سوره طه، آیه ۸۱.
۴. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۳. ۵. بحارالانوار، ج ۶۲، ص ۲۶۶. ۶. سوره انفال، آیه ۶۹.
۷. نهج‌البلاغه، نامه ۲۵.

پاسخ به چند شبهه

اکنون که مواردی از عدالت اجتماعی اسلام، ذکر گردید، شاید این سؤال مطرح شود که اگر اسلام طرفدار عدالت است، پس برخی نابرابری‌ها برای چیست؟ به عنوان مثال:

سؤال: چرا ارث زن نصف ارث مرد است؟ چرا پسر دو برابر دختر ارث می‌برد؟

پاسخ: گرچه به ظاهر چنین به نظر می‌رسد که دختر از مالکیّت کمتری برخوردار است، امّا عنایت به این نکته نیز لازم است که همان مکتبی که ارث دختر را نصف ارث پسر قرار داده، فرموده است که به دختر مهریّه تعلّق می‌گیرد و مرد باید آن را در اختیار همسر خود قرار دهد، مضافاً اینکه هزینهٔ زندگی نیز به عهدهٔ مرد است.

سؤال: چرا در اسلام مرد می‌تواند قاضی باشد، ولی زن از این کار منع شده است؟

پاسخ: این موضوع بر اساس فطرت صورت پذیرفته است، زیرا زن موجودی لطیف است. او مسئولیّت سنگین و ممتاز تربیت فرزند را ـ که سنگ زیر بنای ساختن فرد و جامعه است ـ به عهده دارد که لازمهٔ آن محبّت و عطوفت و مهربانی است. اوست که باید قاضی و متصدّیان سایر مشاغل را بسازد و تربیت کند. این امر به هیچ وجه ضعفی برای زن محسوب نمی‌شود، انسان‌ها همانند انواع ماشین هستند، برخی برای حمل مسافر مناسبند و برخی برای حمل بار و واضح است که چنانچه یک اتومبیل سواری نتواند باری حمل کند، ضعفی برای او حساب نمی‌شود. «هرکسی را بهر کاری ساختند.»

قضاوت، یک مسئولیّت است که از عهده زن برداشته شده است، نه آنکه یک فضیلت باشد که زن از آن محروم گشته باشد.

هیچ کمال و فضیلتی نیست که زن از کسب آن ممنوع شده باشد. تحصیل علم و تدریس آن، از کمالاتی است که زن به خوبی از عهده آن بر می‌آید و چه بسا گوی سبقت را نیز از مردان برباید.

راه‌های دستیابی به عدالت اجتماعی

۱ـ ایمان و بینش صحیح

برای گسترش عدالت اجتماعی در جامعه لازم است که در آحاد جامعه، اعتقاد و ایمان به عدالت اجتماعی را به وجود آوردیم، به گونه‌ای که هر کس در هر کجا و در هر پست و مقامی که باشد، خود بر پادارندهٔ عدالت باشد.

۲ـ پیروی از رهبران الهی

چون در زندگی میان منافع افراد تضادّ و تزاحم هست و قهراً درگیری و نزاع پیش می‌آید و هر یک از طرفین دعوا یا خود را صاحب حقّ می‌داند و یا حاضر نیست دست از حرفی که زده بر دارد، در اینجا خداوند برای استقرار عدالت دستوراتی توسط پیامبران به مردم ابلاغ فرموده و مردم را به پیروی از آنان دستور داده است:

﴿فَإِنْ تَنازَعتُم فِی شَیءٍ فَرُدّوهُ إِلَی اللّه وَ الرَّسُولِ إِن کُنتُم تُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الیَوْمِ الاخِرِ﴾[1]

اگر در امری با هم نزاع داشتید به خدا و پیامبر رجوع کنید، مراجعه شما نشانه ایمان راستین شما به خدا و معاد است.

کسی که به دستورات الهی مراجعه نکند و امور خود را به نظام‌های طاغوتی ارجاع دهد و از ستمگران توقّع عدالت و قضاوت داشته باشد، لازم است در ایمان خود تجدید نظر کند. ﴿أَلَم تَرَ إِلَی الَّذینَ یَزْعُمُونَ أَنَّهُم آمَنُوا بِما أُنزِلَ إِلَیکَ و ما أُنزِلَ مِن قَبلِکَ یُرِیدونَ أَن یَتَحاکَموا إِلَی الطّاغوتِ و قَد أُمِروا أَن یَکفُروا بِه﴾[2] آیا ندیدی کسانی که خود را مسلمان می‌پندارند وبه فرمان‌های الهی که به تو وپیامبران قبل از تو نازل شده ایمان دارند ولی در عمل تمایل به طاغوت داشته ونزاع‌های خود را نزد تو نمی‌آورند، اینان خیال می‌کنند که ایمان دارند ولی هرگز مسلمان نیستند زیرا ما به آنها امر کردیم که سراغ طاغوت نروند و به آن کفر ورزند ولی گوش ندادند.

چنانکه خداوند هدف از ارسال پیامبران را اقامهٔ عدالت در جامعه می‌داند. ﴿لقد

---

۱. سوره نساء، آیه ۵۹. ۲. سوره نساء، آیه ٦۳.

أرسلنا رُسلنا بالبیّنات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط﴾[۱]

در صورت نبود پیامبران، به امامان (نمایندگان خاصّ آنان) و یا به فقهای جامع الشرایط (نمایندگان عامّ آنان) مراجعه می‌کنیم، چنانکه در حدیث می‌خوانیم: «العلماء وَرَثَةُ الانبیاء»[۲] علما، وارثان و جانشینان پیامبران می‌باشند.

در مواردی که خطر انحراف از مرز عدالت و تجاوز به حقوق یکدیگر پیش می‌آید، باید به علمای عادل مراجعه نمود تا طبق حکم خدا فرمان دهند.

پرچم اجرای عدالت باید در دست بندگان برگزیدهٔ خدا باشد. اینان ارکان عدالت اجتماعی و کلید داران سعادت جامعه هستند. چنانکه خداوند حضرت موسی علیه السلام را به سوی فرعون اعزام می‌دارد و به او می‌فرماید: ﴿إذهب الی فرعونَ إنّه طَغیٰ﴾[۳] به سوی فرعون برو که او طغیان کرده است. آری، موسی مأموریّت می‌یابد به سوی جامعه‌ای که از عدالت اجتماعی محروم شده و ظلم و ستم بر آن سایه افکنده است رهسپار گردد.

در مورد امام زمان علیه السلام نیز می‌خوانیم: «یملأ به الارض قسطاً و عدلاً»[۴] خداوند به وسیلهٔ او زمین را پر از قسط و عدل می‌کند.

ولایت فقیه پشتوانهٔ عدالت اجتماعی

خداوند ما را آفرید و برنامه سعادت ابدی ما را از طریق پیامبر برای ما روشن کرد، پیامبر رهبر جامعه و حافظ حقوق و مسئول هدایت مردم است، بعد از پیامبر نوبت به امامانی می‌رسد که در صفات و کمالات و لیاقت و عصمت همچون خود آن بزرگواران مسئولیّت هدایت و رهبری مردم را به عهده گیرند.

در زمان غیبت امام، این مسئولیّت بر عهدهٔ فقها و اسلام شناسانی است که علاوه بر عدالت کامل و لیاقت و بینش سیاسی و مدیریّت، بتوانند حکم خدا را از لابلای

---

۱. سوره حدید، آیه ۲۵. ۲. کافی، ج۱، ص۳۲. ۳. سوره طه، آیه ۲٤.
٤. بحارالانوار، ج۹۱، ص۲٦٤.

آیات قرآن و کلمات پیشوایان معصوم استخراج کنند و باید در این زمینه قدرت کافی و تبحر و استادی خاصّی داشته باشند تا بتوان به آنها فقیه گفت.

در پیامی‌که از حضرت مهدیﷺ رسیده چنین سفارش شده که «وامّا الحَوادِث الواقِعَةُ فَارجِعُوا فیها إلیٰ رُواةِ حدیثِنا...»[۱] در حوادثی که پیش می‌آید، خودسرانه و عجولانه تصمیم نگیرید، حتماً به فقهای عادلی که از هوا و هوس دورند مراجعه کنید تا آنان راه خدا و حکم او را در این زمینه برای شما بیان کنند.

امام رضاﷺ فرمود: «لَوْ لَمْ یَجْعَلْ لَهُمْ اماماً قَیِّماً حافِظاً مُسْتَوْدِعاً لَدَرَسَتِ المِلَّةُ»[۲] اگر خداوند برای مردم امام و سرپرستی که زمام امور را به دست بگیرد و نظارت عادلانه داشته باشد قرار ندهد، نظام جامعه از هم می‌پاشد.

در حدیث دیگر می‌خوانیم: «اَلفُقَهاءُ اُمَناءُ الرُّسُلِ»[۳] فقها، امین پیامبرانند و باید برای استقرار یک نظام عادلانه به آنان مراجعه نمود.

«ابو خدیجه» که یکی از یاران مورد اعتماد امام صادقﷺ است از طرف امام مأمور شد که به مردم اعلام کند: «إجعَلوا بَینَکُم رَجُلاً ممَّن قَد عَرَفَ حَلالَنا وَ حَرامَنا فَإنّی قَد جَعَلْتُهُ قاضِیاً»[٤] تنها به شخصی مراجعه کنید که به حلال وحرام ما عمیقاً آگاه باشد که من چنین افرادی را به عنوان قاضی نصب می‌کنم.

گاهی در جامعه مسایلی پیش می‌آید که حکم صریح آن در قرآن یا حدیث نیست ولی خطوط کلّی و معیارها و اصول و قواعد آن در دست فقیه است که می‌تواند حکم آن مسأله را به دست آورد.

همان گونه که امام معصوم می‌تواند احکام و دستورات مقطعی صادر کند، چنانکه حضرت علیﷺ برای اسب‌ها زکات و مالیات مقرّر فرمود و همین که مورد سؤال قرارگرفت که پیامبر بر اسب‌ها زکات قرار نداد و شما قرار دادید؟ فرمود: من

---

۱. وسائل‌الشیعه، ج۲۷، ص۱٤۰؛ ولایت‌فقیه، امام‌خمینیﷺ. ۲. علل‌الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۲.
۳. کافی، ج۱، ص٤٦. ٤. تهذیب، ج٦، ص۳۰۳.

بر مؤمنین ولایت دارم و امسال که وضعِ استثنایی پیش آمده، می‌توانم از حقّ ولایت خود استفاده کنم و برای تهیّه سرمایهٔ بیشتر برای بیت‌المال، برای اسب‌ها نیز زکات معیّن کنم.(۱)

هر گاه جامعه تعادل سیاسی یا اقتصادی یا امنیّتی خود را از دست داد فقیه با ولایت و نظارتی که دارد می‌تواند موقّتاً فرمان‌های لازم را برای برقراری تعادل صادر کند، معاملاتی را تحریم کند، دستور بسیج دهد، مالیات‌هایی را موقّتاً اضافه کند.

میرزای شیرازی همین که دید اقتصاد کشور از طریق تنباکو به دست انگلیس افتاد با فتوای تحریم تنباکو راه را بر آن دولت ستمگر بست. امام خمینی﵀ دستور ترک خدمت و فرار از پادگان‌های رژیم شاهنشاهی را به سربازان صادر نمود و شاه را از سلطنت خلع کرد.

۳ـ سادگی و زهد مسئولان.

سومین راه برای دستیابی به عدالت اجتماعی این است که مسئولان و کارگزاران در سادگی و زهد از انبیا وائمّهٔ اطهار﵈ الگو بپذیرند، آنها در میان مردم رفت و آمد داشتند و شخصاً مایحتاج خود را مانند عامّهٔ مردم از بازار می‌خریدند. بدیهی است که نمی‌شود مسئولی، دارای دکور و میز و ماشین و اتاق و نهار مخصوص باشد و بعد هم مردم را به اجرای عدالت اجتماعی دعوت کند!

۴ـ امر به معروف و نهی از منکر و نظارت عمومی.

اگر همه رانندگان با مشاهدهٔ تخلّف راننده‌ای که از خیابان یکطرفه و ورود ممنوع حرکت می‌کند، بوق بزنند وبه خلافکار هشدار دهند و علاوه بر اینها پلیس با قدرت دخالت کرده، او را جریمه کند، در این محیط، کمتر راننده‌ای به خود اجازهٔ خلاف می‌دهد.

اگر بخواهیم همهٔ مردم از مرز قانون و عدالت خارج نشوند باید از قانون امر به

---

۱. استبصار، ج۲، ص۱۲.

معروف و نهی از منکر استفاده کرده، در برابر هیچ عمل خلافی بی‌تفاوت نباشیم و فرد فرد ما به هر نحوی که می‌تواند از خود عکس‌العمل نشان دهد وبه این وسیله عرصه را بر خلافکار تنگ کنیم و او را در مدار حرکت صحیح قرار دهیم.

۵ـ مصادرهٔ اموال نامشروع.

قرآن به رباخورها می‌گوید: آنچه را که از بابت ربا به دست آورده‌اید، باید بازگردانید و همان اصل سرمایه شما، برای شماست، در این صورت نه ظلمی می‌کنید و نه ظلمی به شما می‌شود. ﴿فلکم رؤوس اموالکم لاتَظلمون و لا تُظلمون﴾[1]

۱. سوره بقره، آیه ۲۷۹.

استدلال امام برای مساوات

وقتی که از امیر المؤمنین علی‌ﷺ ایراد گرفتند که چرا بیت المال را به صورت مساوی تقسیم می‌کنی در پاسخ فرمود:

اگر این اموال ملک شخصی خودم بود به طور یکسان تقسیم می‌کردم تا چه رسد که اینها مال خدا و مربوط به همهٔ مردم است، بنابراین همهٔ مردم در آن حقّ دارند.

«لَو کانَ المالُ لی لَسَوَّیتُ بَینَهُم فَکَیفَ وَ إنَّما المالُ مال اللّهِ»

و کسی که مالی را در غیر از موردی که حقّ آن است صرف کند، اسراف و تبذیر کرده است. «ألا و إنَّ إعطاءَ المالِ فی غَیرِ حَقِّه تَبْذیرٌ وَ إسْرافٌ» و قرآن افراد ولخرج را برادران شیطان نامیده است. ﴿إنَّ الْمُبَذِّرینَ کانُوا إخوانَ الشَّیاطینِ﴾[1]

و تقسیم نابرابر سبب می‌شود که عدّه‌ای دنیاپرست، دور انسان جمع شوند و با تملّق و مدح نابجا اموالی را تصاحب کنند و بدین وسیله انسان را در پیشگاه عدل الهی سرنگون کنند.

«وَ هُوَ یَرْفَعُ صاحِبَهُ فِی الدُّنْیا وَ یَضَعُهُ فِی الاخِرَةِ وَ یُکْرِمُهُ فِی النّاسِ وَ یُهینُهُ عِنْدَ اللّه»

سپس امام‌ﷺ بیان خود را چنین ادامه می‌دهد: اگر انسان مال خود را در راهی ناروا خرج کند و یا به شخص ناروا بدهد خداوند او را حتّی از مدح کسانی که مال او را به ناحق گرفته اند محروم می‌کند؛ دیر یا زود ورق بر می‌گردد و صحنه عوض می‌شود و همان افراد ثنا خوان به انسان پشت می‌کنند و مهر و محبّت دیگری را در دل می‌گیرند.

چنین کسی نه در پیشگاه عدل الهی آبرو دارد و نه افراد دنیاپرستی که گرد او را گرفته و از نا برابری‌ها و بی‌عدالتی‌های او بهرهٔ بیشتری برده‌اند اکنون به او عشق

---

۱. سوره اسراء، آیه ۲۷.

می‌ورزند و اگر روزی بدبختی به او رو کند او را رها کرده، از بدترین یاران محسوب می‌شوند. «ولَمْ یَضَعِ امرءٌ ماله فی غیر حقِّهِ و لا عِنْدَ غَیْرِ اَهلِهِ الاّ حَرَمَهُ اللهُ شُکْرَهُمْ وَ کانَ لِغَیْرِهِ وُدُّهُمْ فَاِنْ زَلَّتْ بِهِ النَّعْلُ یَوْماً فَاحْتاجَ اِلی مَعُونَتِهِمْ فَشَرُّ خلیلٍ وَ اَلامُ خَدینٍ»[1]

عدالت اسلامی و مصادرهٔ اموال

هر چه از زمان پیامبر می‌گذشت، فاصلهٔ مردم از عدالت اجتماعی اسلام بیشتر می‌شد، کم‌کم کار به جایی رسید که عثمان به عنوان خلیفه سوم، اموالی را بی‌حساب وکتاب به فامیل و دوستان خود بخشید و زمین‌هایی را به ناحقّ به اطرافیان خود واگذار کرد؛ همین تبعیض‌ها و نابرابری‌ها مردم را ناراضی ساخت تا او را کشتند و آنگاه با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند.

اکنون زمان حکومت امام علی علیه السلام است وباید سنّت‌های غلط برداشته شود، اموال نورچشمی‌ها مصادره گردد، به عزل و نصب‌های نابجا سر و سامانی داده شود، این‌ها برنامهٔ ضربتی و انقلابی حضرت علی علیه السلام بود؛ اینک از خود آن حضرت بشنویم که فرمود:

«وَ اللهِ لَو وَجَدْتُهُ قَد تُزُوِّجَ بِهِ النِّساءُ وَ مُلِکَ بِهِ الاماءُ لَرَدَدْتُهُ...»[2]

به خدا سوگند! اموال و زمین‌های بی‌حسابی که عثمان به این وآن بخشید حتّی اگر در مهریّه زنان و خریداری کنیزان مصرف شده باشد، باز پس می‌گیرم.

عدالت در میان تمام اقوام و ملّت‌ها

دو زن برای گرفتن سهم خود از بیت‌المال خدمت حضرت علی علیه السلام رسیدند؛ یکی عرب بود ودیگری غیر عرب، امام طبق رسم همیشگی خود سهم هر دو را یکسان پرداخت. آنهاکه هنوز فرهنگ اسلامی را درک نکرده بودند و تاب تحمّل این عدالت را نداشتند به او اعتراض کردند و گفتند: آیا میان عرب و عجم یکسان

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۶. ۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵.

تقسیم می‌کنی؟ امام فرمود: من هیچ فرقی نمی‌بینم.[۱]

بارها امام علی﵇ به خاطر مساواتی که میان اقشار مردم برقرار می‌کرد مورد انتقاد افراد خود خواه و طاغوت منش قرار می‌گرفت ولی این انتقادها هرگز او را از مرز توحید و عدالت خارج نمی‌کرد و به قول قرآن او از کسانی بود که ملامت‌های نابجای افراد در او اثر نمی‌گذاشت. ﴿وَ لا یَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ﴾[۲]

عدالت خواهی نه امتیاز طلبی

از افتخارات زمان جاهلیّت، بزرگی و کثرت جمعیّت قبیله بود؛ حتّی نزاع بر سر شمارش افراد قبیله به جایی رسید که گفتند مردگان هر قبیله را هم بشماریم تا ببینیم کدام قبیله جمعیّت زیادتری دارد! آیه نازل شد: ﴿اَلْهاکُمُ التَّکاثُرُ حَتّٰی زُرْتُمُ الْمَقابِرَ﴾[۳] علاقه به فزونی و کثرت، شما را سرگرم کرد تا جایی که به زیارت مقبره مردگان رفته و آنان را هم شمردید و به عددشان افتخار کردید.

حضرت علی﵇ در خطبهٔ ۲۲۱ نهج‌البلاغه، پس از خواندن این آیه به شدّت این طرز فکر را محکوم می‌فرماید.

در یکی از این جلسات که هر کس از قبیله و نسل و حسَب و نسَب خود سخن می‌گفت و افتخار می‌کرد، وقتی که نوبت به سلمان فارسی رسید، افراد جلسه فکر می‌کردند که او چون از قبیله‌ای سرشناس نیست خجالت خواهد کشید، ولی سلمان که با فرهنگ اسلام تربیت شده بود با یک دنیا رشادت و سربلندی فرمود: به فامیل من کاری نداشته باشید من تنها این را می‌دانم که گمراه بودم و به واسطهٔ حضرت محمّدﷺ هدایت شده‌ام و آنچه نزد من مهم است همین است و بس.[۴]

او با این جواب مکتبی، توطئهٔ فخرفروشی آنان را خنثی کرد و الغای امتیازات پوچ و مساوی بودن همگان را در برابر مکتب و نزد خدا بیان فرمود.

---

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۱. ۲. سوره مائده، آیه ٥٤. ۳. سوره تکاثر، آیه ۱ و ۲.
٤. سفینة البحار، ج ۲، ص ۳٤۸.

عدالت در رفتار با نزدیکان

یکی از اهالی شهر بلخ می‌گوید: خدمت حضرت رضاؑ بودم، وقت غذا شد، سفره‌ای آوردند، امام تمام بردگان سیاه و سفید را بر سر سفره فراخواند و خود همچون یکی از آنان بدون تشریفات در کنار آنان نشست. به امام پیشنهاد کردند که برای بردگان سفره‌ای جداگانه قرار دهیم! امام فرمود: خدای ما یکی است و همه ما از یک پدر و مادریم و جزای خوبی و بدی‌ها مربوط به قیامت است، بنابراین خودخواهی برای چه؟[۱]

اگر روزی را دیدید که هرکس با هر عنوانی که دارد در کنار سایر مردم بدون احساس ناراحتی نشست وبرخاست، آن روز انقلاب فرهنگی ما شکوفا شده‌است.

اگر مسلمانی این چنین خود را بدون امتیاز وبرتری احساس کند و از مردم و در بین آنان و با مردم باشد و اخلاق اسلامی را در خود زنده کند، هر انسانی که با او برخورد کند، جذب او و مکتب او خواهد شد.

عدالت و برابری شعار اسلام

قرن‌هاست که در دنیای غرب، نژادپرستی حاکم است و سفید پوستان را نژاد برتر دانسته و به سیاه‌پوستان ظلم می‌کنند، حتی مدرسه و کافه و پارک و بیمارستان و گورستان آنها از سفید پوستان جداست.اسلام با صراحت تمام این امتیازات را محکوم کرده و و تقوا را ملاک برتری می‌داند: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾[۲] گرامی‌ترین افراد نزد خدا با تقواترین آنان است

و تفاوت در شکل و نژاد و زبان را نشانهٔ قدرت خدا می‌داند. ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ... اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ﴾[۳]

پیامبر گرامیﷺ اسلام در آخرین سفر حجّ خود مردم را جمع کرد و فرمود: تمام

---

۱. کافی، ج ۸، ص ۲۳۰. ۲. سوره حجرات، آیه ۱۳. ۳. سوره روم، آیه ۲۲.

مسلمانان از هر قبیله و نژاد و زبانی که هستند با هم برابرند.[۱]

پیامبر در زمان خود مقام هایی را به بردگان می‌داد، میان سفید و سیاه ازدواج برقرار می‌فرمود، حتّی دختر عمّهٔ خود را به بردهٔ سیاهی داد تا مسألهٔ برتری‌جویی از بین برود.

عدالت در انجام تکالیف

یکی از امتیازاتی که قریش برای خود قایل بود این بود که چون سرپرست خانهٔ خدا بودند، در مراسم حج، رفتن به صحرای عرفات را که یکی از اعمال حج می‌باشد ترک می‌کردند و به جای آن به «مُزْدَلفَه» (محلّی بین عرفات و مکّه) می‌رفتند و می‌گفتند: ما اهل حرم خدا هستیم و از حرم جدا نمی‌شویم. آیه نازل شد: ﴿ثُمَّ اَفیضُوا مِن حَیْثُ اَفاضَ النّاس﴾[۲]

از همانجایی که مردم دیگر می‌روند شما بروید و این امتیازطلبی‌ها را ترک کنید.

عدالت و برابری میان طرفداران

مستکبران به پیروان حضرت نوح توهین می‌کردند و آنان را اراذل و افراد بی‌مایه می‌دانستند و به نوح پیشنهاد می‌کردند که اگر این افراد را از خود دور کنی ما می‌توانیم با تو کنار بیاییم! آن حضرت که همواره حامی مستضعفان بود جواب منفی می‌داد و می‌فرمود: ﴿و ما اَنَا بِطارِدِ الَّذینَ آمَنُوا﴾[۳] من هرگز افراد با ایمان را (به خاطر جذب نیروهای مستکبر) از خود طرد نمی‌کنم.

آنچه برای ما ارزش دارد همان عدالت اجتماعی و حفظ مکتب است و ما باید در سایهٔ آن، افراد را جذب کنیم نه آنکه گوشه‌ای از مکتب را نادیده بگیریم و قسمتی از آن را متروک بگذاریم و از مدار حقّ و عدالت بیرون رویم تا شاید افرادی به ما اضافه شوند. این طرز تفکّر، دکّان‌داری و مریدبازی است، نه مکتب‌داری و

---

۱. سفینة البحار، ج ۲، ص ۳٤۸. ۲. سوره بقره، آیه ۱۹۸. ۳. سوره هود، آیه ۲۹.

خداپرستی.

گروهی ازکنار مجلس پیامبر می‌گذشتند، افراد بی بضاعت و فقیری نظیر عمّار و بلال را دیدند و با تعجّب به پیامبر گفتند: آیا تو به همین افراد گمنام قناعت کرده‌ای؟ آنها را ازکنار خود دورکن تا زمینه‌ای برای گرایش ما باشد!

صاحب تفسیر «المنار» بعد از نقل ماجرا می‌گوید: «عمر» به این پیشنهاد مستکبران قریش کمی تمایل نشان داد و به پیامبر عرض کرد: برای آزمایش، مدّتی این افراد فقیر را از خود طرد کنید تا ببینیم آیا زمینه ای برای گرایش این مستکبران پیدا می‌شود یا نه؟ آیا آنها در پیشنهاد خود صداقت دارند یا خیر؟ آیه نازل شد و به پیامبر هشدار داد:

﴿وَ لا تَطْرُدِ الَّذينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداة و الْعَشِيِّ يُريدُونَ وَجْهَهُ...﴾[1] کسانی راکه صبح و شام خدا را می‌خوانند و جز ذات پاک او نظری ندارند از خود دور مکن.

سپس در پایان آیه فرمود:

اگر این مؤمنان را از خود طرد کنی، از ظالمان خواهی بود.

عدالت در تقسیم یک نان

مقداری از اموال عمومی را خدمت حضرت علی‌ؑ آوردند، مردم برای گرفتن آن هجوم کردند، امام برای آنکه حیف و میلی پیش نیاید با طناب، دور اموال مانعی ایجاد کرد و فرمود: از اموال فاصله بگیرید سپس خود امام تمام اموال را میان نمایندگان قبایل تقسیم نمود، در پایان کار نگاه حضرت به نانی افتاد که در یکی از ظرف‌ها باقی مانده بود امام‌ؑ دستور داد این نان را هم همچون تمام بیت‌المال به هفت قسمت تقسیم نمایند و به هر طایفه سهمی بدهند.[2]

---

۱. سوره انعام، آیه ۵۲. ۲. بحارالانوار، ج ٤١، ص ١٣٦.

عدالت‌خواهی نه مصلحت‌اندیشی

از خانهٔ یکی از مسلمانان مدینه سرقتی شد، در این مورد دو نفر متهم شدند؛ یکی مسلمان و دیگری یهودی، هر دو را دستگیر کرده، به محضر پیامبر آوردند.

میان مسلمانان دلهره‌ای پیدا شد که اگر ثابت شود که مسلمان سرقت کرده برای ما در مدینه و نزد یهودیان آبرویی باقی نمی‌ماند، خدمت پیامبر رسیدند و گفتند: آبروی مسلمانان در خطر است. سعی شود که مسلمان تبرئه شود! امّا پیامبر قضاوت به ناحق را برای اسلام و مکتب آبروریزی دانست. گفتند: یهودیان تاکنون به ما ظلم‌ها کرده‌اند و بر فرض که در این مورد به یک یهودی ظلم شود در برابر آن همه ظلم چیزی نیست! پیامبر فرمود: حساب قضاوت و عدالت از حساب ناراحتی‌های قبلی جداست.

سرانجام آن دو متّهم مورد بررسی پیامبر قرار گرفتند و بر خلاف میل مسلمانان یهودی تبرئه شد و این نمونهٔ اجرای عدالت گرچه در نظر سطحی برای مسلمانان آن زمان بی آبرویی به همراه داشت ولی در واقع، مکتب اسلام را برای همیشه آبرومند و بزرگ ساخت. آری ما باید به فکر مکتب باشیم و برای خوشایند افراد یا گروه‌ها، نه از مکتب چیزی کم کنیم و نه بر آن بیافزاییم.

عدالت حتی در کارهای کوچک

دو کودک، دو نمونه خط نوشتند و نزد امام حسن علیه السلام آوردند تا قضاوت کند کدام خطّ بهتر است.

در اینجا انسان‌های معمولی مسأله را با دید سطحی نگاه می‌کنند، زیرا اوّلاً مورد قضاوت خطّ است. ثانیاً طرفین دعوا دو کودک هستند. امّا غافل از آنکه کم یا زیاد، کودک یا بزرگ، هر چه هست قضاوت است.

لذا حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن هشدار داد که مواظب قضاوتت باش، هر چه امروز قضاوت کنی باید فردای قیامت در پیشگاه عدل الهی جواب دهی!

«اُنظُر کَیفَ تَحکُم فَاِنَّ هٰذا حُکمٌ وَ اللّهُ سائِلُکَ عَنهُ یَومَ القِیامَةِ»[۱]

عدالت و پرهیز از رابطه‌بازی

شخصی مهمان حضرت علی علیه السلام شد. پس از مدّتی حضور نزد امام، نزاعی را که میان او و شخص دیگری ایجاد شده بود در محضر حضرت مطرح کرد؛ امام فرمود: تو تاکنون مهمان بودی، لکن الآن که طرف دعوا قرار گرفته‌ای از نزد ما بیرون برو، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگز یکی از دو طرف دعوا را مهمان نکنید، مگر آنکه طرف دیگر هم حاضر باشد، مهمانی یک حساب دارد و قضاوت حسابی دیگر. مهمانی بر اساس عاطفه است و قضاوت بر اساس قانون.

اصولاً از هر نوع کار عاطفی و روانی که احتمال دارد در عدالت و قضاوت اثر بگذارد باید دوری کرد.[۲]

حضرت علی علیه السلام به مأمور جمع‌آوری مالیات سفارش می‌کند که به هر منطقه‌ای رفتی، به خانهٔ کسی وارد نشو و در کنار چشمهٔ آبی مسکن کن، زیرا مهمان شدن تو ممکن است در گرفتن مالیات از مردم اثر بگذارد.[۳]

عدالت‌خواهی نه تبعیض

آیات قرآن نازل می‌شد و افرادی کم‌کم جذب اسلام می‌شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله و بعضی از مسلمان نیز دائماً در معرّفی اسلام و دعوت مردم تلاش می کردند، جلسه‌ای تشکیل شد و افراد سرشناسی از مکّه در آن شرکت کردند.

در حین گفتگو و دعوتِ این افراد برای پذیرفتن اسلام، شخصی نابینا وارد شد و در کنار یکی از سران قریش نشست، آن شخص ناراحت شده و با حالتی اخم کرده و عبوس پشت به نابینا نمود.

---

۱. تفسیر مجمع‌البیان، ج ۳، ص ٦٤.
۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۵۷.
۳. نهج‌البلاغه، نامه ۲۵.

با آنکه خوشرویی یا روی برگرداندن، برای شخصی که نابیناست فرقی ندارد، ولی قرآن به شدّت انتقاد کرده و می‌فرماید: ﴿عبس و تولّی أن جاءه الاعمی﴾[۱] چرا ناراحت شدی و روی برگرداندی؟ تو چه می‌دانی؛ شاید آمادگی این نابینا از تمام آن افراد سرشناس، برای پذیرفتن حقّ و تزکیه بیشتر باشد.

عدالت و پرهیز از احساسات و روابط فامیلی

عقیل به همراه اطفال رنگ پریده وگرسنه‌اش خدمت برادرش امیرالمؤمنین علی‌ؑ رسید وتقاضای سهم بیشتری از بیت‌المال کرد. طبیعی است که هر برادری با دیدن کودکان گرسنهٔ برادر خود تحت تأثیر قرار گیرد و حقّی را به ناحقّ دهد، ولی امام علی‌ؑ با قاطعیّت جواب منفی داد و برای آنکه فلسفهٔ جواب منفی خود را به برادر بفهماند، آهن گداخته‌ای را به دست عقیل نزدیک کرد وفرمود: مادرت به عزایت بنشیندا آیا می‌خواهی دینم را به تو بفروشم و حقّی را ناحقّ کنم، همان گونه که تو از نزدیک شدن به این آهن گداخته می‌ترسی، من هم از عذاب قیامت می‌ترسم.[۲]

در ماجرای دیگر، هنگامی که حضرت علی‌ؑ بیت‌المال را تقسیم می‌کرد، طفلی از نوه‌های امام آمد و چیزی برداشت و رفت. در اینجا هر پدربزرگی ممکن است مسأله را نادیده گیرد، ولی امام سراسیمه به دنبال طفل دوید و آن را از دستش گرفت و به بیت‌المال برگردانید. مردم به حضرت گفتند: این طفل هم سهمی دارد. امام فرمود: هرگز، بلکه تنها پدرش سهم دارد، آن هم به قدر سهم یک مسلمان عادّی، هرگاه آن را گرفت هر مقدار که لازم بداند به آن طفل خواهد داد.[۳]

البتّه این نوع سخت‌گیری مربوط به بیت‌المال بود. امّا در بخشیدن اموال شخصی خود، سخاوت امام در حدّی است که حتّی معاویه می‌گوید: اگر علی دو اتاق داشته

---

۱. سوره عبس، آیه ۱. ۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲٤.
۳. حیاةالامام‌الحسن، ج ۱، ص ۳۳۸.

باشد، یکی پر از کاه و دیگری پر از طلا برای او بخشیدن هر دو یکسان است.

عدالت، نه سوء استفاده از مقام و موقعیّت

معمولاً افراد سرشناس و مشهور برای خرید اجناس، یا خود به بازار می‌روند و یا اگر کسی را بفرستند او به فروشنده اعلام می‌کند که جنس را برای فلان شخصیّت می‌خواهم، تا هم جنس را از نوع بهتری بدهد و هم ارزان‌تر حساب کند! در مواردی ممکن است این عمل از رشوه یا سوء استفاده از مقام سر درآورد و سبب شود که در بازار مسلمین تبعیض صورت گیرد و بهترین جنس را گروهی با قیمت مناسب استفاده کنند و افراد گمنام اجناس متوسّط را با قیمت بیشتری مصرف کنند.

اما علی علیه السلام سعی می‌کرد یا از افرادی که او را نمی‌شناسند جنس بخرد و یا اگر کسی را به بازار می‌فرستاد، فروشنده متوجّه نشود که آن شخص برای چه کسی خرید می‌کند.

حتی در کوفه مرکز حکومت خود، گاهی مردم را مخاطب قرار می‌داد و می‌فرمود: ای مردم کوفه! اگر دیدید که من از شهر شما بیرون رفتم به غیر از آن وضعی که قبلاً داشتم، مثلاً لباس و خوراک من یا مرکب و غلام من عوض شده و در مدّت حکومتم یک زندگی مرفّه برای خود درست کرده‌ام، بدانید که من در حکومت به شما خیانت کرده‌ام.[1]

عدالت و پرهیز از امتیازات نابجا

طلحه و زبیر از اصحاب پیامبر بودند که برای خود امتیازاتی قایل بودند، لذا گاه و بیگاه از روش حضرت علی علیه السلام انتقاد می‌کردند. یک بار به امام اعتراض کردند که: شما چرا با ما مشورت نمی‌کنید؟! امام پس از بیان آمادگی خود فرمود: آیا شما خیال می‌کنید من انحصار طلب و ریاست خواهم و به این دلیل با شما مشورت

---

۱. بحارالانوار، ج ٤١، ص ١٣٧.

نمی‌کنم؟ به خدا سوگند میلی به مقام و ریاست ندارم، شما خود با من بیعت کردید و حکومت را به من واگذار نمودید، من هم طبق دستورات قرآن و روش پیامبر عمل می‌کنم و تاکنون به مسأله‌ای برخورد نکرده‌ام که حکمی دربارهٔ آن نیامده باشد و به مشورت شما یا سایر مسلمانان نیازمند باشم و اگر نیازی پیش آمد، هم با شما مشورت خواهم کرد و هم با دیگران و هیچ فرقی میان شما و سایر مسلمانان نخواهم گذاشت.[۱]

یک بار طلحه و زبیر به حضرت علی‌ؑ گفتند: «عمر» سهم ما را از دیگران بیشتر می‌داد و با این جمله اشاره کردند که شما هم سهم بیشتری به ما بدهید. حضرت فرمود: پیامبر به شما چه مقدار می‌داد؟ ساکت شدند. آن وقت فرمود: آیا پیامبر بیت‌المال را بین مسلمانان به طور مساوی تقسیم نمی‌کردند؟ گفتند: آری.

امام فرمود: آیا من راه پیامبر را انتخاب کنم یا روش عمر را؟ گفتند: البتّه راه پیامبر را. سپس فرمود: پس چرا شما انتظار سهم بیشتری دارید؟ گفتند: به خاطر اینکه ما هم سابقهٔ بیشتری در اسلام داریم و هم قرابت و نزدیکی ما به پیامبر بیشتر است و هم در سختی‌ها و مشکلاتِ بیشتر شرکت کرده‌ایم! امامؑ فرمود: من در هر سه مورد بر شما مقدّم هستم؛ هم قبل از شما به پیامبر ایمان آوردم و هم داماد و پسر عموی او هستم و هم در جنگ‌ها بیشتر از شما شرکت کرده و شمشیر کشیده‌ام، لکن به خدا سوگند با همهٔ این امتیازات سهم من که رئیس حکومت اسلامی هستم با سهم این کارگر که در این گوشه کار می‌کند یکسان است.[۲]

عدالت در رفتار مسئولان و مدیران

حضرت علی‌ؑ به «محمّدبن ابی‌بکر» که نمایندهٔ امام در مصر بود و همچنین به کارگزاران دیگر فرمان داد:

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۵. ۲. بحارالانوار، ج ٤١، ص ١١٦.

«وَ آسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَ النَّظْرَةِ»[۱] در تمام ملاحظات و نگاه‌های خود، مساوات را مراعات کن. این دقّت در عدالت به خاطر آن است که افراد ضعیف در جامعه از لطف تو مأیوس نشوند و مستکبران طمعی به ظلم و بی‌عدالتی در تو نداشته باشند.

در حدیث می‌خوانیم: پیامبر اکرمﷺ هنگامی که با مردم سخن می‌گفت، نگاه خود را عادلانه میان اصحاب تقسیم می‌کرد.[۲]

اسلام به قدری در این موارد دقّت به خرج می‌دهد که حتّی سفارش کرده در مهمانی‌ها اگر قبل از غذا برای شستشوی دست مهمانان از طرف راست مجلس شروع کردید، بعد از صرف غذا که برای شستن دست آب می‌آورید، از طرف چپ شروع کنید تا کسی که قبل از غذا اوّلِ همه قرار گرفته بود بعد از غذا آخر همهٔ افراد دست خود را بشوید. راستی شما نمونه این دقّت و عدالت را در کدام مکتب سراغ دارید؟

عدالت در نظام اداری و دوری از کاغذ بازی

حضرت علیؑ در بخشنامه‌ای به نمایندگان خود نوشت:

«اَبْرُوا اَقْلامَكُمْ» نوک قلم را تیز کنید.

«وَ قارِبُوا بَيْنَ سُطُورِكُمْ» میان سطرها زیاد فاصله نگذارید.

«وَ احْذَفُوا مِنْ فُضُولِكُمْ» حرف‌های اضافه را حذف کنید.

«وَ اقْصُدُوا قَصْدَ الْمَعانی» به جای عبارت پردازی به بیان مطلب اکتفا کنید.

«وَ اِيّاكُمْ وَ الْاِكْثارَ» از مطالب غیر لازم ومصرف اضافی کاغذ خودداری کنید.

«فَاِنَّ اَمْوالَ الْمُسْلِمينَ لا تَحْتَمِلُ الاضْرارَ» چون این کاغذها از بیت‌المال است و بیت‌المال تحمّل ضرر را ندارد.[۳]

آن حضرت در خطبهٔ ۲۲٤ دربارهٔ اهمیّت عدالت و فرار از ظلم بیان آموزنده‌ای

---

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۲۷ و ٤٦.
۲. وسائل‌الشیعه، ج ۸، ص ٤۹۹.
۳. بحارالانوار، ج ٤۱، ص ۱۰۵.

دارد و می‌فرماید: به خدا سوگند اگر اقالیم هفتگانه[1] را به من دهند تا پوست جوی از دهان مورچه‌ای بگیرم حاضر نیستم. به خدا سوگند اگر شب تا صبح مرا بر روی تیغ‌های تیز بغلتانند، برای من بهتر از آن است که در پیشگاه خدا و رسول گرامی او از ستمگران محسوب شوم.

عدالت در معاشرت با مردم

پیامبر گرامی اسلام با لباس معمولی در میان مردم رفت و آمد می‌کرد، به طوری که اگر یک فرد ناشناس وارد مسجد می‌شد، او را نمی‌شناخت و پس از آنکه مدّتی به چهره‌ها نگاه می‌کرد، می‌پرسید: «اَیُّکُمْ رَسُولُ اللّه» کدام یک از شما پیامبر خداست؟ آن حضرت به هنگام نشستن با اصحاب خود، دایره‌وار می‌نشست به طوری که بالا و پایین برای جلسه مطرح نباشد.

آری، این همرنگی و سادگی و بی‌آلایشی از ویژگی‌های مکتب انبیا و پیروان راستین آنان است. خدای متعال را سپاس می‌گوییم که در عصر ما نیز بزرگ‌مردی رهبری ملّت ایران را به دست گرفت که پیامبرگونه زندگی کرد و ساده زیستی او دیگران را به تعجّب وامی‌داشت.

عدالت در کیفر مجرمان

زنی از طائفهٔ سرشناس بنی‌مخزوم دزدی کرد. پیامبر تصمیم گرفت حکم خدا را دربارهٔ او جاری کند، خویشان زن که این عمل را سبب سرشکستگی خود می‌دیدند، شخصی به نام «اُسامه» را که از یاران پیامبر بود نزد آن حضرت واسطه کردند تا مجازات سرقت دربارهٔ آن زن اجرا نشود.

پیامبر عصبانی شد و به اسامه فرمود: آیا واسطه می‌شوی که حکم خدا جاری

---

۱. همان گونه که امروز کرهٔ زمین را به پنج قارّه تقسیم نموده‌اند، در قدیم مناطق مسکونی زمین را به هفت اقلیم تقسیم می‌کردند.

نشود؟! علّت هلاکت امّت‌های پیشین این بود که هرگاه افراد شریف و سرشناس خلاف می‌کردند حکم خدا دربارهٔ آنان جاری نمی‌شد ولی نسبت به افراد ضعیف و ناتوان حدّ الهی اجرا می‌شد. به خدا سوگند اگر دخترم فاطمه هم سرقت کند دستش را قطع می‌کنم.[۱]

عدالت در اجرای حدود و انجام وظایف

زنی مرتکب فحشا شده بود و حضرت علی﵇ پس از بررسی کامل دستور داد حکم خدا دربارهٔ او اجرا شود. قنبر مسئول اجرای حکم شد و سه ضربه شلاّق بیشتر زد. همین که امام از ماجرا مطّلع شد قنبر را خوابانید و همان سه ضربه شلاّق اضافی را به او زد.

آری، این است دادگاه عدل اسلامی که حتّی برای شخصی که سال‌ها در خدمت امام بوده و الآن هم مسئولیّت اجرای حدّ را دارد، نه تنها حسابی باز نکرده بلکه به خاطر تخلّفش مجازات نیز می‌شود.

عدالت، نه تطمیع و باج دادن

هنگامی که حضرت علی﵇ زمام امور را به دست گرفت عدّه‌ای از سیاست‌بازان حرفه‌ای خدمت امام رسیدند و گفتند: حکومت شما نوپاست و به تحکیم پایه‌های قدرت خود نیاز شدیدی دارید، ما صلاح می‌دانیم که بودجه‌ای از بیت‌المال میان سران و اشراف و نورچشمی‌ها تقسیم فرمایید تا بدین وسیله جلو کارشکنی‌های احتمالی آنان گرفته شود و به اصطلاح حقّ‌السکوت به آنان پرداخت شود.

امام در پاسخ این سیاستمداران از خدا بی‌خبر ـ که آن حضرت را نشناخته بودند ـ فرمود: آیا از مثل من توقّع دارید که پایه‌های حکومت خود را با ظلم و ستم محکم کنم! آیا با پای شرک می‌توان به مقصد توحید رسید؟[۲]

---

۱. صحیح بخاری و مسلم، باب حدود.
۲. وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۸۰.

اگر حکومت را پذیرفتم، برای از بین بردن این قبیل بی‌عدالتی‌ها وباج‌دادن‌ها است، اکنون شما توقّع دارید مرتکب عملی شوم که خود مسئول از بین بردن آن هستم؟!

در جریان دیگر گروهی از مصلحت‌اندیشان خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند و گفتند: «أعط هذه الاموال وفَضِّلِ هؤلاء الأشْرافَ مِنَ الْعَرَبِ وَ قُرَيْشٍ عَلَى الْمَوالى وَ الْعَجَمِ وَ مَنْ نَخافُ غَيْهُ مِنَ النّاسِ و فِرارَهُ إلىٰ مُعاوِيَةَ»[1] شما به افراد سرشناس عرب و قریش سهم بیشتری بدهید و بدین وسیله آنان را گرد خود جمع کنید، زیرا اگر سهم آنان را بر بردگان و غیر عرب ترجیح ندهی ممکن است یا دست به کار شکنی بزنند و یا از تو بریده و به معاویه بپیوندند.

امام فرمود: آیا بیت‌المال را صرف جذب افراد کنم؟! آیا باج بدهم؟! اگر کسی با پول طرفدار ما شود، با پول بیشتری که از دیگری می‌گیرد مخالف ما خواهد شد، ما باید عدالت و مکتب را حفظ کنیم و به جذب افراد از طریق تهدید یا تطمیع توجّهی نداشته باشیم. من هرگز هیچ‌کس را بر دیگری ترجیح نمی‌دهم، هرکه خواست بماند وهرکه می‌خواهد برود.

عدالت و پرهیز از شخصیت‌زدگی

امام صادق علیه السلام فرمود: تمام مسلمانان فرزند اسلامند و من در تقسیم بیت‌المال میان آنان فرقی نمی‌بینم. فضایل وکمالات معنوی مانند سابقهٔ اسلام، علم، یا تقوا و جهاد و امثال اینها مربوط به قیامت است نه مربوط به بهره‌گیری بیشتر از بیت‌المال.[2]

به نظر می‌رسد این سخن امام در برابر یک سری توقّعات یا یک جریان فکری بوده که انتظار داشتند هر یک به خاطر فضایلی که دارند مورد نظر خاصّی قرارگیرند

---

۱. بحارالانوار، ج ٤١، ص ١٠٨. ۲. وسائل‌الشیعه، ج ١١، ص ٨١.

و از سهم بیشتری از بیت‌المال برخوردار باشند که امام صادق﵇ با بیان فوق این توقّع نابجا و جریان فکری را محکوم نمود. اگر به خاطر برخی کمالات و فضایل و صفات برجسته‌ای که دیگران دارند سهم بیشتری به آنان بدهیم مرتکب دو خطا شده‌ایم:

۱ـ ارزش کمالات را به بهای ناچیزی قیمت گذاری کرده‌ایم.

۲ـ اخلاص را در فرد صاحب کمال متزلزل نموده‌ایم. زیرا در راه کسب کمالات نظر او را به مسایل مادّی جلب کرده‌ایم و ناگفته پیداست که اگر ما صفات معنوی و کمالات روحی را با نرخ گذاری و کم و زیاد در پرداخت بیت‌المال اندازه بگیریم، ضربهٔ غیر قابل جبرانی به کمال و پویندگان راه آن وارد نموده‌ایم.

عدالت و نظارت بر عملکرد زیردستان

علی﵇ شخصاً کارهای نمایندگان خود را زیر نظر می‌گرفت و بازرس‌های آشکار و مخفی بر آنها می‌گمارد، به علاوه خود مردم در کمال آزادی، حق داشتند نقاط ضعف نمایندگان را به امام برسانند. در یکی از این شکایات که علیه نمایندهٔ امام از فارس گزارش شده بود، آمده بود که این نماینده میان خویشاوندان خود با سایر مسلمین فرق می‌گذارد و به آنها سهم بیشتری می‌دهد. علی﵇ آن مظهر عدالت، در نامه‌ای به نمایندهٔ خود هشدار می‌دهد: مبادا خیانتی در بیت المال صورت پذیرد و میان تو و بستگانت و سایر مسلمانان ذرّه‌ای فرق باشد.[۱]

عدالت در قضاوت

در زمان حکومت عمر، شخصی از حضرت علی﵇ نزد قاضی شکایت کرد. دو طرف نزاع در دادگاه حاضر شدند. قاضی که باید در گفتار و حتّی نگاه کردن و نام بردن میان دو نفر یکسان عمل کند در اینجا میان امام و دیگری در نام بردن فرق

---

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۲۰.

گذارد؛ امام را محترمانه و با کنیه ولی دیگری را با اسم و بسیار ساده صدا زد.

امام عصبانی شد و دادگاه را ترک کرد و فرمود: قاضیِ عادل نباید میان دو طرف دعوا فرق بگذارد، تو بین ما فرق گذاشتی و مرا با احترام خاصّی خطاب کردی؛ این دادگاه اسلامی نیست![1]

مطلب دیگری که در این حادثه به چشم می‌خورد، حضور شخصیّتی همچون علی علیه‌السلام در کنار فردی گمنام، بدون هیچ امتیازی از جهت مقام و موقعیّت و نحوه دادرسی است.

عدالت و رعایت حقوق دیگران

از جمله آزادی‌هایی که اسلام برای انسان مقرّر کرده، آزادی در محل زندگی و مسکن است. هیچ کس حقّ ندارد بدون اجازه وارد خانهٔ دیگری شود. چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿لاتَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بيوتكُمْ حَتّى تَسْتَانِسُوا﴾[2] بدون اجازه وارد خانه دیگری نشوید.

در صدر اسلام، مردی از خود راضی و لجوج به نام «سَمُرِه» گاه و بیگاه بی‌اجازه و سرزده وارد باغ محل زندگی یکی از یاران پیامبر می‌شد و مزاحم خانواده او بود. بهانهٔ او هم این بود که من در گوشهٔ باغ درختی دارم و برای سر زدن به آن وارد باغ می‌شوم.

صاحب باغ به سمره گفت: رسیدگی به آن درخت مانعی ندارد ولی قبلاً آمدن خود را اطلاع دهید و سرزده وارد نشوید. سمره گفت: لازم نیست. صاحب باغ به نزد پیامبر آمد و از او شکایت کرد. حضرت، سمره را احضار و موعظه کرد، امّا او زیر بار نرفت، پیامبر فرمود: این درخت را با درخت دیگری که در مکان دیگری است عوض کن، حاضر نشد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: درخت خود را به صاحب باغ بفروش،

---

۱. داستان راستان.
۲. سوره نور، آیه ۲۷.

ولی راضی به این کار هم نشد. حضرت فرمود: پس لااقل با اجازه وارد باغ شو. باز قبول نکرد. پیامبر فرمود: از این درخت صرف‌نظر کن تا من در بهشت درختی را برای تو ضمانت کنم، امّا او لجاجت کرد و نپذیرفت. پیامبرﷺ دانست که بنای او بر لجاجت است، دستور داد درخت را از ریشه کنده و دور بیاندازند.[۱]

«والحمدلله ربّ العالمین»

۱. وسائل‌الشیعه، ج ۱۷، ص ۳٤۰.

اصول عقائد (۳)

نبوّت


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

اصل سوم: نبوّت

در جهان بینی الهی نیاز انسان به پیامبر، ضرورتی است که قابل تردید نیست. اگر جهان هستی هدفی دارد و در مسیر خود خط صحیحی را دنبال می‌کند، باید برای انسان هم که جزیی از عالم است راهی روشن و دور از هرگونه خطا و انحراف وجود داشته باشد و اگر نباشد او وصله ناهمرنگ هستی خواهد بود.

اگر برای آفرینش انسان هدفی وجود دارد و باید انسان به سعادت ابدی برسد، بدون داشتن طرحی کامل و جامع، این هدف عملی نیست و انبیا برای تبیین چنین طرحی آمده‌اند.

اگر انسان خطاکار است، هشدار دهنده می‌خواهد و انبیا همان منذران و هشدار دهندگانند.

اگر انسان مسئول است و باید در دادگاه عدل الهی پاسخگو باشد، ضروری است که بیان کننده‌ای هم برای احکام و مسئولیت‌ها وجود داشته باشد و پیامبران الهی برای این امر آمده‌اند.

اگر لازم است که انسان خود را بسازد، باید الگو و مدل داشته باشد و انبیا الگوی انسان کاملند.

اگر انسان باید برای آیندهٔ خود فکر کند، باید کسی هم باشد که آینده را برای او تشریح کند.

در این نوع تفسیر و بینش است که نقش انبیا برای کاروان انسانیّت روشن می‌شود و چنین بینشی تنها در جهان‌بینی الهی است.

امّا در جهان بینی مادّی که برای هستی راهی و هدفی معیّن نشده و انسان هم

بدون طرح و نقشهٔ قبلی ساخته شده و پس از چندی رو به نابودی می‌رود، مسأله‌ای به نام نبوّت مطرح نیست.

بنابراین، مسأله نبوّت در متن زندگی ما و در خط اصلی قرار دارد، یعنی رسیدن به هدف انسانی و اسلامی که تنها از یک راه ممکن است؛ راهی بدون شک و سهو، آن هم از منبع وحی و علم بی نهایت الهی که به تمام عوامل سعادت و شقاوت ما آگاهی دارد.

اکنون دنیای علم و صنعت شاهد انواع انحرافات و جنایات افراد و ملّت‌هایی است که چون در خط انبیا نبوده‌اند، با اختراعات و اکتشافات خود، جهنّمی ساخته‌اند که مردم را در آن می‌سوزانند. آنان حتّی درکنفرانس‌ها و جلساتی که به نام حمایت از مظلوم برگزار می‌کنند از حقّ وتوهای ظالمانه برخوردارند و با وجود میلیون‌ها شکم گرسنه در جهان، بودجه‌های میلیاردی صرف مسابقات تسلیحاتی می‌کنند و با داشتن انواع وسایل رفاهی باز به مواد مخدّر پناه می‌برند. با مشاهدهٔ چنین وضعی تردیدی نیست که انسان به‌رهبری معصوم وخطی سالم نیازمند است.

دلایل نیاز به انبیا

با توجّه به مطالبی که بیان شد می توان دلایل نیاز به انبیا را این گونه بر شمرد:

۱ـ هدفدار بودن هستی

در جهان بینی الهی، هستی هدفدار است و انسان جزیی از هستی است و هستی برای او آفریده شده[۱] و در اختیارش قرارگرفته است.[۲] بنابراین او نمی‌تواند یله و رها باشد.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک درکارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

---

۱. «خلق لکم»، سوره بقره، آیه ۲۹، «متاعا لکم»، سوره نازعات، آیه ۳۳.

۲. «سخّر لکم»، سوره جاثیه، آیه ۱۳.

به عبارتی دیگر: نمی توان پذیرفت که تمام هستی هدف دارد، ولی انسان که هستی برای او آفریده شده، بی‌هدف است.

فرض کنید تمامی امکانات برای راه اندازی مدرسه‌ای فراهم شده است؛ مدرسه‌ای با تجهیزات کامل از جمله کلاس، آزمایشگاه، کتابخانه، امکانات آموزشی وکمک‌آموزشی و... که دانش آموزان نیز درکلاس حاضرند، امّا معلّمی درکار نیست و یا اتاق عملی را تصور بفرمایید، کاملا مجهّز، بیمار نیز آماده، ولی دکتر جراحی در میان نیست، معنای این کار چیست؟ یعنی هیچ؛ یعنی کاری بیهوده و عبث.

۲ـ حرکت هستی

خداوندی که حرکت هستی را بدون ابهام و تردید قرارداد، بر مبنا و مقتضای عدل خود، انسان را متحیّر رها نمی‌کند.

علاّمه طباطبایی (ره) می‌فرمایند: کلّ هستی یک حرکت بدون شک دارد، بدین معنا که تمامیِ موجودات در راه رشد خود شک و تردیدی ندارند، اشتباه نمی‌کنند و در نهایت به رشد وکمال می‌رسند. در این صورت آیا صحیح و قابل قبول است که انسان گیج و متحیر باشد؟

بی شک، انسان نیز باید یک راه بدون تزلزل در پیش رو داشته باشد که با پیمودن آن به کمال برسد و لازم است این راه را خدای حکیم و عادل ـ همانگونه که در اختیار تمامی موجودات قرار داده است ـ در اختیار انسان نیز قرار دهد و او را از سر درگمی نجات دهد، ولی تفاوتی که انسان با سایر موجودات دارد این است که انسان می‌تواند این راه رشد و کمال را بپیماید و می‌تواند رها کند.

۳ـ لطف خداوند

بر مبنای قاعدهٔ لطف،[۱] بر خداوند لازم است بندگان را هدایت کند و راه سعادت را به آنها نشان دهد و نزول کتاب‌های آسمانی و فرستادن پیامبران، لطفی

---

۱. قاعدهٔ معروف در علم کلام که نبوّت عامّه را بدان اثبات می‌کنند.

است که از سوی خداوند شامل حال بندگان می‌شود. چنانکه در قرآن می‌فرماید: ﴿انّ علینا للهدی﴾[۱] هدایت مردم بر عهده ماست. خداوندی که می‌داند در مسیر حرکت انسان، انواع راههای منحرف وجود دارد و شیطان‌ها کمین کرده‌اند و هوس‌ها و غرائز، هر انسانی را به سمت و سویی می‌کشانند و او را از راه راست منحرف می‌سازند، آیا ممکن است او را بدون راهنما رها کند؟

آیا رها کردن انسانی که راه را نمی داند، از خداوند رحمان و رحیمی که این همه به بندگان خود لطف دارد، شایسته است؟

بدیهی است که اگر خدای متعال پیامبری نفرستد، انسان راه و مسیر و هدف را گم می‌کند. خداوند خود نیز در قرآن یکی از دلایل ارسال پیامبران را راهنمایی انسان‌ها و اتمام حجّت بر آنها دانسته است. آنجا که می فرماید: ﴿لو لا ارسلت الینا رسولاً فنتّبع آیاتک من قبل أن نذلّ و نخزیٰ﴾[۲] و در جای دیگری می فرماید: ﴿لئلاّ یکون للنّاس علی اللّه حجّة بعد الرّسُل﴾[۳]

به عبارتی دیگر اگر خداوند پیامبرانی را برای راهنمایی انسان‌ها نفرستاده بود، آنان می‌توانستند مدّعی شوند که خدایا! ما برای آمدن به سوی تو، نه نقشه‌ای داشتیم و نه راهنمایی. مسیر هم طولانی و پر مشقّت بود. دشمنان نیز فراوان و از درون و برون در کمین ما نشسته بودند، خدایا! چگونه می‌توانستیم به سوی تو بیاییم و در راه تو قدم برداریم؟

٤ـ جهل انسان

یکی دیگر از دلایل نیاز به انبیا جهل انسان است.

انسان جاهل است و جاهل نیاز به معلّم و راهنما دارد.

بدون تردید اطلاع و آگاهی انسان از خود و جهان آفرینش بسیار اندک و مجهولات او بی‌شمار است. بشر به معلم نیاز دارد تا از مجهولات خود بکاهد و بر

---

۱. سورهٔ لیل، آیهٔ ۱۲. ۲. سوره طه، آیه ۱۳٤. ۳. سوره نساء، آیه ۱٦٥.

معلوماتش بیافزاید.

ممکن است مطرح شود که خود انسان به مرور زمان مطالب را می‌فهمد و به راهنما و پیامبر نیازی ندارد، در پاسخ باید گفت: هر چند انسان به مرور زمان چیزهای اندکی را می‌فهمد، امّا این کافی نیست؛ دقت در آیه ذیل حقیقت ارزنده‌ای را برای ما روشن می‌سازد:

خداوند می‌فرماید: ﴿و یعلّمکم مالم تکونوا تعلمون﴾[1] چیزهایی را که نمی‌توانستید بفهمید و درک کنید خداوند به شما می‌آموزد. این آیه نمی‌فرماید: چیزهایی را که نمی‌دانستید به شما می‌آموزد؛ بلکه به این نکته عنایت دارد که چیزهایی وجود دارد که شما نمی‌توانید بفهمید و درک کنید!

راستی چگونه با علم و فکر بشر می‌توان به حوادث عالم برزخ و قیامت پی برد، آیا این، جز از راه انبیا ممکن است؟

علاّمه طباطبایی (ره) می‌فرمودند: من برای فضلای قم دو دوره درس فلسفه گفتم، در هر دوره به بحث معاد که رسیدم متوقّف شدم. چون اصل معاد را با استدلال‌های فلسفی می‌توان ثابت کرد، امّا بدون استفاده از وحی و رهنمود پیامبران چگونه می‌توان از حوادث آن سخن گفت؟

راه انبیا خواسته دیرینهٔ انسان

انسان فطرتاً از قانونی که عادلانه باشد پشتیبانی می‌کند. انسان، عاشق حکومتی است که برخاسته از تمایلات قشر خاصی نباشد. انسان رهبری می‌خواهد که هیچگونه خود خواهی و امتیازطلبی نداشته باشد و با ساده‌ترین وضع زندگی کند. یک‌رنگی، سادگی، صداقت، حسن سابقه و عدالت‌خواهی از خواسته‌های طبیعی هر انسانی است و طبق شواهد تاریخی، نمونهٔ بارز این نوع حکومت و رهبری، تنها

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۱.

در شخص انبیا و نظام عادلانهٔ آنان و کسانی که از نظر مکتبی به آنان نزدیک‌ترند دیده شده است و پاسخ مثبت دادن به این خواستهٔ طبیعی، جز در پرتو خط انبیا، محقّق نمی‌شود؛ دلیل آن هم سیستم‌های حکومتی و رهبران جنایتکاری است که در تمام دنیا در طول قرن‌ها خون مستضعفان را مکیده‌اند و این همه حقوقدان و سیاستمدار، دردی از محرومان درمان نکرده‌اند و هنوز در خرافاتی نظیر نژادپرستی و بت‌پرستی به سر می‌برند.

چند مثال

برای روشن‌تر شدن نیاز انسان به راهنمایی انبیا، چند مثال ذکر می‌کنیم:

۱ـ میزبانی را تصور کنید که افرادی را دعوت کرده است؛ مهمانان راه خانه را نمی‌دانند و در مسیر راه هم راه‌های فرعی و انحرافی وجود دارد و اغفالگران و حیوانات درنده و تاریکی شب هم خطرهای دیگری است که عابران را تهدید می‌کند.

در اینجا بر میزبان است که شخص دلسوز و آگاهی را با داشتن چراغ و نقشه برای راهنمایی مهمانان بفرستد، زیرا در غیر این صورت اساس دعوت لغو خواهد بود.

خداوند تمام جهان را برای بهره‌گیری انسان آفریده و همهٔ ما را برای سعادت ابدی و بندگی خودش دعوت فرموده است، با توجّه به اینکه ما راه را نمی‌شناسیم و یا در انتخاب راه راست اشتباه می‌کنیم و در مسیر حرکت، به خط‌ها و وسوسه‌های شیطانی و طاغوت‌ها و تاریکی‌های شرک و جهل و تفرقه وانحراف دچار می‌شویم، در اینجا اگر میزبان ما که خدای بزرگ است، رهبری همچون پیامبر با چراغی همچون معجزه و نقشه‌ای کامل همچون قرآن، برای هدایت ما نفرستد، دعوت‌هایی که خداوند از ما نموده لغو و بیهوده می‌شود، و هدف نهایی از ارسال پیامبران صورت نمی‌گیرد، زیرا هدف از بعثت انبیا حرکت انسان به سوی تکامل واقعی است و هر حرکتی هم به مبدأ و مقصد و راه نیاز دارد و هم به وسیله و رهبر و

در همهٔ این نیازها نیاز به رهبر ضروری‌تر است، زیرا اگر رهبر نباشد هم راه را گم می‌کنیم و هم هدف را و هم وسیله‌ها نابجا به کار می‌رود.

۲ـ هرگاه شما مریض شوید، به پزشک مراجعه می‌کنید و اگر ماشینتان خراب شود آن را در اختیار مکانیک می‌گذارید، دلیل آن هم روشن است: پزشک نسبت به بدن شما و مکانیک نسبت به ماشین از خود شما آگاه‌تر است، گرچه مهربان‌تر نیست.

ما در انتخاب راه لازم است خود را در اختیار خدا بگذاریم چون خدا هم به ما آگاه‌تر است و هم مهربان‌تر و به قول قرآن:

﴿أ فحكم الجاهلية يبغون و مَن أحسن من اللّه حكماً﴾[۱]

آیا حکم جاهلیت را طلب می‌کنند در حالی که کیست که از خدا بهتر حکم کند؟

امّا خداوند آگاه‌تر است چون او ما را ساخته و سازنده هر چیز اطّلاع کامل و کافی از ساخته خود دارد. قرآن می‌فرماید:

﴿ألا يعلم مَن خَلق﴾[۲] آیا کسی که آفریده، نمی‌داند؟

شهید نوّاب صفوی در مثالی زیبا می‌گفت: شما هر کالا و محصولی را از هر کارخانه‌ای بخرید باید همان مهندسی که سازندهٔ آن است دستور استفاده ازکالا را بدهد ودیگران حقّ صادرکردن دستور ندارند و انسان از یک کالا ومحصول کارخانه کمتر نیست، برای انسان باید خداوندی دستور دهد که هم سازندهٔ اوست هم از تمام نیازهای مادّی ومعنوی او آگاه است و هم از مسیر ابدی وآیندهٔ او با خبر است.

۳ـ انسان در زندگی خود ناگزیر است راهی را انتخاب کند، در این انتخاب، مسألهٔ مهم آن است که این راه را از چه کسی بگیرد:

الف: طبق فهم یا تمایلات شخصی خود راهی را برگزیند.

ب: راه دیگران را برای خود انتخاب کند.

ج: راهی را برگزیند که انبیا از طرف خدا آورده‌اند.

---

۱. سوره مائده، آیه ٥٦. ۲. سوره ملک، آیه ١٤.

یک بررسی کوتاه ما را به راه سوم راهنمایی می‌کند، زیرا تجربه نشان داده که ما بارها راهی را انتخاب کرده‌ایم و سپس به اشتباه خود پی برده، تغییر مسیر داده‌ایم. شما کسی را پیدا نمی‌کنید که در عمر خود بارها از اعمال و رفتار و تصمیم‌های خود پشیمان نشده باشد به این دلیل راه اول را ترک می‌کنیم.

راه دیگران هم برای ما ارزشی ندارد زیرا همان محدودیّت علم و محکومیّت غرائزی که مسیر ما را عوض می‌کرد راه آنان را نیز دچار لغزش می‌کند.

تنها راه، همان راهی است که از علم بی نهایت خدا و از طریق وحی به وسیلهٔ پیامبران معصوم علیهم السلام به ما عرضه شده است.

آری، زمانی نقش انبیا برای ما روشن می‌شود که مکتب‌های بشری را با مکتب‌های آسمانی و جوامعی را که از نعمت راه انبیا برخوردارند با سایر جوامع مقایسه کنیم و از نارسایی دیگر مکتب‌ها آگاه شویم و نمونه‌های تربیت شدگان مکتب انبیا و دیگر مکاتب را مشاهده کنیم.

عدم اعتقاد به نبوّت نشانهٔ عدم شناخت خدا

چگونه بپذیریم که انسان ـ این جانشین خدا و این گل سر سبد موجودات که تنها موجود انتخابگر و صاحب اراده است ـ بدون راه و راهنما در جهان هستی متحیّر بماند و به حال خود رها شود و هیچ طرح و برنامه‌ای برای حرکت صحیح او ترسیم نشود و هیچ رهبری او را هدایت نکند؟ آیا این دید انحرافی با خداشناسی سازگار است؟! قرآن می‌فرماید:

﴿و ما قدروا اللّه حق قدره اذ قالوا ما انزل اللّه علی بشر من شیء﴾[1] گروهی قدر خدا را چنان که باید نشناختند زیرا گفتند: خدا به کسی وحی نکرده است.

راستی چگونه ممکن است خدای حکیم همه موجودات را برای انسان خلق کند

---

۱. سوره انعام، آیه ۹۱.

ولی خود او را بدون برنامه به حال خود رها کند. آیا این کار، خلاف حکمت نیست؟ اگر کسی چنین خیال کند در حقیقت خدا را درست نشناخته است.

آیا رهنمودهای علم و عقل کافی نیست؟

اسلام به عقل و علم اهمیت بسیار می‌دهد تا جایی که عقل را پیامبر درونی می‌داند و کیفر و پاداش انسان‌ها را براساس مقدار عقل آنان قرارداده است. قرآن همگان را به تعقل و اندیشیدن فرامی‌خواند و در بسیاری از آیات تنها اهل فکر و عقل را مخاطب قرارداده است. اسلام در معرفی عقل بهترین تعبیرها را بکار برده و می‌فرماید: عقل، وسیلهٔ بندگی خداست. در سخنان پیشوایان معصوم علیهم السلام به آن اندازه که از عقل و فکر تجلیل شده شاید از کمتر موضوعی قدردانی شده باشد.

زمانی در خدمت امام صادق علیه السلام از شخصی سخن به میان می‌آید که بسیار عبادت می‌کند، حضرت می‌پرسد: «کیف عقله»[1] او چگونه می‌اندیشد و عقلش تا چه اندازه است؟

بخش اول پاره‌ای از کتاب‌های معتبر حدیث همچون بحارالانوار به مدح عقل و علم اختصاص داده شده است و کتاب ارزشمند «اصول کافی» که از بهترین کتب حدیثی شیعه است، اولین بابش به عنوان باب «عقل و جهل» نامگذاری شده است.

در قرآن، عباراتی همچون «یعقلون»، «اولواالالباب»، «یتفکرون» و... فراوان مشاهده می‌شود.

در مکتب اسلام، یک ساعت فکر از شصت سال عبادت برتر معرفی شده و برای تحصیل علم، ثواب فراوانی ذکر شده است. در حدیث داریم که ماهیان دریا برای طالب علم، طلب آمرزش می‌کنند. در اسلام آنچه به فکر و عقل لطمه می‌زند و مزاحم آن می‌شود، مردود است. شراب که به عقل آدمی لطمه می‌زند، حرام و

---

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۱.

مشورت که عقل آدمی را تقویت می‌کند و مایه رشد عقل و فکر می‌گردد، پسندیده و مورد تأکید است.

هیچ مکتبی چون اسلام فراگیری علم را برای تمام افراد لازم نشمرده و آنچه که اسلام برای اهمّیت علم در زمان جاهلیت فرموده هیچ دانشمندی تاکنون در هیچ منطقه‌ای نظیر آن را نگفته است، شما پیدا کنید صاحب مکتبی را که مدت تحصیل را از گهواره تا گور و معلم آن را حتی از مخالفان خود و مکان آن را تا مسافرت به کرات آسمانی گسترش دهد.

امّا با این حال علم و عقل جایگزین انبیا نمی‌شوند و ما را از پیامبران بی‌نیاز نمی‌کنند، به دلایلی که ذکر خواهد شد.

دلائل نارسایی علم

الف: محدودیّت علم انسان

هر روز شاهدیم که به تعداد دانشکده‌ها تخصصی اضافه می‌شود و اختراعات و اکتشافات جدیدی نصیب انسان می‌گردد. امّا واگذارکردن انسان به علم و عقل خود در حقیقت در سنگلاخ قرار دادن و گیج کردن اوست، زیرا فهم و علم و فکر مردم متفاوت است، بیشتر درگیری‌ها و اختلافات خطرناک از افراد عاقل و آگاه سرچشمه می‌گیرد، علم و عقلی که مایه ایجاد این همه درگیری است چگونه می‌تواند برطرف کنندهٔ نزاع‌ها و تفاوت‌ها باشد؟ هرکسی چیزی را خیر می‌داند که چه بسا دیگری آن را نمی‌فهمد.

آری آگاهی انسان کم است. نه از گذشته خبر صحیحی دارد و نه از آینده و نه به طور دقیق از بازتاب و عکس العمل‌های فوری یا تدریجی کار خود اطلاعی دارد. چه زیبا گفته‌اند که علم انسان در کنار جهلش همچون قطره‌ای در کنار دریاست.

ب: فراوانی موانع شناخت

یکی از بحث‌هایی که در موضوع شناخت مطرح می‌شود موانع شناخت است.

هنگامی انسان حق را درک می کند که مانعی در مسیر شناخت او نباشد.

انسان با داشتن عقل و فکر و قدرت تحصیل گاهی چنان در مسیر طوفان غرائز قرار می‌گیرد که قدرت شناخت واقعیت را از دست می‌دهد. متأسّفانه آن قدر عینک‌های رنگارنگ جلو چشمان ما قرار می‌دهند که درست تشخیص نمی دهیم. چه بسا چیزهایی را حق می‌بینیم که باطل هستند و چیزهایی را باطل تشخیص می‌بینیم که حق هستند؛ برخی را دوست می‌پنداریم که دشمن‌اند و برخی را دشمن خیال می‌کنیم که دوست هستند.

در قرآن و حدیث به موانع شناخت توجه زیادی شده است. هر یک از غضب و شهوت و محبّت و تعصّب و تمایلات می‌توانند جلو شناخت صحیح را بگیرند و انسان را از درک واقعیت‌ها بازدارند.

کوتاه سخن آنکه چون انسان محکوم غرائز است و واقعیت‌ها را همه جا چنان که هست نمی بیند و گاهی بر خلاف شناخت صحیح عمل می‌کند، حقّ قانونگذاری ندارد. قرآن کریم می‌فرماید: «ان الحکم الاّ لله»[1]

پس اگر ما به مجلس شورای اسلامی قوّهٔ مقنّنه می‌گوییم، در واقع مراد وضع قانون مطابق قوانین الهی است.

ج: تأخیر در فهم

گاهی به مرور زمان و با پیشرفت علم، دست انسان به واقعیاتی می‌رسد، لکن گناه صدها سال تأخیر دسترسی را به عهدهٔ چه کسی بگذاریم؟ مثلاً حدود نیم قرن است که ثابت شده مصرف گوشت خوک موجب تولید و رشد کرم کدو و کرم تریشین است، اما کسانی که از طریق وحی، از حرام بودن گوشت خوک آگاه شدند قرن‌ها سال است که از خطر آن مصونیّت دارند،

ده‌ها دستور در اسلام داریم که مرور زمان و پیشرفت علم از روی اسرار آن پرده

---

۱. سوره انعام، آیه ۵۷.

برداشته ولی پیروان مکتب انبیا از همان روز اول در مسیری قرار گرفتند که دانشمندان متّکی به علم و تجربهٔ خود پس از قرن ها به آن رسیدند.

د: درک معنویّات

انسان با علم و عقل و مشورت و بررسی‌های خود تنها در مسائل محسوس و مادی می‌تواند گام بردارد و راهی را انتخاب کند، امّا در شناخت سعادت ابدی و رشد معنوی و تربیت روحی که دست انسان از آنها کوتاه است جز طریق وحی و راه انبیا راهی ندارد.

تفاوت کار علم با کار انبیا

در بحث‌های قبل گفتیم: علم، کار انبیا را نمی‌کند؛ اکنون مطالب را با بیانی رسا و فشرده از قول مرحوم شهید مطهری بیان می‌کنیم:

علم در طبیعت تصرّف می‌کند و انبیا در انسان.

علم به ما ابزار می‌دهد، انبیا به ما هدف می‌دهند.

علم به ما سرعت می‌دهد، انبیا به ما جهت می‌دهند.

علم می‌گوید چه هست، انبیا می‌گویند چه باید کرد.

علم تنها انقلاب بیرونی را طرّاحی می‌کند، انبیا انقلاب از درون را.

علم گسترش می‌دهد، انبیا بالا می‌برند.

شناخت‌ها و فکرها با هم تضادّ دارند ولی انبیا همه در یک جهت هستند.

علم گاهی از خیال سر در می‌آورد، یعنی انسان خیال می‌کند فهمیده، بعد معلوم می‌شود که اصلاً نفهمیده است ولی در وحی خیال راه ندارد.

در عصر کنونی، روز به روز دامنه علم گسترش می‌یابد ولی هرگز از آمار جنایت کم نشده است.

آری، علم لازم است همراه عمل باشد تا ارزشمند گردد، چه علم دین و چه سایر علوم. علم به تنهایی مشکلی را حل نمی‌کند. شاید عالمی نویسندهٔ کتاب اخلاق هم

باشد، ولی وقتی عمل ندارد، علم او ارزشی ندارد.

بنابراین، علم انسان را نجات نخواهد داد و انسان ناچار است دستش را در دست انبیا بگذارد.

وجدان، نمی‌تواند جایگزین انبیا گردد

برخلاف تصوّر گروهی که خیال می‌کنند وجدان اخلاقی برای هدایت انسان کافی است و دیگر از راهنمایی انبیا بی‌نیازیم؛ باید بگوییم: وجدان اخلاقی تا حدود زیادی به خود ما و جامعه ما وابسته است، و رنگ محیط و عادت به خود می‌گیرد و قابل تغییر است و هرگز نشان دهندهٔ واقعیات نیست. همین سیگار تلخ، که هر وجدان سالمی بار اول آن را طرد می‌کند، به خاطر عادت و محیط، کم‌کم به مرحله‌ای می‌رسد که فرد از مصرف آن لذّت می‌برد.

کسانی را می‌شناسیم که از سربریدن یک مرغ وحشت داشتند ولی با تکرار آن، احساس و وجدانشان تغییر یافته است. البته وجدان چیز خوب و مفیدی است امّا نمی‌توان بر آن تکیه کرد. در دعای کمیل می‌خوانیم:

«اللّهم اغفرلی الذّنوب الّتی تهتک العصم»

خدایا! گناهانی که پرده‌ها را می‌درد بر من ببخشا!

انسان بار اول که گناه می‌کند، ناراحت می‌شود و وجدان، او را آزار می‌دهد، امّا بر اثر تکرار، انجام گناه برای او عادّی می‌شود حتی گاهی از این که گناه نکرده ناراحت است. امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

انبیا آمدند تا فطرت بشر را زنده کنند و پرده‌های غفلت را کنار بزنند. ولی بحث ما در این است که آیا می‌توان تنها به رهنمودهای وجدان قناعت کرد؟ البته که پاسخ منفی است.

قوانین بشری، نارسا، ناقص و مورد تردید است

کسانی که خود را از مکتب وحی و راه انبیا بی نیاز می‌دانند برای زندگی خود قوانینی از این قبیل تدوین می‌کنند:

۱ـ قوانین استبداد فردی که از ارادهٔ یک فرد خودکامه سرچشمه می‌گیرد و ضعف و نارسایی و تحمیل و خفقان و تنگ نظری و ... به همراه دارد.

۲ـ قوانین استبداد طبقاتی که تنها یک طبقه آن را وضع می‌کنند، و ناگفته پیداست که این سری قوانین تنها مصلحت یک طبقه و قشر خاص را در نظر می‌گیرد و تحت تأثیر همان طبقه حاکم است.

۳ـ قوانین ملّی که برخاسته از آرای ملّت است؛ خواه این قوانین با حقیقت و مصلحت توأم باشد یا نباشد. دنیای امروز این نوعِ سوّم را مترقّی‌ترین قوانین می‌دانند در حالی که هیچ یک از قوانین بشری جامع و کامل نیست و به همهٔ ابعاد زندگی فردی و اجتماعی انسان اشراف ندارد. زیرا افرادی که به اتّکای علم و عقل خود برای ما قانون وضع کرده‌اند:

الف: چگونه تمام ابعاد انسان را شناخته و نیازش را دانسته‌اند؟

ب: آیا به راستی خیرخواه بشر بوده‌اند؟

ج: چگونه مطمئن باشیم خطا نکرده‌اند؟

د: شاید منافع فرد یا گروه خاصّی را در نظر گرفته باشند و محیط و نظام خانوادگی یا قبیله‌ای یا اقتصادی مسیر شناخت واقعی آنان را عوض کرده و فشارها و محیط بر قانونگذاری آنها اثر گذاشته باشد.

هـ: از کجا که تحت تأثیر غرائز شیطانی وطاغوت‌ها قرار نگرفته‌اند؟

و: از کجا مطمئن شویم که بازتاب و عکس‌العمل این دستورات دیر یا زود به ضرر فرد یا جامعه منتهی نخواهد شد؟

این‌ها تردیدهایی است که با چندین سال سوء سابقهٔ حامیان حقوق بشر و کسانی

که از عدالت اجتماعی دم می‌زنند به یقین تبدیل شده است و همه فهمیدیم که این حامیان دروغین برای نجات محرومان و مستضعفان، گامی مؤثر و چشمگیر برنداشته‌اند و شاید کمتر کسی باشد که نسبت به اجرای قوانین بشری با این سابقه و تجربهٔ تلخی که دارد احساس دلگرمی کند و اگر احیاناً در مناطقی از دنیا به همین قوانین برخاسته از افکار این سیاستمداران و حقوقدانان عمل می‌شود یا به خاطر ادامهٔ زندگی مادّی و یا ترس از جریمه و مخالفت دولت است وگرنه پیروان هیچ منطقی جز مکتب انبیا، در عمل کردن به قوانین، در درون خود احساس عشق و شور و قداست نمی‌کنند.

راستی، انسانی که آزاد آفریده شده و آزاد به دنیا آمده است چرا امروز غلام حلقه به گوش و فرمانبر این و آن باشد؟ چرا از قانونی که انسان دیگری همانند او، وضع کرده باید پیروی کند؟

آری، این مسائل و تردیدها، شور و عشق به عمل را در درون انسان می‌خشکاند. این بدگمانی‌ها بخصوص در زمانی بیشتر جلوه می‌کند که انسان در عمل به این قوانین هرگز تشویق نمی‌شود، ولی هرگاه از عمل به آنها سرپیچی کرد فوراً جریمه می‌شود، بر خلاف قوانین آسمانی که همان‌گونه که برای متخلفان و گناهکاران کیفر و تأدیب مقرر نموده، برای افراد باتقوا و اهل اطاعت نیز اجر و پاداش اخروی در نظر گرفته است. در مکتب انبیا حتی برای گام‌هایی که انسان در مسیر هدف برمی‌دارد اجر و پاداش مقرر شده و این خود امتیاز دیگری برای راه انبیاست.

ویژگی‌های قانونگذار

با توجه به مطالبی که بیان شد نتیجه می گیریم که قانونگذار زندگی بشر باید شرایط و امتیازات ذیل را داشته باشد:

۱ـ علم و احاطهٔ کامل به تمام نیازهای ظاهری و باطنی انسان.

۲ـ لطف و مرحمت کامل نسبت به انسان.

۳ـ عدالت کامل و ترجیح ندادن تمایلات بر مصلحت و حقیقت.

ناگفته پیداست که چنین قانونگذاری، کسی جز خدای متعال نیست که پیام‌ها و راهنمایی‌ها و قوانین او به وسیلهٔ انبیا به انسان می‌رسد. آری، پیامبران به منزله دستگاه گیرنده‌ای هستند که در پیکرهٔ جامعه بشریت کارگذاشته شده‌اند و پیام‌های الهی را می‌گیرند و به مردم می‌رسانند.

آیا می‌توان در برابر دعوت انبیا بی‌تفاوت ماند؟

دلائل زیادی ما را از بی تفاوتی در برابر دعوت انبیا باز می‌دارد که چند نمونه را در اینجا نقل می‌کنیم:

۱ـ در طول تاریخ، پیامبران قیام کردند و تا شهادت پیش رفتند و حسن سابقهٔ آنان نزد دوست و دشمن روشن است و حتی دشمنان هم نسبتِ گناه و خلاف به آنان نمی‌دهند. آنان دلائل روشن و معجزات فراوانی نشان دادند و پیروان صدیقی پیدا کردند.

اگر ما احتمال دهیم که سخن انبیا راست و درست است، همین احتمال کافی است که در راه خود تجدید نظر کنیم و راه انبیا را پیش گیریم، زیرا طبق رهنمود عقل، دفع ضرر احتمالی لازم است و نمی‌توان گفت: احتمال ضرر کم است؛ چون مورد احتمال، خطر و عذاب سخت وابدی است، لذا عقل به ما می‌گوید سراغ تحقیق برویم و در راه آن بزرگواران گام برداریمْ و در راهی که داریم تجدید نظر کنیم.

۲ـ اگر نگاهی به مخالفان انبیا کنیم مشاهده خواهیم کرد که در قدیم (ابوها) و امروز (ابرها) با راه پیامبران مخالفند. در قدیم ابوجهل‌ها، ابولهب‌ها و ابوسفیان‌ها مخالف بودند و امروز ابرقدرت‌ها مخالفان سرسخت راه انبیا هستند. ما از مخالفت این قدرت‌های شیطانی به حقّانیّت راه پیامبران پی می‌بریم.

بیان قرآن درباره انبیا

اکنون که نیاز به انبیا را از طریق عقل دانستیم، به چند آیه از قرآن نیز اشاره می‌کنیم:

* ﴿ولکلّ اُمّة رسولٌ فاذا جاء رسولهم قُضی بینهم بالقِسط و هم لایظلمون﴾[۱] برای هر گروه و امّتی، پیامبری است پس زمانی که پیامبرشان آمد میان مردم به عدالت و قسط حکم می‌شود و به احدی ستم نمی‌شود.[۲]

* ﴿وانْ من امّة الاّ خلا فیها نذیر﴾[۳] هیچ امّتی نیست مگر آنکه در میان آنان پیامبری برای هشدار دادن آمده است.

* ﴿انّ علینا للهدی﴾[٤] همانا هدایت مردم بر ما لازم است.

* ﴿و مَن أحسن من اللّه حکماً﴾[٥] کیست که از خداوند حکم و دستور بهتری دهد؟

* ﴿قل فللّه الحجّة البالغة﴾[٦] بگو: رساترین حجّت و دلیل تنها برای خداست.

دیگر نمی‌توانید بگویید: من راه حق را از باطل تشخیص نمی‌دادم، زیرا با وجود رهبران معصومی همچون انبیا راه هرگونه عذرتراشی به روی شما بسته می‌شود، و تنها اوست که می‌تواند شما را از این که به مکتب و برنامه آن بزرگواران توجّه نکرده‌اید محکوم نماید.

* ﴿لیهلك مَن هلك عن بیّنة و یحیی من حیّ عن بیّنة﴾[۷] تا هلاک شود هر که هلاک شدنی است از روی دلیل، و زنده شود هر که قابل حیات است از روی دلیل. آری، باید راه و چاه روشن باشد تا انسان هریک را از روی آگاهی و آزادی کامل انتخاب نماید.

* ﴿رسلاً مبشّرین و منذرین لئلاّیکون للنّاس علی اللّه حجّة بعد الرسل﴾[۸] ما پیامبران را

---

۱. سوره یونس، آیه ٤۷.

۲. ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که برای تمام امّت‌ها در هر کجای زمین که باشند خدا پیامبری فرستاده، گرچه تاریخ همهٔ آن بزرگواران بر ما روشن نیست. بنابراین جایی برای این سؤال باقی نمی‌ماند که چرا همهٔ انبیا در مشرق بودند؟

۳. سوره فاطر، آیه ۲٤.

٤. سوره لیل، آیه۱۲.

٥. سوره مائده، آیه ٥۰.

٦. سوره انعام، آیه ۱٤۹.

۷. سوره انفال، آیه ٤۲.

۸. سوره نساء، آیه ۱٦٥.

بشارت دهنده و هشدار دهنده فرستادیم تا بعد از آن برای مردم جای هیچ گونه عذری وجود نداشته باشد، که بگویند: نمی‌دانستیم و کسی به ما خبری نداد.

* ﴿ولو انّا اهلکناهم بعذاب من قبله لقالوا ربّنا لولا ارسلت الینا رسولاً فنتّبع آیاتك من قبل ان نذلّ و نخزی﴾[1] این آیه نیز نظیر آیه قبل می‌فرماید: اگر ما قبل از پیام انبیا مردم را هلاک کنیم زبان به اعتراض گشوده، می‌گویند: ای خدای ما! تو که از راه ما راضی نبودی، چرا پیامبر و رسولی برای ما نفرستادی تا ما را قبل از آنکه به ذلت و بدبختی برسیم هدایت کند؟

چگونه جامعه را به پیروی از قوانین الهی پایبند کنیم؟

در جامعه بشری، هر قانونی با اِعمال روشهایی در میان مردم اجرا می‌شود و ما به اختصار آنها را بیان می‌کنیم:

۱ـ عادت و تقلید: گاهی مردم فرمانی را تنها به خاطر پیروی از نیاکان و بدون آگاهی و بصیرت می‌پذیرند، اقبال لاهوری می‌گوید:

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد
گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد
یعنی در خوی غلامی زسگان پست‌تر است
من ندیدم که سگی نزد سگی سر خم کرد

اسلام هرگز پیروی کورکورانه را نمی‌پذیرد وقرآن در آیات فراوانی از روش بت‌پرستان که عمل خلاف خود را با تقلید از نیاکان توجیه می‌کردند، به شدت انتقاد می‌کند. ﴿واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آبائنا﴾[2] هرگاه عمل خلافی را مرتکب می‌شدند تنها دلیل آنان این بود که پدرانمان نیز این عمل را انجام می‌دادند. و درباره پرستش غیر خدا می‌گفتند: ﴿قالوا وجدنا آبائنا لها عابدین﴾[3]

---

۱. سوره طه، آیه ۱۳٤. ۲. سوره اعراف، آیه ۲۸. ۳. سوره انبیاء، آیه ۵۳.

۲ـ ترس و طمع: استبدادگران با ارعاب و ترس، مردم را به بردگی کشانده و قوانین خود را اجرا می‌کنند، فرعون به موسی می‌گفت: ﴿لئن اتّخذت الهاً غیری لاجعلنك من المسجونین﴾[۱] اگر غیر از من خدای دیگری برای خود بپذیری تو را به زندان می‌افکنم.

افرادی را هم از راه تطمیع به خود جذب می‌کنند، همان گونه که فرعون ساحران زمان خود را جمع کرد و به آنان وعده داد که اگر بتوانید موسی را رسوا کنید، هم به شما مزد می‌دهم و هم شما را از نزدیکان خود قرار می‌دهم: ﴿فلما جاء السحرة قالوا لفرعون أإنّ لنا لاجراً ان کنا نحن الغالبین قال نعم وانکم اذا لمن المقرّبین﴾[۲] گفتند: آیا اگر موفق شدیم به ما مزد می‌دهی؟ فرعون گفت: آری، و شما حتماً از نزدیکان و درباریان من خواهید بود.

ناگفته پیداست که ترس و طمع دو عامل قوی برای تسلیم شدن مردم در برابر قانون است، ولی این دو عامل، قدرت انتخاب آزادانه و آگاهانه را به شدت تضعیف می‌کند، اسلام با این که مسأله ترس از دوزخ و علاقه به بهشت را مطرح نموده، ولی چون تحقق وعده‌ها در این جهان نیست و مردم آنها را دور و بعد از مرگ می‌بینند، با آرامی راه خود را انتخاب می‌کنند. فرق است میان کسی که سررسید بدهکاری او فرداست، با کسی که سررسید بدهکاریش چند سال بعد است، اولی دست و پای خود را گم می‌کند در حالی که دومی گویا اصلاً بدهکار نیست.

ترس وطمعی که نسبت به فردای قیامت است هرگز مردم را مجبور به عمل نمی‌کند، بهترین دلیل ما تجربه عینی روی خود مردم است که با علم به وعده‌های الهی باز در عمل این همه سهل‌انگاری می‌کنند.

۳ـ فهم و آگاهی: پدر و مادری که فرزند خود را امر و نهی می‌کنند، سعی دارند در

---

۱. سورهٔ شعراء، آیهٔ ۲۹.

۲. سوره شعراء، آیه ٤١. نظیر آن نیز در سوره اعراف، آیه ۱۱۳ آمده است.

حدّ توانِ فرزند خود، مصلحت و مفسده کارها را به او بگویند و بر این اساس او را برای پذیرش دستورات خود آماده کنند. فرزند نیز تا جایی که بفهمد، بر اساس آگاهی عمل می‌کند و در مواردی که دلیل امر و نهی را نفهمد، چون والدین را خیرخواه خود می‌داند به دستورات آنها عمل می‌کند و می‌داند که آنها از روی اطلاع و آگاهی سخن می‌گویند و بی‌جهت دستوری نمی‌دهند.

اسلام برای دعوت مردم به پذیرش دستورات الهی معمولاً از این راه استفاده می‌کند و حکمت امر و نهی خود را به طور اجمال یا تفصیل بیان می‌دارد تا مؤمنان در انجام آن، انگیزه بیشتری داشته باشند. گرچه لازمهٔ ایمان به خدا، ایمان به علم و عدل و حکمت اوست و اگر انسان، دلیل حکمی را نفهمید می‌داند که خداوند بدون حکمت حکمی صادر نمی‌کند، پس در برابر او تسلیم است و نسبت به احکامش تعبّد دارد.

در روایات پیشوایان معصوم علیهم‌السلام علت بسیاری از دستورات اسلام ذکر شده، و کتاب‌هایی نیز در این باره نوشته شده است.[۱] خوشبختانه پیشرفت هم روز به روز حقائق را روشن می‌سازد و از فلسفهٔ احکام پرده برمی‌دارد.[۲]

٤ـ عشق و محبّت: اگر ما کسی را دوست داشته باشیم دستورش را عمل می‌کنیم، گرچه این علاقه نابجا باشد تا چه رسد به عشق و علاقه‌ای که با شناخت و آگاهی و بر اساس عقل و فهم استوار شده باشد: ﴿والّذین آمنوا أشدّ حبّاً للّه﴾[۳] کسانی که به خدا ایمان دارند، شدیدترین علاقه و محبت را برای خدا دارند.

روشن است که بهترین و سالم‌ترین و معقول‌ترین راهها همان راه چهارم و پنجم است. راه «فهم و آگاهی» و راه «عشق و محبت».

---

۱. مانند کتاب علل الشرایع.

۲. این بدان معنی نیست که هر دستوری را از دلیل آن مطّلع نشدیم عمل نکنیم.

۳. سوره بقره، آیه ۱٦٥.

این دستور صریح اسلام است که می‌فرماید: ﴿اُدع الی سبیل ربّك بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالّتی هی احسن﴾[1] مردم را با بیان مستدل و حکیمانه و موعظه‌های دلپذیر و مجادلهٔ نیکو، به راه خدا دعوت کن.

استفاده از قهر و جدال، در آخرین مرحله باید انجام شود، راه رسمی، همان تعلیم دادن و ایجاد عشق و محبت است. این قرآن است که می‌فرماید: ﴿فلیعبدوا ربّ هذا البیت الّذی أطعمهم من جوع و آمنهم من خوف﴾[1] باید پروردگار این خانه را عبادت کنند، زیرا او بود که مردم را از گرسنگی و ترس به سیری و آرامش رسانید.

این آیه، تأمین رفاه و امنیت را از سوی خدا مطرح کرده تا احساس قدردانی و عشق به خدا را در آنان برانگیزد.

ضامن اجرا چیست؟

در بحث گذشته گفتیم: هیچ یک از تقلید یا ترس و طمع، نمی‌توانند عامل صحیحی برای عمل به قانون باشد و بهترین عامل همان بالا بردن رشد فکری و فهم و ایجاد محبت و عشق به قانون‌گذار است. اکنون شیوهٔ عمل اسلام را درباره این دو موضوع بیان می‌کنیم:

۱ـ رشد فکری: در هیچ مکتبی مانند اسلام به تحصیل علم و تفکر سفارش نشده است، این همه که به معاشرت با دانشمندان با تقوا یا سیر در زمین و یا مشورت اهمیت داده شده به خاطر آن است که سطح فکر ما بالا رود. در سراسر قرآن اگر تاریخ اقوام پیشین و علل سقوط آنان و تاریخ انبیا و رمز موفقیت آنها به چشم می‌خورد، برای این است که فکر ما رشد کند.

بیان فلسفه احکام و بیان عوامل هلاکت امت‌های لجوج پیشین تا حدّ زیادی می‌تواند ضامن اجرا باشد.

---

۱. سوره نحل، آیه ۱۲۵. ۱. سوره قریش، آیه ٤.

۲ـ استمداد از عواطف: از عوامل محرک انسان در کارها، احساسات و عواطف است. لذا مسأله تشویق مؤمنان، در قرآن بسیار مطرح شده، تا جایی که خداوند به پیامبرش می‌فرماید: ﴿و صلّ علیهم إنّ صلاتك سکن لهم﴾[۱] بر کسانی که زکات خود را می‌پردازند درود بفرست، که این تشویق سبب آرامش آنان است.

خداوند در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وما لکم لاتقاتلون فی سبیل‌الله و المستضعفین من الرجال والنساء والولدان الّذین یقولون ربّنا أخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها﴾[۲]

چرا در راه خدا و نجات مستضعفان، از مردان و زنان و کودکان که در اسارت ستمگران فریاد نجات سرمی‌دهند و از خدا رهایی خود را آرزو می‌کنند، به جنگ و قیام نمی‌پردازید؟!

در این آیه خداوند برای تحریک و بسیج مردم، چهره کودکانی را که در چنگ ستمگران گرفتار شده‌اند ترسیم نموده و از عواطف مردم استمداد می‌کند.

در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیماً ذامقربة او مسکیناً ذامتربة﴾[۳] غذا دادن در ایام قحطی، به یتیمی که نزدیک و فامیل است یا مسکینی که روی خاک نشسته، سفارش شده است.

توجّه دارید که تعبیرها همه عاطفی است و با استمداد از عواطف، مردم را به عمل دعوت می‌کند.

۳ـ سومین ضامن اجرا که از همه عوامل قوی‌تر است مسألهٔ ایمان به خدا و معاد است. ایمان به اینکه فرمان از خداست و من بنده او و زیر نظر او هستم، به سوی او باز می‌گردم و در دادگاه عدلش باید پاسخ بدهم. ایمان به اینکه هر کار خوبم را ده برابر پاداش می‌دهد و لغزشم را می‌بخشد. ایمان به اینکه هر ذرّه‌ای از خیر و شر حسابی دارد. آری، چنین ایمان و باوری نقش مهمّی در اطاعت و فرمانبرداری دارد.

٤ـ امربه‌معروف و نهی از منکر: اگر جامعه‌ای از حالت بی‌تفاوتی درآید و حالت

---

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۳. ۲. سوره نساء، آیه ۷۵. ۳. سورهٔ بلد، آیهٔ ۱٤ ـ ۱٦.

تعهد و فعال به خود گیرد، همه مردم، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، همان گونه که ماشینی اگر بر خلاف قوانین راهنمایی حرکت کند تمام ماشین‌ها برای او بوق می‌زنند و چراغ روشن می‌کنند و تخلّف او را تذکّر می‌دهند و آن قدر این عمل تکرار می‌شود تا راننده پشیمان شود و از تخلّف دست بردارد. آری، خود مردم می‌توانند ضامن اجرای قانون باشند.

۵ ـ حکومت و کیفر: در مثال فوق اگر راننده به تذکر و هشدار مردم اعتنایی نکند و در برابر آن همه بوق و چراغ بی‌تفاوت باشد و به حرکت خود ادامه دهد، نوبت پلیس و جریمه می‌رسد.

آری، ضامن اجرای برخی احکام اسلام، حکومت اسلامی است که مرتکب برخی گناهان را کیفر می‌دهد تا قانون خدا حاکم شود.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

راههای شناخت انبیا

برای شناخت انبیا سه راه وجود دارد: ۱ـ معجزه. ۲ـ بررسی گذشته، حالات و کارنامهٔ انبیا. ۳ـ اشارات پیامبران قبلی.

اولین راه: معجزه

کسی که می‌گوید من از سوی خدا مأمور هدایت شما هستم و با خدای هستی و با قدرت و علم بی نهایت رابطه دارم، باید کاری کند که از عهدهٔ دیگران بر نیاید و بدین وسیله گفتهٔ خود را ثابت کند که او به راستی پیوند محکمی با عالم دیگر دارد. این عمل را معجزه می‌نامند.

هر یک از انبیای الهی، برای اثبات حقانیت خود معجزه و یا معجزاتی داشتند. از جمله می توان به این موارد اشاره کرد:

۱ـ نرم شدن آهن برای حضرت داوود. ﴿و النا له الحدید﴾[۱]

۲ـ مسخر شدن باد برای حضرت سلیمان. ﴿فسخّرنا له الریح تجری بامره﴾[۲]

۳ـ بیرون آمدن شتر از کوه برای حضرت صالح. ﴿انّا مرسلوا الناقة فتنة لهم﴾[۳]

٤ـ اژدها شدن عصای حضرت موسی. ﴿فاذا هی ثعبان مبین﴾[٤]

۵ ـ خلقت پرنده توسط حضرت عیسی. ﴿انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا باذن الله﴾[۵]

سؤال: کار انبیا با کار مخترعان و مرتاضان و ساحران و پهلوانان چه فرقی دارد؟ آنان

---

۱. سوره سبأ، آیه ۱۰. ۲. سوره ص، آیه ۳٦. ۳. سوره قمر، آیه ۲۷.
٤. سوره اعراف، آیه ۱۰۷. ۵. سوره آل‌عمران، آیه ٤۹.

نیز به اعمالی دست می‌زنند که از عهدهٔ دیگران برنمی‌آید، چرا به آنها پیامبر گفته نمی‌شود؟

پاسخ:

۱ـ کار این افراد در اثر تعلیم است. مرتاضان و مخترعان، دوره و استاد دیده‌اند، ولی انبیا، معلم و مرشد و استادی ندیده‌اند.

۲ـ کار این افراد تمرینی است بر خلاف کار انبیا. مرتاضی که چهل روز نمی‌خوابد یا غذا نمی‌خورد و پهلوانی که وزنهٔ سنگینی را بر سر دست می‌گیرد، در اثر مدت‌ها تمرین، این توانایی را پیدا کرده‌اند.

مردمی که دور حضرت صالح جمع شدند و به او گفتند که اگر تو با قدرت الهی رابطه داری، الآن از همین کوه شتری با چنان خصوصیّاتی بیرون آور. او نگفت صبر کنید تا من تمرین کنم و کم‌کم در اثر تمرین، از کوه شتری بیرون آورم. علاوه بر آنکه اصولاً چنین کارهای شگفتی با تمرین هم شدنی نیست.

۳ـ کار این افراد غالباً با اهداف مادی توأم است. اگر ساحری دست به سحر می‌زند یا پهلوانی وزنه برمی‌دارد یا مرتاضی عملی انجام می‌دهد، یا برای جلب نظر مردم است، یا جمع مال یا سرگرمی و یا در نهایت، داشتن یک زندگی شیرین. اما هدف انبیا، ساختن انسان والا و جامعه ایده‌آل و هدایت انسان به سوی قدرتی دیگر است.

٤ـ این افراد امکان سوء سابقه دارند، ولی انبیا معصوم‌اند و هیچ گونه نقطه ضعفی در زندگی وجود ندارد.

۵ ـ ساحر و مرتاض و مخترع، هرگز نمی‌گویند که این عمل را دیگران نمی‌توانند انجام دهند و جرأت مبارزطلبی ندارند، امّا پیامبران، با کمال شهامت و آرامش اعلام می‌کنند: دیگران قادر بر انجام چنین عملی نیستند.

بنابراین میان معجزهٔ انبیا وکارهای چشم پرکنِ دیگران، هم از نظر نوع عمل وهم

از نظر هدف و هم از جهت شخصی که انجام می‌دهد، فرق‌های متعددی است که با کمی توجه هرگز انسان میان ساحران ومرتاضان ونابغه‌ها ومخترعان با پیامبران دچار اشتباه نمی‌شود.

معجزه، نه نمایشگاه

آیا هر نوع معجزه‌ای که مردم می‌خواستند انبیا انجام می‌دادند؟

پاسخ منفی است، زیرا در قرآن می‌خوانیم: مردم گاهی از پیامبران توقع داشتند تا کار محال یا بی‌ربط یا مضر و یا خلاف نظام هستی انجام دهند و آن بزرگواران به انتظارات آنها اعتنایی نمی‌کردند. اینک نمونه‌هایی از این‌گونه درخواست‌های نابجا:

گاهی می‌گفتند: اگر تو پیامبری خدا را نزد ما بیاور! ﴿تاتی بالله﴾[1] با توجه به اینکه خداوند جسم نیست، این توقّع، کاملاً محال است.

گاهی می‌گفتند: اگر تو پیامبری آسمان را قطعه قطعه کرده، بر سر ما فرو ریز: ﴿او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفاً﴾[2]

و گاهی می‌گفتند: اگر تو پیامبری باید خانه تو از طلا باشد. ﴿او یکون لك بیت من زخرف﴾[3] یا باغی بزرگ از درختان گوناگون انگور و خرما داشته باشی: ﴿او تکون لك جنّة من نخیل و عنب﴾[4]

آیا داشتن کاخ و باغ دلیل ارتباط با خداست؟ مگر فرعون‌ها و قارون‌ها و نمرودها که این همه مال و ثروت داشتند با خدا ارتباط داشتند؟! مگر پیامبران، نمایشگاه به راه انداخته‌اند تا طبق هوس این و آن، اعمالی را به نام معجزه انجام دهند؟! و مگر انجام معجزه جز برای اثبات نبوّت است؟! اگر مهندسی چند ساختمان بی‌عیب بسازد یا خطاطی چند صفحه خط زیبا بنویسد برای اثبات مهارتش کافی نیست و حتماً باید برای اثبات مهندسی و یا خطاطی خود برای تمام افراد خانه بسازد و

---

۱. سوره اسراء، آیه ۹۲. ۲. سوره اسراء، آیه ۹۲. ۳. سوره اسراء، آیه ۹۳.
٤. سوره اسراء، آیه ۹۱.

خطی بنویسد؟!

علاوه بر اینکه خدا حکیم است، هرچند بر انجام هر کاری قادر است اما کارهای او همراه با حکمت است.

گذشته از اینها مگر کفار همین نمونه‌های اعجاز را که دیدند نگفتند سحر است؟! کسی که نخواهد قبول کند و بنای لجاجت داشته باشد صدها دلیل هم او را قانع نمی‌کند. مگر دربارهٔ خداشناسی هر سلّول و اتم و برگ درختی شاهدی برای اثبات او نیست، امّا کسی که نمی‌خواهد بپذیرد، نمی‌پذیرد.

بنابراین، معجزه تنها برای این است که ارتباط پیامبر را با خدای بزرگ روشن کند و بنا نیست هر روز و هر ساعت و برای هر فرد آن هم در هر مسأله‌ای که دلخواه او باشد، پیامبر دست به معجزه بزند. ما زندگی پر مشقّت انبیا را مشاهده می‌کنیم که به طور عادی با مشکلات برخورد می‌کردند و از راه معمولی و با تلاش و صبر و تحمل ناگواری‌ها، مشکلات را یکی پس از دیگری حل می‌کردند وهرگز در لابلای این همه بلا و گرفتاری که برای خود و پیروانشان برده، به معجزه و امثال آن دست نمی‌زدند.

سنخیّت در معجزه

مثال معروفی است که می‌گویند: قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری. راستی اگر بنا باشد کسی برای معماران یا نجّاران یا خیّاطان، معجزه‌ای بیاورد باید معجزه با کار و فکر و ذوق آنان تناسب داشته باشد و لذا می‌بینیم حضرت موسی علیه السلام چون در زمانی قرار داشت که بازار سحر و جادو گرم بود معجزه‌اش نیز اژدها شدن عصا بود. حضرت عیسی علیه السلام چون در زمانی می‌زیست که مسألهٔ طبابت و معالجهٔ بیماری‌ها بسیار مورد توجّه بود، به فرمان خدا مرده را زنده می‌کرد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را می‌بینیم که چون در زمانی مبعوث می‌شود که شعر و شاعری در اوج است، معجزهٔ رسمی او هم از سنخ سخن است. این از یک سو؛

از سوی دیگر دینِ جاوید و جهانی به معجزه‌ای دائمی نیاز دارد و قرآن، معجزهٔ

پایدار پیامبر اسلام است که با رفتن پیامبر از میان نرفته و همواره باقی است.

دوّمین راه: بررسی قرائن، حالات و کارنامهٔ انبیا

گفتیم برای شناخت انبیا سه راه وجود دارد: راه اول معجزه بود که توضیح دادیم، امّا راه دوم: پیامبران را می‌توان از بررسی حالات و گفته‌ها و کارنامهٔ زندگی آنان و نیز از قرائن موجود شناخت. به مثال زیر توجه کنید:

نزاعی در خیابان صورت می‌گیرد، پلیس، طرفین را به پاسگاه می‌برد، بازجویی به شرح ذیل آغاز می‌شود:

۱ـ نام و شهرت؟

۲ـ محل نزاع؟

۳ـ زمان درگیری؟

٤ـ جریان چه بوده؟

۵ ـ چه گفتید؟

٦ـ چه کردید؟

شخص بازپرس، پس از بررسی و جمع‌بندی موارد فوق به حقیقت ماجرا پی می‌برد. ما نیز اگر بخواهیم، می‌توانیم از این طریق پیامبر خود را بشناسیم؛

چه کسی بود؟

چرا قیام کرد؟

چه افرادی به او گرویدند؟

چه گروهایی با او مخالفت کردند؟

از چه راهی حرف خود را اثبات می‌کرد؟

اصولاً حرف او چه بود؟

چه افرادی را تربیت کردند؟

تاریخ پیامبران به خصوص پیامبراسلام سؤالات فوق را به روشنی پاسخ می‌دهد:

رسول خدا ﷺ چه کسی بود؟ هم اُمّی و درس ناخوانده بود و هم امین بود. در مرکز بت و شرک و تفرقه و در دریای خرافات و جهل، چرا قیام کرد؟ قیام دشواری را علیه فساد و تباهی آغاز کرد.

چه افرادی به او گرویدند؟ زنی همچون خدیجه و مردی همچون علیّ بن ابیطالب ﷺ که دو نمونه کمال و اخلاص و پاکی و دارای نشانه‌های عظمت بودند.

مخالفان پیامبر، ابرقدرت‌ها و افراد خودخواه و مستکبر و استثمارگر و ظالم بودند. او جز در راه حقیقت پیش نرفت. هرگز به مادّیات وعده نمی‌داد، با تظاهر و ریاکاری مکتب خود را گسترش نداد.

سخنان او دستورات نورانی قرآن بود و تربیت شدگان مکتبش سلمان‌ها و ابوذرها و مقدادها و ... بودند.

راستی اگر پیامبر ما هیچ معجزه‌ای هم نداشته باشد، کارنامهٔ زندگی و اهداف و حالات او می‌تواند شاهد گویای صداقت او باشد.

راه سوّم: گفته‌ها و اشارات پیامبران قبلی

سومین راه شناخت پیامبر، گفته‌های پیامبران قبلی است، به یک مثال توجه کنید:

اگر بنده ادعا کردم که منزل شما مال من است و نام و نشان من نیز در سند ثبت است؛ تنها راه طبیعی در برابر این ادّعا آن است که شما سند را بیاورید و به مردم نشان دهید که نام و نشانی از من در آن نیست و این ادعا دروغ است، اما اگر به جای این راه، جنگ به راه انداختید و سند را حاضر نکردید مردم چه قضاوتی می‌کنند؟ آیا جز این است که نیاوردن سند و تحمّل جنگ و خسارت بهترین گواه بر حقّانیت ادّعای من است؟

پیامبر اسلام ﷺ آمد و فرمود: من همان پیامبری هستم که نام و نشانم در تورات و انجیل شما هست.

در قرآن آمده است: ﴿یجدونه مکتوباً عندهم فی التوراة و الانجیل﴾[۱] آنها نام پیامبر اسلام را در کتاب‌هایشان، یافته بودند.

ظهور پیامبر اسلامﷺ برای پیروان ادیان پیشین به اندازه‌ای روشن بود که قرآن می‌فرماید: ﴿یعرفونه کما یعرفون ابناءهم﴾[۲] آنها همان گونه که فرزندان خود را می‌شناختند، پیامبر اسلام را نیز می‌شناختند.

امّا با این حال یهود جنگ‌هایی به راه انداخت و مسیحیت جزیه‌هایی را تحمل کرد، در صورتی که اگر چنین مسائلی در کتبشان نبود می‌توانستند به راحتی با پیامبر اسلام مبارزه کنند و نه تنها به او ایمان نیاورند که حتی او را شکست دهند و بگویند نام و نشان او در تورات و انجیل نیست و او مرد دورغگویی است.

بنابراین، ما از جنگ‌ها و خسارت‌هایی که دشمنان اسلام تحمّل کردند می‌فهمیم نام و نشان حضرت محمّدﷺ در کتاب‌های آسمانی آنان بوده گرچه امروز آن را تغییر داده‌اند.

این بود فشرده‌ای از سه‌راهی که می‌توان توسط آن پیامبر شناخت.

قرآن، معجزهٔ بزرگ پیامبر اسلام

این کتاب، ۱۱٤ سوره و ٦۲۳٦ آیه و حدود هفتاد و هشت هزار کلمه دارد،[۳] خداوند بارها در این کتاب از مخالفان قرآن دعوت کرده که به جای این همه سرسختی و کارشکنی و صرف بودجه‌ها و ایجاد جنگ‌ها و زدن تهمت‌ها، دست به دست هم دهند و کتابی همچون قرآن بیاورند: ﴿قل لئن اجتمعت الانس والجنّ علی أن یاتوا بمثل هذا القرآن لایاتون بمثله و لوکان بعضهم لبعض ظهیراً﴾[٤]

بگو: اگر انسان و جن همگی اجتماع کنند، هرگز نتوانند کتابی مثل این قرآن بیاورند، گرچه بعضی از ایشان پشتیبان دیگری باشند.

---

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۷. ۲. سوره انعام، آیه ۲۰.

۳. وحی و نبوّت شهید مطهری، ص۹۹. ٤. سوره اسراء، آیه ۸۸.

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿قل فاتوا بعشر سور مثله مفتریات﴾[۱] بگو: شما هم ده سوره مثل این قرآن بیاورید.

و در جای دیگر می‌خوانیم:﴿قل فاتوا بسورة مثله وأدعوا من استطعتم من دون الله إن کنتم صادقین﴾[۲] بگو: پس یک سوره مثل قرآن بیاورید و از هر قدرتی غیر خدا که امکان آن را دارید امداد بگیرید، اگر راستگو و صادق هستید.

و در آیه دیگری می‌خوانیم: ﴿فلیاتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین﴾[۳] (لازم نیست که یک قرآن یا ده سوره و یا حتی یک سوره مثل قرآن بیاورند) اگر راست می‌گویند، تنها یک حدیث و مطلب مثل قرآن بیاورند.

خواننده عزیز! بار دیگر در چهار آیه بالا دقّت کن که چگونه خداوند چندین مرتبه تخفیف داده و هر بار مخالفان را دعوت نموده تا مثل قرآن بیاورند.

علاوه بر تخفیف، خداوند با آوردن جملاتی، مخالفان را تحریک و تحریص کرده که اگر می‌توانند کاری بکنند:

۱ـ ﴿لا یاتون بمثله...﴾[۴] نمی‌توانند مثل قرآن بیاورند.

۲ـ ﴿لئن اجتمعت الانس والجنّ...﴾[۵] حتی اگر انسان و جن همه اجتماع کنند.

۳ـ ﴿ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً...﴾[۶] اگر پشت به پشت هم بدهند.

٤ـ ﴿ان کنتم صادقین...﴾[۷] اگر راست می‌گویید.

۵ ـ ﴿وادعوا مَن استطعتم...﴾[۸] از هر صاحب فکری که می‌خواهید دعوت کنید.

چهارده قرن انتظار!

راستی با این‌همه تخفیف و آن همه تحریک و این همه دشمن و آن همه نقشه، چرا کسی جواب نمی‌دهد؟ چرا دشمنان کمر بسته و قسم خوردهٔ این مکتب ،

---

۱. سوره هود، آیه ۱۳.
۲. سوره یونس، آیه ۳۸.
۳. سوره طور، آیه ٣٤.
٤. سوره اسراء، آیه ۸۸.
۵. سوره اسراء، آیه ۸۸.
٦. سوره اسراء، آیه ۸۸.
۷. سوره یونس، آیه ۳۸.
۸. سوره یونس، آیه ۳۸.

پاسخی نمی‌دهند؟ زبان مادری ما عربی نیست تا مثل قرآن را بیاوریم، امّا عرب زبان‌های غیر مسلمان چرا ساکتند؟! هم اکنون هزاران عرب زبان مارکسیست و مخالف سرسخت اسلام در کشورهای عربی و غیر آن وجود دارند و می‌توانند در فاصلهٔ کمی تمام مغزهای متفکّر را در سمیناری گرد آورند و یک مطلبی به روال گفتار قرآن بسازند، ولی نکرده‌اند!

امیرمؤمنان علی ﷺ با آنکه از فصیح‌ترین عرب زبانان محسوب می‌شود، امّا اگر میان خطبه‌های نهج‌البلاغه آن حضرت، یک آیه کوتاه از قرآن باشد، آن آیه درخشندگی و امتیاز خاصّی دارد. حتی در سخنان خود پیامبر ﷺ نیز هرگاه یک آیه باشد کاملاً از گفته‌های او ممتاز است و این است معنای اعجاز قرآن که حروف و کلماتش، همان حروف و کلمات زبان عربی، امّا ترکیب و آهنگ جمله‌ها چنان است که در طول چهارده قرن، احدی مثل آن را نیاورده است.

از سوی دیگر، آوردن قرآن به وسیلهٔ شخصی درس نخوانده و مطالبی که هر چه دنیای علم جلو می‌رود معارف آن شکوفاتر می‌شود، دلیل دیگری بر معجزه بودن قرآن است.

هر کجا مخالفتی میان علم و وحی به چشم می‌خورد یا آن علم در حقیقت علم نیست و تنها یک نظریه و حدس است و یا فهم ما از وحی درست نیست وگرنه یک مسأله صددرصد علمی، هرگز با وحی مخالفتی ندارد.

در قرآن آیاتی به چشم می‌خورد که در زمان نزول آن آیات، کاملاً پیشگویی وخبر از غیب بوده ولی دیری نگذشته که محقق شده است.

زمانی که مخالفان پیامبر پیش خود حساب می‌کردند که محمّد ﷺ فرزند پسری ندارد و با مرگ او مسأله خاتمه می‌یابد، آیه آمد: ﴿انّا اعطیناك الکوثر﴾

ای محمد! ﷺ ما به تو خیر زیاد مرحمت کردیم. (از یک دختر، نسل و ذرّیهٔ تو را ادامه خواهیم داد) و این دشمن توست که با وجود آن همه فرزند، نسلش پایان

خواهد پذیرفت: ﴿انّ شانئك هوالابتر﴾[1]

و دیدیم که گذشت زمان این گفته را به اثبات رساند.

زمانی آیه نازل شد که ﴿انّا کفیناك المستهزئین﴾[2] ما تو را در برابر استهزا کنندگان کفایت می‌کنیم. (توطئه‌ها را خنثی ونقشه‌ها را نقش بر آب می‌کنیم)

چیزی نگذشت که دیدیم یک پیامبرِ تنها در میان موج استهزا و تهمت و توطئه چگونه تن به سلامت برد و مکتبش دنیا را به خود متوجه نمود.

چه کسی باور می‌کرد ضربهٔ مهمی که روم از ایران خورده بود، در آیندهٔ نزدیکی جبران شود و روم بر ایران پیروز گردد. امّا قرآن این امر را در آیات اول سوره روم پیشگویی کرد:

﴿غُلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون﴾ روم شکست خورد، امّا بعد از این پیروز خواهند شد.

مسألهٔ دیگر این که هر انسان عادّی، اعمالش به تدریج رو به رشد و تکامل می‌رود، امّا آیات قرآن چنین نیست. آیاتی که اول بعثت و در چهل سالگی پیامبر از او شنیده می‌شد با آیاتی که در شصت و سه سالگی تلاوت می‌فرمودند، در محتوا هم وزن و هم سنگ بودند. سلیقه و نظر پیامبر عوض نشده بود. در مطالب تجدید نظر نکرده بود، همیشه از یک هدف سخن می‌گفت و اینها همه دلیل بر خدایی بودن قرآن است. خدایی که هیچ گونه تغییر و تجدید نظر و تجربه در قانون او راه ندارد. چنانکه خود قرآن این حقیقت را در آیه هشتاد و دو از سوره نساء بیان فرموده است: ﴿لوکان من عند غیرالله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً﴾

اگر قرآن از سوی غیر خدا بود اختلافات زیادی در آن می‌یافتند.

---

۱. سوره کوثر، آیات ۱ تا ۳. ۲. سوره حجر، آیه ۹۵.

اعجاز عددی قرآن

بخشی از اعجاز قرآن، به اعجاز عددی کلمات قرآن مربوط است که بحث بسیار جالب و جذّابی است. در اینجا به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱ـ کلمهٔ «یوم» به معنی روز، ۳٦٥ بار به تعداد روزهای سال در قرآن آمده است.

۲ـ کلمهٔ «شهر» به معنای ماه، ۱۲ بار و کلمه «ساعة» ۲٤ بار وارد شده است.

۳ـ کلمات «دنیا» و «آخرت» به طور مساوی آمده است.

٤ـ کلمات «رجل» به معنای مرد و «امرأة» به معنای زن به یک میزان آمده است.

٥ ـ کلمات «ایمان» ومشتقاتش با «علم» و مشتقاتش مساوی است.

٦ـ کلمهٔ «شیطان» و «ملائکه» مساوی بیان شده است.

۷ـ کلمات «موت» و مشتقاتش با «حیات» و مشتقاتش به طور مساوی آمده است.

۸ ـ کلمات «نور» و «ظلمات» به میزان آمده است.

البته هدف ما در این بخش (شناخت انبیا) یک بررسی فشرده و اجمالی است و لذا در بحث اعجاز قرآن از شرح معجزات علمی آن صرف نظر می‌کنیم، مسائلی مانند حرکت زمین، جاذبهٔ عمومی، کروی بودن زمین، لقاح گیاهان توسّط باد و... که دنیای علم تا سده‌های اخیر به این مسائل راهی نداشت ولی در آیات قرآن به روشنی آمده است. چون در این زمینه کتابها و مقالاتی نوشته شده خوانندگان ارجمند را به بعضی از آنها ارجاع می‌دهیم نظیر کتاب «قرآن و آخرین پیامبر».

به دلیل فشردگی بحث، وارد پاسخ به بعضی از شبهات نظیر شبههٔ «تحریف قرآن» نمی‌شویم، زیرا پاسخ آن را خود قرآن به روشنی در چندین آیه داده است که ما دو آیه را نقل می‌کنیم:

۱ـ ﴿انّا نحن نزّلنا الذّکر و انّا له لحافظون﴾[1]

ما قرآن را نازل کردیم و ما آن را از هرگونه تحریف حفظ می‌کنیم.

---

۱. سوره حجر، آیه ۹.

۲ـ ﴿لایاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه﴾[۱]

راه نفوذ باطل از هر طریق در قرآن بسته است.

با وجود این بیان روشن دربارهٔ عدم تحریف قرآن، دیگر برای روایاتی بی‌اعتبار و بی‌سند که دستاویز بعضی برای تحریف قرآن قرار گرفته است ارزشی قائل نیستیم. چون شعار مکتب ما این است که هر چه مخالف صریح قرآن بود اگر چه از طرف دوستان ناآگاه به امامان معصوم علیهم السلام نسبت داده شود باید طرد شود.

از سوی دیگر وقتی به روایات تحریف مراجعه می‌کنیم می‌بینیم آن روایات یا دربارهٔ اختلاف قرائت است و یا مربوط به شأن نزول آیات و تفسیر و معارف عمیقی که پیشوایان معصوم از آیات استفاده کرده‌اند و هرگز ارتباطی با تحریف قرآن ندارد.

امتیاز قرآن

گفتیم که هر پیامبری باید معجزه‌ای داشته باشد تا معلوم شود که او با علم و قدرتی مافوق در ارتباط است و نیز گفتیم که معجزهٔ هر پیامبری با نوع فکر و عمل مردم زمانش تناسب و سنخیّت داشته است. اکنون گوشه‌ای از امتیازات قرآن، بزرگ‌ترین معجزهٔ پیامبر اسلام را بیان می‌کنیم:

۱ـ قرآن، همیشه در دسترس همه هست، به خلاف عصای حضرت موسی علیه السلام و یا مرده‌هایی که حضرت عیسی علیه السلام زنده کرد که آن عصا و آن افراد، در زمان‌ها و مکان‌های دیگر در دسترس نیستند.

۲ـ موادّ معجزهٔ اسلام حروف است که هر روز مردم با آن حروف گفتگو می‌کنند. بیست و نه سوره قرآن با حروف مقطعه شروع می‌شود. قرآن در ابتدای سوره شوریٰ می‌فرماید: ﴿حمّ عسق﴾، سپس می فرماید: ﴿کذلک یوحی﴾ یعنی وحی ما از همین الفباست.

۱ـ سوره فصّلت، آیه ۴۲.

۳ـ قرآن، هم معجزه است و هم کتاب آسمانی اسلام؛ معجزات سایر انبیا چنین نبود.
٤ـ معجزات سایر انبیا از یک جهت معجزه بود ولی قرآن، به قول علاّمه مجلسی﵀ از پانزده طریق و به قول علاّمه طباطبایی﵀ از یازده طریق معجزه است و شاید ابعادی دیگر نیز در آینده به آن اضافه شود که هم اکنون نشانه‌هایی از آن به چشم می‌خورد. (مانند اعجاز عددی)

قرآن را بهتر بشناسیم

برخلاف تصور بعضی که قرآن را تنها کتاب عبادات و اخلاقیّات می‌دانند، باید بدانیم که تنها یک دوازدهم این کتاب آسمانی یعنی حدود پانصد آیه آن مربوط به مسائل فقهی است و بیشتر آن درباره مسائل مختلف خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، نظامی، تاریخی، اعتقادی و فرهنگی است.

شما کدام کتاب را سراغ دارید که روی مسائل اجتماعی از قبیل وحدت، مشورت، مبارزه با فساد و برقراری نظم و امنیت این همه تأکید کرده باشد؟

قرآن کتابی است که در روش تربیت خود، هم طرح می‌دهد و هم الگو معرّفی می‌کند، الگوهایی همچون پیامبر ﷺ[۱] و ابراهیم ﵇[۲] و همسر فرعون[۳].

البته تأثیر کلام خدا تنها برای کسانی است که روح خود را از تعصّبات نابجا، خودخواهی‌ها، خود کامگی‌ها و غرور و لجاجت و تکبّر و کینه و سایر موانع شناخت پاک کرده باشند و به قول قرآن: اهل تقوا و عاشق حقیقت باشند، زیرا آیات قرآن همچون بارانی است که چون بر گلستان می‌بارد بوی عطر آن را زیاد می‌کند و چون بر لجنزار آلوده فرو ریزد بوی تعفّن آن را بیشتر می‌کند.

قرآن همچون سایر کتاب‌های علمی نیست که سروکارش تنها با مغز بشر باشد، بلکه پیش از آنکه کتاب علم باشد کتاب رشد است، داستان‌هایش سرگرمی نیست؛

---

۱. ﴿لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة﴾، همانا پیامبر خدا برای شما الگوی خوبی است. سوره احزاب، آیه ۲۱.
۲. سوره ممتحنه، آیه ٤. ۳. سوره تحریم، آیه ۱۱.

عبرت است. تاریخ آن تنها سرگذشت اقوام پیشین نیست؛ بیان فلسفه سقوط یا نجات ملّت‌هاست. قرآن کتابی است که هرچه دنیا پیش رود، اسرارش بیشتر آشکار می‌شود. قرآن کتابی است آسان، روشن و رسا.

قرآن، راهنمایی است که انسان را از خاک به خدا می‌رساند و از مادّه به معنا اوج می‌دهد.

نمی‌دانم چرا برخی می‌گویند: قرآن ظنّی الدّلالة است؟! سندش قطعی است امّا دلالتش ظنّی است. خود قرآن می‌گوید: من نورم، امّا ما می‌گوییم دلالت تو برفک دارد! این سخن بزرگ‌ترین توهین به قرآن است و اساسی ندارد، البتّه قرآن یک سری آیات متشابه دارد که آنها هم با رجوع به محکمات قرآن محکم می‌شود. و آیاتی در قرآن وجود دارد که امامان معصوم علیهم السلام فرموده‌اند معنای آن در آخر الزمان روشن می‌شود، مانند آیات سوره توحید و یا آیاتی از سوره حدید.

قرآن کتابی است که با دلیل محکم به انسان بینش می‌دهد، با نقل تاریخ انبیا و امّت‌ها به انسان روش می‌دهد و با بیان پاداش‌ها و تشویق‌ها انسان را کوشا می‌دهد.

معمولاً حکما، برای اندرزدادن به مردم از داستان‌های خیالی استفاده می کنند، اما قرآن برای رسیدن به این هدف، از داستان‌های واقعی استفاده کرده است.

قرآن کتاب هدایت است: ﴿ذلك الكتاب لا ريب فيه هدىً للمتّقين﴾[۱]

قرآن کتاب شفا و درمان دردهاست: ﴿و ننزّل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين﴾[۲]

قرآن کتاب بشارت و انذار است: ﴿لينذر الذين ظلموا و بشرى للمحسنين﴾[۳]

قرآن کتاب دوستی با نیکان است: ﴿انّ اللّه يحبّ المحسنين﴾[٤]

قرآن کتاب سفارش به نیکی‌هاست: ﴿و بالوالدين احساناً... و قولوا للنّاس حسنا﴾[۵]

---

۱. سوره بقره، آیه ۲.
۲. سوره اسراء، آیه ۸۲.
۳. سوره احقاف، آیه ۱۲.
٤. سوره بقره، آیه ۱۹۵.
۵. سوره بقره، آیه ۸۳.

قرآن کتاب تعقّل و تفکّر است، ﴿انّا انزلناه قرآنا عربیّا لعلکم تعقلون﴾[۱]

قرآن کتاب دعوت به عمل است: ﴿لِمَ تقولون ما لا تفعلون﴾[۲]، ﴿أتأمرون النّاس بالبرّ و تنسون انفسکم﴾[۳]

قرآن کتاب جهاد و مبارزه است: ﴿انّ اللّه یحبّ الذین یقاتلون فی سبیله﴾[٤]

قرآن کتاب دعوت به مطالعه در طبیعت و شناخت آن است: ﴿أفلا ینظرون الی الابل کیف خلقت و الی السماء کیف رفعت و الی الجبال کیف نصبت و الی الارض کیف سطحت﴾[٥]

در این کتاب، هم رابطه انسان با خدا بیان شده (عبادات) و هم رابطه انسان با خلق خدا (تعلیم و تعلّم، عفو و انفاق، ایثار و تعاون و...) و هم رابطه انسان با طبیعت (تسخیر و عمران و إحیا و بهره‌گیری دور از اسراف و تبذیر).

در این کتاب رابطه انسان با مخالفان و منافقان بیان شده است که آنان را با حکمت و موعظه و مجادله نیکو، به حقّ دعوت کنید و با مفسدانی که همچون خارِ سر راه، مانع قبول حق برای توده محروم هستند و با باغیان جامعه مبارزه کنید.

قرآن کتاب سیاست و حکومت است: ﴿انّا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما أراک اللّه﴾[٦]

کسانی که می‌گویند: «دین از سیاست جداست»، معنای سخنشان این است که بخشی از آیات قرآن حذف شود!

در این کتاب آسمانی، روش معاشرت با مردم، مبارزه با انواع خرافات، پایداری به پیمان‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی، رعایت حقوق خانواده، احترام متقابل زن و شوهر یا فرزندان و والدین به روشنی بیان شده است.

در این کتاب آسمانی، برای مبارزه با جنایت پیشه‌گانی که امنیّت عمومی را به هم می‌زنند؛ با اسلحه یا شایعه، جنگ سرد و گرم به وجود می‌آورند، به عفّت عمومی

---

۱. سوره یوسف، آیه ۲. ۲. سوره صف، آیه ۲. ۳. سوره بقره، آیه ٤٤.
٤. سوره صف، آیه ٤. ٥. سوره غاشیه، آیات ۱۷ تا ۲۰. ٦. سوره نساء، آیه ۱۰٥.

لطمه می‌زنند وبه مال وناموس دیگران تجاوز می‌کنند، دستوراتی قاطع وصریح بیان شده است. این کتاب آسمانی، چنان بینش و اعتقادی در انسان‌های آماده به وجود می‌آورد که آنان هر لحظه خود را زیر نظر خدای عالم و آگاه می‌یابیند.

قرآن وسیلهٔ سنجش است

قرآن، میزان و ملاک و معیار است، وسیلهٔ سنجش است، به ما فرموده‌اند: معیارتان قرآن باشد. هر حدیثی که شنیدید و یا دیدید، با قرآن بسنجید، اگر مطابق قرآن بود بپذیرید و در غیر این صورت، آن را دور بریزید، «فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالفه فاطرحوه»[۱] نه تنها حدیث، بلکه هر نوع گفتار و نوشتاری را باید با قرآن سنجید. همهٔ ارزشها را باید با قرآن بسنجیم. دربارهٔ مرجعیت می‌گویند: مرجع باید اعلم و اتقی باشد. پس از ارتحال برخی مراجع عالیقدر تقلید، بحثی در سیمای جمهوری اسلامی داشتم. در آن بحث گفتم: بیائید معیارهای مرجعیت را از قرآن به دست آوریم. بدون شک علم و تقوا ارزش است، امّا قرآن آیاتی دارد که اگر بعضی‌ها، مرجع تقلید شوند، به این آیات عمل نشده است! قرآن می‌فرماید: ﴿ترهبون به عدوّ الله﴾[۲] یکی از ویژگی‌های هر مسلمان به ویژه رهبران جامعه اسلامی، ایجاد ترس در دل دشمنان خداست.

و یا می‌فرماید: ﴿لیغیظ بهم الکفّار﴾[۳] رهبر دینی باید کفار را به خشم آورد و یا می‌فرماید: ﴿اشدّاء علی الکفّار﴾ مؤمنان باید در مقابل کفار، شدید و سخت باشند. بدیهی است که اگر فلان شخص مرجع شود، نه تنها دشمنان خدا به خشم نمی‌آیند و ترس و وحشتی احساس نمی‌کنند، بلکه شاید خوشحال هم بشوند. در حالی که امام عسکری علیه السلام می‌فرماید: «فقیه کسی است که مردم را نجات دهد.»[٤] در تاریخ هر ملّت و امّتی روزهای حسّاسی پیش می‌آید که مردم به مردانی استوارکه آنها را از

---

۱. وسائل‌الشیعه، ج ۲۰، ص٤٦۳.
۲. سوره انفال، آیه ٦۰.
۳. سوره فتح، آیه ۲۹.
٤. بحارالانوار، ج۲، ص۵.

گرداب حوادث نجات دهد، نیازمندند. به راستی چه کسی می‌تواند حوادث واقعه را تحلیل و تبیین کند؟ نیازی به ذکر نیست که تیمّم و غسل، حوادث واقعه نیست!

بنابراین، قرآن علاوه بر علم و تقوا، معیارهای دیگری را نیز بیان کرده است که قطعاً باید مورد توجّه قرار گیرند.

از امام رضاؑ در مورد مسح سر سؤال کردند که چرا قسمتی از سر را مسح می‌کنیم و همه سر را مسح نمی‌کنیم؟ فرمودند: «لمکان الباء» به خاطر وجود حرف «با». چون قرآن فرمود: ﴿وامسحوا برؤسکم﴾[1] و نفرمود: «وامسحوا رؤسکم».

خوب است با قرآن انس بیشتری داشته باشیم و پاسخ سؤال‌های خود را از قرآن بگیریم. جواب‌ها و استدلال‌های قرآن بسیار زیباست؛

از من پرسیدند: چرا باید نماز بخوانیم؟ گفتم: قرآن جواب می‌دهد: ﴿اعبدوا ربکم الّذی خلقکم﴾[2] عبادت کنید خدایی که شما را آفرید. برای چه خدا را عبادت کنیم؟ برای اینکه خداوند ما را آفریده است! پس رمز عبادت تشکّر از خداست.

چنانکه در آیه‌ای دیگر، خداوند از قریش می‌خواهد او را عبادت کنند. ﴿فلیعبدوا ربّ هذا البیت﴾[3] زیرا آنها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و نگرانی آسوده ساخت. ﴿الّذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف﴾[4]

همچنین قرآن می‌فرماید: ﴿اقم الصلاة لذکری﴾[5] نماز بخوان تا یاد من باشی. در جای دیگر می‌فرماید: یاد من آرامش‌بخش دلهاست. ﴿الا بذکر الله تطمئنّ القلوب﴾[6]

خاطره

در مسجد الحرام با جمعی از زائران خانهٔ خدا نشسته بودیم. بحث ما در این بود که چرا برخی از کشورهای صادرکننده نفت، نرخ نفت را پایین می‌آورند، این کار به ضرر مسلمان‌هاست. یکی از مأموران وهّابی آمد و گفت: اینجا جای عبادت است

---

۱. سوره مائده، آیه ٦.
۲. سوره بقره، آیه ۲۱.
۳. سوره قریش، آیه ۳.
٤. سوره قریش، آیه ٤.
٥. سوره طه، آیه ١٤.
٦. سوره رعد، آیه ۲۸.

نه جای بحث و گفتگو دربارهٔ نرخ نفت! گفتم: اتّفاقاً این موضوع در قرآن وجود دارد، آن هم در سوره حمد! چشم‌هایش خیره شد. گفت چی؟! مجدّداً گفتم: نفت و نرخ آن در قرآن هست و آن هم در سوره حمد. کمی فکر کرد. پرسید: در کدام آیه؟

گفتم: قرآن می‌فرماید: ﴿صراط الّذین انعمت علیهم﴾ در این آیه، ما راه کسانی را که خداوند بر آنها انعام کرده است، درخواست می‌کنیم. قرآن در جای دیگر می‌فرماید: ﴿ربّ بما انعمت علیّ فلن اکون ظهیراً للمجرمین﴾[1] پروردگارا! به خاطر نعمتت که بر من عنایت فرمودی، من پشتیبان مجرمان نخواهم بود.

بنابراین کسی که خداوند بر او نعمت داده، نباید حامی و مددکار مجرمان باشد. در حالی که کسی که نرخ نفت را کاهش می‌دهد، حمایت از آمریکا و سایر قدرت‌های استعمارگر می‌کند و او ﴿ظهیراً للمجرمین﴾ است، و اگر کسی ﴿ظهیراً للمجرمین﴾ بود، بنابراین جزو ﴿انعمت علیهم﴾ نخواهد بود.

آری، قرآن ﴿تبیاناً لکلّ شیء﴾[2] است. روشنگر و بیانگر همه چیز است و چیزی که «تبیاناً لکلّ شی» باشد، تبیان خودش هم هست. لذا بهترین مفسّر قرآن، خود قرآن است، سپس اهل‌بیت عصمت و طهارت سلام اللّه علیهم.

مواظب خطر تفسیر به رأی باشیم!

ذکر این نکته ضروری است که بهره‌گیری از قرآن کارشناسی می‌خواهد. بنده که سال‌هاست در قرآن بحث و بررسی می‌کنم، هنوز هم هرگاه مطلب جدیدی به ذهنم خطور کند، قبل از آن که در تلویزیون مطرح کنم، با بعضی از علمای قم در میان می‌گذارم، اگر ایرادی نداشت، مطرح می‌کنم. اما تعجّب می‌کنم که افرادی بدون هیچ گونه واهمه‌ای، آیاتی از قرآن را دستاویز اندیشه‌ها و افکار خود قرار می‌دهند. آری باید مراقب خطر تفسیر به رأی را باشیم. در حدیث داریم: هرکس قرآن را به

---

۱. سوره قصص، آیه ۱۷. ۲. سوره نحل، آیه ۸۹.

رأی خود تفسیر کند، جایگاه او جهنم است.[۱]

قرآن مهجور است

متأسفانه قرآن، این کتاب انسان ساز و نجات بخش، کارش به جایی رسیده که یا از آن استفاده‌های تشریفاتی و تزئیناتی می‌شود مانند کاشی‌کاری‌های مساجد به عنوان هنر معماری، یا اینکه آن را بر سر قبرها می‌خوانند یا به بازوی اطفال می‌بندند یا بالای سر مسافر یا روی جهاز عروس قرار می‌دهند یا در ابتدای مراسم قرائت می‌شود.

امروز نیز که جامعه در رابطه با قرآن تکانی خورده است، در حفظ، تجوید، ترتیل، تواشیح و مسابقه برنامه‌ریزی کرده‌اند. البتّه از کارهای قبلی بهتر است، اما هیچکدام روح قرآن نیست، روح قرآن تدبّر است. قرآن از ما تدبّر می‌خواهد و با لحنی آمیخته با سرزنش می‌فرماید: ﴿أفلا یتدبّرون القرآن﴾[۲] چرا در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟

تدبّر در قرآن، برای همه است، همه باید در قرآن تدبّر کنند تا از آن بهره گیرند. اگر همه‌ی حرف‌های قرآن را فلان مفسّر فهمیده بود، دیگر قرآن به ما نمی‌فرمود: تدبّر کنید! پیداست که اگر من هم تدبّر کنم، چیز نوی به دست می‌آورم.

بلا تشبیه مَثَل قرآن، مانند نفت است، در گذشته از نفت، تنها برای همان روشنایی و گرم کردن بهره می‌گرفتند، امّا امروز دنیای پتروشیمی از نفت چه چیزهایی را بدست می‌آورد؟

متأسّفانه ما مسلمانان از قرآن فاصله گرفتیم و در برنامهٔ زندگی خود از افرادی کم مایه و استعمارگر و خودخواه تقلید کردیم و اکنون به این روزگار رسیدیم، اگر هر روز نوجوانان ما در مدرسه می‌خواندند: ﴿یا ایّها الّذین آمنوا لاتتّخذوا الیهود والنصاری اولیاء﴾[۳] ای مؤمنان! نگذارید دشمنان شما سرپرست شما شوند.

---

۱. وسائل‌الشیعه، ج۲۷، ص۱۸۹.
۲. سوره محمد، آیه ۲٤.
۳. سوره مائده، آیه ۵۱.

و به آن عمل می‌شد، دیگر استعمار راه نفوذی در ما نداشت. اگر هر روز در مراسم صبحگاهیِ ارتش خوانده می‌شد: ﴿یا ایّها الذین آمنوا لاتتّخذوا بطانه من دونکم﴾[۱] ای مؤمنان! غیر از خودتان، دیگران را همراز نگیرید.

هرگز ارتش مسلمان، زیر بار مستشاران نظامی خارجیِ نمی‌رفت.

اگر امّت اسلام به قانون ﴿حرّم الرّبا﴾[۲] که ربا را اکیداً حرام می‌داند، عمل می‌کرد، اقتصاد جامعه اسلامی، عادلانه می‌شد و اگر با عمل به فرمان ﴿فقاتلوا الّتی تبغی﴾[۳] تمام کشورهای اسلامی سیاست نظامی خود را تنظیم نموده و به متجاوزان پاسخ عملی می‌دادند، اکنون دنیای اسلام که حدود یک سوّم جمعیت کرهٔ زمین است عزت واقعی خود را پیدا می‌کرد. اگر تمام مسلمانان فریاد قرآن را که می‌گوید: رمز بدبختی و هلاکت ملّت‌ها پیروی از ستمکاران است: ﴿واتبعوا امر کلّ جبّار عنید﴾[٤] به جان و دل می‌شنیدند و این اولی‌الامرهایی را که دست‌نشانده ابرقدرت‌ها هستند از خود می‌راندند و به ندای قرآن که می‌گوید: از مفسدین[۵] و مسرفین[٦] و گناهکاران[۷] و جاهلان[۸] و بی‌مایه‌گان[۹] پیروی نکنید، پاسخ مثبت می‌دادند، اکنون امّت اسلام بزرگ‌ترین قدرت را در جهان در اختیار داشت.

افسوس که این فریادهای قرآن از طرف ما مسلمانان بی‌جواب ماند و از فریادگرانی همچون ابراهیم﵇ تا امیرمؤمنان علی ﵇ و از همهٔ مصلحان تا امام خمینی ﵀ آنچنان که باید اطاعت نکردیم و در این دنیا با ذلّت زندگی کردیم و به ستمکاران باج دادیم و از مادّیات و معنویّات عقب ماندیم.

در آینده‌ای سخت در دادگاه عدل الهی از طرف پیامبر مورد شکایت و دادخواهی قرار خواهیم گرفت.

---

۱. سوره آل‌عمران، آیه ۱۱۸.
۲. سوره بقره، آیه ۲۷۵.
۳. سوره حجرات، آیه ۹.
٤. سوره هود، آیه ۵۹.
۵. سوره اعراف، آیه ۱٤۲.
٦. سوره شعراء، آیه ۱۵۱.
۷. سوره انسان، آیه ۲٤.
۸. سوره جاثیه، آیه ۱۸.
۹. سوره قلم، آیه ۱۰.

متن شکایت‌نامه‌ای که قرآن از زبان پیامبر در روز رستاخیز بیان می‌کند این است:

﴿و قال الرسول یاربّ إنّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً﴾[۱]

پیامبرﷺ می‌گوید: پروردگارا! قوم من وامّت مسلمان، قرآن را رها کردند وبه سراغ قوانین دیگران رفتند.

یکی از علما می‌گفت: کنار قبر رسول خداﷺ نشسته بودم. گفتم: یا رسول اللّه! قرآن در دست من است، آن را باز می‌کنم، نظر خود را برای ما بگو، همین که قرآن را باز کردم این آیه آمد: ﴿یا ربّ إنّ قومی اتّخذوا هذا القرآن مهجوراً﴾

آری، قرآن مهجور است، عدّه‌ای از مسلمانان بلد نیستند قرآن بخوانند، عدّه‌ای غلط می‌خوانند. جمعی می‌خوانند، امّا معنایش را نمی‌فهمند. گروهی معنایش را تحریف می‌کنند! برخی معنایش را می‌فهمند، امّا عمل نمی‌کنند و جمعی دیگر عمل می‌کنند، امّا ریاکارانه و عدّه‌ای عمل می‌کنند، ولی عمل خود را حبط می‌کنند.

بیاییم دست به دست هم بدهیم و قرآن را از مهجوریت در آوریم. تا فرصت را از دست نداده‌ایم به سخن علی ﷺ گوش دهیم که فرمود:

«اذا التبست علیکم الفتن کقِطَعِ اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن»[۲] هنگامی که از هر سو فتنه‌ها به سراغ فرد یا جامعه شما آمد، نجات خود را از قرآن بگیرید.

و در جای دیگر فرمود:

«اللّه اللّه فی القرآن لایسبقکم بالعمل به غیرکم»[۳] بترسید از خدا بترسید از خدا دربارهٔ قرآن، مبادا دیگران در عمل به آن از شما مسلمانان پیشی گیرند.

راستی اعتراف به این حقیقت چه تلخ است. قرآن بارها مسلمانان را به جهانگردی و سیر در زمین و شناخت تاریخ گذشتگان و آشنایی با ملّت‌های گوناگون با روحیه‌های مختلف و تمدّن‌ها و فرهنگ‌ها و یافتن راه‌حلّ‌هایی برای مشکلات اجتماعی فراخوانده است. امّا دیدیم که مسلمین به خاطر عمل نکردن به

---

۱. سوره فرقان، آیه ۳۰. ۲. کافی، ج۲، ص۵۹۹. ۳. نهج‌البلاغه، نامه ۴۷.

همین دستورات از چه منافعی عقب ماندند، و دیگران آمدند و در کشورهای اسلامی سیر کردند، نقاط قوت و ضعف ما را بررسی کردند! از وجب به وجب زمین ما و معادن زیر زمینی و روزمینی ما آگاه شدند و آنها را کشف و استخراج نمودند و بهره‌ها گرفتند و به خود ما با قیمت کلان فروختند. این است جزای کسی که کتاب آسمانی خود را رها کند و به رهبران معصوم پشت کند و در مقابل فریاد آنان ناسپاس و بی‌تفاوت باشد.

حضرت موسی ﷺ ملت را از بردگی فرعون نجات داد و آنان را برای چند روزی به دست حضرت هارون سپرد اما ناسپاسی کردند و خدا را رها کرده، به سراغ پرستش گوساله رفتند. همین که موسی از سفر برگشت و این ارتجاع و حالت عقبگرد را از پیروان خود دید، شدیداً ناراحت شد و از برادر خود انتقاد کرد. هارون گفت: ای برادر! این ملت فرماندهی مرا نپذیرفتند. اینها بردگان دیروز بودند و همین که به آزادی رسیدند، از مستکبران شدند و مرا به استضعاف کشاندند و نزدیک بود مرا بکشند، حالت انقلابی خود را از دست دادند و به سوی رفاه‌طلبی و تن‌پروری و شکم‌پرستی رفتند.

نقل این ماجرای قرآنی به ما هشدار می‌دهد که انسان‌های آزاد شده از ستم رژیم پهلوی، اگر همچون قوم موسی به سستی و تفرقه و عصیان گرفتار شوند و از فرمان رهبر عادل تخلّف ورزند به همان سرنوشت مبتلا خواهند شد. «فاعتبروا یا اولی الابصار»

آنچه گفتیم حتی در حد گوشه‌ای از صفات قرآن نیز نبود، چون بنای بحث بر اختصار است و شاید خواننده کم‌حوصله باشد، لذا در همین جا توصیف قرآن را به پایان می‌بریم، زیرا نمی‌توان کتابی را که کلام خداست و خود را نور،[۱] شفاء،[۲] هدایت،[۳] فرقان،[۴] حقّ[۵] و تذکره[۶] نامیده است در چند صفحه توصیف نمود.

---

۱. سوره مائده، آیه ۱۵. ۲. سوره اسراء، آیه ۸۲. ۳. سوره انعام، آیه ۱۰٤.

بنابراین با پوزش از خداوند متعال و قرآن کریم و خوانندگان ارجمند دامنه بحث را جمع می‌کنیم و چند سطری دربارهٔ دستوراتی که خود قرآن دربارهٔ تلاوت آن داده می‌پردازیم.

آداب تلاوت قرآن

۱ـ بر اساس آیه ﴿لا یمسّه الاّ المطهّرون﴾[۷] هیچ کس حق تماس با قرآن را ندارد جز افراد پاک. لذا سزاوار است برای تلاوت وحی آسمانی وضو بگیریم.

۲ـ در آغاز تلاوت، از وسوسه‌های شیطان که مانع تأثیر معنویّت قرآن در عمق جان آدمی است به خدا پناه ببریم: ﴿فاذا قرأت القرآن فاستعذ باللّه من الشیطان الرّجیم﴾[۸]

۳ـ به هنگام خواندن قرآن، چنان باشیم که گویا خداوند مستقیماً با خود ما، هم اکنون و در همین مکان سخن می‌گوید و خود را مخاطب آیات قرآن بدانیم، نه آنکه خواندن قرآن تنها برای تبرّک یا حفظ یا پیدا کردن سوژه برای سخنرانی باشد.

٤ـ سعی کنیم قرآن را با آهنگی مناسب و با روش ترتیل[۹] بخوانیم یعنی حروف را خوب ادا کنیم و وقف را مراعات کنیم، نه آنکه عجولانه قرائت کنیم.

۵ ـ بعد از خواندن، تدبّر کنیم زیرا قرآن از کسانی که در خواندن آن تنها لبی تکان می‌دهند وآهنگی سرمی‌دهند ولی تدبّر نمی‌کنند وبه راز آن پی نمی‌برند شدیداً انتقاد کرده است: ﴿أفلا یتدبّرون القرآن﴾[۱۰]

٦ـ در فهم قرآن باید به روایاتی که از طرف پیشوایان معصوم علیهم السلام دربارهٔ آیات مختلف وارد شده مراجعه کنیم و به شأن نزول هر آیه توجّه کامل داشته باشیم که مبادا به انحراف فکری و عقیدتی و برداشت‌های نابجا ـ خواه مرتجعانه و خواه مترقّیانه ـ گرفتار شویم.

---

٤. سورهٔ فرقان، آیهٔ ۱.
۵. سوره فاطر، آیه ۳۱.
٦. سوره طه، آیه ۳.
۷. سوره واقعه، آیه ۷۹.
۸. سوره نحل، آیه ۹۸.
۹. سوره مزمّل، آیه ٤.
۱۰. سوره نساء، آیه ۸۲.

بارقه‌های امید

خوشبختانه به برکت خون شهدا و پیروزی انقلاب اسلامی، اخیراً حرکت‌های خوب و قدم‌های ارزنده‌ای برای مطرح کردن قرآن در جامعه و رهانیدن آن از مهجور بودن برداشته شده است، هرچند کافی و در شأن این کتاب بزرگ الهی نیست، امّا مایهٔ امیدواری است و کم‌کم به ثمر نشستن این حرکت مقدّس را شاهدیم.

یکی از ثمرات گرانقدر و نورانی قرآن، آقای سیّد محمّد حسین طباطبایی است. برای اولین بار در سال ۱۳۷۷ در مراسم حج او را دیدم. در آن سال او بسیار خوش درخشید و غوغایی به پا کرد.

سید محمدحسین هرچند پنج سال و دو سه ماه بیشتر نداشت، امّا کاری کرد که مردم گروه گروه برای زیارتش به بعثهٔ مقام معظم رهبری در مکّه می‌شتافتند. یکبار ایشان را به جلسه‌ای بردند که در آن تعدادی از شاهزادگان سعودی، گروهی از علمای مکّه، جمعی از اساتید دانشگاه و تعدادی از حافظان و مفسّران قرآن حضور داشتند. این کودک پنج ساله برنامه‌های قرآنی خود را اجرا کرد و همگان را مبهوت ساخت. هرچه به او می‌گفتیم، با آیات قرآن پاسخ می‌گفت. هرچند حافظ قرآن بودن کاری دشوار است، امّا این کودک کار بسیار مهم‌تری را انجام می‌داد. او با قرآن حرف می‌زد. شایسته است که در اینجا از او یادی کنم.

کودک پنج ساله‌ای که با قرآن حرف می زد

هیچگاه جلسه‌ای را که در مکّه مکرّمه برگزار شد فراموش نمی‌کنم. در آن جلسه به یادماندنی، سید محمّدحسین به سؤال‌هایی که از او شد جز با قرآن پاسخی نداد و سخنی نگفت! من با او ملاقاتی داشتم و در اینجا گوشه‌ای از گفتگوهای آن جلسه را نقل می کنم:

وقتی او را دیدم گفتم: «سلام علیکم». گفت: ﴿سلامٌ قولا من ربّ رحیم﴾[۱]

* برای ورود به اتاق به او تعارف کردم، گفت: ﴿اُدخلوها بسلام آمنین﴾[۲]

* پیراهن عربی در تن داشت، کسی از او پرسید: لباس عربی بیشتر دوست داری یا ایرانی؟، گفت: ﴿و لباس التّقوی ذلک خیر﴾[۳] لباس تقوا بهتر است.

* یکی از مسئولان گفت: چون با قرآن حرف می‌زنی شما را به مکه آوردیم، یک سفره عمره هم شما را می آوریم، آیا چیز دیگری هم از ما می خواهید؟ گفت: ﴿ما اسئلکم علیه من اجر﴾[۴] من هیچ پاداشی از شما درخواست نکردم.

* گفتم آقازاده! چگونه این همه مورد لطف قرار گرفتی؟ گفت: ﴿ذلکما ممّا علّمنی ربّی﴾[۵]

* آیا بچه می‌تواند امام باشد؟ گفت: ﴿یؤتی الحکمة من یشاء﴾[۶]

* گفتم: من تو را دوست دارم، گفت: ﴿سننظر أصدقت أم کنت من الکاذبین﴾[۷] صبر می‌کنم ببینم راست می‌گویی یا دروغ؟

* گفتم: می‌خواهم تو را بخورم. گفت: ﴿أیحبّ احدکم أن یاکل لحم اخیه میتا﴾[۸]

* منزل ما می‌آیی؟، گفت: ﴿حتّی یأذن لی ابی﴾[۹] اگر پدرم اجازه بدهد.

* آیا پدرت تو را دعوا کرده؟، گفت: ﴿و اذا ما غضبوا هم یغفرون﴾[۱۰] مؤمنان هنگامی که غضب می کنند، بخشش می‌کنند.

* آیا پدرت به تو کتک زده؟، گفت: ﴿قالوا بلی﴾[۱۱]

* پدرت را بیشتر دوست داری یا مادرت را؟، گفت: ﴿و بالوالدین احسانا﴾[۱۲]

* یکی از علما عمداً آیه‌ای را غلط خواند، او گفت: ﴿إن هذا الاّ اختلاق﴾[۱۳] این

---

۱. سوره یس، آیه ۵۸.
۲. سوره حجر، آیه ٤٦.
۳. سوره اعراف، آیه ۲٦.
٤. سوره ص، آیه ۸٦.
۵. سوره یوسف، آیه ۳۷.
٦. سوره بقره، آیه ۲٦۹.
۷. سوره نحل، آیه ۲۷.
۸. سوره حجرات، آیه ۱۲.
۹. سوره یوسف، آیه ۸۰.
۱۰. سوره شوری، آیه ۳۷.
۱۱. سوره انعام، آیه ۳۰.
۱۲. سوره نساء، آیه ۳٦.
۱۳. سوره ص، آیه ۷.

بافتگی است.

* مجدداً آیه دیگری را اشتباه خواند، گفت: ﴿یریدون أن یبدّلوا کلام اللّه﴾[۱] می خواهند کلام خدا را تغییر دهند.

* بازی را دوست داری؟ گفت: ﴿و لا تنس نصیبک من الدنیا﴾[۲] سهم خود را از دنیا فراموش مکن.

* حاضری فرزند من باشی؟، گفت: ﴿و والد و ما ولد﴾[۳]

* با خواهر و برادرت چطوری؟، گفت: ﴿فبئس القرین﴾[٤]

* آیا غذای دیگری هم میل داری؟، گفت: ﴿لن نصبر علی طعام واحد﴾[٥] بر یک غذا صبر نمی‌کنیم.

* سؤالی دربارهٔ ازدواج شد، من گفتم: این پسر بچه پنج ساله است و مسائل ازدواج را نمی فهمد، گفت: ﴿ففهمناها سلیمان﴾[٦]

* گفتم: مرا گیج کردی، گفت: ﴿و تری الناس سُکاریٰ﴾[۷]

* پدرش گفت: این چه حرفی بود که زدی؟، گفت: ﴿و ما قلت لهم الاّ ما أمرتنی به﴾[۸]

* آیا درس خوانده‌ای؟ گفت: ﴿ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان﴾[۹]

* مخالفان ما چه سرنوشتی دارند؟، گفت: ﴿و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون﴾[۱۰]

* آیا امام زمان ﷺ تشریف می‌آورند؟ گفت: ﴿جاء الحقّ و زهق الباطل﴾[۱۱]

* آیا کربلا را دوست داری؟، گفت: ﴿احببت حبّ الخیر﴾[۱۲]

* هنگام نمایش فیلمی غیر مفید از تلویزیون، گفت: ﴿و الّذین هم عن اللغو

---

۱. سوره فتح، آیه ۱۵.
۲. سوره قصص، آیه ۷۷.
۳. سوره بلد، آیه ۳.
٤. سوره زخرف، آیه ۳۸.
٥. سوره بقره، آیه ٦۱.
٦. سوره انبیاء، آیه ۷۹.
۷. سوره حج، آیه ۲.
۸. سوره مائده، آیه ۱۱۷.
۹. سوره شوری، آیه ٥۲.
۱۰. سوره شعراء، آیه ۲۲۷.
۱۱. سوره اسراء، آیه ۸۱.
۱۲. سوره ص، آیه ۳۲.

معرضون﴾[۱]

* مردم خندیدند، گفت: ﴿و تضحکون و لا تبکون﴾[۲]

* گفتیم از بس سؤال نمودیم، شما را خسته کردیم، گفت: ﴿و لایمسّنا فیها نصب﴾[۳] ما خسته نمی شویم.

* من آمده‌ام مکه، سوغاتی بخرم یا نه؟، گفت: ﴿احلّ اللّه البیع و حرّم الربا﴾[٤] سپس گفت: ﴿و تزوّدوا فانّ خیر الزّاد التّقوی﴾[٥]

* یکی از قاریان محترم که حافظ قرآن هم بود، از او پرسید: فلان آیه در کجاست؟ جواب داد: در سوره اعراف. قاری گفت: در سوره قصص است، کودک اصرار داشت که در سوره اعراف است، بعد معلوم شد حقّ با کودک بوده به او گفت: ﴿لقد کنت فی غفلة من هذا﴾[٦] تو غافل بودی.

* گفتم می خواهیم از خدمت شما مرخص شویم، گفت: ﴿اذهب انت و اخوک بایاتی و لا تنیا فی ذکری﴾[۷]

* گفتم بر ما منّت گذاشتی و به سؤالات ما پاسخ دادی، گفت: ﴿و لقد منناّ علیک مرّة أخری﴾[۸]

* معذرت می خواهیم، گفت: ﴿لا تعتذروا الیوم﴾[۹]

* گفتیم: دعایی بفرمایید: ﴿ربّنا اغفرلنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان﴾[۱۰]

* خداحافظ، گفت: ﴿فاللّه خیر حافظا﴾[۱۱]

* نوار ضبط صوت تمام شد، گفت: ﴿و تمّت کلمة ربک﴾[۱۲]

همچنین شنیدم در جلسه‌ای که با مسئولان سعودی داشت به تمامی سؤالات حضار به زیبایی جواب داده بود از جمله:

---

۱. سوره مؤمنون، آیه ۳.
۲. سوره نجم، آیه ٦۰.
۳. سوره فاطر، آیه ۳۵.
٤. سوره بقره، آیه ۲۷۵.
٥. سوره بقره، آیه ۱۹۷.
٦. سوره ق، آیه ۲۲.
۷. سوره طه، آیه ۳۷.
۸. سوره طه، آیه ۳۷.
۹. سوره تحریم، آیه ۷.
۱۰. سوره حشر، آیه ۱۰.
۱۱. سوره یوسف، آیه ٦٤.
۱۲. سوره انعام، آیه ۱۱٥.

* شاهزاده‌ها و مسئولان سعودی که برایش اسباب بازی‌های گران قیمتی خریده بودند، ضمن تقدیم هدایا به او گفتند: آیا اینها را دوست داری و خوشحال می‌شوی؟ جواب داده بود: ﴿فما اتانی الله خیر مما اتاکم بل انتم بهدیّتکم تفرحون﴾[1] آنچه پروردگار من، به من داده، بهتر است از آنچه به شما داده است! این شما هستید که از این هدیه‌ها خوشتان می‌آید.

* پدرش گفته بود: اینها شاهزادگان سعودی هستند. پاسخ داده بود: ﴿انّ الملوک اذا دخلوا قریة أفسدوها﴾[2] پادشاهان وقتی وارد شهری می‌شوند آنرا به فساد می‌کشند!

برای او یک لیوان قهوه آوردند. باقیماندهٔ قهوهٔ او را وزیر کشور سعودی به نیت تبرّک و شفا خورد.

در آن جلسه برخی گفته بودند: این یک معجزه است.

یکی از علمای یمن گفته بود: این مهدی علیه السلام است!

در پایان جلسه دیدند، سید محمدحسین گریه می‌کند. شاهزادگان سعودی پرسیدند: چرا گریه می‌کنی؟ مادرش را می‌خواهد. گفتند: بگذارید برود نزد مادرش. جواب دادند مادرش در ایران است. گفتند: بگویید بیاید. پاسخ دادند: فرودگاه بسته شده است. وزیر کشور سعودی گفت: فرودگاه را باز کنید. یکی از مسئولان حج و زیارت ایران گفت: مادر ایشان تنها نیست، بلکه یکصد و بیست زائر دیگر هم مانده‌اند. وزیر کشور گفت: بگویید آنها هم بیایند.

بدین وسیله ۱۲۰ نفر از حجاج ایرانی که به دلیل پایان فرصت و بسته شدن فرودگاه، از سفر حج باز مانده بودند، به خاطر او اجازه حج پیدا کردند.

دیداری دیگر

یک بار دیگر توفیق دیدار او را در منا پیدا کردم. در آنجا وقتی مسئول خیمه‌های منا وارد شد، گفتند: این عرب صاحب این خیمه‌هاست. گفت: ﴿و لو لا اذ دخلت جنّتک

---

۱. سوره نمل، آیه ۳۶. ۲. سوره نحل، سوره ۳٤.

قلت ماشاء الله﴾[۱]

* مسئول خیمه‌ها پرسید: مکّه را پسندیدی؟، گفت: ﴿بلدة طیّبة و ربّ غفور﴾[۲]

* به نظر شما کارهای ما قبول است؟، گفت: ﴿انّما یتقبّل الله من المتّقین﴾[۳]

* جمعیتِ دور او زیاد شد، هوای زیر چادر هم بسیار گرم بود. گفتند: دایره را بزرگ کنید، گفت: ﴿و اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا﴾[٤]

۱. سوره کهف، آیه ۳۸. ۲. سوره سبأ، آیه ۱۵. ۳. سوره مائده، آیه ۲۷.
٤. سوره مجادله، آیه ۱۱.

امتیازات انبیا

پیامبران الهی ویژگی‌ها و امتیازاتی دارند که هم برای معرّفی آنها و هم برای پیشبرد اهدافشان ضروری است. اینک برخی از امتیازات آنان را ذکر می‌کنیم:

۱ـ معجزه

یکی از مؤثّرترین و محسوس‌ترین ابزاری که در اختیار انبیا بوده، معجزه است. در بخش راههای شناخت انبیا معجزه را به تفصیل توضیح دادیم.

۲ـ وحی

از امتیازات انبیا این است که بر آنها وحی نازل می‌شود و آنان بدین وسیله با خداوند ارتباط پیدا کرده، پیام الهی را دریافت می‌کنند.

قرآن درباره پیامبران پیشین، خطاب به پیامبر اسلام می فرماید: ﴿و ما ارسلنا قبلک الا رجالا نوحی الیهم﴾[1] و ما قبل از تو نفرستادیم جز مردانی که به آنها وحی می‌شد.

پیرامون وحی سؤالاتی وجود دارد که به دو مورد آن می‌پردازیم:

سؤال: آیا وحی یک نوع نبوغ بشری نیست؟

پاسخ: بعضی که نمی‌خواهند ارتباط با عالم دیگر را بپذیرند، در مسائلی از قبیل وحی و امثال آن دست و پا می‌زنند تا بلکه برای آن یک توجیه مادّی و طبیعی بیابند.

در اینجا یادی از رهبر انقلاب کنیم که دربارهٔ «کَسروی» می‌فرمود: «او چون

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۷.

نمی‌توانست خودش را بالا برد، انبیا را پائین می‌آورد تا به آنها برسد.»

اگر شما بخش صفات انبیا را مطالعه کنید، پی خواهید برد که ده‌ها فرق میان نوابغ و انبیا موجود است.

مسألهٔ اخلاص، عصمت از شک و سهو و خطا و هر نوع گناه، آگاهی از غیب، راز ونیاز و نیایش با خداوند و عبادت‌های خالصانه و همه چیز را از خدا دانستن، از مسائلی است که در هیچ نابغه‌ای نیست. زیرا که نوابغ، هم اشتباه می‌کنند و هم از گناه معصوم نیستند و هم از غیب بی‌خبرند و هم از نیایش‌های عارفانه با خداوند دورند وتمام آنچه را که دارند از خدا نمی‌دانند. مگر ما نوابغ دیگری نداریم؛ چرا آنها مثل قرآن را نیاوردند و نمی‌توانند بیاورند؟

سؤال: چرا به ما وحی نمی‌شود؟

پاسخ: هر رادیویی همهٔ موج‌ها و صداها را نمی‌گیرد. صفای باطن و اخلاص و پاکی و تقوا و ده‌ها شرط دیگر لازم است. باید دل آمادهٔ گرفتن الهام و وحی باشد. وحی که جای خود دارد، حتی شناخت صحیح مطالب نیز تنها سزاوار قلب‌های سالم و افراد با تقوا و مؤمنان راستین است.

در قرآن می‌خوانیم: ﴿یا ایّها الّذین آمنوا اتّقوا الله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته ویجعل لکم نوراً تمشون به﴾[1] ای مؤمنان! تقوا پیشه کنید و به خدا و پیامبرش ایمان آورید تا هم به شما دو سهم از رحمت خود مرحمت کند و هم برای شما نوری قرار دهد تا بتوانید در پرتو آن راه حق را شناخته و تنها در آن خط حرکت کنید.

از این آیه می‌فهمیم که حتی روشن بینی و نورهم به هرکسی داده نمی‌شود تا چه رسد به وحی و ارتباط مستقیم با خدای متعال.

در سوره انفال می‌خوانیم: ﴿ان تتّقوا الله یجعل لکم فرقاناً﴾[2] اگر تقوا پیشه کنید و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید، خداوند به شما روشن‌بینی خاصی می‌دهد تا در

---

۱. سوره حدید، آیه ۲۸. ۲. سوره انفال، آیه ۲۹.

سایه آن بتوانید حق را از باطل بشناسید.

انسان در مسیر زندگی خود به شناخت حق از باطل و خیر از شر و نیک از بد و دوست از دشمن و عوامل سعادت از شقاوت نیاز شدیدی دارد و عقل انسان برای این شناخت آمادگی دارد، امّا همیشه غبارهایی از حرص و طمع و شهوت و خودبینی و حسد و عشق‌های افراطی به مال و زن و فرزند و جاه و مقام، جلو عقل آدمی را می‌گیرد و قدرت شناخت صحیح را از او سلب می‌کند. اینجاست که اگر باران تقوا این غبار را بر طرف نماید عقل می‌تواند واقعیّات را آنچنان که هست بشناسد.

حقیقت سرایی است آراسته هوا و هوس گرد برخاسته
نبینی ز هر جا که برخاست گرد نبیند نظر گرچه بیناست مرد

و حافظ می‌گوید:

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

اگر در جامعه‌ای روزنامه‌ها، رادیو، تلویزیون و تبلیغات بر اساس هوا و هوس این و آن اداره شود شرایطی پیدا می‌شود که مردم گیج و متحیر می‌شوند و نمی‌توانند تشخیص دهند که حق با چه کسی است. اما اگر تعصب و عناد و هوس کنار گذاشته شود و وسائل ارتباط جمعی، بلندگوی خودخواهان نباشد و جوسازی‌های نادرست کنار گذاشته شود و مردم را به حال خود بگذارند و تحریک نکنند، خود جامعه می‌تواند به بسیاری از حقایق دست یابد و بسیاری از باطل‌ها را بشناسد.

در سوره بقره می‌خوانیم: ﴿واتّقوا الله و یعلّمکم الله﴾[1] تقوا پیشه کنید و خدا به شما تعلیم می‌دهد. آری، قلب انسان همچون آئینه است که اگر غبار آن را برطرف کنیم، نور خدا در آن جلوه می‌کند. شناخت و معرفت هم دل پاک و روحیهٔ سالم می‌خواهد تا چه رسد به وحی که عالی‌ترین مقام است.

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

قرآن کریم پیامبر ﷺ را مخاطب قرار داده، می‌فرماید: ﴿ولو تقوّل علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطّعنا منه الوتین﴾[1] اگر به ما چیزی را به ناحق نسبت دهی،... رگ حیاتت را قطع می‌کنیم.

۳ـ علم غیب

یکی دیگر از امتیازات انبیا برخورداری آنها از علم غیب است. قرآن در این زمینه می‌فرماید: ﴿عالم الغیب فلایظهر علی غیبه احداً الا مَن ارتضی من رسول...﴾[2]

خداوند به غیب آگاه است و احدی را بر آن آگاه نمی‌سازد جزکسانی که پسندیده باشد از قبیل پیامبر و... .

سؤال: در آیاتی از قرآن می‌خوانیم: جز خدا کسی غیب نمی‌داند: ﴿و عنده مفاتح الغیب لایعلمها الاهو﴾[3] با وجود این نمونه آیات که علم غیب را در انحصار خداوند دانسته چگونه آن را برای پیامبر و یا امامان ثابت می‌کنید؟

پاسخ: علم غیب اساساً برای خداست و اگر پیامبر و امام چیزی می‌داند آن را خدا به آنان داده نه آنکه از پیش خود آگاه به غیب باشند. در یک ماجرای سرّی همین که یکی از زنان پیامبر از حضرتش پرسید از کجا فهمیدی؟

پیامبر فرمود: ﴿نبّأنی العلیم الخبیر﴾[4] خدای دانا و آگاه به من خبر داد.

بنابراین، اولاً: آیات و روایاتی که می‌گوید: جز خدا کسی علم غیب را نمی‌داند، با آیات و روایاتی که می‌گوید: پیامبر علم غیب می‌داند، قابل جمع است و هر دو صحیح است.

ثانیاً: علم غیب دوگونه است، مطالبی که علم آن مخصوص خداست و احدی را از آن آگاه نمی‌کند. همان گونه که در دعا می‌خوانیم: «و بحقّ علمك الذی استأثرت به نفسك» خدایا! به حقّ آن علمی که تنها در اختیار توست.

---

۱. سوره حاقّه، آیات ٤٤ تا ٤٦. ۲. سوره جن، آیه ۲٦ و ۲۷. ۳. سوره انعام، آیه ۵۹.
٤. سوره تحریم، آیه ۳.

امّا یک‌سری مطالب با آنکه غیب است، خداوند به اولیای خود مرحمت می‌کند.

ثالثاً: انبیا و اولیا بدون مراجعه به علم الهی نمی‌دانند ولی چنانچه مراجعه کردند، می‌دانند، مثل آنکه من و شما با مراجعه به دفتر تلفن، شماره تلفن فردی را می‌دانیم و بدون مراجعه نمی‌دانیم. روایت داریم برای ائمه علیهم‌السلام عمودی از نور است که با مراجعه به آن، مطالبی را می‌یابند.

رابعاً: بعضی جاها می‌دانند و بعضی جاها نمی‌دانند. بعضی جاها علم غیب، نقص است و ندانستن بهتر است. مثلاً شبی که علی علیه‌السلام به جای پیامبر خوابید، اگر می‌دانست که هیچ خطری او را تهدید نمی‌کند، این عمل چندان ارزشی نداشت.

خامساً: گاهی می‌دانند و گاهی نمی‌دانند. گاهی خداوند چراغ را برای آنها روشن می‌کند وآنها می‌بینند وگاهی هم چراغ خاموش است و نمی‌بینند. در حدیث داریم: «یبسط لنا العلم فنعلم و یقبض عنا فلا نعلم»[1] گاهی پرده کنار زده می‌شود، می‌بینیم و گاهی پرده گسترده است، نمی‌بینیم. پس کلید علم غیب دست خداست.

سؤال: آیا امامان نیز از علم غیب برخوردارند؟

پاسخ: از آیه‌ای که در ابتدای بحث آوردیم، روشن می‌شود که غیر از پیامبر، افراد دیگری هم علم غیب دارند. اگر خداوند در آیه فوق می‌فرمود: «الاّ الرسول» «مگر رسول» معنایش این بود که علم غیب مخصوص خدا و پیامبر است، اما آیه می‌فرماید: خداوند غیب می‌داند و احدی را بر علم خود آگاه نمی‌کند، مگر کسی که از او راضی باشد. سپس از باب نمونه می فرماید: «من رسول»، یعنی پیامبر یکی از مصادیق آن است، نه همه آن.

سؤال: اگر انبیا و اولیا علم غیب دارند، پس چرا مشکلات خود را حل نمی‌کنند؟ حضرت علی علیه‌السلام که علم غیب می‌داند، برای چه به مسجد کوفه رفت و به شهادت رسید؟

---

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۵۶.

پاسخ: با ذکر مثال پاسخ را بیان می‌کنیم:

معمولاً بر روی اتومبیل‌های دولتی می‌نویسند: «استفادهٔ اختصاصی ممنوع». یعنی این اتومبیل در اختیار راننده است برای انجام امور اداری، نه کارهای شخصی. یا مسئول نیروی انتظامی یک منطقه، به مأمور تحت امر خود، یک عدد باتوم و کلت می‌دهد و او هر وقت و هر جا که به او دستور داده شد، از این امکانات استفاده می‌کند، نه در نزاع‌های شخصی و یا هر جا که خودِ مأمور مایل باشد.

خداوند نیز سه نیرو در اختیار اولیای خود قرار داده است: معجزه، علم غیب و دعای مستجاب. اما اولیای او از این نیروها و امکانات استفادهٔ اختصاصی نمی‌کنند. امام‌حسین علیه‌السلام در صحرای کربلا تشنه است، اما برای رفع تشنگی خود دعا نمی‌کند.

اگر انبیا و امامان به وسیله دعا، معجزه و علم غیب، مشکلات خود را حل کنند و به کارهای خود برسند، در آن صورت چگونه می‌توانند برای دیگران الگو باشند. بلکه لازم است آنها نیز در تحمّل مصیبت‌ها و شدائد مثل دیگران باشند.

آنها تنها حقّ دارند برای دعوت مردم به سوی خدا از معجزه، علم غیب و دعا استفاده کنند، ولی برای رفع مشکلات خودشان خیر.

٤ـ عصمت

یکی از ویژگی‌های دیگر انبیا، عصمت است. عصمت یعنی در اثر ایمان و شناخت و یقینِ کامل، انسان دارای روحیّ شود که با کمال آزادی و آگاهی هرگز پیرامون گناه نگردد، بلکه در اندیشهٔ گناه هم نباشد.

بعضی تعجّب می‌کنند که چگونه انسان می‌تواند حتی فکر گناه نکند، در حالی که شما خوانندهٔ عزیز هم در بسیاری از اعمال خلاف، دارای عصمت هستید یعنی نه آن خلاف را مرتکب شده‌اید و نه به فکر انجام آن افتاده‌اید. زیرا ما در حدّی از آگاهی هستیم که عیب و ضرر این اعمال باورمان آمده؛ یقین پیدا کرده‌ایم و این مسأله از مغز ما عبور کرده به دل نشسته است، در اینجا دیگر علم نیست که این یقین

است، فکر نیست که باور است.

راستی اگر ما به مقام یقین و باور برسیم وبدانیم این غیبتی که امروز از ما سرمی‌زند در قیامت به چه صورتی مجسم می‌شود، هرگز در اندیشه غیبت نیز نخواهیم بود. عیب ما این است که معلومات ما از مغز ما عبور نکرده و به دل ننشسته، علم است نه یقین و لذا می‌دانیم بد است اما مرتکب می‌شویم. به یک مثال توجه کنید:

همه می‌دانیم که انسانِ مرده به ما کاری ندارد و نمی‌تواند زیانی برساند امّا می‌ترسیم شب در اتاقی درکنار او بخوابیم، چرا؟ چون علم ما از مغز به دل عبور نکرده، علم هنوز ایمان و باور و یقین نشده است اما مرده شوی را می‌بینیم که در کنار مرده و در شب تاریک، به تنهایی شب را تا صبح بدون دلهره به پایان می‌برد. فرق ما و مرده‌شوی چیست؟ فرق آن است که ما علم داریم و او یقین.

بنابراین ریشهٔ عصمت، ایمان واقعی، علم عمیق و باور و یقین کامل است.

نشانهٔ یقین

روزی پیامبر اکرمﷺ بعد از خواندن نماز جماعت صبح، رو به مردم کرد و جوانی را مشاهده نمود که رنگش زرد و چشم‌هایش در حدقه فرو رفته و موهایش ریخته بود. رسول خدا احوال او را پرسید. جوان گفت: اکنون که در خدمت شما هستم در حال یقین به سر می‌برم. پیامبر از شنیدن کلمه یقین تعجب کرد، نشانهٔ یقین را از جوان پرسید.

او گفت: چنان قیامت را باور دارم که خواب از من ربوده است. گویا جهنم و شعله‌های آتش را از یک‌سو وبهشت ونعمت‌های فراوانش را از سوی دیگر ودادگاه عدل خدا ومحشر وحضور مردم وخودم را برای محاسبهٔ اعمال مشاهده می‌نمایم.

پیامبر که نشانه‌های یقین را از او شنید، ادّعای جوان را پذیرفت سپس آن جوان از پیامبر خواست که برای او دعاکند تا در راه خدا شهید شود پیامبر برای او دعاکرد،

پس از چندی جنگی پیش آمد که این جوان در آن شرکت نمود و دهمین نفر بود که در درگیری بین حق و باطل در راه خدا به درجه شهادت رسید.

چه کنیم به یقین برسیم؟

قرآن می‌فرماید: ﴿واعبد ربک حتی یأتیک الیقین﴾[1] به آنچه از دین می‌دانی عمل کن تا به یقین رسی. هر چه انسان بیشتر عبادت کند به یقین نزدیک‌تر می‌گردد.

لزوم عصمت رهبر آسمانی

می‌توانیم دلیل لزوم عصمت را مضمون این شعر بدانیم:

هرچه بگندد نمکش می‌زنند وای به روزی که بگندد نمک

دلیل نیاز ما به رهبر معصوم، همان لغزشها و خطاها و انحراف‌های فکری و عملی ماست. وای به روزی که رهبر نیز دچار لغزش شود زیرا در این صورت او نیز به رهبر معصوم دیگری نیاز دارد و اگر او هم معصوم نباشد، به رهبر سوم نیاز است و بدین ترتیب تسلسل لازم می‌آید و باطل است.

از سوی دیگر باید خداوند حجّت خود را بر مردم تمام کند و جایی برای بهانه باقی نگذارد و این جز در سایهٔ وجود رهبران معصوم میسّر نیست.

چگونه می‌توان مسئولیت رهبری را بر دوش کسی گذاشت که او خود نیز از خطا و اشتباه و گناه ایمن نیست؟! مضافاً، آیا سپردن رهبری مردم به شخصی گنهکار، توهین به مقام انسانیت نیست؟!

قرآن دعای حضرت ابراهیم را نقل می‌کند که عرض کرد: خدایا! مقام امامت و رهبری را به ذرّیه من مرحمت کن. اما بی‌درنگ خداوند جواب می‌دهد: ﴿لاینال عهدی الظالمین﴾[2] هرگز این عهد و پیمان الهی و مقام امامت نصیب انسان ظالم و گنهکار نمی‌شود.

---

۱. سوره حجر، آیه ۹۹. ۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۲٤.

همچنین در قرآن به ما فرمان داده شده که بدون قید و شرط از رسول خدا اطاعت کنیم و این دستور، خود دلیل بر عصمت آنهاست زیرا اگر انبیا دچار انحراف و گناه می‌شدند، می‌بایست فرمان خدا درباره اطاعت از رسول مشروط باشد، چنانکه فرمان پیروی از والدین با آن اهمیت، مشروط است و با صراحت به فرزندان اعلام می‌کند که از والدین منحرف پیروی نکنید. ﴿و ان جاهداك على ان تشرك بي مالیس لك به علم فلاتطعهما﴾[1] اگر پدر و مادر بکوشند تا چیزی راکه در مورد آن علم نداری با من شریک کنی اطاعت مکن.

خوانندهٔ عزیز! با اندکی دقت و مقایسه میان اطاعت مشروط از والدین و اطاعت بی قید و شرط از رسول می‌توان دریافت که پیامبر در حدّی از عصمت قرار دارد که در پیروی از او نیازی به هیچ گونه قید و شرطی نیست، و به گفتهٔ قرآن کریم: ﴿وماینطق عن‌الهوی ان هوالاوحی یوحی﴾[2] هرگز کلامی را از روی هوس نمی‌گوید و سخنان او جز وحی نیست.

چند تذکّر:

الف: برخی، پاره‌ای از آیات قرآن را دستاویز قرار داده‌اند و عصمت پیامبران را با آن خدشه‌دار می‌سازند، در جمع‌بندی ما از آیات و روایات، داشتن مقام عصمت با هشدارها و اخطارها و عتاب‌هایی که در قرآن آمده است هرگز منافاتی ندارد، زیرا همین عتاب‌ها می‌تواند راهگشای عصمت باشد و از برخی غلوها در مورد انبیا جلوگیری نماید.

ب: پیامبران، نه تنها در تبلیغ که در عقاید و احکام و نه تنها درگناهان کبیره که در تمام گناهان و نه تنها در لغزشهای عمدی که حتی در لغزشهای خطایی و سهوی نیز باید معصوم باشند تا هیچ بهانه و دستاویزی برای دشمن و موجبی برای سلب اطمینان

---

۱. سوره لقمان، آیه ۱۵. ۲. سوره نجم، آیه ۳ و ٤.

دوست باقی نماند. در قرآن آمده است: ﴿فللّه الحجة البالغة﴾[1] برای خداست حجت کامل و رسا.

راستی اگر پیامبر و یا امامان، معصوم نباشند، میان گفتار و اعمال آنها تناقض پیش نخواهد آمد؟ و آیا با وجود رهبر گناهکار و غیر معصوم می‌توان گفت: خداوند حجت را بر مردم تمام نموده است؟

ج: عصمت با استغفارها و نیایش‌های پیامبران منافاتی ندارد، زیرا همین که پیامبر یا امام معصوم خود را در محضر خدا می‌داند و با دل و جان می‌پذیرد که خدا بر فکر و دل او آگاه و ناظر است و تمام سخنان او ضبط می‌شود، در حالی قرار می‌گیرد که حتی از اعمالی هم که گناه نیست احساس خجالت و شرمساری می‌کند.

مثال: اگر من در خانه سرفه کنم احساس شرمندگی نمی‌کنم، اما همین که برای برنامه درسهایی از قرآن جلو دوربین قرار می‌گیرم، حتی از یک سرفه ناراحت می‌شوم و از مردم عذرخواهی می‌کنم، با اینکه گناه نیست زیرا که خود را در محضر مردم می‌بینم. اولیای خدا نیز که خود را در محضر خدا می‌دانند حتی از کوچک‌ترین عمل خود چنان احساسی دارند واین است فلسفهٔ استغفار و مناجات و نیایش‌های پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام.

پاسخ به چند سؤال

تاکنون دربارهٔ نیاز انسان به انبیا و راه شناخت آنان مطالبی بیان شد. در این بخش به گوشه‌ای از سؤالات و شبهات پاسخ می‌دهیم.

سؤال: چرا انبیا از جنس بشر هستند؟

پاسخ: یکی از ایرادهایی که به انبیا می‌گرفتند، این بود که چرا بشر هستند و فرشته نیستند؟ در حالی که زیبایی امر در این است که انبیا بشر باشند، زیرا اگر بشر نباشند،

---

۱. سوره انعام، آیه ۱۴۹.

انسان‌ها مدّعی می‌شدند که انبیا مسائل و مشکلات ما را نمی‌دانند و مرتب به ما دستور می‌دهند! انبیا باید همانند دیگر انسان‌ها شهوت و غضب داشته باشند و خود را کنترل کنند تا الگوی دیگران باشند. خداوند به پیامبر می‌فرماید: به آنها بگو من هم بشری همانند شما هستم. ﴿قل انّما أنا بشر مثلکم﴾[۱]

سؤال: آیا انبیا مدینهٔ فاضله ساختند؟

پاسخ: آمدن انبیا و قانون آسمانی برای هدایت مردم، یک ضرورت است و پذیرفتن مردم یک وظیفهٔ دیگر و حساب این دو از هم جداست. برنامه خدا این نیست که مردم را به اجبار هدایت نماید و اگر چنین بود همهٔ آنان هدایت می‌شدند. ﴿ولوشاء لهداکم اجمعین﴾[۲]

چنانکه روش پیامبر نیز اجبار و سلب آزادی از مردم و تحکّم بر آنان نبوده است. ﴿لست علیهم بمصیطر﴾[۳]

خداوند باید وسیلهٔ هدایت مردم را فراهم سازد. ﴿انّ علینا للهدی﴾[٤] و مردم هم باید هدایت پذیر باشند.

امّا گروهی از مردم هدایت را نپذیرفتند، این امر نباید سبب شود که هدایت خداوند نسبت به دیگران قطع شود. همان‌گونه که باغبان به خاطر وجود علف هرز، هرگز دست از آبیاری باغی که درختان خوبی دارد برنمی‌دارد. در قرآن می‌خوانیم: «هنگامی که خدا اراده فرمود انسان را خلق کند، ملائکه گفتند: این انسان اهل فساد و خونریزی است». امّا خداوند در پاسخ آنان می‌فرمود: من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید: ﴿انّی أعلم ما لاتعلمون﴾[۵]

از همه گذشته، ساختن نمونه‌هایی و تربیت افرادی برای اثبات مدّعا کافی است. اگر یک معمار یا نقاش چند نمونهٔ هنری از خود نشان دهد، برای اثبات لیاقت

---

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰. ۲. سوره نحل، آیه ۹. ۳. سوره غاشیه، آیه ۲۲.
٤. سوره لیل، آیه ۱۲. ۵. سوره بقره، آیه ۳۰.

وی کفایت می‌کند.

انبیا از طرف خدا طرح جامعهٔ سالم را می‌دهند و خود هم به آن عمل می‌نمایند و افرادی را نیز که آمادگی دارند کشف و آنان را تربیت می‌کنند و یک جامعهٔ کوچکی را برای نمونه به دنیا عرضه می‌کنند و سپس از همه دعوت می‌نمایند که طبق این مدل و الگو نظام اجتماعی خود را بسازند.

پیامبر عزیز اسلام، امّتی تشکیل داد از سفید و سیاه و از قبایل مختلف و اساس کار خود را بر مبارزه با شرک و طاغوت و ایمان به خدا پی‌ریزی نمود. تمام امتیازات موهوم را از بین برد و اخلاق و بهداشت و خدمت و مساوات در برابر قانون خدا و اخوّت اسلامی وعدل وقسط وآزادی وصداقت واخلاص وعزّت را به ارمغان آورد.

افرادی همچون حضرت علی ﷺ و ابوذر و سلمان و مقداد و میثم تربیت نمود که تا پای جان ایستادند، از شهادت استقبال کردند و از دادن خون خود در راه استقرار نظام خدایی مضایقه نکردند.

اکنون اگر هنوز دنیا رنگ مکتب انبیا ﷺ را نگرفته، باید علل آن را در جای دیگر بررسی کنیم، نه در ضعف مکتب اسلام و یا عدم لیاقت رهبران دینی.

خورشید بر همه چیز می‌تابد، اگر به آینه تابید و نورش منعکس شد ولی به دیوار تابید و منعکس نشد، هرگز در خوبی خورشید و در نورافشانی‌اش تشکیک نمی‌کنیم. شما اگر میلیون‌ها توپ دربسته به اقیانوس بیندازید، قطره‌ای آب وارد آنها نمی‌شود، زیرا توپ دربسته است وگرنه آب از نفوذ خود دریغ ندارد.

مردمی که چشم بسته و گوش بسته و دل بسته هستند و به قول قرآن:

﴿لهم قلوب لایفقهون بها و لهم أعین لایبصرون بها و لهم آذان لایسمعون بها اولئك کالانعام بل هم اضلّ﴾[1] اینها دل دارند امّا نمی‌فهمند، چشم دارند اما نمی‌بینند، گوش دارند امّا نمی‌شنوند، آری اینها همچون چهار پایانند، بلکه گمراه‌تر.

---

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

کسی که استعداد شناختن و دیدن حقّ را دارد امّا حاضر به شناخت و پذیرش حقّ نیست، به مراتب از چهارپایان که دارای استعداد و امکانات نیستند بدتر است. انسانی که هدفش، خور و خواب و شهوت است حیوانی بیش نیست و مکتب‌هایی که شعار (خوراک، پوشاک، مسکن) می‌دهند تمام استعدادهای انسان را در مسیر زندگی حیوانی خلاصه می‌کنند. آری، این مکتب‌ها بزرگ‌ترین توهین را به مقام جانشین خدا و انسانیت انسان نموده‌اند.

کوتاه سخن آنکه این مردمند که باید جامعهٔ ایده‌آل بسازند. انبیای الهی معلّمانی هستند که خود را برای درس دادن آماده می‌کنند، این شاگرد است که باید درس را فراگیرد. پیامبران پزشکانی هستند که دارو می‌دهند و این بیمار است که باید طبق دستور پزشک به معالجهٔ خود بپردازد. اگر انبیا جامعهٔ ایده‌آل نساختند به خاطر کوتاهی خود مردم است. این پاسخ را با بیان چند آیه قرآن زینت می‌بخشیم:

﴿انّ الله لایهدی القوم الظالمین﴾[۱] همانا خدا افراد ستمگر را هدایت نمی‌کند.

﴿انّ الله لایهدی القوم الکافرین﴾[۲] همانا خدا افراد کافر را هدایت نمی‌کند.

﴿انّ الله لایهدی القوم الفاسقین﴾[۳] همانا خدا افراد فاسق را هدایت نمی‌کند.

﴿انّ الله لایهدی مَن هو مسرف کذّاب﴾[٤] همانا خدا افراد اسرافکار و دروغگو را هدایت نمی‌کند.

در این آیات به خوبی روشن است که علت دور بودن از هدایت انبیا و عدم تشکیل یک جامعهٔ ایده‌آل خود مردم هستند، زیرا به خاطر ظلم و کفر و فسق و اسراف و دروغگویی از قابلیّت هدایت افتاده‌اند.

در صفحهٔ اول قرآن تابلویی نصب شده که می‌فرماید: ﴿ذلك الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین﴾[۵] یعنی با اینکه قرآن برای هدایت تمام جهانیان نازل شده امّا تنها افراد

---

۱. سوره قصص، آیه ۵۰. ۲. سوره مائده، آیه ٦۷. ۳. سوره منافقون، آیه ٦.
٤. سوره غافر، آیه ۲۸. ۵. سوره بقره، آیه ۲.

پرهیزکار که در برابر حق، تکبر و لجاجت و عناد و هوس را کنار گذاشته و در جستجوی حقند، از هدایت آن بهره‌مند می‌شوند.

سؤال: چرا همهٔ انبیا در شرق ظهور کرده‌اند؟

پاسخ: تاریخ گذشتهٔ غرب برای ما روشن نیست وما هیچ دلیلی نداریم بر اینکه تمام پیامبران در مشرق زمین بوده‌اند، بلکه از آیه ﴿ولكلّ أمّة رسول﴾[1] می‌توان استفاده کرد که هر امتی پیامبری داشته است.

سؤال: انبیا چند نفر بودند و ایمان به همهٔ آنان چه لزومی دارد؟

پاسخ: در قرآن نام بیست و پنج نفر از پیامبران آمده ولی در سوره مؤمن می‌خوانیم:

﴿ولقد ارسلنا رسلاً من قبلك منهم مَن قصصنا عليك و منهم مَن لم نقصص عليك﴾[2]

ما قبل از تو پیامبرانی فرستادیم که داستان بعضی از آنها را نقل نموده و ماجرای عدّهٔ دیگری را برای تو بازگو نکرده‌ایم.

از این آیه به دست می‌آید که عدد پیامبران منحصر در این بیست و پنج نفری که نامشان در قرآن آمده نیست. اگر به روایات مراجعه کنیم عددهای گوناگونی را می‌یابیم امّا معروف‌ترین روایات، حدیثی است که از ابوذر غفاری نقل شده که می‌گوید: از پیامبرﷺ پرسیدم: انبیا چند نفر بوده‌اند؟ فرمود: یکصد و بیست و چهار هزار نفر.[3]

همچنین بر اساس آیات ۱۳٦ سوره بقره و ۸٦ سوره آل عمران و ۱۰۵ سوره نساء، ایمان به تمام انبیا لازم است و شاید دلیل آن این باشد که مسألهٔ بعثت، یک حادثهٔ اتّفاقی نیست، بلکه یک جریان و امر الهی است.

ایمان به پیامبران پیشین یعنی ایمان به لطف همیشگی خدا دربارهٔ همهٔ انسان‌ها در طول تاریخ، یعنی ایمان به حکمت ثابت خدا، ایمان به یک ضرورت دائمی که

---

۱. سوره یونس، آیه ٤۷. ۲. سوره غافر، آیه ۷۸.

۳. تفاسیر مجمع‌البیان و تفسیرنمونه؛ بحارالانوار، ج۱۱، ص ۳۰.

همان لزوم رهبری معصوم است. یعنی ایمان و اطمینان به پیروزی حق بر باطل.

آری، ایمان به این عقیده که در طول تاریخ بشریت، مردان حقّ در یک سو و طاغوت‌ها و جبهه‌های باطل در سوی دیگر صف‌آرایی کرده و در تمام مراحل، عاقبت، پیروزی از آنِ حقّ و سرنگونی و رسوایی نصیب پیروان باطل شده است، همین ایمان به این سنت خدا، رمز رشد و استقامت و پایداری است.

محمدﷺ خاتم پیامبران

پیامبر گرامی اسلام، آخرین فرستادهٔ الهی و خاتم پیامبران است. قرآن در این رابطه می‌فرماید: ﴿ما کان محمّد أبا أحدٍ من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النّبیّین﴾[1] محمد پدر یکی از مردان شما نیست، بلکه فرستاده خدا و آخرین پیامبر است.

سؤال: چرا جریان نبوّت با حضرت محمد ﷺ پایان یافت؟

پاسخ: وقتی آب حوض را عوض می‌کنند که آلوده باشد. وقتی خیابان و منزل و لباس و ماشین را تعمیر و اصلاح می‌کنند که ریزش و خرابی و پارگی داشته باشد. نیاز به پیامبر جدید هم زمانی است که در کتاب پیامبر قبلی تحریف و کتمان رخ داده باشد. اگر حتی یک حرف از قرآن تغییر نیافته و مسأله‌ای هم بی‌پاسخ نمانده، نیازی به پیامبر جدید نیست، بر خلاف کتاب‌های آسمانی پیشین که اگر نگاهی به تورات و انجیل امروز کنید آنقدر حرف‌های پوچ و خلاف عقل می‌بینید که از خواندن آن شرم می‌کنید.

از سوی دیگر گاهی یک نفر بی‌سواد قصد دارد به محل دوری برود، در اینجا چاره‌ای نیست مگر این که کوچه به کوچه آدرس بگیرد، امّا اگر همین راه را شخص دیگری که باسواد است بخواهد طی کند و ما یک نقشه کلی از شهر و خیابان‌های آن را به دست او دهیم، او خود راه را انتخاب خواهد نمود.

---

۱. سوره احزاب، آیه ۴۰.

مردم قدیم که جامعه‌شان به حدّ رشد نرسیده بود، آدرس کوچه به کوچه لازم است، ولی وقتی جامعه به رشد رسید، اگر یک نقشهٔ کلّی را هم به او بدهند راهش را می‌یابد و نیازی به حضور مستقیم راهنما (پیامبران) نیست. البته وجود امامان معصوم و فقها برای حفظ و صیانت قوانین و رهنمودها لازم است.

مطلب دیگر اینکه پیامبران پیشین (جز افراد انگشت شمار) معمولاً کتاب نداشته‌اند و اکثراً دستورات پیامبران بزرگ را تبلیغ می‌کردند و چنین نبود که همهٔ آنان صاحب کتاب باشند. بنابراین با وجود امامان معصوم و اسلام شناسان با تقوا که این مسئولیت را به عهده گرفته‌اند، لزومی به آمدن انبیا نیست، زیرا ابلاغ دستورات دینی از علمای عادل نیز برمی‌آید. لذا از مسأله اجتهاد نباید غافل باشیم زیرا فقهای عادل با در دست داشتن قواعد کلی دین، همواره می‌توانند حکم خدا را از قرآن و حدیث استخراج نمایند.

رسالت جهانی پیامبر اسلام

رسالت پیامبر اسلام حضرت محمّدﷺ جهانی است، یعنی اختصاص به زمان خاص ندارد، بلکه برای همهٔ عصرها و همهٔ نسل‌هاست. قرآن مکرّر این حقیقت را تذکّر می‌دهد:

﴿و ما ارسلناک الاّ کافّة للناس﴾[1]

ما تو را جز برای تمامی انسان‌ها نفرستادیم.

﴿قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا﴾[2]

ای پیامبر! بگو: ای مردم! من فرستادهٔ خدا به سوی همهٔ شما هستم.

پیامبر نیز خود این مطلب را بیان فرموده است: «أنا رسول من ادرکت حیا و من یولد بعدی»[3] من پیامبر همه هستم، چه کسانی که آنها را در زمان حیات خود درک

---

۱. سوره سبأ، آیه ۲۸. ۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۸. ۳. میزان الحکمه.

کرده‌ام و چه کسانی که پس از من متولد خواهند شد.

علاوه بر این، نامه‌هایی که پیامبر به اطراف و اکناف عالم و برای سران کشورها می‌فرستاد، دلیلی دیگر بر جهانی بودن رسالت اوست.

یک روز صبح پیامبر اکرمﷺ یارانش را احضار کرد و در سخنانی به آنان فرمود: «برخیزید، پیک رسالت شوید وندای توحید را به گوش جهانیان برسانید...» سپس برای ابلاغ پیام شش نفر را به ایران، روم، حبشه، مصر، یمامه، بحرین و اردن فرستاد.[۱]

۱. فروغ ابدیت، ج۲، ص۲۱۰.

کارنامه انبیا

در این بخش، گوشه‌ای از کارنامه انبیا و اهداف مقدّس آنان به صورت مختصر بررسی می‌شود. در آغاز به مسئولیت کلّی و اصلیِ تمامی انبیای الهی می‌پردازیم.

روش ما در تمام بخش‌ها، استناد به وحی و کلمات پیشوایان معصوم بوده، در اینجا نیز ابتدا به سراغ قرآن می‌رویم تا ببینیم وظیفهٔ انبیا را چگونه بیان نموده است.

تبلیغ، مسئولیت عمومی پیامبران

انبیا مسئولند پیام خدا را به بندگانش برسانند، این کار اصلی انبیاست. آنها موظّفند دستورهای الهی را بدون هیچ تغییر به مردم ابلاغ کنند. خوبی‌ها و بدی‌ها را برای مردم بیان کنند. راه سعادت و رستگاری را به آنان نشان دهند و همگان را از وجود هرگونه بیراهه و انحراف و کجی با خبر سازند.

ویژگی‌های تبلیغی پیامبران

۱ـ تبشیر و تنذیر

پیامبران در تبلیغ دین خدا هم از شیوهٔ تبشیر و امید دادن استفاده می کنند و هم از شیوهٔ تنذیر و بیم دادن.

تبشیر قائد است و تنذیر سائق. قائد کسی است که جلو کاروان حرکت می‌کند وکاروان را به پیش می‌برد. سائق کسی است که از عقب کاروان حرکت می کند و افراد کاروان را از بازماندن محافظت می کند.

مبلّغ باید مراقب باشد که وظیفه او تنذیر است و نه تنفیر به معنای ایجاد نفرت و فراری دادن، لذا پیامبراسلام به نمایندگانی که برای تبلیغ به اطراف گسیل

می‌داشت، می‌فرمود: «بشّروا و لا تنفّروا یسّروا و لا تعسّروا»[۱].

۲ـ نترسیدن از دیگران

آنها فقط از خدا می‌ترسند. قرآن در توصیف آنها می‌فرماید: ﴿الّذین یبلّغون رسالات الله و یخشونه ولایخشون احداً الاّالله﴾[۲] آنان که پیام خدا را ابلاغ می‌کنند و از احدی جز خدا نمی‌ترسند.

۳ـ استقامت

پیامبران در تبلیغ خود استقامت می‌ورزند. قرآن خطاب به پیامبرﷺ می‌فرماید: ﴿فاستقم کما اُمرت﴾[۳] همان گونه که مأموریت یافته‌ای، استقامت داشته باش.

٤ـ تذکّر

پیامبران آنچه را که خیر و صلاح مردم است، مرتّب به آنها یادآوری می‌کنند: ﴿فذکّر انّما انتَ مذکّر﴾[٤]

خواسته‌های پیامبران از خدا

پیامبران الهی در راه تبلیغ دین و رساندن پیام‌ها و دستورات خداوند به مردم، چند چیز از خداوند درخواست می‌کنند:

۱ـ سعهٔ صدر. ﴿ربّ اشرح لی صدری﴾[۵]

۲ـ آسانی کارها. ﴿و یسّر لی امری﴾[٦]

۳ـ قابل فهم بودن پیام. ﴿یفقهوا قولی﴾[۷]

نکته ظریفی که در اینجا وجود دارد آن است که آنچه را حضرت موسی از خدا می‌خواهد، خداوند بدون درخواست، به پیامبر اسلام عطا فرموده است. ﴿الم نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک﴾[۸]

---

۱. صحیح مسلم، حدیث ۳۲٦۲.
۲. سوره احزاب، آیه ۳۹.
۳. سوره هود، آیه ۱۱۲.
٤. سوره غاشیه، آیه ۲۱.
۵. سوره طه، آیه ۲۵.
٦. سوره طه، آیه ۲٦.
۷. سوره طه، آیه ۲۸.
۸. سوره انشراح، آیه ۱ و ۲.

قلمرو تبلیغی پیامبر اسلام

شیوهٔ کار پیامبرﷺ دعوت مردم به سوی خداپرستی و انجام اعمال صالح از راه دانش و بینش است. ﴿اُدع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة﴾[۱]

او در عمل به دستورات دین از خود شروع کرد و اولین عامل به دستورهای الهی بود. ﴿و ثیابک فطهّر﴾[۲]

سپس به فرمان الهی به تربیت همسران و دخترانش پرداخت و آنان را تبلیغ کرد. ﴿قل لازواجک و بناتک و نساء المؤمنین...﴾[۳]

آنگاه مأمور ارشاد و هدایت خویشاوندان نزدیک خود می‌شود. ﴿و أنذر عشیرتک الاقربین﴾[٤]

پس از آن مأموریت یافت که مردم مکه و اطراف آن را به هدایت و خداپرستی دعوت کند. ﴿لتنذر ام القری و من حولها﴾[٥]

آنگاه عالم بشری را به راه راست فراخواند. ﴿و ما ارسلناک الاّ کافّة للناس بشیراً و نذیراً﴾[٦]

---

۱. سوره نحل، آیه ۱۲۵.
۲. سوره مدّثر، آیه ٤.
۳. سوره احزاب، آیه ۵۹.
٤. سوره شعراء، آیه ۲۱٤.
۵. سوره انعام، آیه ۹۲.
٦. سوره سبأ، آیه ۲۸.

مأموریت‌های انبیا

اکنون به ذکر موارد مأموریت‌های آنها می‌پردازیم:

۱ـ دعوت مردم به یکتاپرستی

دعوت مردم به توحید و پرستش خدا، سرلوحهٔ تعالیم انبیاست. آنها با زبانی شیوا و آرام و متین ﴿قولاً لیّنا﴾[۱] و مطابق با درک و شعور افراد «انّا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلّم الناس علی قدر عقولهم»[۲] این مسئولیت خود را انجام می‌دادند و با بیان نعمت‌های الهی و پاداش‌های دنیوی و اخروی مردم را به عبادت الهی فرا می‌خواندند.

بیان نعمت‌های الهی و آگاهی نسبت به آنها، انسان را به عبادت خدا تشویق و ترغیب می‌کند. خداوند به حضرت موسی علیه السلام فرمود: مردم را عاشق من کن! عرض کرد: چگونه؟ فرمود: نعمت‌هایم را برایشان بشمار. «ذکّرهم آلائی و نعمائی لیحبّونی»[۳]

برخی می‌پرسند: چه کنیم که فرزندمان نماز بخواند؟ می‌گوییم: الطاف خدا را برای فرزندت بگو، او به خدا علاقه‌مند خواهد شد و در نتیجه، نماز خواندن برای او آسان و شیرین می‌شود.

انبیا نحوه پرستش را نیز به انسان‌ها می‌آموزند، در غیر این صورت، انسان‌ها در نوع پرستش دچار اشتباه و خرافات می‌گردند.

یکی از اشعار غلطی که در میان ما رایج است، شعر معروفی است دربارهٔ موسی و شبان که آن چوپان برای پرستش خدا، به دنبال آب و جاروکردن خانه خدا و شانه

---

۱. سوره طه، آیه ٤٤.　۲. بحارالانوار، ج ۱، ص ۸۵.　۳. بحارالانوار، ج ۲، ص ٤.

کردن موهای خدا بود.

اصولاً فلسفهٔ بعثت حضرت موسی علیه السلام و سایر انبیا آن است که اگر مردم اشتباهی مرتکب می‌شوند، اصلاح شوند. وظیفه موسی اصلاح و راهنمایی است، در غیر این صورت، بعثت یعنی هیچ، یعنی لغو! این که «هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو» معنا ندارد! مثل اینکه در سر چهارراه، پلیسی را بگذاریم و بعد بگوییم: هر کس هر جوری می‌خواهد بیاید و برود. خوب، این پلیس چه کاره است؟

۲ـ مبارزه با شرک

دوّمین مأموریت انبیا مبارزه با شرک وخرافات است، از آدم‌پرستی گرفته تا ماه و خورشید پرستی تا سنگ و چوب پرستی، تا ملّیت و مدرک پرستی و تا مقام و پول و هوا پرستی و سایر شاخه‌ها و مویرگ‌های شرک که باید با دست توانای انبیا برچیده شود.

این فریاد ابراهیم علیه السلام است که با آن همه سخنان نرم با عموی بت پرست خود و با آن همه استدلال‌های زیبا برای نمرود و با آن روش ابتکاری خود برای خورشید و ماه پرستان، همین که دریافت سخن و استدلال دیگر اثر ندارد فریاد زد که من بت‌های شما را در آینده‌ای (نه چندان دور) درهم می‌کوبم: ﴿تاللّه لاکیدنّ اصنامکم﴾[1] و چنین هم کرد، زیرا آنجا که نصیحت و موعظه و استدلال اثر ندارد با یک عمل قاطع و انقلابی باید فطرت‌های خفتهٔ مردم را بیدار نمود و لذا ابراهیم را می‌بینیم در روزی که شهر خلوت شد تبر خویش را برداشت و به بتکده رفت و به قول قرآن ﴿فجعلهم جذاذاً﴾[2] بت‌ها را قطعه قطعه کرد و تبر را به گردن یکی از بت‌های بزرگتر انداخت و رفت. همین که مردم به شهر بازگشتند و شکسته شدن بت‌ها را دیدند از یکدیگر پرسیدند: کدام ظالم خدایان ما را این چنین درهم کوبیده

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۵۷. ۲. سوره انبیاء، آیه ۵۸.

است؟ چیزی نگذشت که متوجه ابراهیم شدند و گفتند: این عمل تنها کار اوست، ابراهیم همیشه از بت‌ها و بت‌پرستی ما شدیداً انتقاد می‌کرد اکنون باید او را دستگیر و در برابر مردم احضارش کنیم تا هم او به ظلم خود اقرار کند و هم ما عمل او را محکوم کرده، به جزای کارش برسانیم.

ابراهیم را آوردند و از او پرسیدند: چرا بت‌ها را درهم‌کوبیدی؟ گفت: اگر بت بزرگ سخن می‌گوید از او بپرسید. مردم به یکدیگر نگاه کرده، پیش خود گفتند: بت که حرف نمی‌زند. ابراهیم﵇ که منتظر چنین صحنه‌ای بود و دید بت‌پرستان به خود آمدند و سرهایشان را به زیر افکندند، فریاد زد آیا عبادت می‌کنید بت‌هایی را که قادر بر نفع و ضرر شما نیستند؟ آیا تعقّل نمی‌کنید؟

این ماجراکه در سوره انبیاء از آیه ۵۸ به بعد آمده، بیانگر یکی ازکارهای پیامبران بزرگوار است که چگونه یک تنه برای مبارزه با شرک و خرافات و بیدار کردن وجدان‌های خفته، دل به دریا زده، به استقبال خطر می‌رفتند، آنان حتی حاضر بودند برای نجات مردم از آتش قیامت، آتش دنیا را تحمّل کنند. بارها خواندیم و شنیدیم که دشمنان ابراهیم﵇ آتشی سهمگین به وجود آوردند و آن قهرمان توحید را در آن افکندند، غافل از آنکه نقشهٔ آنها نقش بر آب خواهد شد، و به ارادهٔ خدا ابراهیم﵇ از میان آتش جان به سلامت خواهد برد.

انبیا مردم را نسبت به انواع شرک آشنا می‌کنند و آن‌ها را از آن بر حذر می‌دارند. البتّه عوامل متعددی وجود دارد که انسان را از توحید منحرف می‌کند و به شرک می‌کشاند. گاهی انسان توجه ندارد که کارهای او شرک است، بلکه خود شرک است. خودپرستی نوعی شرک است. زیرا هنگامی که خود پرستی آمد، خداپرستی می‌رود. ممکن است کسی ۱۰ سال درس خداپرستی بدهد، اما همین بحث‌ها خود پرستی باشد.

۲۰۰ مرتبه کلمهٔ «دون الله» در قرآن پیام دارد که مراقب و مواظب کارها و نیّات

خود باشیم. ریا شرک است. اگر یک درصد عبادت برای غیر خدا باشد، عبادت خراب می‌شود.

خاطره

سوار هواپیما شدیم، چیزی به پرواز نمانده بود امّا اعلام شد: مسافران پیاده شوند! همه را پیاده کردند، سؤال کردیم چه خبر است، آیا بمبی یا تروریستی در هواپیما وجود دارد؟ گفتند: یک سوسک درون هواپیما دیده شده است! گفتیم: این همه مسافر را به خاطر یک سوسک پیاده کردید؟! گفتند: بله! ممکن است این سوسک یکی از سیم‌های حساس را بجود و رابطهٔ خلبان با برج مراقبت قطع شود و منجر به سقوط هواپیما گردد. آری، یک پرواز، به خاطر یک سوسک متوقّف می‌شود، شرک نیز مانند همان سوسک است با این تفاوت که شرک سیم اخلاص را می‌جود. بنابراین، شرک را دست کم نگیریم!

امام سجاد علیه السلام در شب‌های ماه رمضان می‌فرمود: «الهی طهّر قلبی من الشرک»، پروردگارا! دلم را از شرک پاک گردان.

نتیجه و ثمره دوری از شرک و داشتن اخلاص چند چیز است. اولاً: آدم مخلص هیچ گاه عقده‌ای نمی‌شود، ثانیاً: هیچ گاه پشیمان نمی‌گردد. ثالثاً: شیطان حریف او نمی‌شود. شیطان به این حقیقت اعتراف کرده و گفته است: خدایا! به عزّتت قسم همه مردم را گمراه می‌کنم، مگر بندگان مخلص تو را. ﴿الا عبادک منهم المخلصین﴾[1]

۳ـ مبارزه با طاغوت

خداوند به موسی علیه السلام خطاب می‌کند که به سراغ فرعون برو زیرا او طغیان کرده است. ﴿إذهب الی فرعون انّه طغی﴾[2]

آری، انبیا باید جلو تمام طاغوت‌ها و یاغی‌ها را بگیرند و مبارزهٔ واقعی و جدّی با

---

۱. سوره حجر، آیه ٤٠. ۲. سوره طه، آیه ٢٤.

آنان در رأس برنامه‌های انبیا قرار دارد و این مبارزه زمینه‌ساز توحید است، زیرا تا خدایان دروغین نفی نشوند ما به «اللّه» نمی‌رسیم. در جمله «لااله الاّ اللّه» که شعار توحیدی ماست، ابتدا با «لااله» تمام طاغوت‌ها نفی می‌شود و سپس با «الله» آشنا می‌شویم، راستی که تا ظرف دل از غیر خدا پاک نشود جای خدا نخواهد بود.

٤ـ نجات محرومان و مستضعفان

حضرت موسی ﷺ به فرعون می‌گوید: بنی‌اسرائیل را که در چنگال ظلم تو به بردگی کشیده شده‌اند آزاد کن و دست از شکنجه و آزار و استثمار آنان بردار. **﴿فارسل معنا بنی‌اسرائیل و لا تعذّبهم﴾**[۱]

آری، نجات محرومان و مستضعفانِ زیر سلطه، وظیفه پیامبران الهی است. ناگفته پیداست حساب محکوم کردن ظلم که از طرف انبیا صورت می‌گیرد، از حساب محکوم کردن‌هایی که در سمینارها و قطعنامه‌ها و شعارهای دیپلماسی کشورها صورت می‌گیرد جداست، زیرا می‌بینیم که واقعاً موسی ﷺ بنی‌اسرائیل را آزاد کرد و فرعون را بیچاره کرد، اما حامیان حقوق بشر در طول عمرشان حتی حقوق یک ماه خودرا صرف نجات انسان‌ها نکردند و در هیچ جای دنیا گام چشمگیری برای رهایی مستضعفان برنداشته‌اند و تنها با نام حقوق بشر برای خود حقوقی تثبیت نموده‌اند. آیا وقت آن نشده است که مستضعفان جهان از این تشکیلات قطع امید کنند و با هم متّحد شوند و در راه انبیا قرار گیرند؟

٥ـ اقامه شعائر و فرائض دینی

انبیا در اندیشهٔ اقامه فرائض و واجبات دینی، همچون نماز، زکات، امر به معروف و نهی از منکر در جامعه بوده‌اند. **﴿الّذین ان مکّناهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزّکاة و أمروا بالمعروف و نهوا عن المنکر﴾**[۲]

---

۱. سوره طه، آیه ٤٧. ۲. سوره حج، آیه ٤١.

نماز، تبلوری از ارتباط بندگان خدا با خالق خویش و زکات مظهر ارتباط بندگان با یکدیگر و امر به معروف و نهی از منکر تبلوری از احیای ارزش‌ها و خوبی‌ها و محو زشتی‌ها و بدی‌ها در جامعه است. امّا دشمنان انبیا هنگامی که به قدرت می رسند، در صدد فساد و جنگ و تباهی هستند. ﴿اذا تولّی سعیٰ فی الارض لیفسد فیها﴾[1]

٦ـ داوری به حق و عدالت

یکی دیگر از مأموریت‌های انبیا، مسئولیت داوری و قضاوتِ به حقّ میان مردم است، قرآن می‌فرماید:

﴿ولکلّ اُمّة رسول فاذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط وهم لایظلمون﴾[2] برای هر امّتی پیامبری است، همین که پیامبرشان به سراغشان آمد میان مردم به عدالت حکم می‌شود و هرگز به کسی ظلم نمی‌شود.

﴿یا داود انّا جعلناك خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق﴾[3] ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم پس در میان مردم به عدالت داوری کن.

۷ـ دعوت مردم به خوبی‌ها

پیامبر همواره مردم را به کارهای نیک و معروف سفارش می‌کرد. ﴿یأمرهم بالمعروف﴾[4] او آنان را از غارت‌گری به ایثار، از بت‌پرستی به خدا، از تفرقه به وحدت، از قتل به اخوّت، از اسراف به زهد، از جهل به علم، از ظلم به عدالت، از تبعیض به تساوی، از غرور به تواضع و از شرک به اخلاص رساند و یک انقلاب بزرگ فرهنگی به معنای وسیع و جامع و واقعی به وجود آورد و این، مسئولیّتی است که بر دوش همهٔ پیامبران الهی بوده است.

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۰۵. ۲. سوره یونس، آیه ٤٧. ۳. سوره ص، آیه ٢٦.
٤. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۸ـ بازداشتن مردم از بدی‌ها

پیامبر اسلام ﷺ همچون سایر انبیا، مردم را از انجام منکرات باز می‌داشت. ﴿وینهاهم عن المنکر﴾[۱]

زندگیِ اعراب قبل از بعثت، از نظر فکری، فرهنگی، عقیدتی، بهداشتی، اقتصادی، امنیّتی و اجتماعی در بدترین وضع بوده است، که برای هر یک شاهدی از سخنان حضرت علی ﷺ نقل می‌کنیم:

از نظر فکری: چراغ هدایت به کلی خاموش و حیرت و کور دلی همه را فراگرفته بود: «فالهدی خامل و العمی شامل»[۲]

از نظر فرهنگی: کسی که بتواند کتابی بخواند وجود نداشت: «و لیس احد من العرب یقرء کتابا»[۳]

از نظر عقیده: به دور بت‌هایی از سنگ و چوب، همچون پروانه می‌گشتند و عبادت می‌کردند: «و الاصنام فیکم منصوبة»[٤]

از نظر بهداشتی: آب آلوده و غذای فاسد مصرف می‌کردند: «یشربون الکدر»[٥]، «و طعامها الجیفة».[٦]

از نظر اقتصادی: چنان فقر بر آنها حکومت می‌کرد که جز نان خشک و بی‌خورشت چیز دیگری برای اکثر مردم وجود نداشت: «و تأکلون الجشب»[۷]

از نظر امنیّتی: بر دل مردم ترس و بر مغز آنان شمشیر حکومت می‌کرد. آنچه به دلها چسبیده بود، ترس و آنچه جدا بود شمشیر بود. «شعارها الخوف و دثارها السیف»[۸] از یکدیگر می‌ترسیدند و وحشت همگان را فراگرفته بود، ولی در عین حال ظاهری شجاع داشتند، شمشیر می‌کشیدند و یکدیگر را تهدید می‌کردند.

---

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.
۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۲.
۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۳۳.
٤. نهج‌البلاغه، خطبه ۳۳.
٥. نهج‌البلاغه، خطبه ۲٦.
٦. نهج‌البلاغه، خطبه ۸۸.
۷. نهج‌البلاغه، خطبه ۲٦.
۸. نهج‌البلاغه، خطبه ۸۸.

از نظر اجتماعی: تفرقه و درگیری میان قبایل چنان بود که گاهی به بهانه‌ای کوچک خون یکدیگر را می‌ریختند، پیوندهای فامیلی از هم گسسته بود، آنچه ضعیف بود حق و آنچه قوی بود شیطان بود، سرمهٔ چشم‌ها اشک بود، این شرایط اسفناک در بیان علی ﷺ چنین ترسیم شده است: «تسفکون دمائکم وتقطعون ارحامکم»[1]

کوتاه سخن آنکه مردم در بدترین نوع زندگی و غرق در خرافات و متحیّر در تاریکی‌های شرک و تفرقه و ظلم و فقر به سر می‌بردند، پیامبر اسلام آمد و تمام این پرده‌های ظلم و منکرات و ابرهای تیره را کنار زد. آری، یکی از کارهای انبیا نهی از منکر و مبارزه با مفاسد است. رسول خدا ﷺ با همهٔ مفاسد مبارزه کرد: آدم‌کشی، فرزندکشی، سجده برای شاهان در ایران و برای بت‌ها در عربستان و شیوع ربا و مشروبات. راستی چه خدمتی برای نجات انسان‌ها از مبارزه با این منکرات با ارزش‌تر است.

اگر مردم جهان با زندگی و فداکاری رهبران آسمانی و مصلحان واقعی آشنا شوند، هرگز رهبرانی را که به نام حمایت از کارگران و محرومان در بهترین کاخ‌ها زندگی می‌کنند و فیلسوف نمایانی که به نام علم و فلسفه میلیون‌ها انسان را به نیستی کشانده‌اند، بر پیشوایان معصوم ترجیح نمی‌دادند و خط مستقیم انبیا را دنبال می‌کردند.

انبیا هم صادق بودند و هم موفّق، دیگران نه صادقند و نه موفق. چون هر چند سال که می‌گذرد با نارسایی مکتب‌های ساختهٔ دست بشر و واکنش‌های منفی آن برمی‌خوریم و اگر کسانی گاه و بیگاه کلام حقی و طرح صحیحی برای جامعه ارائه می‌دهند، بهتر از آن را در مکتب انبیا می‌یابیم.

از همه گذشته، دید مصلحان و رهبران غیر آسمانی تا مرز مرگ بیشتر نیست اما

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۶.

طرحی که انبیا ارائه می‌دهند اثر جاودانی دارد. طرحی که دیگران ارائه می‌دهند یک بعد زندگی را آباد می‌کند ولی ابعاد دیگر را نادیده می‌گیرند. چنانکه گاهی به عنوان اصالت انسان و آزادی، از تمام ارزشهای اخلاقی و اجتماعی غفلت می‌شود.

گاهی چنان به اقتصاد توجّه می‌شود و آن را زیربنا قرار می‌دهند و برای تمام پدیده‌های اجتماعی وسیاسی وعقیدتی تفسیر اقتصادی می‌کنند که ارزشهای دیگر فراموش می‌شود.

اما طرح خدایی انبیا بدون آنکه از ارزشی بکاهد و یا اصلی را نادیده بگیرد به انسان عرضه می‌شود و این خود یکی از امتیازات طرح انبیاست، این اسلام است که در میدان جنگش نیز نماز و اخلاق و بهداشت به چشم می‌خورد. نماز جماعتش تنها عبادت نیست که بعد سیاسی و اجتماعی نیز دارد.

۹ـ تزکیه و تعلیم

از مأموریت‌های انبیا، تزکیه و تعلیم است. ﴿یُزَکّیهم و یُعلّمهم﴾[1] تزکیه یعنی رشد دادن و پاک کردن. انسان تا خود را از آلودگی‌ها و خودخواهی‌ها و تعصّبات جاهلی نرهاند، رشد نمی‌کند.

باید تزکیه و تعلیم درکنار هم باشند. به منزلهٔ دو بال برای پرواز در دنیا و آخرت که باید با هم دیده شوند. دنیای غرب در «یعلّمهم» جلو رفته، امّا در «یزکّیهم» در چاله افتاده است!

داستان

شخصی سوار اسب بود. به رودخانه کم عمقی رسید و خواست عبور کند، امّا اسب به جای آنکه پا در آب نهد و عبور کند، همین که به آب رسید ایستاد. صاحب اسب پیاده شد و لباس خود را بالا گرفت و جلو افتاد و افسار اسب را کشید امّا

---

۱. سوره جمعه، آیه ۲.

حرکت نکرد، شروع کرد به شلاق زدن اسب امّا باز هم فایده‌ای نداشت. پیر مرد حکیمی که درگوشه‌ای به تماشای این صحنه نشسته بود صاحب اسب را فراخواند و گفت: اگر آب را گل آلود کنی اسب حرکت خواهد کرد، او دستور پیرمرد را انجام داد و چون اسبش به راحتی از آب گذشت، در آن سوی رودخانه از پیرمرد تشکّر کرد و فلسفهٔ گل آلود کردن آب را پرسید. پیرمرد گفت: آب که زلال بود، اسب شما خود را در آب می‌دید و چون خود را می‌دید پا روی خود نمی‌گذاشت!

انسان هم تا خود را ببیند و خود محور و خودخواه و خودبین و خودپرست باشد و در اندیشهٔ خود، حزب، گروه، خط و باند خود باشد، پا روی خود و هوسهای خود نگذارد، هیچ گاه نتواند حرکت کند و کسی که از خود عبور نکند به خدا نمی‌رسد.

یکی از علما می‌فرمود: در زمان طاغوت همراه حضرت امام ﷺ از قم به تهران می‌رفتیم، در ماشین به امام عرض کردم: خوب شد که دولت عراق اجازهٔ سفر به آن کشور را نمی‌دهد. امام فرمود: چطور؟ گفتم: اگر عراق اجازه دهد، فضلای حوزهٔ علمیّه قم می‌روند عراق و کفّهٔ حوزهٔ علمیّه نجف بر قم خواهد چربید. ایشان می‌فرمود: وقتی این سخن را به امام گفتم، امام به من فرمودند: این فکر شرک است. حوزه‌ی قم با حوزه‌ی نجف چه فرقی می‌کند!

برخی همین که دو کتاب می‌خوانند، خودشان را می‌گیرند و فکر می‌کنند خیلی باسوادند و دیگران را تحویل نمی‌گیرند. آنها فکر نمی‌کنند که شاید ۲۰۰ میلیون کتاب را نخوانده‌اند. کسی که راه می‌رود نباید به پشت سر خود نگاه کند که چقدر راه آمده است، باید به جلو نگاه کند که چه راه طولانی در پیش دارد.

چرا ازدواج ارزش دارد؟ چون انسانِ بی‌همسر فقط خود را می‌بیند. اما هنگامی که ازدواج کرد، خود را می‌شکند و دایره بزرگتر و گسترده‌تر می‌شود. آدم‌های عادّی وقتی دعا می‌کنند می‌گویند: خدایا قرض مرا ادا کن، مریض مرا شفا بده، امّا امام

زین‌العابدین علیه‌السلام وقتی دعا می‌کند، می‌فرماید: «اللهم أغنِ کلّ فقیر، اللهم أشبِع کلّ جائع»، خدایا! همه فقیران را بی‌نیاز گردان و همه گرسنگان را سیر کن.

معنای تزکیه این است که انسان در هوسهای خود دفن نشود و در چنگال خواسته‌های درونی اسیر نگردد، هم روح را از شرک و حسد و جاه‌طلبی و بخل و ترس و قساوت پاک کند و هم فکر را از جهل و خرافه و خامی و تخدیر نجات دهد و هم جامعه را از خفقان و اغفال و استثمار و بردگی طاغوت‌ها نجات دهد.

بلای دنیای دیروز و امروز، بلای عدم تزکیه است. روز به روز دانشمندان زیاد می‌شوند اما آمار جنایات کم نشده، هر چه دکتر حقوق بیشتر می‌شود، حقوق ملّت‌های مستضعف بیشتر زیر پا نهاده می‌شود. چرا؟ به خاطر آنکه در ظرف آلوده شیر ریخته‌اند و به انسان تزکیه نشده تعلیم داده‌اند.

با یک مقایسه و سنجش، به خوبی می‌توان فرق کسانی راکه در مکتب انبیا تربیت شده‌اند با کسانی که در فرهنگ‌های غیر آسمانی رشد یافته‌اند دریافت. آدم دیندار آخربین است و آدم بی‌دین آخوربین. البتّه هر کس که نام مسلمان روی خود گذارده نمی‌توان او را تربیت شدهٔ اسلام نامید.

در عصر حاضر و در کشورهای به اصطلاح پیشرفته ومتمدّن، برای به دست آوردن ریاست، روشنفکرترین افراد به انواع زد و بندها، تبلیغات نابجا، وعده‌های دروغ و تملّق‌های گوناگون دست می‌زنند و به خوبی فقر معنوی در قله دنیای متمدّن به چشم می‌خورد.

تزکیه و تقوا، انسان را در حوادث تلخ و شیرین پایدار نگاه می‌دارد.

انسان صالح هرگز حاضر نیست در برابر حکومت بر تمام مناطق زمین حتی به مورچه‌ای ظلم کند.[1]

---

۱. مضمون سخنی از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲٤.

۱۰ـ برپا داشتن عدالت

انبیا آمده‌اند تا جامعه‌ای بسازند که مردم، خود قسط و عدل را در آن جامعه اجرا کنند، ﴿لیقوم النّاس بالقسط﴾[۱] جامعه‌ای بسازند که در آن نه سلطه‌گر باشد و نه سلطه‌پذیر و به قول قرآن: ﴿لاتظلمون و لاتظلمون﴾[۲]

هدف آنان، تشکیل امّت وسط است که اگر برای فرد و آزادی‌های فردی اصالت و ارزش قائل است برای جامعه هم ارزش قائل باشد. اگر برای زندگی این جهانی طرح دارد، به زندگی آن جهانی نیز توجّه داشته باشد. هدف انبیا ساختن جامعه‌ای بود که رنگ خدایی داشته باشد. ﴿صبغة الله﴾[۳] هر انسان یا اجتماعی که رنگ خدایی بگیرد، دیگر نه رنگ ابرقدرت‌ها را می‌گیرد و نه رنگ محیط و قبیله و نژاد و خواسته‌های شخصی این و آن. رنگ خداگرفتن یعنی بیمه شدن از همهٔ رنگ‌های شرقی و غربی.

اگر می‌بینیم جامعهٔ ما هنوز در مسیر استقرار عدالت می‌لنگد و یا زیر بار ظلم می‌رود و یا هنوز امت وسط نشده و رنگ خدایی نگرفته همهٔ اینها به خاطر آن است که امّت ما هنوز عمیقاً و دقیقاً در خط پیامبر عزیز اسلام ﷺ و پیشوایان معصوم و یا نائب به حقّ آن بزرگواران گام برنداشته است.

۱۱ـ مبارزه با آداب و رسوم غلط

مسأله دیگری که در کارنامه انبیا به چشم می‌خورد، مأموریت آنان در برداشتن آداب و رسوم غلط و خرافی است. آیه ﴿ویضع عنهم اصرهم والاغلال الّتی کانت علیهم﴾[٤] از جمله برنامه‌های پیامبر ﷺ را حذف قیدهای دست و پاگیر و تشریفات نابجا دانسته است. متأسّفانه با این که بیش از هزاروچهارصد سال از فریاد قرآن

---

۱. سوره حدید، آیه ۲۵. ۲. سوره بقره، آیه ۲۷۹. ۳. سوره بقره، آیه ۱۳۸.
٤. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

می‌گذرد در همین جامعه‌های به ظاهر قرآن دوست، انسان‌های زیادی را می‌بینیم که به خاطر مقیّد بودنشان به برخی آداب و رسوم موهوم مانع رشد خود می‌شوند، مثلاً به خاطر رعایت بعضی از تشریفات ازدواج و رسم‌های غلط آن، سالها مسأله ازدواج را به تأخیر می‌اندازند، اما اگر شخصی همچون رسول اکرم ﷺ آمد و این بارهای سنگین و قیدهای اضافی را از جامعه برداشت، چنان می‌شود که با تأسیس یک مسجد گِلی و ساده، در مدینه مرکزی به وجود می‌آورد که بازده آن از سالن‌های اجتماعات و سمینارها و اداره‌های دادگستری و پادگان‌ها و مدارس بیشتر است.

پیامبر ﷺ غل‌هایی را که بر فهم و فکر مردم و بر دست و پای آنان زده شده بود، یک یک باز کرد.

بسیار مشاهده شده که مردم خواسته‌هایی دارند امّا نمی‌توانند بگویند و یا بنویسند، و یا به خاطر کتمان آگاهانهٔ بعضی، نمی‌توانند واقعیات را چنان که هست بفهمند. اینجاست که رهبری لایق و جان بر کف جلو می‌افتد، شروع به افشاگری و روشن گری می‌کند و یک مرتبه زبان‌ها باز می‌شود. رهبر شجاع یک اعلامیه می‌نویسد و قلم‌ها را آزاد می‌کند. یک حمله می‌کند و ترسها را فرو می‌ریزد و سرانجام کارهایی را که در نظر عموم محال بود همه را به صورت عادی درمی‌آورد، نمونه آن را در انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی﵀ دیدیم که چگونه یک رهبر لایق غل‌ها را از دست و پای ملّت مظلوم باز کرد و قلم‌ها را آزاد کرد و ملّتی را به قیام واداشت که امریکا را به زانو درآورد. این نمونهٔ کوچکی است که می‌تواند نشان‌دهندهٔ عمل بزرگ پیامبر باشد.

۱۲ـ معرّفی حلال و حرام

پیامبران می‌آیند تا آنچه را که پاکیزه و حلال است، به آنان معرّفی نمایند و چیزهای پست و کثیف و پلید را حرام نموده، آنها را به مردم معرّفی کنند. ﴿ویحلّ لهم

الطيّبات و يحرّم عليهم الخبائث﴾[1]

۱۳ـ بشارت و انذار

یکی دیگر از مأموریت‌های انبیا، در کنار امیدوار کردن مردم به عفو و لطف و پاداش خدا، بیم دادن از قهر خدا در قیامت و نجات از سقوط و ذلّت و هلاکت در دنیاست. ﴿مبشّرین و منذرین﴾[2]

پیامبران باید آیندهٔ روشنی را همراه با استدلال برای امّت خود بیان کنند، زیرا انسان به امید زنده است. مکتب‌های غیرآسمانی که آیندهٔ انسان را نیستی و پوچی می‌دانند و مرگ او را همچون هلاکت یک حیوان تلقّی می‌کنند و زندگی را در انحصار همین چهار روز دنیا ـ که هرنوش آن میان صدها نیش قرار گرفته ـ می‌دانند، جا دارد که هر روز به بیماران روانی آنان اضافه شود ومصرف مواد مخدر وپناه بردن به مشروبات الکلی و خودکشی و استفاده از قرص خواب‌آور هرروز زیادتر گردد.

در عصر حاضر به وضوح می‌بینیم که انتخاب مکتب هیپی‌گری و زیر پا گذاشتن تمام قوانین حقوقی و فطری و اجتماعی یکی از ارمغان‌هایی است که به خاطر عدم دلبستگی به آینده و نبودن امید و بشارت، جامعهٔ انسانیت را تهدید می‌کند. راستی اگر امید و بشارت و دلخوشی به زندگی ابدی و پیوستن به کمال مطلق در انسان نباشد و اگر باور کنیم که با مرگ و مردن نابود می‌شویم، پس چرا زودتر خود را نابود نکنیم؟ ما که بعد از سالها غصّه باید نیست شویم چرا زودتر خود را از بین نبریم، بر فرض که ما چند سال دیگر هم زنده بمانیم و چند هزار کیلو غذا همراه با چند هزار لیتر آب مصرف کنیم، عاقبت چه می‌شود؟ این است دورنمایی از جهان‌بینی مادّی و عقیدهٔ کسی که خود را در محضر خدا نمی‌داند و مسأله رضای پروردگار و قرب به خداوند، زندگی ابدی و بهشت جاودان برای او مفهومی ندارد.

---

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۷. ۲. سوره بقره، آیه ۲۱۳.

امّا جهان‌بینی الهی که با قوی‌ترین استدلال‌ها همراه است، انسان را موجودی فناناپذیر و آینده او را روشن می‌داند، برای ریز و درشت کارهای انسان پاداش در نظر گرفته و زندگی را تنها به این چهار روز دنیا منحصر نمی‌داند، در جهان بینی الهی است که حتی تمام ناگواری‌ها و نیش‌ها لطف خفیّ خدا و ابزار رشد می‌شود، چون انسان معتقد و با ایمان به حوادث زندگی با دید دیگری می‌نگرد و زندگی برای او لذّت دیگری دارد، اینجاست که نقش امید به عفو خدا و پاداش‌های چندین برابر از یک سو، و زندگی ابدی همراه قرب به خدا و همسایگی با اولیای خدا در بهشت جاودان از سوی دیگر، روح امید را در دل انسان می‌دمد و او را نسبت به خدا و هستی خوش بین می‌کند. نه زندگی برای او سراب است و نه سعی و تلاشش همچون خاکستر به باد رفته است.

درکنار بشارت، انذار لازم است. ترس و بیم در انسان رمز خودداری او از بسیاری از ناگواری‌هاست، امّا باید انسان از خطرهای آینده آگاه باشد تا بترسد، طفلی که از نیش مار خبر ندارد مار را همچون طنابی خوش خطّ و خال خیال می‌کند و این پدر و مادر است که باید مار را به او معرفی کنند تا او خطر را دریابد. انبیا با نقل تاریخ امّت‌های قبلی به مردم هشدار می‌دهند و به آنان می‌گویند: امّت‌های گذشته به خاطر ظلم و کفر و غرور و پیمان شکنی و حُقّه‌بازی و سستی و تفرقه و ترس بیجا و کفران و آرمان شکنی و قتل و عصیان و استکبار و غیره به غضب خدا دچار شدند و به هلاکت رسیدند، پیامبران الهی به مردم هشدار می‌دهند و اعلام می‌کنند: مسألهٔ قهر و غضب خدا همچون لطف و مرحمت او یک قانون است و هر امّتی هر راه حقّ یا باطلی را برای خود انتخاب کند، به همان سرنوشت دچار می‌شود و میان امّت‌ها هیچ فرقی نیست.

این نوع انذار و بیم که از طریق نقل تاریخ پیشینیان است به اخطار عمومی و سرنوشت ملّت و امّت مربوط است. نوع دیگرِ بیم در مورد شخص و فرد انسان

است که پیامبران هشدار می‌دهند و ما را از آتش جهنم و صحنه‌های دردناک عذاب آگاه می‌کنند، صحنه‌هایی که مجرم پس از مرگ در دادگاه عدل الهی می‌بیند و در محضر تمام انبیا و مردم و فرشتگان خدا تمام اسرارش فاش شده، پرونده عمرش باز می‌شود، تمام کارهای ریز و درشت خود را در آن ثبت شده می‌یابد، فریاد می‌کشد که وای بر من این چه کتابی است که تمام کارهای من در آن ثبت شده است.

پیامبران از روزی خبر می‌دهند که فرد فرد ما باید در برابر کوچک‌ترین و جزئی‌ترین مسائل، خود را آمادهٔ بازجویی و حساب کنیم. در آن روز، خطر به قدری است که انسان گناهکار دوست دارد همسر و فرزند و پدر و مادر و دوستان و حتی تمام مردم زمین را در عوض او گروگان بگیرند و به دوزخ افکنند ولی خود او رهایی یابد!

راستی آیا بیم از قهر خدا و آتش و شکنجه‌ها رسوائی در روز حساب مهم‌ترین عامل بازدارنده از انواع مفاسد و جنایات نیست؟!

اگر می‌بینیم که در قرآن بیش از هزار آیه دربارهٔ معاد وصدها آیه دربارهٔ هلاک و سقوط امّت‌های پیشین آمده همه به خاطر آن است که انسان از غفلت بیرون بیاید و به خطرهایی که خود او و جامعهٔ او را تهدید می‌کند توجه کند و از خدا بترسد و خود را حفظ کند.

۱۴ـ رهانیدن مردم از ظلمت‌ها

پیامبران آمدند تا ما را به نور دعوت نمایند؛ ﴿لیخرجکم من الظلمات الی النور﴾[1] از ظلمت جهل به نور علم، از ظلمت نفاق به نور صفا، از ظلمت شرک به نور توحید، از ظلمت تفرقه به نور وحدت، از ظلمت وحشت به نور امنیّت، از ظلمت تعصّب به نور تحقیق، از ظلمت تقلید به نور تفکّر، از ظلمت هوا به نور هدایت.

---

۱. سوره احزاب، آیه ۴۳.

۱۵ـ احیای فرد و اجتماع

قرآن دستورات پیامبر را زنده کننده فرد و جامعه می‌داند: ﴿یا ایّها الّذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم﴾[1] ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که خدا و پیامبر شما را به دستورات حیات بخش فرا می‌خواند استجابت نمائید.

بنابراین قبل از بعثت انبیا، جامعه حیات نداشته و مرده است. آری، جامعه‌ای که جز تقلید از نیاکان بت‌پرست خود به فکر راه دیگری نباشد. جامعه‌ای که جز تعصّب قبیلگی حاضر به تفکر دیگری نباشد. جامعه‌ای که جز تحمّل ستم کاری نکند و خود را نجات ندهد. جامعه‌ای که فرزند کش است و تولد دختر را ننگ می‌داند و غرق در خرافات است، مردمی که نه تمدن دارند و نه بهداشت، نه تفکر دارند و نه آزادی. براستی باید چنین جامعه و مردمی را مرده نامید.

اگر پیامبری مبعوث شود و مردم را به سوی خدا دعوت نماید، فکر کردن را عبادت بداند، تحصیل علم را بر هر مرد و زن واجب نماید. مبارزه با ظالم و یاری مظلوم را وظیفهٔ هر انسان بداند. برای مو، لباس، بدن، دندان و تغذیه صدها دستور بهداشتی به انسان عرضه کند. تملّق، اشرافی‌گری، امتیازات پوشالی، فردپرستی، دلسوزی نابجا، تکیه بر ستمکاران و غیره را محکوم نماید، حسن خلق، صفا و اتحاد و عفو و تعاون و حسن ظن و عبادت خدا را به جای بد بینی و نفاق و سوء ظن و عبادت بت‌ها رواج دهد و یک انقلاب فرهنگی در تمام ابعادش به وجود آورد آن هم با دستوراتی که از طرف خداوند به او وحی می‌شود، یعنی فرمان‌های خالی از هرگونه سودجویی و دور از خطا و شک و سهو. آیا شایسته نیست اسم این تحوّل را زنده کردن جامعهٔ مرده بدانیم؟

چنانکه قرآن، عمل پیامبر ﷺ را زنده کردن جامعه مرده دانسته است: ﴿دعاکم لمایحییکم﴾ پیامبر شما را به چیزی می‌خواند که براستی زنده کننده است.

---

۱. سوره انفال، آیه ۲٤.

معرّفی برنامهٔ انبیا وظیفهٔ ماست

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، مسأله صدور انقلاب و توجّه دنیا به اسلام به صورت جدّی مطرح شد. اگر ما بتوانیم گوشه‌ای از زندگی پیروان راستین انبیا را برای دنیای شرق و غرب نقل کنیم و یا بتوانیم فیلم‌هایی صحیح در این زمینه تهیه کنیم و از طریق سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی، آنها را همراه با کتاب‌هایی که بیانگر راه و روش مکتب ماست به دنیا عرضه کنیم در صدور اهداف اسلام و انقلاب گام‌های مؤثری برداشته‌ایم. ما باید برنامهٔ انبیا را به صورت فشرده در اختیار همگان بگذاریم.

امام رضا علیه‌السلام فرمود: «فانّ الناس لو علموا محاسن کلامنا لاتّبعونا»[1] اگر مردم با کلمات زیبای ما آشنا شوند، پیرو ما می‌شوند.

در حدیث دیگری می‌خوانیم: امام باقر علیه‌السلام به دو نفر از حاضران فرمود: «شَرِّقا و غَرِّبا لن تجدا عِلماً صحیحاً الاّ شیئاً یخرج من عندنا اهل‌البیت»[2] اگربه شرق وغرب بروید، علم صحیحی راکه دور از هرگونه خطا و انحراف باشد جز از طریق مکتب ما اهل بیت پیدا نمی‌کنید.

برای نمونه چند جمله از دستورات نورانی قرآن کریم را نقل می‌کنیم تا بدانیم چقدر قرآن عزیز در میان ما غریب شده و شعارهای زرق و برق‌دار دیگران ما را فریفته است:

۱ـ سیستم اقتصادی جامعه باید به گونه‌ای باشد که مال و ثروت تنها در دست اغنیا

---

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۰. ۲. وسائل‌الشیعه، ج۲۷، ص ۶۹.

نباشد وامکان رسیدن به یک زندگی معمولی و رفاه نسبی برای همگان فراهم باشد: ﴿کی لا یکون دولة بین الاغنیاء﴾[۱]

۲ـ جامعه باید نه زیر بار ظلم رود و نه به کسی ظلم کند بلکه بر اساس عدالت اجتماعی و مبارزه با ابرقدرت‌ها حرکت کند: ﴿لا تَظلمون و لا تُظلمون﴾[۲]

۳ـ کارها بر اساس مشورت و انتخاب احسن حل شود: ﴿وامرهم شوری بینهم﴾[۳]

٤ـ در انتخاب راه و روش در زمینه‌های گوناگون طوری حرکت کنید که دیگران بر شما غالب نگردند و منت نگذارند و مجبور به ذلت و نازکشیدن این و آن نباشید: ﴿لئلا یکون للناس علیکم حجة﴾[٤]

۵ ـ همان گونه که عفو در برخوردهای اجتماعی مطرح است، انتقام و قصاص هم در جای خود مطرح است: ﴿ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب﴾[۵] قصاص نشانهٔ زنده بودن جامعه است ای انسان‌های عاقل و متفکّر!

ترحّم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان

٦ـ در سیاست خارجی باید هرگونه سلطه و سرپرستی و دخالت دیگران ممنوع شود که این صریح قرآن است: ﴿ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً﴾[٦]

۷ـ بودجهٔ مملکت و اموالتان را در اختیار افراد سفیه و فرومایه و کسانی که به گفتهٔ امام ﷺ عیّاش و اهل خمر و قمارند نگذارید که آنان نیز از دیدگاه قرآن و امامان معصوم سفیه هستند: ﴿و لا تؤتوا السفهاء اموالکم﴾[۷]

۸ ـ خوداتّکایی و روی پای خود ایستادن نشانهٔ یک جامعهٔ ایده‌آل اسلامی است. قرآن جامعه اسلامی را به گیاهی تشبیه کرده که روی پای خود بایستد و با جملهٔ: ﴿فاستوی علی سوقه﴾[۸] به مردم اعلام کرده که باید مستقل باشید.

---

۱. سوره حشر، آیه ۷.
۲. سوره بقره، آیه ۲۷۹.
۳. سوره شوری، آیه ۳۸.
٤. سوره بقره، آیه ۱۵۰.
۵. سوره بقره، آیه ۱۷۹.
٦. سوره نساء، آیه ۱٤۱.
۷. سوره نساء، آیه ۵.
۸. سوره فتح، آیه ۲۹.

۹ـ مقام‌ها و مسئولیت‌ها را به افراد لایق و مکتبی و به اهلش واگذار کنید زیرا که این مقام‌ها امانت است: ﴿انّ الله یامرکم ان تؤدّوا الامانات الی اهلها﴾[۱]

حضرت علی ﷺ می‌فرماید: «ایّها النّاس انّ احقّ الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامر الله»[۲] سزاوارترین مردم به مقام حکومت قوی‌ترین آنان بر حکومت و عالم‌ترین مردم به احکام خدایی است.

۱۰ـ از نظر نظامی و فنون آن باید بقدری مجهّز و آماده باشید که دشمنان خدارا به وحشت آورید و از هرگونه آمادگی رزمی قوی برخوردار و به امکانات و فنون مجهّز باشید: ﴿واعدّوا لهم ما استطعتُم... ترهبون به عدوّ الله و عدوّکم﴾[۳]

۱۱ـ در رفتار مکتبی و قاطع خود از بلندگوهای ابرقدرت‌ها و از مهره‌های دست نشاندهٔ آنان واز روزنامه‌ها ومجلّات ومصاحبه‌های آنان وحشت نکنید واز برچسب‌های تازه و نو نترسید که مردان خدا در راه انجام وظیفه از احدی نمی‌هراسند: ﴿ولایخافون لومة لائم﴾[۴]

۱۲ـ از آرزوی دشمنان آگاه باشید که آنان چند آرزو دارند.

الف: آرزوی سازش دارند. ﴿ودّوا لوتدهن فیدهنون﴾[۵] دشمنان تو دوست دارند که با آنها سازش کنی و آنها هم با تو کنار آیند.

ب: دوست دارند که شما در سختی باشید: ﴿ودّوا ما عنتم﴾[۶]

ج: آرزو می‌کنند که شما از اسلحه‌ها و سرمایه‌های خود غافل شوید. ﴿ودّ الّذین کفروا لوتغفلون عن اسلحتکم وامتعتکم﴾[۷]

۱۳ـ جامعه اسلامی باید چنان هشیار باشد که هرگاه شخص یا گروهی از داخل یا خارج به راه افتادند و چیزهایی را در اجتماعات با هر لحن و شعاری گفتند، نقشه و

---

۱. سوره نساء، آیه ۵۸.
۲. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۷۲.
۳. سوره انفال، آیه ۶۰.
۴. سوره مائده، آیه ۵۴.
۵. سوره قلم، آیه ۹.
۶. سوره آل‌عمران، آیه ۱۱۸.
۷. سوره نساء، آیه ۱۰۲.

هدف آنان را درک و خنثی کند. قرآن در این زمینه می‌فرماید: ﴿انّ الّذین اتّقوا اذا مسّهم طائف من الشیطان تذکّروا فاذاهم مبصرون﴾[۱] همین که شیطان‌های دوره‌گرد با مردان خدا تماس می‌گیرند آنان با بصیرت کامل نقشه را درک وخود را حفظ می‌کنند.

۱۴ـ امت اسلامی نباید به افرادی با نام مستشار و کارشناس اجازه دهد که بر کوچک و بزرگ کار و اسرار او آشنا شوند. راستی چه زیباست که قرآن می‌فرماید:

﴿یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا بطانة من دونکم﴾[۲] ای مسلمانان! دیگران را همراز خود قرار ندهید.

۱۵ـ از نقل هر امری که دشمنان را حساس می‌کند خودداری کنید. از معادن زیرزمینی و عتیقه‌ها و آثار هنری و کتاب‌های خطی گرفته تا مغزهای نابغه و اسرار نظامی و غیره از نقل هرچه که اگر بازگو شود دشمن را حساس می‌کند باید جلوگیری به عمل آید.

حضرت یوسف که خوابی پر از اسرار دیده بود همین که آن را به پدرش گفت، پدر چنین سفارش نمود: ﴿قال یابنیّ لاتقصص رویاك علی اخوتك فیکیدوا لك کیداً﴾[۳] ای فرزند عزیز! این خواب و رؤیا را بر برادران حسود بازگو مکن زیرا برای تو نقشه‌ها خواهند کشید.

وقتی نقل خوابی که دشمن را حساس کند ممنوع است نقل و افشاکردن این همه سرمایه‌های علمی و مالی و ...حتماً ممنوع است.

نخست‌وزیر انگلستان بهتر از ما قرآن را شناخته بود که گفت: تا قرآن در میان مسلمانان باشد حکومت ما بر آنان ممکن نیست.

---

۱. سوره اعراف، آیه ۲۰۱. ۲. سوره آل‌عمران، آیه ۱۱۸. ۳. سوره یوسف، آیه ۵.

برادران و خواهران!

آیا وقت آن نشده که به راه مکتب و کتاب آسمانی روکنیم؟

چرا هنوز نمی‌توانیم یک صفحه قرآن بخوانیم؟

چرا هنوز با درسهای قرآن آشنا نمی‌شویم؟

آنچه گذشت برای نقل کارنامهٔ انبیا و گوشه‌ای از دستورات آن بزرگواران کافی است و اینها خطوط کلّی برنامهٔ انبیاست و کارنامهٔ رهبران الهی هرگز به آنچه گفته شده، منحصر نیست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مخالفان انبیا

هر کس که هدف و خطی دارد، قهراً مخالف هم دارد. داشتنِ دشمن مهم نیست، مهم آن است که انگیزهٔ دشمنی‌ها چیست؟

بخشی از آیات قرآن، بیان تاریخ مخالفان انبیاست و چون آشنایی با تاریخ آنان برای نسل امروز نقش تربیتی دارد، در این بخش مطالبی را به اختصار ذکر می‌کنیم:

قرآن مخالفان انبیا را چند دسته معرفی می‌کند:

۱ـ طاغوت‌ها

یکی از مهم‌ترین برنامه‌های انبیا مبارزه با طاغوت است؛ خداوند به حضرت موسی می‌فرماید: ﴿إذهب الی فرعون انّه طغی﴾[۱]

شعار مبارزه با امپریالیسم که امروز از شعارهای مشهور آزادی‌خواهان است، ترجمهٔ کوتاه و ناقصی از آیه فوق است.

کلمه «طاغوت» هشت بار در قرآن آمده است که افراد طاغی و مردمان متجاوز وستمگر را شامل می‌شود، هم فرد را در برمی‌گیرد و هم گروه را.

این پیامبر است که با لباس سادهٔ خود دربار فرعون را می‌لرزاند و فریاد می‌زند که بنی‌اسرائیل را آزاد کن و دست از آزار و شکنجه آنان بردار: ﴿فارسل معنا بنی‌اسرائیل و لاتعذّبهم﴾[۲]

از همه مهم‌تر به فرعون می‌گوید: تو هیچ امتیازی بر دیگران نداری و باید پیشانی همهٔ ما بر در یک آستان سائیده شود. ناگفته پیداست که شخصیّت فرعون به نظام

---

۱. سوره طه، آیه ۲۳.　　۲. سوره طه، آیه ٤٧.

درباری و ادّعای خدایی و استثمار خلق‌های محروم است و موسی با لباس ساده‌اش در برابر دربار قرار گرفته، با فریادش اسیران را نجات می‌دهد و با دعوتش بر ادّعای خدایی فرعون خطّ بطلان می‌کشد و قهراً فرعون و فرعون‌ها هم بیکار و ساکت نمی‌نشینند و برای سرکوبی این مردان آسمانی از هیچ تلاشی خودداری نمی‌کنند. لذا می‌بینیم فرعون جلسه‌ای تشکیل می‌دهد، بخشنامه صادر می‌کند، تمام ساحران را به مرکز فرامی‌خواند، و برای آن ساحری که بتواند موسی را رسوا کند جایزه تعیین می‌کند و روز معیّنی را برای این عمل مقرّر می‌نماید، مردم شهر در روز موعود برای تماشای معجزهٔ موسی و کارهای سحرآمیز ساحران در نقطه‌ای که از قبل پیش‌بینی شده است جمع می‌شوند.

ابتدا ساحران هنر خود را نشان می‌دهند، سپس حضرت موسی عصا را به زمین می‌اندازد و عصا اژدها می‌شود، ساحران که به اعجاز این عمل پی می‌برند و کار موسی را با کار خود قابل مقایسه نمی‌دانند، یکسره منقلب گشته و در همان صحنه به خدا ایمان می‌آورند.

فرعون که توطئهٔ خود را نافرجام یافته و می‌بیند با دست و بودجهٔ خود بهترین پیروان را از نقاط مختلف برای موسی جمع کرده، یک دفعه غرور و شوکت پوشالی‌اش فرو می‌ریزد و به تهمت و تهدید دست زده و می‌گوید: موسی معلم شما ساحران است. من همهٔ شما را با سخت‌ترین شکنجه که بریدن دست وپاست مجازات می‌کنم.

غافل از آنکه در درون ساحران یک انقلاب فکری و فرهنگی رخ داده بود، آنها ساحران یک ساعت قبل نبودند که در انتظار گرفتن سکّه فرعونی باشند، گرچه اندکی قبل گفته بودند: ﴿أئنّ لنا لاجراً ان کنّا نحن الغالبین﴾[1] آیا به ما جایزه و مزد می‌دهی؟ امّا اکنون نظام فرعونی را به تمسخر گرفته و در برابر تهدیدهای فرعون با

---

۱. سوره شعراء، آیه ٤١.

شهامت شعار سر می‌دهند که: ﴿فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیاة الدنیا﴾[۱]

هر حکمی می‌خواهی دربارهٔ ما صادر کن امّا بدان فرمان تو فقط در محدودهٔ این دنیاست. ما امروز دیگر منتظر سکّهٔ تو نیستیم بلکه به الطاف بی‌پایان خدا چشم داریم. کوتاه سخن آنکه همیشه طاغوت‌ها در صف مقدم مخالفان انبیا بوده‌اند و از هیچ جنایتی در راه مخالفت کوتاهی نمی‌کردند، حتی اگر به قیمت در آتش انداختن ابراهیم علیه السلام و کشتن زکریّا علیه السلام و محاصره و آزار محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله باشد.

۲ـ مترفان

اینان ثروتمندان خوشگذران هستند که چون راه و روش و دعوت انبیا را مخالف بی‌بند و باری‌های خود می‌بینند، دست به مخالفت و کارشکنی می‌زنند.

به حضرت شعیب می‌گفتند: ﴿أصلوتك تأمرك أن نترك ما یعبد آباؤنا او أن نفعل فی اموالنا مانشاء﴾[۲] آیا نمازت، فرمان می‌دهد که ما آنچه را نیاکان ما می‌پرستیدند رها کنیم و از آزادی‌هایی که در مصرف اموال داریم دست برداریم؟

در سوره سبأ می‌خوانیم: ﴿وما ارسلنا فی قریة من نذیر الا قال مترفوها انا بما ارسلتم به کافرون﴾[۳] در هیچ قریه‌ای پیامبری نفرستادیم مگر آنکه ثروتمندان عیّاش به مخالفت برخاستند و گفتند: ما به آنچه شما برای آن فرستاده شدید کفر می‌ورزیم.

وقتی تاریخ انبیا را مطالعه می‌کنیم که چگونه طبقهٔ محروم دور آنان را می‌گرفتند و افراد عیّاش و ثروتمند با آنان مخالفت می‌کردند، سپس نگاهی به سخنان مارکسیست‌ها می‌اندازیم که می‌گویند دین و مکتب اسلام حامی اشرافی‌گری است، تعجّب می‌کنیم.

---

۱. سوره طه، آیات ٦٣ تا ٧٣ و سوره شعراء، آیات ٣٥ تا ٥٠. ۲. سوره هود، آیه ۸۷.
۳. سوره سبأ، آیه ٣٤.

۳ـ دانشمندان گمراه

علما و دانشمندان یهود و نصارا پیامبر اسلام ﷺ را همچون فرزندان خود می‌شناختند: ﴿یعرفونه کما یعرفون ابنائهم﴾[۱]

اما با خود فکر می‌کردند که اگر حقیقت را برای مردم روشن کنند و به آنها بگویند این محمد ﷺ همان موعودی است که نام و نشانش در کتب ما آمده است، موقعیت اجتماعی خود را از دست می‌دهند و لذا مرتکب بزرگ‌ترین گناه نابخشودنی شدند، یعنی کتمان حقّ. دربارهٔ کتمان کنندگان چنین می‌خوانیم:

﴿اولئك یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون﴾[۲] خداوند و تمام فرشتگان و انسان‌ها همواره آنها را لعنت می‌کنند.

راستی اگر در زمان بعثت، علمای یهود و نصارا، حقانیت پیامبر اسلام را کتمان نمی‌کردند، آیا امروز این همه یهودی ومسیحی در برابر اسلام صف‌آرایی می‌کردند؟

علل مخالفت با انبیا

قرآن دربارهٔ علل مخالفت با انبیا ریشه‌هایی را نقل می‌کند که ما گوشه‌ای از آن را بازگو می‌کنیم:

۱ـ حجاب معاصرت

گاهی انسان مطالب حقّ را نمی‌پذیرد و هیچ دلیلی هم برای انکار ندارد جز اینکه می‌بیند گویندهٔ آن مطالب یکی از هم دوره‌ای‌های اوست ولی اگر همین شخص یکی دو قرن قبل این مطالب راگفته بود و مرده بود، آن را می‌پذیرفت. این روحیه را حجاب معاصرت می‌گویند.

ارزش اکثر دانشمندان در زمان حیاتشان مجهول و ناشناخته است.

اگر یک ایرانی بهترین طرح اصلاحی را ارائه دهد، طرح او پذیرفته نمی‌شود، امّا

---

۱. سوره بقره، آیه ۱٤٦. ۲. سوره بقره، آیه ۱۵۹.

اگر همین طرح را یک فرد خارجی ارائه دهد آن را با عظمت تلقی می‌کنند، این نیز حجاب معاصرت است.

گاهی بعضی نویسندگان مطلبی را در گفتار یا نوشتار خود نقل می‌کنند که اگر گویندهٔ آن زنده باشد از بردن نام او دریغ می‌ورزند ولی اگر گویندهٔ اصلی متعلّق به یکی دو قرن قبل باشد و یا شخص مشهوری باشد به سادگی از او نام می‌برند.

اگر به تاریخ برگردیم می‌بینیم یکی از پیامبران خدا هنگامی که طالوت را فرمانده لشکری نمود مردم سرپیچی کرده، گفتند:

این یک شخص فقیری بیش نیست، او را با فرماندهی چه کار؟!

هرچه آن پیامبر فریاد زد که طالوت برگزیدهٔ خداست، مردم نپذیرفتند زیرا او در نظر مردم یک انسان معمولی بود.

حضرت رسول ﷺ نیز اندکی پیش از رحلت، لشکری بسیج می‌کند و جوانی را به نام اسامه که هیجده سال بیشتر نداشت به فرماندهی برمی‌گزیند و می‌فرماید: «خدا لعنت کند هر که را که از شرکت در این لشکر خودداری ورزد و از دستور فرمانده سرپیچی نماید» امّا با آن همه تأکید رسول مکرّم اسلام، پیرمردانی که نام و نشان و شهرتی داشتند حاضر نبودند فرماندهی یک جوان ۱۸ ساله را تحمّل نمایند، این است تکبر و خودخواهی و یا حجاب معاصرت.

سخنی با شما

خواننده ارجمند و فهیم؛ بد نیست در همین جا کتاب را کنار بگذاری و چند دقیقه در خود فرو روی و فکر کنی که اگر یکی از هم‌دوره‌ای‌های شما یا کسی که از شما جوان‌تر یا فقیرتر و یا بی‌نام و نشان است و یا اساساً با روش و سلیقهٔ شما مخالف است ولی در عین حال سخن حقّی می‌گوید و طرح خوبی دارد، آیا به راحتی از او می‌پذیرید؟ یا با کراهت می‌پذیرد؟ و یا اصلاً نمی‌پذیرید؟!

اصولاً ارزش انسان به حق‌پرستی است نه شخص پرستی. ارزش انسان وقتی

است که از تمایلات و هوسهای شخصی خود به خاطر رضای خدا و طرفداری از حقّ چشم‌پوشی کند، چه بسیار افرادی که ما آنان را خوب می‌دانیم و آنها نیز خود را خوب می‌دانند، امّا همین که امتحانی پیش می‌آید و رقیبی پیدا می‌شود که بازارشان رو به کسادی می‌رود و علاقه‌های مردم به آنان کم و دورشان خلوت می‌شود، یا شروع به کارشکنی می‌کنند و یا قلباً از کارشکنی دیگران دربارهٔ رقیب خود شاد می‌شوند، همهٔ اینها به خاطر مرضی است که آن را حجاب معاصرت می‌نامند.

به سراغ قرآن برویم تا ببینیم چگونه حجاب معاصرت را مانع پذیرفتن دعوت انبیا دانسته است: ﴿أكان للناس عجباً أن أوحينا الى رجل منهم﴾[1] آیا جای تعجّب است که ما به یکی از خود این مردم وحی فرستادیم؟

در آیه ٤١ سوره فرقان می‌خوانیم: ﴿أهذا الّذی بعث الله رسولاً﴾ آیا این است کسی که خداوند به رسالت مبعوث نموده؟

از این دو آیه به خوبی روشن می‌شود که دلیل مخالفت دشمنان و مخالفان تنها این بود که چرا پیامبر یک انسان معمولی است.

۲ـ تکبّر و بهانه‌جویی

در آیات زیادی از قرآن، بهانه‌های مخالفان انبیا بیان شده که چند نمونه را نقل می‌کنیم:

الف. به رسول خدا می‌گفتند: غیر از این قرآن، کتاب دیگری بیاور: ﴿ائت بقرآن غیر هذا﴾[2]

ب. چرا به جای اینکه قرآن یک دفعه نازل شود تدریجاً نازل می‌شود: ﴿لولا نزّل علیه القرآن جملة واحدة﴾[3]

غافل از آنکه بهترین روش آموزش، آموزش تدریجی است، زیرا در غیر این صورت به دل نمی‌نشیند و جای خود را در اعماق روح باز نمی‌کند.

---

۱. سوره یونس، آیه ۲. ۲. سوره یونس، آیه ۱۵. ۳. سوره فرقان، آیه ۳۲.

ج . چرا این قرآن بر مرد صاحب نام و بزرگی نازل نشد! ﴿لو لا نزّل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم﴾[۱]

د. چرا پیامبر باغ و گنج و خانه زیبا و امثال اینها ندارد؟ ﴿او یلقی الیه کنز أو تکون له جنّة﴾[۲]

در سوره طور ضمن بیان چندین آیه، مخالفان انبیا را در دادگاه وجدان محاکمه می‌کند و می‌گوید: ﴿ام تأمرهم احلامهم بهذا﴾[۳] آیا پیامبران آسمانی حرفی برخلاف خرد زده‌اند تا شما به حکم عقل خود اعتراض و سرپیچی کنید؟!

در آیه‌ای دیگر از آنان می‌پرسد: آیا این آیات را افترا بر خداوند می‌دانید و در وحی بودن آن شک دارید؟ آیا می‌توانید یک داستانی مثل آن بیاورید؟ آیا خود را بدون آفریدگار می‌پندارید؟ ﴿ام خلقوا من غیر شیء ام هم الخالقون﴾[۴]

خداوند به پیامبر اکرمﷺ می‌فرماید: آیا تو از آنان مزد و پولی می‌خواهی که پرداختنش برای آنان سنگین بوده و دعوت تو را نمی‌پذیرند؟ ﴿ام تسئلهم اجراً فهم من مغرم مثقلون﴾[۵]

آیا برای آنان خدایی غیر الله وجود دارد تا منتظر وحی و پیامبر دیگری از طرف آن خدا باشند؟ ﴿ام لهم اله غیر اللّه﴾[۶]

۳ـ توقّع بیجا

در قرآن می‌خوانیم: مردم از پیامبران زمان خود توقّعات نابجایی داشتند و گاهی می‌گفتند: ﴿قالوا ائتوا بآبائنا ان کنتم صادقین﴾[۷] پدران و اجداد مردهٔ ما را زنده کنید.

و لابد مردگان هم که زنده شوند، چنین توقّعی را نسبت به پدران قبل از خود خواهند داشت و بدین وسیله پیامبر باید چرخ آفرینش و سنت خدا را به قهقرا

---

۱. سوره زخرف، آیه ۳۱.
۲. سوره فرقان، آیه ۸.
۳. سوره طور، آیه ۳۱.
٤. سوره طور، آیه ۳۵.
٥. سوره طور، آیه ٤٠.
٦. سوره طور، آیه ٤٣.
۷. سوره جاثیه، آیه ۲۵.

برگرداند؛ در صورتی که برای انسانی که اهل لجاجت نباشد منطق صحیح و یکی دو نمونه از معجزات پیامبران کفایت می‌کند تا او از توقّعات نابجا دست بردارد.

در بعضی آیات می‌خوانیم: گروهی از یهود و نصارا از پیامبر اسلام ﷺ می‌خواستند تا کتاب آسمانی بر خود آنها نازل شود. ﴿یسئلك اهل‌الکتاب ان تنزل علیهم کتاباً من‌السماء﴾[۱]

این بدان معناست که یک بیمار بگوید: خودم باید پزشک شوم و حاضر نیستم نزد پزشک دیگری بروم، گرچه به قیمت از دست دادن جانم تمام شود، غافل از آنکه وحی چیزی نیست که بر هر قلبی نازل شود.

همین اهل کتاب بودند که از حضرت موسی خواستند خدا را به آنها نشان دهد: ﴿فقالوا ارنا الله جهرة﴾[۲]

قرآن درباره این توقّعات نابجا می‌فرماید: ﴿ولونزلنا علیك کتاباً فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الّذین کفروا ان هذا الا سحر مبین﴾[۳]

اگر ما وحی را در کاغذی فرو فرستیم و آنان با دست خود آن را لمس کنند، باز همین کفار سرسخت خواهند گفت: این هم چیزی جز سحر نیست!

آری، هستند افرادی که اگر هر آیه و نشانه و معجزه‌ای ببینند حاضر نیستند ایمان آورند. ﴿وان یروا کلّ آیة لایومنوا بها﴾[۴]

۲ـ هوا پرستی

گاهی مخالفان، نه بهانه‌ای داشتند و نه توقّع نابجایی، امّا به خاطر آنکه پاره‌ای از دستورات انبیا با سلیقه و تمایلات آنان هماهنگ نبود از قبول دعوت پیامبران سرباز می‌زدند، در این زمینه قرآن می‌فرماید: ﴿کلما جائهم رسول بما لاتهوی انفسهم فریقاً کذبوا و فریقاً یقتلون﴾[۵] هرگاه پیامبری دستوراتی می‌آورد که با هوا و هوس آنها

---

۱. سوره نساء، آیه ۱۵۳. ۲. سوره نساء، آیه ۱۵۳. ۳. سوره انعام، آیه ۷.
۴. سوره انعام، آیه ۲۵. ۵. سوره مائده، آیه ۷۰.

تطبیق نمی‌کرد، یا آن مردان خدا را تکذیب می‌کردند و یا به قتل می‌رساندند!

این بود گوشه‌ای از انگیزه‌های مخالفت با انبیا. البته مسأله تقلید از نیاکان هم تا حدی در لجاجت آنان اثر داشت.

اکنون که با مخالفان انبیا و علل مخالفت آنان آشنا شدیم گوشه‌ای از رفتار آنان را نیز بیان می‌کنیم.

بی‌اعتنایی به ندای انبیا موجب بدبختی است

حضرت موسی ﷺ بنی‌اسرائیل را از زیر شکنجه‌های فرعون نجات داد و در این راه هرگونه سختی را به خود هموار نمود، ولی هنگامی که برای مدتی کوتاه رهبری امت را به برادرش هارون سپرد و به کوه طور رفت مردم به ارتجاع گرائیده، گوساله پرست شدند و هر چه حضرت هارون فریاد زد گوش نکردند. همین که موسی ﷺ برگشت و امت راگوساله پرست دید به شدّت ناراحت شد و برادرش را مورد عتاب قرار داد.

هارون ﷺ در پاسخ گفت: ﴿ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی﴾[1] این بردگان آزاد شده به جای قدردانی، مرا تضعیف کردند و (همین که خواستم جلو انحراف و گوساله پرستی آنها را بگیرم) چنان بر من یورش آوردند که نزدیک بود مرا بکشند!

آری، در هر زمانی برخی از رهبران آسمانی با تلاش و مبارزهٔ بی‌امان، آزادی و عزت را به دست می‌آورند و محرومان و مستضعفان دربند را نجات می‌دهند امّا چیزی نمی‌گذرد که افرادی به بهانه‌های واهی در برابرش صف‌آرایی کرده، او را تضعیف وتهدید می‌کنند و در برابر خطش خطی ایجاد می‌کنند. راستی که تدبّر در این آیات، هم برای رهبران جامعه وهم برای امّت اسلام، هشداری درس‌آموز است.

نمونهٔ این استضعاف و پشت پازدن به ندای انبیا را دربارهٔ پیامبر اسلام ﷺ نیز

---

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۰.

می‌بینیم، آنجا که در بستر رحلت فرمود: «قلم و کاغذ بیاورید تا مطلبی بنویسم» چگونه به حضرتش جسارت شد و دربارهٔ تعیین رهبر برای امت، در ماجرای غدیر از خود بی‌تفاوتی نشان دادند و نصب پیامبر را نادیده گرفته، به سراغ دیگری رفتند. وانگهی، این جسارت‌ها در زمان عزت و قدرت اسلام و مسلمین بود. اگر بخواهیم زجرهایی را که پیامبر در اوائل کار خود و در زمان غربت مکتب دید نقل کنیم، تنها فهرست آنها به نوشتن کتابی مفصل نیاز است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

آزار انبیا

انبیا، هم با اعمال ناروای مخالفان روبه رو بودند و هم افکار نادرست و گفتار غلط آنان را شاهد بودند که قرآن نمونه‌هایی از آن را برای ما نقل می‌کند.

البتّه آشنایی با مشکلات انبیا برای ما دو فایده دارد:

۱ـ روح قدردانی را در ما شکوفا می‌کند و می‌فهمیم که مکتب‌های آسمانی به سادگی در دست ما قرار نگرفته و انبیا برای رساندن آن، چه خون دلهایی خورده‌اند.

۲ـ به رهروان راه انبیا می‌آموزد که هدایت امت و اصلاح جامعه به پشتکار و صبر و تحمل نیاز دارد.

اینک به سراغ قرآن می‌رویم و گوشه‌ای از آنچه را در قرآن آمده بازگو می‌کنیم.

مخالفان حضرت نوح به او می‌گفتند: ﴿وما نراك اتبعك الاّ الّذين هم اراذلنا﴾[۱] پیروان تو افرادی بی شخصیت و بی سروپا هستند و تو هیچ امتیازی بر ما نداری.

وزمانی هم که حضرت نوح به فرمان خدا شروع به ساختن کشتی کرد هر دسته‌ای که از کنارش عبور می‌کردند، با تمسخر و متلک به او می‌گفتند: گویا پیامبری تو نگرفت ودست به نجّاری زدی: ﴿ویصنع الفلك وكلّما مرّ عليه ملأ من قومه سخروا منه﴾[۲]

به حضرت شعیب می‌گفتند: تو در میان ما بسیار ضعیفی و اصولاً ما بیشتر حرف‌های تو را نمی‌فهمیم: ﴿يا شعيب ما نفقه كثيراً مما تقول و انّا لنراك فينا ضعيفاً﴾[۳]

و پیامبر دیگر حضرت ابراهیم ﷺ است که برای سوزاندن او توطئه کردند و دیگری حضرت هود است که مخالفانش بزرگ‌ترین جسارت را به او روا داشتند و

---

۱. سوره هود، آیه ۲۷. ۲. سوره هود، آیه ۳۸. ۳. سوره هود، آیه ۹۱.

گفتند: ﴿انّا لنراك فی سفاهة﴾[۱] ما تو را شخص سفیهی می‌بینیم. امّا آن بزرگوار نه قهر کرد و نه عقده‌ای شد و نه پشیمان و نه سست و همچنان به کار خود ادامه داد و در مقابل سخن مردم تنها یک جمله گفت: ﴿لیس بی سفاهة﴾[۲] من کم خرد نیستم.

به پیامبر دیگری می‌گفتند: ما تو را در گمراهی آشکار می‌بینیم: ﴿انّا لنراك فی ضلال مبین﴾[۳] او نیز همچون حضرت هود با یک جواب کوتاه پاسخ می‌داد که: ﴿یا قوم لیس بی ضلالة﴾[٤] ای مردم! من گمراه نیستم.

قرآن از توطئه‌های شوم مخالفانِ حضرت محمّدﷺ نیز چنین سخن می‌گوید: مشرکان مکه نقشه کشیدند که تو را یا به زندان افکنند، ﴿اذ یمکر بك الّذین کفروا لیثبتوك﴾ و یا آنکه با اجرای طرحی تو را بکشند، ﴿او یقتلوك﴾ و یا حداقل تو را از مکه بیرون نمایند. ﴿او یخرجوك﴾[۵]

آری، این بود وضع رفتار مخالفان با رسول گرامی اسلام.

پیامبر اسلام، از بعضی نزدیک‌ترین بستگانش نیز رنج می‌برد، ابولهب عموی او بود و هر کجا که پیامبر اسلام ﷺ گامی برای اصلاح و هدایت امّت و جامعهٔ اسلامی برمی‌داشت، او کارشکنی می‌کرد، در اولین جلسات تبلیغی پیامبر ﷺ شرکت نمود و جلسه را بهم زد و از آمادگی تبلیغی انداخت.

نسبت شاعر و ساحر و مجنون و کاهن به انبیا بزرگوار یک تهمت رسمی بود.

قرآن می‌فرماید: ﴿وما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزون﴾[٦] هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه او را مسخره می‌کردند. فرعون برای تحریک مردم علیه حضرت موسی از نسبت دادن هر تهمتی به حضرتش خودداری نمی‌کند، گاهی می‌گوید: ﴿یریدان أن یخرجاکم من ارضکم﴾[۷] موسی و هارون بنا دارند شما را آواره و

---

۱. سوره اعراف، آیه ٦٦.
۲. سوره اعراف، آیه ٦٧.
۳. سوره اعراف، آیه ٦٠.
٤. سوره اعراف، آیه ٦١.
٥. سوره انفال، آیه ۳۰.
٦. سوره حجر، آیه ۱۱.
۷. سوره طه، آیه ٦۳.

زمین‌هایتان را تصاحب کنند.

و گاهی با ایجاد یک غرور کاذب به مردم می‌گفت: ﴿ویذهبا بطریقتکم المثلی﴾[۱] موسی و هارون می‌خواهند شما را از راه حقی که انتخاب کرده‌اید منحرف کنند!!

گاهی مخالفت با انبیا به جایی می‌رسید که هرگاه پیامبر خدا شروع به سخن می‌کرد انگشتان خود را در گوش گذاشته و لباس خود را بر سر می‌افکندند تا مبادا کلام خدا و سخن پیامبر به گوش آنان برسد. ﴿جعلوا اصابعهم فی آذانهم واستغشوا ثیابهم﴾[۲]

مخالفت از درون خانه

بیشترین جای تأسّف و اندوه وقتی بود که مخالفت و خیانت حتی از درون خانه پیامبر ریشه می‌گرفت، مثلاً حضرت لوط و نوح هر یک دارای زنی مخالف و کارشکن بودند بخصوص زن لوط که مسائل خانه را به مخالفان بیرون خبر می‌داد.

قرآن این زن را نمونهٔ کفر و خیانت معرّفی نموده، چنین می‌فرماید: ﴿ضرب الله مثلا للذین کفروا امرئة نوح وامرئة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتا هما فلم یغنیا عنهما من الله شیئاً﴾[۳]

این دو زن، سرسفره پیامبر غذا می‌خوردند واز امکانات خانه بهره‌مند می‌شدند و تحت نفوذ پیامبر و وابسته به خانوادهٔ او بودند، اما چون نخواستند حق را بپذیرند، نپذیرفتند.

این ماجرا بعضی از مکتب‌ها را که می‌گویند: طرز تفکر و انتخاب راه هر انسانی کاملاً به وضع اقتصادی او بستگی دارد، متزلزل می‌سازد، زیرا این دو زن از خانهٔ وحی تغذیه و تأمین می‌شدند ولی به نفع شرک فریاد می‌زدند و بالعکس زن فرعون را در کاخ زندگی می‌کند ولی به فکر کوخ نشینان است، در نظام طاغوتی رشد کرده

---

۱. سوره طه، آیه ۶۳. ۲. سوره نوح، آیه ۷. ۳. سوره تحریم، آیه ۱۰.

ولی مخالف سرسخت همان رژیم است، از سفرهٔ فرعون تغذیه وتأمین می‌شودولی به حمایت موسی برمی‌خیزد.

شکنجهٔ پیروان

از موضوع شکنجه پیروان انبیا نیز نباید غافل باشیم، قرآن می‌فرماید:

﴿قُتل اصحاب الأخدود النار ذات الوقود اذهم علیها قعود وهم علی مایفعلون بالمؤمنین شهود ما نقموا منهم الاّ أن یؤمنوا باللّه العزیز الحمید﴾[۱] مخالفان انبیا گودال‌هایی بزرگ حفر می‌کردند و مؤمنان را در آن انداخته، زنده زنده می‌سوزاندند و خود از بالای گودال به تماشا می‌ایستادند. گناه این پیروان انبیا تنها ایمان به خدا بود.

در سوره مطفّفین نیز می‌خوانیم:

﴿انّ الذین اجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون﴾[۲] مجرمان و مخالفان انبیا همین که مؤمنان را می‌بینند لبخند تمسخرآمیز می‌زنند.

﴿واذا مرّوا بهم یتغامزون﴾[۳] و هنگامی که از کنار آنان عبور می‌کنند با چشم و ابرو به طعن و مسخرهٔ آنان می‌پردازند.

﴿واذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فکهین﴾[٤] و هنگامی که مجرمان با دارودسته و باند خود گرد هم می‌آیند، خود را پیروز پنداشته، شادی می‌کنند.

﴿واذا رأوهم قالوا انّ هولاء لضالّون﴾[۵] و گاه و بی‌گاه که از دور، مؤمنان به خدا را می‌بینند به آنها اشاره می‌کنند و به آنان نسبت انحراف و گمراهی می‌دهند.

این چهار آیه درکنار هم، بازگو کنندهٔ طرز تفکر و سیرهٔ ناپسند مجرمان در طول تاریخ است و به اصطلاح امروز یک جریان و روشی است که برای خرد کردن روحیهٔ کسانی که در خط خدا هستند بکار برده می‌شود.

اما کسانی که به راستی خدا را شناختند و به حقانیت دستورات او و عصمت

---

۱. سوره بروج، آیات ٤ تا ۸.
۲. سوره مطفّفین، آیه ۲۹.
۳. سوره مطفّفین، آیه ۳۰.
٤. سوره مطفّفین، آیه ۳۱.
۵. سوره مطفّفین، آیه ۳۲.

رهبرانش پی برده‌اند، هرگز حاضر نیستند با این مسخره‌ها و متلک‌ها از راهی که انتخاب نموده‌اند دست بردارند، زیرا قرآن به آنان وعده داده که روزی فرا می‌رسد و در آنجا مؤمنان به آنان می‌خندند. ﴿فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون﴾[۱]

کارشکنی منافقان

پیامبر نه تنها از مخالفان خود رنج می‌برد بلکه شاید چند برابر آن از دست منافقان، خون دل می‌خورد. همان کسانی که در برابر مسجدش مسجد ساختند تا هم جمعیّت مؤمنان را متفرّق کنند و هم مسجد آنان مرکز اجتماع منافقان باشد. حتی برای افتتاح مسجدشان از پیامبر ﷺ دعوت کردند امّا خداوند به پیامبرش فرمان داد: هرگز در مسجدی که برای ایجاد تفرقه و شکاف میان صفوف مسلمانان و برای جاسوسی به نفع آنان ساخته شده، اقامه نماز نکند: ﴿لاتقم فیه ابداً﴾[۲]

کارشکنی منافقان در یکی دو کار خلاصه نمی‌شود، برنامه آنها ضربه زدن و کارها را خلاف جلوه دادن است: ﴿قلّبوا لك الامور﴾[۳]

آنها در انتظار و خواهان فتنه هستند: ﴿لقد ابتغوا الفتنة﴾[٤]

منافقان حتی اگر در جنگ با دشمن هم شرکت کنند، غیر از فساد و اضطراب و تردید و ایجاد رعب نتیجهٔ دیگری از شرکت آنان در جنگ با دشمن نصیب شما نخواهد شد: ﴿لو خرجوا فیکم مازادوکم الا خبالاً﴾[۵]

اگر نمازی می‌خوانند، با کسالت و بی حالی است. ﴿ولا یأتون الصلوة الاّ و هم کسالی﴾[٦]

و اگر انفاقی دارند از روی میل نیست بلکه به خاطر یک سری ملاحظات از این و آن است: ﴿و لا ینفقون الا و هم کارهون﴾[۷]

---

۱. سوره مطفّفین، آیه ۳٤ و ۳۵. ۲. سوره توبه، آیه ۱۰۸. ۳. سوره توبه، آیه ٤۸.
٤. سوره توبه، آیه ٤۸. ۵. سوره توبه، آیه ٤۷. ٦. سوره توبه، آیه ۵٤.
۷. سوره توبه، آیه ۵٤.

انتقادهای عقده‌ای

منافقان انتقادهای تندی دربارهٔ مسائل مالی به پیامبر ﷺ داشتند، در مصرف زکات و مالیات، عیب می‌گرفتند و نیش‌هایی می‌زدند که چرا فلان جا صرف شد یا نشد: ﴿ومنهم من یلمزك فی الصدقات﴾[۱]

قرآن می‌گوید: زخم زبان منافقان به خاطر خورده حساب‌های شخصی است، انتقادهای اینها از عقیده نیست، از عقده است و نشانه‌اش هم این که اگر مقداری از زکات به اینها داده شود راضی و ساکت می‌شوند: ﴿فان اعطوا منها رضوا وان لم یعطوا منها اذاهم یسخطون﴾[۲]

تهمت‌ها و افتراها

در پایان این بخش فهرست‌وار به برخی دیگر از سخنان مخالفان انبیا می‌پردازیم:

* تو پیامبر نیستی. ﴿لست مرسلا﴾[۳]
* اصلاً ما نسبت به حرف تو شک داریم. ﴿انا لفی شك مما تدعوننا الیه مریب﴾[٤]
* تو دیوانه‌ای. ﴿انک لمجنون﴾[٥]
* حرف‌هایش مال خودش نیست، کسی دیگر یادش می‌دهد. ﴿انّما یعلّمه بشر﴾[٦]
* سخنانش بی‌اساس است. ﴿اضغاث احلام﴾[۷]
* بافته‌های قدیمی‌هاست. ﴿اساطیر الاولین﴾[۸]
* مردی سحر شده است. ﴿رجلاً مسحورا﴾[۹]
* ساحر است. ﴿هذا ساحر کذاب﴾[۱۰]
* سفیه و نادان است. ﴿لنراك فی سفاهه﴾[۱۱]

---

۱. سوره توبه، آیه ۵۸.
۲. سوره توبه، آیه ۵۸.
۳. سوره رعد، آیه ٤۳.
٤. سوره ابراهیم، آیه ۹.
٥. سوره حجر، آیه ٦.
٦. سوره نحل، آیه ۱۰۳.
۷. سوره انبیاء، آیه ٥.
۸. سوره قلم، آیه ۱٥.
۹. سوره اسراء، آیه ٤۷.
۱۰. سوره ص، آیه ٤.
۱۱. سوره اعراف، آیه ٦٦.

* گمراه است. ﴿لنراک فی ضلال﴾[۱]
* شما هیچ فضیلتی بر ما ندارید! ﴿و ما نری لکم علینا من فضل﴾[۲]
* می‌خواهد شما را از راه پدرانتان باز دارد. ﴿یرید ان یصدکم عما کان یعبد اباؤکم﴾[۳]
* وعده‌های خدا و رسولش دروغ است. ﴿ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا﴾[٤]
* دروغگو هستند. ﴿بل نظنکم کاذبین﴾[٥]
* یک باند و گروهی او را کمک می‌کند. ﴿اعانه علیه قوم اخرون﴾[٦]
* آدم‌های بی سر و پا دور تو را گرفته‌اند. ﴿و اتبعک الارذلون﴾[۷]
* می خواهند در زمین فتنه گری کنند. ﴿لیفسدوا فی الارض﴾[۸]
* اگر شما از انسانی همانند خود پیروی کنید زیانکار خواهید بود. ﴿و لئن اطعتم بشرا مثلکم انکم اذا لخاسرون﴾[۹]
* اگر کار آنها خیر بود، هیچ گاه بر ما پیشی نمی‌گرفتند. ﴿لو کان خیراً ما سبقونا﴾[۱۰]
* ما هم اگر بخواهیم مثل این قرآن را می‌گوییم. ﴿لو نشاء لقلنا مثل هذا﴾[۱۱]
* تو آدم ضعیفی هستی. ﴿انا لنراک فینا ضعیفا﴾[۱۲]

ایرادها و بهانه‌ها

* چرا دستبند طلا ندارد؟ ﴿فلو لا القی علیه اسورة من ذهب﴾[۱۳]
* چرا خانه از طلا ندارد؟ ﴿او یکون لک بیت من زخرف﴾[۱٤]
* این چه پیامبری است که غذا می‌خورد؟ ﴿ما لهذا الرسول یأکل الطعام﴾[۱٥]
* چرا ملائکه همراه او نیست. ﴿او جاء معه الملائکة﴾[۱٦]

---

۱. سوره اعراف، آیه ٦۰.
۲. سوره هود، آیه ۲۷.
۳. سوره سبأ، آیه ٤۳.
٤. سوره احزاب، آیه ۱۲.
٥. سوره هود، آیه ۲۷.
٦. سوره فرقان، آیه ٤.
۷. سوره شعراء، آیه ۱۱۱.
۸. سوره اعراف، آیه ۱۲۷.
۹. سوره مؤمنون، آیه ۳٤.
۱۰. سوره احقاف، آیه ۱۱.
۱۱. سوره انفال، آیه ۳۱.
۱۲. سوره هود، آیه ۹۱.
۱۳. سوره زخرف، آیه ٥۳.
۱٤. سوره اسراء، آیه ۹۳.
۱٥. سوره فرقان، آیه ۷.
۱٦. سوره زخرف، آیه ٥۳.

* حرف‌های جدید می‌زنید، نیاکان ما چنین حرف‌هایی نمی‌زدند. ﴿ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین﴾[۱]

تهدیدها

* تبعیدتان می‌کنیم، اخراجتان می‌کنیم! ﴿و قال الذین کفروا لرسلهم لنخرجنکم من ارضنا﴾[۲]
* اگر به خاطر قومت نبود، تو را سنگباران می‌کردیم! ﴿لولا رهطک لرجمناک﴾[۳]
* آنها را از شهرتان بیرون کنید! ﴿اخرجوهم من قریتکم انهم اناس یتطهرون﴾[٤]
* او را بکشید یا بسوزانید! ﴿اقتلوه او حرقوه﴾[٥]
* اگردست برنداری سنگسارت می‌کنیم! ﴿لئن لم تنته یا نوح لتکوننّ من المرجومین﴾[٦]
* زندانت می کنیم! ﴿لئن اتّخذت الهاً غیری لاجعلنک من المسجونین﴾[۷]

اقدامات عملی

* تمسخر. ﴿کلّما مرّ علیه ملأ من قومه سخروا منه﴾[۸]
* طعنه زدن. ﴿و طعنوا فی دینکم﴾[۹]
* صرف پول و بودجه. ﴿ینفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله﴾[۱۰]
* ایجاد سرگرمی‌های تباه کننده. ﴿یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله﴾[۱۱]
* فریب پیروان پیامبر. بیائید در خط ما تا گناهانتان را بر عهده گیریم. ﴿قال الذین کفروا للذین آمنوا اتبعوا سبیلنا و لنحمل خطایاکم﴾[۱۲] یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت گردید. ﴿کونوا هوداً او نصاری تهتدوا﴾[۱۳]

---

۱. سوره مؤمنون، آیه ۲٤.
۲. سوره ابراهیم، آیه ۱۳.
۳. سوره هود، آیه ۹۱.
٤. سوره اعراف، آیه ۷۹.
٥. سوره عنکبوت، آیه ۲٤.
٦. سوره شعراء، آیه ۱۱٦.
۷. سوره شعراء، آیه ۲۹.
۸. سوره هود، آیه ۳۸.
۹. سوره توبه، آیه ۱۲.
۱۰. سوره انفال، آیه ۳٦.
۱۱. سوره لقمان، آیه ٦.
۱۲. سوره عنکبوت، آیه ۱۲.
۱۳. سوره بقره، آیه ۱۳٥.

* محاصره اقتصادی. ﴿لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا﴾[۱]

* جاسوسی. ﴿و فیکم سماعون لهم﴾[۲]

* آزار مؤمنان. ﴿یبسطوا الیکم ایدیهم و السنتهم بالسوء﴾[۳]

* بازداشتن مردم از شنیدن قرآن و جنجال آفرینی. ﴿لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فیه﴾[٤]

* جلوگیری از رونق مساجد و تلاش در ویرانی آن. ﴿منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها﴾[٥]

* ایجاد پایگاه مخالفت. ﴿و الذین اتّخذوا مسجدا ضرارا﴾[٦]

* مبارزه و جنگ دائمی. ﴿لا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم﴾[۷]

* پذیرش برخی برنامه‌ها و ردّ برخی دیگر. ﴿أفتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض﴾[۸]

* سوء قصد نسبت به پیامبر. ﴿همّت کلّ امّة برسولهم لیأخذه﴾[۹]

براستی پیامبران الهی و بویژه پیامبر اسلام چه رنج‌ها و زجرها کشیدند و با چه سختی‌ها و مشکلاتی دست و پنجه نرم کرده‌اند. شایسته است تا پایان عمر بر پیامبران الهی به خصوص پیامبر بزرگ اسلام و اهل بیت او ﷺ درود بفرستیم و در راه آنان گام برداریم. بدیهی است هر چه بیشتر مردم به این رنج‌ها و زجرهای پیامبران الهی واقف گردند، عشقشان به آن بزرگواران بیشتر و عمیق‌تر خواهد شد.

آری، انبیا در میان این همه تهمت‌ها، ناسزاها، تهدیدها و توطئه‌ها، موفّق شدند که مردم را به خداپرستی و انجام اعمال شایسته سوق دهند و دین خدا را زنده نگه دارند. یک نمونهٔ آموزندهٔ دستاورد زحمات پیامبران، قیام حضرت امام خمینی ﷺ و

---

۱. سوره منافقون، آیه ۷.
۲. سوره توبه، آیه ٤۷.
۳. سوره ممتحنه، آیه ۲.
٤. سوره فصّلت، آیه ۲٦.
٥. سوره بقره، آیه ۱۱٤.
٦. سوره توبه، آیه ۱۰۷.
۷. سوره بقره، آیه ۲۱۷.
۸. سوره بقره، آیه ۸٥ .
۹. سوره غافر، آیه ٥ .

پیروزی انقلاب اسلامی شکوهمند ماست که در برابر امواج تهمت‌ها و افتراها و تبلیغات سوء، ایستادگی کرد و به پیروزی رسید.

آری، خداوند خود وعده داده است که ﴿انّا لننصر رسلنا﴾[۱] ما فرستادگان خود را یاری می‌کنیم و این هم وعدهٔ الهی است که ﴿انّ حزب اللّه هم الغالبون﴾[۲]، ﴿و العاقبة للمتّقین﴾[۳]

پروردگارا! تو را به آبروی همه پیامبرانی که برای نجات بشر، زجرها و سختی‌های فراوان تحمّل کردند، سوگندت می‌دهیم، در درون ما نیز تحوّلی به وجود آور تا ما هم در خط انبیا قرار گرفته، از آن دفاع کنیم و در راه فهم دین و عمل به آن و نشر آن کوتاهی نکنیم و اگر کوتاهی کرده‌ایم، جبران کنیم.

خداوندا! از گناهان ما درگذر!

---

۱. سوره غافر، آیه ۵۱. ۲. سوره مائده، آیه ۵۶. ۳. سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

موافقان انبیا

در مقابل دشمنان و مخالفان سرسخت انبیا، مردان و زنانی نیز بوده‌اند که به پیامبران ایمان آورده و به آنان پیوسته‌اند، بسیاری از آنها به خاطر ایمانشان آزار و شکنجه شده، مجبور به ترک دیار خود شدند، بسیاری به‌همراه پیامبران جهاد نموده و در این راه به شهادت رسیدند و انگیزهٔ ایمان آنها عشق به خدا و پیامبرش بود.

گروهی تصوّر می‌کنند که علّت علاقه و گرایش مؤمنان به انبیا تنها محرومیّت اقتصادی بوده است و چون انبیا با ظلم و فقر و ستم مبارزه می‌کردند، محرومان گرد آنان جمع می‌شدند. این تصوّر با واقعیّت هماهنگ نیست، زیرا این نوع تفسیر و برداشت به خاطر نادیده گرفتن فطرت حق جویی در وجود انسان است و علاوه بر این، در تاریخ افرادی را می‌یابیم که وضع مالی خوبی داشتند و هیچ ستم و فقری هم در کار و زندگی آنان نبوده است ولی با کمال علاقه مکتب انبیا را پذیرفتند و حتی مال و رفاه و جان خود را نیز فدای آن راه نمودند؛ نظیر آسیه زن فرعون و خدیجه همسر پیامبر و... .

پیروان انبیا دو دسته‌اند:

۱ـ پیروان بی استقامت.

۲ـ پیروان با استقامت.

پیروان بی استقامت

قرآن کریم در سوره بقره داستانی دربارهٔ پیروان بی‌وفای یکی از انبیای بنی‌اسرائیل نقل می‌کند که ما فشردهٔ آن را در اینجا بازگو می‌کنیم:

گروهی از بنی‌اسرائیل که بعد از حضرت موسی به تحقیر و ستم طاغوت‌ها دچار شدند، تصمیم گرفتند علیه ستم قیام کنند، ابتدا نزد پیامبر خود به نام شموئیل رفتند و از او برای تعیین یک فرماندهٔ لایق کمک خواستند، پیامبرشان فرمود: ممکن است اگر فرمان جهاد و قتل داده شود شما سرپیچی کنید، آنها قول استقامت دادند و گفتند: مگر ممکن است با این همه ستم که بر ما رفته و شهرهای ما به تصرّف مخالفان درآمده و زنان و کودکان ما آواره شده‌اند قیام نکنیم ما حتماً می‌جنگیم و تنها تقاضای ما از شما نصب یک فرماندهٔ لایق است. پیامبر از خدا یک فرماندهٔ لایقی را برای این امت بپاخاسته درخواست نمود. دعا مستجاب شد و شخصی به نام طالوت که از نظر بدنی و علمی لایق بود از طرف خدا برای فرماندهی مردم به پیامبر معرفی شد، پیامبر نیز او را به مردم معرفی و منصوب نمود ولی مردم که عقلشان در چشم و گوششان بود گفتند: این فرمانده که نه سروو‌ضعی دارد و نه نام و شهرتی، ما هرگز زیر بار فرمان او نمی‌رویم. ما خود را برای مقام فرماندهی از او لایق‌تر می‌دانیم زیرا ما پول‌دارتر هستیم!! هرچه پیامبر فرمود که فرماندهی طالوت از طرف خدا مقرر شده و آن هم به خاطر کمالات علمی و جسمی اوست، گروهی قبول نکردند و به همین بهانه از همرزمان خود فاصله گرفتند و آمار انقلابیون کم شد. این یک آزمایش بود که گروهی مردود به جای گذاشت.

آزمایش دوم این بود که طالوت به کسانی که ریاست و رهبری او را پذیرفته بودند گفت: در راه مبارزه با طاغوتِ زمان، در یک آزمایش الهی و محاصرهٔ اقتصادی قرار می‌گیرید، شما به نهر آبی می‌رسید که نباید از آن بیاشامید و هرکه از آن استفاده کند از ما نیست، سرباز شکم پرست در جبههٔ جنگ من ارزشی ندارد. البته آشامیدن به مقداری که از یک مشت دست تجاوز نکند مانعی ندارد. انقلابیونی که قیام کرده و تقاضای مبارزه داشتند همگی این شرط را پذیرفتند اما همین که زمان عمل فرا رسید و به نهر آب رسیدند نتوانستند از آن صرف نظر کنند و جز افراد اندکی همه از

آب نهر استفاده کردند.

در این آزمایش نیز یک دسته مردود شدند وشکم‌پرستان انقلابی‌نما از پای درآمدند.

آزمایش سوم هنگامی بود که انقلابیون با یک لشکر از نیروهای دشمن برخورد کردند و در نبرد با آنان چنان دست و پای خود راگم کردند و ترسیدند که فریاد زدند ما حریف اینها نیستیم و پای از جبهه کشیدند، و باز هم یک دستهٔ دیگر مردود شدند. اما چند نفری که به راستی مؤمن به هدف و پیرو خط خدا و انبیا بودند هم در مسألهٔ فرماندهی بهانه نگرفتند و هم در آزمایش دوم و آب نوشیدن، خود را حفظ کردند و هم از جهت روحیه قوی بودند و ترس به خود راه ندادند و با شعار: ﴿کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله﴾[1] به دشمن یورش برده، نوجوانی به نام داوود، فرماندهٔ لشکر کفر را از پای درآورد.

آنچه در اینجا نقل کردیم دورنمایی از یک داستان بسیار آموزنده است که در قرآن (سوره بقره از آیه ۲۴۷ تا ۲۵۳) آمده است. در این ماجرا فرق میان پیروان واقعی و دروغین و علاقه مندان شعاری و شعوری کاملاً روشن می‌شود و به همهٔ ما هشدار می‌دهد که انقلابی بودن مهم نیست، انقلابی ماندن مهم است. فریاد قوم بنی‌اسرائیل، مبارزه تا پیروزی بود اما در هر مرحله دسته‌ای کم شدند. این ماجرا تنها به تاریخ آن زمان مربوط نیست زیرا همیشه ادّعا زیاد و عمل کم، شعار زیاد و شعور کم است گاهی هنگام شروع کاری مهم، بعضی گرم و پر از احساسند امّا عاقبت سرد می‌شوند.

حدود صدهزار نفر در غدیر خم، مقام رهبری را به حضرت علی علیه السلام تبریک گفتند و پس از دو ماه به کلی فراموش کردند. بعد از قتل عثمان همهٔ اقشار دور آن حضرت راگرفتند و با او بیعت کردند ولی طولی نکشید که گروهک‌هایی علیه نظام او قیام نمودند وجنگ‌های جمل، نهروان و صفّین را به راه انداختند.

---

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۴۹.

گروهی امام حسین علیه السلام را به کوفه دعوت نمودند تا با یاری او رژیم اموی را زیر و رو کنند اما امام علیه السلام به کوفه نرسیده او را در کربلا کشتند.

پای امام حسن علیه السلام را به جنگ کشیدند اما هنگام درگیری، شانه خالی کرده، به لشکر معاویه پیوستند.

حتی خود پیامبر را که مشغول خطبهٔ نماز بود رها کرده، از صف نماز به سراغ صدای شیپور فروشندگان کالاهای وارداتی رفتند.

در روایات می‌خوانیم که هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السلام گروهی از مردم از مساجد برای مخالفت و مبارزه با حضرتش حرکت می‌کنند!

بی‌جهت نیست که یوسف علیه السلام بعد از نجات از شرّ برادران حسود و تاریکی چاه و زندان و رسیدن به مقام عزّت تازه این چنین دعا می‌کند که: «خداوندا! مرا مسلمان بمیران» چون ارزش کار به آن است که پایان خوبی داشته باشد و بی جهت نیست که حضرت علی علیه السلام هنگام شنیدن خبر شهادت خود، از پیامبر نمی‌پرسد چه کسی مرا می‌کشد و چرا مرا می‌کشد؟ بلکه فقط می‌پرسد «أفی سلامة من دینی» آیا هنگام ضربت خوردن در خط مکتبیِ خود خواهم بود یا نه؟

کوتاه سخن آنکه میان گفتار و عمل و وعده و وفا و ادّعا و دلیل، فاصلهٔ زیادی است. اگر در قرآن حدود ۲۰ مرتبه سخن از آزمایش و امتحان مردم به میان آمده، به خاطر همین است که تا آزمایش‌های گوناگون پیش نیاید، صفات و خصوصیّات واقعی انسان شکوفا نمی‌شود. در تاریخ صدر اسلام افرادی همچون ابوذر و بلال و میثم، شکنجه‌ها را تحمّل کردند و از مکتب خود دست برنداشتند ولی در مقابل، کسانی بودند که به خاطر شکنجه دست از اسلام کشیدند. مرحوم دکتر ابراهیم آیتی نام عده‌ای از آنان را در کتاب تاریخ اسلام آورده است.

پیروان با استقامت

اکنون که مقداری درباره دوستان و پیروان بی وفا سخن گفتیم، مقداری هم دربارهٔ دوستان و پیروان باوفای انبیا به گفتگو می‌نشینیم.

قرآن در این زمینه آیات زیادی بیان می‌کند که ما در اینجا چند آیه را همراه با ترجمه می‌آوریم:

﴿انّما المؤمنون الّذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا﴾[۱] مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده و هیچ گاه دچار شک و تردید نشوند.

گروهی از اعراب خدمت پیامبر ﷺ رسیدند و گفتند: «ما ایمان آورده‌ایم» خداوند به پیامبرش خطاب می‌کند که به این افراد بگو: شما فقط اظهار اسلام کرده‌اید و هنوز روح و حقیقت ایمان در عمق جانتان نفوذ نکرده است.[۲]

پیروان واقعی انبیا کسانی هستند که هرگاه برای داوری نزد پیامبر فراخوانده می‌شوند از دل و جان می‌گویند: ﴿سمعنا و أطعنا﴾[۳] هم گوش می‌دهیم و هم اطاعت می‌کنیم.

در جنگ خندق که پیامبر ﷺ همراه با مسلمین مشغول کندن خندق بودند بعضی از مسلمانان بدون اجازهٔ مرخّصی از رسول‌خدا ﷺ محل کار خود را ترک کرده، از کندن خندق شانه خالی می‌کردند، اما در برابر اینها کسانی هم بودند که هرگاه بنای ترک کار را داشتند از پیامبر ﷺ اجازه می‌گرفتند.

قرآن در سوره نور از این گروه تجلیل می‌کند و می‌فرماید: ﴿واذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستاذنوه ان الذین یستاذنونك اولئك الذین یؤمنون بالله و رسوله﴾[۴] زمانی که در خدمت پیامبر مشغول کار دسته جمعی بودند به خود اجازهٔ رها کردن کار را نمی‌دادند مگر اینکه رسول خدا به آنها مرخصی دهد، اینها تنها کسانی هستند

---

۱. سوره حجرات، آیه ۱۵. ۲. سوره حجرات، آیه ۱٤. ۳. سوره نور، آیه ۵۱.
٤. سوره نور، آیه ٦۲.

که ایمان واقعی به خدا و رسول دارند.

در سوره آل عمران نیز چنین می‌خوانیم:

﴿قل ان کنتم تحبّون الله فاتّبعونی﴾[۱] به مردم بگو: اگر به راستی خدا را دوست دارید باید از من که پیام آور او هستم اطاعت کنید.

در آیه ٦٨ سوره آل عمران نیز چنین می‌خوانیم:

﴿انّ اولی الناس بابراهیم للذین اتّبعوه﴾ نزدیک‌ترین و سزاوارترین مردم به ابراهیم تنها کسانی هستند که از او پیروی نمایند.

نشانهٔ دیگر ایمان واقعی به خدا و رسول آن است که در درگیری‌ها او را داور قرار دهیم: ﴿فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الاخر﴾[۲]

در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿ألم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیك و ما انزل من قبلك یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به﴾[۳] کسانی که در درگیری‌ها به داوری و دادگاه طاغوتی رو می‌کنند آنها در حقیقت خیال می‌کنند که مؤمنند.

در زمان پیامبرﷺ میان دو نفر از اصحاب در مورد آبیاری درگیری و اختلافی پیدا شد، برای حلّ مشکل خدمت پیامبر رسیدند و آن حضرت حکمی صادر نمود. آنکه حکم برضررش بود، به حضرتش جسارت نمود که چرا به نفع فلانی حکم صادر کردی؟ آیه نازل شد: ﴿فلا و ربك لایومنون حتی یحکموك فیما شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت و یسلموا تسلیماً﴾[٤] به خدا سوگند ایمان واقعی ندارند، جز کسانی که در درگیری‌ها تنها قضاوت تو را بپذیرند و در دل خود از داوری تو هیچ گونه ناراحتی احساس نکنند بلکه تسلیم کامل فرمان خدا باشند.

در سوره احزاب نیز چنین می‌خوانیم: ﴿و ما کان لمؤمن ولامؤمنة اذا قضی الله و رسوله امراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم﴾[٥] هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارد در مقابل

---

۱. سوره آل‌عمران، آیه ۳۱. ۲. سوره نساء، آیه ۵۹. ۳. سوره نساء، آیه ٦٠.
٤. سوره نساء، آیه ٦٥. ٥. سوره احزاب، آیه ٣٦.

قضاوت و حکم خدا و رسول از خود اظهار نظری داشته باشد.

نشانهٔ دیگر ایمان واقعی آن است که انسان در مسائل سیاسی و اقتصادی و نظامی نیز همچون مسائل عبادی طرح و برنامه خود را از وحی و انبیا بگیرد.

قرآن درباره آن مسلمانانی که دربرخورد با شایعات بدون مراجعه به پیامبر شروع به پخش آن می‌نمایند به شدّت انتقاد کرده، می‌گوید:

﴿اذا جائهم امر من الأمن او الخوف اذاعوا به و لو ردّوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم﴾[1] هنگامی که خبری از پیروزی یا شکست به آنها برسد، بدون تحقیق آن را پخش می‌کنند، در صورتی که اگر آن اخبار را به پیامبر و پیشوایانی که قدرت تشخیص صحیح و کافی دارند ارجاع دهند، آنها این مسائل را از ریشه تحلیل نموده، سپس صحیح آن را در معرض افکار عموم قرار می‌دهند.

این آیه بیانگر یک قانون کلی برای تمام قرون و اعصار است که مسلمانان باید در برابر مسائل سیاسی و نظامی و شایعات نیز همچون مسائل عبادی در رابطهٔ مستقیم با پیامبر و خاندان وحی و جانشینان آن بزرگواران باشند وگرنه هر روز سیاست بازانی مسیر جامعه را به سوی هدف دلخواه، سوق می‌دهند.

قرآن دربارهٔ پیروان واقعی انبیا می‌گوید: ﴿الذین استجابوا لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح للذین احسنوا منهم واتّقوا اجر عظیم﴾[2] آنها کسانی بودند که با آن همه زخم و جراحتی که در جنگ احد به خاطر یاری پیامبر و اسلام تحمل کرده و مشغول معالجه بودند، همین که دستور پیامبر برای بسیج صادر شد، زخم‌های خود را فراموش نموده، خود را برای شرکت در میدان جنگ آماده کردند.

جالب اینکه با همهٔ این فداکاری‌ها قرآن تجلیل از این مجاهدان را مشروط به تقوا دانسته، می‌فرماید: ﴿للّذین احسنوا منهم واتقوا اجر عظیم﴾

آری، در مکتب اسلام زندان و شکنجه، شمشیر و زخم و جراحت و صحابی

---

۱. سوره نساء، آیه ۸۳. ۲. سوره آل‌عمران، آیه ۱۷۲.

پیامبر بودن اگر با تقوا و عاقبتی درخشان توأم نباشد ارزشی نخواهد داشت، این مجاهدان در سخت‌ترین شرایط، پیامبر را یاری کردند اما تجلیل از آنان مشروط به تقوا شد.

در سوره آل عمران نیز دربارهٔ فداکاری پیروان انبیا آیه‌ای به چشم می‌خورد که با بیان آن این بخش از بحث را پایان می‌دهیم آنجا که می‌فرماید: ﴿وکاین من نبیّ قاتل معه ربّیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا وما استکانوا واللّه یحبّ الصابرین﴾[1] چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی بسیاری به همراه آنها جنگ کردند و در برابر آن همه صدمات که در راه خدا دیدند سستی و ضعف و خستگی به خود راه ندادند و خداوند صابران را دوست دارد.

آری، انبیا و پیروان واقعی و با استقامت آنها، در راه تبلیغ و ترویج آیین الهی خود، مرارت‌های بسیار چشیدند و سختی‌های زیادی را به جان خریدند. ﴿اوذوا فی سبیلی﴾[2] گاهی فشار مشکلات و ناملایمات به حدّی بود که می‌گفتند: ﴿حتی یقول الرسول و الذین آمنوا معه متی نصر الله﴾[3] پس نصرت الهی کجاست؟ و خداوند آنها را دلداری می‌داد که ﴿الا انّ نصر الله قریب﴾، نصرت الهی نزدیک است.

آری، خداپرستان در برابر آزار و اذیت دشمنان می‌گفتند: ﴿و لنصبرن علی ما اذیتمونا﴾ ما بر اذیت‌ها و آزار شما صبر می‌کنیم.

دشمنان خدا، آزار انبیا و پیروان آنها را به نهایت رساندند. بسیاری از انبیا را کشتند. برای کشتن حضرت زکریاؑ او را تعقیب کردند، او به تنهٔ درختی پناه برد ودر تنه درخت پنهان گردید. دشمنان تنهٔ درخت را با ارّه بریدند و حضرت را دو نیم کردند.[4] ابراهیمؑ را در آتش انداختند. پیامبر اسلامﷺ را به حدّی مورد اذیت و آزار قرار دادند که آن حضرت فرمود: «ما اوذی نبیّ مثل ما اوذیت»[5] هیچ پیامبری

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۱٤٦. ۲. سوره آل‌عمران، آیه ۱۹۵. ۳. سوره بقره، آیه ۲۱٤.
٤. تفسیر المیزان، ج ۱٤، ص۲٦. ۵. بحارالانوار، ج ۳۹، ص٥٦.

آنگونه که من اذیت شدم، آزار ندید.

آری، کسی که می‌خواهد مردم را نجات دهد، باید کمر همّت ببندد.

مُصعَب جوان مسلمانی است که با سعی و تلاش خود، مردم یک شهر را مسلمان کرد، اگر هر کدام از ما هجرت کنیم و صبر و بردباری داشته باشیم، می‌توانیم افراد بسیاری را مسلمان کنیم. متأسفانه رفاه طلبی و دنیا خواهی و ... باعث شده که ما حتی نتوانیم خودمان را اصلاح کنیم!

نقل این فداکاری‌ها از امّت‌های پیشین اثر تربیتی خاصی برای امّت‌های بعدی دارد همان گونه که بازگوکردن سختی‌های پیامبران قبلی در تسلیت و امید بخشیدن شخص رسول اکرم اثر بسزایی داشت، از خداوند می‌خواهیم که ما را از پیروان با وفای پیامبر اسلام قرار دهد.

نویدهای الهی به پیامبران

خداوند پیوسته در شرائط بسیار سخت، به پیامبران و یاران آنها وعدهٔ نجات و نوید پیروزی می‌داد. این وعده‌ها، انبیا و پیروان آنها را یاری می‌بخشید و بر توان آنها می‌افزود. در قرآن، به موارد فراوانی از این نویدها بر می‌خوریم از جمله:

الف: وراثت زمین: ﴿و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون﴾[۱]

ب: نصرت و پیروزی: ﴿لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و انّ جندنا لهم الغالبون﴾[۲]

ج: جهانی شدن مکتب: ﴿هو الذی ارسل رسوله بالهُدیٰ و دین الحق لیظهره علی الدین کلّه﴾[۳]

د: حفظ قرآن از تحریف: ﴿انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون﴾[٤]

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.
۲. سوره صافّات، آیات ۱۷۱ تا ۱۷۳.
۳. سوره صف، آیه ۹.
٤. سوره حجر، آیه ۹.

حقوق پیامبر بر مردم

پیامبر حقوقی دارد که مردم موظّفند آنها را ادا کنند. بدیهی است ادای این حقوق در جهت سعادت خود مردم است.

۱ـ رعایت ادب مانند بلند صحبت نکردن در حضور پیامبر: ﴿لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی﴾[۱] پیشی نگرفتن بر او: ﴿لا تقدموا بین یدی الله و رسوله﴾[۲] کسب اجازه برای ورود به خانهٔ او: ﴿لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یوذن لکم﴾[۳]

۲ـ فرمانبرداری: ﴿اطیعوا الرسول﴾[٤] و ﴿ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم فانتهوا﴾[۵]

۳ـ اجابت دعوت پیامبر: ﴿استجیبوا لله و للرسول﴾[٦]

٤ـ مراجعه به پیامبر در اختلافات: ﴿فردّوه الیّ الله و الرسول﴾[۷]

۵ ـ منّت ننهادن بر پیامبر: ﴿لا تمنّوا علیّ اسلامکم﴾[۸]

٦ـ جدا نشدن از پیامبر: ﴿و اذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستأذنوه﴾[۹]

۷ـ درود فرستادن بر پیامبر: ﴿یا ایّها الّذین آمنوا صلّوا علیه و سلموا تسلیما﴾[۱۰]

---

۱. سوره حجرات، آیه ۲.
۲. سوره حجرات، آیه ۱.
۳. سوره احزاب، آیه ۵۳.
٤. سوره نساء، آیه ۵۹.
۵. سوره حشر، آیه ۷.
٦. سوره انفال، آیه ۲٤.
۷. سوره نساء، آیه ۵۹.
۸. سوره حجرات، آیه ۱۷.
۹. سوره نور، آیه ٦۲.
۱۰. سوره احزاب، ۵٦.

اوصاف انبیا

در این بخش گوشه‌ای از امتیازات و صفات انبیا به طور فشرده بیان می‌شود. آشنایی با امتیازات پیامبران در عقیدهٔ ما و آشنایی با صفات و اخلاق آن بزرگواران در عمل ما نقش مهمی دارد.

اوصاف انبیا، اکتسابی یا ذاتی؟

قبل از برشمردن ویژگی‌ها و اوصاف انبیا طرح این سؤال خالی از لطف نیست که مقامات انبیا، اکتسابی است یا ذاتی؟ به بیان دیگر آنچه از فضائل وکرامات و اخلاق حسنه در انبیا وجود دارد، بر اثر سعی وتلاش خود آنهاست ویا خدا به آنها تفضّل فرموده است؟

پاسخِ این سؤال در اوایل دعای شریف ندبه به زیبایی بیان شده است. در آنجا می‌خوانیم: «و شرطتَ علیهم الزهد فی درجات هذه الدنیا الدنیة» پروردگارا! تو با اولیائت شرط کردی که در این دنیا زهد را برگزینند، آنها نیز این شرط را قبول کردند. «فشرطوا لک ذلک» آنگاه دعا به نکتهٔ ظریفی اشاره می‌کند: «و علمت منهم الوفاء به» تو هم می‌دانی که اینها به این پیمان عمل می‌کنند، آنگاه که پای‌بندی آنان به این پیمان معلوم شد، «فقبلتهم و قرّبتهم و قدّمت لهم الذّکر العلیّ» تو نیز آنها را پذیرفتی و مقام قرب خود را به آنها عنایت فرمودی.

همانند شخصی که با خوش حسابی، مرتب بر اعتبار خود می‌افزاید، انبیا نیز با پای‌بندی و عمل به پیمان‌های خویش و موفقیت در امتحانات به مقامات عالی می‌رسند، در حالی که بسیاری از افراد به پیمان‌هایی که با خدا می‌بندند پای‌بند

نیستند و به قول‌هایی که می‌دهند عمل نمی‌کنند.

برخی آیات قرآن نیز به تأثیر زمینه ها در گزینش الهی اشاره دارند، از جمله آیه بیست و چهار سوره سجده که می فرماید: ﴿و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بایاتنا یوقنون﴾ و چون بردباری پیشه کردند و به آیات ما یقین داشتند، از میان آنها پیشوایانی قرار دادیم که مردم را به فرمان ما هدایت می کردند.

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿الله اعلم حیث یجعل رسالته﴾[1] خداوند بهتر می‌داند که رسالتش را در کجا قرار دهد.

اخطار به انبیا

با کمال قرب و عشقی که انبیا به خدا داشتند، گاه و بی گاه هشدارهای قاطعی به آن بزرگواران داده می‌شد که اگر لحظه‌ای از مدار توحید و فرمان خدا خارج شوند به سخت‌ترین بلاها دچار می‌گردند، برای نمونه به چند آیه توجه کنید:

﴿لئن اشرکتَ لیحبطنّ عملك﴾[2] اگر به خدای خود شرک‌آوری تمام اعمالت نابود می‌شود.

﴿...وان لم تفعل فما بلّغتَ رسالته﴾[3] اگر پیام ما را به مردم ابلاغ نکنی (رهبر معصوم را به آنان معرّفی نکنی) رسالت ما را انجام نداده‌ای.

﴿ولو تقوّل علینا بعضَ الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین﴾[4] اگر پیامبر حرف‌هایی را به ما نسبت بدهد (که ما نگفته‌ایم) با قدرت تمام او را می‌گیریم (و مقامش را سلب می‌کنیم) و رگ قلب و حیات او را می‌زنیم.

در چند آیه که دارای مضامین مشترکی هستند، خداوند پیامبرش را از روی برگرداندن از فقرا و توجه به اغنیا منع می کند. همچنین او را از چشم دوختن به زخارف دنیا و آنچه در دست دنیا دوستان و دنیا پرستان است باز می دارد. ﴿و لا

---

۱. سوره انعام، آیه ۱۲٤. ۲. سوره زمر، آیه ٦٥. ۳. سوره مائده، آیه ٦۷.
٤. سوره حاقّه، آیات ٤٤ تا ٤٦.

تمدنّ عینیک الی ما متعنا به ازواجاً منهم زهرة الحیاة الدنیا﴾[۱]

از این نمونه آیات در قرآن کم نیست که به پیامبران آسمانی هشدار می‌دهد و هر لحظه آنان را زیر نظر دارد و در مواردی شدیداً به آنان عتاب می‌کند و بدین وسیله آنان را از هر نوع لغزشی حفظ می‌کند.

نتایج اطلاع از تاریخ و اوصاف انبیا

یکی از چیزهایی که در رشد و تربیت انسان مؤثر است، آگاهی از تاریخ و فلسفهٔ آن است، چه بهتر که ما با تاریخ مردانی آشنا شویم که موفق‌ترین انسان‌های تاریخ و کامل‌ترین و سالم‌ترین آنانند.

اطلاع از تاریخ و صفات انبیا، نه تنها در ما اثر مثبت دارد بلکه در خود پیامبران نیز مؤثّر بوده است.

هنگامی که پیامبر ﷺ در میان طوفان تمسخرها قرار گرفت آیه نازل شد: ﴿ولقد استهزء برسل من قبلك﴾[۲] همانا پیامبران پیش از تو نیز مورد استهزا قرار گرفتند.

تو هم، همچون آن بزرگواران، استقامت کن.

در برابر آزاری که دشمنان به پیامبر می‌دادند، خداوند شعار پیامبران قبلی را چنین نقل می‌کند: ﴿ولنصبرنّ علی ما اذیتمونا﴾[۳] همانا ما در برابر تمام اذیت‌های شما صبر و استقامت خواهیم نمود.

پیامبران الگوی انسان‌ها

خداوند پیامبران را برای ما الگو قرار داده است تا با الهام از رفتار و گفتار آنها، راه سعادت را بپیمائیم.

قرآن دربارهٔ حضرت ابراهیم می‌فرماید: ﴿قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم﴾[٤]

---

۱. سوره طه، آیه ۱۳۱. ۲. سوره انبیاء، آیه ٤۱. ۳. سوره ابراهیم، آیه ۱۲.
٤. سوره ممتحنه، آیه ٤.

و دربارهٔ پیامبر اسلام نیز می‌فرماید: ﴿و لکم فی رسول الله اسوة حسنة﴾[۱] رسول خدا برای شما الگو و اسوه نیکویی است.

برای الگو قراردان انبیا، در مرحلهٔ نخست لازم است با سیره و اخلاق آنها آشنا شویم.

اخلاق پیامبران

پس از آنکه خداوند به حضرت موسی اعلام کرد: تو رهبر ملت و پیامبر ما هستی اوّلین چیزی که از خدا خواست سعهٔ صدر، روح بزرگ و صبر و استقامت و حوصله بود: ﴿رب اشرح لی صدری﴾[۲] خدایا! سینه‌ای گشاده به من مرحمت فرما.

راستی! چه قدرتی می‌تواند در برابر سیل تهمت‌ها و ناسزاها و تمسخرها و توهین‌ها و کارشکنی‌ها و توقّعات نابجا، استقامت کند جز با امداد غیبی خداوند متعال. آری، آن کشتی که این بار سنگین را حمل می‌کند، کشتی صبر است.

قرآن می‌فرماید:

﴿و ما یأتیهم من رسول الاّ کانوا به یستهزون﴾[۳] هیچ پیامبری برای مردم نیامد مگر آنکه او را مسخره کردند.

﴿کذلك ما اتی الذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون﴾[٤] هیچ پیامبری برای مردم نیامد مگر اینکه به او نسبت سحر یا جنون دادند.

به پیامبر عزیز ما حتی نسبت شاعری وکاهنی نیز دادند، اما به گفتهٔ قرآن او دارای خلق عظیم و رأفت و رحمتی خاص بود، همهٔ تلخی‌ها را تحمل می‌کرد و اگر چنین نبود نمی‌توانست بار سنگین رسالت را به مقصد برساند. اگر ایثارها، فداکاری‌ها وجاذبهٔ اخلاق پیامبر نبود، مردم از دور او پراکنده می‌شدند: ﴿ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولك﴾[۵]

---

۱. سوره احزاب، آیه ۲۱. ۲. سوره طه، آیه ۲۵. ۳. سوره حجر، آیه ۱۱.
٤. سوره ذاریات، آیه ۵۳. ۵. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

گاهی که پیامبرﷺ از سوی بعضی همسران خود مورد توهین قرار می‌گرفت اصحاب ناراحت می‌شدند و می‌گفتند: این همسر بد زبان را از خانه بیرون کنید، اما پیامبر در پاسخ می‌فرمود: من این نقاط ضعف را در کنار نقاط قوّت آنان می‌گذارم و از توهین‌ها می‌گذرم.

پیامبر ﷺ برای مردم استغفار می‌کرد، با آنان مشورت می‌نمود، نسبت به آنها مهربان بود، برای هدایت آنان حرص می‌ورزید تا جایی که خداوند به او خطاب می‌کند: ﴿ما انزلنا علیك القران لتشقی﴾[1] ما قرآن را نفرستادیم تا این قدر خودت را به مشقّت اندازی.

و در جای دیگر پیامبر ﷺ را مخاطب قرار داده، می‌گوید: ﴿فلعلك باخع نفسك﴾[2] گویا خودت را هلاک می‌کنی به خاطر تأسف بر اینکه چرا مردم ایمان نمی‌آورند.

انبیا قیام دشواری را شروع کردند و تا مرز مرگ و شهادت پیش می‌رفتند. تحریک شده نبودند و تملق و مکر و حیله هم نداشتند. تعلیماتشان برای سودجویی نبود. واقع بین بودند و از هرگونه محیط‌زدگی، فامیل‌زدگی وتأثیر فقر و غنا وترس و شکست دور بودند.

رسول‌خداﷺ یک روز در غار حراء به عبادت اشتغال داشت و روز دیگر بالای کوه صفا مردم را به سوی خدا دعوت می‌کرد و روزی در جنگ شمشیر می‌کشید و زمانی در ساختن مسجد قبا سنگ وگل حمل می‌نمود و زمانی هم مکه را فتح کرد، تمام این فراز و نشیب‌ها، نه در فکر او و نه در انتخابش و نه در گفتارش هیچ گونه اثری بجای نگذاشت و پیوسته به دنبال همان واقعیّت و حقیقتی بود که با تمام وجود خویش دریافته بود، و مأمور ابلاغ آن شده بود.

---

۱. سوره طه، آیه ۲. ۲. سوره کهف، آیه ٦.

بندگی خدا

برخلاف تمام کسانی که کوچک‌ترین مقام یا مسئولیت، در تفکر و عمل و شخصیّت آنها اثر می‌گذارد، پیامبر اسلام با همهٔ مقامی که داشت هرگز از مدار بندگی خدا و تواضع نسبت به مؤمنان بیرون نرفت، به اطفال سلام می‌نمود و در خانه و مسافرت کار می‌کرد و در جنگ از همه به دشمن نزدیک‌تر بود. همان گونه که قرآن نقل می‌کند بارها می‌گفت: «من هم بشری هستم همچون شما»، هیچ گونه عقده و استبدادی نداشت.

قرآن با صراحت می‌گوید: ﴿ما کان لبشر أن یوتیه الله الکتاب و الحکم والنبوة ثم یقول للناس کونوا عباداً لی من دون الله﴾[1] هیچ بشری به خاطر وحی و کتاب و مقام پیامبری و داوری و حکمی که به او داده‌ایم حق ندارد به مردم بگوید که بنده من باشید.

آری، پیامبران حتی برای فرزند خودشان حق وساطت نابجا ندارند، چنانکه شفاعت حضرت نوح دربارهٔ فرزندش با جمله: ﴿انه لیس من اهلك﴾[2] او از تو و در خط تو نیست، رد شد.

اخلاص

یکی دیگر از امتیازات انبیا اخلاص است. آن بزرگواران هرگز انتظاری از احدی نداشتند، در سوره شعراء از آیه ۱۰۹ تا ۱۸۰ خلاصه‌ای از پیام چند تن از پیامبران از جمله: حضرت نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام را نقل می‌کند که همه یکصدا می‌گفتند: ﴿ما اسئلکم علیه من أجر ان اجری الاّ علی ربّ العالمین﴾[3] ما از شما مزدی نمی‌خواهیم، پاداش ما تنها بر پروردگار جهانیان است.

پیامبر اسلام نیز انتظاری از مردم نداشت، جز آنکه با اختیار خود راه خدا را

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۷۹. ۲. سوره هود، آیه ٤٦. ۳. سوره فرقان، آیه ۵۷.

انتخاب کنند: ﴿قل ما اسئلکم علیه من أجر الاّ مَن شاء أن یتّخذ الی ربه سبیلاً﴾[۱]

سود این امر نیز در حقیقت به خود مردم باز می‌گردد، مانند معلمی که به شاگردان خود می‌گوید: پاداش تدریس من این باشد که درس را خوب فراگیرید و در این امر کوتاهی نکنید.

و در آیه‌ای دیگر، پاداش رسالت پیامبر، مودّت اهل‌بیت او شمرده شده است. خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

﴿قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی﴾[۲] ای پیامبر! به مردم بگو: من مزدی از شما نمی‌خواهم جز آنکه اهلبیت مرا دوست بدارید.

روشن است که دوستی اهل‌بیت، این رهبران معصوم رمز تداوم راه خدا و انبیاست و پیروی از آنان به سود خود مردم است و اگر در یک جا مزد رسالت، پیوند با اهلبیت و رهبران معصوم علیهم السلام و در جای دیگر انتخاب راه خدا شمرده شده، به خاطر آن است که هرگز میان راه خدا و راه پیشوایان معصوم جدایی وجود ندارد، همان گونه که میان کتاب خدا و عترت، تا ابد پیوندی ناگسستنی است. کوتاه سخن آنکه انبیا مزد مادّی از مردم نمی‌خواستند و انتظارشان انتخاب و تداوم راه آنان بود: ﴿قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم﴾[۳]

پیامبران نه تنها توقّع مادی از کسی نداشته، وعدهٔ مادّیت هم به کسی نمی‌دادند.

در تاریخ می‌خوانیم: گروهی خدمت پیامبر رسیدند و با وی شرط کردند که اگر به تو ایمان آوردیم حکومت بعد از خود را باید به ما بسپاری. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این امر مربوط است به خدا نه من.

این تنها پیامبر است که در برابر تمام پیشنهادها و وعده‌های مادّی و تطمیع‌های غیر قابل وصف مشرکان می‌فرماید: به خدا سوگند اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار دهید و مرا بر زمین و آسمان حاکم کنید هرگز از راهی که

---

۱. سوره فرقان، آیه ۵۷. ۲. سوره شوری، آیه ۲۳. ۳. سوره سبأ، آیه ۴۷.

می‌روم باز نخواهم گشت.[۱] و این قاطعیّت خود یکی از امتیازات انبیاست.

صداقت

انبیا در گفتار و کردار صداقت داشتند. آنها در برابر برخی درخواست‌ها و سؤالات مخالفان، طبق دستور خدا، با صراحت اعلام می‌داشتند که ما نمی‌دانیم و یا دست ما نیست و خدا می داند.

از پیامبر اسلام ﷺ دربارهٔ روز قیامت سؤال کردند، خداوند فرمود: به آنها بگو: ﴿انّما علمها عند ربّی﴾[۲] علم روز قیامت فقط نزد پروردگار من است.

همچنین می‌فرمودند: ﴿قل لا املک لنفسی نفعا و لا ضرا الا ما شاء الله﴾[۳] من مالک سود و زیان خود نیستم مگر آنچه را خدا بخواهد.

انصاف

مکتب انبیا، مکتب انصاف است نه تعصّب. پیامبران، مخالفان خود را به کشف حقیقت دعوت می‌کردند. از ابتدا نمی‌گفتند شما باطلید و ما بر حق، بلکه می‌فرمودند: ﴿انّا او ایاکم لعلی هدیً او فی ضلال مبین﴾ یکی از ما و شما بر حق و دیگری در گمراهی است!

اما دیگران بر اساس تعصّب سخن می‌گویند: ﴿قالت الیهود لیست النصاری علی شیء و قالت النصاری لیست الیهود علی شیء﴾[٤] یهودیان می‌گفتند: مسیحیان برحقّ نیستند و مسیحیان می‌گفتند: یهودیان بر حقّ نیستند.

خیرخواهی

در قرآن، در نقل ماجرای پیامبران، از واژهٔ «نصح» به معنای نصیحت و

---

۱. فروغ ابدیت، ج ۱، ص۲۲۲ به نقل از سیرهٔ ابن هشام، ج ۱، ص ۲٦۵.
۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۷. ۳. سوره اعراف، آیه ۱۸۸. ٤. سوره بقره، آیه ۱۱۳.

خیرخواهی، فراوان استفاده شده است.

حضرت نوح در برابر انواع سخنان ناروا به قوم خود می‌فرمود: ﴿ابلّغکم رسالات ربی و أنصح لکم﴾[۱] من پیام‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم. من خیرخواه شما هستم و شما را نصیحت می‌کنم.

ساده‌زیستی

از آنجا که بهترین نمونهٔ تبلیغ، تبلیغ عملی است، پیامبران الهی باید با مشکلات تودهٔ مردم درگیر باشند تا در عمل الگوی تربیت و استقامت مردم قرار گیرند، ولذا پیامبران همچون مردم زندگی عادی داشتند و درناگواری‌ها درکنار آنان بودند و مزهٔ مشکلات را می‌چشیدند. مسائلی از قبیل گرفتار شدن به دشمن، اذیّت شدن از سوی فرزند نااهل، همسر مخالف، مرض، فقر، یتیمی، استهزا و سایر مشکلاتی که کم و بیش برای افراد دیگر هست برای آنان نیز بوده است و اینک چند آیه در این زمینه نقل و ترجمه می‌کنیم:

﴿و جعلنا لهم ازواجاً و ذرّیة﴾[۲] ما برای انبیا نیز همچون سایرین زن و فرزند (که قهراً مشکلاتی را به دنبال دارد) قرار دادیم.

﴿وما ارسلنا قبلك من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق﴾[۳]

پیش از تو پیامبری نفرستادیم مگر آنکه همچون مردم غذا می‌خوردند و در بازارها رفت و آمد داشتند.

این زندگی معمولی و ساده در فرهنگ طاغوتی مخالفان مورد سرزنش بود تا جایی که دربارهٔ حضرت نوح می‌گفتند: ﴿ما هذا الا بشر مثلکم یاکل مما تأکلون منه و یشرب مما تشربون﴾[٤] او هم انسانی مثل شماست، می‌خورد از آنچه شما می‌خورید و می‌آشامد از آنچه شما می‌آشامید.

---

۱. سوره اعراف، آیه ٦۲. ۲. سوره رعد، آیه ۳۸. ۳. سوره فرقان، آیه ۲۰.
٤. سوره مؤمنون، آیه ۳۳.

انبیا لباسی همانند لباس عامّهٔ مردم می‌پوشیدند. در حالی که دیگران مانند قارون، غرق در زینت و تفاخر به میان مردم می‌آمدند. ﴿فخرج علی قومه فی زینته﴾[1]

انبیا از زندگی اشرافی و تجمّلاتی دور بودند. در مورد رسول خدا روایت داریم که ایشان «خفیف المؤنه» یعنی کم خرج بود.

اساساً تجمّلات و تشریفات به تدریج انسان را طاغوتی می‌کند. روزی برای امام خمینی﵀ قالیچه‌ای آوردند و گفتند: دوست داریم شما رویش نماز بخوانید. هنگامی که قالیچه را باز کردند، امام نگاهی به آن کرده، فرمودند: من روی آن نماز نمی‌خوانم. بعدها در جای دیگری فرموده بودند که آدم همین طوری شاه می‌شود، امروز یک قالیچه فردا... .

حضرت علی﵇ می‌فرماید: خداوند دبدبه و کبکبه‌ای که مردم را با آن تحت تأثیر قرار دهند به پیامبرانش نمی‌دهد و پیامبران از این روش استفاده نمی‌کنند. موسی و هارون﵉ با یک حالت بسیار ساده و متواضعانه بر فرعون وارد شدند تا با او سخن بگویند.[2]

در تاریخ می‌خوانیم: هنگامی که پیامبر اسلام در میان اصحاب خود می‌نشست، جلسه را به شکل دایره تشکیل می‌داد که بالا و پائین نداشته باشد.

در نشست و برخاست و پوشیدن لباس و معاشرت جوری بود که وقتی یک فرد غریب وارد مسجد می‌شد نمی‌توانست تشخیص دهد کدام یک از آنان پیامبرند. این است طرح حکومت اسلامی دربارهٔ زندگی رهبر.

از نظر شغل، اکثر انبیا اهل دامداری و کشاورزی بودند و شخصاً چوپانی می‌کردند. در مسافرت‌ها به هنگام تهیّهٔ غذا شخص پیامبر جمع‌آوری هیزم را به عهده می‌گرفت.

نه تنها انبیا که شاگردان طراز اول مکتب آنان و جانشینان آنان نیز همین گونه

---

۱. سوره قصص، آیه ۷۹. ۲. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۹۲.

بودند. امام سجادﷺ با کاروان ناشناس به حج می‌رفت و با مسئول کاروان شرط می‌کرد که داوطلبانه و با افتخار قسمتی از کارهای حجّاج را برای رضای خدا به عهده بگیرد.

دربارهٔ حضرت رضاﷺ می‌خوانیم: شخصی وارد حمام می‌شود و حضرت را نشناخت، به ایشان گفت: بدن مرا کیسه بکش. امام رضاﷺ به راحتی و بدون تکلّف قبول کرد و زمانی که آن مرد متوجّه شد طرف او امام رضا ﷺ است با کمال شرمندگی عذرخواهی کرد اما حضرت فرمود: تا شما را کیسه نکشم دست برنمی‌دارم.

آری، این است مکتب و فرهنگ ما و روش و سیرهٔ رهبران ما، با کمال سربلندی این الگوها را به سراسر جهان عرضه می‌کنیم تا اگر جهانیان از تساوی و حقوق خلق و عدالت دم می‌زنند، بدانند که نه چیز تازه‌ای به ارمغان آورده‌اند و نه الگویی از رهبرانشان برای شعار خود دارند.

سیرهٔ پیامبر اکرم ﷺ

بعد از آنکه گوشه‌ای از امتیازات انبیا را ـ از قبیل دارابودن علم غیب و داشتن مقام و درجه عصمت و بندگی خدا و یقین و امثال آن ـ بیان کردیم بجاست که کمی هم دربارهٔ سیرهٔ شخص رسول اکرم ﷺ به گفتگو بنشینیم، امید است که آشنایی با زندگی حضرتش درسی برای امّت آن بزرگوار باشد.

در میان تمام انبیا، تنها پیامبر اسلام ﷺ است که جزئیّات تاریخ زندگی او به روشنی ثبت و ضبط شده که افتخار بزرگی برای مسلمانان به شمار می‌رود، زیرا زندگی سایر انبیا مدّتی بعد از آن بزرگواران، با تحریفات فراوان و همراه با انواع تهمت‌ها نوشته شده است.

کتاب‌های زیادی دربارهٔ اخلاق پیامبر ﷺ نوشته شده که بیشتر آنها به زبان عربی است و چون در بخش‌های قبلی دربارهٔ انبیا و شناخت و صفات آنان بحث‌هایی کردیم مناسب است گوشه‌ای از سیرهٔ آن پیامبر عزیز ﷺ را در اینجا ذکر کنیم زیرا آشنایی با سیره و روش زندگی و اخلاق فردی و اجتماعی آن بزرگوار برای همهٔ مردم بدون استثنا مفید است. از خداوند متعال می‌خواهم این نوشتهٔ مختصر را از ما بپذیرد و ما را از بهترین امّت پیامبر اسلام ﷺ قرار دهد.

آنچه در اینجا ذکر می‌کنم از کتاب «بحارالانوار» جلد شانزده و «سیرهٔ ابن هشام» و «کُحل البصر» و «تفسیر المیزان» جلد ششم و غیر آن است.

عبادت پیامبر

چون پاسی از شب می‌گذشت رسول‌خدا ﷺ از بستر برمی‌خاست و پس از گرفتن وضو و زدن مسواک و تلاوت آیاتی چند از قرآن کریم، درگوشه‌ای به عبادت

می‌پرداخت و اشک می‌ریخت. بعضی از همسرانش که او را به این حال می‌دیدند می‌گفتند: تو که گناهی نداری چرا این قدر اشک می‌ریزی؟ می‌فرمود: آیا بندهٔ شاکر خدا نباشم؟

امّ سلمه می‌گوید: شبی پیامبر در خانه من بود، نیمهٔ شب، او را نیافتم به سراغش شتافتم، دیدم در تاریکی ایستاده، دست‌ها را بلند کرده، اشک می‌ریزد و می‌گوید: خدایا! هرچه نعمت به من داده‌ای از من مگیر، دشمنم را خشنود مکن، به بلاهایی که مرا از آنها نجات دادی گرفتارم مکن، حتی به اندازهٔ چشم بر هم زدنی مرا به خود وامگذار. به او گفتم پدر و مادرم فدایت شوند، شما که بخشوده شده‌ای! فرمود: هیچ کس از خدا بی‌نیاز نیست. حضرت یونس آنی به خودش واگذار شد، در شکم ماهی زندانی شد.[1]

چون ماه رمضان می‌رسید، پیامبر همهٔ بردگان خود را آزاد می‌کرد.

به هنگام نماز می‌لرزید و هرگاه نماز را به تنهایی می‌خواند رکوع و سجود آن را طول می‌داد، ولی هرگاه با مردم به جماعت نماز می‌خواند بسیار عادّی و ساده برگزار می‌کرد. به یکی از یارانش که امام جماعت سایر مسلمانان شده بود سفارش فرمود: هرگاه با مردم به نماز می‌ایستی سعی کن بعد از حمد، سوره کوچکی قرائت کنی و نماز را طول ندهی.

زهد پیامبر

روزی پیامبر اکرمﷺ دوازده درهم به حضرت علی ﷺ داد و فرمود: لباسی برای من تهیّه کن. علی ﷺ به بازار رفت و لباسی به همان قیمت تهیّه کرد و خدمت رسول اکرمﷺ آورد. پیامبر فرمود: اگر لباس ارزان‌تر یا ساده‌تری بود بهتر بود. اگر فروشنده حاضر است لباس را به او برگردان. حضرت علی ﷺ لباس را برگرداند و پول را پس

---

۱. بحارالانوار، ج ١٦، ص٢١٧.

گرفت و خدمت پیامبر ﷺ برگشت.

رسول خدا ﷺ با علی ﷺ به سوی بازار راه افتادند، در راه کنیزی را دیدند که گریه می‌کند، از حالش جویا شدند. گفت: چهار درهم پول برای خرید جنس به من داده‌اند ولی پول را گم کرده‌ام و اکنون می‌ترسم که به خانه برگردم. پیامبر ﷺ چهار درهم از دوازده درهم را به او داد و آنگاه به بازار رفتند وپیراهنی به قیمت چهار درهم خریدند.

هنگام بازگشت برهنه‌ای را دیدند، لباس را به او بخشیدند و دوباره به بازار برگشته و پیراهن دیگری خریدند. در راه بازگشت به منزل دوباره همان کنیز را دیدند که ناراحت است و می‌گوید: چون برگشتن به خانه طول کشیده می‌ترسم مرا بزنند. پیامبر ﷺ همراه کنیز به منزل صاحبش رفت، صاحب خانه به احترام تشریف فرمایی پیامبر ﷺ کنیز را بخشید و او را آزاد نمود. رسول اکرم ﷺ فرمود: چه دوازده درهم با برکتی که دو برهنه را پوشاند و یک نفر را آزاد کرد.[1] آری، اگر ما هم کمی از زندگی خود بکاهیم بسیاری از برادران ما به نوائی می‌رسند.

یک نفر یهودی چند درهم از پیامبر ﷺ طلب داشت. روزی مطالبه کرد ولی پیامبر ﷺ چیزی نداشت که به او بپردازد. یهودی گفت: همین جا درکنار تو می‌مانم تا بدهی خود را بپردازی و پیامبر ﷺ را در جای خود نگهداشت. ظهر شد، مردم نماز ظهر را خواندند، عصر هم گذشت و وقت نماز مغرب و عشا فرا رسید و آن یهودی همچنان پیامبر ﷺ را عملاً بازداشت کرده بود. مردم از رفتار آن مرد یهودی عصبانی شدند اما پیامبر ﷺ فرمود: ما حق ظلم نداریم. این رفتار پیامبر باعث شد تا آن یهودی به خاطر صبر، متانت و خوش اخلاقی پیامبر مسلمان شد و مقداری از مال خود را نیز در راه خدا داد و گفت: این کار من نسبت به رسول خدا جنبهٔ آزمایشی داشت نه جسارت.

---

۱. بحارالانوار، ج۱٦، ص ۲۱۵.

سوز پیامبر

اگر کسی برای اصلاح و متحوّل کردن جامعه، از درون سوز نداشته باشد و مشتعل نباشد، محال است بتواند جامعه‌ای را مشتعل سازد. یکی از صفات برجستهٔ انبیای الهی سوز و گداز آنها برای هدایت و سعادت انسان‌هاست. یکی از ناسزاهایی که قدیمی‌ها به بعضی می‌گفتند این بود: «ای بی درد!» پیداست که داشتن درد و سوز، خود یک کمال است و بی دردی یک درد بزرگ است!

خداوند در اوصاف پیامبرش می‌فرماید: ﴿حریص علیکم﴾[1] او نسبت به شما سوز دارد و برای ایمان شما حرص می‌خورد و در جای دیگر خطاب به پیامبر می‌فرماید: ﴿لعلّک باخع نفسک الا یکونوا مؤمنین﴾[2]

شاید خویشتن را هلاک کنی که چرا آنها ایمان نمی‌آورند.

همچنین در سوره طه می‌فرماید: ﴿طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی﴾ ای پیامبر! ما قرآن را بر تو فرو نفرستادیم که این همه خود را به زحمت بیندازی!

آری، سوز و گداز دینی از اوصاف انبیا و اولیاست و نه تنها برای آنها که برای هرمسلمانی لازم است. یک طلبه و یک دانشجو اگر بسوزد، دانشگاه و حوزه و جامعه را می تواند متحوّل کند.

البته سوز هم باید از روی اخلاص باشد، دکّان نباشد! هر پیرو پیامبری باید ببیند کجای کار معطّل مانده است، آستین‌ها را بالا بزند و کار را انجام دهد. به نوع کار، پستی و شرافت ظاهری آن نباید نگاه کرد. کاری که بر روی زمین مانده است باید با نیّت پاک و خالص انجام داد.

بی‌تکلّفی پیامبر

یکی از خصوصیّات انبیا از جمله پیامبر اسلام پرهیز از تکلف بود. خداوند از

---

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۸. ۲. سوره شعراء، آیه ۳.

پیامبرش می‌خواهد که به مردم بگوید: ﴿و ما أنا من المتکلّفین﴾[1] من اهل تکلّف نیستم و خود و دیگران را به سختی نمی‌اندازم.

غمخوار و همدرد

پیش از بعثت پیامبر ﷺ زندگی بر مردم سخت شد و کم کم کار به قحطی کشید، مردم به وحشت افتاده بودند، از جمله حضرت ابوطالب پدر بزرگوار حضرت علی‌ؑ که پیرمردی عیالمند و کم درآمد بود، نیاز شدیدی به کمک داشت.

پیامبر ﷺ با عموی خود (عباس) بناگذاشتند خدمت ابوطالب برسند و هر یک، یکی از فرزندان او را به خانهٔ خود بیاورند و بدین وسیله مخارج زندگی او را سبک کنند. این تصمیم عملی شد. عباس، جعفر را به خانهٔ خود برد و پیامبر ﷺ هم علی‌ؑ را به منزل آورد و از همان اوان کودکی مربّی او گردید.

اول مردم

بر خلاف رهبرانی که هنگام احساس خطر، اول جان خود را از حادثه به در می‌برند و پا به فرار می‌گذارند و مردم و هواداران رادر گرفتاری‌ها رها می‌کنند، پیامبرﷺ در مکه ماندند و به برخی هواداران خود فرمان هجرت به حبشه را صادر فرمودند و به هنگام هجرت به مدینه نیز اول مسلمانان را فرستادند و بعد خودشان هجرت نمودند.

مشورت با مردم

درکارهایی که از طرف خدا فرمان مخصوصی صادر نشده و کار به خود امت و مشورت با آنان واگذار شده بود، گاه و بیگاه پیامبر با مردم مشورت می‌کرد و حتی در مواردی رأی دیگران را بر نظر خود مقدّم می‌داشت. در جنگ احد پیامبرﷺ

---

۱. سوره ص، آیه ۸۶.

شورایی تشکیل داد ودربارهٔ اینکه برای جنگیدن از مدینه بیرون بروند یا در خود مدینه سنگر بگیرند مشورت نمود. نظر شخص پیامبر ﷺ و عدّه‌ای دیگر سنگربندی در مدینه بود. ولی اکثر جوان‌هایی که از یاران پیامبر بودند به بیرون رفتن از مدینه تمایل نشان دادند وگفتند: یا رسول‌الله ﷺ ما تابع شما هستیم ولی چون از ما نظر خواستید عقیدهٔ ما بیرون رفتن است.

در اینجا پیامبر ﷺ رأی جوانان پرشور و مؤمن را بر رأی دیگران و حتی بر رأی خود مقدّم داشت و سلاح برداشت و عازم جبههٔ نبرد شد. جالب این که فرمان ﴿وشاورهم فی الامر﴾[1] پس از شکست احد نازل شد و با اینکه به خاطر عمل به طرح اصحاب، مسلمانان در جنگ احد شکست خوردند ولی خداوند فرمان می‌دهد: باز هم با آنان مشورت کن.[2] البته تصمیم‌گیری نهایی با رهبر است. زیرا قرآن در پایان همین آیه به پیامبرﷺ می‌گوید: ﴿فاذا عزمت فتوکّل علی اللّه﴾ هرگاه تو تصمیم گرفتی بر خدا توکّل کن و کار خود را شروع کن.[3]

همگام با یاران

در سفری که رسول‌خداﷺ با اصحاب داشتند هنگام تهیّهٔ غذا هر یک از آنان کاری را قبول کردند، پیامبر ﷺ هم هیزم جمع کردن را بر عهده گرفت و هرچه اصحاب خواستند ازکار پیامبر ﷺ جلوگیری نمایند نپذیرفت.

در مورد دیگری که پیامبر ﷺ از شتر پیاده شدند و برای بستن آن به گوشه‌ای می‌رفتند اصحاب آمدند تا شتر را از پیامبر ﷺ بگیرند و افسار آن را ببندند اما پیامبر نپذیرفت و فرمود: سعی کنید کار خود را به دیگران واگذار نکنید.

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹. بنگرید به: تفسیرنمونه، ج۳، ص۱٤۲.

۲. مقالات سیرهٔ نبوی از استاد مطهری.

۳. ماجرای اُحد را در کتاب فروغ ابدیّت، ج۲، ص ٤٤۳ ـ ٤۹۵ و در تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۵۹ سوره آل عمران مطالعه کنید.

وفای پیامبر

عمّار می‌گوید: پیش از بعثت، من و حضرت محمد ﷺ با هم چوپانی می‌کردیم. یک روز به او پیشنهاد کردم که فلان منطقه چراگاه خوبی برای گوسفندان است فردا به آنجا برویم. حضرت محمد ﷺ پذیرفت. من فردا به آنجا رفتم و دیدم پیامبر ﷺ قبل از من به آنجا آمده است ولی گوسفندان خود را از چریدن بازمی‌دارد. پرسیدم چرا نمی‌گذاری گوسفندان بچرند؟ فرمود: چون وعدهٔ من با تو این بود که با هم شروع کنیم، نخواستم قبل از تو گوسفندان من از این چراگاه استفاده کنند.

صداقت پیامبر

یکی از فرزندان پیامبر ﷺ ابراهیم نام داشت و درکودکی از دنیا رفت، اندکی پس از مرگ او خورشید گرفت، مردم گمان کردند که این خورشید گرفتگی به خاطر فوت ابراهیم است. ولی پیامبر ﷺ فوراً مردم را جمع نمود و فرمود: گرفتن خورشید به خاطر مرگ فرزندم نبوده است.

او بدین وسیله مردم را از جهل و خرافه‌گرایی و علاقهٔ نابجا حفظ نمود. در حالی که اگر هر سیاستمداری بود با شعار «هدف وسیله را توجیه می‌کند» از این تصور و فکر غلط مردم سوء استفاده می‌کرد و علاقهٔ ناروای آنان را می‌ستود.

پیشگام در مبارزه

در جنگ احزاب که تمام نیروهای ضداسلامی یعنی مشرکان و کافران و منافقان با طرحی گسترده قصد کودتا علیه‌اسلام را داشتند، پیامبر تصمیم به دفاع گرفت، لذا با مشورت اصحاب بنا گذاشتند که دور مدینه را خندق بکنند. در اینجا نیز رسول خدا اول کسی بود که شروع به کندن خندق نمود و با اینکه برخی مسلمانان با کسب اجازه و گروهی هم بدون آن، کار را رها می‌کردند اما پیامبر ﷺ تا پایان کار ایستاد و همچنان مشغول کندن خندق بودند.

تدبیر پیامبر

رسول‌خداﷺ هنگام روبه‌رو شدن با مشکلات، اهل طرح و ابتکار و صداقت بود، در تاریخ می‌خوانیم: قبایل عرب دست به دست هم داده، کعبه را تجدید بنا نمودند ولی همین که کار به نصب حجرالاسود رسید هر قبیله‌ای بر دیگری پیشی می‌گرفت تا این سند افتخار به نام او ثبت شود. در این باره گفتگوها به خشونت انجامید و زمینه‌ای برای درگیری پیدا شد.

شخصی گفت: به جای درگیری صبر می‌کنیم و اولین شخصی که از درِ مسجدالحرام وارد شد او را حَکم و داور قرار می‌دهیم. ناگاه دیدند که حضرت محمد ﷺ وارد شد، او را حکم و داور قرار دادند. پیامبرﷺ دستور داد پارچه‌ای آوردند و حجرالاسود را در میان آن نهادند و از تمام قبایل افرادی گوشهٔ پارچه را گرفته، نزدیک کعبه آوردند، سپس شخص رسول‌الله ﷺ با دستان مبارکش حجرالاسود را برداشتند و در جای خود نصب فرمودند و به غائله خاتمه دادند.

قاطعیّت پیامبر

عدّه‌ای خدمت آن حضرت رسیدند و گفتند: ما به تو ایمان می‌آوریم به شرط اینکه: ۱ـ بت‌ها را عبادت کنیم. ۲ـ نماز نخوانیم.

امّا پیامبر ﷺ نپذیرفت، زیرا حاضر نبود گوشه‌ای از مکتب آسیب ببیند گرچه به قیمت زیاد شدن پیروان باشد. این دیگرانند که برای به دست آوردن پیروان زیادتر هر لحظه به شکلی ونامی و آرمی تغییر روش می‌دهند وهمچون تجار دنبال پیدا کردن مشتری هستند.

پیامبر به کفّار می‌فرمود: ﴿لکم دینکم و لیَ دین﴾[1] دین شما برای شما باشد ودین من برای خودم. امّا غیر انبیا، در دین خود چندان استوار نیستند و به راه دشمنان

---

۱. سوره کافرون، آیه ٦.

می‌روند و یا به آنها متمایل می‌شوند و راه سازش و نرمش را در پیش می‌گیرند.

دشمنان انبیا همواره می‌خواهند، پیامبران و پیروان آنها را به سازش بکشند؛ قرآن مسلمانان را از این نقشه آگاه می‌سازد و می‌فرماید: ﴿ودّوا لو تدهن فیدهنون﴾[۱]

همسرداری پیامبر

با اینکه اکثر همسران رسول خدا ﷺ زنانی سالمند، یتیم دار، بیوه و دارای اخلاق متفاوت بودند اما همان گونه که قرآن سفارش شده است: ﴿عاشروهنّ بالمعروف﴾[۲] معاشرت پیامبر ﷺ با آنان کاملاً نیکو و طبیعی بود و گاه و بیگاه که بعضی از آنان بد رفتاری می‌کردند و حتی اصحاب پیامبر ﷺ از رفتار آنان ناراحت شده، می‌گفتند: یا رسول‌اللّه ﷺ! او را رها کنید، پیامبر ﷺ می‌فرمود: ناراحتی و بدرفتاری زنان را باید درکنار نقاط مثبت وکمالات آنان حساب کرد و نباید انسان به خاطر ناراحتی و بدرفتاری، همسر خود را رها کند.

* پیامبر اکرم ﷺ فرمود: از ما نیست کسی که مال و ثروت داشته باشد ولی بر همسر و فرزندان خود سخت‌گیری کند.[۳]

* پیامبر ﷺ به خاطر وفاداری به همسرش خدیجه حتی بعد از مرگ او به زنانی که با خدیجه دوست بودند احترام خاصی می‌گذاشت.

* پیامبر فرمود: من نسبت به خانواده‌ام از همه بهتر رفتار می‌کنم.[۴]

آن حضرت با همسرانش چنان به عدالت رفتار می‌کرد که حتی در ایامی که بیماریش شدّت گرفته بود، بستر او را هر شبی در اتاق یکی از آنان قرار می‌دادند.

مهربانی با کودکان

نوزادی را برای دعا یا نامگذاری نزد پیامبر ﷺ آوردند، نوزاد دامن حضرت را

---

۱. سوره قلم، آیه ۹. ۲. سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۹. ۳. مستدرک، ج۲، ص۶۴۳.
۴. وسائل‌الشیعه، ج۱۴، ص۱۲۲.

نجس کرد، مادر کودک و اطرافیان به شدت ناراحت شدند، اما پیامبر فرمود: آزادش بگذارید، من لباس خود را می‌شویم امّا فریاد زدن شما باعث می‌شود که این کودک بی گناه بترسد.

* پیامبر ﷺ به اطفال سلام می‌کردند.

* نام اطفال و کودکان را محترمانه می‌بردند.

* به خصوص دربارهٔ دختران سفارش‌های خاصی می‌فرمودند و در مکتب او ارزش دادن به زن کاری پسندیده بود. در قرآن کریم آمده است: تولد دختر سبب عصبانیّت پدران می‌شد تا آنجا که از شدّت بغض رنگشان سیاه می‌شد: **واذا بشّر احدهم بالانثی ظلّ وجهه مسوداً و هو کظیم**(۱)

در چنین جوّی، احترام مخصوص به کودک و دختر بسیار چشمگیر و ارجمند است. آری، در زمانی که داشتن دختر ننگ بود، پیامبرﷺ می‌فرمود: بهترین فرزندان شما دختراننند و علامت خوشقدمی زن آن است که اوّلین فرزندش دختر باشد.(۲)

یکی از یاران پیامبر ﷺ در خدمت آن حضرت نشسته بود که به او خبر دادند: همسر شما دختر آورده، او ناراحت شد. پیامبر ﷺ که این منظره را دید فرمود: زمین جایگاه او و آسمان سایه‌بان او و روزی او هم با خداست، پس چرا تو ناراحت شدی؟ او همچون گلی است خوشبو که از آن استفاده می‌کنی.(۳)

فردی در محضر پیامبر اکرم گفت: من هرگز کودک خود را نبوسیده‌ام. پیامبرﷺ فرمود: این علامت قساوت توست.

دربارهٔ عدالت میان کودکان نیز تأکید و سفارش فرمود که اگر یکی از آنها را در برابر دیگری بوسیدی باید دیگری را نیز ببوسی.

روزی پیامبر آبی آشامید، مقداری آب ته ظرف باقی ماند، کودکی که در آنجا بود گفت: یا رسول الله! بقیّهٔ آب را به من بدهید. در همان لحظه چند نفر بزرگسال گفتند:

---

۱. سوره نحل، آیه ۵۸. ۲. مستدرک، ج۲، ص۶۱۴. ۳. وسائل‌الشیعه، ج۱۵، ص۱۰۱.

یا رسول الله! برای تبرّک باقی‌ماندهٔ آب را به ما بدهید. پیامبر فرمود: اول نوبت کودک است. سپس به او فرمود: آیا اجازه می‌دهی آب را به بزرگ‌ترها بدهم؟ کودک پاسخ منفی داد. پیامبر آب را به کودک داد.

بعد از جنگ موته، در حالی که فرزندان جعفر طیّار را بر مرکب خود سوار نموده بود به استقبال سپاه اسلام رفت. سپس وارد مسجد شد و بالای منبر قرار گرفت و در حالی که فرزندان جعفر روی پلّه‌های منبر بودند، در فضیلت جعفر سخنرانی فرمود. پس از آن آنها را روی زانوی خود نشاند و دست نوازش بر سرشان کشید.(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر دو رکعت آخر نماز ظهر را بدون انجام مستحبات، به سرعت خواند. مردم پرسیدند: یا رسول الله چه کاری پیش آمده است؟ فرمودند: مگر شیون و گریهٔ کودک را نشنیدید.(۲)

روزی پیامبر یکی از سجده هایش را خیلی طول داد. بعد از نماز برخی گفتند: یا رسول الله! گمان کردیم وحی نازل شده است. فرمودند: خیر، فرزندم حسن، در حال سجده بر دوشم سوار شد، صبر کردم او از شانه‌ام فرود آید.

هرگاه حسن و حسین علیهما السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می‌شدند، حضرت از جا برمی‌خاست و آنان را در آغوش می‌گرفت و بردوش خود سوار می‌کرد.(۳)

مهمان‌نوازی پیامبر

سلمان می‌گوید: به منزل پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم، متّکایی را که خود حضرت از آن استفاده می‌کرد پشت من قرار داد. جالب اینکه این عمل را نسبت به هر مهمانی انجام می‌داد. پیامبر برای میهمانان خود زیرانداز پهن می‌کرد و هنگام غذا خوردن تا زمانی که میهمان مشغول خوردن غذا بود، از سفره کنار نمی‌کشید.(٤)

---

۱. سیرهٔ حلبی، ج ۳ ص٦٨. ۲. کافی، ج٦، ص ٤٨.

۳. اخلاق نبوی به نقل از بحارالانوار، ج٤٣، ص ٢٨٥. ٤. سنن النبیّ صّ ٥٣ و ٦٧.

روزی یکی از برادران و خواهران رضاعی پیامبر[۱] هرکدام جداگانه خدمت پیامبر ﷺ رسیدند امّا پیامبر نسبت به خواهر بیش از برادر احترام کرد، برخی دلیل این تفاوت را پرسیدند، پیامبر ﷺ فرمودند: چون این خواهر احترام پدر و مادر خود را بیشتر رعایت می‌کرد من هم نسبت به او علاقه و احترام زیادتری دارم.[۲]

گاهی مهمانان حضرت بعد از صرف غذا از خانه بیرون نمی‌رفتند و همچنان مشغول گفتگو بودند ولی رسول خدا ﷺ تحمّل می‌کردند تا آیه نازل شد که هرگاه مهمان پیامبر شدید پس از صرف غذا متفرّق شوید، زیرا نشستن بی مورد شما سبب بازداشتن رسول خدا ﷺ از کارهای فردی و اجتماعی اوست که قهراً سبب آزار ایشان نیز می‌شود. ﴿فاذا طعمتم فانتشروا ولامستانسین لحدیث﴾[۳]

رفتار پیامبر با مخالفان

طبق فرمان خدا که دستور می‌دهد: ﴿وان جنحوا للسلم فاجنح لها﴾[۴] ـ اگر مخالفان تمایل به صلح نشان دادند تو نیز دست آنها را عقب نزن و تمایل نشان بده ـ رفتار پیامبر با مخالفان، طبق همین آئین‌نامه بود، البته در سوره انفال آیه ۵۸ می‌خوانیم: هرگاه از توطئهٔ دشمن و نداشتن حسن نیّت او بویی بردی، فوراً با اعلام قبلی، پیمان را لغو کن. این قرآن است که می‌فرماید: یهود و نصارا را در مسائلی که مورد توافق هر دو دسته است به وحدت و همکاری دعوت کن: ﴿قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم﴾[۵] به اهل کتاب بگو: بیایید در محور توحید و مبارزه با شرک و طاغوت‌زدایی با هم توافق داشته باشیم.

آری، وحدت در توحید و نفی شرک در مکتب اسلام ارزش دارد.

---

۱. نوزادانی که در کودکی از یک سینه شیر بخورند با شرایطی که در کتاب‌های فقهی بیان شده است، با هم خواهر و برادر شیری می‌شوند، گرچه از پدران و مادران مختلف باشند و به این دسته از خواهران و برادران، خواهر و برادر رضاعی گفته می‌شود.
۲. بحارالانوار، ج۱۶، ص۲۸۱.
۳. سوره احزاب، آیه ۵۳.
۴. سوره انفال، آیه ۶۱.
۵. سوره آل عمران، آیه ۶۴.

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: از شرکت در مجالس مخالفان که در بحث‌های بی‌منطق و باطل وارد می‌شوند دوری کن تا شاید آنها مسیر خود را عوض نمایند: ﴿واذا رایت الّذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره﴾[۱]

پیامبرﷺ سخنان مخالفان را چنان گوش می‌داد که خیال می‌کردند پیامبر ﷺ زود باور و سراپاگوش است، ﴿ویقولون هو اُذن﴾[۲] ولی در عمل هرگز تحت تأثیر گفته‌ها و سوگندهای آنها قرار نمی‌گرفت.

برای مبارزه از همه نوع امکانات و تجهیزات نظامی استفاده می‌کرد، تعلیم تیراندازی را حتی برای نوجوانان لازم می‌دانست و برد و باخت را در این زمینه جایز می‌شمرد و می‌فرمود: به خاطر یک تیری که به سوی دشمن خدا رها می‌شود؛ هم سازندهٔ آن و هم رهاکنندهٔ آن وهم کسی که آن را خریده و در اختیار سرباز اسلام قرار داده است، به بهشت می‌روند.

در برابر منافقان می‌بینیم که ساختمان مسجد آنان را خراب می‌کند و به هنگام جنگ تبوك، منافقان در یک خانهٔ تیمی مشغول توطئه بودند پیامبر که دید در این لحظهٔ حساس دشمن چنین طرحی می‌ریزد دستور داد خانه را بر سر این منافقان خراب کردند[۳] و پیامبر نسبت به زندهٔ آنان با شدّت رفتار کرد ﴿واغلظ علیهم﴾ و به مردهٔ منافقان نماز نمی‌خواند. ﴿لا تصلّ علی احد منهم مات ابدا﴾[٤]

سستی و بی‌تفاوتی در قاطعیت مکتبی او راهی نداشت ابولهب عموی پیامبر بود امّا سوره «تبّت» با لحن تندی دربارهٔ او نازل شد، آری، دست کارشکن باید قطع شود گرچه عموی پیامبر باشد. در این زمینه فرمان صریح در قرآن آمده که پیامبر و مؤمنان حق استغفار برای مشرکان ندارند گرچه این مشرکان از بستگان آنها باشند:

---

۱. سوره انعام، آیه ٦٧. ۲. سوره توبه، آیه ٦١.

۳. البته این خراب کردن خانه به فرمان شخص پیامبر بود و این است که حدود و قهر اسلامی باید زیر نظر حاکم اسلامی باشد و هرگونه عمل خودسرانه‌ای محکوم است؛ دقّت کنید.

٤. سوره توبه، آیه ٨٤.

﴿ما کان للنبیّ والذین آمنوا أن یستغفروا للمشرکین و لو کانوا اولی قربیٰ﴾[۱]

در آیات متعدّدی خداوند پیامبرش را دلداری می‌دهد که مبادا تلاش و توطئهٔ دشمن در ارادهٔ تو اثر بگذارد، تو از آزار آنها چشم بپوشی و بر خدا توکل نما: ﴿ودع أذاهم و توکّل علی اللّه﴾[۲]

و هرگز غم مخور و از مکر و حیلهٔ آنها به خود سخت نگیر: ﴿ولاتحزن علیهم ولاتك فی ضیق مما یمکرون﴾[۳]

ما از تمام نقشه‌های سرّی و علنی دشمنان تو آگاهیم: ﴿انّا نعلم ما یسرّون و ما یعلنون﴾[٤]

وظیفهٔ تو صبر و تسبیح خداست: ﴿فاصبر علی ما یقولون و سبّح بحمد ربّك قبل طلوع الشمس و قبل الغروب﴾[٥]

روزی یکی از دشمنان رسول خدا بر حضرتش وارد شد و به جای «السّلام علیك» گفت: «السّام علیك» یعنی مرگ بر تو، و با کمال جسارت این کلمه را چند مرتبه تکرارکرد ولی پیامبر با داشتن قدرت انتقام تنها باکلمهٔ «و علیك» به او پاسخ دادند. بعضی از حاضران که خیلی ناراحت شده بودند به رسول خدا ﷺ عرض کردند: چرا جواب این همه توهین او را ندادی؟! پیامبر ﷺ فرمود: با همان کلمه «علیك»، ـ آنچه می‌گویی بر تو است، ـ جواب دادم.[٦]

امان دادن به دشمن

در سال هشتم هجری پیامبر اسلام ﷺ ارتشی از مدینه بسیج نمود و مکه را فتح کرد و بت‌ها را درهم کوبید، پس از فتح مکه سخت‌ترین دشمنان خود را عفو نمود حتی زن کافری راکه با تهیّهٔ غذای مسموم، توطئهٔ قتل رسول خداﷺ را چیده بود بخشید.

---

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۳. ۲. سوره احزاب، آیه ٤٨. ۳. سوره نحل، آیه ۱۲۷.
٤. سوره یس، آیه ۷٦. ٥. سوره ق، آیه ۳۹. ٦. کافی، ج۲، ص ٥.

یکی از سران بت‌پرست به نام صفوان که از قبیلهٔ بنی امیه بود به شهر جدّه که در چند فرسخی مکه است فرارکرد، برخی نزد رسول خدا آمدند و برای او امان‌نامه‌ای درخواست کردند، پیامبر ﷺ عمّامهٔ خود را برای او فرستاد تا با این نشانه در امان باشد و به مکه وارد شود. صفوان از جدّه برگشت و خدمت پیامبر ﷺ رسید و گفت: دو ماه به من مهلت دهید تا فکر کنم پیامبر چهار ماه به او مهلت داد. صفوان که در بعضی آمد و رفت‌ها همراه و در کنار رسول خدا ﷺ قرار می‌گرفت جذب این مکتب و رهبر شد و با اختیار اسلام را پذیرفت.

در آیه ششم سوره توبه دربارهٔ امان دادن به دشمن و پناهندگی او سخن به میان آمده و در فقه اسلامی نیز ضمن مباحث جهاد بحثی پیرامون امان دادن مطرح است که نقل آن در اینجا ضرورتی ندارد.

صفات دیگری از پیامبر

رسول گرامی اسلام ﷺ روی فرش ساده و حصیر می‌خوابید، کفش و لباس خود را وصله می‌زد، گاهی که به او توهین می‌شد با تبسّم یا عفو برخورد می‌نمود، شخصاً به بازار می‌رفت و نیازمندی‌های خود را به خانه می‌آورد و در کارهای خانه کمک می کرد.

«أنس» می‌گوید: سالها در خانهٔ پیامبر ﷺ بودم و هرگز از من انتقاد و گلایه‌ای نکرد. به دست خود شیر می‌دوشید. به اطفال سلام می‌کرد. دعوت برده‌ها را می‌پذیرفت. از غذایی که میل نداشت مذمّت نمی‌کرد. دربارهٔ مسواک و استفاده از عطر و به جای آوردن غسل جمعه و اصلاح سر و صورت خود و پوشیدن لباس سفید، عنایت و دقّت خاصّی داشت.

در حال غذا خوردن به چیزی تکیه نمی‌داد تا در کنار نعمت‌های خدا قیافهٔ متکبّرانه به خود نگیرد.

از حشمت‌های ظاهری تنفّر داشت، لذا اجازه نمی‌داد کسی پشت سر او به

عنوان همراه، راه بیفتد.

هرگاه سواره بود و کسی می‌خواست دنبال او بیاید، می‌فرمود: یکی از این سه کار را بکن یا جلوتر از من برو و من پشت سر تو بیایم یا من می‌روم وشما بعداً بیایید ویا اینکه دو نفری سوار مرکب می‌شویم.

وقتی برخی از زنان پیامبر از او درخواست کرند که از غنائم به دست آمده به ما هم بدهید و به او عرض کردند: تا کی وضع ما باید این قدر ساده باشد؟ پیامبر ناراحت شد و فرمود: زندگی من زندگی ساده‌ای است اگر می‌خواهید با من زندگی کنید، صبر کنید و اگر نمی‌خواهید، من حاضرم شما را طلاق دهم.

یک بار وارد خانهٔ دخترش فاطمه شد، دید او دستبندی به دست کرده و پردهٔ جدیدی آویخته، پیامبر بدون آن که حرف بزند برگشت. فاطمهٔ زهراﷺ متوجه قضیه شد وفوراً پرده و دستبند را خدمت پیامبر فرستاد و پیام داد که به هر نحو صلاح می‌دانید، به مصرف برسانید.

رسول خداﷺ در حضور کسی لباس خود را از تن بیرون نمی‌کرد.

پیش کسی پای خود را دراز نمی‌کرد.

باگشاده‌رویی صحبت می‌کرد و به همهٔ افراد توجّه می‌فرمود.

گاهی برای فهماندن مطلب، آن را تا سه بار تکرار می‌فرمود.[۱]

صدا زدن و جواب دادن او همراه با احترام بود، حتی نسبت به زنان وکودکان.[۲]

از بیماران عیادت و دلجویی می‌کرد.[۳]

هنگام خروج از خانه، خود را آماده و زینت می‌کرد.[٤]

نیکوکاران را پاداش می‌داد، روزی شخصی را در حال نماز دید که با جمله‌هایی بسیار پر مغز و زیبا با خدای متعال راز و نیاز می‌کند. فرمود: نمازش که تمام شد او را

---

۱. اخلاق نبوی، ص ۲۵. ۲. سنن النبیّ، ص ۵۳. ۳. مکارم الاخلاق، ص ۳۵۹.
٤. سنن النبیّ، ص ٤۲.

نزد من آورید. وقتی به حضور حضرت رسید، حضرت سکّه طلایی به او هدیه داد و فرمود: «وهبت لک الذهب لحسن ثنائک علی الله»[۱] چون حال خوشی داشتی و خدا را به نیکویی حمد و سپاس می‌کردی این سکّه را به تو بخشیدم.

هنگام خوردن آب و غذا، «بسم اللّه» و بعد از آن «الحمد للّه» می‌گفت.[۲]

نمی‌نشست و بر نمی‌خاست جز با ذکر خدا.

روزی به کارگری برخورد که بر اثر کار بسیار پینه بر دست داشت، دست‌های او را در دست گرفت و بر آنها بوسه زد.[۳]

به اشخاصی که مورد احترام واعتماد مردم بودند، احترام می‌گذارد و گاهی مسئولیت امور را به همان شخص مورد نظر واگذار می‌کرد.

نسبت به کارهای نیک و بد، بی‌تفاوت نبود بلکه هم اهل تشویق بود و هم اهل انتقاد.

به خاطر شدّت علاقه‌ای که به هدایت مردم داشت به قدری می‌سوخت که آیه نازل شد ما قرآن را نفرستادیم که تو خود را به دردسر و مشقت اندازی: ﴿ما انزلنا علیک القرآن لتشقی﴾[٤]

در مجلس چنان با یک یک مردم گرم می‌گرفت که هر کدام خیال می‌کردند نزدیک‌ترین افراد به پیامبر ﷺ تنها اوست.

گاهی بعضی از یاران آن حضرت از ایشان درخواست می‌کردند که به دشمنان خود نفرین کند اما او حاضر نمی‌شد و دعای او این بود که خداوندا! این مردم را هدایت فرما.

چون با کسی دست می‌داد تا او دست پیامبر را رها نمی‌کرد. پیامبر ﷺ دست

---

۱. حیاة الحیوان، ج ۲، ص ٦۳. ۲. بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۳۳۵.
۳. سیرهٔ نبوی، مصطفی دلشاد؛ از: العمل وحقوق العامل فی الاسلام ص ۳۰۵.
٤. سوره طه، آیه ۲.

خود را عقب نمی‌کشید.

تا آنجا که ممکن بود سائل را رد نمی‌کرد حتی روزی زنی فرزند خود را نزد پیامبرﷺ فرستاد و گفت: به حضرت بگو پیراهن خود را به من عطا کن. فرزندش خدمت حضرت رفت و تقاضای پیراهن نمود، پیامبر پیراهن خود را به او داد، آیه نازل شد که: ﴿لا تبسطها کل البسط﴾[1] حق نداری هرچه داری در راه خدا انفاق کنی.

وارد مجلس که می‌شد، در قسمت پائین می‌نشست.

هدیه را هرچند کم بود می‌پذیرفت.

هرگاه یکی از مسلمانان و اصحاب خود را نمی‌دید فوراً سراغ او را می‌گرفت و اگر در مسافرت بود برایش دعا می‌کرد، و اگر مریض بود به عیادتش می‌رفت.

در جلسات، دایره‌وار می‌نشست که بالا و پائین آن معلوم نباشد.

در اجرای قانون، میان هیچ کس فرقی نمی‌گذاشت و لذا وقتی یکی از یارانش واسطه شد که قانون و حدّ خدا در مورد زنی از قبیله‌های معروف و سرشناس اجرا نشود، فرمود: به خدا سوگند اگر دخترم دزدی کند حد خدا را در مورد او جاری می‌کنم و در اجرای قانون میان انسان‌ها هرگز فرقی نمی‌گذارم.

پیامبر دربارهٔ اُسرا و بردگان فوق‌العاده سفارش می‌کرد. او با زن اسیری ازدواج نمود که این عمل سبب محبّت مردم به اُسرا و شخصیّت آنان شد. و به همین خاطر مسلمانان، بسیاری از اسیران را آزاد کردند. رسول‌خداﷺ می‌فرمود: از همان لباس و غذای خود به آنان بدهید و نام آنها را با کلمهٔ جوانمرد صدا بزنید، تا احساس ناراحتی نکنند.

با غنی و فقیر یکسان برخورد می‌نمود. در گفتگوها از جدال و سخنان غیر لازم خودداری می‌کرد. هرگز دنبال عیبجویی و بدگوییِ این و آن نبود و از قهقهه و خندهٔ بلند دوری می‌کرد.

---

۱. سوره اسراء، آیه ۲۹.

پاسخی به تهمت‌ها

راستی اسلامی که پیامبرش به جای دو ماه، چهار ماه به دشمن مهلت می‌دهد و در فتح مکه خانهٔ بزرگ‌ترین دشمن خود را مرکز اُمن قرار می‌دهد و همهٔ مخالفان را می‌بخشد و پانزده سال زیر انواع شکنجه‌ها و محاصره‌ها استقامت می‌کند، آیا به خاطر فرمان دفاع در برابر هجوم دشمن یا به دلیل صدور دستور جهاد آزادی بخش ـ که از مسلمانان می‌خواهد برای نجات مردم از یوغ ابرقدرت‌ها و برداشتن خارهای سرراه و آزادکردن فکرها و مغزها ـ باید با انواع تهمت‌های ناجوانمردانه مورد هجوم قرار گیرد؟!

دشمنان اسلام گاهی می‌گویند: اسلام به زور شمشیر پیش رفت؛ در حالی که طبق آمار، تعداد مقتولان در جنگ‌های زمان پیامبر ﷺ به قرار ذیل است:

۱ـ در جنگ بدر، تعداد مقتولان از ۸٤ تا ۸٦ نفر ذکر شده است.

۲ـ جنگ احد: از ۷۰ تا ۱۰۹ نفر.

۳ـ جنگ خندق: از ۹ تا ۱۱ نفر.

٤ـ جنگ بنی قریظه: از ۷۰۰ تا ۹۰۰ نفر.

۵ ـ جنگ بنی‌المصطلق، از ۱۰ تا ۱۲ نفر.

٦ـ جنگ خیبر: از ۳ تا ۹٦ نفر.

۷ـ جنگ موته: از ۳ تا ۲۱ نفر.

۸ ـ جنگ فتح مکه: از ۲۱ تا ۳۹ نفر.

۹ـ جنگ حنین و طائف: از ۸۵ تا ۱۱۲ نفر.

۱۰ـ مقتولان بقیهٔ جنگ‌ها را از ۱۱۹ تا ۳۳۳ نفر گفته‌اند.

این آمار از کتاب نگرشی کوتاه به زندگی پیامبراسلام ﷺ به نقل از کتاب‌های: تاریخ طبری، طبقات یعقوبی، بحار و سیرهٔ ابن هشام است که مجموعاً آمار همهٔ مقتولان از ۱۱۰۳ تا ۱۷۲٤ نفر بیشتر نیست.

دشمنان اسلام گاهی نیز ازدواج‌های متعدّد پیامبر را بهانه قرار می‌دهند و او را در نظر برخی از مردمِ بی‌اطلاع، اهل هوس معرّفی می‌نمایند و تعداد ازدواج‌های او را زیر سؤال می‌برند، در حالی که پیامبر ﷺ از سنین جوانیِ خود تا پنجاه سالگی (حدود بیست و پنج سال) تنها با خدیجه زندگی کرد و در ابتدای ازدواج، پیامبر بیست و پنج ساله و خدیجه چهل ساله بود و ازدواج هم با پیشنهاد خدیجه انجام گرفت، خدیجه خواستگارهای خود را چون می‌دانست به خاطر وضع مالی به سراغش آمده‌اند رد می‌کرد.

پیشنهاد خدیجه از یک سو به خاطر شناخت امانت وصداقت حضرت محمّد بود و از سوی دیگر به خاطر خبرهایی بود که از عموی خود «ورقة‌بن نوفل» در مورد پیشگویی‌های پیامبران گذشته وبشارت ظهور محمّد وهمسری خدیجه با او شنیده بود.

پیامبر ﷺ حدود بیست و پنج سال تنها با خدیجه زندگی کرد و از مال او جز در راه توحید و نجات مردم از ظلم و جهل و تفرقه استفاده نکرد و با اینکه بهترین دختران حاضر به ازدواج با او بودند او نمی‌پذیرفت؛ همسران دیگر پیامبرﷺ همه بعد از خدیجه و پس از سن پنجاه‌سالگیِ پیامبر به ازدواج درآمدند آن هم نوعاً زنان سالخورده وشوهر از دست داده ویتیم‌دار بودند وزندگی با آنان عیش ولذّت نداشت، بلکه ریاضت به حساب می‌آمد.

زنان پیامبر ﷺ دارای سلیقه‌های گوناگونی بودند که هرگز زمینه‌ای برای رفاه باقی نمی‌گذارد. بعضی از این همسران، شوهرانشان را در جنگ با کفار از دست داده، بی‌سرپرست و یتیم‌دار بودند واگر به قبیلهٔ خود برمی‌گشتند او را به کفر برمی‌گرداندند و ازدواج پیامبر با آنها برای سرپرستی و پیشگیری از چنین خطرهایی بود. نظیر ازدواج با «سوده» که پس از مهاجرت به حبشه شوهرش وفات کرد و بدون سرپرست ماند.

«امّ السلمه» زن دیگر پیامبر ﷺ بود که هم پیر بود و هم یتیم‌دار.

«زینب» دختر عمّهٔ رسول خدا ﷺ زن دیگر آن حضرت است که ابتدا همسر زید بود ولی این ازدواج دوام نیاورد و به طلاق کشیده شد و پیامبر ﷺ به فرمان خدا با زینب ازدواج کرد تا یک روش غلط از بین ببرد و آن روش باطل این بود که در جاهلیّت، ازدواج با زن فرزند خوانده را ممنوع می‌دانستند و چون زید پسر خواندهٔ پیامبرﷺ بود، طبق رسوم جاهلیّت نباید پیامبر ﷺ همسر طلاق گرفتهٔ او را به عقد خود در آورد اما خداوند فرمان ازدواج داد تا این روش غلط به دست خود پیامبر کوبیده شود.

«جویریه» یک زن اسیر بود که پیامبر با او ازدواج کرد و مسلمانان به احترام پیامبر با اسیران مهربان‌تر شدند وبسیاری از آنان را آزاد نمودند.

به خاطر پیوند با قبایل بزرگ عرب و جلوگیری از کارشکنی‌های آنان و حفظ سیاست داخلی، پیامبر اسلامﷺ با عایشه، حفصه، امّ حبیبه، صفیّه و میمونه ازدواج کرد.[1]

کوتاه سخن آنکه اکثر زن‌های پیامبر ﷺ بیوه بودند و دوران جوانی و نشاطشان گذشته بود و هرکدام یکی دوبار ازدواج کرده و یتیم داربودند و ازدواج پیامبرﷺ با آنان بعد از سن پنجاه سالگی بود که پیامبر نام و نشانی پیدا کرده بود و بهترین دختران حاضر به ازدواج با او بودند و این خود بزرگ‌ترین دلیلی است که ازدواج‌های رسول خدا روی مصالح و اهداف مقدس بوده و هرگز تهمت هوسرانی و غیره به پیامبر ﷺ نمی‌چسبد.

اضافه بر اینها، پیامبر با داشتن زنان متعدّد اکثر شب را با خدا خلوت می‌کرد تا حدّی که فرمان آمد: «کمی بخواب».[2] این ما هستیم که با داشتن یک همسر خدا را

---

۱. صفیّه دختر رئیس قبیله بنی‌النّضیر از قبایل مهم یهود بوده و همین که اسیر شد پیامبرﷺ با ازدواج با او، با یک قبیلهٔ بزرگ طرح خویشاوندی ریخت.

۲. سوره مزّمل، آیه ۲ و ۳.

فراموش می‌کنیم. تعدّد همسر اگر جلو رشد، معنویّت، جهاد، عبادت و رسیدگی به وضع جامعه و دردمندان را نگیرد و اگر به آنان بی عدالتی نشود بلکه سبب سرپرستی و مایهٔ عزّت و نجات آنان بشود هیچ مانع عقلی درکار نیست. اگر گاهی تعدّد همسر در نظرها بد جلوه می‌کند به یکی از چند دلیل است:

۱ـ مرد حق همسران را عادلانه نمی‌پردازد.

۲ـ هدف مرد از تعدّد همسر، هوسبازی‌است نه اهداف مقدّس.

۳ـ استعدادهای دیگر مرد، تنها صرف زن داری می‌شود.

ولی اگر تعدّدی بود و موانع فوق نبود اشکالی نخواهد داشت صرف نظر از اینکه در طول تاریخ، معمولاً آمار زنان بی شوهر از مردان بی‌همسر به مراتب بیشتر است، راه دور نرویم در همین کشور خودمان چندین هزار مرد زن دار شهید شدند که زنان آنان بیوه هستند. بگذریم که عدّه‌ای از آنان به هر دلیل مایل به ازدواج نیستند اما نمی‌توان نیاز طبیعی و عاطفی و اجتماعی دستهٔ دیگر را نادیده گرفت. این از یک سو، از سوی دیگر یتیمان به سرپرست نیاز دارند. بنابراین اصل طرح تعدّد همسر اشکال ندارد لکن عوارضی دارد که آن عوارض و هوسبازی‌ها و بی عدالتی‌ها از یک سو و توقّعات نابجای بعضی از زنان از سوی دیگر مسأله را به صورت حادّی درآورده است.

عذرخواهی از رسول خدا ﷺ

از اینکه سیره پیامبر اکرم ﷺ را می‌نویسم شرمنده‌ام. پیامبر اسلام ﷺ را باید شخصیّتی چون امیر مؤمنان ؑ توصیف کند. پیامبری که خدای متعال او را مدح کرده، پیامبری که خدا او را به آسمان‌ها برده و جایگاه ملائکه را به قدوم او مبارک گردانیده است.

پیامبری که مرکب آسمانی، او را یک شبه از مسجدالحرام به مسجدالاقصی برده است: ﴿سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی﴾[1]

پیامبری که جهانی از ظرافت و عاطفه و دقّت است و گاهی در اموری عادی و پیش پا افتاده چنان مهر و عاطفه نشان می‌دهد که به راستی انسان را مبهوت می‌کند: به هنگام وضو می‌بیند که گربه‌ای تشنه به آب نگاه می‌کند، وضو را قطع می‌کند و آب را نزد گربه می‌گذارد. با دشمن محکم‌تر از کوه و با دوست نرم‌تر از آب است؛ در گذشتن از حق شخصی خود، از سرسخت‌ترین دشمن خود به راحتی می‌گذرد ولی در مقام اجرای قانون به قدری قاطع است که سوگند یاد می‌کند: اگر دخترم هم خلافی کند او را با حدود الهی ادب می‌کنم.

در زمانی که کمتر کسی خواندن و نوشتن می‌دانست، پیامبر فرمود: «طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم و مسلمة»[2] و هنوز با گذشت چهارده قرن، دربارهٔ اهمیت علم شعاری رساتر از این شعار نیامده است.

در زمانی که به خاطر کشته شدن یک نفر از یک قبیله، تمام افراد آن قبیله به

---

۱. سوره اسراء، آیه ۱.
۲. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۶۸.

خونخواهی قیام می‌کردند وچندین نفر از قبیلهٔ قاتل را بی‌گناه می‌کشتند و بی‌رحمی در حدّ اعلای خود بود در چنین شرایطی پیامبر دستور می‌دهد که اگر کسی حیوان خود را ـ گرچه در سفر مکه ـ آزار دهد گواهی آن شخص از اعتبار می‌افتد زیرا کسی که حیوان را خسته کرده قساوت قلب دارد و قبول شهادت از چنین کسی نارواست.

آری، این دستورات و لطفی که در آنها موج می‌زند رمز حیات آن ملت مرده شد:

﴿دعاکم لمایحییکم﴾[۱] او شما را دعوت کرد به چیزهایی که شما را زنده می‌کند.

بی جهت نیست که خدا می‌فرماید:

﴿من یطع الرسول فقد اطاع الله﴾[۲] هرکه از پیامبرﷺ اطاعت کند در حقیقت از من اطاعت کرده است.

﴿و ما ینطق عن الهوی﴾[۳] او از روی هوا و هوس، هرگز چیزی نمی‌گوید.

﴿انک علی صراط مستقیم﴾[٤] پیامبر دائماً در خط مستقیم است.

چگونه می‌توان سیرهٔ کسی را نوشت که مورد تأیید ویژهٔ خداست: ﴿و ینصرک الله نصراً عزیزاً﴾[٥]

چگونه با نوشتن چند سطر می‌توان پیامبری را معرفی کرد که خدا نام و مکتبش را بلند و عزیز داشته است: ﴿ورفعنا لک ذکرک﴾[٦]

مگر می‌توان در جزوه‌ای کوچک اخلاق کسی را منعکس کرد که خدا درباره‌اش فرموده است: ﴿انک لعلیٰ خلق عظیم﴾[۷] تو بر خلق بزرگی هستی.

همین قرآنی که از دنیا با کلمهٔ «متاع قلیل» یاد می‌کند، خلق پیامبر را با کلمهٔ «عظیم» توصیف می‌نماید.

چگونه می‌توان از پیامبری مدح کرد که خدا به او در دنیا کوثر و خیر زیاد عطا

---

۱. سوره انفال، آیه ۲٤.
۲. سوره نساء، آیه ۸۰.
۳. سوره نجم، آیه ۳.
٤. سوره زخرف، آیه ٤۳.
٥. سوره فتح، آیه ۳.
٦. سوره انشراح، آیه ۳.
۷. سوره قلم، آیه ٤.

کرده: ﴿انّا اعطیناك الکوثر﴾[1] و در آخرت هم به او مقام شامخ شفاعت مرحمت نموده است.

چه بگویم دربارهٔ کسی که تولدش شعله‌های آتشکدهٔ فارس را خاموش کرد و بعثتش شعله‌های فساد را. تولّدش پایه‌های کاخ کسری را تکان داد و بعثتش قلب و مغز افراد آماده را.

چه بنویسم دربارهٔ کسی که قرآن او را برای تمام جهانیان رحمت دانسته است: ﴿رحمة للعالمین﴾

چه بگویم دربارهٔ کسی که در عظمت به جایی رسید که به معراج رفت و مهمان خدا شد. کسی که می‌فرماید: اگر برده‌ای مرا برای غذای ساده‌ای در فاصله دوری دعوت کند می‌پذیرم.

در عظمت او همین بس که برای سفر آسمانی‌اش بُراق و مرکب آسمانی حاضر می‌شود، امّا فروتنی‌اش تا آنجاست که بر الاغ بی‌جهاز سوار می‌شود.

در عظمتش باید بگوییم: جبرئیل از طرف خدا به او سلام می‌رساند و در تواضعش باید بگوییم: به کودکان مکه سلام می‌کرد.

به هنگام سجده، پیشانی و قلب خود را تسلیم خدا می‌کرد و در همان حال، کودکان خانه که پیامبر را در سجده می‌دیدند بر پشت او سوار می‌شدند و آن حضرت سجده را طولانی می‌کرد تا بازی بچه‌ها بر هم نخورد.

الله‌اکبر! در یک لحظه، هم با خدای هستی به راز و نیاز مشغول می‌شد و هم بازی کودکان را پاس می‌داشت و مهر و عاطفهٔ نسبت به آنان را از دست نمی‌داد... .

همهٔ ابعاد شخصیّت آن عزیز را نمی‌توان نوشت، نمی‌توان گفت و نمی‌توان تصور کرد.

دنیا باید این احترام به کودک را مشاهده کند و از شعارهای بی محتوای خود برای

---

۱. سوره کوثر، آیه ۱.

حقوق انسان و زن و کارگر و کودک شرمنده شود...

در معاشرت‌ها مزاح می‌کرد اما هرگز از مرز حق هرگز خارج نمی‌شد، در فوت کودکش ابراهیم اشک می‌ریخت ولی هرگز سخنی برخلاف حق نمی‌گفت.

سحرها با خدا مناجات می‌کرد و روزها با اصحاب خود مسابقه می‌گذارد. برای کودکان اصحاب مسابقه ترتیب می‌داد و برای برندهٔ مسابقه، جایزه تعیین می‌کرد. اما چه مسابقه‌ای؟ مسابقه‌ای که اسب‌سوار و تیرانداز آن فردا برای دفاع از مکتب و مبارزه با ستمگر به درد بخورد، نه مسابقه‌ای که دردی از جامعه دوا نکند و گرهی را نگشاید. امّا چه جایزه‌ای می‌داد؟ درخت خرما چیزی که چوب و برگ و میوه‌اش هیزم و سایه و غذاست، جایزه‌ای تولیدی نه مصرفی.

از خوانندگان ارجمند تقاضا دارم این سطرها را با تمام سادگی‌ای که دارد با عنایت بخوانید زیرا هر سطر آن مضمون یک حدیث آموزنده است.

«والحمدلله ربّ العالمین»


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

اصول عقائد (۴)

امامت

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



اصل چهارم: امامت

امامت از اصول دین است

«امام» به معنای پیشوا و جمع آن «ائمّه» است. در حقیقت به آنچه از او پیروی می‌شود امام می‌گویند؛ خواه کتاب باشد یا انسان، حق باشد یا باطل.[1]

اکنون که معنای امام روشن شد، برای اثبات این که امامت، یکی از اصول دین است، بهتر آن دانستیم که آیات و روایاتی را بیان کنیم و قضاوت را به عهده خوانندگان بگذاریم:

۱ـ خداوند در حجّة الوداع، پیامبر را مخاطب قرار داده و می‌فرماید:

﴿یا ایّها الرّسول بلّغ ما اُنزل الیك من ربّك و إن لم تفعل فما بلّغت رسالته و اللّه یعصمك من الناس و اللّه لا یهدی القوم الكافرین﴾[2] ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگات بر تو نازل شده است به مردم برسان و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را انجام نداده‌ای (و رسالت تو بی‌سرانجام است) و بدان که خداوند تو را از خطرات احتمالی حفظ می‌کند و خداوند کافران را هدایت نمی‌کند.

با توجّه به اینکه سوره مائده آخرین سوره‌ای است که در اواخر عمر شریف پیامبر نازل شده و با توجه به اینکه مسائل مربوط به توحید و معاد، از همان ابتدای بعثت به مردم گفته شده و با توجه به اینکه دستوراتِ نماز، جهاد، روزه، خمس و زکات در سال‌های اول هجرت صادر شده و اکنون سال دهم هجری است و با توجّه

---

۱. مفردات راغب.
۲. سوره مائده، آیه ٦٧.

به اینکه پیامبر، انسان ترسوئی نبود که خداوند این چنین سفارش کند وگرنه باید همان سال‌های اول بعثت که تنها بود بترسد نه سال‌های آخر که ده‌ها هزار علاقه‌مند دارد و با توجّه به اینکه نحوه ابلاغ (جمع کردن تمام کاروانیان در گرمای سوزان مکه) و محل و زمان این دستور نیز منحصر به فرد است، با توجه به همه این مسائل، معلوم می‌شود پیامی را که پیامبر باید برساند دربارهٔ موضوعی بسیار مهم است که پیامبرﷺ از پیامدهای آن و کارشکنی منافقان هراس دارد و آن مسئله جانشینی رسول خدا می‌باشد.

چنانکه عدّهٔ بسیار زیادی از اصحاب رسول خدا که مورد قبول همه مسلمانان هستند نیز این ماجرا را نقل کرده و گفته‌اند که آیه درباره ماجرای غدیر خم و مسئله جانشینی پیامبر است. برای آشنایی بیشتر می‌توانید به کتاب الغدیر[۱] و تفسیر نمونه[۲] مراجعه فرمائید.

۲ـ در روایات متعدد یکی از امور زیر بنایی و اساسی اسلام، امامت و ولایت معرفی شده است، چنانکه در کتاب وسائل الشیعه، ۳۹ حدیث[۳] و در کتاب مستدرک الوسائل، ۱۷ حدیث[٤] آمده که می‌فرماید: بنا و اساس اسلام بر چند موضوع استوار است و ولایت و رهبری را از اساسی‌ترین آنها می‌داند، از جمله:

امام باقرؑ می‌فرماید: «**بنی الاسلام علی خمسة اشیاء: علی الصلاة و الزکاة و الحج و الصوم و الولایة**» بنای اسلام بر نماز، زکات، حج، روزه و ولایت استوار است.

زراره که از شاگردان بزرگوار امام بود، می‌پرسد: کدام یک از این امور مهم‌تر است؟ امام می‌فرماید: ولایت از همه مهم‌تر است و سپس چنین توضیح می‌فرماید: «**لانّها مفتاحهنّ و الوالی هو الدلیل علیهنّ**»[۵] زیرا ولایت، کلید سایر مسائل است و

---

۱. علاّمه امینی در اوائل جلد یکم کتاب الغدیر، نام ۳۵٦ نفر از علمای اهل سنت که داستان غدیر را نقل کرده‌اند، ذکر نموده است. ۲. تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۵. ۳. وسائل الشیعه، ج۱، ص۱۳ ـ ۲۹.
٤. مستدرک، ج۱، ص٦۹ ـ ۷۵. ۵. وسائل‌الشیعه، ج۱، ص۱۳.

والی نقش رهبری و هدایتِ مردم را به دیگر موارد دارد.

البتّه شکی نیست که مراد از «ولایت»، اطاعت از امام معصوم است، چنانکه در بعضی روایات به جای کلمهٔ «ولایت»، اطاعت از امام آمده است. علاوه بر اینکه هر یک از نماز و روزه و حج و زکات به خاطر نبود امکانات مالی و بدنی قابل تغییر است، اما مسئله ولایت و رهبری در هر حال ثابت و بدون تغییر است.

از همه گذشته پیامبر اکرمﷺ برای معرفی و نصب امام، مدت‌ها در بیابان غدیر خم برای تمرکز و اجتماع مردم صبر کرد و همین که همه مردم در مکان واحد جمع شدند مسئله رهبری معصوم را بیان فرمود و حال آنکه برای بیان دیگر زیربناها چنین نکرد.

امّا افسوس که مردم مسئله اصلی را رها کردند.

در ایام حج به هنگام طواف خانه خدا در حالی که به کعبه نگاه می‌کردم به این فکر فرو رفتم که خداوند این کعبه را شکافت و زایشگاه وگهواره علی ﷺ قرار داد و او نیز سرانجام کعبه را از بت و بت‌پرستی پاک سازی کرد.

آنگاه نگاهی به طواف کنندگان بی ولایت کردم و گفتم: مردم مولود کعبه را رها کرده و به دور زایشگاه او می‌گردند.

۳ـ دلیل سومی که می‌توان برای اهمیّت امامت آورد حدیث معروفی از پیامبر است که می‌فرماید: «مَن مات و لم یَعرف امام زمانه مات میتة جاهلیّة»[۱] هر که بمیرد و نسبت به امام زمان خود شناختی نداشته باشد، گویا قبل از ظهور اسلام و به مرگ جاهلیّت مرده است.

٤ـ امام باقرﷺ می‌فرماید: «کلّ مَن دان اللّه بعبادة یجهد فیها نفسه و لا امام له من اللّه فسعیه غیر مقبول و هو ضالّ متحیّر»[۲] هر که بدون پذیرش رهبر حقّ، خود را به زحمت انداخته و عبادتی انجام دهد، هرگز مورد قبول خدا نبوده و در تحیّر وگمراهی است.

---

۱. بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۳۳۱. ۲. کافی، ج ۱، ص ۳۷۵.

همان گونه که اگر کسی بدون ابلاغ و نمایندگی، اجناسی را برای اداره‌ای خریداری کند، هرگز از طرف مسئولین پذیرفته نخواهد شد.

آری در اسلام به مسئله انگیزه و هدف و رهبری و پیروی اصالت داده شده و اهمیّت فوق العاده دارد.

با نگاهی اجمالی به چهار دلیل فوق، می‌توان دریافت که رهبری در اسلام جزو اصول دین است نه فروع دین و اصل امامت از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛

توحید که اولین اصل دین است، زمانی نمادین می‌شود که حاکم جامعه، امام معصوم باشد وگرنه به جای توحید، شرک و طاغوت سبز می‌شوند. نبوّت و شریعت زمانی پابرجا می‌ماند که رهبری معصوم آن را حفظ کند وگرنه با خرافات و تحریف و بدعت و سلیقه‌های شخصی آمیخته شده و وحی از اعتبار می‌افتد.

اصولاً جامعه بدون قانون و رهبر حقّ، مساوی با جنگل است و هر یک از قانون و رهبر مکمّل یکدیگر و جدایی ناپذیرند.

شناخت و توجه به معاد و آشنائی با مسائل ملکوتی آن، جز از طریق امام معصوم ممکن نیست. امامت است که به نماز جان می‌دهد، به حج و روزه جهت می‌دهد، به جهاد مشروعیّت می‌دهد و فرائض الهی را احیا می‌کند. امام همانند کارخانهٔ برق به همهٔ لامپ‌ها نور و روشنایی می‌دهد.

آری مسئله رهبری و امامت و نقش آن در نظام جامعه اسلامی و حفظ و استقرار قانون جای هیچ گونه تردید و گفتگوئی نیست.

توحید و امامت، دو قلعه مستحکم الهی

هنگامی که امام رضاؑ در حال گذر از شهر نیشابور بود، علاقمندان گرد آن حضرت راگرفته و تقاضای حدیثی کردند. امام حدیث معروف سلسلة الذهب راکه از پدر خود و پدرش از پدرش تا پیامبرﷺ و او از جبرئیل و او از خدای متعال شنیده بود، این چنین بیان فرمود: «**کلمة لااله الاّ الله حِصنی فمَن دَخل حِصنی أمن من**

عذابی» توحید قلعهٔ محکم من است که هر در آن وارد شود، از عـذاب مـن ایـمن خواهد بود.

آنگاه امام فرمود: «بشروطها و أنا من شروطها»[۱] توحید با شروطش قـلعه الهـی است و من یکی از آن شروط هستم.

امام رضاؑ در اینجا میان توحید و امامت رابطه شرط و مشروط بر قرار نمود، همان رابطه‌ای که میان نماز و وضو است. یعنی بدون امامت پای توحید می‌لنگد و مادامی که توحید مطرح است رهبری معصوم هم مطرح است، آن هم رهبری زنده و شاهد.

در این حدیث امام رضاؑ توحید را قلعه مستحکم الهی دانست و در حدیثی دیگر، پیامبر گرامی، ولایتِ علیؑ را قلعه ایمن از عذاب شمرد و فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: «ولایة علیّ بن ابیطالب حصنی فمَن دخل حصنی أمن مِن عذابی»[۲]

ولایت و پذیرش رهبری علی بن ابیطالب ؑ قلعه من است که هر که وارد آن شود، از عذاب من ایمن است

با توجّه به این دو روایت، توحید و ولایت دو قلعه محکم الهی هستند که درکنار هم و با هم مایهٔ ایمنی از عذاب خدا می‌باشند.

---

۱. عیون الاخبار، ج۲، ص۱۳۵. ۲. بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۲٤٦.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

نیاز به امام

به همان دلایلی که نیاز به پیامبر داریم، نیاز به امام هم داریم و ما پیش از این در کتاب نبوّت، در این زمینه دلائلی را بیان کردیم و اینک آنها را مرور می‌کنیم:

* آیا می‌توان قبول کرد که هدف از آفرینش انسان رشد و کمال و در مسیر خدا قرار گرفتن باشد ولی در این میان هادی و راهنمایی در کار نباشد؟!

* آیا می‌توان قبول کرد که انسان عاشق رسیدن به مقام والای انسانی باشد ولی در خارج چنین الگویی وجود نداشته باشد؟!

مگر نه این است که برای هر نیاز و احساس درونی یک واقعیّت خارجی و بیرونی وجود دارد که آن احساس را اشباع کند. اگر ما در درون احساس تشنگی می‌کنیم و نیاز به آب داریم، برای رفع آن نیاز آبی در خارج از بدن وجود دارد. حال چگونه قبول کنیم که علاقه به کمال و رسیدن به قله سعادت در انسان باشد، اما چیزی که پاسخ گوی این نیاز باشد در خارج از ذهن وجود نداشته باشد؟!

* چگونه می‌توان پذیرفت که میزبانی از مردم دعوت کند، ولی نشانی منزلش را ندهد و یا راهنمایی نفرستد، به خصوص در مواردی که بدون راهنما، راهیابی ممکن نیست و در مسیر مواردی وجود دارد که مهمان را به بیراهه و انحراف از منزل میزبان می‌کشاند. در اینجا بر میزبان لازم است تا راهنمایی با نام و نشانی روشن برای مهمان بفرستد تا هم راه را به او بنماید و هم با برخورد با موارد انحرافی، او را به مقصد برساند.

* چگونه قبول کنیم که انسان در راه‌های ساده و محسوس زندگی نیاز به راهنما دارد، اما در پیمودن راه‌های سعادت و معنویّت و رسیدن به رشد واقعی که

پیچیده‌تر و علم انسان در آن زمینه کمتر و وسوسه‌های شیطانی بیشتر است، نیاز به راهنما نداشته باشد.

* مگر نه آنست که حیواناتی که زندگی دسته جمعی دارند همچون زنبور عسل، برای خود ملکه‌ای را بطور غریزی پذیرفته‌اند.

در تاریخ سیاست‌ها و جنگ‌ها کدام موفقیّتی را سراغ دارید که نقش رهبر و فرمانده در آن نادیده گرفته شده باشد؟

جامعهٔ بدون امام یعنی هرج و مرج و کدام عقل و وجدان آن را می‌پذیرد؟ حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «لابدّ للناس من امیر برّ کان او فاجر»[1] وجود رهبر برای مردم ضروری است، خواه نیکوکار باشد یا بدکار.

علاوه بر موارد فوق که میان نیاز به پیامبر و امام مشترک است، در خصوص نیاز به امام، دلایل دیگری نیز وجود دارد:

۱ـ برای پیاده شدن دستورات الهی و حفظ احکام، قدرت و حکومت لازم است و قدرت و حکومت به امام و رهبری لایق نیاز دارد. مخصوصاً در موردی که دسترسی به پیامبر امکان نداشته و خاتمیّت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را پذیرفته باشیم.

۲ـ مگر می‌شود خدا برای مردمی پیامبر بفرستد و آن پیامبر با خون دل احکام و قوانینی بیاورد و بعد همه را رها کرده از دنیا برود؟ آیا این کار حکیمانه است؟ آیا رها کردن و رفتن با آن حرص و سوزی که از پیامبر سراغ داریم سازگار است؟!

راستی کسانی که می‌گویند پیامبر با آنهمه زحمت مکتب و امتی را بنیان گذاری کرد و رفت چگونه جواب حکمت خدا و سوز پیامبر را می‌دهند. کدام مقام مسئول اینقدر بی تفاوت مردم را رها می‌کند؟!

۳ـ اساساً دین و مکتب یا باید هماهنگ با خواسته‌های درونی و حوادث خارجی و به اصطلاح رشدآور و رشد دهنده و به روز باشد و یا باید فقط قوانینی مقطعی و

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۴۰.

خشک باشد که با مرور زمان به دست فراموشی سپرده شده و به اصطلاح ایستا باشد.

اگر درکنار مکتب امامی با شرائط ویژه بود، مکتب از نوع اول وگرنه از نوع دوم خواهد بود و به همین دلیل امام رضاؑ می‌فرماید:

«إنّ الامامة زمام الدین و نظام المسلمین و صلاح الدنیا و عزّ المؤمنین» امامت و رهبری حقّ، زمام دین است و مایهٔ نظام بخشیدن به مسلمانان و صلاح امور دنیوی و عزّت مؤمنین است.

«انّ الامامة اُسُّ الاسلام النامی»[1] امامت، اساس اسلام رشد یافته است.

یعنی چیزی که بتواند همه احتیاجات فردی و اجتماعی و مادی و معنوی کاروان بشریّت را تأمین کند، تنها امامت است.

امام رضا ؑ با تعبیر «الاسلام النامی» به ما می‌فهماند که اسلام بدون امام نمو و رشدی ندارد و در معرض کهنگی و زوال است.

جامعه انسانی هر آن در معرض حوادثی است که اگر حکم الهی و دستور خدا با الهام از وحی و رهبری حق درکار نباشد، مردم آرامش خود را از دست می‌دهند و هرکدام راهی را می‌پیمایند و هرج و مرج به وجود می‌آید. لذا درکنار مکتب، وجود امام و رهبر ضروری است.

٤ـ همان گونه که شنا در استخر نیاز به مربّی و ناجی دارد وگذر از دریا نیاز به کشتی و ناخدا، دنیا نیز چنانکه امام فرمود: دریای عمیق و پر تلاطم است، «الدنیا بحر عمیق»[2] که به کشتی و کشتی‌بان نیاز دارد.

این با کدام منطق و حکمت سازگار است که خداوند، شناوران ناتوان و ناآشنا را در دریای پرخطر به حال خود رها کند!

٥ ـ همان گونه که خداوند درکشور تن فرمانروایی به نام عقل قرار داده تا به وسیلهٔ

---

۱. عیون الاخبار، ج۱، ص۲۱٦. ۲. کافی، ج۱، ص ۱۵.

آن چشم و گوش و تمام اعضا از انحراف و خطا حفظ شوند، لازم است برای جامعه نیز امام و فرمانروایی قرار دهد تا دچار تحیر و انحراف و هرج و مرج نشده و به مقصد برسد.

آیا قرآن کافی نیست؟

سؤال: با وجود قرآن وکتاب آسمانی، دیگر چه نیازی به امام است؟

پاسخ: قرآن، کتاب قانون است و قانون به مفسّر و مجری نیاز دارد. در نظام امروز جهان نیز در کنار قوّه مقنّنه، قوّه مجریه و قضائیه وجود دارد، زیرا قانون به مجری و ضمانت اجرا نیاز دارد.

این نیاز در زمان پیامبر به دست او و پس از پیامبر توسط امامان به انجام می‌رسد. علاوه بر آنکه جزئیّات همه چیز مثلاً تعداد رکعات نماز یا تعداد شوط‌های طواف در قرآن ذکر نشده است و بسیاری از مطالب جزیی و مقطعی در قرآن وجود ندارد و پیامبر در زمان خود و امامان هر کدام در زمان خود، آنها را برای مردم بیان می‌کنند.

خود قرآن می‌فرماید: به سراغ پیامبر بروید و دستورات خود را از او بگیرید.

﴿ما آتاکم الرّسول فخُذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا﴾[1] آنچه را پیامبر بیان می‌کند، بگیرید و آن چه را نهی می‌کند، رها کنید.

این آیه دلیل آن است که پیروی از سنّت نبوی واجب است. زیرا پیروی از سنت پیامبر، پیروی از خداست. ﴿مَن یطع الرسول فقد اطاع اللّه﴾[2] امامت و ولایت نیز پذیرش سنت پیامبر است.

اکنون به بررسی صفات و شرایط رهبر می‌پردازیم، ملاک و معیار انتخاب او را مورد گفتگو قرار دهیم و موارد عزل و نصب و راه شناخت رهبر حقّ از رهبر باطل را بازشناسی می‌کنیم.

---

۱. سوره حشر، آیه ۷. ۲. سوره نساء، آیه ۸۰.

نقش امام

قرآن در آیات متعدد و با تعبیرات مختلفی همچون ﴿خلق لکم ما فی الارض جمعیاً﴾[1] و ﴿سخّر لکم اللیل والنهار والشمس والقمر﴾[2]، هدف از آفرینش موجودات را نفع و بهره‌گیری انسان بیان می‌کند و انسان را گل سرسبد موجودات می‌داند. ﴿فتبارك الله احسن الخالقین﴾[3]

از سوی دیگر، هدف از آفرینش انسان را حرکت به سوی خدا و جهت خدایی دادن به کارها بیان می‌کند. ﴿ما خلقت الجنّ و الانس الا لیعبدون﴾[4]

راهنما بودن امام

در هر حرکت مادّی یا معنوی، چند چیز مطرح است:

۱ـ راه و مسیر.

۲ـ وسیله و ابزار.

۳ـ هدف و مقصد.

٤ـ رهبر و راهنما.

و در این میان نقش راهنما از همه مهم‌تر است، زیراکه اگر او نباشد هم راه را گم می‌کنیم و هم هدف را و هم وسیله‌ها بی‌جهت بکار می‌افتد. امام راهنمای جامعه در حرکت به سوی خداست.

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۹. ۲. سوره نحل، آیه ۱۲. ۳. سوره مؤمنون، آیه ١٤.

٤. سوره ذاریات، آیه ٥٦.

الگو بودن امام

انسان برای رسیدن به کمال نیاز به الگو دارد و یکی از اصول تربیت، الگوسازی و استفاده از الگو می‌باشد. در واقع انسان اگر نمونه و مدلی نداشته باشد، سرگردان می‌شود. امام، الگوی کاملی است که باید همه انسان‌ها سعی کنند مثل او شوند. امام مدل، نمونه و میزان است. اگر الگوهای کامل و واقعی را پیش چشم خود مجسم نکنیم و به آنان عشق نورزیم، الگوهای کاذب و باطل با تبلیغات نابجا فراروی ما قرار خواهند گرفت و به آنان گرایش پیدا خواهیم نمود و ما را به سوی خود خواهند کشید.

قرآن، تنها آن قسمتی از داستان پیامبران را که می‌تواند برای دیگران الگو باشد بیان می‌کند. به نام همسر و تعداد فرزند و تاریخ تولد و وفات آنان کاری ندارد. یعنی هرگز قرآن قصد داستان‌سرایی ندارد بلکه هدفش الگو سازی است.

امام تنها راهنما نیست، بلکه امام است، تنها سرپرست نیست، بلکه امام است، یعنی کار وعبادت، خوردن وجنگیدن، سکوت وفریادش برای ما الگو ودرس است.

امام به گفته‌ها و تئوری‌ها، عینیّت می‌بخشد.

امام طرح ذهنی اسلام را به حقیقت خارجی، تصوّر را به واقعیّت و خیال را به حقیقت تبدیل می‌کند و بیان می‌کند که اسلام تنها اسم بی‌مسمی نیست.

امام با آن صفات و افکار و اعمال همه‌جا و در همه وقت و برای همه افراد امام است، چنانکه ابراهیم علیه السلام اکنون نیز امام است.

چه جالب تعبیری است و چه نیکو مقامی است و چه زیبا لفظی است کلمه امام. این کلمه به قدری بار و محتوا دارد که هرگز لغات دیگر از قبیل معلم، مرشد، هادی، مبلغ و واعظ آن را ندارد، زیرا همه لغات دلالت بر آموزش و ارشاد می‌کند نه حرکت و پیشوایی، ولی امام یعنی کسی که خود می‌رود و عملاً پیشواست و دیگران از او پیروی می‌کنند.

از بزرگ‌ترین راه‌های نفوذ استعمارگران ارائه الگوهای بد و دور کردن جوانان از امامان و الگوهای حقیقی است و شاید یکی از فلسفه‌های زیارت امامان نیز همین است که انسان هرگونه که هست، در برابر انسانی که باید باشد بایستد و فاصله‌ها و کمبودها را دریابد.

شاید یکی از فلسفه‌های عزاداری امام حسین علیه السلام نیز همین باشد که انسان بنشیند و صبر و پشتکار رهبران خود را در احیای مکتب و ایثار آنان را بشنود و با خود مقایسه کند و بداند که چگونه باید زندگی کند و بمیرد و چه راهی را باید انتخاب نماید.

باز هم نقش امام

در زمانی که عمر خلیفه مسلمانان بود، جنگی میان مسلمانان و کفّار رخ داد و عمر می‌خواست شخصاً به جبهه رود. حضرت علی علیه السلام او را از این کار منع نمود و فرمود: اگر تو به جبهه بروی دشمن با خود می‌گوید که مسلمانان هر چه داشته با خود آورده‌اند و دیگر قدرت ذخیره‌ای ندارند چون شخص اول حکومت هم آمده است و بدین وسیله ترس و وحشتی که باید از ما داشته باشند نخواهند داشت.

نقش الگوها در جامعه

قرآن زنان پیامبر را مخاطب قرار داده و می‌فرماید: ﴿یا نساء النبیّ من یأت منکنّ بفاحشة مبیّنة یضاعف لها العذاب ضعفین﴾[1] هر کدام از شما مرتکب خلافی آشکارا شوید، دو برابر سایر زنان عذاب می‌شوید.

این به خاطر آن است که زن پیامبر عملاً الگو و مدل سایر مردم است و نقش رهبری را ایفا می‌کند.

در حدیث می‌خوانیم: «یُغفر للجاهل سبعون ذنباً قبل أن یغفر للعالم ذنب واحد»[2] هفتاد گناه از جاهل بخشیده می‌شود قبل از آنکه یک گناه از عالم بخشیده شود.

---

۱. سوره احزاب، آیه ۳۰. ۲. کافی، ج ۱، ص ۴۷.

آری انسان عالِم و دانشمند، در جامعه سرآمد و الگوی مردم است، لذا خطای او هم بزرگ به حساب می‌آید.

بزرگان گفته‌اند: گناه صغیره عالم و دانشمند، گناه کبیره به حساب می‌آید، زیرا عمل او در دیگران بیشتر اثرگذار است. اینکه می‌بینیم گناه بدعت گذار و کسانی که در جامعه پیشگام و برنامه‌ریز و پایه‌گذار انحراف هستند چند برابر سایرین است، به خاطر آن است که آنها نقش الگو و رهبری را دارند.

برگی از تاریخ

از امام هادی ﷺ پرسیدند: چرا حضرت علی ﷺ در جنگ جمل هر که را زخمی می‌شد رها می‌کرد، ولی در جنگ صفین فرمان داد زخمی‌ها را هم بکشند؟

امام هادی ﷺ در پاسخ فرمود: در جنگ صفین رهبر مخالفان زنده بود و زخمی‌های فراری را دوباره جمع و کمبودها را جبران و ضعف‌ها را تقویت و بیماران را عیادت و دلجوئی می‌نمود و ریشه فساد در آب بود، (تا ریشه در آب است امید ثمری هست) و لذا برای خشکاندن ریشه فساد و پایان دادن به توطئه باید اثری باقی نگذارد، امّا در ماجرای جنگ جمل، پس از کشته شدن بزرگان دشمن مثل طلحه و زبیر و از هم پاشیده شدن فرماندهی سپاه دشمن، امید و پناهگاهی برای فریب خوردگان فراری و زخمی‌ها نبود، لذا هر کدام زخمی می‌شدند یا پا به فرار می‌گذاشتند، مورد تعقیب قرار نمی‌گرفتند.[1]

از این ماجرا به خوبی می‌توان نقش رهبر را در جبهه باطل و تفاوت عکس‌العمل‌ها را در جبهه حق دریافت.

انعکاس امامت در قیامت

در قرآن می‌خوانیم: ﴿یوم ندعوا کلّ اُناس بامامهم﴾[2] روز قیامت هر گروه را در کنار

---

۱. تحف العقول، ص۵۰۸. ۲. سوره اسراء، آیه ۷۱.

رهبرشان فرا می‌خوانیم. این آیه نقش امام را در هدایت یا گمراهی پیروان به خوبی روشن می‌کند. نقشی که بهشت وجهنم را برای پیروان رقم می‌زند.

در قیامت مستضعفان به‌رهبران فاسد خود می‌گویند: ﴿لولا أنتم لكنّا مؤمنين﴾[۱] اگر شما نبودید و ما را به حال خود وامی گذاردید، ما طبق فطرت خود از مؤمنان بودیم.

نقش الگویی حاکمان

خداوند در سوره توبه به مسلمانان فرمان می‌دهد که در میدان مبارزه و جهاد، رهبران و فرماندهان کفر و ریشه‌های آنان را هدف قرار دهید: ﴿فقاتلوا ائمّة الكفر﴾[۲] پس با پیشوایان کفر نبرد کنید.

در سخنان پیشوایان معصوم نیز به این مهم توجّه شده است. حضرت علی ﷺ می‌فرماید: «الناس بامرائهم أشبَه منهم بآبائهم»[۳] شباهت مردم به رهبرانشان، از تأثیر پذیری آنها از پدران و مادرانشان بیشتر است.

در روایتی دیگر می‌خوانیم: «الناس على دين ملوكهم»[۴] دین مردم بر طبق دین رهبران و حاکمان آنان است.

پیامبر اسلام ﷺ فرمودند: «صِنفان من امّتی اذا صلحا صلحت امّتی و اذا فسدا فسدت امّتی» هرگاه دو دسته از امت من فاسد شوند همه فاسد می‌شوند و اگر صالح شوند در همه اثر گذاشته و همه صالح می‌شوند. سؤال کردند آن دو دسته کیانند؟

پیامبر فرمودند: «الفقهاء و الأُمراء»[۵] دانشمندان و حاکمان.

حدیثی مهم

امام باقر ﷺ می‌فرماید: «قال اللّه تبارك و تعالى: لاعذّبنّ كلّ رعيّة فى الاسلام دانت بولاية كلّ امام جائر ليس من اللّه و إن كانت الرعية فى اعمالها بَرَّة تقيّة و لاعفونّ عن كلّ رعيّة فى الاسلام دانت بولاية كلّ امام عادل من اللّه و إن كانت الرعيّة فى انفسها ظالمةً مسيئة»[۶]

---

۱. سوره سبأ، آیه ۳۱. ۲. سوره توبه، آیه ۱۲. ۳. تحف العقول، ص۲۰۸.
۴. کشف الغمّه، ج۲، ص۲۱. ۵. بحارالانوار، ج۲، ص۴۹. ۶. کافی، ج۱، ص۳۷۶.

خداوند می‌فرماید: هر جمعیّتی که رهبریِ فردی ستمگر را بپذیرند، مورد عذاب و غضب من هستند گرچه آنان خود باتقوا و نیکوکار باشند و هرگاه مردمی رهبری امام عادلی را بپذیرند مورد عفو و لطف من هستند گرچه آنان به خود ظلم کرده و دارای رفتار بدی باشند.

از این حدیث بسیار عالی، استفاده می‌شود که آنچه مهم‌تر از عمل است، پذیرش ولایت پیشوای عادل است. همان گونه که هرگاه رانندهٔ اتوبوس، فردی عاقل و با تجربه و سالم باشد این اتوبوس به منزل می‌رسد گرچه بعضی مسافران، پوست پرتقال و ته سیگار در ماشین ریخته و یا با لباس کثیف و کفش پاره در آن نشسته باشند. اما هرگاه راننده و هدایت کننده اتوبوس، شخصی ناسالم یا مست یا کور باشد، سرنوشت مسافران نابودی است گرچه تمام مسافران بهترین لباس و کفش را پوشیده باشند. آری، آنچه در حرکت اصالت دارد رهبری و مسیر حرکت است نه قیافه و ژست و اعمال جزئی.[۱]

در قرآن آمده است: ﴿و مَن اضلّ ممّن اتّبع هواه بغیر هُدیً من اللّه﴾[۲] کیست گمراه‌تر از کسی که پیرو هوس خود باشد و هدایتی از طرف خدا او را هدایت نکند.

در حدیث ذیل آیه می‌خوانیم: هر که مکتب و دین خود را بر طبق سلیقه و رأی خود قرار دهد و از امام حقیقی اطاعت نکند، مشمول این آیه شده و گمراه‌ترین افراد است.[۳]

در حدیث دیگر می‌خوانیم: کسی که زیاد عبادت کند، ولی امام و رهبر حقی نداشته باشد، سعی و تلاش او مردود و در حقیقت گمراه است و خدا نیز دشمن عبادت و اعمال اوست. «واللّه شانیء لاعماله»[٤]

---

۱. این مثال را از رهبر معظم انقلاب حضرت آیت اللّه خامنه‌ای شنیده‌ام.
۲. سوره قصص، آیه ۵۰. ۳. تفسیر المیزان، ج۱٦، ص ٥٦.
٤. کافی، ج۱ ص۱۸۳.

اهداف امامت

از نظر اسلام، دنیا و مال و مقام و قدرت و حکومت، همه وسیله‌اند نه هدف و لذا اولیای خدا هرگاه به قدرت و حکومت می‌رسند، هرگز از زندگی ساده خود دست برنمی‌دارند و در فکر بزرگ منشی و فخر فروشی و استکبار و فساد نیستند و تنها به تکلیف الهی فکر می‌کنند. خداوند می‌فرماید: ﴿تلك الدار الآخرة نجعلها للّذين لايريدون علوّاً فی الارض و لا فساداً﴾[1] سرای آخرت، با آن همه نعمت‌های بی پایان را مخصوص کسانی قرار می‌دهیم که در فکر بزرگی و فساد در زمین نباشند.

ابن عباس می‌گوید: خدمت حضرت علی ﷺ رسیدم و امام مشغول وصله زدن کفش خود بود، در حالی که او امیرمؤمنان و حاکم بر جان و مال مسلمانان بود.

امام پرسید: قیمت این کفش چقدر است؟ گفتم: (این کفش پاره و وصله وصله) ارزشی ندارد. امام فرمود: «و الله لهی أحبّ الیّ من إمرتکم الاّ أن اُقیمَ حقّاً او أدفَعَ باطلاً»[2] به خدا سوگند همین لنگ کفش نزد من بیش از حکومت بر شما ارزش دارد مگر آنکه حقی را به پا دارم یا باطلی را از بین ببرم.

آری امامت و رهبری برای اجرای دستورات الهی و رساندن مردم به کمال و نجات مردم از شرک و ظلم و جهل و تفرقه است، نه برای کسب قدرت و رسیدن به ثروت. بنابراین امامت در اسلام پست نیست بلکه مسئولیّت است، رفاه نیست که بار است و لذا شخص امام دارای زندگی عادّی است و با لباس و غذای بسیار ساده به سر می‌برد. همچون دیگران کار می‌کند و هیچ گونه مزایای فوق العاده‌ای برای

---

۱. سوره قصص، آیه ۸۳. ۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۳۳.

خود نمی‌خواهد.

حضرت علی ﷺ در نامه‌ای به ابن عباس چنین نوشتند:

«امّا بعد، فلا یکن حظّك فی ولایتك مالا تستفیده و لا غیظا تشتفیه ولکن اماتة باطل و احیاء حقّ»[۱] در حکومت داری، نباید ثروت اندوزی کنی و حق نداری از قدرت خود سوء استفاده کنی و غیظ خود را نسبت به رقیب و مخالف اعمال نمائی بلکه هدف تو باید نابود کردن باطل و زنده کردن حق باشد.

حضرت علی ﷺ پس از پذیرش حکومت، خطاب به مردم فرمود:

«دخلتُ بلادکم بأشمالی هذه و رحلتی و راحلتی ها هی فإن أنا خرجتُ من بلادکم بغیر ما دخلتُ فانّنی من الخائنین»[۲] وارد شهر شما شدم با همین لباس‌های کهنه و با همین اثاثیه ساده و با همین مرکب و اگر دیدید پس از مدتی بغیر از وضع موجودم از شهر بیرون رفتم بدانید که در بیت المال خیانتی کرده‌ام.

در جای دیگر می‌فرماید:

«لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ اللّه علی العلماء ألاّ یُقارّوا علی کِظّةِ ظالم و لا سَغَبِ مظلوم لألقَیتُ حَبلَها علی غارِبِها و لسقیتُ آخرها بکأس اوّلها و لألفیتُم دنیاکم هذه أزهَدَ عندی من عَفطةِ عَنْز»[۳] اگر اجتماع مردم به دور من و نیاز آنان به رهبری نبود و اگر به خاطر اعلام یاری مردم، حجّت بر من تمام نمی‌شد و اگر خداوند از علما پیمان نگرفته بود که بر پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمدیده آرام نگیرند، من ریسمان و افسار حکومت را بر کوهان آن می‌انداختم و با همان ظرفی که درخت خلافت را اولین بار آب دادم (و در خانه نشستم) اکنون هم آب می‌دادم و خود به خوبی درک می‌کردید که این دنیای شما با مال و مقام و حکومتش نزد من بی اعتبارتر از آبی است که به هنگام عطسه کردن از بینی بزغاله بیرون می‌آید.

آن حضرت در خطبه ۲۱٤ نیز می‌فرماید: خداوند برگردن هر یک از من و شما

---

۱. بحارالانوار، ج ٤٠، ص ۳۲۸. ۲. بحارالانوار، ج ٤٠، ص ۳۲۵. ۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۳.

حقی متقابل قرار داده و چنین نیست که تنها حاکم حق امر و نهی داشته باشد و از مقام و موقعیّت خود لذّت ببرد و فرمان بدهد.

بنابراین در اسلام، هدف از حکومت، کامیابی و لذّت‌جویی و رفاه‌طلبی حاکم نیست وگرنه نباید حضرت علی ﷺ در زمان فرمانروایی‌اش، کفش وصله دار بپوشد و در سختی زندگی کند به شکلی که برای تأمین زندگی روزانه خود مجبور شود شمشیرش را بفروشد و بگوید: «واللّه لو کان عندی ثمن إزار ما بِعتُه»[۱] به خدا سوگند اگر به اندازه خرید لباسی پول می‌داشتم، هرگز شمشیرم را نمی‌فروختم.

حضرت رضا ﷺ در همان زمانی که ولایتعهدی به او تحمیل شد روی حصیر زندگی می‌کرد و با بردگان غذا میل می‌فرمود. حضرت سلیمان ﷺ نیز با آن همه عظمت، همواره در کنار مستضعفان و با آنها مأنوس بود.[۲]

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱. بحارالانوار، ج ۳٤، ص ۳۵۰. ۲. الحیاة، ج ۲، ص ۲۳۳.

نشانه‌های امامت

از آنجا که مسئله امامت و رهبری و هدایت امت از اساسی‌ترین مسائل اسلام و زندگی مسلمانان است، قرآن و پیامبر گرامی نشانه‌هایی برای شناخت امام بیان فرموده‌اند که برای هر انسانی راه را از چاه روشن می‌نماید و ما فشرده‌ای از آنها را در اینجا بیان می‌کنیم:

انفاق در رکوع

شخص فقیری وارد مسجد پیامبر شد و از مردم درخواست کمک کرد، اما کسی به او اعتنائی ننمود. فقیر با صدای بلند گفت: خدایا! تو شاهد باش که مردم چیزی به من ندادند و مرا محروم کردند. حضرت علی که در حال رکوع نماز بود، به فقیر اشاره‌ای کرد و همین که او جلو آمد، حضرت انگشتر خود را به او عطا کرد. آیه نازل شد که همانا ولیّ شما خدا و پیامبر و آن کسی است که در حال رکوع انگشتر خود را به فقیر داد.[1]

البتّه بیان جریان اهدای انگشتر در قرآن، برای معرّفی آن شخصی است که در کنار خدا و رسول حق سرپرستی امت را دارد وگرنه انگشتر دادن در حال رکوع به تنهائی نمی‌تواند مقام امامت را ثابت کند. مقام امامت طبق معیارهای الهی برای حضرت علی ﷺ ثابت است، ولی نشانه همه فهم برای معرفی او، این عمل است.

ماجرای غدیر

پیامبر اکرمﷺ مدت بیست و سه سال به رسالت مشغول بود که مجموع ایام

---

۱. سوره مائده، آیه ۵۵.

رسالت آن حضرت، هشت هزار و سیصد و نود و پنج روز می‌شود. از جمله آیاتی که بر پیامبر نازل شد این آیه بود:

﴿الیوم یئس الّذین کفروا من دینکم﴾ امروز کفار از شما مأیوس شدند.

﴿الیوم اکملتُ لکم دینکم﴾ امروز دین شما را کامل کردم.

﴿و اتممت علیکم نعمتی﴾ و امروز نعمت‌های خود را بر شما تمام کردم.

﴿و رضیت لکم الاسلام دیناً﴾[1] امروز اسلام را برای شما به عنوان یک دین پذیرفتم.

حال به ایام رسالت آن حضرت بر می‌گردیم تا ببینیم کدام روز اوصاف فوق را دارا می‌باشد. آنچه مسلم است آن روز از روزهای عادّی نیست، بلکه یک روز بسیار حساس و مهمی است.

آن روز کدام است:

آیا روز اول بعثت است؟

هرگز، زیرا روز اول نه دین کامل شده و نه کفار مأیوس و نه....

آیا روز تبلیغ علنی است که پیامبر بعد از سه سال فعالیّت مخفیانه، به فرمان خدا مأمور شد دعوت خود را آشکار کند؟

هرگز، زیرا آن روز نیز اول کار است و هنوز تبلیغی نشده است.

آیا روز هجرت پیامبرﷺ از مکه به مدینه یا روز تولّد فاطمه‌ؑ روز اعطای کوثر به پیامبر و یا روز پیروزی در جنگ بدر است؟

هرگز، زیرا سال‌ها بعد از هجرت و تولد فاطمه ؑ و جنگ بدر، آیات و دستوراتی نازل می‌شد بنابراین نمی‌توان آن روزها را روز کمال دین دانست.

آیا روز فتح مکه در سال هشتم هجرت است؟

هرگز، زیرا در فتح مکه، تنها کفار مکه مأیوس شدند نه همه کفار، علاوه بر آنکه از سال هشتم تا سال دهم که پیامبر رحلت فرمود، آیات دیگری نیز نازل شد و لذا

---

۱. سوره مائده، آیه ۳.

نمی‌توان سال هشتم یا نهم را سال کمال دین و تمام نعمت دانست.

آیا ممکن است آن روز، روز عرفه‌ای باشد که پیامبر با مردم مشغول مراسم حج بود؟

هرگز، زیرا انجام مراسم حج جزئی از دین است نه تمام دین و حال آنکه قرآن می‌فرماید امروز تمام دین شما کامل شد.

پس کدام روز است؟

پس از بررسی روزهای مهم حیات پیامبر خصوصاً روزهای آخر عمر شریف حضرت، به روز هجدهم ذی‌الحجّة که هشت روز بعد از عید قربان است برخورد می‌کنیم که پیامبر در سال آخر عمر خود هنگام برگشت ازمراسم حج به منطقهٔ غدیرخم رسیدند که حاجیان در آنجا از هم جدا می‌شدند واهل هر منطقه‌ای به سوی سرزمین خود (یمن، مدینه، عراق و حبشه) باز می‌گشت. در این هنگام دستور نصب حضرت علی به جانشینی پیامبر از سوی خداوند نازل شد و پیامبر با تشریفات آن را ابلاغ کردند و آیه فوق نازل شد که:

۱ـ امروز کفار مأیوس شدند، زیرا تهمت‌های (شاعر، ساحر و مجنون) کفار نتوانست کاری کند و جنگ‌های بدر و خیبر و خندق هم به سود اسلام تمام شد. تنها روزنه امید کفار مرگ پیامبر بود و پیش خود می‌گفتند که پیامبر فرزند پسر ندارد و جانشین هم که تعیین نکرده، پس با مرگ او چراغ دین خاموش می‌شود.

اما همین که دیدند جانشینی همچون علی ﷺ که از هر فرزندی لایق‌تر است منصوب شد، روزنه امید کفار بسته شد. آری آن روز کفار مأیوس شدند.

۲ـ امروز دین کامل شد، چون در کنار قانون، حاکم آمد. در کنار دستور، مجری نصب شد. در کنار طرح، الگو معرفی شد و برای ادامه حرکت ماشین اسلام راننده معین شد.

آری دین بی رهبر همچون داروی بی پزشک نمی‌تواند کامل باشد.

۳ـ امروز نعمت‌های الهی درباره شما مسلمانان به مرحله اتمام رسید. اگر تمام نعمت‌ها باشد منهای نعمت رهبری، کار ناقص است. چون رهبر است که با هدایت خود باعث می‌شود مردم نعمت‌های الهی را در مسیر واقعی خود قرار دهند.

٤ـ امروز که شما دارای قانون و حاکم هر دو شدید، اسلام با تمام ابعادش کامل و من چنین مکتبی را برای شما می‌پسندم.

بحث ما درباره نحوه معرفی و بیان نشانه‌های امام است و دیدیم که قرآن چگونه با بیان لطیف و حکیمانه خود به این مهم می‌پردازد، در اینجا سخن را کوتاه و به سراغ تلاش‌های رسول اکرم می‌رویم که چگونه حضرت برای معرفی مقام رهبری تلاش می‌فرمود.

تلاش پیامبر

پیامبر اسلام از همان روز اول بعثت، مکرر و به مناسبت‌های مختلف، خط رهبری معصوم را مطرح نمود و در اولین روز تبلیغ علنی خود، با نزول آیه ﴿وانذر عشیرتك الاقربین﴾[۱] که خداوند فرمان داد خویشان نزدیک خود را انذارنما، پیامبر جلسه‌ای تشکیل داد و نزدیکان و فامیل خود را دعوت کرد و پس از پذیرایی فرمود: اولین کسی که به من ایمان آورد وصی و جانشین و خلیفه من خواهد بود. اولین کسی که اظهار ایمان کرد، حضرت علی علیه‌السلام بود.[۲]

در ماجرای جنگ تبوک نیز علی علیه‌السلام را در مدینه جانشین خود قرار داد و فرمود: تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی علیه‌السلام هستی.[۳]

گاهی برای معرفی رهبر پس از خود مردم را متوجه زهرا علیهاالسلام می‌کرد و می‌فرمود: «فاطمة بضعة منّی»[٤] فاطمه پاره تن من است. خشنودی و نارضایتی او را ملاک حقّ

---

۱. سوره شعراء، آیه ۲۱٤. ۲. بحارالانوار، ج ۱۸، ص۱٦۲.

۳. بحارالانوار، ج ٥، ص ۲۰ و در تفسیرنمونه ج٦، ص۳٤۳ بحث مفصّلی آمده است.

٤. شرح‌نهج‌البلاغه، ج۱٦، ص۲۷۲.

و باطل بیان می‌کرد و می‌فرمود: «یا فاطمة انّ اللّه یرضی لرضاك»[۱] فاطمه جان! رضایت خداوند از مردم، بستگی به رضایت تو دارد.

گاهی با تشبیهاتی جالب فتنه‌های آینده را بیان می‌کرد و راه را از چاه مشخص می‌کرد، نظیر تشبیه اهل بیت علیهم‌السلام به کشتی نوح که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«مثل اهل بیتی کسفینة نوح مَن رَکبها نجی»[۲] اهلبیت من همانند کشتی حضرت نوح هستند که هر که سوار آن شد، نجات پیدا کرد.

یعنی در گرداب حوادث، تنها کشتی نجات و ساحل امن، اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام می‌باشند و دیگر راهها سبب غرق شدن و هلاکت است.

گاهی با بیان فضائل حضرت علی علیه‌السلام، ضمن بیان لزوم مراجعه به امام معصوم، امام را معرفی می‌کردند، چنانکه فرمود: «أنا مدینة العلم و علیّ بابها»[۳] من شهر علم هستم و علیّ درِ آن است.

گاهی به عمّار می‌فرمود: «یا عمار تقتلك الفئة الباغیة»[۴] ای عمار! گروهی باطل و ظالم، تو را می‌کشند.

این سخنِ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله سالها بعد ضربه‌ای محکم به دشمنان اسلام زد، زیرا همین که عمار در جنگ صفین در رکاب علی علیه‌السلام به دست ارتش معاویه شهید شد، مردم سخن پیامبر را به یاد آوردند و قصد ترک جنگ و یاری معاویه را داشتند که معاویه با همفکری عمروعاص حیله‌ای اندیشید و با توجیه سخن پیامبر، دوباره مردم نادان را فریب داد.

گاهی ابوذر را ملاک قرار داده و می‌فرمود: زبان او صادق و بیان او حق است. یا می‌فرمود: آسمان بر سر کسی راستگوتر از ابوذر سایه نیفکنده است.[۵] یعنی ای مردم! در مسئله رهبری ببینید ابوذر از چه کسی طرفداری می‌کند.

---

۱. بحارالانوار، ج۴۳، ص۴۸. ۲. الغدیر، ج۲، ص۳۰۱. ۳. شرح نهج‌البلاغه، ج۷، ص۲۱۹.
۴. بحارالانوار، ج۱۸، ص۱۲۳. ۵. بحارالانوار، ج۲۲، ص۴۰۴.

پیامبر در معرفی جانشین خود، سعی و تلاش فراوانی کرد تا مسیر صحیح بعد از خود را به خوبی نشان دهد. حتی امامان پس از حضرت علی ﷺ به مردم معرفی کرد تا مردم راه را گم نکنند.

در لحظه رحلت نیز دست از تلاش برنداشت و فرمود: قلم و کاغذی بیاورید تا مطلبی را بنویسم که پس از من گمراه نشوید. امّا متأسفانه همان کسانی که خود را کاندیدای مقام خلافت کرده بودند برای جلوگیری از این کار با کمال گستاخی فریاد زدند که «انّ الرّجل لیهجر»[1] این مرد در اثر فشار بیماری، هزیان می‌گوید!!

پیامبری که خداوند درباره‌اش می‌فرماید:

﴿و ما یَنطق عن الهویٰ إن هو الاّ وحی یُوحیٰ﴾[2] او هرگز از روی هوی و هوس حرف نمی‌زند، گفته‌های او همه وحی است.

چرا تلاش‌ها بی‌نتیجه ماند

سؤال: با آن همه سفارش‌های پیامبر و لیاقت‌هایی که در حضرت علی ﷺ بود، چرا مردم مدت‌ها او را رها کردند؟

پاسخ: اولاً مسئله نافرمانی و پشت پا زدن به فرمان خدا کار تازه‌ای نیست، مگر ابلیس گوش به فرمان خدا داد و برای آدم سجده کرد؟ مگر امّت موسی ﷺ به خاطر اینکه چند روزی حضرت را ندیدند منحرف نشدند؟ این همه آیات قرآن ما را به ایمان و تقوی و عمل صالح و وفای به عهد و امانتداری دعوت کرده است، چرا اهل ایمان و تقوی و نیکوکاری کم است؟

ثانیاً در این ماجرا، کینه‌های دیرینه‌ای که نسبت به علی ﷺ داشتند سبب شد که امام مورد استقبال مردم قرار نگیرد. بخصوص اینکه این مردم از خویشانِ کسانی بودندکه آن حضرت در جنگ‌های صدراسلام با مشرکان بدر واُحد وخیبر وحُنین،

---

۱. بحارالانوار، ج ۳۰، ص ٤٦٦. ۲. سوره نجم، آیه ۳ و ٤.

آنان را به درک واصل کرده بود.

ثالثاً آشنایی مردم با عدالت و دقّت عمل امام، مانع پذیرش او شد. عدّه‌ای که امام را می‌شناختند، از ابتدا با امام مخالفت کردند و عده‌ای ابتدا امام را پذیرفتند، ولی سرانجام پیمان شکستند. چنانکه این جریان درباره ناکثین و کسانی که بعد از قتل عثمان به امام گرویدند و سرانجام پیمان را شکسته و جنگ جمل را به پا کردند به خوبی به چشم می‌خورد. آنها از امام تقاضای حقوق و مزایای مالی و اجتماعی ویژه داشتند ولی امام که در حفظ مال محرومان دقیق بود و به اصطلاح مو را از ماست می‌کشید حاضر نبود به تقاضای غیر عادلانه آنان گوش دهد.

آنها سرانجام از امام بریدند و به صفوف باطل گرویدند و یا از دشمنان سرسخت امام شدند.

افراد سرشناس و خودخواه، به امام پیشنهاد می‌کردند که در کارها با ما مشورت کن. حضرت می‌فرمود: هرکجا حکم و رضای خدا را ندانم با همه مشورت می‌کنم که قهراً شما هم جزء آن جمع خواهید بود.

آری امامی که اموال تاراج رفته را پس می‌گیرد، قهراً افرادی ناراضی بر علیه او به پامی‌خیزند.

به هر حال آنان که به سفارشات پیامبر عمل نکردند و نصب الهی را نادیده گرفتند و خط رهبری را تغییر دادند و بدین وسیله مایهٔ آزار و اذیّت پیامبر و اهل بیت او شدند، باید منتظر قهر و عذاب الهی باشند.

﴿و الّذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم﴾[1] برای آنان که رسول خدا را اذیّت می‌کنند، عذابی دردناک است.

کدام اذیّت بالاتر از بی‌اعتنائی به توصیه‌ها و سفارشات پیامبر و کنار گذاردن جانشین آن بزرگوار است.

---

۱. سوره توبه، آیه ۶۱.

احقاق حق یا تلاش و فریاد

علاوه بر معرّفی شدن حضرت علی توسط رسول گرامی که بیان شد، خود امام نیز در موارد متعدی حقانیّت خود را اعلام می‌فرمود. مثلاً در جواب کسی که گفت چقدر برای حکومت حریص هستی فرمود:

«انّما طلبتُ حقّاً لی»[۱] همانا من حقّم را مطالبه می‌کنم.

در جای دیگر فرمود:

«أرىٰ تُراثی نَهباً»[۲] میراث خود را به غارت رفته می‌بینم.

و در جای دیگر فرمود:

«لقد علمتم أنّی أحقّ الناس بها من غیری»[۳] همانا شما به خوبی می‌دانید که من لایق‌ترین مردم نسبت به امر خلافت هستم.

همچنین می‌فرماید:

«انّ مَحلّی منها مَحلُّ القطب من الرّحی»[٤] همانا جایگاه من در حکومت و خلافت، جایگاه میل وسط سنگ آسیاست.

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۲. ۲. نهج‌البلاغه، خطبه۳. ۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۷٤.
٤. نهج‌البلاغه، خطبه۳.

صفات امام

برای آشنایی با صفات امام، به صورت گذرا و کوتاه، صفاتی را بیان می‌کنیم. البتّه نیاز به یادآوری نیست که صفات امام همان صفات پیامبر است. اینک به برخی از آن صفات اشاره می کنیم.

عصمت

عصمت یعنی آنکه انسان نه تنها گناه نکند بلکه در فکر گناه هم نباشد. ما در برخی گناهان حالت عصمت داریم، زیرا تاکنون مرتکب آن نشده‌ایم و فکر آن را هم نکرده‌ایم؛ نظیر عریان به کوچه و بازار رفتن، خودکشی و یا کشتن دیگران.

همان گونه که ما در بسیاری گناهان به خاطر علم و آگاهی که به زشتی و پستی و بد عاقبتی آن داریم هرگز به فکر انجام آن نیستیم، امام هم به خاطر علم و یقینی که به ناپسندی همهٔ گناهان دارد، هرگز گرد آن نمی‌رود.

لزوم عصمت امام از خطا و نسیان نیز به جهت آن است که ما معمولاً در رفتار و منش خود دچار خطا و اشتباه می‌شویم، پس نیاز به یک امام معصوم داریم تا به او مراجعه کرده و حقیقت را بازشناسیم و او ما را حفظ کند. لذا او نباید خطاکار باشد.

سؤال: اگر امام معصوم است، پس سبب این همه گریه و زاری و توبه و انابه که از امامان نقل شده چیست؟

پاسخ: اگر در تاریکی شب، وارد یک انبار بزرگ شدید و در دست شما تنها یک چراغ قوّه بود، شما اشیای بزرگ را براحتی می‌بینید، اما چیزهای کوچک را به دلیل نور کم نمی‌بینید. حال اگر نورافکنی قوی در اختیار شما باشد، حتی چیزهای بسیار ریز

روی زمین را می‌بینید. کسانی که نور ایمانشان کم است، فقط گناهان بزرگ را می‌بینند و بسیاری از گناهان دیگر را نمی‌بینند و یا اهمیّتی به آن نمی‌دهند، امّا کسانی که دارای نور ایمان قوی هستند، چیزهای به ظاهر بی‌اهمیّت و ناچیز را هم می‌بینند.

گریه و انابه انبیا و امامان به خاطر آن بود که نور ایمانشان بسیار زیاد بود و خود را در محضر خدا می‌دیدند. لذا حتی امور عادی دنیوی که گناه نیست امّا مایه غفلت می‌شود، در نزد آنان گناه بوده و به خاطر آن گریه می‌کردند.

چنانکه اگر بنده در خانه سرفه کنم ، برای سرفه کردن از کسی عذرخواهی نمی‌کنم ، اما به هنگام ضبط برنامه تلویزیون و پشت تریبون، اگر یک سرفه کنم، فوراً معذرت خواهی می‌کنم. مگر با سرفه کردن مرتکب گناهی شده‌ام که عذرخواهی می‌کنم؟ خیر، بلکه چون مردم را حاضر و خود را در محضر مردم می‌بینم چنین می‌کنم. آری کسی که خود را در محضر خدا بداند، از کارهایی که گناه هم نیست، عذر خواهی می‌کند.

سعهٔ صدر

امام باید سعه صدر داشته باشد، زیرا زودرنجی و کم‌حوصلگی با اداره و رشد و هدایت جامعه سازگار نیست. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: «آلة الریاسة سعة الصدر»[1] روح بزرگ، لازمهٔ ریاست است.

هنگامی که خداوند حضرت موسی علیه‌السلام را برای هدایت مردم برگزید، آن حضرت از خدا چند چیز درخواست نمود که اولین آنها سعه صدر و ظرفیّت داشتن بود: ﴿ربّ اشرح لی صدری﴾[2] خدایا سینه‌ای گشاده و روحی بلند به من مرحمت فرما تا بتوانم در برابر تمام حوادث بردبار باشم.

---

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۷۶. ۲. سوره طه، آیه ۲۵.

پیامبر اسلام با شرح صدری که داشت در روز فتح مکه که مسلمانان می‌خواستند از مشرکان انتقام آزار و شکنجه‌های آنان را بگیرند، فرمود: امروز، روز رحمت است نه انتقام.

امام حسن ﷺ در برخورد با جسارت‌های مرد شامی و شنیدن آن همه فحش و ناسزا، با گشاده‌رویی و بدون کم‌ترین ناراحتی به او فرمود: علّت ناراحتی تو چیست؟ اگر نیازمندی، بی‌نیازت کنم و به قدری به او لطف و مهربانی نمود که مرد شامی شرمنده شد و گفت: خدا بهتر می‌داند که چه کسی را رهبر مردم قرار دهد.

در تاریخ و سیرهٔ هریک از امامان معصوم، سعهٔ صدر آن بزرگواران در برخورد با معاندان و مخالفان به چشم می‌خورد و حتی خود دشمنان به آن اعتراف نموده‌اند.

عدالت

عدالت‌خواهی در فطرت همه انسان‌ها نهفته است و امام باید نمونه بارز آن باشد. ما در بخش عدالت اجتماعی کتاب عدل، نمونه‌های جالبی را پیرامون عدالت حضرت علی ﷺ بیان کردیم و در اینجا به چند نمونه دیگر اشاره می‌کنیم.

۱ـ امام ﷺ طیّ نامه‌ای به یکی از فرماندهان خود چنین هشدار داد: به خدا سوگند، اگر اطلاع پیدا کنم که تو در بیت‌المال، کم یا زیاد خیانت کرده‌ای آنچنان بر تو سخت می‌گیرم که موهایت بریزد، کمرت خم شود و اعتبار اجتماعی خود را از دست بدهی.[۱]

۲ـ به مالک اشتر چنین دستور می‌دهد که باید برای دورترین نقاط کشور، همان مقدار سهم باشد که برای نزدیک‌ترین آنها به مرکز حکومت است. «فان للاقصیٰ منهم مثل الذی للادنی»[۲]

۳ـ دربارهٔ قصاص قاتل خود ابن ملجم فرمود: بعد از شهادتم جز او مزاحم

---

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۲۰. ۲. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.

دیگری نشوند و کس دیگری را نکشند. «لا یقتلنّ بی الاّ قاتلی»[۱] حتی فرمود همان گونه که او یک ضربت به من زده شما هم یک ضربت به او بزنید و دقت کنید که از مرز عدالت تجاوز نکنید.

٤ـ در ماجرای حدّی که به دست قنبر انجام شد، چون او سه شلاق بیشتر زد، امام ﷺ با رعایت عدالت همان سه شلاق را به قنبر پس زد.[۲]

٥ ـ امام ﷺ فرمودند: به خدا سوگند اگر اقلیم‌های هفتگانه را به من بدهند تا به مورچه‌ای ظلم کنم و پوست جوی را از دهان او بگیرم این کار را نخواهم کرد.[۳]

٦ـ به امام اطلاع دادند که زینت یک زن غیر مسلمان به ظلم از او گرفته شده و در جامعه اسلامی امنیّت او سلب شده است، آن حضرت به قدری ناراحت شدند که فرمودند: اگر مسلمان از این غصّه حادثه بمیرد جا دارد.[٤]

دوری از هوی و هوس

حضرت علی ﷺ می‌فرماید: «هیهات ان یغلبنی هوای»[٥] چه دور است که هوسهای من بر من غالب شود و مرا از مسیر حق وعدالت دور کند.

امام صادق از حضرت علی ﷺ نقل می‌کند که شرایط امامت چند چیز است، از جمله اینکه «لا یلهو بشیء من امر الدنیا»[٦] مسائل مادی و دنیوی او را سرگرم و مشغول نکند.

شجاعت

حضرت علی ﷺ می‌فرماید: «و ما اُهدّدُ بالحرب»[۷] تاکنون جنگی مرا نترسانیده و در روحم اثر نگذاشته است.

---

۱. نهج‌البلاغه، نامه ٤٧.
۲. وسائل‌الشیعه، ج۲۹، ص۱۲۸.
۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۲٤.
٤. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۷.
٥. نهج‌البلاغه، نامه ٤٥.
٦. بحارالانوار، ج ۲٥، ص١٦٤.
۷. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲.

امام صادق از حضرت علی ﷺ نقل می‌کند که امام باید شجاع‌ترین مردم باشد.[۱]

در حدیث دیگر می‌خوانیم: امام نباید ترسو باشد.[۲] بلکه باید مسئله مرگ و شهادت برای او حل شده باشد.

حضرت علی ﷺ می‌فرماید: به خدا خدا سوگند! به مرگ آن چنان علاقه‌ای دارم که طفل به پستان مادر ندارد.[۳]

فضلیت و سابقه نیک

حضرت علی ﷺ در نامه‌ای به معاویه می‌نویسد: «**متی کنتم یا معاویةُ ساسةَ الرّعیة و وُلاةَ امرِ الأُمّة بغیر قَدم سابق و لا شَرَف باسِق**»[۴] ای معاویه! شما را به سیاست و زمامداری مردم چکار؟ تو که نه دارای سابقه خوبی هستی و نه شرف و فضیلت بلندی داری.

آری امام نباید کوچک‌ترین سابقه سوئی داشته باشد.

حکم طبق کتاب خدا

امام حسین ﷺ می‌فرماید: «**فلعمری ما الامام الاّ الحاکم بالکتاب**» به جانم سوگند که امام نیست، مگر کسی که طبق کتاب خدا حکم می‌کند.

آنگاه ادامه دادند: «**الدائن بدین الحق الحابس نفسه علی ذلك**»[۵] امام باید به دین حق معتقد باشد و هوسهای خود را کنترل کند.

عطوفت و سیاست

امام رضا ﷺ درباره صفات امام چنین می‌فرماید:

«**أشفق علیهم من آبائهم وامّهاتهم**» نسبت به مردم از پدران و مادران آنها مهربان‌تر است.

---

۱. بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۶۵. ۲. بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۷۲. ۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۵.
۴. نهج البلاغه، نامه ۱۰. ۵. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۴.

«عالم بالسیاسة» با تدبیر جامعه را اداره می‌کند.

«قائم بالریاسة» از عهدهٔ مسئولیّت بزرگ الهی برمی‌آید.

«یکلّم الناس بکلّ لسان و لغة»[۱] می‌تواند به هر زبان و لغتی با مردم سخن بگوید.

زهد و سادگی

یکی از صفات امام، زهد و بی‌علاقگی به دنیاست.

حضرت علی ﷺ می‌فرماید: «واللّه ما کانت لی فی الخلافة رغبة»[۲] به خدا سوگند! من میل و رغبتی به خلافت ندارم.

و درباره لباس وصله‌دار خود می‌فرماید: «واللّه لقد رَقَّعتُ مدرعتی هذه حتی استَحیَیتُ من راقعها»[۳] به خدا سوگند! آن قدر این لباس را وصله زده‌ام که دیگر از وصله زننده آن خجالت می‌کشم که به او مراجعه کنم.

در جای دیگر می‌فرماید:

«انّ اللّه فَرَض علی ائمة العدل ان یُقَدّروا انفسهم بِضعَفَةِ الناس»[۴] همانا خدا واجب کرده که امامان بر حق و عادل، زندگی خود را ساده بگیرند تا همگام با محرومان جامعه بوده و بدینوسیله تسکین و دلگرمی برای فقرا باشند.

حق‌گرایی و حق‌مداری

حضرت علی ﷺ می‌فرماید: از هنگامی که حق به من معرفی شد تاکنون شک و تردیدی برای من پیدا نشده است. «ما شَکَکتُ فی الحق مذ اُریتُه»[۵]

و می‌فرماید: تاکنون نه خود گمراه شده‌ام و نه کسی به واسطه من گمراه شده است. «و لا ضَلَلتُ و لا ضُلَّ بی»[۶]

---

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۰۱.
۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۵.
۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶۰.
۴. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۵.
۵. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۸۴.
۶. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۸۵.

قاطعیّت در راه حق

حضرت علی ﷺ می‌فرماید: من از قومی هستم که هرگز ملامت‌های ملامت کنندگان در آنها اثر نمی‌گذارد. «وانّی لَمِن قوم لا تاخذهم فی اللّه لومة لائم»[۱]

پیشگامی در کارها

حضرت علی ﷺ می‌فرماید: «مَن نَصب نفسه للناس اماماً فلیبدء بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره ولیکن تأدیبه بسیرته قبل تأدیبه بلسانه»[۲]

کسی که خود را امام مردم قرار می‌دهد باید از خود شروع کند و روش تربیتی او عملی باشد قبل از آنکه از طریق زبان تربیت کند.

بی‌تکلّفی

خداوند به حضرت رسول ﷺ می‌فرماید: به مردم بگو: ﴿و ما أنا من المتکلّفین﴾[۳] من اهل تکلّف و مشقّت نیستم و تصنّع در کارم نیست.

نشانه تکلّف آن است که انسان حاضر نیست دعوت افراد گمنام را بپذیرد یا از کار خلاف خود عذرخواهی کند یا چیزی را که نمی‌داند با شهامت بگوید نمی‌دانم یا جایی که لازم است مشورت کند.

کسی که اهل تکلّف است نسبت به کوچک‌ترها ظالم و نسبت به بزرگ‌ترها شخصیّت‌زده است. امّا امام بی‌تکلّف‌ترین و متواضع‌ترین افراد است.

هنگامی که مردم برای استقبال از حضرت علی ﷺ به دنبال او می‌دویدند، حضرت آنان را منع کرد. همان گونه که پیامبر اجازه نمی‌داد مردم پیاده راه بروند در حالی که آن حضرت سواره هستند.

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲. ۲. نهج‌البلاغه، حکمت، ۷۳. ۳. سوره ص، آیه ۸۶.

مدارا با مردم

یک رهبر آسمانی برای تربیت مردم باید با آنان مدارا کند ولی مداهنه هرگز.

مدارا صرف نظر کردن از دنیا و مقام خود برای اصلاح دین یا دنیای مردم است، اما مداهنه صرف‌نظر کردن از برخی دستورات دین و مکتب، برای حفظ موقعیّت خود و رسیدن به مقام و دنیاست.

مدارا یعنی نسبت به افراد کم ظرفیّت و کج فهم و فراری، عفو و اغماض داشته باشیم تا جذب مکتب شوند، اما مداهنه یعنی با همه گروه‌ها کنار آمدن و سازش کردن برای حفظ موقعیّت خود.

مدارا از سعه صدر برمی‌خیزد، ولی مداهنه از ضعف و سودجوئی، مدارا کردن از عقل است و مداهنه از شیطنت.

امام باید اهل مدارا و عفو و تغافل و سعه صدر و گذشت باشد تا افرادی که به عللی نقطه ضعفی داشته‌اند، از پیروی او مأیوس نشوند و او همچون یوسف که برادران خطاکار خود را پس از پشیمانی توبیخ نکرد و فرمود: ﴿لاتثریب علیکم الیوم﴾[1] امام نیز بتواند مردم را زیر پوشش محبت خود به اسلام جذب کند.

پیامبر ﷺ فرمود: «بعثتُ بمداراة الناس»[2] من مبعوث شدم که با مردم مدارا کنم.

همچنین فرمود: «انّ اللّه امرنی بمداراة الناس کما امرنی باقامة الفرائض»[3] خداوند به من امر کرده که بامردم مدارا کنم، همان‌گونه که امر نموده واجبات ونمازهای واجب را انجام دهم.

و در جای دیگر فرمودند:

«انّا معاشر الانبیاء اُمرنا ان نکلّم الناس علی قدر عقولهم»[4] ما پیامبران مأموریّت داریم طبق عقل و فهم مردم با آنان سخن بگوئیم.

---

۱. سوره یوسف، آیه ۹۲. ۲. نهج‌الفصاحه، حدیث ۱۰۹۳. ۳. نهج‌الفصاحه، حدیث ۶۷۷.
۴. کافی، ج ۱، ص ۲۳.

آگاهی از تاریخ گذشتگان

حضرت علی ﷺ به فرزندش امام حسن ﷺ چنین می‌فرماید: فرزندم! اگرچه من عمر پیشینیان را نکرده‌ام ولی در زندگی و روش و اعمال آنان فکر کرده و در اخبار و تاریخ و آثار آنان سیر کرده وچنان آگاهی دارم که گویا همچون یکی از آنان شده‌ام.[۱]

رسیدگی به مشکلات مردم

حضرت علی ﷺ بر اعمال و رفتار کارگزاران خود نظارت دقیقی داشتند و به گزارشها و شکایات مردمی ترتیب اثر داده و شخص مورد شکایت را احضار و مورد بازجوئی قرار می‌دادند. همچنین حساب مالی آنان را به دقت زیر نظر داشته و بارها به نمایندگان خود می‌فرمودند: «فارفع الی حسابك»[۲] حساب و عملکرد مالی خود را نزد من بیاور و آن را به من نشان بده.

صبر و خداباوری

یکی دیگر از صفات و شرائط امام، پایداری در راه حقّ و داشتن یقین و باور صحیح است. قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿وجعلنا منهم ائمّة یهدون بأمرنا لمّا صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون﴾[۳] از بنی‌اسرائیل افرادی را برای هدایت مردم برگزیدیم که اهل صبر و پشتکار بودند و آیات خدا را باور و یقین داشتند.

یقین، سرچشمه عصمت و پشتوانه تمام کمالات معنوی است.

اخلاص و دوری از مادیّات

حضرت علی ﷺ در نامه به فرماندار آذربایجان می‌نویسد:

«انّ عملك لیس لك بطعمة و لکنه فی عنقك امانة»[۴] همانا مقام تو برای تو یک امانت و

---

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۳۱. ۲. نهج‌البلاغه، نامه ۴۰. ۳. سوره سجده، آیه ۲۴.
۴. نهج‌البلاغه، نامه ۵.

مسئولیّت است، نه وسیله کسب و کار و ارتزاق و رفاه.

قرآن یکی از امتیازات انبیا را بی‌توقّعی آنان دانسته که پاداش زحمات خود را تنها از خدا می‌خواستند و هیچ انتظار مادّی از مردم نداشتند، چنانکه در سوره شعراء[۱] از قول حضرت نوح، هود، صالح، شعیب و لوط علیهم‌السلام نقل می‌کند که گفتند: ﴿أن اجری الاّ علی ربّ العالمین﴾ ما جز پروردگار خود از دیگران اجر و پاداشی نمی‌خواهیم.

توانایی و علم سرآمد

امام باید لایق‌ترین و آگاه‌ترین مردم باشد. امیر مؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید:

«انّ احقّ الناس بهذا الامر أقواهم علیه و أعلمهم بامر اللّه فیه» همانا سزاوارترین مردم به امر امامت و رهبری امّت کسی است که از همه مردم نسبت به آن، هم قوی‌تر و لایق‌تر و هم نسبت به فرمان خدا درباره آن آگاه‌تر باشد.

آری هم توانایی و قدرت و هم علم و آگاهی دو شرط لازم برای امامت و رهبری مردم است. امام در ادامه می‌فرماید:

«لایحمل هذا العلم الاّ اهل البصر و الصبر و العلم بمواقع الحق»[۲] تنها کسی می‌تواند پرچم رهبری را حمل کند که اهل بصیرت و پایداری و علم و دانش باشد.

قرآن می‌فرماید: ﴿أفمن یهدی الی الحقّ أحقّ أن یتّبع أمّن لا یهدّی الاّ أن یُهدی﴾[۳] آیا کسی که به سوی حق راهنمایی می‌کند بهتر است پیشوا باشد یا کسی که خودش نیز سرگردان است و نیاز به راهنما دارد.

دوری از امتیازطلبی

امام در حقوق اجتماعی خود را با دیگران برابر و یکسان می‌داند و امتیاز خاصی را برای خود قائل نیست. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: «انّما أنا رجل منکم لی ما لکم و

---

۱. سوره شعراء، آیات ۱۰۹ تا ۱۸۰.
۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۳.
۳. سوره یونس، آیه ۳۵.

علیّ ما علیکم»[۱] من یک نفر همانند شما و از خودتان هستم، هرچه برای شماست، برای من هم هست و هر چه بر عهده شماست، بر عهده من هم هست. یعنی همه از حقوق مساوی برخورداریم.

حفظ منافع اسلام نه منافع خود

با آنکه حضرت علی ﷺ را از حق مسلم خود محروم کردند و او را از رهبری کنار زدند، امّا آن حضرت صبر کرده و می‌فرمود:

اگر کار مسلمانان به خوبی حل شود من حرفی ندارم و ظلم بر خودم را تحمّل می‌کنم.[۲]

به خدا سوگند اگر به خاطر تفرقه نبود غیر از این روش، راه دیگری را انتخاب می‌کردم و با قیام مسلحانه حقم را می‌گرفتم.[۳]

ابن‌عباس به حضرت علی ﷺ فرمود: در شورای شش نفری عثمان شرکت نکنید، زیرا برنامه چنین طراحی شده که شما را حذف کنند. امام فرمود: چون دعوت شده‌ام می‌روم زیرا من از خلاف و تخلف بیزارم و میل ندارم جلسه به خاطر من منحل شود.

---

۱. شرح نهج‌البلاغه، ج ۷، ص ۳۶.
۲. سیری در نهج‌البلاغه، ص ۱۸۲.
۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۱۹.

تعیین امام

بهترین شیوه تعیین رهبر و مقام مسئول در جوامع امروز انتخابات است، ولی شکّی نیست که انتخابات راه حل است، امّا همه جا راه حق نیست.

هیچ برهان و دلیل علمی و عقلی، لیاقت، صلاحیّت و حقانیّتِ شخص انتخاب شده را تأیید نمی‌کند، گرچه در مقام عمل، رأی اکثریّت مورد نظر قرار می‌گیرد و بهترین راه حل است. علاوه بر آنکه این توجّه به رأی اکثریّت، تنها در مسائل اجتماعی است و در مسائل اعتقادی، رأی اکثریّت هیچ ارزشی ندارد و گرنه باید پیامبران دست از دعوت خود برداشته و تابع رأی اکثریّت که کافر یا مشرک بودند می‌شدند. چنانکه در سوره انعام می‌خوانیم:

﴿و إن تُطع اکثر مَن فی الارض یضلّوك عن سبیل اللّه إن یتّبعون الاّ الظنّ و إن هم الاّ یخرصون﴾[1] ای پیامبر! اگر از اکثر کسانی که روی زمین هستند اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه می‌کنند، زیرا آنها تنها از گمان و حدس پیروی می‌کنند.

بنابراین در مسئله بسیار حساس و اساسی امامت، که امری اعتقادی است، رأی و انتخاب مردم نقشی ندارد و تعیین آن به عهده خداوند است. البتّه بیعتِ مردم با امام، زمینه را برای اِعمال حاکمیتِ امام فراهم می‌کند، نه آنکه امام با رأی مردم امام می‌شود و با اِعراض مردم از امامت ساقط می‌شود.

حضرت علی علیه السلام در مدّت ۲۵ سال خانه نشینی نیز امام بود، امّا امکانِ اعمال حاکمیّت نداشت.

---

۱. سوره انعام، آیه ۱۱۶.

تجربه‌های تلخ

بارها در انتخابات، افرادی با رأی اکثریّت انتخاب شده‌اند ولی دیر یا زود اشتباه مردم در انتخاب روشن شده است. افرادی چنان با ریا و تظاهر و سیاست گام بر می‌داشتند که احتمال خلاف در آنان نمی‌دادیم و علاوه بر رأی دادن حاضر بودیم جان خود را نیز فداکنیم، ولی در حوادث مختلف که زمینه‌ساز روشن شدن حقایق و اسرار است، چهره واقعی آنان نمایان شد ودر مقابل مال و مقام روحیاتشان تغییر پیدا کرد.

راستی که انسان محدود با نداشتن علم غیب و اطلاع از آینده و باطن افراد چگونه می‌تواند نظر صد در صد صحیحی درباره شخصی داشته باشد؟!

مگر انگیزه‌ها و حالات و عملکرد انسان‌ها با توجّه به شرایط و موقعیّت‌های مختلف تغییر نمی‌کند؟ چه بسا افرادی که امروز مؤمن و متعهد هستند امّا فردا دست از ایمان و تعهد بر می‌دارند.

افراد بسیار زیادی را سراغ داریم که مایه امید بودند، عامل یأس و ناامیدی شدند وکسانی که احتمال خیری درباره آنان نبود، دگرگون شده و مایه صدها خیر و برکت گشتند. مگر ساحران مزدور فرعون برای آبروریزی موسی ﷺ پا به صحنه نگذاشتند که ناگاه با بیداری وجدان و فطرت خفته آنان، از بهترین طرفداران موسی شدند و مگر بلعم باعورا مردی دانشمندی نبود که به خاطر دنیاگرایی و گرایش به طاغوت، همه کمالات خود از دست داد.

البتّه غرض ما از بیان این نمونه‌ها کوبیدن انتخابات و رأی مردم نیست، بلکه هدف ما این است که بگوییم انتخابات بهترین راه حل در مسائل اجتماعی است، اما یک راه الهی و علمی و صد در صد قطعی نمی‌تواند باشد.

برای اینکه مطالب فوق بهتر روشن شود حدیث جالبی را از امام سجاد ﷺ بیان می‌کنم، امام فرمودند:

«اذا رأیتم الرجل قد حسن سَمتُه و هَدیُه و تَماوَتَ فی مَنطقه و تَخاضَع فی حرکاته فَرویداً لا یغرّنکم» هرگاه دیدید که مردی خوش برخورد است و راه و روش وی خوب است و از خود زهد و عبادت نشان می‌دهد و در حرکات خود خیلی شکسته نفسی می‌کند، پس در قضاوت نسبت به او عجله نکنید و فریب ظاهر او را نخورید.

سپس امام چنین بیان می‌فرماید:

«فما اکثر من یعجزه تناول الدّنیا و رکوبُ المحارم منها لِضَعف بنیته و مهانَته و جُبن قلبه فنَصبَ الدّین فخّاً لها فهو لا یزال یَختِلُ الناسَ بظاهره فان تمکّن من حرام اقتَحَمه» چه بسیارند افرادی که از به دست آوردن دنیا عاجزند و به دنیا نرسیدن آنها به خاطر ناتوانی جسمی یا عدم لیاقت وکمبود شخصیّت یا ترس اوست (نه به خاطر ایمان وتقوی).

آری چون ناتوان یا بی‌شخصیّت و یا ترسو است، دین را دام برای رسیدن به دنیا قرار داده و دائماً مردم را با ظاهر خود فریب می‌دهد و اگر می‌توانست به حرام برسد، بی اختیار خود را در آن می‌انداخت.

امام، چنین ادامه می‌دهد:

«و اذا وَجدتموه یَعِفُّ عن المالِ الحَرام فَرویداً لا یَغرّنکم فانّ شَهوات الخَلق مختلفة فما اکثر من یَنبو عن المال الحَرام و ان کَثُر و یَحملُ نفسه علی شَوهاءَ قبیحة فیأتی منها مُحرّماً» و اگر دیدید که از مال حرام دوری می‌کند باز هم صبر کنید و زود درباره او قضاوت نکنید، زیرا شهوات مردم مختلف است. چه بسیارند افرادی که از مال حرام کناره می‌گیرند گرچه زیاد باشد اما خود را بر اعمال ناپسند وادار و مرتکب دیگر حرام‌ها می‌شوند.

سپس امام ادامه دادند:

«فاذا وجدتموه یَعفُّ عن ذلك فرویداً لا یغرنکم حتی تَنظروا ما عقده عقله فما اکثر من ترك ذلك اجمع ثم لا یَرجع لا بعقلٍ متین فیکون ما یُفسده بجهله اکثر ممّا یُصلحه بعقله» پس اگر دیدید او از تمام اعمال ناپسند دوری می‌کند، باز شما را گول نزند تا ببینید میزان تعقّل او چه مقدار است؟ زیرا بسیارند افرادی که از تمام اعمال بد دوری می کنند اما یک درایت

و ریشه عقلائی ندارند و لذا چون شعور فکری او کم است معمولاً بجای اصلاح دست به افساد می زند.

و آنگاه فرمودند:

«فاذا وجدتم عقله متینا فرویداً لایَغرنکم حتی تَنظروا أ مع هواه یکون علی عقله او یکون مع عقله علی هواه و کیف محبّته للرئاسات الباطلة و زُهده فیها فانّ فی الناس مَن خسرالدنیا و الاخرة بترك الدنیا للدنیا...» و اگر دیدید دارای عقل متین هم هست باز فریب نخورید و صبر کنید تا ببینید آیا با هوای نفس خود عقل را می‌کوبد یا باکمک عقل بر علیه هوای نفس گام برمی‌دارد و نسبت به ریاست‌های باطل چقدر علاقمند است. زیرا در میان مردم کسانی هستند که در دنیا و آخرت زیان کارند. زیرا دنیا را رها می‌کنند نه برای خدا بلکه برای رسیدن به دنیا، زیرا لذّت ریاست نزد او به مراتب از لذّت مال و دنیا بیشتر است.

و سرانجام امام فرمودند:

«لکن الرجل کل الرجل نعم الرجل الذی جعل هواه تبعاً لامر اللّه و قواه مبذولة فی رضی اللّه یری الذل مع الحق اقرب الی عزّ الابد...» انسان واقعی کسی است که خواسته‌هایش را تابع و مطیع فرمان الهی و توانش را در مسیر رضایت خداوند قرار دهد و ذلّت با حق را از عزّت با باطل به رستگاری و سعادت نزدیک‌تر بداند.

در پایان امام ضمن تشویق به پیروی از چنین شخصی می‌فرماید:

فذلکم الرجل فبه فتمسکوا و بسنّته فاقتدوا و الی ربکم به فتوسّلوا فانه لاترد له دعوة و لا یخیب له طلبة»[1] به رفتار و منش این شخص چنگ بزنید و به روش او اقتدا کنید و برای رشد و پرورش خود و رسیدن به خداوند به او متوسل شوید چرا که دعا و درخواستش مستجاب شده و رد نمی‌شود.

نتیجه این حدیث طولانی این است که با این همه راه‌های فریب و ریاکاری،

---

۱. بحارالانوار، ج ۷٤، ص ۱۸٤.

چگونه می‌توان با یک‌سری شناخت‌های سطحی سرنوشت رهبری امت را با انتخابات معین نمود.

آری، انتخابات می‌تواند راه حل باشد اما همه جا راه حق نیست.

امام صادق ﷺ فرمود: «اذا کان لك صدیق فولیّ ولایة فاصبته علی العشر مما کان لك علیه قبل ولایته فلیس بصدیق سوء»[۱] هرگاه دوستی داشتی که به ریاستی رسید و یک دهم علاقه و وفاداری قبل از ریاستش را نسبت به تو داشت دوست بدی نیست.

پست و مقام و ریاست انسان را عوض می‌کند، چه بسیار افراد فداکار و علاقمندی که پس از گرفتن مقام، روحیه و روش آنان عوض شده است. به همین جهت می‌گوئیم تعیین رهبر باید از طرف خدا باشد، اوست که علم غیب دارد و آینده و تمام حالات افراد را می‌داند و بهتر می‌داند که مقام رسالت و پیام‌رسانی خود را نزد چه شخصی قرار دهد. ﴿الله اعلم حیث یجعل رسالته﴾[۲]

قضاوت مردم همه جا حق نیست

امام باقر ﷺ به جابر فرمودند: «واعلم بانك لاتکون لنا ولیاً حتی لواجتمع علیك اهل مصرك وقالوا انك رجل سوء لم یحزنك ذلك ولو قالوا انك رجل صالح لم یسرك ذلك ولکن اعرض نفسك علی کتاب الله»[۳] ای جابر! تو ولی ما نمی‌شوی مگر زمانی که اگر تمام مردم شهر درباره تو بگویند فلانی مرد بدی است ناراحت نشوی، و اگر هم گفتند مرد خوبی است شاد نشوی، بلکه برای شناخت خود، خود را به کتاب خدا عرضه نمائی.

از این حدیث هم به خوبی استفاده می‌شود که همه جا رأی و قضاوت مردم دلیل بر حقانیّت یا باطل بودن نیست.

در قرآن می‌خوانیم که مردم می‌گفتند چرا قرآن بر مرد سرشناسی از دو قریه مکه و طائف نازل نشد؟ ﴿وقالوا لولا نزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم﴾[۴]

---

۱. بحارالانوار، ج۷۴، ص۱۵۷. ۲. سوره انعام، آیه ۱۲۴. ۳. تحف العقول، ص۲۸۴.
۴. سوره زخرف، آیه ۳۱.

آنها خیال می‌کردند همین که فلان شخص، سرشناس و معروف یا سرمایه‌دار و باغ دار است باید وحی هم به او نازل شود!!

همین که طالوت از طرف خدا فرمانده لشکر شد، بسیاری از مردم فرماندهی او را فقط به خاطر فقر و تهیدستی او نپذیرفتند.(۱)

مگرنه این است که پیامبر ﷺ مشغول خواندن خطبه نماز جمعه بود که صدای طبل کاروان تجاری بلند شد و ناگاه همهٔ مردم از پای خطبهٔ رسول خدا بلند شدند و به سوی مال التجاره رفتند و مشغول خرید شدند و جز چند نفر نزد حضرت باقی نماندند.

تا کنون مشخص شد که مسئله امامت از اساسی‌ترین مسائل اعتقادی و عامل هدایت و رشد جامعه است و طبق روایات متعدد، عبادت بدون داشتن رهبر حق مورد قبول نیست گرچه انسان در طول عمر، سخت‌ترین نوع عبادت را انجام دهد.(۲)

همچنین مشخص شد که جامعه نیاز به رهبر دارد. زیرا سقوط و یا رشد یک جامعه بستگی به رهبری آن دارد و دانستیم که راه‌های اغفال و وسوسه و تهدید و تطمیع باز است و افرادی خود را به دروغ به نام رهبر و امام جازده و گروه‌هایی را به نیستی کشانده و بدبخت کرده‌اند.

در اینجا بجاست شیوه تعیین رهبر و راه شناخت امام حق و امام باطل را از قرآن و حدیث فراگیریم.

تعیین امام تنها از طرف خداست

بعد از آنکه خداوند حضرت ابراهیم ﷺ را با حوادثی از قبیل گذشت از مال و جان و همسر و ...آزمایش نمود و او از عهده تمام امتحانات الهی پیروز درآمد،

---

۱. سوره بقره، آیه ۲٤۷. ۲. بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۹۰.

خداوند او را به مقام امامت و رهبری نصب فرمود. متن فرمان و ابلاغ چنین بود:

﴿انّی جاعلك للناس اماماً﴾[1] من تو را برای مردم، امام قرار دادم.

در این ابلاغ از جمله «انّی جاعلك» استفاده می‌شود که نصب امام باید تنها از طرف خدا باشد. زیرا امام باید دارای شرائط و ویژگی‌هایی باشد که جز خدا کسی واقف به آنها نیست از جمله:

امام باید تمام قوانین حاکم بر انسان و هستی را بداند.

امام باید از نتیجه حتمی راهی که انتخاب می‌کند آگاه باشد.

امام باید در رهبری خود منافع خود را در نظر نگیرد و عوامل درونی و بیرونی محرّک او نباشد.

امام باید از عالی‌ترین صفات برجسته انسانی در حد اعلی برخوردار باشد و ناگفته پیداست که این شرائط در افراد معمولی یافت نمی‌شود و مردم نیز از وجود این شرائط در افراد بی‌خبرند.

امامت، عهد و پیمان الهی

نکته‌ای را که باید توجه نمود این است که قرآن از مسئله امامت با کلمه «عهدی» نام برده و همینکه حضرت ابراهیم ﷺ مقام امامت را برای فرزندان خود طلب نمود خداوند پاسخ داد که عهد من (که همان مقام امامت است) به افراد ظالم نمی‌رسد:

﴿لاینال عهدی الظالمین﴾[2]

اگر امامت عهد و پیمان خداست ما نمی‌توانیم آن را با شورا حل کنیم، چون در آیات مربوط به شورا، کلمه «أمر» آمده مانند: ﴿وامرهم شوریٰ بینهم﴾ کار مردم با ایمان با مشورت انجام می‌گیرد و یا به پیامبر ﷺ دستور داده می‌شود که ﴿وشاورهم فی الامر﴾ در مسائل مردم با آنان مشورت کن. توجه دارید که مورد مشورت در هر دو

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۴. ۲. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

آیه، امور مربوط به مردم و مسائل اجتماعی است و هرگز شامل مسئله امامت که عهد و پیمان خداست نمی‌شود.

آیةالله شهید صدر با بیان چند مقدمه نتیجه می‌گیرند که تعیین امام تنها باید از راه انتصاب و از طریق خدا و رسول باشد و اینک مقدمات:

یک. پیامبر ﷺ عهده‌دار دگرگونی همه جانبه وانقلاب بزرگ عقیدتی و فکری و تبدیل یک سیستم جاهلی به یک نظام اسلامی انسانی آن هم برای ابد بود.

دو. دوران بیست و سه سال رسالت آنهم با وضعی که مسلمان‌ها داشتند، در مکه در خفقان فشار و ترس و در مدینه متحمل انواع مشکلات و جنگ‌ها و توطئه‌های دشمنان بودند که این مدّت بیست و سه سال با آن همه گرفتاری برای آن دگرگونی کم است.

سه. پیامبر ﷺ ناگهان از دنیا نرفت تا بگوئیم زمانی برای بررسی مسئله رهبری امت و ادامه کار نداشت و فرصتی برای تعیین جانشین خود پیدا نکرد.

کوتاه سخن آنکه ۲۳ سال برای آن دگرگونی کم است و باید بعد از پیامبر کار ادامه یابد و برای تداوم کار چند طرح و نظریه است که باید مورد بررسی قرار دهیم.

۱ـ پیامبر ﷺ نسبت به جانشینی خود بی تفاوت بود و بدون اینکه به فکر تداوم انقلاب و هدایت مردم باشد، آنان را رها کرد و از دنیا رحلت نمود.

این نظریه قابل قبول نیست زیرا:

یک انسان عادّی هرگز حاضر نیست طرح و برنامه‌ای را که برای آن زحمت بسیار کشیده، رها کند و آن را به شخصی نسپارد. آنهم با سوز و گدازی که قرآن برای حضرت محمّد ﷺ بیان می‌کند در جهت ارشاد و هدایت مردم، آنجا که می‌گوید: ﴿حریص علیکم﴾[1] پیامبر ﷺ برای شما می‌سوزد وبرای هدایت شما حرص می‌زند. و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿لعلّك باخع نفسك﴾[2] گویا تو از ناراحتی اینکه چرا

---

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۸. ۲. سوره کهف، آیه ٦.

مردم ایمان نمی‌آورند خود را می‌کشی.

آیا پیامبری که این چنین نسبت به هدایت مردم، تعهّد و عشق دارد حاضر است مردم را به حال خود رها کند؟

پیامبری که در سفر به جنگ تبوک که هشتاد روز طول کشید کسی را در مدینه به جای گذاشت، آیا برای پس از خود فکری نمی‌کند؟!

آیا ابوبکر حاضر شد مردم را رها کند و آنان را به عمر نسپارد؟

آیا می‌توان قبول کرد که ابوبکر برای بعد از خود به فکر مسلمانان بود اما حضرت محمد ﷺ نبود؟!

۲ـ نظریه دوم آن است که بگوئیم پیامبر از دنیا رفت و رهبری امت را به شوری و انتخاب خود مردم واگذار نمود.

امّا اگر چنین بود، چرا ابوبکر مثل پیامبر، امت را به شوری واگذار نکرد و شخصاً دخالت نمود و عمر را نصب کرد؟!!

چرا عمر نیز در رهبری امت همه پرسی نکرد؟! بلکه خود شورائی تشکیل داد مرکب از شش نفر، آنهم شورائی که عملاً دیکتاتوری بود، زیرا گفته بود در این شورا کسی رهبر است که عبدالرحمن بن عوف به او توجّه داشته باشد؟

این چه شورائی است که یک نفر در آن حق وتو داشته باشد و نظر آن دسته قابل قبول باشد که این یک نفر در میان آنها باشد؟ آیا این شوراست یا دیکتاتوری؟!

با توجّه به این نظریه دوم، ماجرای غدیر خم برای چیست؟

۳ـ اکنون که نظریه اول و دوم رد شد، تنها یک راه باقی می‌ماند و آن این که خود پیامبر که از همه دلسوزتر است، شخص لایقی را که در شناخت و عمل به مکتب و اداره و رشد جامعه از همه افراد بهتر می‌داند و دارای هرگونه صلاحیّت علمی و فکری است و سابقه‌ای درخشان دارد برای رهبری امت انتخاب و منصوب کرده و به مردم معرفی کند که پیامبر نیز چنین کرد و در غدیر خم، حضرت علی را به

جانشینی خود منصوب نمود.

عوارض طبیعی انتخابات

انتخابات و همه پرسی با اینکه راه حل خوبی در بسیاری از موارد است ولی بطور طبیعی عوارض سوئی نیز دارد که نباید از آنها چشم پوشید. آن عوارض عبارتند از:

۱ـ میان انتخاب شوندگان رقابت‌هایی به وجود می‌آید که چه بسا خود زمینه‌ساز نوعی تضاد و اختلاف و تفرقه و کدورت گردد.

۲ـ هر انتخاب شده‌ای به طور طبیعی از انتخاب کنندگان خود حمایت می‌کند و تنها آنان برای او ارزش دارند. بنابراین در حمایت‌ها و دفاع‌ها و جهت‌گیری‌ها، تمایل و خواست انتخاب شوندگان نیز مطرح می‌باشد و این خود نوعی شرک است که انسان به غیر خدا به فکر راضی کردن این و آن هم باشد.

۳ـ ممکن است همان شک و خطا و سهو و غرائزی که شبانه روز ما را در جهت‌های خلاف قرار می‌دهد، در تعیین رهبر نیز مسیر انسان را از حق منحرف نماید.

۴ـ خود انتخاب شده‌ها بیمه و مصونیّتی ندارند و ازکجا فردا در برابر حوادث تلخ یا شیرین چهره و رنگ عوض نکنند؟!

آری، انتخابات مردمی ارزشمند است، امّا عوارضی را نیز به دنبال دارد که باید به آنها توجّه داشت و این عوارض را هم در نظر گرفت.

انتصاب الهی، راه حق

راه حق در شیوه تعیین امام همان راه تعیین پیامبر است، زیرا ما امامت را همچون نبوّت و امام را همچون پیامبر و دلیل نیاز به امام را همانند دلیل نیاز به پیامبر می‌دانیم و کار امام نیز شبیه کار پیامبر هدایت و رشد مردم و نشان دادن راه سعادت است، بنابراین همان آیه‌ای که در بحث نبوّت آوردیم در این جا نیز مورد استفاده

قرار می‌دهیم که قرآن می‌فرماید: ﴿إنّ علینا للهُدی﴾[۱] همانا بر ماست هدایت مردم.

همان گونه که پیامبر از طرف خداست و آیاتی در قرآن به این حقیقت اشاره می‌کند،[۲] تعیین امام هم که مربوط به هدایت مردم و از پیمان‌های الهی است باید از طرف خدا باشد.

سخن بوعلی سینا

ابوعلی سینا می‌گوید: امام باید معصوم و از حد اعلای صفات عالی برخوردار باشد و چون متصف بودن یک انسان به آن صفات و روحیات چیزی نیست که انسان عادی بتواند آن را تشخیص دهد و اگر چیزی بفهمد خیلی ناقص است و تنها از راه علائم و آثار چیزی را می‌فهمد، لذا باید خداوند عالم و مدبّر و قادر، امام را تعیین کند. زیرا اوست که هم از اسرار مردم با خبر است و هم عالم به غیب است و هم راه سعادت واقعی ما را می‌داند و هم تدبیر جهان به دست اوست.

انتخاب، ممنوع

اگر باور کردیم که امامت مقامی انتصابی است نه انتخابی، بنابراین در مقابل انتصاب الهی مردم اختیاری ندارند.

قرآن می‌فرماید: ﴿و ما کان لمومن و لامومنة اذا قضی الله و رسوله أمراً أن یکون لهم الخیرة من أمرهم...﴾[۳] در مواردی که خداوند برای مرد و زن با ایمان حکم و قانونی یا مقام و فردی را برای مسئولیّتی انتخاب نمود، دیگر مردم حق انتخاب ندارند.

در سوره قصص نیز چنین می‌خوانیم:

﴿و ربّک یخلق مایشاء و یختار ما کان لهم الخیرة﴾[۴] خداوند می‌آفریند و اختیار می‌کند هرچه را بخواهد و مردم در برابر گزینش خداوند، اختیاری ندارند.

---

۱. سوره لیل، آیه۱۳.

۲. اگر آیاتی که در آن واژه و لغت (اصطفاء، بعثت، جعل، اختیار) بکار رفته مورد بررسی قرار گیرد، بیان ما به خوبی روشن می‌شود.

۳. سوره احزاب، آیه ۳۶.

۴. سوره قصص، آیه۶۷.

در روایاتی ذیل این آیه در تفسیر صافی می‌خوانیم که هرگاه خداوند کسی را به امامت برگزید مردم نباید به سراغ دیگری بروند و یا می‌خوانیم: با وجود امکان انحراف در انتخاب، ارزش انتخاب از بین می‌رود و انتخابی می‌تواند صددرصد ارزش داشته باشد که از سوی خدایی باشد که آگاه بر باطن و آینده انسان است.

انتصاب، حکیمانه است

انتصاب حضرت علی ﷺ به عنوان امام و رهبر، انتصابی بی‌مقدمه و غیر حکیمانه نبود، بلکه مقام او، زهد و شجاعت و ادب و اخلاق و عبادت وتقوی و عرفان و خلوص او بر همگان روشن بود. حتی دشمنان نیز نقطه ضعفی برای حضرت علی ﷺ بیان نکرده‌اند.

کسی که در تمام عمر یک لحظه به سوی بت رو نکرد و از همان نوجوانی خداپرست بود. کسی که در توطئه شب هجرت که دشمنان بنای کشتن پیامبرﷺ را داشتند با جانفشانی بی‌نظیر خود، به جای آن حضرت خوابید و پیامبرﷺ موفق به هجرت شد.

کسی که اعلامیه ممنوع شدن بت پرستان از شرکت در مراسم حج راکه همان آیات اول سوره برائت است، به تنهایی و با کمال شهامت به میان مشرکان به مکه برد و با فریاد بلند در برابر بت پرستان خواند و اعلام کرد که از این به بعد حق ورود به مکه را ندارند.

صفات والای او در کتب شیعه و سنّی، دوستان و دشمنان و حتی غیر مسلمانان آن قدر زیاد است که می‌توان گفت: محاسن و کمالات او بی حدّ و بی شمار است.

پرسش و پاسخ

سؤال: هدف شما در این بخش این بود که تعیین امام باید از طرف خدا باشد و انتخابات به دلیل عدم آگاهی از اسرار و آینده و محدودیّت علمی و به دلیل

تجربه‌های ناموفق، نمی‌تواند ارزش مهمی داشته باشد. در اینجا سؤالی مطرح است که پس چرا خود امام علی علیه السلام در نهج‌البلاغه رأی مردم را به رخ مخالف می‌کشد و می‌فرماید: بعد از قتل عثمان مردم دور مرا گرفته و مرا انتخاب کردند؟ یا چرا در نظام جمهوری اسلامی رأی‌گیری از مردم ملاک انتخاب است؟

پاسخ: حضرت علی علیه السلام می‌خواهد طبق معیار مخالفانش سخن بگوید، یعنی شما که اینقدر از مردم و رأی و انتخاب آنان دم می‌زنید، همان مردم مرا پذیرفتند، پس چرا در برابر من می‌ایستید؟

در نظام جمهوری اسلامی ایران هم چون مردم راه حق را شناختند و رهبری امام را بر طاغوت و نظام اسلامی را بر نظام شاهنشاهی ترجیح دادند ما نیز انتخاب نیکو را به رخ دنیا می‌کشیم تا مورد تهمت قرار نگیریم و نگویند که سیستم شما یک سیستم تحمیلی است، اما اگر منتخب مردم به بیراهه رفت، مردم در مقابل او می‌ایستند و او را از جایگاهش خلع می‌کنند، چنانکه امام خمینی رحمه الله بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران به رئیس جمهور معزول که به هواداری مردم افتخار می‌کرد فرمود: اگر با روش غیر اسلامی به کار خود ادامه دهی من با تو مخالفت می‌کنم گرچه همه مردم با تو باشند.

بنابراین انتخابات و همه‌پرسی‌ها زمانی مورد افتخار است که مسیر حق را طی کند وگرنه رأی و انتخاب مردم تا به حقیقت متصل نشود و از طریق وحی و راه خدا نورانی نشود، ارزش الهی نخواهد داشت.

البتّه ما نمی‌خواهیم ارزش انتخابات را به کلّی نادیده بگیریم، بلکه شعار ما این است که انتخابات همه جا راه حق را نمی‌پیماید و دلیل عقلی و صددرصد صحیحی ندارد. علاوه بر آنکه انتخابِ مردم در برابر انتخابِ خدا ارزشی ندارد و در جایی که از سوی خدا، کسی برای این امر معین نشده باشد، بهترین راه، رأی‌گیری از مردم و دخالت دادن نظر آنان در انتخاب حاکم است.

گوشه‌ای از فضائل حضرت علی و اهل بیت علیهم‌السلام

فضائل حضرت علی علیه‌السلام و اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بسیار است و ما چند نمونه را برای گام‌های اول شناخت امام نقل می‌کنیم:

اطعام مسکین، یتیم و اسیر

امام حسن و امام حسین علیهماالسلام بیمار شدند. حضرت علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام برای شفای آن دو نذر کردند که سه روز روزه بگیرند. در اولین روز، همین که خواستند افطار کنند، شخص فقیر و مسکینی در خانه را کوبید و اعلام کرد که من نیازمندم، آنان نان خود را به او داده و با آب افطار نمودند، روز دوم نیز همین که خواستند افطار کنند، یتیمی اظهار نیاز کرد، باز غذای خود را به او عطا کردند و با آب افطار کردند. روز سوم نیز همین که لحظه افطار رسید، شخصی آمد و گفت من اسیر هستم به من کمک کنید، با اینکه نیاز شدیدی به غذا داشتند باز هم غذا را به او دادند. روز بعد که با رنگ‌های پریده خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیدند، بشارت یافتند که آیاتی در فضیلت آن بزرگواران نازل شده که آنان غذای خود را خالصانه و عاشقانه به مسکین و یتیم و اسیر دادند و از همه مهم‌تر آنکه در دل نیز انتظار پاداش و تشکری نداشتند، آنها نمی‌خواستند از اعمال خود سندی برای آینده خود درست کنند، هدف آنان جز رضای خدا نبود: ﴿و یطعمون الطعام علی حبّه مسکینا و یتیماً و اسیراً انّما نطعمکم لوجه اللّه لانُرید منکم جزاءً و لاشکوراً﴾[1]

این ماجرا علاوه بر اینکه مورد اتفاق علمای شیعه است، مرحوم علامه امینی رحمه‌الله در کتاب الغدیر از بیست و چهار نفر از بزرگان اهل سنت نیز نقل کرده است.[2]

---

۱. سوره انسان، آیه ۸ و ۹. ۲. الغدیر، ج۳، ص۱۱۱.

جهاد در راه خدا

دو نفر از بزرگان مکّه به نام شیبه و عباس بر سر افتخارات و فضیلت‌های خود بحث و مجادله می‌کردند. یکی می‌گفت: من کلیددار مسجدالحرام هستم، پس برترم و عباس عموی پیامبر می‌گفت: من مسئول آبرسانی به حجّاج و زائران خانه خدا هستم، پس برتر از تو هستم. حضرت علی ﷺ از آنجا عبور می‌کرد و سخنان آنان را شنید، با شرم و حیا فرمود: من با این سن و سال کم، فضیلت و افتخاری دارم که شما بزرگان ندارید! من بودم که با دشمنان به جهاد پرداختم تا شما به خدا و پیامبر او ایمان آوردید.

این سخن حضرت بر آنان گران آمد و خدمت پیامبر رسیدند، در این هنگام آیه‌ای نازل شد:

﴿أ جَعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمَن آمن بالله والیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله﴾[1] آیا آب دادن به زائران خانه خدا و کلید داری مسجدالحرام مثل ایمان به خدا و معاد و جهاد در راه خداست؟!

یعنی مقیاس فضیلت، ایمان و جهاد است.

جانفشانی در راه پیامبر

پس از آنکه دشمنان با توطئه‌ای حساب شده تصمیم گرفتند با چهل مرد از قبیله‌های مختلف شبانه بر پیامبر هجوم برده و حضرت را در بستر خواب ترور کنند تا کسی نتواند خونخواه آن حضرت باشد، فرمان هجرت از سوی خداوند متعال نازل شد و قرار شد پیامبر شبانه مکه را به سوی مدینه ترک گوید.

حضرت علی ﷺ تصمیم گرفت با جانفشانی و از خودگذشتگی در بستر پیامبر بخوابد تا با این تاکتیک، پیامبر جان به سلامت برد و خود نیز پس از انجام اموری که

---

۱. سوره توبه، آیه ۱۹ ؛ تفسیر نمونه، ج۷، ص۳۲۱.

پیامبر به عهده او گذارده به آن حضرت ملحق شود.

حضرت علی ﷺ آن شب پرخطر در جای رسول خدا ﷺ خوابید. خداوند به دو فرشته بزرگ خود جبرئیل و میکائیل فرمود: من عمر یکی از شما را طولانی قرار دادم، کدام یک حاضرید ایثار کنید و زندگی دیگری را بر خود مقدم دارید؟ هیچ کدام حاضر به این امر نشدند، به آنها وحی شد که مشاهده کنید که چگونه علی ﷺ آماده شد که جان خود را فدای رسول خدا ﷺ کند.(۱)

نام آن شب تاریخی لیلةالمبیت است و در باره آن این آیه نازل شد:

﴿ومن الناس مَن یَشری نَفسه ابتغاء مرضات اللّه واللّه رؤوف بالعباد﴾(۲)

بعضی مردمان جان خود را برای جلب خشنودی خدا می‌فروشند و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است.

حضرت علی ﷺ به پاس اینکه موفق شد در آن شب به جای پیامبر ﷺ بخوابد و رسول گرامی به سلامت از خانه‌ای که در محاصره مخالفان بود خارج و به مدینه هجرت کند، اولین سجده شکر را در اسلام انجام داد.

امام و نزول فرشتگان در شب قدر

از مضمون روایتی در ذیل سوره قدر استفاده می‌شود که فرود فرشتگان در شب قدر تنها مربوط به زمان پیامبر نیست، بلکه مربوط به هر سال است. ﴿تنزّل الملائکة و الرّوح فیها بإذن ربّهم من کلّ أمر﴾

شکی نیست در زمان رسول خدا ﷺ ملائکه بر شخص پیامبر نازل می‌شدند، اما بعد از آن حضرت بر چه کسی نازل می‌شوند؟ طبیعی است باید بر کسی نازل شوند که در کمالات نزدیک‌ترین فرد به خدا و رسول او باشد.(۳)

با توجه به این روایت، هم جایگاه والای امامت و هم لزوم امام زنده و معصوم در

---

۱. الغدیر، ج ۲، ص ۵۳ و تفسیرنمونه، ج ۷، ص ۳۲۲.
۲. سوره بقره، آیه ۲۰۷.
۳. کافی، ج ۱، ص ۲۴۹.

هر زمانی که مرجع فرشتگان آسمانی باشد، مشخص می‌شود که این نیز فضیلتی بس بزرگ است.

گوشه‌ای دیگر از فضائل علی‌ﷺ

حضرت علی‌ﷺ اول کسی بود که به رسول خدا ﷺ ایمان آورد.(۱)

بارها پیامبر اکرم ﷺ، حضرت علی ﷺ را برادر خود خواند.(۲)

یک ضربت حضرت علی ﷺ در جنگ خندق از عبادت تمام جن و ملک و انسان با ارزش‌تر تلقی شد.(۳)

در روایات متعدد می‌خوانیم که علی ﷺ بهترین بشر پس از پیامبر است و او هرگز نه از حق جدا می‌شود و نه از قرآن و او سیّد و بزرگ دنیا و آخرت است و نگاه به او عبادت و پیروان او بهترین خلق خدایند.(٤)

پرسش و پاسخ

سؤال: چرا با این همه عظمت نام علی‌ﷺ در قرآن نیامده است؟

پاسخ: اولاً چنانکه گفتیم آیاتی از قرآن در شأن حضرت علی‌ﷺ نازل شده، گرچه نا آن حضرت نیامده است.

ثانیاً امور بسیاری در قرآن نیامده که پیامبر مأمور بیان بوده است. از جمله آنهاتعیین جانشین پیامبر است که بر اساس آیه تبلیغ، پیامبر مأمور ابلاغِ آن به مردم شد. ﴿یا ایّها الرّسول بلّغ ما انزل الیك من ربك و...﴾

ثالثاً حتی اگر نام علی‌ﷺ در قرآن آمده بود، بر اثر دشمنی و بغضی که برخی با آن حضرت داشتند، معنا و منظور آن را تغییر می‌دادند، همان گونه که در مورد حدیث

---

۱. یکصد حدیث به این معنا در جلد سوم الغدیر آمده است. ۲. الغدیر، ج۳، ص۱۱۵ تا ۱۲٤.

۳. تفسیر کبیرفخررازی، ذیل آیات سوره قدر.

٤. تمام فضائل در کتاب «فضائل الخمس من الصحاح الستة» از روایات اهل سنت است.

معروفِ «أنا مدينة العلم و عليّ بابها»[1] گفتند: «علی» در اینجا به معنای بلند است که معنای حدیث این گونه می شود: من شهر علم هستم و دَر این شهر، بلند است!

براستی بغض و کینه چه کارها که نمی‌کند! در صحرای کربلا در آن بیابان سوزان آب را بروی حسین و یاران و کودکانش می‌بندند و با نهایت بی‌رحمی برای کشتن او شمشیر می‌کشند و در جواب امام حسین علیه السلام که می فرماید: مگر من حلالی را حرام کرده و یا حرامی را حلال کرده‌ام که خون مرا می‌ریزید، در پاسخ می‌گویند: «بغضا لابیك» اینها همه به خاطر بغض و دشمنی نسبت به پدر تو می‌باشد!

۱. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۱۹.

حقوق امام و امّت

در زمینه حقوق متقابل امام و امت روایاتی آمده است که ما چند نمونه آن را در اینجا بیان می‌کنیم:

* حضرت علی ﷺ به مردم فرمود: هر یک از من و شما بر یکدیگر حقوقی داریم، اما حق من بر شما این است که شما:

۱ـ به پیمان و بیعت خود وفادار باشید. «الوفاء بالبیعة»

۲ـ در حضور و غیاب من (در نزد من حاضر باشید یا نباشید) نصیحت کننده و خیرخواه باشید. «والنصیحة فی المشهد والمغیب»

۳ـ هر وقت شما را فراخواندم اجابت کنید. «والاجابة حین ادعوکم»[۱]

و اما حق شما بر من آن است که من:

۱ـ خیرخواه و دلسوز شما باشم. «فالنصیحة لکم»

۲ـ بیت‌المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم. «توفیر فیئکم علیکم»

۳ـ شما را آموزش دهم تا بی سواد نباشید. «تعلیمکم کیلا تجهلوا»

همچنین آن حضرت به مردم می‌فرمود: «و لکم علیّ من الحقّ مثل الّذی لی علیکم»[۲] شما بر من حق دارید به همان اندازه که من بر شما حق دارم.

و می‌فرمود: بزرگ‌ترین حقّی که خدا بر مردم واجب نموده همان حقوق متقابل والی بر مردم و مردم بر والی است.

* امام سجاد ﷺ در اول رساله حقوق، حق امام را از واجب‌ترین حقوق معرفی

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۳٤. ۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱٦.

می‌نماید: «و اوجبها علیك حقّ ائمتك»[۱]

* حضرت علی ﷺ می‌فرمود: آن گونه که با طاغوتیان و جباران سخن می‌گوئید با من سخن نگوئید و محافظه کاری هم نکنید و مداهنه نکنید. فکر نکنید که تذکرات شما برای من سنگین است، هر کجا گفته حق یا مشورت بجایی دیدید مرا آگاه نمائید، اگر خداوند خود حفظ نکند ما مصون از خطا نیستیم.[۲]

* امام صادق ﷺ مردم را به مراجعه به فقها سفارش می‌کرد و می‌فرمود:

کسی که فتوی و قضاوت فقها را رد کند، گویا ما را رد کرده و هر که ما را رد کند، گویا به خدا شرک ورزیده است.[۳]

* در روایتی دیگر می‌خوانیم:

اگر شخصی شب‌ها را نماز بخواند و روزها را روزه بگیرد و تمام اموالش را در راه خدا بدهد و هر سال به مکه و حج رود، امّا ولی خدا را نشناسد و کارهای خود را به رهبری او قرار ندهد، هیچ حقی بر خدا ندارد و اهل ایمان نیست.[۴]

مسئولیّت اُمّت

بر اساس روایات مردم در برابر امام معصوم سه مسئولیّت دارند:

۱ـ شناخت امام، آنهم با دلائل روشن و صفات ممتاز که یک رهبر معصوم باید داشته باشد. «معرفة الامام»

۲ـ تسلیم فرمان آن بزرگواران به طوری که سخنان آنان را به دل بپذیرد. «و التسلیم لهم فیما ورد علیهم»

۳ـ در اختلافات به آن بزرگواران مراجعه و آنان را حَکَم و داور قرار دهند. «و الرّد علیهم فیما اختلفوا»[۵]

۱ـ تحف العقول، ص ۲۵۵. ۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶. ۳. کافی، ج ۱، ص ۶۷.
۴. تفسیر صافی، ج ۲، ص ۱۸. ۵. کافی، ج ۱، ص ۳۹۰.

امامت و حج

امام باقر ﷺ نگاهی به مردم کرد که دور کعبه طواف می‌کردند و فرمود: این گردش دور کعبه در زمان جاهلیّت هم بود و اسلام آمد و طواف و حج را مقرر داشت تا بدین وسیله در کنار حج به سوی ما بیایند و اعلام ولایت و مودّت و نصرت نمایند. سپس امام با استناد به آیه ﴿فاجعل افئدة من الناس تَهوی الیهم﴾[۱] فرمود: حضرت ابراهیم ﷺ از خدا نخواست که دل‌های مردم به کعبه تمایل پیدا کند، بلکه تمایل مردم را به ذریه خود از خداوند درخواست نمود.[۲]

آری توجّه به امام یکی از فلسفه‌های حج است.

آثار پیروی از امام

وفا کردن به تعهّدات طرفین (امام و امت) آثاری دارد که حضرت علی ﷺ آن آثار را چنین توصیف می‌فرماید:

۱ـ شکل گرفتن علاقه‌ها و تشکّل نیروها. «نظاماً لألفتهم»

۲ـ نفوذ ناپذیری و مصونیّت مکتب از هرگونه خطر تحریف و بدعت و التقاط. «و عزّاً لدینهم»

۳ـ تضعیف باطل و استحکام پایگاه حق. «و عزّ الحق بینهم»

۴ـ راه‌های دین روشن و جلوه می‌کند. «و قامت مناهجُ الدین»

۵ ـ استوانه‌های عدالت مستقر می‌گردد. «و اعتدلت معالم العدل»

۶ـ کارها در مجاری خود قرار می‌گیرد. «و جرت علی اذلالها السُنن»

۷ـ راهی برای نفوذ دشمن و بهانه بدخواهان باقی نمی‌ماند. «و طُمِع فی بقاء الدولة و یئستْ مَطامع الاعداء»[۳]

---

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۷. ۲. کافی، ج ۱، ص ۳۱۱. ۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶.

یاران واقعی

مردی از خراسان به امام صادق ﷺ پیشنهاد قیام کرد و گفت: شما صدهزار نیروی مسلح دارید، امام برای آزمایش میزان فداکاری آنها به او فرمود: شما وارد آن تنوری که پر از آتش است بشوید، او عذرخواهی کرد. در این هنگام هارون مکّی از یاران امام وارد شد و خدمت امام سلام کرد. امام به او فرمود: کفش‌هایت را کنار بگذار و به تنور آتش وارد شو، او باکمال راحتی رفت و امام شروع به گفتگو کرد و از احوال خراسان پرسید، سپس رو به خراسانی کرد و گفت: برو داخل تنور را نگاه کن. وقتی او را صحیح و سالم دید، امام به او فرمود: از این شیعیان تنوری که هر چه ما گفتیم تسلیم باشند و نق نزنند چند نفر داریم، گفت: شیعه تنوری هیچ.[1] آری میان ادّعا و عمل فاصله زیاد است. البتّه آن یار فداکار در تنور نسوخت (همچون ابراهیم که در میان آتش نسوخت).

یاران دروغین

در حدیث می‌خوانیم: دروغ می‌گوید کسی که ادّعا می‌کند من شیعه علی ﷺ هستم ولی در عمل به ریسمان دیگران چنگ می‌زند: «کذب مَن زعم انّه من شیعتنا و هو متمسّك بعروة غیرنا»[2]

امام صادق ﷺ می‌فرماید: اگر بنی‌امیه کسانی را پیدا نمی‌کردند که به دستگاه آنان بروند و برای آنها بنویسند و غنائم را جمع آوری و برای آنها جنگ کنند و در گروه آنان جمع شوند، آنها حق ما را از ما نمی‌گرفتند.[3]

آری تضعیف امامت به خاطر ضعف علاقمندان بی‌اراده است، آنان که قلباً با امامان معصوم هستند، ولی به خاطر ترس یا طمع، مزدور بیگانگان قرار می‌گیرند.

---

۱. بحارالانوار، ج۴۷، ص۱۲۳. ۲. وسائل‌الشیعه، ج۲۷، ص۱۱۷.
۳. بحارالانوار، ج۴۷، ص۳۸۳.

انواع ظلم‌ها به امامت

به مسئله امامت ومکتب امامان وپیروان راستین آن بزرگواران انواع ظلم‌ها شده است، نمی‌دانم چقدر صلاح است که بیان شود، ولی فهرست‌وار به گوشه‌ای از آن اشاره می‌کنیم:

ظلم اقتصادی

قدرت مالی را از اهل‌بیت ﷺ با غصب فدک که در آن زمان درآمد زیادی داشت سلب نمودند و سهم ذی‌القربی و اهل‌بیت را از مالیات اسلامی حذف کردند.

تهمت و شایعه پراکنی

با انواع دروغ‌ها و افتراها، به امام انواع تهمت‌ها زدند وکار را به جائی رساندند که هنگامی که مردم شام شنیدند حضرت علی ﷺ در مسجد کوفه ترور شد، گفتند: علی در مسجد چه می‌کرد، مگر او اهل نماز بود!!

ظلم فکری

با شعار «حَسبُنا کتاب الله» قرآن ما را بس است، جلو نشر احادیث و کلمات پیامبر ﷺ را گرفتند و مهر برلب امام معصوم زدند و مردم را از منابع اصلی علم بازداشتند.

دروغ سازی

کارخانه جعل حدیث به راه انداختند و آن قدر حدیث دروغ در مدح بنی‌امیه و کوبیدن بنی‌هاشم و مسائل دیگر جعل کردند تا راه را برای شناخت حق و باطل برای گروهی مشکل نمودند.

تحریف و توجیه

بیانات صریح و روشنی که پیامبر درباره مسئله امامت بیان فرموده بود، تحریف و توجیه نموده و با تغییر مسیر رهبری، کار را به جایی رساندند که خلافتِ پیامبر تا سرحد حکومت یزید سقوط کرد.

ظلم فرهنگی

من نمی‌دانم چرا شخصیّت مشهور اهل سنت که معاصر امام کاظم علیه السلام بود، حتی یک حدیث از آن حضرت نقل نکرده است؟! آیا امام علیه السلام را نباید همانند یک راوی عادی به حساب آورد؟

چگونه است که در کتاب بسیار مهم صحیح بخاری از برخی خوارج حدیث نقل شده، امّا از امام جعفر صادق علیه السلام و امامان معصوم پس از او حدیثی نیامده است؟!

جاهل به جای عالم

به جای رهبری که فریاد می‌زد «سلونی» هر چه می‌خواهید سؤال کنید که جواب دهم، سراغ رهبری رفتند که فریاد می‌زد «اقیلونی» مرا رها کنید که اطلاعاتی ندارم.

به جای علی علیه السلام، درگاه علم پیامبر صلی الله علیه و آله، سراغ کسی رفتند که بارها در مسائل گوناگون متحیر و از حضرت علی علیه السلام کمک می‌گرفت و بارها می‌گفت: اگر علی به فریادم نمی‌رسید و مرا از بن‌بست‌ها بیرون نمی‌آورد، هلاکت من حتمی بود.

بهانه‌ها و کینه‌ها

به بهانه اینکه علی علیه السلام جوان است، شوخ است، مسلمانان از او کینه‌های دیرینه در جنگ خیبر و بدر و احد و حنین دارند، امام معصوم را خانه‌نشین کردند تا جایی که امام فرمود: من از روز اول مظلوم بودم.[1]

با اینکه برای هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به اندازه حضرت علی علیه السلام فضائل نقل نشده است او را کنار زدند.

---

۱. بحارالانوار، ج۲۷، ص۲۰۹.

براستی مگر جوان بودن عیب است.

مگر حضرت ابراهیم ﷺ که بتان را شکست جوان نبود؟ ﴿فتیً یذکرهم یقال له ابراهیم﴾[۱]

مگر قرآن در باره اصحاب کهف نمی‌فرماید: ﴿انّهم فتیة آمنوا بربهم﴾[۲] آنان جوانانی بودند که به پروردگار خویش ایمان آوردند.

مگر حضرت یوسف جوان نبود و مگر مصعب اولین مبلغ پیامبر جوان نبود.

مگر پیامبر ﷺ جوان هیجده ساله‌ای به نام اُسامه را به مقام فرماندهی نصب نکرد و در باره او نفرمود: «لعن الله من تخلّف عن جیش اسامة» خداوند هرکس را که از لشگر اسامه سرپیچی کند، لعنت کند.

مگر کهولت سن شرط رهبری است؟!

مگر امامت، کیلویی و متری است؟!

مگر قرآن معیار ارزشها را علم، تقوی، جهاد، هجرت، سابقه، اخلاص و ایمان قرار نداده است؟ چرا در برابر آن ملاک‌های الهی مسائل دیگری را مطرح کردند؟

موضوع دیگری را که بهانه کردند، شوخ بودن حضرت علی ﷺ بود. براستی مگر شوخ بودن مانع لیاقت است؟ امامت، علم و بینش و عصمت می‌خواهد. لذا امامان ما هم سنشان با هم متفاوت است و هم شیوه برخوردشان و هم مسئولیّتشان، همان گونه که انبیا نیز دارای شرائط متفاوتی بودند.

گسترهٔ ظلم و حق‌کشی

ظلم به امامان معصوم ﷺ از لحظه رحلت پیامبر ﷺ آغاز شد. آنگاه که حضرت تقاضای قلم و کاغذ کرد و به او توهین نمودند و این مظلومیّت همچنان تا پایان عمر حضرت علی ﷺ ادامه پیدا کرد تا جایی که آن حضرت به هنگام ضربت خوردن

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۶۰. ۲. سوره کهف، آیه ۱۳.

فریاد زد: «فزت و ربّ الکعبة»[1] به پروردگار کعبه رها شده و رستگار شدم.

مقام علی علیه‌السلام تا الآن هم ناشناخته مانده و او هنوز مظلوم است. کتاب نهج‌البلاغه او هنوز شناخته نشده و آن حضرت در طول تاریخ مظلوم مانده است.

ظلم به امامان، هم از خارج و بیرون منزل بود و گاهی هم از درون خانه از ناحیه همسران نااهل.

ظلم به امامان معصوم تنها ظلم زبانی یا عملی یا قلمی نبود، بلکه از هر نوع ظلمی در مورد آنان فروگذار نشد.

گاهی به اسم مذهب و برای تقرّب به خدا، در خطبه‌ها و بالای منبرها، در برابر مردم و در خلوت، در حال نماز و غیر نماز به آن امام توهین می‌کردند و به او بد می‌گفتند!!

ظلم به امامان، هم از ناحیه دوستان نادان بود و هم از ناحیه دشمنان دانا، دوستان ترسو، بی تفاوت و جاهل و ساده و دشمنانِ منافق و زرنگ و ...

آنان علم و مقام خود را از امامان معصوم کسب می‌کردند و بر علیه آن بزرگواران حرکت می‌کردند.

ظلم به پیروان

بسیاری از منحرفان آگاهانه یا ناآگاهانه انواع تهمت‌ها را متوجه شیعه و دوستداران اهل‌بیت علیهم‌السلام نمودند و حال آنکه بر خلاف تهمت‌های زیادی که به آنان زده‌اند عقائد حقّهٔ آنان در هزاران کتاب و جزوه ونوار و حتی در رسانه‌های عمومی بارها و بارها تکرار شده و همه بیان گر آن است که:

هرگز شیعیان قرآن را تحریف شده نمی‌دانند.

هرگز شیعیان امامان خود را خدا نمی‌دانند.

---

۱. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲.

هرگز بهائیان و بابیان جزء شیعیان نبوده و نیستند.

هرگز شیعه تمام روایات کتاب‌های چهارگانه (کافی، من لایحضر، تهذیب و استبصار) را صحیح نمی‌داند و عمل به آنها را واجب نمی‌داند، بلکه این چهار کتاب را از بهترین کتاب‌ها می‌داند.

هرگز شیعه اصحاب رسول خدا را مُرتد نمی‌داند، بلکه عقیده دارد همان گونه که در زمان حیات رسول خدا ﷺ هم مؤمن واقعی بود و هم منافق، پس از رحلت آن حضرت نیز چنین است.

بنابراین کسانی که می‌گویند تمام اصحاب رسول خدا ﷺ مؤمن واقعی و عادل هستند باید بگویند که منافقان زمان حیات پیامبر ﷺ بعد از رحلت کجا رفتند؟

اکثریّت خطاکار؟

گاهی می‌گویند چگونه می‌شود همه مردم اشتباه کنند و امام حق را رها کرده و گرد دیگری بروند، ما از اینکه مردم علی ﷺ را رها کردند می‌فهمیم لابد حق چنین بوده است؟

پاسخ آن است که اولاً همه مردم حضرت علی ﷺ را رها نکردند، ثانیاً آیا اکثریّت دلیل حقانیّت است؟ آیا اگر معیارهای روشن قرآن در دست بود باید آنها را رها و نگاه به عمل مردم کرد؟ گویا از آیه آخر سوره جمعه غافل شده‌اند که پیامبر مشغول خواندن خطبه‌های نماز جمعه بود که ناگاه فروشندگانی وارد شده و شروع به طبل زدن کردند، مردم رسول خدا را رها کرده و دور کاروان را گرفتند و پیامبر ﷺ را تنها گذاشتند و از آن همه مردم، چند نفری بیشتر پای سخن پیامبر ﷺ ننشستند، آیا رها کردن پیامبر ﷺ صلاح بود؟!

مگر قرآن نخوانده‌اند که اکثر بنی اسرائیل هارون جانشین حضرت موسی را رها و دور گوساله جمع شدند.

آری تا هوسها و وسوسه‌ها هست، احتمال هرگونه خطری هست.

همگامی شیعه و اهل سنت

با سیری در کتب شیعه و اهل سنت مشاهده می‌کنید که تقریباً تمام فضائلی که شیعه درباره حضرت علی ﷺ بیان کرده، علمای اهل‌سنت هم آن را نقل کرده‌اند و اگر جائی شیعه انتقاد از بعضی اصحاب کرده‌اند همان انتقادها را در کتاب‌های خود اهل سنت هم مشاهده می‌کنیم.

امّا کسانی قصد برهم زدن وحدت مسلمانان را دارند و میان شیعه و سنی تفرقه ایجاد می‌کنند و ادّعا می‌کنند که در شهرهای شیعه‌نشین اهل سنّت مورد توهین و تحقیر قرار می‌گیرند. امّا به عنوان نمونه اگر سفری به ایران بیایند، می‌بینند که در شهرهای بسیاری شیعه و سنّی همچون دو برادر در کنار هم کار و تلاش و همکاری نموده و در ازدواج و معامله و مسافرت مشارکت نموده و همواره به یکدیگر احترام می‌گزارند و هرگز تفرقه‌ای در کار نیست. آنگاه متوجه خواهند شد که در کشورهای دیگر بعضی ناشیانه یا مغرضانه و عوام فریبانه دست به یک سری تهمت‌ها علیه شیعه زده‌اند.

آری شیعه نه یک فرقه سیاسی است و نه گروه بدعت‌گزار، بلکه حرکت آنها برخاسته از متن اسلام و قرآن و هدف آنها رضای خداست. شیعه همان مسلمانان و علاقمندان به علی ﷺ هستند که در زمان خود پیامبر ﷺ نیز بوده‌اند و آن حضرت این لقب را به پیروان حضرت علی ﷺ عطا فرمودند.[1]

واژه شیعه توسط پیامبر اسلام ﷺ بارها خطاب به علی ﷺ به کار رفته است. عباراتی از قبیل: «یا علیّ! أنت و شیعتك هم الفائزون»[2] ای علی! تو و شیعیانت رستگارایید.

---

۱. الغدیر، ج ۲، ص ۵۷.
۲. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۴۶.

رهبری‌های ممنوع

در قرآن دو نوع رهبری و امامت مطرح شده است: امام نور که مردم را به سوی خدا هدایت می‌کند، ﴿ائمة یهدون بأمرنا﴾[1] و امام نار که مردم را به سوی آتش می‌کشاند، ﴿ائمة یدعون الی النار﴾[2] و روی مسئله رهبری زیاد تکیه شده است هم در جنبه مثبت و هم در جنب منفی. در جنبه مثبت پیروی از رسول خدا ﷺ و اولی الامر واجب و درکنار پیروی خدا ذکر شده و سفارش شده که علاوه بر خدا و رسول باید از امامان و اولیای الهی و فقهای جامع‌الشرائط اطاعت نمود و اگر کسی سخن آنان را نپذیرد و رد کند، گویا فرمان خدا و رسول خدا را رد کرده و به منزله شرک به خداوند است.[3]

در جنبه منفی نیز قرآن کسانی را معرفی نموده که باید از آنان دوری کرد.

با نگاهی به قرآن، افراد و گروه‌هایی را که نباید امام و رهبر باشند و نباید مردم از آنان اطاعت و پیروی کنند، فهرست‌وار بیان کنیم، اگر چه هر انسان عاقلی با همان فطرت خدادادی خود می‌فهمد که این گروه‌ها لیاقت رهبری را ندارند. به هر حال قرآن به عنوان هدایت و هشدار به معرفی آنان می‌پردازد:

۱ـ گنهکاران و کافران. ﴿لا تُطِع منهم آثماً أو کَفوراً﴾[4] از گناهکاران و کافران اطاعت مکن.

۲ـ فسادگران. ﴿و لاتتّبع سبیل المفسدین﴾[5] از کسانی که اهل فساد هستند، پیروی

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۷۳.
۲. سوره قصص، آیه ٤١.
۳. وسائل‌الشیعه، ج۱۸، ص۹۹.
٤. سوره انسان، آیه ٢٤.
۵. سوره اعراف، آیه ١٤٢.

مکن.

۳ـ جاهلان و نادانان. ﴿لا تتّبع اهواء الّذین لا یعلمون﴾[۱] الگوگیری از هوی و هوس افراد جاهل ممنوع است.

٤ـ دروغگویان و تکذیب‌کنندگان. ﴿و لاتُطِع المکذّبین﴾[۲] از افرادی که به خاطر غرور و تکبّر حق را نمی‌پذیرند و حقائق را تکذیب می‌کنند، اطاعت نکن.

۵ ـ غافلان و هوسرانان. ﴿ولا تطع مَن أغفلنا قلبه عن ذکرنا واتّبع هواه و کان امرُه فُرطاً﴾[۳] ازکسانی که قلبشان را از یاد خود (به خاطر عمل خودشان) غافل نمودیم و به جای حق پیرو هوسها و غرائز سرکش هستند و از مرز اعتدال و حق بیرون و اهل افراط و زیاده روی هستند، اطاعت مکن.

٦ـ فرومایگان. ﴿و لا تُطِع کلّ حلاّف مَهین﴾[٤] از فرومایگانی که با سوگندهای پی در پی، از فرصت‌ها سوء استفاده کرده و خود را در جامعه جا می‌زنند پیروی نکن.

۷ـ اسراف کنندگان. ﴿ولاتُطیعوا امر المسرفین﴾[۵] از پذیرش رهبری اهل اسراف دوری کنید.

۸ ـ محکومان سابقه‌دار. ﴿ولا تتّبعوا اهواء قوم قد ضَلّوا من قبل﴾[٦] ازکسانی که سابقه گمراهی دارند و اکنون هم محکوم هوسها و غرائز خود هستند پیروی نکنید.

با نگاهی گذرا به آیات فوق، می‌بینیم که گناه، انحراف، اسراف، افساد، جهل، سوء سابقه وکفر موجب می‌شود افرادکه گروه‌هایی از قابلیّت رهبری ساقط شوند و امام و رهبر باید از تمام عوارض فوق و نظائر آن دور باشد.

در آیات دیگر قرآن، ولایت یهود و نصاری بر مسلمانان و همچنین ولایت و نفوذ و سرپرستی دشمنان خدا و یا مسلمان نمایانی که مکتب را بهانه و دستاویز قرار می‌دهند ممنوع اعلام شده است.

---

۱. سوره جاثیه، آیه آیه۱۸. ۲. سوره قلم، آیه۸. ۳. سوره کهف، آیه۲۸.
٤. سوره قلم، آیه ۱۰. ۵. سوره شعراء، آیه۱۵۱. ٦. سوره مائده، آیه٦۲.

شیعه یا سنّی؟

در یکی از کشورهای اسلامی در حضور حدود سیصد نفر از اساتید دانشگاه، موضوعی را با توجّه به آیات قرآن مورد بحث و سخنرانی قرار دادم. از لطف خدا، مورد توجّه قرار گرفت و یکی از حاضران با صدای بلند گفت: احسنت، خیلی خوب بود ولی حیف که تو شیعه‌ای! بیائید مسلمانان همه با هم یکی بشویم.

گفتم: حرف شما قبول، نه شیعه و نه سنی، فقط قرآن.

تا این مطلب را گفتم مدتی کف زدند و تشویق کردند. کف زدن‌ها که تمام شد، گفتم: با هم به سراغ قرآن برویم و ببینیم قرآن چه می‌گوید؟

گفتم: تا زمانی که پیغمبر بود، دوگانگی و اختلاف شیعه و سنّی وجود نداشت و پیامبراکرمﷺ الگوی همه بود. ﴿لقد کان لکم فی رسول الله أسوة حسنة﴾[1]

امّا پس از رحلت پیامبر دو راه پیدا شد: یکی راه اهل بیت او که ما شیعیان پیرو آنان هستیم و دستمان را در دست آنها گذاشته و فقهمان را از آنها گرفته‌ایم و راه دیگر، راهی است که برادران اهل‌سنت آن را انتخاب کرده‌اند.

دلیل اینکه من شیعه هستم وخط اهل‌بیت را انتخاب کردم سه آیه از قرآن است:

۱ـ قرآن در مورد اهل بیتﷺ می‌فرماید: ﴿انّما یُرید الله لیُذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا﴾[2] خداوند اراده نموده که پلیدی‌ها را از شما اهل بیت دور گرداند و شما را پاک و منزّه گرداند.

خداوند در این آیه به صراحت اعلام فرموده که اهل بیت، از گناه و پلیدی

---

۱. سوره احزاب، آیه ۲۱. ۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

معصومند، آیا راجع به ائمّه اهل سنت چنین مطلبی وجود دارد؟!

۲ـ اهل بیت علیهم‌السلام از همان ابتدای اسلام پیش گام بوده و در قرن اول بوده‌اند و قرآن پیشگامان را برتری داده و فرموده است: ﴿و السابقون السّابقون اولئك المقرّبون﴾[۱] در حالی که پیشوایان اهل سنت (یعنی ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد حنبل)، همه سالها پس از پیامبر آمده و از متولدین قرن دوم هستند.

۳ـ اهل بیت علیهم‌السلام در راه خدا جهاد کرده و به شهادت رسیده‌اند و قرآن مجاهدان در راه خدا را بر دیگران برتری داده است. ﴿فضل اللّه المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً﴾[۲] امّا پیشوایان اهل سنت چنین نبوده‌اند.

آری، پذیرش اطاعت و رهبری اهل بیت علیهم‌السلام، مستند به آیات قرآن است، حال شما برای پیروی از دیگران چه دلیل قرآنی دارید؟!

آنان پاسخی جز سکوت نداشتند!

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱. سوره واقعه، آیه ۱۰ و ۱۱. ۲. سوره نساء، آیه ۹۵.

اهل بیت علیهم‌السلام

اهل بیت چه کسانی هستند؟

حدیث کساء

روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد خانه دخترش زهرا علیهاالسلام شد و عبای خود را که به «کسای یمانی» معروف بود برروی خود کشید، اندکی گذشت، امام‌حسن علیه‌السلام که کودکی خردسال بود وارد شد، به مادر سلام کرد وجویای پدربزرگ خود شد. فاطمه او را به‌سوی پدر راهنمایی کرد. سپس امام حسین علیه‌السلام وپس از او امیرمؤمنان علیه‌السلام وارد شدند و درکنار پیامبر قرارگرفتند وبا اجازه رسول‌خدا به زیرکسا درآمدند. سرانجام حضرت زهرا علیهاالسلام نیز به آنها ملحق گردید.

افراد دیگری نیز در خانه وجود داشتند، امّا پیامبر به هیچ شخص دیگری اجازه ورود ندادند. آنگاه فرمودند: خدایا! اینها اهل بیت من هستند و در مورد آنان دعا کردند.

این اقدام پیامبر بدان جهت بود که جلوی سوء استفاده دیگران را بگیرند و فردا هرکسی به عنوان عمو و همسر پیامبر ادّعا نکند که از اهل بیت پیامبر است و مشمول آیه تطهیر می‌باشد.

معرّفی روزانه

پیامبر در اواخر عمر، روزهای متوالی (بعضی شش ماه و برخی نه ماه گفته‌اند) هر روز صبح به کنار خانه علی و فاطمه علیهاالسلام می‌آمدند و دست‌های خود را دو طرف

درب خانه می‌گذاشتند و می‌فرمودند: «السلام علیکم یا اهل بیت النبوّة»[1] پیامبر بدین وسیله اهل بیت را به مردم معرفی می‌کردند، تا برای مردم فرهنگ شود و مردم اهل بیت را کاملاً بشناسند و افراد دیگر را هر چند از همسران و بستگان پیامبر باشند، جزو اهل بیت محسوب نکنند.

جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام

صلوات بر اهل بیت در نماز

تمامی فِرَق مسلمان، اعم از شیعه و سنی، در تشهد نماز بر پیامبر و آل او صلوات می‌فرستند. حتی صلوات برادران اهل سنت پر رنگ‌تر از صلوات ما شیعیان است. آنان می‌گویند:

«اللّهم صلّ علی محمّد و علی آل محمّد کما صلّیتَ علی ابراهیم و علی آل ابراهیم»

روزی در مسجد الحرام نماز می‌خواندم. پس از سلام یکی از برادران اهل سنت که کنار من نشسته بود، به من گفت: این چه صلوات غلطی بود که فقط می‌گویی: «اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد» گفتم: چرا؟ گفت: این صلوات شما ابتر و ناقص است. آنگاه صلوات فوق را به من یادآوری کرد.

بنابراین نماز بدون سلام بر اهل بیت نماز نیست.

امام شافعی یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت، شعر جالبی دارد که در کاشی‌کاری‌های ایوان نجف نیز درج شده است. او می‌گوید:

یا اهل بیت رسول اللّه حبّکم — فرض من اللّه فی القرآن انزله

کفاکم من عظیم الشأن انّکم — من لم یصلّ علیکم لا صلوٰة له

ای اهل بیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، خداوند دوستی شما را در کتابش واجب کرده است. در علوّ مقام و شأن شما همین بس که هر کس بر شما صلوات نفرستد، نماز

---

۱. بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۲۱۵.

نگزارده است.

محبّت اهل بیت ﷺ

روزی می‌خواستم از خانه خارج شوم، فرزند خردسالم گفت: بابا برای من بیسکویت می‌خری؟ گفتم: وقتی برگردم برایت می‌خرم.

حدیث داریم اگر به فرزندنت قول و وعده‌ای دادی، عمل کن! متأسفانه آن روز وقتی به خانه برگشتم بر اثر قصور یا تقصیر بیسکویت نخریدم. تا وارد خانه شدم، فرزندم گفت: بابا بیسکویت خریدی؟ گفتم: نه. گفت: بابا بَدِه. گفتم: نه بابا خوبه. دیدم ذکر گرفت که بابا بَدِه بابا بَدِه. او را بغل کردم و گفتم: بابا جون! من تو را دوست دارم گفت: بیسکوینت کو؟

من فهمیدم محبت بدون بیسکویت را بچه دو ساله هم قبول ندارد.

دروغ می‌گویند آنهایی که می‌گویند ما ولای علیؑ داریم، امّا پایشان به مسجد و نمازجمعه و جماعت نمی‌رسد. پایشان به جبهه و صحنه مبارزه نمی‌رسد.

علیؑ مرد جبهه بود، مرد شمشیر بود، مرد عبادت و اشک و ناله بود، مرد حماسه و فریاد بود، دوستدار علی نیز باید در این راه قدم بردارد.

ماجرای غدیر

در سال دهم هجری یعنی اواخر عمر پیامبر، در مدینه اعلام گردید که امسال پیامبر درمراسم حج شرکت می‌کنند. هر کس مایل است، همراه پیامبر حرکت کند.

کاروان باشکوهی از مسلمانان عازم زیارت خانه خدا و انجام مناسک حج گردید. پس از بجای آوردن اعمال حج، در برگشت، کاروان به چهارراهی رسید که حجاج هر کدام به راه خود می‌رفتند. نام آن محل، غدیر خم بود.

این منطقه سه ویژگی داشت:

۱ـ برکه آبی بود که برای آن جمعیّت انبوه واحشام آنها درآن هوای گرم بسیار

ضروری بود.

۲ـ چهار راه و به عبارت دیگر گلوگاه بود.

۳ـ زمین گود بود. تا مراسم برای همه قابل مشاهده باشد. مانند فوتبالیست‌ها که توی گودی‌اند و تماشاچی‌ها از آن بالا همه را به خوبی می‌بینند.

پیامبر و علی ﷺ نیز در گودی قرار گرفتند تا همه به خوبی آنها را ببینند.

در این هنگام، فرشته وحی الهی فرود آمده و آیه زیر را بیان کرد:

﴿یا ایّها الرّسول بلّغ ما أنزل الیك من ربّك و إن لم تفعل فما بلّغت رسالته و اللّه یعصمك من النّاس انّ اللّه لا یهدی القوم الكافرین﴾[1]

ای رسول ما! آنچه را که از طرف پروردگارت به تو نازل شده است ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، رسالتت را به سرانجام نرسانده‌ای و خداوند تو را از مردم محافظت می‌کند. همانا خداوند کافران را (به هیچ راه موفّقی) هدایت نمی‌کند.

براستی پیامبر چه چیز را باید ابلاغ کند؟!

نکته قابل توجه کلمه «ما» در «ما انزل الیک» است. به طور قطع آنچه را که پیامبر باید ابلاغ کند، جزء دین است، اما آیا از اصول دین است؟ توحید است یا نبوّت یا معاد؟

قطعاً توحید نیست، زیرا اکنون آخرین سال عمر مبارک پیامبر است، آیا پیامبر تاکنون مردم را به توحید دعوت نکرده است؟ آیا از آنها نخواسته است که «لا اله الا اللّه» بگویند؟! یا باید تبلیغ کند که من پیامبرم؟ آیا تاکنون معاد را برای مردم نگفته است؟! در حالی که بسیاری از سوره‌هایی که در اوائل بعثت و در مکه نازل شده، مربوط به معاد است.

آیا منظور ابلاغ فروع دین است؟ آیا پیامبر باید از مردم بخواهد که نماز بخوانند، یعنی کسانی که به حج آمده بودند، تارک الصلوة بودند؟!

---

۱. سوره مائده، آیه ٦٧.

دستور وجوب روزه، زکات، خمس و جهاد همه در سال دوم هجری نازل گردید.
پس این مأموریّت چیست؟

این پیام باید موضوعی باشد که اصول دین و فروع دین بند به آن است. علاوه بر آنکه خداوند می‌فرماید: اگر این پیام را نرسانی، اصلاً رسالتت را ابلاغ نکرده‌ای. گویا پیامبر از ابلاغ این پیام می‌ترسد، زیرا ادامه آیه می‌گوید: خداوند تو را از مردم محافظت می‌کند، براستی این چه امری است که پیامبر می‌ترسد و از چه چیز می‌ترسد؟ آیا پیامبری که در جنگ‌ها نترسیده، بر جانِ خود می‌ترسد که خداوند می‌گوید نترس؟ یا ازکینه‌ها و عقده‌هایی که منافقان و دشمنان اسلام از علی ﷺ در سینه دارند می‌ترسد!

چنانکه در دعای ندبه می‌خوانیم: «أحقاداً بَدریّةً و خیبریّةً و حُنینیّة»
کینه‌های بجا مانده از جنگ‌های بدر و خیبر و حنین.

به هر حال پیامبر دستور داد تا کاروان توقف کند، آنهایی که پیشاپیش حرکت می‌کردند، برگشتند و آنهایی که عقب مانده بودند رسیدند. جمعیّتی در حدود ۱۲٤۰۰۰ نفر گرداگرد پیامبر جمع شدند.

نماز جماعت ظهر اقامه گردید. آنگاه پیامبر دستور داد منبری از جهاز شتران درست کردند و بر بالای آن قرار گرفت.

پیامبر به هر یک از چهار طرف نگاهی کرد و فرمود: «الا تسمعون؟» آیا صدای مرا می‌شنوید؟ مردم جواب دادند: بلی.

پیامبر این اقرار و اعتراف را از آنها گرفت، تا فردا کسی ادّعا نکند که من نفهمیدم و متوجه صحبت‌های پیامبر نشدم!

و هنگامی که فاطمه زهرا ﷺ در تاریکی‌های شب به در خانه مهاجر و انصار می‌آمد و سخنان پیامبر را در ارتباط با جریان غدیر و خلافت علی ﷺ به آنها یادآوری می‌کرد، نگویند: ما نشنیدیم!

پیامبر در آن روز و در آن هوای گرم، خطبه بسیار طولانی و جامعی خواند، سپس علی علیه السلام را به نزد خود فراخواند و زیربازوی او را گرفت به نحوی که همه او را ببینند و فرمود: «مَن کُنتُ مولاه فهذا علیّ مولاه» هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست.

سپس این آیه نازل شد:

﴿الیوم یئس الّذین کفروا من دینکم فلاتخشوهم و اخشون الیوم أکملتُ لکم دینکم و أتممتُ علیکم نعمتی و رضیتُ لکم الاسلام دیناً﴾[1] امروز کفّار نسبت به دین شما مأیوس شدند پس از آنان نترسید و از من بترسید. امروز دین شما را کامل کردم و نعمت را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین شما برگزیدم.

آیا پیام غدیر، دوستی علیّ علیه السلام بود؟

بعضی می‌گویند: منظور پیامبر از «مَن کنتُ مولاه فهذا علیّ مَولاه» دوستی علی علیه السلام بود. زیرا یکی از معانی ولایت، محبّت و دوستی است. امّا آیا برگرداندن کسانی که مسافتی را طی کرده‌اند و جمع کردن و نگه داشتن آنها به مدت سه روز در آن بیابان داغ برای ابلاغ این مطلب بود که مردم علی را دوست بدارید! هر چند دوستی علی علیه السلام هم بسیار مهم است و بسیاری به دوستی علی علیه السلام هم عمل نکردند!

از آن گذشته آیا دوستی ببیعت می‌خواهد؟ دوستی تبریک می‌خواهد؟ چرا برخی آمدند و گفتند:

«بخٍ بخٍ لك یا علیّ، أصبحتَ مولای و مولا کلّ مؤمن»[2]

مبارک باد، مبارک باد ای علی! امروز تو مولای ما و مولای هر مؤمنی گردیدی.

براستی هر کس در دادگاه دو شاهد داشته باشد، حق خود را می‌گیرد، در حالی که علی علیه السلام یکصد و بیست و چهار هزار نفر شاهد داشت و حقش را از بین بردند. آری علی، اول مظلوم تاریخ است!

---

۱. سوره مائده، آیه ۳. ۲. بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۸۸.

اولی الامر کیست؟

در قرآن می‌خوانیم: ﴿اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم﴾[1] از خدا و رسول و صاحبان فرمان پیروی کنید.

«اولی الامر» یعنی صاحب اختیار و فرمان، چه کسانی هستند؟

به عقیده ما شیعیان اولی الامر، امامان معصوم هستند، نه هر صاحب قدرتی که بر مردم تسلّط پیدا کند. زیرا این صاحبان فرمانی که در کنار خدا و رسول هستند باید در راه خدا و رسول باشند.

بدیهی است که وقتی می‌گویند از خدا و پیامبر فرمانبرداری کنید، یعنی هیچ گناهی را انجام ندهید. از طرف دیگر، اگر ما مصادیق اولی‌الامر را سلاطین و رؤسای جمهور کشورها بدانیم، که نه تنها معصوم نیستند بلکه گاهی سرآمد گنهکاران می‌باشند، پس باید از آنها فرمانبرداری و پیروی کنیم.

آیا این صحیح است که قرآن در یک آیه هم به ما سفارش کند که پیرو خدا و رسول باشیم و هرگز دور خلاف نگردیم و گناه نکنیم و هم سفارش کند که پیرو کسانی باشیم که هر روز صدها خلاف می‌کنند؟! اگر خیلی خوش‌بین باشیم، آنان گاهی مرتکب گناه می‌شوند، که در این صورت مطیع آنها بودن، یعنی گاهی گناه کردن.

آیا چنین تناقضی از سوی خداوند حکیم پذیرفته است؟ بنابراین منظور از اولی الامر هر حاکم و صاحب قدرتی نیست.

بیانی دیگر

همان گونه که در این آیه فرمانِ «اطیعوا» داریم، در آیات دیگر، نهیِ «لا تطع» و «لا تطیعوا» داریم. خداوند در یک جا فرمان اطاعت از حاکمان می‌دهد و در جای دیگر می‌فرماید: اطاعت نکنید، تکلیف چیست؟

---

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

اگر منظور از «اولی الامر» هر صاحب قدرتی باشد، با این همه مواردی که خداوند از اطاعت آنان نهی فرموده، از اطاعت شوندگان چیزی باقی نمی‌ماند. مانند اینکه پزشک به بیمار بگوید: لبنیات بخور. بعد بگوید: ماست نخور، شیر نخور، پنیر نخور، کره نخور، خامه نخور و ...

پس اولی‌الامر باید امامان معصوم باشند که اطاعت از آن بزرگواران همان اطاعت از خدا و رسول باشد و هرگونه انحراف فکری و عملی در آنان نباشد و از حد اعلای عصمت برخوردار باشند.

اگر مراد قرآن از اولی الامر افراد غیر معصوم بود، حق این بود که فرمان به پیروی از آنان این چنین مطلق نباشد و مانند پیروی از والدین مشروط باشد. چنانکه قرآن می‌فرماید: اگر والدین خواستند فرزند را از مدار توحید خارج نمایند، اطاعت از آنها ممنوع است:

﴿وإن جاهداك لتشرك بی ما لیس لك به علم فلا تطعهما﴾[1]

بنابراین اگر فرمان پیروی از اولی الامر بی‌قید و شرط آمده است، به این خاطر است که اولی الامر در دیدگاه قرآن نیازی به قید ندارد، آنها کسانی هستند که از انحراف به دورند و دارای مقام عصمت می‌باشند.

اگر در مسیری حرکت کنیم و به تابلوی که بر روی آن نوشته عبور آزاد، برخورد کنیم، از این تابلو متوجه می‌شویم که مسیر مشکلی ندارد، وگرنه اگر مسیر مشکلی داشت یا باید تابلوهای احتیاط نصب می‌شد و یا حداقل تابلوی فوق نصب نمی‌شد. همچنین هنگامی که خداوند از انسان می‌خواهد از اولی الامر اطاعت کند و هیچ گونه قید و شرطی را ذکر نکرده، آشکار می‌گردد که آنها هیچ‌گونه لغزشی ندارند.

علاوه بر آنکه بر اساس روایات مراد از «اولی الامر» پیشوایان معصومی هستند که

---

۱. سوره عنکبوت، آیه ۸.

طبق سیصد حدیث شیعه و اهل سنت، تعداد آنها دوازده نفر است.[۱]

اولی الامر دوازده نفرند

در روایات متعدد، پیامبر اسلام ﷺ تعداد و نام جانشینان خود را بیان کرده است:

در برخی روایات آمده است: «الائمة بعدی اثنی عشر کلّهم من قریش»[۲]، رهبران پس از من دوازده نفرند و همه آنها از قریش‌اند.

در برخی دیگر فرموده‌اند: امامان پس از من به تعداد نُقبای بنی‌اسرائیل دوازده نفرند.

در برخی روایات پیامبر نام تک تک آن دوازده نفر را بیان کرده‌اند.

جابر بن عبداللّه انصاری، صحابی بزرگ پیامبر می‌گوید: زمانی که آیه ﴿اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم﴾ نازل شد، از پیامبر اکرم پرسیدم: خداوند و پیامبرش را می‌شناسیم، اولی الامر کیانند که اطاعتشان به اطاعت خداو رسول مقرون شده است؟

آن حضرت فرمود: ای جابر! آنان جانشینان من و ائمّه مسلمین هستند؛

«اوّلهم علیّ بن ابی طالب ثمّ الحسن ثمّ الحسین ثمّ علیّ بن الحسین ثمّ محمّد بن علیّ»

اول آنان علی ابن ابیطالب سپس دو فرزند او حسن و حسین و آنگاه زین‌العابدین فرزند حسین و آنگاه فرزندش محمد معروف به باقر است که تو او را درک می‌کنی. ای جابر! زمانی که او را دیدی سلام مرا به او برسان.

«ثمّ الصادق جعفر بن محمّد ثم موسی بن جعفر ثمّ علیّ بن موسی ثمّ محمّد بن علیّ ثمّ علیّ بن محمّد ثمّ حسن بن علیّ ثمّ سمیّی و کنیّی حجّة اللّه فی ارضه و بقیته فی عباده ابن الحسن بن علیّ»

پس از او فرزندش جعفر الصادق و آنگاه موسی الکاظم و سپس علی الرضا و آنگاه محمد التقی و سپس علی الهادی و آنگاه حسن العسکری می‌باشد و آخرین

---

۱. جلاءالبصر فی ائمة الاثنی عشر، آیت اللّه صافی. ۲. بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۲۱.

آنان فرزند عسکری است که هم نام من و حجّت خدا بر زمین و بقیت اللّه است.

«ذاك الّذی یفتح اللّه علی یدیه مشارق الارض و مغاربها»

همان که به وسیله او در شرق و غرب عالم فتح و گشایش پیدا خواهد شد.

«ذاك الّذی یغیب عن شیعته و اولیائه»[1]

او همان است که از چشم شیعیان غایب خواهد شد و همه کس او را باور نداشته و لیاقت دیدار او را نخواهد داشت.

البتّه آنان که امامت اهل بیت علیهم السلام را نپذیرفته‌اند، در این که منظور پیامبر از آن دوازده نفری که بعد از او امامت امت را عهده‌دار می‌شوند، چه کسانی هستند سردرگم هستند و به توجیهات بی‌ربط و بعضاً خنده‌آوری روی آورده‌اند.

هدف ائمه یکی است

ائمه دارای هدف واحدی هستند که همان هدف پیامبر است، اما به اقتضای شرایط زمان و مکان، هر کدام شیوه خاصی را در پیش گرفتند؛ یکی می‌جنگد و دیگری صلح می‌کند، یکی با دعا و توسل به مبارزه با جهل و دشمن برمی‌خیزد و دیگری با برگزاری کلاس درس و مجالس بحث و مناظره به تربیت مردم می‌پردازد.

هر چند به ظاهر هر کدام دارای نقش متفاوت با دیگری است، ولی هدف همه یکی است، همانند دو دست که به هنگام شستشوی لباس هر کدام حرکت متفاوتی دارد و در جهت عکس دیگری حرکت می‌کند، اما هدف هر دو، رسیدن به تمیزی و پاکیزگی است.

امام که از لغزش و اشتباه به دور است، چه بجنگد و چه صلح کند، کارش صحیح و مورد تأیید خدا و پیامبر است. چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود: «الحسن و الحسین امامان قاما أو قعدا»[2] حسن و حسین، امام و

---

۱. کمال الدین، ج۳، ص۲۵۳. ۲. بحارالانوار، ج۴۳، ص۲۹۱.

پیشوای مردمند، چه بجنگند وچه صلح کنند.

جایگاه اهل بیت نزد پیامبر

حدیث سفینه

در کتب معروف شیعه و سنی احادیث ارزشمندی از پیامبر اسلام نقل شده که جایگاه والای اهل بیت را نشان می‌دهد.

مرحوم میرحامدحسین هندی کتابی به نام «عبقات» دارد که قبل از «الغدیر» نگاشته شده و مرحوم علامه امینی صاحب کتاب الغدیر از آن بسیار استفاده کرده است، بنده نیز درکتابی دیدم که امام خمینی﵀ فرموده بودند: بر علما لازم است که به کتاب عبقات اهمیّت داده و آن را چاپ کنند.

در این کتاب ۱۸۷ حدیث از طریق ۹۲ نفر از بزرگان اهل سنت از جمله امام شافعی، احمد حنبل و مسلم نقل کرده که پیامبر فرمود: «مثل اهل بیتی کسفینة نوح مَن رَکبها نجی و مَن تخلّف عنها غرق»

اهل بیت من، همچون کشتی نوح هستند، هرکس بر آن سوار شد، نجات یافت و هر کس از آن روی گرداند، غرق گردید.

همچنین شیعه و سنّی از آن حضرت نقل کرده‌اند که فرمود:

یهودیان، پس از پیامبرشان هفتاد و یک فرقه و مسیحیان، هفتاد و دو فرقه شدند و امت من هفتاد و سه فرقه خواهد شد و تنها یکی از آنها اهل نجات است.

در این که فرقه ناجیه کدام است، میانِ فرق مختلف اختلاف شده و هر فرقه‌ای خود مدّعی آن است. امّا پیامبر راه را نشان داده و تنها راه اهل‌بیت را راه حقّ و نجات می‌داند، «مَن رکبها نَجیٰ» هر کس متمسّک به اهل بیت شد، نجات پیدا می‌کند.

یکی از استدلال‌های متین و محکم در ارتباط با حقانیّت راه اهل‌بیت همین حدیث سفینه است. من با علمای بسیاری از کشورهای اسلامی مذاکره و مباحثه

داشته‌ام، وقتی این استدلال را مطرح می‌کردم، پاسخی نداشته و چاره‌ای جز تسلیم نداشتند.

حدیث ثقلین

پیامبر در حدیث معروفی که بسیاری از علمای اهل سنّت نیز آن را نقل کرده‌اند می‌فرماید: «انّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا و لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض»[1]

من دو چیز گرانبها در میان شما به یادگار می‌گذارم، کتاب خدا و عترتم. این دو از هم جدا نمی‌شوند تا هنگامی که در کنار حوض کوثر در بهشت به من برگردند.

جای بسی تأسف است که بعضی مغرضانه در حالی که حدود یکصد حدیث نقل شده که پیامبر فرمود: «کتاب اللّه و عترتی» و فقط در یک حدیث آمده که پیامبر فرمود: «کتاب اللّه و سنّتی»، عده‌ای همهٔ آن احادیث را رها کرده و تنها به این یک حدیث استناد می‌کنند.

همان گونه که در بیان ماجرای آخرین سفر حج رسول خدا از کوچک‌ترین مطلبی فرو گذار نکرده‌اند و به اصطلاح قدم به قدم ماجرای سفر رسول خدا به مکه را نوشته و نقل کرده‌اند، اما از برگشت رسول خدا از آن سفر حج و رفتن به مدینه، اصلاً خبری نیست! زیرا در نقل آن بایستی ماجرای غدیر خم را نقل می‌کردند، لذا مغرضانه هیچ نقلی از برگشت نیست!!

در حدیث ثقلین نکات ارزنده‌ای وجود دارد که بررسی آن خالی از لطف نیست:

۱ـ پیامبر در این حدیث می‌فرماید: تا زمانی که پیرو قرآن و عترت باشید، هرگز منحرف و گمراه نمی‌شوید. «ما إن تمسّکتم بهما ان تضلّوا ابداً»

هر مسلمانی روزانه حداقل ده مرتبه در نماز، از خدا می‌خواهد که او را از راه غضب شدگان و گمراهان دور کند. اگر مسلمانان بخواهند به راه راست دست یابند

---

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۰٤.

و جزو گمراهان نباشند، باید پیوسته به این دو یادگار پیامبر متمسک باشند.

۲ـ از همگونی قرآن و اهل بیت استفاده می‌شود که اگر قرآن جامع علوم است، ﴿لا رطبٍ و لا یابسٍ الاّ فی کتاب مبین﴾[۱] پس اهل بیت نیز با خواست خدا عارف به همه مطالب و حقایق و اعلم مردم هستند.

۳ـ همان گونه که تمسک به قرآن واجب است، تمسک به اهل بیت نیز واجب است.

٤ـ همان گونه که قرآن حبل اللّه است، ﴿و اعتصموا بحبل اللّه جمیعا﴾[۲] اهل بیت نیز حبل اللّه و عامل وحدت هستند.

۵ ـ این دو از هم جدا شدنی نیستند. «لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض»

این دو در کنار یکدیگر، وسیله نجات و هدایت‌اند. اگر کسی فقط به کتاب خدا قناعت کند، گمراه است و اگر کسی خود را علاقه‌مند به اهل بیت بداند و قرآن را رها کند، باز گمراه است. این دو همانند دو بال پروازند که اگر باهم نباشند پروازی صورت نمی‌گیرد.

٦ـ همان گونه که قرآن کلام خدا و به دور از هر گونه اشتباه، خطا و گناهی است، ﴿لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه﴾[۳] امامان نیز معصوم هستند. زیرا پیامبر فرمود: هیچ گاه این دو از هم جدا نمی‌شوند. اگر امام لحظه‌ای مرتکب گناه شود قطعاً از قرآن جدا شده و فاصله گرفته است.

۷ـ همان گونه که تغییر و تبدیل قرآن صحیح نیست و حرام است، تبدیل ولایت اهل بیت به ولایت دیگران نیز حرام است.

گسترهٔ تربیت و هدایت اهل‌بیت

پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام، بنی‌امیه تمامی فرصت‌ها را از اهل‌بیت و طرفداران آنها گرفتند، نه اجازه خطابه و سخنرانی دادند و و نه تدریس و به شدت

---

۱. سوره انعام، آیه ۵۹. ۲. سوره آل‌عمران، آیه ۱۰۳. ۳. سوره فصّلت، آیه ٤۲.

جلوی هر روش تبلیغی و تربیتی را گرفتند. در این هنگام، امام زین العابدین﵇ معارف الهی و علوم خود را از طریق حضرت زینب و یا از طریق دعا به مردم می‌رساند و چون ملاقات با او بسیار سخت بود، به تشکیل یک دانشکده سری در منزل خود پرداخت، بدین ترتیب که امام برده‌ها را می‌خرید و آنها را مدتی نزد خود نگه می‌داشت و به تعلیم و تربیت آنان می‌پرداخت و سپس در شب عید فطر آنان را آزاد می‌کرد. در حقیقت این‌ها فارغ التحصیلان دانشگاه امام سجاد بودند.

امام در هنگام آزاد کردن بردگان به خداوند عرض می‌کرد: «خدایا! من بنده‌هایم را آزاد کردم، تو هم امشب، که شب عید فطر است، علی بن الحسین را از آتش جهنم آزاد کن!»

ائمه و توجّه به خودسازی

ائمه و پیشوایان پیوسته برای تکامل خود تلاش می‌کردند. آنها با انجام اعمال صالح و عبادت و راز و نیاز در این مسیر گام بر می‌داشتند.

امام سجاد﵇ می‌فرماید: «الهی لا تدع خصلة تعاب منّی الاّ اصلحتها»

خدایا اگر خصلت بدی در من وجود دارد، آن را اصلاح فرما.

به امام سجاد﵇ گفتند: چقدر عبادت می‌کنی؟ امام اشک می‌ریزد و می‌فرماید: عبادت من کجا و عبادت علی﵇ کجا؟

به علی﵇ می‌گویند چرا برای عبادت این همه خود را به زحمت می‌اندازی؟ جواب می‌دهد: عبادت من کجا و عبادت پیامبر کجا!

یکی از همسران پیامبر به او عرض می‌کند: یا رسول اللّه! خداوند که این همه به شما لطف دارد و آمرزیده هستی، چرا این همه خودت را به زحمت می‌اندازی؟!

پیامبر پاسخ می‌دهد: آیا بنده شکرگزاری نباشم.

پیامبر آنچنان در مسیر کمال به تلاش و مجاهده پرداخته بود که خداوند به آن

حضرت می‌فرماید: ﴿طه ما انزلنا علیك القرآن لتشقیٰ﴾[۱] ای پیامبر! ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به مشقت افکنی!

در حدیثی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «ما عرفناك حقّ معرفتك»[۲]

خداوندا! ما هیچ گاه تو را آنگونه که شایسته است نشناختیم.

درس بسیار ارزنده‌ای که از این مطالب می‌توان آموخت آن است که ما هیچ گاه نباید به آن چه اندوخته‌ایم، دلخوش باشیم. ما نباید به مسافت و راهی که طی کرده‌ایم، توجه کنیم، زیرا ممکن است دچار غرور شویم و از حرکت باز بمانیم. بلکه باید همیشه به جلو نگاه کنیم و مسیر طولانی راکه باید بپیمائیم و کارهای ناتمامی را که باید به پایان برسانیم، در نظر داشته باشیم. به چند کتابی که خوانده‌ایم و چند درسی که گذرانده‌ایم و چند رکعت نمازی که خوانده‌ایم، نگاه نکنیم. به سختی‌های آینده و عالم قبر و قیامت فکر کنیم که در آنجا از فقر و بی‌چیزی می‌نالیم. چنانکه حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمود: «آه من قلّة الزّاد و طول الطریق و بُعد السفر و عظیم المورد»[۳]

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱. سوره طه، آیه ۱ و ۲. ۲. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۹۲. ۳. نهج‌البلاغه، حکمت ۷۷.

امام مهدی(ع)

بر اساس شواهد تاریخی، یازده امام به دنیا آمده و شهید شده‌اند ولی امام دوازدهم پس از تولد به خواست خداوند از دیدگان غایب گشته‌اند تا هر زمان که خدا بخواهد و مصلحت بداند ظهور کنند و دنیا را پر از عدل و داد نمایند. لذا امام زمانِ ما، حضرت مهدی(ع) است که در اینجا به بحث مختصری درباره دوران غیبت و ظهور آن حضرت می‌پردازیم.

در قرآن آیات متعددی به قیام امام زمان(ع) در آخر الزمان اشاره دارد. ما در اینجا به نقل چند آیه اکتفا می‌کنیم.

﴿هو الّذی أرسل رسوله بالهُدی و دین الحقّ لیظهره علی الدّین کلّه﴾[1] او خداوندی است که پیامبرش را با دین حق برای هدایت مردم فرستاد تا بر همه ادیان عالم تسلط و برتری دهد.

این آیه که سه بار در قرآن تکرار شده، بشارت می‌دهد که دین اسلام سراسر دنیا را فرا خواهد گرفت.

برای جهان شمول شدن اسلام، سه شرط لازم است: ۱ـ وجود یک رهبر جهانی. ۲ـ وجود یک قانون جهانی. ۳ـ آمادگی جهانی.

رهبر جهانی وجود دارد وآن حضرت مهدی (عجّل‌اللّه‌فرجه‌الشریف) است، قانون جهانی نیز قرآن است، کتابی که هدایتگر است وهیچ تحریفی در آن صورت نگرفته است.

---

۱. سوره توبه، آیه ۳۳.

و اما آمادگی جهانی، هنوز مشاهده نمی‌شود، لذا باید تلاش کرد و زمینه‌های لازم را برای آن فراهم ساخت.

امام زمان(ع) وقتی ظهور می‌کند که آمادگی از هر جهت در میان مردم وجود داشته باشد. مردم به معارف و اندیشه‌های قرآن و اسلام آگاه و آمادگی حکومت امام زمان را داشته باشند.

امام زمان(ع) یار و یاور بسیار دارد، منتهی در روایات تعداد یاران امام سیصد و سیزده نفر آمده که تعداد پنجاه نفر از آنها خانم هستند. البتّه اینان فرماندهان و افسران سپاه امام هستند.

در حدیث داریم، هنگامی که امام زمان(ع) ظهور می‌کند، دانشمندان و متخصّصین شرق و غرب با ایشان بیعت می‌کنند و تخصّص خود را در اختیار ایشان می‌گذارند، همان گونه که هنگام پیروزی انقلاب اسلامی متخصّصان نظامی و غیر نظامی کشورمان با امام خمینی(ره) بیعت کرده و تخصّص و توانایی خویش را در اختیار ایشان و اهداف مقدسشان قرار دادند.

غیبت امام زمان(ع)

امام دوازدهم، حضرت مهدی (عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف) غائب شده است و طبق صدها حدیث معتبر برای تشکیل یک حکومت عدل جهانی ظهور خواهد کرد.

البتّه غیبت حضرت در دو مرحله بوده است: غیبت کوتاه (صغری) و غیبت طولانی و بلند (کبری).

در مرحله اول که حدود ۷۰ سال به طول انجامید، شیعیان به واسطه ٤ نفر به عنوان نایب خاص، با حضرت ارتباط داشته و امور دینی خود را به فرمان امام انجام می‌دادند.

تا آنکه حضرت به چهارمین نایب خود فرمودند: تا چند روز دیگر تو از دنیا

می‌روی و پس از تو دیگر شخص خاصّی میان من و مردم واسطه نیست، بلکه شیعیان موظفند به دانشمندان دینی رجوع کرده و به حکم آنها عمل کنند. آنها حجّت من بر مردم هستند همان طور که من حجّت خدا بر آنان هستم.

از آن زمان غیبت طولانی حضرت آغاز گشته و هنوز ادامه دارد.

سؤال: چرا امام زمان غایب است؟

پاسخ: اگر اداره برق یک شهر برای روشنایی کوچه‌ای، تیر چراغ برقی نصب کرد و لامپی به آن زد، ولی بچه‌های کوچه با زدن سنگ لامپ را شکستند، مأموره اداره لامپ دیگری می‌زند. چنانچه مجدداً بچه‌ها لامپ را هم بشکنند، باز اداره برق، برای روشنایی محل اقدام به نصب لامپ دیگری می‌نماید. حال اگر برای بار سوم بچه‌های بی‌ادب لامپ را شکستند، به احتمال بسیار زیاد، اداره برق تمایلی به نصب مجدد لامپ ندارد، اما به خاطر خواهش بزرگترها و رفاه حال اهالی آن کوچه، ممکن است لامپ دیگری را نصب کند.

اما فکر می‌کنید اداره برق تا چه تعداد این کار را انجام دهد؟

در مورد بحث ما نیز، حاکمان ستمگر، یازده چراغ هدایت را شکستند، خداوند نیز چراغ دوازدهم را نگه داشت تا زمانی که مردم لیاقت و آمادگی بهره‌گیری از این چراغ هدایت را پیدا کنند.

انقلاب اسلامی، زمینه‌ساز ظهور

انقلاب اسلامی ایران نشان داد که انقلاب جهانی حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه امکان‌پذیر است و چندان مشکل نیست، زیرا انقلاب آن حضرت برای تحقق سه امر مهم صورت می‌پذیرد:

۱ـ شکستن طاغوت‌ها. ۲ـ نجات مستضعفان. ۳ـ احیای دین.

امام زمان ظهور می‌کند تا طاغوت‌ها را بشکند و پایه‌های شرک و نفاق را در هم

بکوبد. «أین هادِمُ أبنیة الشرك و النفاق»[1]

امـام زمـان (ع) بـرای تـحقق وعـده‌های خـداونـد و نـجات مـستضعفان و بـه حکومت‌رساندن آنان است. ﴿و نُرید أن نمُنَّ علی الّذین استُضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمّة و نجعلهم الوارثین﴾[2]

امام زمان می‌آید تا دین اسلام را در سراسر جهان بگستراند و پرچم پر افـتخار توحید و اسلام را در سراسر جهان به اهتزاز در آورد. ﴿لیظهره علی الدّین کلّه﴾[3]

حال که در ایران طاغوت شکسته شد و مستضعفان حکومت را به دست گرفتند و قرآن حاکم گردید، بنا بر این در جهان هم می‌توان چنین کارهای را انجام داد، چراکه مشت نمونه خروار است، به ویژه هنگامی که رهبری همچون امام زمان(ع) زمـام امور و فرماندهی را به دست بگیرد. اگر در ایران عالمی عادل، توانـست رهبر شود، در عالَم نیز امامی عادل می‌تواند رهبر شود.

دیدار امام در زمان غیبت

سؤال: آیا ممکن است افرادی امام زمان را ببینند؟

پاسخ: البتّه دیدن امام زمان (ع) و رؤیت جمال نورانیش، چشمانی پاک می‌خواهد، دل پاک می‌خواهد، اگر کسی چنین شرایطی را داشته باشد، دیدار امام برایش غیر ممکن نیست، امام نسبت به شیعیان و دوستانش، علاقه‌مند و مهربان است.

او فرزند همان علی(ع) یاور مـستضعفان و بـیچارگان است، او کـه روی خـاک می‌نشست و بالای سر بینوایان حاضر می‌شد، سر آنها را بـر زانـو مـی‌گرفت و بـا دستان مبارک خود بر دهان آنها غذا می‌گذاشت. آری او فرزند علی‌است و ابائی از دیدار و پذیرش و نوازش ما ندارد، ما مشکل داریم!

خوشا به حال کسانی که موفق به دیدار امام زمان شده‌اند!

---

۱. دعای ندبه. ۲. سوره قصص، آیه ۵. ۳. سوره صف، آیه ۹.

در حرم امام رضا مشغول زیارت بودم، شخصی از من سؤال کرد، چند سال است طلبه‌ای؟ گفتم: خیلی سال است. گفت: امام علی علیه السلام هنگامی که یارانش را می‌دید، لذّت می‌برد و خوشحال می‌شد، آیا اگر امام زمان علیه السلام تو را ببیند، خوشحال می‌شود؟ سرافکنده گفتم: اگر امام از من عصبانی نشود همین برای من کافی است!

خوشا به حال کسانی که امام زمان از آنها راضی است.

در حدیث داریم که هفته‌ای دو مرتبه اعمال ما را به امام زمانمان عرضه می‌کنند و او با دیدن اعمال صالح ما خوشحال می‌شود.

البتّه باید مراقب مدّعیان دروغین مهدویّت نیز بود و مواظب باشیم تا از افرادی که به دروغ ادّعای ملاقات و زیارت امام زمان علیه السلام را دارند، فریب نخوریم.

وظیفه ما در زمان غیبت

دانستن اینکه امام در چه زمانی ظهور می‌کنند و یا اینکه اکنون در کجا زندگی می‌کنند، ارزش چندانی ندارد، آنچه ارزشمند است آن است که بدانیم وظیفه ما در حال حاضر چیست و امام از ما چه انتظاری دارد و سپس به آن جامعه عمل بپوشیم. لذا شناخت وظیفه لازم‌ترین مطلب در زمان غیبت امام است که ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ـ شناخت امام زمان و اهداف او. «اللهم عرّفنی حجتك فان لم تعرفنی حجّتك ضللت عن دینی»[1]

۲ـ معرفی و شناساندن امام زمان و انقلاب جهانی او به دیگران و ایجاد زمینه‌های لازم برای ظهور.

۳ـ تلاش در جهت جلب رضایت امام زمان علیه السلام با انجام اعمال صالح و ارتباط معنوی.

---

۱. مفاتیح‌الجنان، تعقیبات نماز.

٤ـ انتظار فرج و دعا برای ظهور حضرت.

٥ ـ صدقه دادن و دعا کردن برای سلامتی امام.

٦ـ خواندن نماز و دعاهای فرج، ندبه، عهد و سلام کامل.

٧ـ پرداخت حقوق مالی (خمس)، متعلق به امام زمان(ع).

٨ ـ عمل به تکلیف و واجبات و دوری از گناه و محرّمات.

در پایان یادی کنیم از کسانی که راه امامت و ولایت و تشیع را پیش پای ما گذاشتند و به ما معرفی کردند.

گاهی انسان یک حدیث می‌خواند، افرادی را متحول می‌کند و گاهی شخصی صدها حدیث بلد است، اما هیچ نتیجه‌ای از آنها عائد نمی‌گردد.

ما امروز به تعداد بسیار زیادی اسلام شناس ناب نیازمندیم، اینجاست که اگر هر دانش آموز دبیرستانی از من بپرسد که چه کاره شوم؟ می‌گویم: اگر استعداد و پشتکار داری برو طلبه شو.

ولایت فقیه تداوم خط امامت

چنانکه گذشت علّت غیبت امام دوازدهم، عدم آمادگی مردم برای پذیرش رهبری امام است. خداوند آن حضرت را برای زمان مناسب ذخیره فرموده است، تا زمانی که رشد و فرهنگ مردم به جایی برسد که بتوانند نور امامت را درک و از آن بهره‌گیری نمایند.

از سوی دیگر در زمان غیبت حضرت مهدی ﷺ ما را به حال خود رها نکرده‌اند، بلکه ما را به پیروی از فقها و اسلام شناسان عادل و با تقوا که نوّاب عام آن حضرت هستند، سفارش کرده‌اند.

بنابراین بر ما لازم است که در حوادث و مشکلات گوش به فرمان حکم خدا که از طریق فقیه جامع الشرایط عادل به ما ابلاغ می‌شود، باشیم.

ولایت فقیه و نقش آن

نقش ولایت فقیه همان نقش امامت و تدوام خط انبیاست.

اسلام قوانینی دربارهٔ مسائل اقتصادی و جزائی و نظامی و قضائی دارد که نه اجازه می‌دهد آن احکام تعطیل شود و نه اختیار اجرای آن را به دست افراد جاهل به احکام می‌سپارد، بلکه اجرای آن را تنها به دست فقهای عادل و اسلام شناسان با تقوی سپرده تا در تمام حوادث طبق قانون خدا حکم کنند و اطاعت از آن فقها را همچون اطاعت از امام معصوم و رسول گرامی واجب دانسته است.

آیا مسلمانان نیاز به حکومت و نظام ندارند؟ آیا جامعه و کشور اسلامی نباید حفظ شود؟ آیا حفظ مرزها لازم نیست؟ آیا قوانین در کشور اسلامی نباید اجرا

شود؟ آیا حقّ مظلوم نباید از ظالم گرفته شود وظالم به مجازات برسد؟ آیا صدای اسلام نباید به همه دنیا برسد؟ آیا تلاش انبیا وامامان تنها برای زمان خود آنان بود یا برای همه زمان‌ها و مکان‌ها؟

اگر جواب مثبت است و اسلام نیاز به نظام و حکومت و جامعه و قانون دارد و حفظ حقوق و مرزها مطرح است، باید در زمان غیبت نیز حکومت اسلامی باشد. زیرا بدون یک تشکیلات حساب شده و دقیق به خصوص در زمان ما که تمام مخالفان اسلام دارای تشکیلاتی بس بزرگ و دقیق هستند، هرگز نمی‌توانیم از قانون و مکتب و مرز و جان و مال و آبروی خود دفاع کنیم و اگر حکومت لازم است، حاکم هم لازم است. زیرا حکومت بدون حاکم محال است.

اکنون که اسلام برای اجرای قوانین خود هم نیاز به حکومت دارد و هم حاکم، باید ببینیم حاکم چه شرایطی باید داشته باشد. آیا لازم است حکم خدا را عمیقاً بداند یا نه؟ آیا عدالت داشته باشد یا نه؟ آیا آشنا و آگاه به مسائل و حوادث باشد یا نه؟ اگر پاسخ مثبت است و به حاکمِ اسلام شناس باتقوی و سیاستمدار نیاز است، این همان است که ما آن را ولایت فقیه می‌نامیم.

کسانی که ولایت فقیه را قبول ندارند باید یکی از نظریه‌های زیر را بپذیرند:

۱ـ اسلام تنها نماز و روزه و یک سری عبادات فردی و اخلاقیات است و در مسائل مهم اجتماعی، حقوقی، قضائی، سیاسی و اقتصادی دخالتی ندارد.

۲ـ اسلام تنها برای زمان رسول‌اللّه بوده است و بعد از آن دیگر جای قوانین مهم اجتماعی تنها در لابلای کتاب‌هاست.

۳ـ اسلام دارای قوانین حکومتی و اجتماعی می‌باشد و شرایطی برای مجریان آن قرار نداده و هرکس گرچه جاهل و فاسق باشد می‌تواند زمام امور را به دست بگیرد.

آیا جامعه اسلامی در زمان غیبت حضرت مهدیﷺ نیاز به حاکم وحکومت

ندارد؟![1]

امام رضاؑ می‌فرماید:

هیچ ملّت و امّتی بدون رهبر نیست و قوام جامعه وابسته به وجود رهبر است، تا به فرمان او هم بیت المال جمع و تقسیم شود و هم با دشمنان خدا به نبرد برخیزند و هم مردم را تشکّل داده و از تفرقه و تشتّت حفظ کند. اگر جامعه چنین رهبری نداشته باشد، از هم می‌پاشد و قوانین خدا و دستورات رسول‌اللّه و احکام الهی تغییر می‌کند.[2]

مشاهده می‌فرمائید که مسئله رهبری و حکومت در بیان امام رضاؑ به عنوان مهم‌ترین مسئله زندگی مطرح شده و ناگفته پیداست که گرفتن مالیات به نفع محرومان و تقسیم عادلانه آن و نبرد با مخالفان و تشکل افراد جامعه چیزی نیست که تنها مربوط به زمان حضور امامان معصوم باشد و در زمان غیبت جامعه را به حال خود رها و حکومت و حاکمی برای مسائل فوق لازم نباشد.

بر اساس روایات نیز اسلام بار حکومت را به دوش فقیه عادل گذارده که به گوشه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

* رسول خداﷺ فقها را خلیفه خود معرفی کرده است، چنانکه فرمود: «**اللّهم ارحم خلفائی**» خداوندا! جانشینان مرا مورد لطف و رحمت قرار ده. از آن حضرت سؤال شد جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمود: «**الفقهاء**»[3]

* پیامبر ﷺ فرمود: «**العلماء ورثة الانبیاء**»[4] علما، وارثان انبیا هستند.

* حضرت علی ؑ فرمود: خداوند از علما پیمان گرفته است که در برابر غارتگری ستمگران و گرسنگی محرومان خاموش نمانند.[5] شکی نیست که حمایت از

---

۱. کتاب البیع امام خمینی، ص٤٦٢، به نقل از وافی، ج۱، ص٦٢.
۲. بحارالانوار، ج٦، ص٦٠. ۳. وسائل‌الشیعه، ج۱۸، ص۱۰۱.
٤. وسائل‌الشیعه، ج۱۸، ص٥٣. ٥. نهج‌البلاغه، خطبه ۳.

مظلومان و محکومیّت ظالم نیاز به قدرت و تشکیلات دارد.

* حضرت علی ﷺ می‌فرماید: «العلماء حکّام علی الناس»[1] علما، حاکمان مردم هستند.

* امام حسین ﷺ می‌فرماید: مجرای امور و احکام باید به دست علمای خداشناس و با تقوی باشد، کسانی که در حرام و حلال خدا خیانت نمی‌کنند و امانت را حفظ می‌نمایند.[2]

* از امام صادق ﷺ درباره نزاع‌هایی که برای حل آنها به نظام طاغوتی مراجعه می‌شود سؤال شد، امام ﷺ فرمودند: مراجعه به آنها ممنوع است. حتی اگر شخصی حقّ خود را از طریق دستگاه طاغوتی به دست آورد، حرام است. (شاید به خاطر این که مراجعه به دستگاه طاغوتی به منزله پذیرفتن آن نظام و تقویت آن است.) بلکه در این قبیل موارد وظیفه شما آن است که راه حل را از افرادی بخواهید که شناخت عمیق نسبت به علوم و روایات ما داشته باشند که من آنها را به عنوان قاضی و داور برای شما تعیین می‌کنم و بدانید که اگر او حکمی داد و شما آن را قبول نکردید، در واقع حکم خدا را کوچک گرفته‌اید و هر که آن فقها را رد کند، گویا ما را رد کرده و رد ما ردّ خدا و به منزلهٔ شرک به خدای بزرگ است.[3]

* امام کاظم ﷺ فرمود: «الفقهاء حصون الاسلام»[4]

فقها، قلعه اسلام هستند.

* امام زمان ﷺ با خط مبارک خود پیامی برای یکی از نوّاب خود نوشتند که در آن سفارش شده بود:

«امّا الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانّهم حجّتی علیکم و انا حجّة اللّه»[5] در حوادث جامعه و پیش آمدها، به علما و دانشمندانی که علوم ما را نقل می‌کنند

---

۱. غررالحکم.
۲. تحف العقول، ص۲٤۲.
۳. کافی، ج۱، ص٦۸.
٤. کافی، ج۱، ص۳۸.
۵. وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۱٤۰.

مراجعه کنید که من آنها را به عنوان حجّت در میان شما قرار دادم و خودم حجت خدا هستم.

از این گونه احادیث متوجه می‌شویم که موضوع ولایت فقیه چیز تازه‌ای نیست که جمهوری اسلامی آن را مطرح کرده باشد، بلکه از آغاز بوده است، منتهی طاغوت‌ها و پادشاهان نگذاشتند فرصتی برای عمل به این گونه احادیث پیدا شود. گنجی بود مخفی که امام خمینی﵀ موانع آن را بر طرف کرد و آن را آشکار ساخت.

راه دور نرویم، مهم‌ترین رمز پیروزی ملت ایران در این انقلاب توجه به ولایت فقیه بود، فقیه جامع‌الشرائطی همچون امام﵀ که دستور می‌داد ومردم با جان ودل می‌پذیرفتند.

دستور داد شیرهای نفت را ببندید، سربازها از سربازخانه‌ها فرار کنند، کمبودها را از سهم امام جبران کنند، به تحصّن خود ادامه دهید، اگر درب مساجد را بستند وسط خیابان‌ها اقامه عزاداری نمایید، آیا این دستوراتِ به موقع امام در زمان طاغوت و پیروی مردم مسلمان دلیل سقوط رژیم پهلوی نشد؟!

ایران کشور پهناوری بود، که در طول تاریخ هر وقت دشمنان به آن حمله کردند، گوشه‌ای از آن را جدا کردند. تنها زمانی که نتوانستند حتی یک وجب از خاک آن را جدا کنند، زمانی بود که کشور در دست یک ولیّ فقیه بود، با اینکه تمامی قدرت‌های استکباری جهان و عمّال آنها هماهنگ و متّحد شده و مصمّم بر شکست ایران و تجزیه آن بودند. برای همین است که جهانخواران و مزدوران داخلی آنها با ولایت فقیه مخالفند و با انواع توطئه‌ها و تهمت‌ها در صدد تضعیف آن هستند.

من نمی‌دانم دلیل منطقی کسانی که با ولایت فقیه مخالفت می‌کنند، چیست و چه می‌گویند؟

آیا می‌گویند مسلمان‌ها حکومت و نظام لازم ندارند؟

آیا می‌گویند نظام لازم است ولی ناظم و والی و حاکم لازم نیست؟

آیا می‌گویند والی جامعه اسلامی، افراد غیر اسلام شناس باشند؟

آیا فکر می‌کنند ولایت فقیه یک نوع استبداد دینی یا طبقاتی است؟ مگر فقیه از یک طبقه خاصی است؟ و مگر خودخواهی سلب عدالت از فقیه نمی‌کند که در این صورت ولایت او در جامعه از بین می‌رود.

ما از مخالفان ولایت فقیه می‌پرسیم:

شما که دست امت را از دست فقیه عادل درمی‌آورید در دست چه کسی می‌گذارید؟

چند فقیه عادل سراغ دارید که وابسته به شرق یا غرب و وطن فروش باشد؟

در این چند سال که مردم ولایت فقیه را پذیرفتند، چه ضرری کردند و از چه چیزی بازماندند؟

مگر تقلید تنها در مسائل عبادی است؟! مگر در مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، احتمال حرام و حلال داده نمی‌شود و مگر نباید در هر موضوعی که احتمال حرام و حلال می‌دهیم تقلید کنیم؟

آیا سپردن رهبری امت مسلمان به غیراسلام‌شناس همچون سپردن دانشکده پزشکی به غیر پزشک نیست؟

آیا سپردن امت به دست افراد غیرعادل و گناهکار، خیانت به مقام انسانیّت نیست؟

آیا نمی‌توانیم به دنیا اعلام کنیم تنها کسانی لیاقت رهبری ما را دارند که از علم و تقوای خاصی برخوردار باشند؟

آیا زمان آن نرسیده که از پذیرش رهبری‌های غیر صادقانه و سیاست بازان و فرصت طلبان حرفه‌ای شانه خالی کنیم و خود را در دامن اسلام انداخته و تنها رهبری‌هایی را بپذیریم که با معیارهای وحی تطبیق کند؟

روا نبود که ما جزوه امامت بنویسیم و از امامت و رهبری جامعه در زمان غیبت

حضرت مهدی (عجّل اللّه تعالی فرجه) نامی نبریم.

از خداوند متعال اخلاص در عمل و برکت در عمر را برای همه خواهانم.

پروردگارا! برای همیشه قلب نازنین امام زمان عليه السلام را از ما راضی و خشنود و ما را از بهترین یاران او قرار بده.

خدایا! ما را مشمول دعاهای آن حضرت و از مخلصان و منتظران و زمینه سازان حکومتش و از حامیان ولایت فقیه قراربده.

آمین یا ربّ العالمین

«والحمدللّه ربّ العالمین»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

اصول عقائد (۵)

معاد

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



بسم الله الرّحمن الرّحیم

مقدّمه:

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین

به لطف خداوند کتاب‌های توحید، عدل، نبوّت و امامت در سالهای قبل در تیراژ فراوانی به چاپ رسید و توجّهی که نسل نو در سایهٔ جمهوری اسلامی به مطالعه کتاب‌های معارف اسلامی پیدا کرده است، مرا بر آن داشت که کتاب «معاد» را هم بنویسم.

برای این منظور یک دوره تمام قرآن و روایاتی را که دربارهٔ معاد بود مطالعه کردم و یادداشت‌هایی برداشتم و پس از تدریس در برنامه درسهایی از قرآن سیمای جمهوری اسلامی، با اضافاتی به کمک دوستان تنظیم و اصلاح نمودم و در اختیار چاپ قرار دادم.

خصوصیّات این کتاب

گرچه دربارهٔ معاد کتاب‌های زیادی نوشته شده ـ که خداوند به نویسندگان و خوانندگان آنها اجر بزرگ مرحمت کند ـ امّا این کتاب دارای ویژگی‌هایی است، از جمله:

۱ـ حدود هفتصد آیه قرآن و سیصد حدیث از منابع معتبر شیعه و سنّی در این کتاب آمده است، لذا ۹۵ درصد این کتاب را قرآن و حدیث تشکیل می‌دهد و این به خاطر آن است که غیر از اصل معاد که باید با دلیل عقل ثابت شود، برای آشنایی با

خصوصیات آن جز راه وحی راه دیگری نداریم.

۲ـ سادگی بیان و قلم که آن هم لطف خداست، ضمناً یادآوری می‌شود که آیات و روایات کمی آزاد ترجمه شده است و در بیان مثل‌ها چون عنایت به فهم عموم بوده، از زشت و زیبایی آن پروا نکرده‌ایم.

۳ـ از آنجا که در کلاسداری نیاز به مطالب دسته‌بندی شده می‌باشد، این کتاب برای معلّمان و همکاران کمک خوبی می‌تواند باشد، زیرا مطالب آن به سبک کلاسداری تنظیم شده است.

٤ـ علاوه بر مثل‌های بسیار مفید و دسته‌بندی‌های سودمند، مطالب جدیدی با الهام از آیات قرآن در این کتاب آمده است.

اگر از این کتاب بهره‌ای بردید، به رهبران آسمانی درود بفرستید که با بیان وحی راه ما را روشن کردند و از علمایی یاد کنید که در طول قرنها با خون دل در حفظ میراث انبیا کوشیدند و باید ثواب کارمان را (اگر ثوابی داشت) به روح شهدایی نثار کنیم که با خون پاکشان زمینهٔ نشر اینگونه مسائل را در شعاع وسیعی فراهم کردند.

با سلام به تمام انبیا مخصوصاً پیامبر عزیز اسلام و دوازده امام معصوم و جانشینان بر حقّ آن بزرگواران و سلام بر امام عزیز رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و سلام بر اساتیدی که در خدمتشان درس خواندم و سلام بر شهدا و اسرا و مفقودین جنگ تحمیلی و تمام کسانی که برگردن ما حقّ دارند، این مقدّمه را به پایان برده و از خداوند متعال پیروزی حقّ بر باطل و مستضعفان بر مستکبران را خواهانم.

خدایا! فهمِ صاف، قلمِ روان، بیانِ ساده و قصد قربت به ما مرحمت فرما تا بتوانیم این کتاب را همان گونه که مورد رضایت تو است به پایان برسانیم.

خدایا! این کتاب را ذخیرهٔ آن روزی قرار ده که در پیرامونش گفتگو کرده‌ایم.

محسن قرائتی

٦٣/١/٩

اصل پنجم: معاد

جایگاه معاد

معاد، در عقل و فطرت هر انسانی جایگاه قابل توجّهی دارد، زیرا کیست که نپرسد و یا نخواهد بداند که آیندهٔ انسان و جهان چه می‌شود؟ پایان عمر و تلاش ما به کجا می‌رسد؟ نتیجه و هدف از زندگی چیست؟

آری این سؤالها برای همه مطرح است. در پاسخ به این سؤال‌ها دو جواب داریم:

الف: تمام ادیان الهی با استدلالی که در آینده بیان خواهیم کرد، آینده جهان و انسان و نتیجه کارها و تلاش او را بسیار روشن وامیدوارکننده و روح بخش می‌دانند، قرآن می‌گوید: ﴿و أنّ إلی ربّک المنتهی﴾[1] همانا نهایت و پایان به سوی پروردگارت می‌باشد.

ب: مکتب‌های مادّی، آیندهٔ جهان و انسان را بن‌بست، تاریک، فانی و نیستی می‌دانند و این دید بسیار خطرناک و یأس‌آور است، علاوه بر این چنین مکتب‌هایی هیچ گونه دلیل علمی هم برای عقیده خود ندارند.

قرآن دراین باره می‌فرماید: ﴿و قالوا ما هیَ الاّ حیاتُنا الدُّنیا نَموتُ و نَحیی و ما یُهلکُنا الاّ الدّهر و ما لَهم بِذلکَ مِن عِلمٍ إنْ هم الاّ یَظنُّون﴾[2]

کسانی که ایمان به قیامت ندارند گفتند: زندگی جز همین چند روز دنیا نیست که ما هم در آن مرگ وحیاتی داریم وبعد هم روزگار ما را نابود می‌کند.

ولی این انکار وگفته‌ها روی علم و دلیل نیست، بلکه تنها یک سری وَهم و خیالی باطلی است که آنها دارند.

---

۱. سوره نجم، آیه ٤٢.　　۲. سوره جاثیه، آیه ٢٤.

ریشه‌ها و زمینه‌های فطری

گرچه افرادی به زبان معاد را نمی‌پذیرند، ولی ناخودآگاه در عمق جان خود احساس ابدیّت برای انسان دارند و گاه وبیگاه از خود علامت‌هایی نشان می‌دهند که دلیل آن است که با وجود مرگ و پوسیده شدن جسم، حاضر نیستند انسانیّت و شخصیّت واقعی او را نابود و نیست شده بدانند. ما نمونه‌هایی از این علامت‌ها را در اینجا بیان می‌کنیم:

۱ـ تمام منکران معاد به قبر نیاکان خود احترام می‌گذارند.

۲ـ نام شخصیّت‌های مرده را بر روی خیابان‌ها ومؤسسات ومدارس ودانشگاه‌ها و... می‌گذارند.

۳ـ همهٔ آنها میل دارند که بعد از مرگ نامشان به نیکی برده شود.

۴ـ نام نیاکان خود را روی فرزندان خود می‌گذارند.

۵ ـ گاهی مردگان خود را مومیایی می‌کنند تا فاسد نشود.

اگر منکران معاد ، مرگ را نابودی انسان می‌دانند، این قبیل اعمال چه توجیهی دارد؟ و چون آنان مردن را نیستی و هیچ می‌دانند، پس به گفتهٔ خودشان احترام مرده یعنی احترام هیچ و نام مرده یعنی نام نیستی و چرا برای نیست و هیچ شده، مقبره می‌سازند و دسته‌گل روی قبر می‌گذارند و به نام مردگان نامگذاری می‌نمایند؟! آری اینها همه نشان می‌دهد که مخالفان معاد هم در دل یک نوع ایمانی (گرچه بسیار ضعیف) به بقای روح، انسانیّت و شخصیّت انسانی دارند که با مرگ از بین نمی‌رود. باز هم کمی توضیح دهیم:

راستی اگر مردن نابودی است، مومیایی کردن مردگان که در طول تاریخ بوده چه تفسیری دارد؟

اگر مرگ را نابودی می‌دانند، چرا اقوام و نسل‌ها نام نیاکان خود را روی فرزندان خود می‌گذارند و به آنان افتخار می‌کنند؟ و اگر کسی به قبر پدرشان بی‌احترامی کند،

با او می‌جنگند و ساختمان‌های با عظمت بر قبر آن بنا می‌کنند و در فرقه‌هایی حتّی همراه مردگان خود، طلا، شمشیر و لباس دفن می‌کنند؟

آیا کسی حاضر است نام هیچ را روی فرزندش بگذارد؟ یا به خاطر لگدی که به قبر هیچ می‌خورد بجنگد؟ یا بر قبر هیچ ساختمان بسازد؟ یا با هیچ، طلا و شمشیر دفن کند؟ یا به نام هیچ، افتخار کند؟ آیا انسان حاضر است در برابر قبر هیچ، ادای احترام کند؟[1]

آری، انسان از درون فطرت خود احساس بقا و جاودانگی می‌کند و یکی از وسائل تشویق را نام نیک در تاریخ می‌داند. این از یک سو و از سوی دیگر یکی از احساسات درونی انسان احساس غربت است، دنیا برای او تنگ است، با همسر، باغ و مسافرت هم موقّتاً خود را سرگرم می‌سازد، ولی پس از چندی باز از درون احساس کمبود می‌کند، همهٔ وسائل رفاه هم او را سیر نمی‌کند، گاهی به فکر خودکشی می‌افتد، گاهی می‌پرسد هدف آفرینش چیست؟ چرا من هستم؟ تمام این وسوسه‌های درونی نشان می‌دهد که انسان احساس غربت می‌کند و این جهان با تمام گستردگیش برای او تنگ، جسم برای او قفس و دنیا برای او زندان است که این احساس نیز یکی از زمینه‌های ایمان به روزی است که در آنجا انسان سیر می‌شود و به تمام آرزوها و اهدافش می‌رسد، زیرا پاسخ هر نیاز و احساس و وسوسهٔ درونی در بیرون موجود است. مثلاً احساس تشنگی با آب و احساس شهوت با زناشویی و احساس غربت هم با معاد پاسخ داده می‌شود.

هدایت صحیح ریشه‌ها

هر احساسی که در نهاد انسان است، دو گونه می‌توان به آن پاسخ داد:

۱ـ پاسخ موقّت، کاذب و موهوم.

---

۱. مانند ادای احترام به قبر مائو و یا دسته گلهایی که بر سر قبر استالین‌ها می‌گذارند.

۲ـ پاسخ مستدلّ، دائمی و صادق.

مثلاً شخصی که احساس تشنگی می‌کند، هم می‌توان او را به چشمه‌های زلال هدایت کرد و هم می‌توان او را به سراب و آب‌نماهایی دروغین معرفی نمود، و یا طفلی که از درون احساس گرسنگی می‌کند، هم می‌توان او را به پستان پرشیر مادر رساند و هم می‌توان پستانک خشک را به جای پستان در دهن او قرار داد.

آری، تمام احساس‌های صادقانه را دو گونه می‌توان پاسخ داد؛ پاسخی واقعی و دائمی و یا پاسخی کاذب و موقّت.

حضرت علی ﷺ می‌فرماید: حضرت محمّد ﷺ آمد تا مردم را از بندگی بت‌ها به بندگی خدا و از اطاعت خلق به اطاعت خالق هدایت کند.[۱]

بنابراین اصل و اساس ستایش و عشق در انسان وجود دارد که اگر این میل درونی به حق هدایت نشود، از موهومات و خرافات سر در می‌آورد.

پاسخ خداوند توسّط پیامبران

تا کنون گفتیم که همه انسان‌ها در درون خود احساس جاودانگی و میل به بقا دارند و این احساس باید صادقانه و مستدلّ پاسخ داده شود. حال ببینیم پیامبران در این زمینه چه می‌گویند، البتّه ما سیمایی از این پاسخ‌ها را نقل و در صفحات آینده ان شاءاللّه استدلال این پاسخ‌ها را هم بیان خواهیم کرد، انبیا می‌گویند:

۱ـ انسان بیهوده آفریده نشده است؛ ﴿أفَحَسِبتم انّما خلقناکم عَبَثاً﴾[۲]

۲ـ در آفرینش انسان هدفی بس بزرگ در کار است و آن انتخاب راه حق از میان تمام راهها و بندگی و تسلیم خدا از از میان تمام انواع بندگی ها و تسلیم‌ها است؛ ﴿و ما خَلقتُ الجنّ و الانس إلاّ لیعبدون﴾[۳]

۳ـ برای آنکه انسان در هدفش موفق شود، تمام امکانات طبیعی را برای او قرار

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۴۷. ۲. سوره ذاریات، آیه ۵۶. ۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

داده و همه چیز را مسخّرش نموده‌ایم؛ ﴿سَخَّرَ لکم ما فی الارض﴾[۱]

۴ـ به او بشارت و هشدار دادیم که کار نیک و بد تو در هر شرایط و هر مقداری که باشد، زیر نظر و مورد حساب قرار می‌گیرد؛ ﴿فَمَن یَعمل مِثقالَ ذَرّة خیراً یَرَه و مَن یَعمل مِثقالَ ذَرّة شرّاً یَرَه﴾[۲]

۵ ـ انسان در گرو عمل خویش است؛ ﴿کلّ نَفس بِما کَسَبت رَهینَة﴾[۳]

۶ـ حتّی از گوش، چشم و دل انسان واز شنیدنی‌ها، گفتنی‌ها و فکر کردنی‌ها بازپرسی می‌شود؛ ﴿إنّ السّمعَ و البَصَر و الفُؤادَ کلّ اولئِکَ کانَ عنه مَسئولا﴾[۴]

۷ـ خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند؛ ﴿إنّ اللّه لایُضیعُ أجرَ المحسنین﴾[۵]

این دیدگاه‌ها، پاسخی است که انبیا به آن زمینه‌های فطری می‌دهند، البتّه هر یک از بیانات فوق وابسته به یک سری دلائل عقلی است که به خواست خداوند در بخش‌های آینده مطرح کرده وبررسی می‌کنیم.

---

۱. سوره حج، آیه ۶۵. ۲. سوره زلزال، آیه ۷ و ۸. ۳. سوره مدّثر، آیه ۳۸.
۴. سوره اسراء، آیه ۳۶. ۵. سوره توبه، آیه ۱۲۰.

راههای اثبات معاد

مراحل وجود و هستی

برای اثبات هر وجود و موجودی سه شرط و مرحله لازم است:

الف: امکان شدن.

ب: دلائل وقوع.

ج: نبود مانع.

بنابراین بهتر است ببینیم اساساً معاد یک واقعیّت شدنی است یا نشدنی؟ یعنی آیا از نظر عقل محال نیست؟ و بعد از آنکه امکان آن برای ما روشن شد، دلیل معاد چیست؟ زیرا تنها ممکن بودن کافی نیست، بلکه هر کار ممکنی تا دلیل و علّت نداشته باشد واقع نمی‌شود، و در مرحله سوّم بحث دراین است که مانعی برای معاد نیست.

این سه شرط برای معاد نیز وجود دارد که به ترتیب بیان می‌کنیم:

الف: امکان معاد

در طول تاریخ، هیچ کس دلیل علمی برای نبودن معاد نیاورده است وتنها چیزی که مخالفان معاد زمزمه می‌کنندآن است که مگر می‌شود انسانِ مرده‌ای که ذرّاتش پوسیده و پخش شده است بار دیگر زنده شود؟ آیا این محال نیست؟

پاسخ عقل و قرآن آن است که بدون شک و تردید این کار شدنی است، زیرا هم در فکر قابل تصوّر است و هم دائماً در شبانه روز نمونه‌هایی از زنده‌شدن مردگان را به چشم خود می‌بینیم.

گرچه استدلال‌های ما از قرآن است، لیکن قرآن فکر و عقل ما را دعوت به اندیشه می‌کند و می‌گوید: آیا کسی که نمونه‌های کارش را هر روز و شب و در هر فصل و سال مشاهده می‌کنید، باز جایی برای استبعاد و انکار عمل و کاری از او وجود دارد؟!

امام جواد ﷺ می‌فرماید: خوابیدن و بیدارشدن، بهترین نمونه‌ای است که مردن و زنده شدن را برای ما قابل درک می‌کند. آری مرگ یک خواب طولانی و شدیدی بیش نیست.

بهار و پائیز درختان، نمونهٔ دیگری از زنده شدن و مردن گیاهان است، در سوره فاطر می‌خوانیم: خداست که بادها را می‌فرستد تا ابرها را برانگیزد و آنرا به شهرها و مناطق مرده روانه می‌کند و پس از باریدن، آن شهر مرده را زنده می‌کند، سپس می‌فرماید: ﴿كذلِكَ النُّشور﴾[1] یعنی زنده شدن مردگان هم مانند زنده‌شدن درختان و گیاهان است.

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿و اَحيَينا بِهِ بَلدَةً مَيتًا كذلِكَ الخُروج﴾[2] ما به واسطهٔ باران شهر مرده را زنده کردیم، همچنین است خروج شما در قیامت.

بنابراین، نمونه‌های زنده شدن در آفرینش و جهان هستی هر روز و شب و هر سال و فصل پیش چشم ما می‌درخشد و مسأله زنده‌شدن مرده (با آن همه عظمت) را برای ما ساده و ممکن جلوه می‌دهد.

نمونه‌های دیگر برای امکان معاد

قرآن برای اثبات اینکه زنده شدن مردگان کار محالی نیست، نمونه‌های فراوانی را بیان می‌کند، از جمله:

الف: شخصی استخوان پوسیده‌ای را از دیوار کند و با فشار دست آن را پودر کرد (و

---

۱. سوره فاطر، آیه ۹. ۲. سوره ق، آیه ۱۱.

با یک دنیا غرور و نِخوت) به رسول خدا ﷺ گفت: کیست که دوباره این استخوان پوسیدهٔ متلاشی شده را زنده کند؟

خداوند به پیامبرش می‌فرماید: ﴿قل یُحییها الّذی انشأها اوّل مرّة﴾[1] به او بگو: همان خدایی که مرتبهٔ اوّل او را آفریده، بعد از متلاشی شدن هم می‌تواند دوباره آن را خلق کند.

اگر سازندهٔ کالایی بگوید که من محصول کارخانه‌ام را بازکرده و دوباره بهم متّصل می‌کنم، سخن گزافی نگفته است، زیرا ساختن از باز کردن و دوباره بستن مهم‌تر است.

ب: حضرت عُزیر ﷺ[2] در سفری از کنار آبادی خراب شده‌ای عبور می‌کرد، از روی تعجّب (نه انکار) پرسید: چگونه خدا اینها را پس از مرگ زنده می‌کند؟! خداوند همانجا جان او راگرفت و بعد از صد سال زنده کرد و از او پرسید: چقدر در اینجا مانده‌ای؟ آن پیامبر گفت: یک روز یا نصف روز.

خداوند فرمود: تو صد سال است که اینجا هستی، به الاغی که سوارش بودی و غذایی که همراه داشتی نگاه کن و قدرت خدا را دریاب که چگونه الاغ، مرده و پوسیده و متلاشی شده، ولی غذایی که باید بعد از یکی دو روز فاسد شود، صد سال است که سالم نگاهداری شده است، حالا برای اینکه زنده‌شدن مردگان را با چشم خود ببینی نگاهی به همین استخوان‌های پوسیدهٔ الاغ کن که در جلو چشم تو آنرا از زمین بلند و گوشت و پوست و روح را به او بر می‌گردانیم تا برای آیندگان نشانه ودرسی باشد.

آن حضرت زمانی که هم زنده شدن الاغ و سالم ماندن غذای صدساله را دید

---

۱. سوره یس، آیه ۷۸ و ۷۹.

۲. بعضی نام آن پیامبر را چیزی دیگری گفته‌اند، ولی معروف همان عُزیر است.

گفت: می‌دانم که خدا بر هر کاری قدرت دارد.[۱]

ج: حضرت ابراهیم ﷺ از کنار دریایی می‌گذشت، لاشه‌ای را دید که گوشه‌ای از آن در دریا و قسمت دیگرش در خشکی قرار داشت و حیوانات دریایی و صحرایی و پرندگان بر سر آن ریخته و هر ذرّه‌ای از آن را یک نوع حیوانی می‌خورد، همین که این منظره را دید از خدا پرسید: روز قیامت چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ (در حالی که ذرّات این لاشه در دریا و صحرا و فضا پخش شده و هر قسمت بدنش جزو بدن حیوانی گردیده است)

خداوند از ابراهیم پرسید: آیا ایمان به معاد و قدرت من نداری؟ گفت: چرا ولی با مشاهدهٔ عینی، آرامش دل پیدا می‌کنم.

آری، استدلال و منطق تنها مغز و فکر را آرام می‌کند، ولی تجربه و مشاهده دل را آرامش می‌بخشد.

خداوند به ابراهیم فرمود: چهار نوع پرنده را بگیر و پس از ذبح و کشتن، گوشتشان را در هم مخلوط کن و بر بالای چند کوه بگذار و سپس یک یک آن پرندگان را صدا کن و ببین چگونه ذرّات مخلوط، از هم جدا شده و در کنار هم قرار می‌گیرد و به شکل پرندهٔ اوّل ساخته می‌شود.

حضرت ابراهیم ﷺ خروس، کبوتر، طاووس و کلاغ را گرفت و ذبح نمود و گوشتشان را کوبیده و در هم مخلوط کرد و بر سر ده کوه نهاد، سپس هر یک از آن پرنده‌ها را صدا زد، تمام ذرّات گوشت آنها که بر سر هر قله کوهی بود، بهم متّصل شد و در برابر چشمان او به صورت همان چهار پرنده کامل در آمدند.[۲]

آری، خداوند برای امثال حضرت ابراهیم که در کلاسهای ابتدایی و متوسطه قبول شده‌اند، مرحلهٔ بالاتری دارد و آنان را به آزمایشگاه‌های مخصوص خود در نظام هستی می‌برد، ولی برای کسانی امثال ما که از پلّه‌های اوّل هم بالا نرفته‌ایم، از

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۹. ۲. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

مقام شهود، حضور، معراج، ملکوت و یقین خبری نیست.

بنابراین وسوسهٔ منکران معاد در دو چیز است:

اوّل اینکه آیا می‌شود استخوان پوسیده زنده شود؟ ﴿و قالوا ءإذا کنّا عِظاماً و رُفاتاً ءانّا لَمبعوثون خَلقاً جَدیدا﴾[1] می‌گویند: آیا هنگامی که ما استخوان‌های پوسیده و پراکنده‌ای شدیم، دگر بار آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت؟!

دوّم اینکه بر فرض زنده شدن استخوان‌هایِ پوسیده ممکن باشد، این کار توسّط چه کسی انجام خواهد گرفت؟ ﴿فسیقولونَ مَن یُعیدُنا قُلِ الّذی فَطَرکم اوّلَ مَرّة﴾[2] می‌پرسند چه کسی دوباره ما را برمی‌گرداند؟ به آنها بگو: همان خدایی که بار اوّل شما را آفرید.

کسانی که اینقدر بهم پیوستن اجزای متلاشی مردگان و زنده شدن آنها را بعید می‌دانند، چرا در اصل آفرینش شکی ندارند؟ اصل آفرینش که از دوباره آفریدن مشکل‌تر است! اگر یک کارگر ساده خشت‌مال بگوید که من خشت خودم را خرد می‌کنم و دوباره از نو از همان خاک، خشت تازه‌ای می‌سازم، آیا اینقدر تعجّب می‌کنند؟! اگر کسی که هواپیما می‌سازد بگوید: من این هواپیما را باز می‌کنم و درهم می‌ریزم و دوباره می‌سازم، آیا باید در سخن او شک کرد؟ هرگز، زیرا بازکردن و بستن به مراتب از ساخت اوّل آسانتر است و کسی که کار مشکلی انجام داد، کار آسان‌تر را هم می‌تواند انجام دهد. (گرچه نزد خدا و قدرت بی‌نهایت او هیچ چیز مشکل نیست.)

به سراغ قرآن می‌رویم که در این زمینه می‌فرماید: او خدایی است که خلق و آفرینش را پدید آورد و سپس آن را باز می‌آورد و باز آوردن آسان‌تر است. ﴿هُو الّذی یَبدؤا الخَلقَ ثمّ یُعیدُه و هُو اَهوَنُ عَلیه﴾[3]

باز هم چند مثال ساده دیگر بیاوریم که چگونه از ذرّات پخش شده و بی‌جان،

---

۱. سوره اسراء، آیه ۴۹. ۲. سوره اسراء، آیه ۵۱. ۳. سوره روم، آیه ۲۷.

موجودی جاندار ساخته می‌شود:

۱ـ گاو علف می‌خورد و از ذرّات علف شیر بیرون می‌آید.

۲ـ انسان قطعه نانی میل می‌کند و از درون آن اشک، خون، استخوان، مو، ناخن و گوشت و... ساخته می‌شود.

۳ـ بسیاری از پارچه‌ها از نخی است که از دل نفت بیرون کشیده شده است.

۴ـ فلزی که ذوب می‌شود، کف‌های درون خود را خارج و بیرون می‌ریزد.

۵ ـ مَشک دوغی را مکرر تکان می‌دهید، سپس ذرّات پخش شده چربی همه یکجا و بر روی آن جمع می‌شود.

چگونه قبول می‌کنید که دستگاه گوارش گاو بتواند شیر را از علف بیرون کشد، انسان بتواند نخ را از دل نفت بیرون آورد و شما بتوانید با حرکتی که به مشک می‌دهید ذرّات پخش‌شدهٔ چربی را جمع نمایید، امّا همین که می‌شنوید خدا زمین را حرکت می‌دهد؛ ﴿إذا زُلزِلَت الارضُ زِلزالَها﴾[1] و ذرّات استخوان‌های پوسیدهٔ ما را از هر جایی که باشد یک جا جمع می‌کند، قبول نمی‌کنید؟

در پایان این بحث، چند آیه ساده و کوتاه است را متذکّر می‌شوم، از جمله:

* ﴿کما بَدَأکم تَعُودون﴾[2] همان گونه که شما را در آغاز پدیدآورد، زنده می‌کند.

* ﴿و لَقَد عَلِمتُم النَشأةَ الأُولیٰ فَلولا تَذَکّرون﴾[3] ای منکران معاد! شما که به آفرینش نخستین آگاهی دارید، پس چرا پند نمی‌گیرید و باز لجاجت می‌کنید؟

* ﴿فَلیَنظُرِ الانسانُ مِمّ خُلِق خُلِقَ من ماءٍ دافِق یَخرُجُ من بَینِ الصُلبِ و التَرائِب إنّه علی رَجعِه لَقادِر﴾[4] باید انسان بنگرد که از چه خلق شده، از آبی جهنده آفریده شده که این آب جهنده از میان کمر و دنده‌ها بیرون می‌آید. آری، خدایی که شما را از چنین آبی آفرید از برگردانیدن انسان و دوباره زنده کردنش تواناست.

---

۱. سوره زلزال، آیه ۱ و ۲. ۲. سوره اعراف، آیه۲۹. ۳. سوره واقعه، آیه ۶۲.
۴. سوره طارق، آیات ۵ تا ۸.

* ﴿أليس ذلك بقادرٍ على أن يُحيِي الموتىٰ﴾[1] آیا خدایی که شما را از نطفه آفرید، نمی‌تواند دوباره مردگان را زنده کند؟

* ﴿أفعَيِينا بِالخَلقِ الاوّلِ بل هم فی لَبسٍ من خَلقٍ جَديد﴾[2] مگر ما از خلقت اول وامانده شدیم که آنها از خلقت جدید و دوباره در شک و شبهه افتاده‌اند.

* ﴿أوَلَم يَروا انّ اللّه الّذی خَلَق السّمواتِ و الارضَ قادِرٌ علی أن يَخلُقَ مِثلَهم﴾[3] آیا مشاهده نمی‌کنند خدایی‌که آسمان‌ها وزمین را آفرید، می‌تواند مثل این مردم را نیز بیافریند؟

* ﴿أوَلا يَذكُرُ الانسان أنّا خَلقناه من قَبل و لم يَكُ شَيئاً﴾[4] آیا کسی که معاد را باور ندارد به یاد ندارد که ما از اوّل او را آفریدیم در حالی که هیچ نبود؟

چون بنای این نوشتار بر فشرده‌گویی است، بنابراین از نمونه‌های دیگری که در قرآن آمده و از ماجراهایی نظیر داستان اصحاب کهف که بیدارشدن یک عدّه جوانمرد خداشناس بعد از ۳۰۹ سال خواب است، صرف‌نظر می‌کنیم.

ب: دلائل معاد

گفتیم که برای باور به وقوع هر امری و هر کارشدنی سه مرحله لازم است: اوّل امکان شدن آن است که توضیح دادیم.

دوّمین مرحله علّتِ شدن و یا دلائل معاد است، زیرا تنها امکان زنده‌شدن کافی نیست. مثلاً انسان بسیاری از کارها را انجام می‌دهد و امکان انجام دادن آن را دارد، لیکن دلیلی هم می‌خواهد. آری آب خوردن برای همه ما امکان دارد امّا تا تشنگی نباشد آن را نمی‌آشامیم، حرف زدن، راه رفتن و سایر کارها، انجام همهٔ آنها برای ما امکان دارد، امّا تا علّت و دلیلی نباشد انجام نمی‌دهیم.

بنابراین هر کار ممکنی غیر امکان آن، دلیل هم می‌خواهد. ما در اینجا به خواست خداوند دلائل معاد را فشرده و ساده بیان می‌کنیم، زیرا در این زمینه مفصلاً

---

۱. سوره قیامت، آیه ٤٠. ۲. سوره ق، آیه ۱۵. ۳. سوره اسراء، آیه۹۹.
٤. سوره مریم، آیه ٦٧.

کتاب‌هایی نوشته شده که خداوند به نویسندگان و خوانندگان آنها اجر بزرگ عطا فرماید.

برای معاد دلائل محکمی می‌توان بیان کرد که هم عقل و هم قرآن آن را تأیید فرموده باشد و ما تنها به دو دلیل اکتفا می‌کنیم: یکی عدل خداوند و دیگری حکمت خداوند.

دلیل اوّل معاد: عدل خدا

در قرآن آیات فراوانی به چشم می‌خورد که از عقل‌ها و وجدان‌ها سؤال می‌کند که آیا خوبان وبدان با هم مساوی هستند و هیچ تفاوتی نخواهند داشت؟

﴿أم نَجعَلُ الّذینَ آمَنوا و عَمِلوا الصّالِحاتِ کالمفسِدینَ فِی الارض أم نَجعَلُ المتّقین کالفُجّار﴾[1] آیا مؤمنین وکسانی که عمل شایسته انجام داده‌اند مانند مفسدین قرار داده‌ایم و آیا متّقین را همچون فجّار و جنایتکاران یکسان قرار می‌دهیم؟!

در جای دیگر می‌خوانیم:

﴿أفَنَجعلُ المسلِمینَ کالمُجرِمین﴾[2] آیا ما مسلمانان را همچون مجرمان قرار می‌دهیم؟!

﴿أفَمَن کان مؤمِناً کمَن کانَ فاسِقاً لایَستَوون﴾[3] آیا مؤمن و فاسق یکسانند؟! هرگز چنین نیست.

﴿أم حَسِبَ الّذینَ اجتَرَحوا السّیئاتِ أن نَجعلهم کالّذین آمَنوا و عَمِلوا الصّالِحات﴾[4] آیا گناهکاران گمان دارند که ما آنها را همچون مؤمنین وکسانی که کارهای صالح انجام داده‌اند، قرار می‌دهیم؟

چون خداوند عادل است باید معاد و حسابرسی باشد و چون دنیا محدود است باید معاد باشد واگر قیامت نباشد به عدالت خداوند ضرر می‌زند.

توضیح آنکه مردم در برابر فرمان‌های خدا و انبیا دو دسته هستند: عدّه‌ای موافق

---

۱. سوره ص، آیه ۲۸. ۲. سوره قلم، آیه ۳۵. ۳. سوره سجده، آیه ۱۸.
۴. سوره جاثیه، آیه ۲۱.

و گروهی مخالف.

قرآن نیز در بیان این حقیقت می‌فرماید: ﴿فَمِنكُم كافِرٌ و مِنكُم مؤمن﴾[1] بعضی از شما ایمان آورده‌اید و گروهی هم کافر شدید.

از سوی دیگر در دنیا یا جزای واقعی اعمال نیست و یا به ندرت گوشمالی‌هایی جزئی به چشم می‌خورد، که اگر باشد به اندازهٔ متعادل نیست و دیر یا زود خوبان و بدان از دنیا می‌روند و اگر حساب و جزایی در جای دیگر مثل قیامت درکار نباشد و با مردن همه نابود شوند، پس عدالت خدا چه می‌شود؟ آری چون خداوند عادل است و در دنیا هم جزای کافی نیست، پس باید در سرای دیگر جزا و پاداش باشد.

پرسش و پاسخ

سؤال: چرا خداوند در همین دنیا جزا نمی‌دهد؟ آیا بهتر نبود معاملهٔ نقدی می‌شد و هر نیکوکار یا گناهکار در این دنیا حسابش تصفیه می‌گردید تا دیگر نیازی به قیامت نبود؟

این سؤال پاسخ‌های متعدّدی دارد که ما به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

پاسخ اوّل: به دیگران هم سرایت می‌کند

توضیح آنکه: برفرض من یک سیلی به صورت مظلومی زدم و خداوند در همین دنیا مرا کیفر داد و مثلاً دستم فلج شد، هنگامی که به منزل می‌روم تمام بستگان که دست فلج مرا مشاهده می‌کنند رنج می‌برند، در حالی که بستگان من گناهی نکرده‌اند.

آری، دنیا جای سرایت است، یعنی رنج و خوشی من به دیگران هم سرایت می‌کند و در این صورت اگر جزا در این دنیا باشد، نوعی بی‌عدالتی و ظلم است. امّا در قیامت پیوندها گسسته و هرکسی به فکر خویش است و به گفتهٔ قرآن حتّی انسان

---

۱. سوره تغابن، آیه ۲.

از فرزند و همسر خود فرار می‌کند و فقط در فکر نجات خویش است. در آنجا اگر بلایی بر سر مجرم آمد به دیگران سرایت نمی‌کند.

ممکن است بگویید: پس ما هیچ مجرمی‌را تأدیب نکنیم، زیرا بستگانش ناراحت می‌شوند؟ ولی پاسخ این است که هرگاه بخاطر ناراحت شدن چند نفر از بستگان دزد، مثلاً دست او قطع و یا با شلاق ادب نشود، یک نوع دلهره در کلّ جامعه از طریق افراد فاسد به وجود می‌آید و در اینجا باز بی‌عدالتی است که ما به خاطر ناراحت شدن بستگان یک مجرم، امنیّت کلّ جامعه را به خطر اندازیم و لذا در این موارد چاره‌ای نیست که ما مصلحت جامعه را بر مصلحت افراد مقدّم بداریم.

پاسخ دوّم: مخالف اختیار و آزادی مردم است

اگر خداوند در دنیا پاداش وکیفر دهد، مردم یا از ترس و یا از روی طمع، عمل بد انجام نمی‌دهند و خوب می‌شوند و این نوع خوبی قهری است و چندان ارزش ندارد. انسان باید مختار و آزاد باشد و گناه نکند.

اگر خداوند به هر فردی که کار خیری انجام داد، فلان باغ، کاخ، مال و مدرک را در دنیا بدهد، همهٔ مردم زاهد، عابد ومسلمان می‌شوند واین ارزشی ندارد، شرف انسان به آزادی و انتخاب اوست وگرنه عبادت قهری را میلیون‌ها میلیون ملائکه داشتند، ولی خدا انسان را آفرید تا در میان هواها و هوسها و گرایش‌های ضد و نقیض، یکی را انتخاب نماید.

انتخاب، معیار ارزش در اسلام

اساساً قرآن ازکسانی بیشتر ستایش می‌کند که در میان دو راه حق وباطل، باوجود کشش‌هایی که باطل دارد هوسها را زیر پاگذاشته، جاذبه‌ها را نادیده گرفته و آنگاه راه خدا را انتخاب نمایند. در این باره نمونه‌های زیادی در قرآن داریم، از آن جمله:

۱ـ حضرت یوسفِ زیبا و جوان از یک سو و زلیخای آماده و درهای بسته از سوی

دیگر، ولی او با شعار ﴿معاذَ اللّه﴾[1] دامن خود را حفظ می‌کند.

۲ـ حضرت ابراهیم﵇ حدود صد سال به انتظار فرزند نشسته و آنقدر دعا کرده تا خداوند فرزندی همچون اسماعیل به او عطا کرده است، در این حال فرمان خدا می‌رسد که باید با دست خودت این فرزند را در راه خدا ذبح نمائی! در اینجا حضرت ابراهیم﵇ از طرفی در فشار عواطف و غریزهٔ فرزند دوستی قرار گرفته واز طرفی ندای خدا را باید جواب دهد، در این میان وظیفه را انجام می‌دهد و غریزه را مهار می‌کند.

این است مقام والای انسانی که قرآن می‌فرماید: ﴿فَلَمّا أَسلَما وَ تَلَّه لِلجَبین﴾[2] ابراهیم و اسماعیل هر دو تسلیم فرمان خدا شدند و حضرت ابراهیم صورت فرزند را برای ذبح بر روی خاک گذارد.

۳ـ حضرت علی وفاطمه وحسن وحسین﵈ در لحظهٔ افطار باکمال نیاز وگرسنگی غذای خود را به فقرا داده و به جای غذا با آب افطار می‌نمایند. دربارهٔ این ایثار و گذشت قرآن می‌فرماید: ﴿وَ یُطعِمونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّه﴾[3] باکمال نیاز طعام خودشان را به دیگران دادند.

۴ـ مردان خدا در دل شب با آن همه جاذبه‌ای که خواب دارد، برای استغفار و مناجات با خدا از رختخواب برمی‌خیزند. قرآن در این‌باره می‌فرماید: ﴿تَتَجافی جُنوبُهم عَنِ المَضاجِع﴾[4] آنان پهلوی خود را از بستر خواب می‌کَنند، ﴿و بِالأَسحارِ هُم یَستَغفِرون﴾[5] و سحرخیزند و در سحرها مشغول استغفار هستند.

کوتاه سخن آنکه معیار ارزش عمل در بینش الهی آن است که انسان آنرا باکمال آزادی و از لابلای جاذبه‌های مادی و کشش‌های غریزی انتخاب نماید و گرنه ارزشی ندارد.

---

۱. سوره یوسف، آیه۲۳. ۲. سوره صافّات، آیه ۱۰۳. ۳. سوره انسان، آیه ۸.
۴. سوره سجده، آیه ۱۶. ۵. سوره ذاریات، آیه ۱۸.

آری، اگر انسانی که دارای زبان است عصبانی شد، کلام بدی نگفت ارزش است، انسانی که لال باشد و یا در حال عادّی ناروا نگوید، چندان کمال نیست.

چنانکه گفتیم اگر در دنیا جزا باشد، مردم از ترس یا طمع خوب می‌شوند و این نوع خوبی چندان ارزش ندارد، ولی در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن اینکه مگر وعده و بشارت به بهشت و هشدار به عذاب و جهنّم، مردم را از ترس دوزخ و یا طمع به بهشت خوب و درستکار نمی‌کند؟

در پاسخ می‌گوییم: چون بهشت و دوزخ در این دنیا نیست، انسان در نیکوکاری و خوب شدن خود اجباری احساس نمی‌کند. آری فرق است میان کسی که فردا بدهکاری دارد یا کسی که بدهی او چندین ماه دیگر است؛ اوّلی در نگرانی و دلهره است، ولی دوّمی که چند ماه فرصت دارد، به نوعی آرامش دارد.

همچنین کیفر و پاداش فوری با کیفر و پاداش مدّت‌دار آن هم مدّت طولانی، در نوع احساس انسان فرق دارد.

بنابراین خداوند پاداش و کیفر را به تأخیر انداخته تا با کمال آزادی از لابلای غرائز، هوسها و گرایش‌ها، راه حق را برگزینند.

پاسخ سوم: در دنیا امکان جزا نیست

سوّمین پاسخ این است که دنیا به خاطر محدودیّت‌هایی که دارد، امکان جزا برای نیکوکاران و جنایتکاران در آن نیست. مثلاً رسول خدا ﷺ که با تحمّل رنجهای فراوان و طاقت فرسا و با آوردن قرآن و احکام اسلامی ودر سایهٔ تلاش پیگیر خود، قرن‌ها نسل‌های بشر را از گمراهی، شرک، جهل و تفرقه نجات داد، در دنیا چه خیری می‌توان به او داد که جبران همهٔ آنها باشد؟!

آیا غذایی بهتر از عسل و کباب، فرشی بهتر از ابریشم و مَرکبی بهتر از هواپیما و امثال آن داریم؟ آیا اینها همان چیزهایی نیست که گاهی جنایتکاران هم مورد استفادهٔ خود قرار می‌دهند؟ پس پاداش پیامبر ﷺ در دنیا چه خواهد بود؟ آیا

شهیدی که برای هدف مقدّسی از جان خود گذشته، اکنون در دنیا هست تا به او جزا بدهید؟

به علاوه گاهی جنایتکارانی پیدا می‌شوند که صدها بلکه هزاران نفر بی‌گناه را می‌کشند، چگونه در دنیا می‌توان چنین فردی را به کیفر رساند؟ بر فرض او را اعدام کنیم، قتل او در برابر یکی از هزاران اشخاصی است که کشته است، پس خون باقی بی‌گناهان چه می‌شود؟

کیفر در دنیا

شکّی نیست که جزای کلّی باید در سرای دیگر باشد و این با بعضی از کیفرهای موقّت و یا گوشمالی‌هایی که به بعضی در دنیا داده می‌شود، منافات ندارد و در آیات متعدّدی از قرآن نمونه‌هایی از جزای دنیوی مجرمان بیان شده است، نظیر: ﴿ظَهَرَ الفَسادُ فِی البَرِّ و البَحرِ بِما کَسَبَت أیدِی النّاسِ لِیُذیقَهم بَعضَ الّذی عَمِلوا لَعلّهم یَرجِعون﴾[1] به خاطر کار مردم در دریا و خشکی فساد پدید آمده تا خدا سزای بعضی از اعمالشان را به ایشان بچشاند، شاید از گناه باز گردند.

همچنین آیات فراوانی داریم که در باره مجرمان می‌فرماید: ﴿لَهم فِی الدّنیا خِزیٌ﴾ در دنیا نیز برای گناهکاران ذلّت و خواری و شرمندگی است، لیکن این جزا در حقیقت گوشه و جزئی از کیفری است که باید ببینند.

بد نیست در اینجا به چند آیه کوتاه در این زمینه اشاره کنیم:

* قرآن می‌فرماید: ﴿لَهم عَذابٌ فِی الحَیاةِ الدّنیا و لَعذاب الآخرة أشقّ﴾[2] برای آنها در دنیا عذاب است، ولی عذاب روز قیامت سخت تر است.

* در آیه‌ی دیگر بعد از آنکه می‌فرماید: هر که از یاد ما اعراض کند او را به زندگی و روزگار سختی در دنیا گرفتار می‌کنیم، چنین ادامه می‌دهد: ﴿و لَعَذاب الآخرةِ أشدُّ

---

۱. سوره روم، آیه ۴۱. ۲. سوره رعد، آیه ۳۴.

وأبقیٰ﴾[۱] عذاب روز قیامت سخت‌تر و پایدارتر است.

* در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿ولَنُذیقنّهم من العذاب الأدنیٰ دون العذاب الاکبر لعلّهم یَرجِعون﴾[۲] ما حتما عذاب نزدیک را زودتر از عذاب بزرگ به آنها می‌چشانیم تا شاید به فکر راه خطای خود افتاده وبرگردند.

* دربارهٔ کسانی که بدون دلیل و برهان (فقط به خاطر تکبّر در برابر حق) هر چه می‌شنوند انکار کرده و شانه بالا می‌اندازند می‌فرماید: ﴿لَه فِی الدّنیا خِزیٌ و نُذیقهُ یَومَ القیامَةِ عَذابَ الحَریق﴾[۳] به این افراد پر مدّعای بی‌علم، هم در دنیا خواری و هم در قیامت عذاب سوزانی می‌چشانیم.

* باز در جای دیگر چنین می‌خوانیم: ﴿لِنُذیقَهم عَذابَ الخِزیِ فی الحَیاة الدّنیا و لَعذابُ الآخِرَةِ أخزیٰ﴾[۴] ما برای قوم عاد که در برابر پیامبرشان تکبّر ورزیدند بادی شدید و سرد آنهم در روزهایِ شوم و ناگوار فرستادیم، لیکن این گوشه‌ای از جزای تکبّرشان است وعذاب خوارکننده‌تر را در قیامت می‌چشند.

البتّه در روایات متعدّدی نیز جزای دنیوی به چشم می‌خورد از جمله: در حدیث می‌خوانیم: هر که برای دیگری چاهی بکند خودش در آن واقع می‌شود و خداوند جزای بی‌احترامی به والدین و ظلم به مردم و کفران خدمات مردم را در همین دنیا داده و به قیامت حواله نمی‌دهد.[۵]

پاداش در دنیا

همان گونه که کیفر و عذاب واقعی در قیامت است، همچنین پاداش اصلی و کامل در قیامت است، چون دنیا برای پاداش نیکوکاران نیز کوچک است، ولی منافاتی با پاداش و ثواب در دنیا ندارد.

در اینجا نیز نمونه‌هایی از آن را نقل می‌کنیم:

---

۱. سوره طه، آیه ۱۲۷. ۲. سوره سجده، آیه ۲۱. ۳. سوره حج، آیه ۹.
۴. سوره فصّلت، آیه ۱۶. ۵. سفینة‌البحار، «بقی».

* در سوره آل‌عمران بعد از بیان شهامت و استقامت رزمندگانی که هوادار انبیا بودند می‌فرماید: ﴿فَآتاهُمُ اللهُ ثَوابَ الدُّنیا و حُسْنَ ثَوابِ الآخِرَةِ﴾[1] خداوند به آنان هم ثواب دنیا و فتح و پیروزی مرحمت فرمود و هم پاداش نیک آخرت را.

* درباره حضرت ابراهیم علیه السلام نیز چنین می‌خوانیم: ﴿وَ آتَیناهُ فِی الدُّنیا حَسَنَةً﴾ ما در دنیا به ابراهیم نیکی عطا کردیم.

* درباره پیامبران و طرفدارانشان می‌خوانیم: ﴿إِنّا لَنَنصُرُ رُسُلَنا والَّذین آمَنوا فِی الحَیاةِ الدُّنیا﴾[2] ما پیامبران خویش و کسانی که ایمان آورده‌اند را در همین دنیا یاری می‌دهیم.

همانطور که گفتیم در دنیا امکان و ظرفیّت پاداش نیست و اگر در آیاتی سخن از پاداش یا کیفر در دنیا می‌شود تنها گوشه و نمونه‌ای از پاداش و کیفر است، ولی اصل جزا و پاداش در قیامت است.

پاسخ چهارم: نظام زندگی بهم می‌خورد

جواب دیگر از آیه ۶۱ سوره نحل استفاده می‌شود که می‌فرماید: ﴿ولو یؤاخِذُ اللهُ النّاسَ بِظُلمِهِم ما تَرَکَ عَلَیها مِن دابَّةٍ و لکن یُؤَخِّرهُم الی أجَلٍ مُسَمّیً﴾[3]

اگر خداوند مردم را به خاطر ظلم و گناهشان کیفر دهد، هیچ جنبنده‌ای را بر زمین باقی نخواهد گذارد، لیکن خداوند زود کیفر نمی‌دهد و تا مدّتی که خودش می‌داند به آنها مهلت داده و کیفر را تأخیر می‌اندازد.

نظیر همین آیه را در سوره فاطر می‌خوانیم: ﴿ولَو یُؤاخِذُ اللهُ النّاسَ بِما کَسَبوا ما تَرَکَ علی ظَهرِها مِن دابَّةٍ﴾[4] هرگاه خدا بخواهد در دنیا جزا بدهد، هیچ کس و جنبنده‌ای روی زمین باقی نخواهد ماند و اساساً نظام زندگی بشر بهم خورده و پرونده انسان و زندگی او در زمین خاتمه می‌یابد.

---

۱. سوره آل‌عمران، آیه ۱۴۸. ۲. سوره غافر، آیه ۵۱. ۳. سوره نحل، آیه ۶۱.
۴. سوره فاطر، آیه ۴۵.

بنابراین چون حکمت و اراده خدا بر آن است که موجودی آزاد و انتخابگر به نام انسان برای مدّتی روی زمین زندگی کند باید به خلافکاران هم مهلت دهد وگرنه هر گاه خلافی شد اگر خداوند هلاک کند، بشری باقی نخواهد ماند، کیست که در برابر ذات مقدّس او خلافی نکرده باشد؟ و مگر بی‌ادبی وگناه در برابر فرمان او جزایی کمتر از نابودی دارد؟

پاسخ پنجم: کیفر در دنیا کم لطفی است

گر چه گوشمالی ها و کیفرهای موقّت در دنیا عامل هوشیاری و توجه و زنگ بیدار باش است، امّا اگر بطور کلّی در دنیا هر گناهکاری به کیفر برسد کم لطفی است، زیرا شاید این گناهکار توبه کند و خلافکاری خود را اصلاح نماید و حقّی که کتمان کرده افشا نماید، چقدر ما نمونه‌هایی از گناهکاران را دیده یا شنیده‌ایم که توبه کرده و دست از گناه برداشته‌اند؟ و حتّی جنایتکارانی در آخرین فرصت‌ها و نزدیک مرگ تغییر مسیر داده‌اند، بنابراین آیا بهتر نیست انسان ضعیفی که اسیر شهوت‌ها و هوسها می‌باشد و در دام شیطان‌ها قرار گرفته است تا پایان عمر به او مهلت داده شود تا شاید با یک جرقّه همچون حُر عوض شود، گرچه بعضی از این مهلت الهی سوء استفاده کنند و به ظلم وگناه خود ادامه دهند، لیکن در جمع به نفع انسان است. بنابراین لطف خدا اقتضا دارد که انسان در دنیا کیفر نشود و تا هنگام مرگ به او مهلت توبه و جبران خطاها داده شود.

پاسخ ششم: گاهی کیفر و پاداش فوری عادلانه نیست

پاداش و کیفر زمانی عادلانه خواهد بود که تنها به خود عمل توجه نکنیم، بلکه به عوارض و لوازم آن هم دقّت کنیم و به قول قرآن: ﴿وَ نَكْتُبُ ما قَدَّموا و آثارَهُم﴾[1] ما هم عملکرد قبلی و هم آثار بعدی کارهایشان را ضبط می‌نماییم.

---

۱. سوره یس، آیه ۱۲.

فرض کنید در یک مجلسِ با شکوهی شخصی آمد و چراغ را خاموش کرد و فرار کرد. خاموش کردن چراغ چندان جزائی ندارد، لیکن باید ببینیم که این خاموشی چه مسائلی را به وجود آورده است؛ گاهی آتش روی فرش می‌افتد و فرش را می‌سوزاند، گاهی شخصی با اسلحه یا چاقو دیگری را مجروح و زخمی می‌کند، گاهی افرادی در اثر تاریکی از پله‌ها پرت می‌شوند و خسارات غیر قابل جبران می‌بینند. بنابراین نباید تنها مسئلهٔ خاموش کردن چراغ را مطرح و بر آن، حکم صادر کنیم، بلکه جزای عادلانه هنگامی است که تمام مفاسدی را که در اثر آن کار او پیدا شده به حساب بیاوریم.

یا گاهی شخصی هروئین‌کشنده و یا داروی شفابخشی اختراع می‌کند، دادن جزای فوری به این قبیل اشخاص عادلانه نیست، زیرا باید تا پایان عمر جهان صبر کنیم و ببینیم هروئین چند نفر را می‌کشد و یا داروی شفابخش او چه کسانی را سالم کرده و شفا می‌دهد، بعد جزا بدهیم.

و یا شخصی با یک فیلم، کتاب، نوار و سخنرانی، ایجاد یک فساد یا صلاح می‌کند وبرای سالها در مردم اثر خوب یا بد می‌گذارد، در این موارد نباید در پاداش و کیفر عجله کرده تنها خود عمل را بررسی کنیم، بلکه باید تا پایان عمرِ جهان صبر کنیم تا شعاع کار خیر و شرّ او را بسنجیم و سپس پاداش بدهیم، این حرف علاوه بر اینکه پشتوانهٔ عقلی دارد، از استدلال‌های قرآنی و حدیثی هم برخوردار است؛ امّا قرآن همان آیه دوازدهم سوره یس که در چند سطر پیش خواندیم.

و امّا در روایات، پیامبر اکرمﷺ فرمودند: «مَن سَنَّ سُنّة حَسَنة فلَه اَجرُ مَن عَمِل بها و مَن سَنَّ سُنّة سَیّة فلَه وِزرُ مَن عَمِل بها»[1] هر کسی یک راه و یا کار خوبی را بنا نهد، او نیز در پاداش تمام کسانی که در آن راه گام بر دارند و آن عمل را انجام دهند شریک است، بدون آنکه از اجر دیگران کم شود و بالعکس هر که مرکز فساد و یا راه فسادی

---

۱. سفینةالبحار «سن» ؛ بحارالانوار، ج۲، ص ۲۶۱.

را پیش پای مردم قرار دهد، علاوه بر آنکه روندگان در آن راه گناهکارند، گناهی همچون گناه مرتکبان برای شخص مؤسّس نیز ضبط می‌شود.

خلاصهٔ بحث: گفتیم دلیل اوّل معاد، «عدل الهی» است یعنی با سه مقدّمه ثابت می‌شود که طبق عدالت باید قیامتی باشد و آن مقدّمات عبارتند از:

۱ـ مردم در برابر گفتار و فرمان خدا و پیامبران دو دسته هستند: عدّه‌ای مخالف و گروهی هوادار.

۲ـ دنیا نیز (به دلیل همان شش پاسخی که گفتیم) جای جزا نیست.

۳ـ خداوند عادل است (و عدل او در جای خود با دلائل محکم عقلی ثابت شده است.[1]) و عمل افراد را بدون پاداش و جزا نخواهد گذاشت.

بنابراین باید جایی برای جزا وجود داشته باشد که آن روز قیامت است.

دلیل دوّم معاد: حکمت خدا

تاکنون عدل خدا را به عنوان اوّلین دلیل معاد بیان کردیم و اکنون دلیل دیگری را مطرح می‌کنیم و آن اینکه اگر قیامتی نباشد اصل آفرینش انسان و جهان لغو و بیهوده و خلاف حکمت الهی است.

فرض کنید: شخصی انواع غذاهای لذیذ، آن هم به تعداد حساب شده‌ای را با توجّه خاصّی و بر اساس مهر و لطفی که نسبت به مهمانان عزیزیش دارد تهیه نماید و انواع خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها را در فضای مناسب و زیر سقفی زیبا با مسئولینی برای پذیرایی آماده کند و افراد بسیاری را به عنوان تدبیر و نظارت و حفاظت بر این مهمانان قرار دهد، لیکن بعد از همهٔ این تشریفات، مهمانانی وحشی همچون گرگ‌ها، گربه‌ها و موش‌ها وارد این فضا شوند و بر سر این سفره به جان هم افتند و هم خودشان و هم سفره را بهم بریزند و آنگاه صاحب‌خانه سفره را جمع کند، راستی

---

۱. به کتاب عدل نوشتهٔ مؤلّف مراجعه کنید.

این مهمانی چه تحلیلی می‌تواند داشته باشد؟

آری، اگر معاد نباشد کار خدا به مراتب از این نوع پذیرایی و سفره‌چینی بیهوده‌تر است، زیرا خداوند نیز سفره‌ای به اندازهٔ جهان هستی پیش روی انسان گسترده است، سفره‌ای نو وابتکاری که اختراع‌کننده آن خوداوست؛ ﴿بَدِیعُ السَّمواتِ و الأَرض﴾[۱]

سفره‌ای بس نیکو و زیبا؛ ﴿أَلَّذی أَحسَنَ کلّ شَی خَلقه﴾[۲]

سفره‌ای حساب شده و با اندازه گیری دقیق؛ ﴿و کلّ شَی عنده بِمقدار﴾[۳]

سفره‌ای بر اساس لطف و رحمت خداوند؛ ﴿کَتَبَ علی نَفسِه الرَّحمَة﴾[۴] او لطف و رحمت را بر خود حتمی نموده است.

سفره‌ای پر از انواع نعمت‌ها؛ ﴿خَلَقَ لَکم ما فِی الأَرضِ جَمعیا﴾[۵] آن هم نعمت‌های دل پسند و لذیذ؛ ﴿وَ رَزَقناهُم مِنَ الطَّیِّبات﴾[۶]

سفره‌ای زیر سقف و ستارگانی زیبا؛ ﴿إِنّا زَیَّنّا السَّماءَ الدّنیا بِزِینَةٍ الکَواکِب﴾[۷]

سفره‌ای با کارگردانان بسیار که مسئول تقسیم و تدبیر هستند؛ ﴿فَالمقَسّماتِ أَمرا﴾[۸]، ﴿فَالمُدبّراتِ أَمرا﴾[۹]

سفره‌ای همراه با پزشکی دلسوز. حضرت علی(ع) فرمود: رسول خدا(ص) پزشکی بود که چنان علاقه و سوزی نسبت به مردم داشت که خودش می‌گشت و مریضان را پیدا می‌کرد و آنها را مداوا می‌فرمود.[۱۰]

آیا می‌توان قبول کرد که خدای حکیم چنین سفره‌ای با آن همه ویژگی‌ها برای نسل بشر گسترانیده باشد، ولی مردم بدون مراعات برنامه‌های آن، گروهی ظالم و در رفاه و آزاد وگروه دیگری در بند و فقیر و مظلوم باشند و پس از چند روزی همه

---

۱. سوره انعام، آیه ۱۰۱.
۲. سوره سجده، آیه ۷.
۳. سوره رعد، آیه ۸.
۴. سوره انعام، آیه ۱۲.
۵. سوره بقره، آیه ۲۹.
۶. سوره اسراء، آیه ۷۰.
۷. سوره صافّات، آیه۶.
۸. سوره ذاریات، آیه ٤.
۹. سوره نازعات، آیه ۵.
۱۰. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۸.

مرده و بساط سفره بر چیده شود و همه چیز خاتمه پیدا نماید؟ آیا این کار از چنان حکیمی انتظار می‌رود؟!

خدایا! تو از هرگونه کار بیهود و عیبی پاک و منزّه هستی، هرگز این آفرینش را پوچ و باطل نیافریدی. ﴿رَبَّنا ما خَلَقتَ هذا باطِلا سُبحانَك﴾[1]

آیا در قرآن که حدود صد مرتبه خدا را به «حکیم» توصیف فرموده است و نشانه‌های حکمت او را در همه جا مشاهده می‌کنیم مانند: مژه‌های چشم، گودی کف پا، مِهر مادر، قدرت مکیدن طفل، تناسب آب شور با چشم و آب شیرین با دهان، تنفّس اکسیژن در انسان و تنفّس کربن در گیاهان، تناسب امواج با گوش و نور با چشم و خوردنی‌ها با دستگاه گوارش، حرکت آرام زمین و تأمین تمام نیازمندی‌های انسان و نعمت‌های فراوانی که به گفتهٔ قرآن اگر بخواهیم به شماره در آوریم قدرت آن را نداریم، جهانی پر از اسرار که حتّی دانشمندان مادّی برای فهمیدن یک سرّ آن تمام عمر خود را صرف می‌نماید و شاید هم تا پایان عمر نفهمند، آیا این جهان با آن همه دقّت، استحکام، لطافت، نظم و نظارت، برای چند روز زندگی و سپس پوچ شدن است؟!

آیا می‌توان باور کرد که خداوند حکیم این جهان را پس از چندی بدون جهت و بدون تبدیل آن به عالم باعظمت آخرت، با زلزله، قارعه و انفجار همه را خراب نماید؟

اگر معادی نباشد کار خدا این است که از خاک گندم و از گندم نطفه و از نطفه طفل و سپس جوان نیرومند و پس از چندی به صورت انسان سالخورده و سپس مرده و پوسیده و آنگاه خاک شود. راستی اگر بناست بعد از این همه تغییر و تحوّل ما خاک شویم و معادی هم نباشد، مگر از اوّل ما خاک نبودیم آیا این خلقت و برنامه، بازی و عَبَث نیست؟

---

۱. سوره آل‌عمران، آیه ۱۹۱.

آیا این آسمان، زمین، دریا، خورشید، گیاهان و حیوانات، برای انسان و انسان برای مردن و پوچ شدن کار صحیحی است؟

آیا اگر معاد نباشد معنای زندگی، جز میلیون‌ها لیتر آب را بول کردن و خروارها تن غذا راکود کردن چیز دیگری است؟ حالا یا پای شمع و روی الاغ و یا سوار ماشین و زیر برق، در اصل زندگی فرقی ندارد.

راستی اگر بعد از آن همه کار و شعار و فریادِ خوراک، پوشاک و مسکن برای زندگی، بعد هیچ و پوچ شدن باشد که اعتقاد مارکسیست است، آیا بهتر نیست انسان‌ها قبل از آنکه آن همه زحمت بکشند، دست به خودکشی بزنند؟ تعمیر ماشینی که به سوی نابودی و سقوط در درّه است، چه سود؟

هنگامی که بناست ما با مردن هیچ شویم، چرا این همه زحمت بکشیم؟

راستی جوانی که چند روز دیگر می‌میرد، آیا اگر به فکر حنا بستن و آرایش و اتو کردن لباس خود باشد مسخره نیست؟

اگر با مردن هیچ می‌شویم، چرا غریزهٔ علاقه به بقا در نهاد ما نهفته است؟

آری، در جهان‌بینی و بینش مادّی، آیندهٔ جهان بن‌بست، تاریک و کور، سرنوشت کارها تباهی و پایان عمر انسان پوچی است و با این دید است که گاهی می‌پرسد: چرا آفریده شدم و چرا هستم؟ بر فرض که هستم، چرا گرگ نباشم و کامیابی نکنم؟ گرچه به قیمت هلاک انسان‌ها باشد.

اکنون که من وهمهٔ انسان‌ها به سوی نیستی می‌رویم، بگذار تا نیستیِ دیگران در راه لذّت من تمام بشود!

حالا که همه فدا می‌شوند، بگذار فدای لذّت من شوند!

این تفکّر خطرناک مادّیگری جهان را به وضعی رسانده که در حالی که در بعضی کشورها قحطی غوغا می‌کند، کشورهای پیشرفتهٔ دنیا به خاطر نگهداری نرخ اجناس خود، گندم و محصولات غذایی و تولیدات اضافی خود را به دریا ریخته یا زیر خاک

دفن کرده یا می‌سوزانند و به دیگران نیز نشان می‌دهند.

فکر می‌کنم حرف کافی باشد به سراغ وحی برویم که چگونه لزوم معاد را از راه «حکمت الهی» بیان کرده است، قرآن در این زمینه می‌فرماید:

﴿أفَحَسِبتُم انّما خَلَقناکم عَبَثًا و أنّکُم الَینا لاتُرجَعون﴾[۱] آیا گمان می‌کنید که ما شما را بیهوده آفریدیم و شما به سوی ما باز نمی‌گردید؟

﴿أیَحسَبُ الانسانُ أن یُترَک سُدیً﴾[۲] آیا انسان گمان می‌کند که رها و بدون تکلیف است؟ و عاقبت می‌میرد و دیگر هیچ؟!

در قرآن آیات فراوانی است که می‌فرماید: ما در آفرینش نه اهل بازی و لعب هستیم و نه بی‌هدف و باطل کاری می‌کنیم و نه هدف‌های سطحی و ساده و سرگرمی در کار است، بلکه آفرینش طبق حق و برای رشد و آزمایش انسان‌ها بر مبنای قوانین و سنّت‌ها پایه‌ریزی شده و هدف از آفرینش، شناخت، عبادت و انتخاب راه خدا از میان صدها راه غیرالهی است و دیر یا زود راه شما به سوی خدا پایان می‌یابد؛ ﴿إنّا لِلّه و إنّا إلَیه راجِعون﴾[۳]

و این دنیا مزرعه‌ای است که در قیامت حاصل آن درو می‌شود و عمل هر انسانی از مرد و زن پاداش داده می‌شود؛ ﴿وَلِتُجزیٰ کلّ نَفسٍ بِما کَسَبَت﴾[۴] و انسان در گرو عمل خویش است؛ ﴿کلّ نَفسٍ بما کسبت رهینة﴾[۵]

لقمان به فرزندش می‌فرماید: ﴿یا بُنَیَّ إنّها إن تَکُ مِثقالَ حَبَّةٍ مِن خَردَلٍ فتَکُن فی صَخرةٍ أو فی السَّموات أو فی الأرض یَأتِ بِهَا اللّه﴾[۶] حتّی اگر به اندازهٔ دانهٔ خردلی کاری انجام دهی، خواه این کار در محکم‌ترین مناطق و در درون سنگ‌های سفت باشد و یا در دورترین مناطق و آسمان‌ها باشد و یا در عمیق‌ترین جاها و در درون زمین و خاک‌ها باشد، بالاخره خداوند آن عمل را در روز قیامت می‌آورد و هیچ کاری از دیدگاه

---

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.
۲. سوره قیامت، آیه ۳۶.
۳. سوره بقره، آیه ۱۵۶.
۴. سوره جاثیه، آیه ۲۲.
۵. سوره مدّثر، آیه ۳۸.
۶. سوره لقمان، آیه ۱۶.

خداوند مخفی نمی‌ماند.

راستی این بینش چه نقش تربیتی عجیبی می‌تواند در انسان داشته باشد.

با یک آیه فقیه شد

شخصی وارد مسجد پیامبرﷺ شد وگفت: یا رسول‌اللّه! به من قرآن بیاموز! حضرت او را به یکی از یارانش سپرد، او دست این تازه وارد راگرفت و به کناری برد و برای تعلیم او سوره زلزال را تلاوت کرد، همین که رسید به آیه ﴿فَمَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَیراً یَرَه و مَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَه﴾[1] هر که به مقدار ذرّه‌ای خیر یا شرّی انجام دهد آن را خواهد دید.

آن عرب کمی فکر کرد و به معلّم خود گفت: آیا این جمله وحی است؟ معلّم گفت: بله، گفت: من درس خودم را از همین آیه گرفتم، اکنون که ریز و درشت کارهای مخفی و آشکار ما در این جهان حساب دارد، تکلیف من روشن شد، همین جمله برای خط زندگی من کافی است و با معلّم خود خداحافظی کرد.

معلّم خدمت پیامبر ﷺ آمد و گفت: این شاگرد امروز ماکم حوصله بود و حتّی نگذاشت من بیش از یک سوره کوچک برای او بخوانم و گفت: اگر در خانه کس است یک حرف بس است، من درسم راگرفتم. پیامبرﷺ فرمود: «رَجَع فَقیهاً» او در حالی برگشت که به مقام فقاهت و شناخت عمیقی که باید برسد رسیده بود.

جای تأسّف است که عربی بیابانگرد با یک جمله راه خود را شناخت، هم فهمید و هم عوض شد و هم لقب فقیه را از رسول اللّه دریافت کرد، ولی افرادی مثل بنده سالها با آیات و روایات و دلائل عقلی و نقلی با چند بیان و گاهی با چند زبان با بهترین روشها و شیوه‌ها حرفها می‌زنیم، اما...

۱ـ سوره زلزال، آیه۸.

ج: نبود مانع

بار دیگر متذکّر می‌شویم که برای معاد و امری سه شرط لازم است: یکی امکان شدن و دیگری علّت شدن که این دو مرحله گذشت و اکنون نوبت شرط و مرحله رسید که نبود مانع است که برای معاد و زنده شدن هیچ مانعی نیست.

معمولا مانع برای قدرت‌های محدود است. فرض کنید ماشینی که مجبور است روی فلان جاده حرکت کند و چاره‌ای هم جز آن ندارد، وجود یک قطعه سنگ بزرگ در جادّه می‌تواند مانع حرکت آن باشد، امّا این سنگ برای پرنده‌ای که مجبور نیست از یک جادّهٔ خاصّی عبور کند، مانع نیست.

آری، هر چه قدرت و علم بیشتر باشد کمتر چیزی می‌تواند به عنوان مانع و مزاحم قرار گیرد، زیرا زنده شدن مردگان و جمع ذرّات پخش شده دو شرط دارد: یکی علم بی‌نهایت و دیگری قدرت بی‌نهایت.

با علم بی‌نهایت الهی که می‌داند هر ذرّه‌ای از کجا و در کجا و در چه شرایطی است، چه مانعی می‌توان فرض کرد؟ ﴿قد علمنا ما تنقص الأرض منهم و عندنا کتابٌ حفیظ﴾[1] ما می‌دانیم که زمین چقدر مستهلک می‌کند و نزد ما کتابی است که همهٔ خصوصیات در آن هست.

و باقدرت بی‌نهایتی که می‌تواند ذرّات پخش شده را یکجا جمع کند، مانعی قابل تصوّر نیست چنانکه قرآن حدود چهل مرتبه می‌فرماید: ﴿إنّ الله علی کلّ شیءٍ قدیر﴾

همین الآن خود ما از ذرّات خاک پخش شده هستیم، زیرا ما در همین دنیا از گندم فلان منطقه و برنج، سبزی و میوهٔ منطقهٔ دیگر ترکیب شده و مدّتی به صورت نطفه پدر و پس از آن در رحم مادر قرار گرفته و سپس به دنیا آمدیم. آری الآن هم هر سلول بدن ما از یک منطقه‌ای از زمین است. همان قدرتی که در این جهان از ذرات خاک‌های پخش شده ما را درست کرد، روز قیامت هم از ذرات پخش شدهٔ همان

---

۱. سوره ق، آیه ٤.

استخوان‌های پوسیده دوباره ما را زنده می‌کند.

البتّه گاهی شیطان ما را به وسوسه می‌اندازد که این کار بسیار مشکلی است، امّا قرآن این وسوسه را با آیات متعدّدی نظیر ﴿إنّ ذلك على الله يسير﴾[۱] که برای خداوند زنده کردن مردگان کار آسان و ساده‌ای است، پاسخ داده است.

البتّه اشکال اصلی کار ما آن است که ما قدرت و علم خدا را از روزنه دید خود نگاه می‌کنیم و چون خود ما محدود هستیم، نمی‌توانیم بی‌نهایت را تصوّر کنیم، در سرتاسر داستان‌های قرآن این حقیقت به چشم می‌خورد که خداوند می‌خواهد فکر ما را از انحصار این چهار چوب مادّی بیرون کند و لذا اگر می‌گوید: ما به زن بی‌شوهری به نام مریم نوزاد دادیم.[۲]

اگر می‌گوید: ما به نوزاد در گهواره قدرت سخن گفتن دادیم.[۳]

اگر می‌گوید: ما توسّط پرندگانی به نام ابابیل، فیل‌سواران را نابود کردیم.[٤]

اگر می‌گوید: با زدن یک عصا، دوازده چشمهٔ آب از سنگها بیرون آوردیم.[۵]

اگر می‌گوید: ما با نَفَس حضرت عیسی ﷺ مردگان را زنده کردیم.[٦]

اگر می‌گوید: ما به زکریای پیرمرد و همسر نازای او فرزندی به نام یحیی دادیم.[۷]

واگر می‌گوید: ما موسی را در دامن خودِ فرعون تربیت کردیم.[۸]

و صدها نمونهٔ دیگر، همه و همه به خاطر آن است که چشم‌انداز فکر انسان از چهارچوب آنچه با او در شبانه روز مأنوس شده وسیع‌تر گردد و کمی هم به ماورای طبیعت بیندیشد، چنانکه سفارش به تلاوت قرآن برای تذکّر و مرور این قبیل خاطرات است. آری، ما باید باکمال احترامی که به قوانین حاکم بر طبیعت می‌نهیم، هرگز فکر خود را در چهارچوب آنان محدود نکنیم و بدانیم که خداوند هر چه را

---

۱. سوره عنکبوت، آیه۱۹ ؛ ق، آیه٤٤ و تغابن، آیه۷.
۲. سوره مریم، آیه ۲۰.
۳. سوره مریم، آیه ۳۰.
٤. سوره فیل، آیه ٤.
۵. سوره بقره، آیه ٦۰.
٦. سوره مائده، آیه ۱۱۰.
۷. سوره هود، آیه ۷۲.
۸. سوره قصص، آیه ۹.

بخواهد همان می‌شود.

کوتاه سخن آنکه در برابر قدرت نامتناهی و علم بی‌نهایت الهی، هیچ مانعی قابل فرض نیست.

ایمان به معاد، دفع ضرر احتمالی

در گفتگوهایی که میان رهبران معصوم ما با مخالفان خود صورت گرفته است روش جالبی به چشم می‌خورد که ما آن را فشرده در اینجا با عنوان «دفع ضرر احتمالی» بیان می‌کنیم:

در زندگی روزمرّه، به خبرهایی بر می‌خوریم که حاصل پیام مهم و هشدارهایی است، برخورد ما با اینگونه گفته‌ها تفاوت دارد؛ یعنی هر چه احتمال ضرر یا منفعت بیشتر و یا نوع خطر مهم‌تر باشد، عکس‌العمل ما جدّی‌تر است. مثلاً اگر در معامله‌ای ۹۰ درصد احتمال سود داده شود، لیکن مقدار سود ۵درصد باشد، در این صورت گرچه سود کم است، ولی چون اصل آن تقریباً قطعی است، مردم اقدام نموده و وارد معامله می‌شوند.

اگر احتمال سود به جای ۹۰ درصد، ۷۰ درصد شد، ولی مقدار سود ۳۰درصد باشد باز هم مردم اقدام می‌نمایند. زیرا گرچه احتمال سود کم شد ولی مقدار سود زیاد است و اگر احتمال سود بردن ٤٠ درصد شد، امّا سود حاصل از آن خیلی زیاد مثلا ۷۰ درصد است، باز هم اقدام می‌نمایند.

و حتّی اگر احتمال سود بردن احتمال بسیار ضعیف وکم‌رنگی شد، لیکن بر فرض موفقیّت سود بسیار خواهد بود، در اینجا نیز مردم اقدام می‌نمایند که ما نمونه آن را در مسابقات میلیونی مشاهده می‌کنیم که در میان میلون‌ها شماره وبرگهٔ فروخته شده یکی دو شماره بیشتر برنده ندارد و احتمال سود بردن و برنده شدن یک چند میلیونیم است، امّا چون مبلغ جایزه یک‌ماشین یا یک‌دستگاه ساختمان است، مردم باز برای همان احتمال بسیار ضعیف اقدام می‌کنند. زیرا بر فرض برنده شدن، مبلغ

جایزه خیلی زیاد است. از این روش می‌فهمیم که هر چه هم احتمال ضعیف و کم باشد، ولی اگر مبلغ بالا باشد همین ارزش بیشتر، جبران ضعف احتمال را می‌نماید.

حالا ما از گفتار این همه پیامبران و امامان و اولیای خدا که مردم را از زنده شدن بعد از مرگ و حساب دقیق الهی و دوزخ و بهشت خبر داده‌اند آنهم دوزخی که قهر خدا و بهشتی که از لطف بی‌نهایت الهی سرچشمه می‌گیرد، چند درصد احتمال می‌دهیم؟ (البتّه ماکه با برهان‌های قوی یقین داریم، ولی بناست با افراد بی‌تفاوت و بی‌دین سخن بگوییم) در اینجا حتّی اگر یک درصد یا یک در هزار و یا یک درچند هزار هم احتمال بدهیم باید اقدام نماییم، زیرا گر چه احتمال ضعیف است، امّا دوزخ ابدی و قهر خدا بزرگ است و بهشت، جاودانه و جوار رحمت خداوند بسیار ارزشمند است. بنابراین کاری به احتمال قوی یا ضعیف نداریم، امّا چون سود و زیانش خیلی مهم است باید توجّه کنیم.

گاهی کودکی خبر از وجود زنبور در جایی را می‌دهد و گاهی خبر از مار و افعی، گاهی خبر از افتادن از یک پله می‌دهد و گاهی خبر از غرق شدن در دریا، گاهی می‌گوید صد تومان پیدا نموده‌ام و گاهی می‌گوید میلیون‌ها تومان و یا کیسه‌ای از طلا وجواهرات، در این موارد توجه ما به گوینده نیست که کودک است یا بزرگ، برای ما یقین پیدا می‌شود یا احتمال، بلکه در اینجا توجه ما به ارزشها است: کیسهٔ طلا، مار و افعی، غرق در دریا و امثال اینها و همین ارزشها برای ما رمز حرکت می‌شود، گرچه کلام از گوینده‌ای قوی هم صادر نشده باشد. (بار دیگر از مقام اولیای خدا معذرت می‌خواهم که گفتار آن بزرگواران را با گفتار یک کودک مقایسه کردم، زیرا هدفم سخن گفتن با بی‌دینان است)

کوتاه سخن آنکه: هر گاه انسان بخاطر سود یا ضرری که خبر آنرا از کودکی خردسال شنیده عکس‌العمل نشان می‌دهد، چرا دربارهٔ این همه فریاد اولیای دین که به گفتهٔ تاریخ از بهترین مردم روزگار بوده‌اند فکر نمی‌کند؟

آیا سخن پیامبرانی که بدون داشتن کوچک‌ترین نقطهٔ ضعف سالها دعوت به حقّ کرده و بر مبنای حقّ عمل نمودند وتا پای جان استقامت کردند و با آوردن خبرهایی از عالم دیگر و دلیل و معجزه‌های فراوان و در حالی که میلیون‌ها نفر هم به سراغ آنان رفته و دعوتشان را از جان پذیرفتند، با همهٔ اینها (بر فرض هم که برای گروهی یقین پیدا نشود) آیا احتمال و شک هم در روح آنان بوجود نمی‌آورد؟

آیا انسان به مقداری که از گفتهٔ یک کودک خردسال در برابر احتمال سود و ضرری (به خصوص اگر سود و ضرر مهم و همیشگی باشد) عکس‌العمل نشان می‌دهد، نباید در برابر فریاد انبیای معصوم عکس‌العملی نشان دهد؟

بنابراین مقدار سود و ضرر و کمی و زیادی آن، در حرکت و گرایش انسان بسیار مؤثّر است. سود مؤمن رضای خدا و بهشت جاودانه است، ضرر گناهکار قهر و دوزخ ابدی و همیشگی است، سود و ضرری بس بزرگ که حتّی در فکر ما نمی‌گنجد.

بنابراین آیا ما نباید برای دفع آن ضررهای بزرگ احتمالی و یا برای بدست آوردن آن نعمت‌های بی‌پایان احتمالی، گامی برداریم؟ گامی که خروج از راه هوسهای درونی وطاغوت‌های بیرونی و حرکت در مسیر انبیا وکمال خود است.

نقش ایمان به معاد

تشویق و تهدید (حتّی اگر به مقدار کم باشد) در حرکت انسان نقش مهمی دارد، تا چه رسد به اینکه تشویق کننده و یا غضب کننده خداوند متعال و نوع تشویق و تهدید دوزخ و بهشت جاودانه باشد.

ما اگر ایمان و یقین به معاد را در خودمان زنده کنیم، اثر و نقش آن بر کسی پوشیده نیست، کسی که می‌داند این خانه حساب دارد، بازرس دارد، دادگاه و زندان و شکنجه دارد و ریز و درشت کارش زیر نظر و مورد حساب قرار می‌گیرد و تمام سختی‌ها و راحتی‌ها بازتاب عملکرد خود اوست، قهراً نمی‌تواند یک انسان بی‌تفاوت و هرزه کار و متجاوز باشد، و کسی که می‌داند مقدار کمی از کارش هم بی‌حساب نمی‌ماند، نمی‌تواند دلگرم نباشد، قرآن در این زمینه آیاتی دارد که ما نمونه‌هایی از آنرا در اینجا نقل می‌کنیم:

نقش معاد در مسائل اقتصادی

قرآن به کسانی که داد و ستد دارند می‌فرماید: وای برکم فروشان، کسانی که وقتی از مردم پیمانه می‌گیرند و خرید می‌کنند، سعی دارند تمام بگیرند، لیکن هرگاه بنا دارند پیمانه بدهند و یا وزن نمایند و بفروشند کم می‌دهند، سپس می‌فرماید:

﴿الا یَظنُّ اولئک انّهم مَبعوثون لِیَومٍ عظیم﴾[1] آیا این کم‌فرشان نمی‌دانند که برای روزی بسیار بزرگ مبعوث خواهند شد؟ و در دادگاه عدل الهی باید پاسخ آن همه کم فروشی را بدهند؟

---

۱. سوره مطفّفین، آیه ٤ و ٥.

در اینجا قرآن با یادآوری قیامت جلو کم فروشان را می‌گیرد، البتّه این نمونه‌ای از نقش معاد بود وگرنه ایمان به معاد در تمام مسائل اقتصادی اعمّ از تولید، توزیع، مصرف، مدیریّت، بازرگانی و تجارت و هر نوع فعّالیّت دیگر نقش مهمّی دارد، به خصوص در مسألهٔ ولخرجی و اسراف.

نقش معاد در مسائل نظامی

قرآن می‌فرماید: گروهی از بنی‌اسرائیل نزد یکی از پیامبران خود آمده و گفتند: ما بنا داریم در راه خدا با متجاوز ستمگر بجنگیم، لیکن نیاز به یک فرمانده لایق داریم، پیامبرشان فرمود: من فکر نمی‌کنم که شما مرد جنگ باشید!

آنان گفتند: با این همه ستمی که از متجاوز می‌کشیم حتماً آماده جنگ در راه خدا هستیم. پیامبر گفت: خداوند طالوت را که جوانی شایسته و نیرومند و آشنا به مسائل رزمی است، به عنوان فرماندهٔ شما معرّفی می‌کند.

آنگاه مردم در برابر این وعده و فرمان پیامبر، به چند دسته تقسیم شدند:

گروهی از داوطلبان جبهه و جنگ بعد از شعارهای زیاد همین که فرمان جنگ صادر شد در همان مرحله‌ی اوّل نافرمانی کرده و فرار نمودند.

گروهی دیگر فقر مالی فرمانده را بهانه قرار داده و از رفتن به جبهه سرباز زدند.

گروه دیگر با اینکه قول داده بودند که در آزمایشی که خداوند از آنها می‌گیرد استقامت کنند، امّا بی‌صبری کرده و مردود شدند.[1]

گروه دیگری گرچه به هنگام صدور فرمان جنگ نترسیدند، امّا همین که لشکر

---

۱. آزمایش این بود که فرمانده به هواداران خود فرمود: در مسیر جنگ خداوند شما را با یک نهر آب آزمایش می‌کند، یعنی شما به عنوان آزمایش برای مدّتی مورد امتحانی قرار می‌گیرید که نباید (جز بسیار کمی) از آن بنوشید و هر کدام نوشیدید از لشکریان من نیستید، لکن این لشکر تشنه همین که به نهر آب رسیدند، جز افراد کمی همه سر بر آب نهادند و بطور کامل نوشیدند و بدین وسیله از آزمایش الهی مردود بیرون آمدند.

قدرتمند دشمن را دیدند خود را باخته و گفتند: ما امروز طاقت مبارزه نداریم.
تنها یک دسته کوچکی که ایمان به معاد داشتند با شعار: ﴿کَم مِن فِئَةٍ قَلیلَة غَلَبت فِئَةً کَثیرةً بِإذنِ اللّه﴾[1] یعنی چه بسا گروه کمی که بر گروه زیاد به اذن خدا پیروز می‌شوند، به دشمن حمله کرده ودشمن را از پای در آوردند.

در این ماجرا (که به نام داستان طالوت و جالوت در سوره بقره آیات ۲۴۹ تا ۲۵۱ مطرح شده)، رمز پیروزی و پایداری در جبهه و جنگ را ایمان به معاد دانسته است، زیرا می فرماید: ﴿قَالَ الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُم مُلاقوا اللّه﴾[2] یعنی کسانی که ایمان به ملاقات خدا و روز قیامت داشتند گفتند: پیروزی مربوط به جمعیّت زیاد یا کم نیست، باید به دشمن حمله کنیم و به وظیفه الهی خود عمل کنیم که خداوند با صابران است.

آری، تلاش و روحیهٔ رزم‌آوری رزمنده، وابستگی کامل به نوع دید و جهان‌بینی او دارد، رزمنده‌ای که آینده خود را زندگی ابدی وبهشت جاودان وهمسایگی رسول خدا واولیای الهی می‌داند، با رزمنده‌ای که قتل خود را نابودی و پوچی می‌داند قابل مقایسه نیست.

قرآن نسبت به کسانی که در رفتن به جبهه سستی نشان می‌دهند و به لذّات دنیوی دلبسته‌اند می‌فرماید:

﴿أَرَضیتُم بالحَیاة الدّنیا من الآخرة﴾[3] آیا به جای آخرت به دنیا راضی شدید؟!

نقش معاد در برخورد با طاغوتیان

فرعون برای اینکه آبروی حضرت موسی را بریزد از همهٔ شهرها ساحران را دعوت کرد تا با سحر و جادویشان معجزه حضرت موسی را خنثی نمایند، این ساحرانی که تا آن موقع ایمان به معاد نداشتند، همه چشم به یک سکّهٔ دربار فرعون داشتند و حتّی آن روح گدایی خود را به زبان هم آورده و به فرعون گفتند: ﴿ائتِ لنا

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۴۹. ۲. سوره بقره، آیات ۲۴۴ تا ۲۵۱.
۳. سوره توبه، آیه ۳۸.

لأجراً﴾[۱] آیا اگر ما آبروی موسی را بریزیم، پول و مزدی به ما می‌دهی؟ آنگاه با پاسخ مثبت فرعون شروع به کار نمودند و هر چه در توان داشتند انجام دادند و سپس حضرت موسی عصای خود را انداخت و اژدها شد و تمام بافته‌های آنان را نابود کرد.

ساحران که فهمیدند معجزه و کار موسی از سحر و نوع کارهای محدود خودشان خارج بوده و کاری صددرصد الهی است، در حضور فرعون به موسی علیه السلام گرویده و به او ایمان آوردند. فرعون که خشمناک شده بود همه را تهدید کرد و گفت: آیا قبل از اجازهٔ من ایمان می‌آورید؟! من دست و پای شما را به عکس یکدیگر[۲] قطع می‌کنم و به شاخه‌ها و تنه‌های درخت خرما آویزانتان می‌کنم.

امّا آنان که تا ساعتی قبل ایمان نداشتند و چشم به جایزه‌های فرعونی داشتند، اکنون به خاطر ایمان به خدا و معاد، در برابر فرعون ایستاده و با کمال آرامش به او گفتند: ﴿إنّما تقضی هٰذهِ الحَیاة الدُّنیا﴾[۳] هر کاری می‌خواهی انجام بده، زیرا زور و ستم تو بیش این دنیا نیست، و﴿قالوا لاضَیرَ إنّا الی رَبّنا مُنقلِبون﴾[۴] کشتن ما مهم نیست که ما به سوی خدای خود بازمی‌گردیم.[۵]

راستی ایمان به معاد چه غوغایی در روح این افراد بوجود آورد، دنیا وفرعون وسگّه‌ها و پاداشهایی را که تا چند لحظه پیش برای آنها مهم‌ترین مسئله جلوه می‌کرد، یکسره به هیچ می‌انگارند و به ریش فرعون می‌خندند وزور و قدرت او را محدود و ناچیز می‌دانند.

آری، ایمان به معاد در این افراد انقلاب فرهنگی بوجود آورد، روحشان رابزرگ نمود و آنها را تا عشق به شهادت پیش برد.

---

۱. سوره اعراف، آیه ۱۱۳ و شعراء، آیه ٤۱.

۲. دست راست را با پای چپ ویا دست چپ را با پای راست قطع می‌کنم واین بدترین نوع شکنجه است.

۳. سوره طه، آیه ۷۲. ٤. سوره شعراء، آیه ۵۰.

۵. تمام ماجرا در سوره اعراف، آیات ۱۱۲ تا ۱۲٦ و شعراء، ۳۷ تا ۵۱ و طه، ٥٦ تا ۷۲ بیان شده است.

نقش معاد در توجه به محرومان

«عقیل» که پیرمرد عیالواری بود، خدمت برادر خود امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام رسید و درخواست کرد تا از بیت‌المال به سبب خویشاوندی خود سهمیهٔ بیشتری به او بدهد. امام آهنی را داغ کرد و نزدیک دست عقیل آورد، عقیل از ترس دست خود را می‌کشد امام می‌فرماید: اگر تو از این آتش ساده دنیا می‌ترسی، من از عذاب و قهر ابدی خدا می‌ترسم.[۱]

امام حسن وامام حسین علیهما السلام در کودکی بیمار شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه اصحابش به عیادت آنان آمدند، هنگام خروج از منزل، مردم به حضرت علی علیه السلام پیشنهاد کردند که خوب است برای سلامتی این دو کودک سه روز روزه نذر کنید. امام پذیرفت و هنگامی که بیماری آنان برطرف شد حضرت علی علیه السلام به همراه همسر خود حضرت زهرا علیها السلام و بقیهٔ خانواده روزه گرفتند.

هنگام افطار در حالی که غذایی در منزل نبود و با زحمت بسیار کمی نان تهیه شده بود، همین که نماز مغرب را بجا آورده و خواستند افطار کنند صدای در خانه را شنیدند که شخصی می‌گوید من فقیر و نیازمند هستم به من کمک کنید! آن بزرگواران نان خود را به فقیر داده و تنها با آب افطار کردند.

شب دوّم باز همین که خواستند افطار کنند صدای در بلند شد که شخصی یتیم هستم، و شب سوّم اسیری از پشت در تقاضای نان کرد. هر سه شب آن عزیزان با آب افطار نمودند و دلیل این فداکاری را در سوره انسان چنین می‌خوانیم: ﴿إنّا نَخاف مِن ربّنا یَوماً عَبوساً قَمطَریراً...﴾[۲] ما از روز قیامت که روزی گرفته و سیاه و دردناک است می‌ترسیم.

به راستی ایمان به معاد چگونه انسان را در برابر محرومان جامعه مسئول و متعهّد بار می‌آورد. آری، کسانی که در برابر محرومان بی‌تفاوت هستند، در قیامت اقرار

---

۱. نهج‌البلاغه، کلام ۲۱۵. ۲. سوره انسان، آیات ۱۰ تا ۲۲.

می‌کنند که یکی از عوامل سقوط ما به دوزخ این بی‌تفاوتی‌ها بود: ﴿وَ لَم نَكُ نُطعِمُ المسكين﴾[1] به مسکین و بیچاره‌ها غذا نمی‌دادیم، چنانکه در سوره ماعون دلیل بی‌اعتنایی به یتیمان و محرومان، نداشتن ایمان به قیامت عنوان شده است.

ایمان به معاد، پشتوانهٔ تمام کمالات

اکثر کمال‌ها و ایثارها و فضائل اخلاقی، همراه با یک نوع محرومیّت، زندگی ساده، تحمّل فشار و ناگواری‌ها برای انسان حاصل شده و همراه آنان می‌باشد، آن اهرمی که بتوان با آن این وزنه‌ها را حرکت داد و آن همه ناگواری را تحمّل کرد، همان ایمان به قیامت و جبران و تلافی‌های آن روز است.

ایمان به پاداشهای اخروی الهی به انسان این انگیزه را می‌دهد که اگر چند روزی در دنیا فشار و ناراحتی دیدی جای دور نمی‌رود و فردای قیامت که روز نیاز است، اجر تمام زحمات را چندین و چند برابر می‌گیری.

به راستی با چه عاملی رزمندگان جان خود و ثروتمندان پول و ثروت خود را ایثار می‌کنند، یا چه نیرویی می‌تواند انسان را به کنار گذاردن هوسها و شهوت‌ها دلگرم کند؟

اگر عشق ملاقات خدا و اولیای او و سخن با یاد او نباشد با چه انگیزه‌ای این همه راههای پر پیچ و خم پیموده شود؟

اگر جزایی در کار نباشد، چرا انسان زیر بار تکلیف برود؟

اگر انتقامی نباشد، چه نیرویی انسان را از تجاوز باز دارد؟

اگر امروز مؤمنان این همه زخم زبان و تهمت و متلک کافران را تحمّل می‌نمایند، به خاطر وعده و بشارت‌هایی است که در قرآن آمده است.

قرآن می‌فرماید: ﴿فَاليومَ الّذينَ آمنوا مِن الكفّارِ يَضحَكون﴾[2] امروز (که روز قیامت

---

۱. سوره مدّثر، آیه ٤٤. ۲. سوره مطفّفین، آیه ٣٤.

است) مؤمنان به کفّار می‌خندند.

اگر زن فرعون به هیچ قیمتی جذب قدرت، مال، عنوان، کاخ و طلاهای فرعون نمی‌شود، چون او چشم به جای دیگر دوخته است، او می‌گوید: ﴿ربِّ ابنِ لی عِندك بَیتاً فِی الجنّة﴾[1] خدایا! مرا از کاخ فرعون نجات ده و برای من در بهشت خانه‌ای در جوار رحمت خودت بنا کن.

آری، دل که هوای بهشت کرد، کاخ فرعون هم برایش زندان می‌شود و لذا حضرت علی ﷺ می‌فرماید: «أخسَرُ النّاس مَن رَضِی الدّنیا عِوَضاً عن الآخرة»[2] زیان‌کارترین مردم کسی است که (به جای آخرت) به دنیا راضی و دلگرم باشد.

نقش ایمان به معاد، در تقوا، امانت، امنیّت و در بسیاری از مسائل جزئی و کلّی بر کسی پوشیده نیست وما تنها به چند نمونه قرآنی و روایی اشاره کردیم.

ایمان همراه با یاد معاد

تنها ایمان به معاد کافی نیست، بلکه باید یاد معاد نیز بود، همان‌گونه که تنها ایمان به خداوند بدون یاد او فایده‌ای ندارد.

بر خلاف تصوّر بعضی که گمان می‌کنند یاد مرگ و معاد انسان را نسبت به دنیا و رشد مادّی بی‌تفاوت می‌کند، عقیده ما آن است‌که یاد قیامت وحسابرسی، انسان را از لاأبالی‌گری، سرگردانی و هرج و مرج در آورده و او را انسانی هوشمند و با هدف می‌کند و هرگز بی‌حساب کاری انجام نمی‌دهد.

چنانکه قرآن هوشیاری و توجّه را تنها مخصوص صاحبان عقل دانسته و فرموده است: ﴿إنّما یَتذکّر اولوا الالباب﴾[3] تنها صاحبان عقل متذکّر شده و غافل نیستند.

آری، ایمان به معاد کافی نیست، بلکه باید یاد حساب و قیامت هم باشیم همان گونه که ایمان و باور داشتن به گُل لذّت‌آفرین نیست، بلکه باید هر چند لحظه‌ای

---

۱. سوره تحریم، آیه ۱۱. ۲. غررالحکم. ۳. سوره زمر، آیه ۹.

یکبار آن را بویید.

لذا قرآن گاهی از کسانی که ایمان به معاد ندارند انتقاد می‌کند و گاهی هم از کسانی که نسبت به آن غفلت ورزیده و فراموشکارند، به شدّت انتقاد می‌کند: ﴿یَعلمونَ ظاهراً مِنَ الحیاة الدّنیا و هُم عَنِ الآخرةِ هُم غافِلون﴾[1] اینان جز به ظاهر دنیا و زرق وبرق آن به چیزی توجّه ندارند و همانان از آخرت غافل هستند.

شاید دلیل اینکه آن همه برای رفتن به قبرستان و زیارت اهل قبور سفارش شده این باشد که غافل نباشیم و کمی یاد مرگ باشیم، چنانکه در هر شبانه روز واجب است در نماز چند بار جملهٔ ﴿مالِكِ یَومِ الدّین﴾ را به زبان بیاوریم تا همواره متوجّه قیامت باشیم.

آثار یاد موت و معاد

امام صادق علیه السلام در نقش و ارزش یاد مرگ و معاد چنین می‌فرماید:

«ذِکرُ المَوتِ یُمیت الشَّهَوات» یاد مرگ شهوت‌ها رااز بین می‌برد.

«وَ یَقلَعُ مَنابِتَ الغَفلَة» ریشه‌های غفلت را یکسره بر می‌کند.

«وَ یُقَوّی القَلبَ بِمَواعِدِ اللّه» دل انسان را با وعده‌های الهی محکم می‌کند.

«وَ یُرَقّ الطَّبع» روحیه انسان را از قساوت به لطافت سوق می‌دهد.

«وَ یُکسِرُ اعلامَ الهَوی» نشانه‌ها وعلامت‌های هوسها را می‌شکند.

«وَ یُطفیء نارَ الحِرص و یُحَقِّرُ الدّنیا» آتش حرص را خاموش و دنیا را در جلو چشم انسان کوچک می‌کند.

سپس امام صادق علیه السلام دربارهٔ معنای این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: یک ساعت فکر کردن از عبادت یک سال بهتر است، می‌فرماید: فکر دربارهٔ آینده خود و بازپرسی‌ها و حساب‌ها و دادگاه عدل الهی و آمادگی برای پاسخ است.[2]

---

۱. سوره روم، آیه ۷.
۲. بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۳۳.

در روایات می‌خوانیم: زیرکترین افراد کسانی هستند که بیشتر یاد مرگ هستند.[۱]

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «إنّ هٰذهِ القلوب تَصدَءُ کما یَصدءُ الحَدید. قیل: فما جلائها؟ قال: ذِکرُ الموتِ و تلاوةُ القُرآن»[۲] همانا این دلها همانند آهن زنگ می‌زند، پرسیدند جلا و صیقل آن با چیست؟ فرمود: با یاد مرگ و تلاوت قرآن.

در جمله دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «اَکثِروا ذِکرَ المَوت» زیاد یاد مرگ باشید که دارای چهار اثر است:

۱ـ گناهان شما را پاک می‌کند. «فانّه یُمحّض الذّنوب»

۲ـ علاقهٔ مفرط شما را به دنیا کم می‌کند. «و یُزَهّد فی الدّنیا»

۳ـ هرگاه در حال غنی و بی‌نیازی یاد مرگ کنید، جلو مستی‌ها و طغیان‌هایی که از سرمایه وثروت برمی‌خیزد را می‌گیرد. «فإنْ ذَکرتُموه عند الغِنیٰ هَدَمه»

٤ـ هرگاه در حال تندرستی و فقر انسان یاد مرگ افتد و فکر این باشد که چگونه باید در دادگاه عدل‌الهی پاسخ درآمد ومصرف، وپاسخ محرومان جامعه را بدهد، قهراً به همان مقدارِ کم راضی وخشنود می‌شود. «وإن ذَکَرتُموه عند الفَقر أرضاکم بِعَیشکم»[۳] زیرا می‌بیند اگر مالی ندارد مسئولیتش هم کمتر است.

حضرت علی ﷺ می‌فرماید: «ومَن اَکثَر ذِکرَ الموتِ رَضِیَ من الدّنیا بالیَسیر»[٤] هرکه زیاد یاد مرگ باشد، به مقداری کمی از دنیا دلگرم و راضی است ودیگر حرص وبخل در او نیست.

اساساً دنیا گول زنندهٔ عاشقان خود است و کسی که بتواند با توجّه به مرگ و قیامت، دل خود را روانهٔ سرای دیگر کند حیله‌ها و زرق و برق‌ها و جلوه‌های دنیا حریف او نیست.

آن حضرت می‌فرماید: «مَن اَکثَر مِن ذِکر المَوت نَجیٰ مِن خُداعِ الدّنیا»[۵] هرکه زیاد یاد

---

۱. بحارالانوار، ج٦، ص ۱۳۵. ۲. نهج‌الفصاحه، حدیث ۹۳٤. ۳. نهج‌الفصاحه، حدیث ٤٤٤.
٤. بحارالانوار، ج٦، ص۱۳٦. ۵. غررالحکم، «موت».

مرگ کند از حیله‌های دنیا رهایی پیدا می‌کند.

در حدیث دیگری (دربارهٔ نقش یاد مرگ) چنین می‌خوانیم: «مَن تَرقَّبَ الفَوت سارَعَ إلی الخَیراتِ»[۱] هر که مرگ را در جلو خود ببیند و منتظرش باشد، نه تنها از کارهای روزانه خود عقب نمی‌ماند، بلکه چون می‌داند وقت کم و مرگ یک دفعه فرا می‌رسد و میدان کار برای او همیشه نیست، هر چه بیشتر و سریع‌تر کارهای خیر انجام می‌دهد.

حضرت علی علیه‌السلام با یادآوری تاریخ پیشینیان که چگونه مرگ آنها را ربوده، مردم را تربیت می‌کند و فریاد می‌زند:

«أینَ العَمالِقَة وأبناءُ العَمالقة» کجا هستند پادشاهان یمن و حجاز و شاهزادگان؟

«أینَ کَسری و قیصَر» کجایند شاهان ایران و روم؟

«أینَ الجَبابِرة و أبناءُ الجَبابِرَة» کجایند ستمگران و دودمانشان؟

«أینَ مَن حَصَّنَ و أکَّد و زخرف»[۲] کجا هستند کسانی که دژها ساختند و محکم‌کاری‌ها کردند و با طلا و غیره زینت کردند؟

«أینَ مَن کان مِنکم أطوَلَ أعماراً و أعظَمَ آثاراً» کجا هستند کسانی که عمرشان از شما بیشتر و آثارشان از شما بزرگ‌تر بود؟[۳]

آری، زنانی که به فکر آیندهٔ دخترانشان هستند، از کودکی جهیزیهٔ آنان را کم‌کم آماده می‌کنند. تجّاری که به فکر بدهی آینده خود هستند، از مدّتها قبل درآمدهای خود را جمع می‌نمایند. کسانی هم که در فکر مرگ و قیامت هستند از همین امروز کارهای خلاف را کنار می‌گذارند و عملی انجام می‌دهند که بتوانند در قیامت پاسخگو باشند.

به مرحوم آیةاللّه شیرازی که از علمای بزرگ کربلا بود گفتند: اگر یک گویندهٔ راستگویی به تو خبر دهد که در پایان همین هفته می‌میری، تو در این چند روز

---

۱. غررالحکم، «موت». ۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۱. ۳. غررالحکم.

باقیمانده چه می‌کنی؟

او در پاسخ آنان گفت: هر کاری که از اوّل جوانی تا کنون انجام داده‌ام الآن هم همان عمل را انجام می‌دادم، زیرا من از نوجوانی هرگاه قصد کاری داشتم، اوّل فکر قیامت و پاسخ آن را می‌کردم. بنابراین خبر مرگ و مردن برای من سبب وحشت نمی‌شود.

آری اینها شاگرد همان کسی هستند که در صبح روز ۱۹ ماه رمضان همین که شمشیر ابن ملجم (لعنت خدا بر او) بر فرق مبارکش فرو آمد فرمود:

«فُزتُ و ربّ الکَعبَة»

به خدای کعبه رستگار شدم.

همان امامی که به فرزندش چنین سفارش می‌کند:

«یا بُنیَّ اکثِر من ذِکرِ المَوت... حتّی یاتیکَ و قد اَخذتَ منه حِذرَک»[1] فرزندم! زیاد یاد مرگ باش تا به هنگام آمدن مرگ وسائل خودت را همراه داشته و غافل‌گیر نشوی.

یاد مرگ در مناجات‌ها

بخش مهمّی از مناجات‌ها را یاد مرگ و قیامت تشکیل می‌دهد، مثلاً در دعای ابوحمزه‌ثُمالی می‌خوانیم:

خدایا! به غم و حسرت من در وقت مرگ رحم کن.

خدایا! به تنهایی من و دلهره و وحشتم در قبر رحم کن.

خدایا! به هنگام حسابرسی در دادگاه عدل خود، به ذلیل بودن و پاسخ نداشتنم رحم کن.

خدایا! هنگامی که دوستان دور جنازه‌ام را می‌گیرند و مرا روی تخته‌ای به سوی دیار مردگان می‌برند رحم کن.

---

۱. نهج‌البلاغه، ص۹۲۶.

امیرالمؤمنین در مناجات خود در مسجد کوفه می‌فرماید:

خدایا! روزی که جز دلِ پاک، مال و فرزند به درد نمی‌خورد به من أمان بده.

خدایا! به من أمان بده روزی که ستمگر دست حسرت به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش به جای این و آن که گمراهم کردند، با رسول خدا دوست و همراهی داشتم.

خدایا!

روزی که از دست پدر و مادر هم کاری ساخته نیست،

روزی که عذرخواهیِ ستمگران فایده ندارد،

روزی که انسان حتّی از برادر، مادر، پدر، فرزند و دوست فرار می‌کند،

روزی که تنها هر کسی مسئول پاسخگویی کار خودش است،

به من رحم فرما و أمانم بده.

خدایا! روزی که انسان‌های گناهکار حاضرند تمام فرزندان، دوستان، برادران و فامیل، بلکه تمام مردم زمین در آن روز به جای ایشان گرفتار شوند تا خود نجات یابند، به من أمان بده و از عذاب دوزخ مرا رهایی بخش.

این مناجات‌ها دوای دلهای غافل و روشنی‌بخش روح‌های تاریک است.

آری، این توجّهات و مناجات‌ها انسان را خانه تکانی می‌کند، چشم‌انداز او را از این دنیای محدود به سرای بی‌نهایت انتقال می‌دهد، انسان را بالا برده و رشد می‌دهد. تمام جنایت‌ها از کسانی است که یا ایمان به قیامت و پاسخگویی قیامت ندارند و یا اگر ایمانی دارند، غافل هستند.

چرا یاد مرگ نیستیم؟

حضرت علی ﷺ می‌فرماید: من برای دو چیز بر شما هراسانم: یکی پیروی از هوا و هوسها و دیگری آرزوهای طولانی. «فامّا إتّباعُ الهَوی فَیصُدُّ عن الحقّ و امّا طولُ الاَمَلِ

فَيُنسِي الآخرة»[۱] زیرا هواپرستی شما را از حق‌پرستی و آرزوهای طولانی شما را از یاد قیامت جدا می‌کند.

در حدیث دیگر آن حضرت می‌فرماید: «اَکثَرُ النّاس اَملاً اَقلّهم لِلموتِ ذِکراً»[۲]

کسانی که آرزوهای طولانی بیشتری دارند، آنانی هستند که کمتر یاد مرگ و قیامت می‌باشند.

۱. نهج‌البلاغه، ص ۱۲۷. ۲. غررالحکم.

انگیزه‌های انکار معاد

۱ـ گریز از مسئولیّت

قرآن می‌فرماید: ﴿یُریدُ الانسانَ لِیَفجُرَ اَمامَه یَسئَلُ أیّانَ یَومُ القیامَة﴾[۱] انسان می‌خواهد برای فساد و عیّاشی راه‌های جلو خویش را باز کرده و آن را موجّه کند، لذا منکر قیامت شده و می‌گوید: قیامتی نیست، تا بتواند هر کاری می‌خواهد انجام دهد.

گاهی انسان می‌خواهد از درخت یا زمینی در بیابان استفاده کند، وجدان اخلاقی و روح تقوا به او می‌گوید: این کار را نکن که صاحبش راضی نیست. او برای اینکه سر وجدان خود کلاهی بگذارد و راه را برای استفادهٔ خود باز کند. می‌گوید: این زمین و درختان که مالک ندارند.

یا مثلاً وقتی می‌خواهد کسی را غیبت کند می‌گوید: فلانی به قدری شخص ناروایی است که اساساً غیبت ندارد، تا بدین وسیله بتواند هرچه دلش می‌خواهد نثار او کند.

گاهی برای توجیه نگاه به نامَحرم می‌گوید: همه خواهر و برادریم.

گاهی که می‌ترسد امر به معروف و نهی از منکر انجام دهد و یا با طاغوت درگیر شود، می‌گوید: باید تقیهً کرد.

گاهی که قاطعیّت کافی ندارد، می‌گوید: باید با مردم مدارا نمود.

آری، انسان چنان قدرت توجیه دارد که گاهی خود او هم ناخودآگاه آن را باور

---

۱. سوره قیامت، آیه ۵.

می‌کند. ما این انگیزه‌ها را که ریشهٔ روانی دارد، به عنوان «گریز از مسئولیّت» نام می‌نهیم.

۲ـ عدم ایمان به قدرت و علم خدا

در آیات متعدّد قرآن می‌خوانیم که مخالفان و منکران معاد هیچ دلیل و برهان علمی برای انکار قیامت ندارند، بلکه تنها زنده شدن را بعید می‌دانند که ما نمونه‌های آن را در اینجا بیان می‌کنیم:

* ﴿و ما لَهم بِذلِكَ مِن عِلمٍ إِنْ هُم إِلاّ يَظنُّون﴾[۱] کسانی که منکر معاد هستند هیچ گونه دلیل علمی ندارند، تنها با خیال و گمان حرف‌هایی می‌زنند.

* ﴿زَعَمَ الّذينَ كَفروا أن لَن‌يُبعَثوا﴾[۲] کفّار گمان می‌کنند که بعد از مرگ دیگر زنده نمی‌شوند.

* ﴿إذا ضَلَلنا فِي الارضِ ءانّا لَفي خَلقٍ جَديد﴾[۳] آیا هر گاه ما مرده و پوسیده شدیم و ذرّات بدن ما در زمین پراکنده و گم شد، دوباره آفریده می‌شویم؟!

* ﴿ءاذا كنّا تُراباً ءإنّا لَفي خَلقٍ جَديد﴾[۴] آیا هر گاه ما بعد از مرگ پوسیده و خاک شدیم باز هم زنده می‌شویم؟!

با توجّه به گفته‌های مخالفان می‌بینیم که تنها بهانهٔ آنها استبعاد و بعید دانستن قیامت است، لیکن قرآن جواب‌های روشنی به آنها می‌دهد که ما نمونه‌هایی از آن را در بحث (امکان معاد) بیان کردیم و در اینجا هم حدیثی را اضافه می‌کنیم که رسول خدا ﷺ فرمود: «اذا رأيتُم الرَّبيعَ فاكثروا ذكر النُّشور»[۵] هر گاه فصل بهار را مشاهده می‌کنید زیاد به یاد قیامت و زنده شدن بعد از مرگ خودتان باشید.

آیات قرآن هم مکرّر این مسأله را دنبال می‌کند که زنده شدن مردگان چیزی است

---

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۴. ۲. سوره تغابن، آیه ۷. ۳. سوره سجده، آیه ۱۰.
۴. سوره مؤمنون، آیه ۳۵ و ۸۲، نمل، ۶۷، صافّات، ۱۶ و ۵۳؛ ق، ۳ و واقعه، ۴۷، البتّه با اندکی اختلاف.
۵. زندگی جاوید، شهیدمطهری، ۴۵.

مثل زنده شدن زمین و درختان.

این بهار نو ز بعد برگ ریز هست برهان بر وجود رستخیز
در بهاران سرّها پیدا شود هرچه خورده این زمین رسوا شود

آری، دلیل انکار معاد همان است که انسان ایمان به قدرت خداوند ندارد، لذا قرآن برای مخالفان نمونه‌هایی از قدرت الهی را نقل می‌کند و می‌فرماید: همان قدرتی که تو را ساخت می‌تواند متلاشی کرده و دوباره از نو بسازد و ناگفته پیداست که متلاشی و بهم پیوستن از اصل آفریدن آسان‌تر است (گر چه برای خدا هیچ کاری، مشکل نیست).

۳ـ آگاهی نداشتن به زمان قیامت

بهانهٔ دیگر مخالفان معاد این است که زمان قیامت چه وقت است؟

در قرآن می‌خوانیم که پس از شنیدن جواب‌هایی از رسول خدا ﷺ به جای قبول کردن با تعجّب و مسخره سر خود را تکان داده و می‌گفتند: ﴿و یقولون متیٰ هو﴾[۱] قیامت چه وقت است؟ غافل از آنکه زمان وقوع قیامت را جز خدا کسی نمی‌داند، ولی ندانستن تاریخ هرگز دلیل انکار نیست. آیا اگر کسی ساعت مردن خود را نداند باید اصل مردن را انکار کند؟

۴ـ زنده کردن مردگان

از بهانه‌های منکران معاد این است که به پیامبر ﷺ می‌گفتند: ﴿قالوا ائتُوا بآبائنا﴾[۲] اگر خداوند مردگان را زنده می‌کند پس تو همین الآن پدران ما را زنده کن! و یا می‌گفتند: ﴿فَاتوا بآبائنا إن کنتم صادقین﴾[۳] اگر شما راست می‌گویید که قیامتی هست، پس پدران ما را زنده نمایید!

انسان اگر بنای لجاجت نداشته باشد همین خواب و بیداری خود و بهار و پائیز

---

۱. سوره اسراء، آیه ۵۱. ۲. سوره جاثیه، آیه ۲۵. ۳. سوره دخان، آیه ۳۶.

درختان برای قبول کردن معاد کافی است و اگر بنای لجاجت داشته باشد بر فرض پدرش هم زنده شود، می‌گوید: خود ما را جوان کن و بالأخره تقاضای بهم ریختن دستگاه آفرینش را می‌کند و آخر هم ایمان نمی‌آورد!!

مگر ماه را آن بزرگوار برای آنان دو نیم نکرد؟[۱] مگر حضرت صالح برای قومش شتر ماده‌ای را به عنوان معجزهٔ خود به اذن خدا از دل کوه بیرون نیاورد، امّا آنان شتر را پی کردند و کشتند و مستوجب عذاب گردیدند؟[۲]

مگر بعد از دو نیم شدن ماه به جای ایمان آوردن نگفتند که اینها همه سحر و جادو است؟

و مگر حضرت عیسی ﷺ که مرده زنده می‌کرد توانست همهٔ مردم را تسلیم قدرت خدا کند؟

مگر در قرآن نمی‌خوانیم که عدّه‌ای نزد پیامبر بزرگوار آمدند و گفتند: ما به تو ایمان نمی‌آوریم تا اینکه آسمان را برزمین فروآوری یا خداوند وملائکه را نزد ما احضار کنی.[۳]

غافل از آنکه وظیفه پیامبران عزیز بیان استدلال و نشان دادن نمونه‌هایی از قدرت الهی است، نه اجابت خواسته‌ها و هوا و هوس این و آن.

مگر به خاطر ایمان آوردن این و آن می‌توان نظام هستی را بهم ریخت؟

مگر خداوند جسم است تا نزد این و آن احضار شود؟

خداوند در پاسخ کسانی که زنده شدن مردگان راکار محال و ناشدنی می‌پندارند چنین می‌فرماید:

﴿أوَلَم یَروا اَنَّ اللّه الّذی خَلَقَ السّموات و الارضَ قادِرٌ علی أن یَخلُقَ مِثلَهم و جَعَل لهم أجلاً لاریبَ فیه فأبَی الظالمون الاّ کفوراً﴾[٤] مگر نمی‌دانند خدایی که آسمان‌ها و زمین را

---

۱. سوره قمر، آیه۱. ۲. سوره هود، آیات ٦٤ تا ٦٨. ۳. سوره اسراء، آیات ۹۰ تا ۹۳.
٤. سوره اسراء، آیه ۹۹.

آفریده است می‌تواند مانند آنها را نیز بیافریند، برای این مردم مهلت و مدّتی قرار داده که تردیدی در آن نیست، ولی ستمگران جز انکارکاری نمی‌کنند.

کوتاه سخن آنکه اگر ایمان مردم نیاز به معجزه دارد که انبیا آوردند و اگر ایمان هر فردی مستلزم بهم ریختن نظام آفرینش است که هرگز انبیا تسلیم امیال یک عدّه هوسران لجوج نخواهند شد.

۵ ـ مرگ، پایان قدرت خدا و نیستی

منکران معاد می‌گویند: مردن، یعنی تمام شدن قدرت خدا و پیروزی عوامل مرگ بر ارادهٔ خدا، در حالی که مردن نیز از مقدّرات الهی و تحت اراده و قدرت خداوند است. قرآن می‌فرماید: ﴿نَحن قَدَّرنا بَینَکُم الموتَ و ما نَحنُ بِمَسبوقین﴾[1] ما خودمان مرگ را در میان شما مقدّر نمودیم و هیچ عاملی در هستی بر ما پیروز نشده و سبقت نمی‌گیرد. آنان می‌گویند: مردن، یعنی نیستی و فانی شدن! غافل از آنکه نیستی که آفریدن نمی‌خواهد. چنانکه در قرآن می‌خوانیم: ﴿خَلَقَ الموتَ و الحَیاة﴾[2] خداوند هم مردن و هم زندگی و حیات را آفرید.

بنابراین مرگ نیستی نیست، بلکه انتقال از منزلی به منزل دیگر است.

جالب اینکه قرآن از مردن، ۱٤ مرتبه با واژهٔ «تَوفّی» که به معنای تحویل گرفتن است نام می‌برد، یعنی با مردن، شما نابود نمی‌شوید بلکه ما داده خود را بدون کم و کاست پس گرفته و موقّتاً تحویل مأموران خودمان می‌دهیم.

رسول خدا ﷺ نیز فرمودند: گمان نبرید که با مرگ نابود می‌شوید، بلکه از خانه‌ای به خانهٔ دیگر کوچ می‌نمایید.

---

۱. سوره واقعه، آیه ٦۰. ۲. سوره ملک، آیه ۲.

سیمایی از مرگ و جان‌دادن

مرگ از دیدگاه معصومین علیهم‌السلام

در کلمات پیشوایان معصوم برای مرگ تعبیرات جالبی بکار برده شده که ما گوشه‌ای از آنرا در اینجا بیان می‌کنیم :

پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: خروج افراد مؤمن از دنیا همچون بیرون آمدن طفل از شکم مادر است که از تاریکی‌ها و تنگی‌ها و فشارها به فضای روشن و بزرگ وارد می‌شود.(۱)

از امام حسن علیه‌السلام سؤال شد که مرگ چیست؟ فرمود:«أعظَم سُرورٍ یَرِدُ عَلی المُؤمن»(۲) مرگ بهترین شادی‌هایی است که بر مؤمن وارد می‌شود.

امام حسین علیه‌السلام می‌فرماید:«فَما المَوت الاّ قِنطَرة»(۳) مرگ پلی است که شمارا از دردسرهای دنیا به رفاه و لطف خدا می‌رساند، همان گونه که برای دشمنان خدا انتقال از کاخ به زندان است.

امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید:«المَوتُ للمؤمن کنَزعِ ثیابٍ وَسِخَة قُمَلَة و فَکّ قُیودٍ و اغلال ثَقیلة والاستبدال بأفخَر الثیاب و اطیبها»(٤) مرگ برای افراد با ایمان همچون بیرون آوردن لباس کثیف و سپس پوشیدن بهترین لباس‌های خوشبو و ارزشمند وآزاد شدن از قید و بندهای سنگین است. سپس امام سخنان خود را چنین ادامه می‌دهد: همین مرگ، برای افراد کافر مانند کندن لباسهای فاخر و پوشیدن لباسهای آلوده و خشن و

---

۱. نهج‌الفصاحه، حدیث ۲٦٤٥. ۲. محجّة‌البیضاء، ج ۸، ص ۲۵۵.

۳. محجّة‌البیضاء، ج ۸، ص ۲۵۵. ٤. محجّة‌البیضاء، ج۸، ص ۲۵۵.

خروج از منزل‌های دل‌نشین و حرکت به منزل‌های وحشتناک است.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «الموتُ هو النُّوم الّذی یَاتِیکم فی کلّ لَیلةٍ الاّ اِنّه طَویلٌ مدّته...»[۱] مرگ همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می‌آید، لیکن مدّتش طولانی است. البتّه نظر مبارک امام مسألهٔ مرگ و برزخ است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الموتُ للمؤمن کاَطیَب رِیحٍ یَشُمّه... وللکافر کلَدغ الاَفاعی و کلَسعِ العَقارب...»[۲] مردن برای مؤمن همچون بوکردن بهترین بوییدنی‌ها است و برای کافر همچون نیش عقرب‌ها و افعی‌ها است.

در روایات دیگر می‌خوانیم: مرگ برای مؤمن همچون دوا می‌باشد. یا مردن برای مردان خدا همچون حمّام رفتن است که گرچه کمی زحمت دارد، امّا وسیلهٔ پاکی و سبکی و نشاط است.

این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به پایان می‌رسانیم که فرمود:

«اِنّ المَوتَ عِندی بِمنزلَةِ الشّربَة البارِدَةِ فی الیَوم الشدّیدِ الحَرّ»[۳] مرگ در دیدگاه من مانند نوشیدن شربت خنکی است که انسان تشنه در روز بسیار گرم میل می‌کند.

انواع جان دادن

در آیات و روایات چهار نوع جان دادن داریم که برای هر یک بیان لطیفی آمده است:

۱ـ خوبانی که راحت جان می‌دهند. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: هنگام مرگ خوبان، بشارتی به آنان داده می‌شود که چشمشان روشن و به مرگ علاقه پیدا کرده و راحت جان می‌دهند.[۴]

۲ـ خوبانی که سخت جان می‌دهند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الموتُ کفّارة لذُنوبِ المؤمنین»[۵] مرگ و سختی‌های آن سبب جبران گناهان اندکی است که مؤمنان دارند

---

۱. محجّة‌البیضاء، ج۸، ص۲۵۵. ۲. محجّة‌البیضاء، ج۸، ص۲۵۵. ۳. سفینة‌البحار، ج۲، ص۵۵۳.
۴. بحارالانوار، ج۶، ص۱۵۳. ۵. بحارالانوار، ج۶، ص۱۵۱.

تا پس از مرگ کیفر دیگری نداشته و پاک و پاکیزه نزد خدا روند.

۳ـ بدانی که راحت جان می‌دهند. امام کاظم‌ؑ می‌فرماید: «و تُصَفّی الکافرین من حسناتهم»[۱] راحت مردن کافر بخاطر تسویه حسابی است که خداوند نسبت به کارهای نیک آنان انجام می‌دهد، چون بعضی کافران نقاط خوبی در زندگی دنیوی خود دارند که آسان مردن جزای آنهاست.

٤ـ بدانی که به سختی جان می‌دهند، که این اوّلین عقاب الهی است.

البتّه در حدیثی تمام چهار مرحله یکجا آمده است،[۲] و ان شاءاللّه در بحث‌های آینده در این باره مفصّل سخن می‌گوییم.

انواع مرگ

در اسلام چند نوع مردن و مرگ داریم:

۱ـ مرگ دلها

قرآن کسانی که دارای روح بی‌تفاوت و قساوت قلب هستند را مردگان دانسته است و به پیامبرش می‌فرماید: ﴿إنک لاتسمع الموتی﴾[۳] تو نمی‌توانی مرده‌دلان را شنوا کنی.

حضرت علی‌ؑ دربارهٔ انسانی که دلبستگی به دنیا دارد می‌فرماید: «و أماتت الدّنیا قلبه»[٤] دنیا دل او را از کار انداخته است.

در نهج‌البلاغه می‌خوانیم: کسانی که فساد و منکرات را مشاهده می‌کنند و هیچ گونه عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهند و نه تنها با دست و بیان جلوگیری نمی‌کنند بلکه قلبشان هم از گناه ناراحت نیست، اینان مردگانی هستند در میان زنده‌ها.

---

۱. بحارالانوار، ج٦، ص۱۵۵. ۲. بحارالانوار، ج٦، ص۱۵۲. ۳. سوره‌نمل، آیه ۸۰ و روم، ۵۲.
٤. نهج‌البلاغه، خطبه ۸۵.

اگر در قبرستان مردگان به حال افقی هستند، این بی‌تفاوت‌ها مردگان عمودی و زنده‌نما هستند، «فذلك مَیّتُ الأحیاء»[۱]

در مناجات‌ها نیز چنین می‌خوانیم: «وأماتَ قَلبی عَظیمُ جِنایَتی»[۲] خدایا! گناهان بزرگ دل مرا میرانده است.

۲ـ مرگ جامعه‌ها

همان‌گونه که به انسان بی‌حرکت و بی‌تفاوت و وابسته و بی‌توجّه مرده می‌گویند، به جامعه‌های بی‌حرکتی که رشدی ندارند و در برابر فسادها بی‌تفاوتند و در حوادث تلخ و شیرین بی‌توجّه و در اقتصاد و فرهنگ وابسته هستند نیز مرده گفته می‌شود. قرآن می‌فرماید: ﴿ولَکم فِی القِصاصِ حَیاةٌ یا اولِی الألباب﴾[۳] ای خردمندان! برای شما در قانون قصاص و انتقام از ستمگران، زندگی است.

آری، اگر در جامعه‌ای که حق مظلوم از ظالم گرفته نشود، این جامعه مرده است. جامعه‌ای که امر به معروف و نهی از منکر و انتقاد و آزادی و عدالت ندارد، مرده است. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: «فَالمَوتُ فِی حَیاتِکم مَقهورینَ والحَیاة فی مَوتِکم قاهرین»[۴] مرگ حقیقی آن وقتی است که شما خوار و ذلیل و توسری خور باشید و حیات وزندگی شما در وقتی است که در اهداف مقدّستان پیروز باشید.

در حدیث دیگری آن حضرت فرمود: «الفَقرُ المَوتُ الاکبر»[۵] فقر، همان مرگ بزرگ است. بنابراین جامعهٔ وابسته، بی‌تحرّک و ناتوان، جامعه‌ای مرده است.

۳ـ مرگ سرخ و شهادت

در اسلام بهترین نوع مردن، شهادت در راه خداوند است.ارزشی که اسلام به شهادت داده در هیچ مکتبی مشاهده نمی‌کنید.

---

۱. نهج‌البلاغه، حکمت۳۳۶. ۲. مناجات خمسةعشر. ۳. سوره بقره، آیه۱۷۹.
۴. نهج‌البلاغه، خطبه۵۱. ۵. نهج‌البلاغه، حکمت۱۵۴.

در قرآن در عظمت شهادت و شهدا آیات فراوانی آمده تا جایی که خطاب به مردم می‌فرماید: ﴿ولا تحسبنَّ الّذینَ قُتِلوا فی سَبیلِ اللّهِ اَمواتاً بَل احیاءٌ عندَ ربّهِم یُرزَقون﴾[۱] گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌اند بلکه زنده هستند و نزد خداوند در حال شادی و بهره‌گیری از رزق و روزی او می‌باشند.

یا می‌فرماید: ﴿لأکفّرَنَّ عنهم سیّئاتهم﴾[۲] ما از لغزشهای شهیدان صرفنظر می‌کنیم و ﴿نوتیه أجراً عَظیما﴾[۳] وپاداش بسیار بزرگی به آنان می‌دهیم.

حضرت علی ﷺ می‌فرماید: «والّذی نَفسُ علیّ بیَده لألفُ ضَربةٍ بالسّیفِ اَهونُ من موتَةٍ واحدةٍ علی الفِراش»[۴] سوگند به آن قدرتی که جان من در دست اوست، هزار ضربهٔ شمشیر در جبههٔ جنگ، از یک بار مردن در بستر برای من آسانتر و گواراتر است.

یا آنکه می‌بینیم یاران و اصحاب رسولخدا ﷺ نزد پیامبر می‌آمدند و برای رفتن به میدان جنگ از آن حضرت، اسب و شمشیر می‌خواستند، ولی چون وسیله‌ای نداشت که به آنها بدهد، آنان گریه می‌کردند.[۵]

تمام رهبران اسلام هر یک به نوعی به شهادت رسیده‌اند وتربیت شدگان امامان ما نیز همه عاشق شهادت بوده‌اند، در کربلا حضرت قاسم نوجوان ۱۳سالهٔ امام حسن ﷺ در پاسخ عموی بزرگوارش امام حسین ﷺ که پرسید شهادت در نزد تو چگونه است؟ می‌گوید: شهادت در راه خدا در کام من از عسل شیرین‌تر است. چنانکه علی اکبر امام حسین ﷺ به پدر عرض می‌کند: هرگاه راه ما حق است، ذرّه‌ای از شهادت هراس نداریم.

در دعاها و مناجات‌های امامان معصوم می‌بینیم که چگونه از خداوند توفیق شهادت در راهش را آرزو و درخواست می‌کنند.

آری، در دیدگاه اسلام، بالاتر از شهادت کار نیکی نیست، چنانکه پیامبر ﷺ

---

۱. سوره‌آل‌عمران، آیه۱۶۹. ۲. سوره‌آل‌عمران، آیه۱۹۵. ۳. سوره‌نساء، آیه۷٤.
٤. سفینةالبحار، «موت». ۵. سوره توبه، آیه۹۲.

فرمود: «فوقَ کلّ ذِی بِرّ بِرٌّ حتّی یُقتَل فی سبیل‌الله فاذا قُتِلَ فی سبیل الله فلیس فوقه بِرّ»[۱] برتر از هر خوبی، خوب دیگری هست تابرسد به شهادت که هرگاه انسانی در راه خدا کشته شد، دیگر بالاتر از آن خیری وجود ندارد.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که هرگاه انسان در خط رهبری معصوم باقی بماند و حوادث تلخ و شیرین، او را منحرف نکند و طاغوت‌ها و تهدید، تطمیع و تبلیغات آنها هیچ یک در او اثر نکند و در آن حال بمیرد، شهید می‌باشد، گرچه خونش بر زمین نریخته باشد. زیرا عمری خون دل خورده و از پیروی رهبر معصوم دست برنداشته وآن را حفظ کرده است. چنانکه حضرت علی ﷺ می‌فرماید: «فانّه مَن ماتَ منکُم علی فِراشِه و هو علی مَعرفَةِ حقّ ربّه و حقّ رسولِه و اهل‌بیتِه ماتَ شهیداً و وَقَع أجرُه علی الله»[۲]

بدون شک هرکدام از شما در بستر خود جان دهد، در حالی که نسبت به حقّ خدا و رسول او و امامان معصوم پایدار باشد، شهید از دنیا رفته و پاداشش بر خداوند است.

۴ـ مرگ با قصاص واعدام

نوع چهارم مردن و مرگی است که با حکم اعدام و یا اجرای قانون قصاص، گریبانگیر انسان می‌شود.

اگر کسی انسانِ دیگری را به ناحقّ به قتل رسانده باشد، در اسلام به خانواده و اولیای مقتول حقّ قصاص می‌دهند، یعنی آنها می‌توانند قاتل را قصاص کرده و جانش را بگیرند.

اعدام نیز نوعی مجازات شرعی برای بعضی کارهای خلاف است. کسی که آن خلاف را انجام داده باشد، با حکم حاکم شرع اعدام می‌شود.

---

۱. وسائل‌الشیعه، ج۱۱، ص۸. ۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۳۲.

چرا از مرگ می‌ترسیم؟

ترس می‌تواند ریشه‌های گوناگونی داشته باشد، که با بیان یک مثال، موارد آن را بیان می‌کنیم:

در دیدگاه اسلام دنیا محل عبور است و انسان عابر و اموال دنیا وسیله می‌باشد، و ترس از مرگ همانند ترس یک راننده در شرایط مختلف است:

۱ـ گاهی راننده می‌ترسد، چون می‌بیند ماشین او در آستانه سقوط و رو به نابودی است. افرادی که ایمان به معاد ندارند و مردن را نیست شدن می‌دانند، باید از مرگ هم بترسند چون مرگ در چشم آنها یک نوع سقوط و نابودی است.

۲ـ گاهی راننده‌ای که ماشین خود را با خون دل تهیه کرده و علاقه زیادی به آن دارد، می‌ترسد که مبادا کسی وسیلهٔ او را بگیرد و از تصوّر جدایی آن رنج می‌برد و خیال می‌کند بهتر از این ماشین چیز دیگری نیست.

کسانی که علاقهٔ زیادی به دنیا دارند، جدایی آنها از دنیا بزرگ‌ترین شکنجه است، ولی اگر انسان در دنیا زاهد باشد و نسبت به آن دلبستگی و وابستگی نداشته باشد، مردن و جدا شدن از آن برای او آسان و راحت وبدون ترس است.

شخصی از پیامبر اکرم ﷺ پرسید: چرا از مرگ می‌ترسیم؟ حضرت فرمود: آیا مال و ثروت داری؟ گفت: بله، فرمود: آیا چیزی از آن را در راه خدا انفاق کرده‌ای؟ گفت: نه، فرمود: به همین خاطر است که از مرگ می‌ترسی.

نظیر همین سؤال را شخصی از امام حسن علیه السلام کرد امام جواب داد: «اِنکم اَخرَبتُم آخرتَکُم و عَمّرتُم دُنیاکم فَأنتم تَکرَهونَ النُّقلَة مِنَ العُمرانِ الیَ الخَراب»[1] شما تمام کوشش خود را صرف آبادی دنیای خود کرده‌اید و برای آخرت کار نیکی انجام نداده‌اید و به همین خاطر از مرگ می‌ترسید که از جای آباد به جای خراب منتقل می‌شوید.

۳ـ گاهی ترس راننده به خاطر آن است که جاده را نمی‌شناسد و این ناآگاهی او را

---

۱. بحارالانوار، ج۶، ص ۱۲۹.

زجر می‌دهد.

امام هادی علیه‌السلام به عیادت یکی از یاران که مریض بود رفت، دید آن مریض گریه می‌کند و از مردن می‌ترسد. امام هادی علیه‌السلام فرمود: «تَخافُ مِنَ المَوتِ لانَّک لاتَعرِفُه»[1] تو از مرگ می‌ترسی، چون نسبت به آن شناخت نداری.

آری، نا آگاهی و بی‌خبری و شناخت ناقص نسبت به مرگ و معاد، یکی از عوامل ترس از مرگ است.

٤ـ گاهی ترس راننده بخاطر از دست دادن ماشین و یا ناآگاه بودن از جاده نیست، بلکه چون جاده بسیار طولانی است و او سوخت کمی همراه دارد یا آنکه وسیلهٔ او قدرت و استحکام چندانی ندارد، می‌ترسد.

در مورد آخرت نیز بعضی از طولانی بودن راه وکمی زاد و توشه می‌ترسند.

حضرت علی علیه‌السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «آه من قِلَّةِ الزّادِ و طُولِ الطَّریقِ و بُعدِ السَّفَر و عَظیمِ المَوردِ»[2] آه که توشهٔ راهم کم است و راه طولانی و سفر دور و جایگاه و مقصد بس بزرگ است.

۵ ـ گاهی وسیله دارد و ازکمبود سوخت و سالم بودن لاستیک و موتور هم دلهره‌ای ندارد، ولی باز راننده ترس دارد. زیرا او درگذشته تخلّفاتی مرتکب شده و پا به فرار گذارده است و اکنون می‌ترسد که در جلو راهش پلیس باشد آن هم پلیسی که پروندهٔ تمام تخلّفاتش را در دست دارد. به علاوه خود عقربک ماشین و کیلومترشمار نشان می‌دهد که طبق قوانین عمل ننموده است، حرارت ماشین، خستگی مسافران نیزگواه دیگری بر تخلّف اوست، قهراً این راننده خود را باخته که باید پاسخگوی تمام فرارها و تخلّفات خودش باشد.

در مورد مرگ نیز بعضی چنین هستند، چنانکه در سوره جمعه می‌خوانیم:

---

۱. معاد مرحوم فلسفی، ص۱۷۹.

۲. نهج‌البلاغه، حکمت ۷٤.

﴿ولایتمنّونه أبداً بما قدّمتْ أیدیهم﴾[1] حتّی کسانی که خیال می‌کنند از اولیای خدا هستند، بخاطر تخلّفات خود هرگز آرزوی مرگ نمی‌کنند.

در مناجات امامان معصوم علیهم السلام نیز هرگاه مسألهٔ ترس از معاد مطرح است، بیشتر به همین دلیل اشاره شده که چگونه در دادگاه عدل خداوند پاسخگوی عمرهای تلف شده، واجبات از دست رفته، گناهان انجام شده و در خط ولایت و رهبری‌های غیر صحیح بودن و انواع درآمدها و مصرف‌های نابجا باشیم؟![2]

٦ـ گاهی دلهره راننده به خاطر هیچ یک از موارد گذشته نیست، بلکه ترس او از این است که بعد از آنکه به مقصد برسد چه سرنوشتی در انتظار اوست و بر سر او چه خواهد آمد. بر فرض گرفتار جریمهٔ تخلّفات نشود، آیا طبق تمایلات و خواسته‌های او مورد مهربانی قرار خواهد گرفت؟ و آیا پس از طیّ این راه پر پیچ و خم، ارزش مهمانی در مقصد را خواهد داشت یا نه؟

و هرگاه بداند پایان راهِ سیاه و تاریک، صبح سفید و نورانی و برخوردار از انواع نعمت‌های بی‌پایان است، هرگز ترسی نخواهد داشت.

از حضرت علی علیه السلام سوأل شد: چرا شما مرگ را دوست دارید و گاهی می‌فرمایید: اُنس من به مردن از علاقهٔ طفل به پستان مادرش بیشتر است؟

آن حضرت در پاسخ فرمود: «لمّا رأیتُهُ قد اِختارَلی دینَ ملائِکَتِه و رُسُلِه و اَنبیائِه عَلِمتُ أنّ الّذی أکرَمَنی بهذا لیس یَنسانی فَأحبَبتُ لِقائَه»[3]

چون نمونهٔ الطاف خدا را در دنیا دیدم، یقین پیدا کردم آن خدایی که در دنیا

---

۱. سوره جمعه، آیه۷.

۲. البتّه ما معتقدیم امامان از هر گونه گناه معصوم هستند و این مناجات‌ها به‌خاطر توجّه خاصی است که آن بزرگواران داشته‌اند و همیشه تمام عالم و خودشان را در حضور خدا می‌دانند و قهراً چنین ایمان و دیدی سبب می‌شود که حتّی انسان از کارهای حلال هم در محضر خدا احساس شرمندگی کند و ممکن است به خاطر تعلیم و ارشاد دیگران به آداب و چگونگی دعا کردن باشد.

۳. بحارالانوار، ج٦، ص۱۲۷.

آنقدر به من لطف کرد و مرا در راه فرشتگان و پیامبرانش سوق داد، در روز قیامت هم مرا فراموش نخواهد کرد.

آری، من از مقصد و نوع برخورد و پذیرایی‌های آن خدای بزرگ در آن روز حسّاس دلهره‌ای ندارم.

چه کنیم تا از مرگ نترسیم

برای اینکه از مرگ نترسیم، ابتدا باید چیزهایی را که از عوامل ترس است از بین ببریم، یعنی اگر ریشهٔ ترس، ناآگاهی و ضعف شناخت و خیال نابودی و سقوط است، باید به دلیل عقل و راهنمایی‌های قرآن بدانیم که مرگ به معنای نیستی نیست و بدین وسیله با اوّلین عامل ترس از مردن مبارزه کنیم.

اگر ترس به خاطر دلبستگی به دنیا و جدایی از مال و فرزند و همسر است، باید بدانیم که اگر خداوند در آستانهٔ مرگ ما را از خانه و مال و فرزند فانی جدا می‌کند، در عوض نعمت‌های دیگر (که قابل قیاس با نعمت‌های دنیا نیست،) در اختیارمان قرار می‌دهد.

پس باید در دنیا سعی کنیم که زاهد باشیم و نگذاریم حبّ دنیا در دل ما آنچنان اثر کند که جدایی از آن مثل کندن چسب زخم از پشت دست، سبب زجر ما شود.

البتّه منظور این نیست که مال و ثروت بد است، بلکه علاقه و وابستگی به آن خطرناک است که سبب ترس از مرگ و جدایی از آن می‌شود. زیرا مالی که بتوان با آن آخرت را آباد کرد، باعث اشتیاق انسان به مرگ و ترک دنیا می‌شود.

اگر ترس به خاطر تصوّر ورود به یک مرحلهٔ مبهم و تاریک و خطرناک است، باید بدانیم که راه مرگ تاریک نیست، بلکه پاگذاردن به یک مرحله از مراحل تکاملی انسان است و در جای خود لازم و زیباست. زیرا مرگ و حرکت به سرای دیگر و طیّ کردن مراحل تکاملی، یکی پس از دیگری سبب رشد و امری لازم و ضروری است.

اگر بیم مرگ به خاطر کمی توشهٔ راه و ایمان و عمل صالح است، باید خودمان را با

توشهٔ تقوا مجهز نماییم. همان گونه که قرآن کریم سفارش می‌فرماید:

﴿وتَزوّدوا فَانّ خَیرَ الزّادِ التّقوی﴾[۱]

توشه بردارید که بدون شک بهترین توشه‌های راه شما تقوا می‌باشد.

اگر به خاطر تخلّفات و گناهان بسیاری است که مرتکب شده‌ایم، باید ضمن توبه و جبران آن، بدانیم که خداوند «ارحم الرّاحمین» است و رحمت او بر غضبش پیشی دارد.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«لو تَعلَمونَ قَدرَ رَحمَةِ اللّه لَاتّکلتُم علَیها»[۲]

اگر می‌دانستید که چقدر لطف و رحمت خداوند بزرگ است، بر آن تکیه واعتماد می‌کردید و هرگز به خود ترس راه نمی‌دادید.

آری، اساس ترس ما از مردن، همان ضعف عملکرد و تخلّفات زیاد ماست که آن هم با توبه و کارهای خوب و امید صادقانه، قابل جبران است.

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۷. ۲. نهج‌الفصاحه، حدیث ۳۱۹.

توبه، ابعاد و شرایط آن

پس از پاسخگویی به علل ترس از مرگ و بررسی دلائل و ریشه‌های ترس، اکنون در بارهٔ توبه و جبران تخلّفات گذشته که تنها راه نجات است، به سراغ قرآن و روایات می‌رویم:

معنای توبه

توبه به معنای برگشت است، لذا در قرآن، هم به خداوند نسبت داده شده و هم به انسان.[1] توبهٔ خدا یعنی برگرداندن لطف و رحمت خود بر بندگان و توبهٔ انسان به معنای برگشت او از حالات و اعمال فاسد گذشتهٔ خود است و لذا در هر توبهٔ انسان دو توبه از خدا می‌بینیم؛

یکی برگرداندن لطف خودش به بندگان گناهکار است که با این لطف انسان متوجه بدی‌های خود می‌شود و پس از این توجه، انسان نیز توبه کرده و از افکار و اعمال خودش پشیمان شده و برمی‌گردد و دیگری پذیرش توبهٔ انسان است که بار دیگر خدا لطف کرده و توبهٔ او را می‌پذیرد.

همانند پدری که لطف می‌کند و سرمایه‌ای را به فرزندش می‌بخشد و این فرزند با همان سرمایه، اجناسی تهیه می‌کند، دوباره پدر، آن اجناس را با قیمت چند برابر از پسرش می‌خرد که در واقع یک تجارت و سود فرزند، میان دو لطف پدر قرار دارد.

بنابراین یک توبهٔ انسان میان دو توبهٔ خدا قرارگرفته است، بدین ترتیب که ابتدا خداوند توفیق توجه به عیب‌ها را به انسان عطا می‌فرماید، آنگاه انسان پشیمان

---

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۷ و ۱۱۸.

شده و از آن عیب‌ها و گناهان توبه می‌کند و سپس خداوند توبهٔ او را می‌پذیرد که این لطفی دیگر است. قرآن این حقیقت را چنین بیان می‌فرماید:

﴿ثمّ تابَ عَلیهِم لِیَتوبُوا إنّ اللّه هو التَّوابُ الرَّحِیم﴾[1] خداوند لطف خودش را بر آنها شامل می‌کند و می‌فهمند که بد کرده‌اند، سپس آن افراد توبه می‌کنند و بار دیگر خداوند رحیم توبه آنان را پذیرفته و آنان را می‌بخشد.

مراحل توبه

حضرت علی ﷺ توبه را دارای چهار مرحله دانسته و می‌فرماید: «التَّوبَةُ نَدمٌ بِالقَلبِ و استِغفارٌ باللسانِ و تَرک بالجَوارح، وإضمارٌ الأَ یَعود»[2]

توبه چهار مرحله دارد:

اوّل: پشیمان شدن قلبی.

دوّم: اقرار و اعتراف و آن پشیمانی را در قالب استغفار به زبان آوردن.

سوّم: ترک و رها کردن گناهان گذشته.

چهارم: تصمیم بر اینکه در آینده هم آن گناهان را تکرار نکند.

ابعاد توبهٔ حقیقی

در حدیث بسیار عالی و جالبی رسولخدا ﷺ توبه را در ابعاد گوناگون بیان کرده و خطاب به اصحاب فرمودند: «أتَدرونَ مَن التّائب؟ قالوا: اللّهم لا» آیا می‌دانید توبه کننده حقیقی کیست؟ آنان گفتند: نه. آنگاه حضرت آنان را به چند گروه تقسیم کردند:

۱ـ «اذا تابَ العَبدُ و لَم یُرضِ الخُصَماءَ فَلَیس بِتائِب» هر گاه انسان به زبان و دل توبه کند، ولی طلبکاران وستم‌کشیدگان را از خود راضی ننماید، در حقیقت توبه نکرده است.

۲ـ «مَن تابَ و لم یَزِد فِی العِبادةِ فَلَیسَ بِتائِب» کسی که توبه کند، ولی به عبادتش چیزی اضافه نشود، او هم توبه نکرده است.

---

۱. سوره توبه، آیه۱۱۸. ۲. غررالحکم.

۳ـ «مَن تابَ و لَم یُغَیِّر لِباسَه فَلَیسَ بِتائِبٍ» هر گاه کسی توبه کند، ولی در لباس و قیافهٔ ظاهری او تغییراتی داده نشود، باز هم توبه نکرده است. یا مقصود این است که اگر لباس حرام و گناه را به لباس تقوی تغییر ندهد، تائب شمرده نمی‌شود.

٤ـ «مَن تابَ و لَم یُغَیِّر رُفقائَه فَلَیسَ بِتائِبٍ» هر گاه شخصی توبه کند، ولی در مسائل اجتماعی روابط قبلی خود را با افراد فاسد همچنان ادامه دهد و آنان را عوض نکند، گویا اصلاً توبه نکرده است.

۵ ـ «مَن تابَ ولَم یُغَیِّر مَجلِسَه فَلَیس بِتائِبٍ» هر گاه توبه کند، لیکن در نشست و برخاست‌ها و دعوت‌ها و پذیرایی‌های او چهرهٔ اسلامی مشاهده نشود، باز هم توبهٔ او اساسی نیست.

٦ـ «مَن تَابَ ولَم یُغَیِّر فِراشَه و وِسادَتَه فَلَیس بِتائِبٍ» هر گاه کسی توبه کند، ولی در مسائل خانوادگی، زناشوئی وتربیت فرزند، اخلاق و رفتار اسلامی نداشته باشد و در مسائل جنسی از راه انحرافی که رفته باز نگردد، او نیز توبه نکرده است.

۷ـ «مَن تَابَ وَ لَمیُغَیِّر خُلقَه و نِیَّتَه فَلیسَ بِتائِبٍ» هر گاه کسی توبه کند، ولی در حالات روحی، فکری، قلبی و برخوردهای اجتماعی او تغییراتی حاصل نشود و به جای راضی کردن خدا به فکر راضی کردن این و آن باشد و تکبّر، کینه، حسادت، بُخل و ریا را کنار نگذارد و انگیزه‌ها و هدف‌های مادّی خود را به قصد قربت و اخلاص تبدیل نکند، باز هم توبهٔ او ریشه و اساس ندارد.

۸ ـ «مَن تَابَ و لَم یَفتَح قَلبَه و لَمیُوَسِّع کَفَّه فَلَیسَ بتائِبٍ» هر گاه توبه کند، امّا روحش باز و رویش گشاده نباشد، بلکه همان تنگ نظری‌های قبلی را داشته باشد و از کمک به دیگران خودداری کند، او هم توبه نکرده است.

۹ـ «مَن تابَ و لمیُقَصِّر أمَلَه ولَمیَحفَظ لِسانَه فَلیسَ بِتائبٍ» هرگاه کسی توبه کند، ولی از خیال‌پردازی وآرزوهای واهی ودور ودراز خویش دست برندارد وزبانش را از انواع تهمت‌ها، دروغ‌ها، غیبت‌ها، ناسزاها، شایعه‌سازی‌ها، یاوه‌گویی‌ها،سخن چینی‌ها،

سوگندهای نابجا وگواهی‌های ناروا و... باز ندارد در حقیقت توبه‌ای نکرده است.

۱۰ـ «مَن تَابَ ولَم یُقَدِّم فَضلَ قُوتِه مِن بَدَنِه فَلَیسَ بِتائِب» کسی که توبه کند، ولی در مسائل اقتصادی و مصرف مال و توجّه به محرومان و گرسنگان جامعه بی‌تفاوت باشد و حاضر نباشد کمی از دارایی و تشریفات زندگی خود را در راه رفاه دیگران صرف نماید، او هم توبه نکرده است.

سپس پیامبرﷺ سخن خود را چنین ادامه دادند:

«اذا اَستَقام عَلی هذِهِ الخصال فذاك التّائِب»[1] هر گاه توبه کننده این صفات دهگانه را مراعات کرد، براستی او توبه کرده است.

شرایط و انواع توبه

همان گونه که برای هر نوع بیماری دوایی مخصوص است، برای هر نوع گناهی هم توبهٔ خاصّی لازم است که مناسب با آن گناه می‌باشد. مثلاً توبهٔ کتمان حقائقی که باید برای مردم گفته می‌شد به این است که انسان آن مسائل را با بیان رسا و گویا بیان نماید. قرآن بعد از آنکه کتمان‌کنندگان را به سخت‌ترین نفرین‌ها تهدید می‌کند می‌فرماید: ﴿الاّ الّذینَ تابوا واَصلِحوا و بَیّنوا فَاُولئك أتوبُ علیهم وأنَا التّوابُ الرّحیم﴾[2] هرگاه افراد کتمان کننده توبه نمایند و خرابی‌ها را اصلاح کنند و به جای کتمان‌های خود دست به بیان حقایق دینی مکتوم در مورد خود بزنند، من نیز لطف و رحمتم را بر آنان بر می‌گردانم و من توبه پذیر رحیمی هستم.

در این آیه چگونگی توبه با نوع گناه کاملاً تناسب و سنخیّت دارد.

در قرآن شاید آیه‌ای نباشد که در کنار توبه، وظیفه‌ای را بیان نکرده باشد، مثلاً مکرّر در کنار جملهٔ «تابوا» جملهٔ «اصلحوا» هم آمده است،[3] یعنی علاوه بر توبه و پشیمانی قلبی، باید انسانِ توبه کننده خرابکاری‌های گذشتهٔ خود را اصلاح نماید.

---

۱. بحارالانوار، ج۶، ص۳۵. ۲. سوره بقره، آیه ۱۶۰.

۳. سوره آل‌عمران، آیه۸۹، نور، ۵ و نحل، ۱۱۹.

درکنار توبهٔ منافقان، وظائف متعدّدی بیان شده است، از جمله اینکه می‌فرماید: ﴿الاّ الّذینَ تابوا وأصلحوا وأعتصموا باللّه وأخلصوا دینهم للّه فأولئك مع المؤمنین﴾[1] گر چه منافقان در قعر دوزخند، لیکن هر گاه توبه کنند و خرابی‌های گذشته را اصلاح نمایند، «واصلحوا» وبه جای وابستگی به غیر مسلمانان (شرق و غرب و طاغوت‌ها) تنها به خدا متوسّل شوند، «واعتصموا باللّه» وبه جای بدعت و ایجاد مکتبی التقاطی، تنها از قانون خدا و سنّت رسول‌اللّه ﷺ پیروی نمایند، «واخلصوا دینَهُم لِلّه» و دین و اعمال دینی را خالص برای خدا انجام دهند و درکنار توبه به این وظائف عمل نمایند و نشان دهند که به راستی از راهی که رفته‌اند پشیمان شده‌اند، ما نیز اینان را همراه مؤمنان قرار می‌دهیم. «فاولئك مع المؤمنین»

در بعضی آیات[2] درکنار جمله «تابوا» جملات دیگری از قبیل ﴿أقاموا الصلوة و آتوا الزّکاة﴾ آمده یعنی مشرکین که توبه می‌کنند باید نماز را هم بپادارند و زکات را بپردازند... و درآیات دیگر می‌بینیم که درکنار توبه، شرط عمل صالح و ایمان بیان شده است.[3]

کوتاه سخن آنکه: توبه تنها پشیمانی نیست، بلکه باید هم حقّ مردم به آنها داده شود و هم حقّ خدا انجام گیرد و خرابی‌ها اصلاح وکتمان حقایق دین افشا وکفرها ایمان و شرک‌ها توحید گردد و... تا توبهٔ حقیقی صورت گیرد.

همراهی ولایت

اگر تمام عبادات انجام گیرد و حقوق الهی و حقوق مردم پرداخت شود و پشیمانی قلبی هم صددرصد باشد، ولی در مسائل سیاسی و اجتماعی انسان دچار لغزش شود، یعنی خط ولایت و رهبری او سالم نباشد، تمام کارها و جبران‌ها و توبه‌ها نقش برآب است. زیرا این فریاد قرآن است که می‌فرماید: ﴿وإنّی لَغفّار لِمَن تابَ

---

۱. سوره نساء، آیه ۱۴۶. ۲. سوره توبه، آیه ۵ و ۱۱.
۳. سوره فرقان، آیه ۷۱، طه، ۸۲ و مریم، ۶۰.

و آمَنَ و عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهتَدیٰ﴾[۱] بدون شک من آمرزنده کسانی هستم که توبه نمایند و ایمان آورده و عمل شایسته انجام دهند، لیکن هدایت آنان نیز صحیح باشد.

در روایات پیرامون این آیه می‌خوانیم: مراد از جمله «اهتدیٰ» در پایان آیه آن است که علاوه بر تمام کارهای گفته شده باید تابع رهبری الهی و هدایت به سوی ولایت پیامبر و اهل‌بیت او ﷺ و در مسیر خدا باشد.[۲]

در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم که حضرت نوح به مردم می‌گوید: ﴿اَنِ اعبُدوا اللّه و اتّقوهُ و اَطیعونِ یَغفِرْ لکم﴾[۳] شما بندگی خدا کنید و تقوا داشته باشید و از رهبری من پیروی نمایید تا خداوند شما را بیامرزد.

بنابراین شرط اساسی تمام اعمال صالح، ولایت وپیروی از رهبر الهی است.

راههای توبه و جبران

در آیات قرآن و روایات برای آمرزش و جبران گناهان، دستورات و رهنمودهایی رسیده که ما چند نمونه از آنها را بیان می‌کنیم:

۱ـ صدقات و کمک‌های پنهانی.

قرآن می‌فرماید: ﴿اِن تُبدُوا الصَّدَقاتِ فَنِعِمّا هِیَ وَاِن تُخفوها وتُؤتُوها الفُقَراءَ فهوَ خَیرٌ لکم و یُکفِّرُ عنکم من سیّئاتِکم﴾[۴] اگر به فقرا آشکارا کمک کنید کار نیکویی انجام داده‌اید، ولی اگر همین صدقات و رسیدگی به فقرا پنهانی و مخفیانه باشد، برای شما بهتر است و کفّارهٔ گناهان و سبب جبران بدی‌های شما می‌شود.

۲ـ هجرت و جهاد.

در قرآن می‌خوانیم: ﴿فَالَّذین هاجَروا واُخرِجوا مِن دیارِهم واُوذوا فی سَبیلی و قاتَلُوا وقُتِلوا لاُکفِّرَنَّ عنهم سیّئاتِهم﴾[۵] کسانی که هجرت کرده‌اند و بخاطر حمایت از حق از خانه‌هایشان آواره و اخراج شده‌اند و در راه من آزارها دیده‌اند و جهاد کرده و به

---

۱. سوره طه، آیه ۸۲. ۲. تفسیر شُبّر. ۳. سوره نوح، آیه ۳ و ٤.
٤. سوره بقره، آیه ۲۷۱. ۵. سوره آل‌عمران، آیه ۱۹۵.

شهادت رسیده‌اند، به یقین من گناهانشان را پوشانده و آنان را خواهم بخشید.

۳ـ دوری از گناهان کبیره.

قرآن می‌فرماید: ﴿إن تَجتَنِبوا کَبائِرَ ما تُنهَونَ عَنه نُکَفِّر عَنکُم سَیِّئاتِکم﴾[۱] اگر شما از گناهان بزرگی که از آن نهی شده‌اید دوری نمایید، ما گناهان دیگرتان را می‌بخشیم.

گناهان کبیره به آن گناهانی گفته می‌شود که یا در قرآن وعدهٔ عذاب بدان داده شده باشد و یا روایات، یا عقل ویا مؤمنین آن را گناه بزرگ بشمارند، گرچه نام مخصوصی از آن در قرآن نباشد. نظیر فاش کردن اسرار مسلمانان و جاسوسی برای کفّار که هم به حکم عقل و هم در دیدگاه جامعه اسلامی گناهی بس بزرگ است، بر فرض که آیه و حدیثی نباشد.[۲]

٤ـ انجام کارهای نیک.

در قرآن می‌خوانیم: ﴿إنَّ الحَسَناتِ یُذهِبنَ السَّیِّئاتِ﴾[۳] بدرستی که حسنات و کارهای نیک، کارهای بد را از بین می‌برد. لذا در اسلام به ما سفارش شده که هرگاه مرتکب خلافی شدید سعی کنید به جبران آن، کارهای نیکی انجام دهید که یکی از آثار کار نیک، خنثی کردن آثار دنیوی و اُخروی کارهای بد است.[٤]

۵ ـ وام و قرض دادن.

قرآن می‌فرماید: ﴿إنْ تُقرِضُوا اللّه قَرضاً حَسَناً یُضاعِفه لکم و یَغفِرْلکم﴾[۵] هرگاه شما به خدا (بندگانِ نیازمندش) قرض نیکو بدهید، وامی که در آن بهره و آزار و توقّع و ذلّت نباشد، خداوند پاداش چند برابر عطا می‌فرماید و گناهان شما را هم می‌آمرزد.

٦ـ تقوی.

در قرآن می‌خوانیم: ﴿إنْ تَتَّقوا اللّهَ یَجعَلْ لَکم فُرقاناً و یُکَفِّر عَنکم سَیِّئاتِکم و یَغفِر لَکم﴾[٦]

---

۱. سوره نساء، آیه ۳۱.
۲. مؤلّف در کتاب گناه‌شناسی توضیح بیشتری داده است.
۳. سوره هود، آیه ۱۱٤.
٤. البتّه گاهی هم کار بد، کارهای خوب را خنثی و به اصطلاح حبط می‌کند.
۵. سوره تغابن، آیه ۱۷.
٦. سوره انفال، آیه ۲۹.

هرگاه تقوا داشته باشید و ازگناه دوری نمایید، خداوند به شما دید خاصّی (فُرقان) می‌دهد که به راحتی بتوانید حقّ را از باطل تشخیص دهید، به علاوه گناهان شما را می‌پوشاند و از تقصیر شما در می‌گذرد.

۷ـ دعای دیگران.

علاوه بر توبه و ندامت خود انسان، دعای مؤمنین و اولیای خدا دربارهٔ او را نیز می‌توان از عوامل بخشش خدا برشمرد که در آیات و روایات بسیاری آمده است.

چند تذکّر

۱ـ کسانی که از مردن می‌ترسند بدانند که راه توبه باز وخداوند بسیار بخشنده است. در قرآن حدود سیصد مرتبه خود را با صفات «رحمان، رحیم، غفّار، غفور، ودود» ستوده است.

آنان با یک اراده وتصمیم وبازگشت به خدا، می‌توانند تمام خلافکاری‌های خود را جبران کنند وبدانند که خداوند نیز آنان را می‌پذیرد؛ زیرا خودش فرموده است: توبه‌ها را قبول می‌کند، ﴿قابِلِ التَّوبِ﴾[1] و توبه‌کننده را نیز دوست دارد. ﴿إنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوّابين﴾[2]

۲ـ توبه تنها یک‌سفارش اخلاقی نیست، بلکه یک وظیفهٔ واجب وضروری است که قرآن هفت مرتبه با جمله «تُوبوا» به همهٔ مردم فرمان توبه داده است.

۳ـ توبه باید فوری باشد و توبه‌هایی که انسان در آستانهٔ مرگ و لحظهٔ برخورد با قهر خدا دارد، بی‌فایده است. زیرا در لحظهٔ خطر در حقیقت انسان بطور اجبار توبه می‌کند، نه براساس معرفت و ندامت واقعی، چنانکه فرعون هم در آستانهٔ هلاکت و غرق شدن توبه کرد، ولی چه سود؟

در قرآن می‌خوانیم: ﴿فَلَمّا رَأوا بأسَنا قالوا آمَنّا بِاللهِ... فَلَم يَكُ يَنفَعُهم إيمانُهُم لَمّا رأوا

---

۱. سوره غافر، آیه ۳. ۲. سوره بقره، آیه ۲۲۲.

بأسَنا...﴾[1] گروهی به هنگام مشاهده آثار غضب خدا توبه کرده و یا ایمان می‌آورند، ولی این توبه و ایمان سودی ندارد.

در جای دیگر چنین می خوانیم: ﴿و لَیسَتِ التَّوبَةُ لِلَّذینَ یَعمَلونَ السَّیِّئاتِ حَتّی إذا حَضَرَ أحَدَهُمُ المَوتُ قالَ إنّی تُبتُ الآنَ﴾[2] توبه برای کسانی نیست که جنایات زیادی را انجام داده و تا لحظهٔ مرگ غافل و سرمست هستند، ولی همین که مرگِ یکی از آنها فرارسد و ببیند مردن جدّی است، می‌گوید: خدایا! اکنون توبه کردم.

در مورد مسائل سیاسی و اجتماعی نیز در قرآن چنین می خوانیم: مردم محارب و مفسد باید اعدام گردند، یا به دار کشیده شوند، یا دست راست وپای چپشان قطع گردد ویا تبعید شوند، مگر آنان که قبل از دستگیری توبه نمایند، ﴿الاّ الّذین تابُوا مِن قَبلِ أن تَقدِروا عَلَیهِم﴾[3]

بنابراین هرگاه فسادگران قبل از دستگیری توبه کنند، قابل عفو و بخشش هستند.

٤ـ همان گونه که قبلاً هم اشاره کردیم، توبهٔ هرگناهی به نوعی است؛ اگر شخصی نماز نخوانده، توبه‌اش به آن است که قضای آن را انجام دهد و اگر شخصی به آبرو یا مال مردم تجاوزی کرده باید از شخصی که مورد ظلم قرارگرفته عذرخواهی کند واو را راضی نماید.

٥ ـ اثر توبه تنها آمرزش گناهان نیست، زیرا در قرآن و روایات آثار دیگری را هم می‌بینیم از جمله:

الف: زندگی شیرین و نیکو می‌شود. ﴿تُوبوا الیه یُمَتِّعکُم مَتاعاً حَسَناً﴾[4] هرگاه شما توبه کنید، خداوند شما را به بهره‌ای نیکو کامیاب می‌نماید.

ب: علاوه بر بخشش گناهان، همان لغزشها به حسنات تبدیل می‌شود. ﴿الاّ مَن تابَ و آمَنَ و عَمِلَ صالِحاً فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِم حَسَناتٍ﴾[5] کسی که توبه کرده و ایمان آورده

---

١. سوره غافر، آیه ٨٤ و ٨٥. ٢. سوره نساء، آیه ١٨. ٣. سوره مائده، آیه ٣٤.
٤. سوره هود، آیه ٣. ٥. سوره فرقان، آیه ٧٠.

و عمل صالح انجام دهد، خداوند بدی‌های آنان را به حسنات تبدیل می‌نماید.

ج: سبب نزول رحمت و موجب قدرت وتوانمندی بیشتری می‌شود. ﴿ثمّ تُوبُوا الیه یُرسِلِ السّماءَ عَلیکُم مِدراراً و یَزِدکُم قُوّةً الیٰ قُوّتِکم﴾[1] توبه کنید تا خداوند آسمان را برای شما به باریدن فراوان بگمارد و نیرویی بر نیرویتان بیافزاید.

د: رزق و امدادهای غیبی را در پی دارد. ﴿إستَغفروا ربّکم إنّه کانَ غَفّاراً یُرسِلِ السّماء علیکم مِداراً و یُمدِدکُم بأموالٍ و بَنینَ و یَجعَل لَکم جَنّاتٍ و یَجعَل لَکُم أنهاراً﴾[2] استغفار کنید زیرا خداوند غفّار و بخشنده است، تا آسمان را به باران فراوان بر شما بگمارد و شما را به مال‌ها و فرزندان کمک کند و برایتان باغ ها و جویبارها پدید آرد.

٦ـ همان گونه که توبهٔ واقعی این همه آثار خیر را بدنبال دارد، اگر کسی به ظاهر توبه کند، ولی همچنان بر اعمال خلاف خود باقی بماند، گویا خدا را مسخره کرده است.

امام باقرؑ فرمود: «اَلمُقیمُ علیَ الذّنبِ و هو یَستَغفِرُ منه کالمستَهزِء»[3]

کسی که به گناه پافشاری کند و مرتّب استغفار کند، مانند کسی است که به تمسخر عملی را انجام دهد.

برخورد با گناهکار

پیامبر اکرمﷺ در حدیث بسیار جالبی وظیفهٔ مردم را در برخورد با گناهکاران چنین بیان می‌فرماید:

«یُحِبّونَ التّائِبَ» مردم باید کسانی را که به راه حقّ برگشته و توبه کرده‌اند، مورد محبّت خود قرار دهند.

«و یُرحَمونَ الضّعیفَ و یُعینون المُحسن» نسبت به افراد ضعیف رحم نمایند و نیکوکاران را یاری کنند.

«و یَستَغفِرون لِلمُذنِب»[4] و برای گناهکاران هم دل بسوزانند وطلب آمرزش نمایند.

---

۱. سوره هود، آیه ۵۲. ۲. سوره نوح، آیات ۱۰ تا ۱۲. ۳. محجّةالبیضاء، ج۷، ص۹.
٤. بحارالانوار، ج٦، ص۲۰.

در آستانهٔ مرگ

سعادت و شقاوت

یکی از بحث‌هایی که سزاوار است در آستانهٔ بحث مرگ و معاد مورد بررسی قرار گیرد، «مسألهٔ حسن عاقبت و سوء عاقبت» است که چون در منابع اسلامی در این باره توجّه خاصّی شده ما هم کمی دربارهٔ آن گفتگو می‌کنیم.

خدایا! به آبروی امام حسن مجتبی علیه السلام که در روز تولّدش (نیمه‌رمضان ٦٢) این جملات را می‌نویسم، به همهٔ ما حسن عاقبت مرحمت بفرما.

حسن عاقبت و سوء عاقبت

حضرت علی علیه السلام فرمود: «إنّ حَقیقَةَ السَّعادَةِ أن یَختِمَ لِلمَرءِ عَمَلُه بِالسَّعادَة و إنّ حَقیقَةَ الشَّقاءِ أن یَختِمَ لِلمَرءِ عَمَلُه بِالشَّقاءِ»[1] حقیقت سعادت این است که کار انسان به سعادت پایان پذیرد و حقیقت شقاوت و بدبختی به آن است که پایان کار انسان شقاوت و بدبختی باشد.

لذا همواره اولیای خدا از عاقبت و سرانجام خود ترس داشته و از خداوند سعادت و حسن عاقبت را درخواست می‌کردند.

حدود سی سال قبل از شهادت حضرت علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول خطبه دربارهٔ اهمیّت ماه رمضان بودند، خبر شهادت علی علیه السلام را اعلام فرمودند، لیکن حضرت علی علیه السلام به جای اینکه بپرسد قاتل کیست؟ هدفش چیست؟ چگونه

---

١. معانی‌الاخبار، ص٣٤٥.

و چرا و چه وقت شهید می‌شوم؟ پرسید: یا رسول اللّه! آیا لحظهٔ مرگ و شهادت، در ایمان و دین ثابت قدم و در سلامتی فکری و ایمانی خواهم بود؟ رسول خدا ﷺ بشارت داد: بله، آن هنگام در سلامتی از ایمان خواهی بود.[۱]

در کتاب اصول کافی[۲] روایاتی تحت عنوان «باب المُعارین» به چشم می‌خورد «مُعار» به کسانی گفته می‌شود که ایمانشان عاریه‌ای است و در لحظهٔ مرگ آن را رها کرده و از دست می‌دهند و بدون ایمان از دنیا می‌روند.

در یکی از دعاهای امام سجاد ﷺ در سحرهای ماه رمضان می‌خوانیم: «اللّهمّ إنّی أسئلُك إیماناً لاأجَلَ لَه دون لقائك»[۳] خدایا! ایمانی به من مرحمت فرما که تاریخ آن موقّت نباشد، بلکه تا بعد از مرگ وحضور در پیشگاهت آن ایمان ادامه داشته باشد.

در بعضی دعاها می‌بینیم که اولیای خدا در حال آرامش و سلامتی، عقائد خود را با خدا مطرح کرده و سپس از خدا می‌خواهند: «فَرُدّه علی وَقت حُضورِ مَوتی»[۴] پروردگارا! این عقائدی که الآن با آرامش و بدون اضطراب گفتم، به هنگام فرا رسیدن مرگ که انواع وحشت‌ها در کار است، به من برگردان.

در قرآن می‌خوانیم: افرادی بعد از ایمان آوردن، کافر می‌شوند: ﴿آمنوا ثمّ کَفَروا﴾[۵] و در قرآن وفقه اسلامی بحث ارتداد مطرح شده و معنای آن هم برگشت از ایمان و گراییدن به کفر است.

قرآن از قول راسخان در علم نقل می‌کند که آنان همیشه از انحراف‌هایی که در جلو راه انسان قرار می‌گیرد و مسیر فکری او را عوض می‌کند هراسانند و از خدا چنین می‌خواهند: ﴿رَبّنا لاتُزِغ قُلوبَنا بَعدَ إذ هَدَیتَنا﴾[۶] خدایا! قلب‌های ما را بعد از آنکه هدایت کردی، منحرف مگردان.

---

۱. المراقبات، خطبه شعبانیه. ۲. کافی، ج۲، ص ۴۱۷.
۳. مفاتیح‌الجنان، دعای ابوحمزه‌ثمالی.
۴. دعای سحر ماه‌رمضان ودعای عدیله.
۵. سوره نساء، آیه۱۳۷ و منافقون، ۳. ۶. سوره آل‌عمران، آیه۸.

از الطاف خدا نسبت به مؤمنان این است که در لحظهٔ مرگ ـ که به فرمودهٔ امام صادق علیه السلام شیطان از هر سو برای ایجاد شکّ و گرفتن ایمان مؤمنان تلاش می‌کند.[۱] ـ آنان را در دینداری پایدار و ثابت قدم نگاه می‌دارد. چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿یُثَبِّتُ اللّه الّذینَ آمَنوا بِالقَولِ الثّابِتِ فِی الحَیاةِ الدّنیا و فِی الآخِرَة﴾[۲]

یکی از دعاهای مؤمنان در قرآن این است که می‌گویند: ﴿وتَوفّنا مَعَ الأبرار﴾[۳] پروردگارا! ما را با افراد شایسته و در مسیر و راه و رسم آنان بمیران.

و همچنین یکی از دعاهای ساحرانی که با عشق و خلوص تمام به حضرت موسی ایمان آوردند و از تهدیدهای فرعون نهراسیدند این بود که ﴿وَ تَوفّنا مُسلِمین﴾[۴] خدایا! ما را مسلمان و تسلیم راه خودت بمیران.

حضرت ابراهیم و یعقوب علیهما السلام هم به فرزندان خود چنین وصیّت می‌کنند: ﴿فلاتَموتُنّ الاّ و أنتُم مُسلِمون﴾[۵] بکوشید که به هنگام مرگ، با ایمان و تسلیم در برابر خدا باشید.

خداوند به مؤمنین بعد از امر به تقوا می‌فرماید: ﴿و لاتَمُوتُنّ الاّ و أنتُم مُسلِمُون﴾[۶] سعی کنید مرگتان در حالی باشد که مسلمان و اهل تسلیم فرامین الهی باشید.

با اینکه برای حضرت یوسف صحنه‌های گوناگونی از قبیل به چاه افتادن، زندانی شدن و به کاخ و دربار رسیدن پیش آمده بود، ولی چندان هراسی نداشت، امّا بعد از آنکه به مقام و مسئولیّت رسید، از خداوند درخواست کرد: ﴿تَوَفّنِی مُسلِماً﴾[۷] خدایا! مرا مسلمان بمیران. گویا حضرت یوسف احساس می‌کند که جاه و مقام بیش از هر چیز دیگری روح انسان را عوض می‌کند و خطر بدعاقبتی در میان مقامات اجتماعی و سیاسی بیشتر است.

---

۱. تفسیر نورالثقلین، ج۲، ص ۵۴۰.
۲. سوره ابراهیم، آیه۲۷.
۳. سوره آل‌عمران، آیه۱۹۳.
۴. سوره اعراف، آیه۱۲۶.
۵. سوره‌بقره، آیه۱۳۲.
۶. سوره‌آل‌عمران، آیه۱۰۲.
۷. سوره یوسف، آیه۱۰۱.

در حدیث می‌خوانیم: هرگاه با شخصی دوست بودی و آن شخص به مقامی رسید، حتّی اگر یک‌دهم علاقهٔ قبلی را با تو حفظ کرد باز هم دوست بدی نیست. از این حدیث استفاده می‌شود که از بین رفتن نه دهم و نود درصد دوستی‌ها بخاطر پست و مقام است.

یکی از نمونه‌های بد عاقبتی که در قرآن حدود پانزده مرتبه به آن اشاره شده، آن است که ابلیس به‌آدم سجده نکرد، با آنکه به فرمودهٔ حضرت علی‌ؑ شیطان شش هزار سال عبادت کرد که معلوم نیست مراد سالهای دنیایی (۳۶۵ روز) است یا سالهای اُخروی که هر روزش مساوی با پنجاه هزار سال است.[۱] چنانکه قرآن می‌فرماید: یک روز قیامت مساوی با پنجاه هزارسال است.[۲]

امّا تمام کارهای شیطان عبادت بود نه عبودیّت، قالب بود نه قلب، روح او تسلیم خدا نبود، تکبّر کرد و آن همه عبادت را بر باد داد و این بهترین نمونهٔ بد عاقبت بودن است که در قرآن آمده است.

یکی دیگر از نمونه‌های بد عاقبتی که در قرآن و روایات، داستان بلعم باعورا آن مرد عالمی است که در زمان حضرت موسی زندگی می‌کرد و کارش بقدری بالا گرفت که گاهی حضرت موسی از او به عنوان مبلّغ استفاده می‌کرد و دعاهایش مستجاب می‌شد، ولی بخاطر تمایل به دستگاه فرعون، منحرف شد و سوء عاقبت پیداکرد و از مخالفان حضرت موسی شد. ماجرای آن در سوره اعراف بطور خلاصه و فشرده آمده است.[۳]

عوامل بدعاقبتی انسان

با دقّت و جستجو در وضع افراد بد عاقبت می‌توان علّت شقاوت و بدعاقبتی آنان را پیداکرد که ما به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲(قاصعه)
۲. سوره معارج، آیه ٤.
۳. سوره اعراف، آیه ۱۷۵.

۱ـ تکبّر.

دلیل بد عاقبت شدن ابلیس همان روح تکبّر او بود که خدا را نافرمانی کرد و به آدم سجده نکرد.

۲ـ حبّ دنیا.

عشق و علاقه به هر چیزی سبب می‌شود که انسان هنگام جدایی از آن، دچار حالت بغض و خدای ناکرده سوء عاقبت شود، چنانکه امام صادق ﷺ فرمود: طمع به دنیا، سبب خروج از دین و سوء عاقبت می‌شود.[۱] همان گونه که دلیل بدبختی بلعم باعورایی که دعاهایش مستجاب می‌شد این بود که با پیروی از هوا و هوس در دام شیطان افتاد و تحت تأثیر وعده‌های فرعون و دلبستگی به دنیا، پیامبر خدا حضرت موسی را رها کرده و هوادار طاغوت شد و سرانجام به هلاکت رسید. قرآن می‌فرماید: ﴿...فاَتبَعهُ الشّیطان... ولکنّه أخلَد الی الارضِ واتّبَعَ هَواه﴾[۲] شیطان او را بدنبال خود برد و به دنیا و مادّیات دل بست و از هوا و هوس خود پیروی نمود.

۳ـ گناه.

قرآن می‌فرماید: ﴿ثمّ کانَ عاقِبَةُ الّذینَ اَساؤا السُّوای أن کذّبوا بآیاتِ اللّه و کانوا بها یَستَهزِؤن﴾[۳] پایان عمر کسانی که عمل ناروا انجام می‌دهند (و گناهان خود را ناچیز شمرده و به فکر توبه و جبران هم نیستند) آن است که آیات خدا را تکذیب نموده و همهٔ آنها را به باد مسخره می‌گیرند.

در روایات متعدّدی سفارش شده است که بعد از هر گناه توبه‌ای داشته باشید، زیرا گناه در روح انسان اثر می‌گذارد که اگر پی‌گیری و برداشته نشود این اثر بیشتر می‌شود تا جایی که تمام دل و روح را عوض می‌کند.

٤ـ عمیق نبودن باورها و اعتقادات.

گاهی ایمان افراد بر اساس فکر و یقین و انتخاب و استدلال نیست، بلکه ایمان او

---

۱. سفینةالبحار، «طمع». ۲. سوره اعراف، آیه ۱۷٦. ۳. سوره روم، آیه ۱۰.

سطحی و بی‌اساس است، قهراً چنین گرایش‌هایی زود متزلزل شده و با پیدا شدن کوچک‌ترین مسأله و شکّی ایمانش از دست می‌رود و به قول معروف چیزی که بی‌اساس و سست باشد، با اندک فشاری از هم جدا می‌شود.

قرآن می‌فرماید: گروهی هستند که هرگاه ما به آنها نعمتی دادیم می‌گویند: ﴿ربّی أکرَمَن﴾[۱] خدا من را دوست دارد و مورد کرامت قرار داده است، امّا همین که کمی وضع آنان کم رنگ شد، فوری می‌گویند: ﴿ربّی أهانَن﴾[۲] خدا به من اهانت کرد! غافل از آنکه تغییر نعمت‌های الهی بخاطر تغییر وضع خودمان است. آری، ایمان بعضی (که متأسفانه اکثریّت مردم را تشکیل می‌دهند) بخاطر آن است که در یک نوع رفاهی بسر می‌برند و هرگاه رفاه رفت، ایمان آنان هم می‌رود. در برابر این افراد کسانی هستند که در اعتقادات خود از کوه نیز محکم‌ترند و در مناجات‌هایی که با خدادارند می‌گویند: خدایا! حتّی اگر مرا به دوزخ هم بیافکنی در آنجا فریاد می‌زنم که من ترا دوست دارم.[۳] یعنی علاقهٔ من وابسته به رفاه و زمان و مکان نیست.

امام حسین علیه‌السلام پس از شهادت برادران، عزیزان و اصحاب خود و در حالی که در گودی قتلگاه به خون آغشته بود به پیشگاه خداوند عرض کرد: «الهی رِضاً بِقضائك» خداوندا! کشته شدن نمی‌تواند میان من و تو جدایی اندازد و علاقه قلبی مرا نسبت به تو کم کند، رضایت من در همین حال نیز به رضایت تو است.

خدایا! به مقام امام حسین علیه‌السلام به همهٔ ما حسن عاقبت مرحمت فرما.

وصیّت

یکی دیگر از بحث‌های لازم در آستانه مرگ، بحث از وصیّت است. گر چه وصیّت مخصوص وقت مرگ نیست و بهتر است انسان در اوّلین فرصت وصیّت‌نامه خود را تهیه کند، لکن چون معمولاً در آستانهٔ مرگ وصیّت می‌نمایند و از سوی

---

۱. سوره فجر، آیه ۱۵. ۲. سوره فجر، آیه ۱۶. ۳. دعای کمیل.

دیگر آخرین فرصت برای وصیّت‌کردن آن وقت است، لذا ما در بارهٔ وصیّت جملاتی می‌نویسیم:

قرآن می‌فرماید: ﴿کُتِبَ عَلَیکُم إذا حَضَرَ اَحَدَکُمُ المَوتَ إن تَرَکَ خَیراً اَلوَصیَّةُ لِلوالِدَینِ و الاَقرَبینَ بِالمَعرُوفِ حَقّاً عَلَی المتّقین﴾[۱] بر شما لازم شد که هرگاه مرگ شما فرا رسد و مالی در بساط داشتید، برای والدین و بستگان وصیّتی شایسته و حکیمانه و عادلانه داشته باشید، این وصیّت برای افراد با تقوا لازم است.

گر چه وصیّت کردن مستحب است، ولی تعبیر قرآن با جملهٔ «کُتِبَ علیکم» آمده و این عیناً همان تعبیری است که در تشریع روزه[۲] بکار برده شده است و تعبیرات قرآن وسفارشات پیشوایان دین آن را تا مرز وجوب پیش برده است.

وصیّت، به قدری مهم است که پیامبر ﷺ فرمود: هر که وصیّت کرده بمیرد، گویا شهید از دنیا رفته و هر که وصیّت نکرده از دنیا برود، گویا به مرگ جاهلیّت و مانند افراد قبل از اسلام مرده است.[۳]

نقش وصیت

وصیّت، نشانهٔ دقّت و اهل حساب و فکر بودن انسان است.

وصیّت، نشانهٔ احترام به حقوق است.

وصیّت، یاد مرگ بودن انسان است.

وصیّت، استمرار بخشیدن به اهداف عالی انسان است.

وصیّت، پر کردن خلاءهای اقتصادی افراد محروم است.

وصیّت، بهره‌گیری از چیزهایی است که یک عمر جمع کرده است.

وصیّت، راه جبران کارهایی است که خود در زمان حیات انجام نداده است.

وصیّت، یادگاری انسان بعد از مرگ و یادبود وزنده کردن یاد خود است.

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۰. ۲. سوره بقره، آیه ۱۸۳. ۳. وسائل‌الشیعه، ج۱۳، ص۳۵۲.

شرایط وصیّت

در وصیّت چند مسئله را باید مورد توجه قرار داد:

۱ـ در وصیّت تنها توجه به مسائل مالی نباشد، بلکه از قرآن الهام بگیریم که می‌فرماید: هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، فرزندان خود را فراخواند و از آنان پرسید: ﴿ما تَعبُدونَ مِن بَعدی﴾[۱] شما بعد از من چه چیزی را خواهید پرستید؟ مشاهده می‌فرمایید که حضرت یعقوب در لحظهٔ مرگ، به فکر اعتقاد و شناخت توحیدی فرزندان است.

امیرالمؤمنین علیؑ بعد از ضربت خوردن و در آستانهٔ شهادت در اوّلین جملهٔ وصیّت خود، فرزندانش را به تقوا سفارش می‌فرماید.

بنابراین وصیّت نباید تنها جنبه‌های مالی و مادّی داشته باشد. زیرا توصیه‌ها و سفارشات انسان در آخرین لحظات زندگی، برای تمام بستگان از خاطرات فراموش نشدنی است.

۲ـ در وصیّت نباید انسان سوءاستفاده کرده و حقوقی را ضایع کند و بخاطر انتقام، ناراحتی‌های خود را دفع کند، بلکه باید مصلحت و عدالت و نیاز و ضرورت‌ها را در نظر بگیرد. زیرا در حدیث می‌خوانیم: کسی که در وصیّت خود ظلم کند، مرتکب گناه کبیره شده است.[۲]

۳ـ در وصیّت باید حقوق فرزندان را مراعات کند.

در حدیث می‌خوانیم که شخصی تمام اموال خود را (با داشتن فرزندان کوچک) در راه خدا بخشید و به هنگام مرگ هیچ چیزی نداشت. همین که ماجرا را به رسول‌خداﷺ خبر دادند، حضرت فرمود: با این مرده چه کردید؟ گفتند: او را به خاک سپرده و دفن کردیم. پیامبرﷺ فرمود: اگر زودتر به من خبر می‌دادید اجازه نمی‌دادم در قبرستان مسلمانان او را دفن کنند، چرا او با داشتن کودکان کوچک، این

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۳۳.
۲. وسائل‌الشیعه، ج۱۳، ص۳۵۹.

چنین وصیّت کرده است؟

در حدیث دیگری پیامبرﷺ فرمودند: گاهی انسان هفتاد سال (تمام عمر) عبادت می‌کند، ولی در وصیّت‌نامه خود، عدالت را مراعات نمی‌کند و با این عمل، خود را اهل جهنّم می‌نماید.[۱]

پیامبر اکرمﷺ ضمن وصیّتی به حضرت علی‌ؑ فرمودند: کسی که خوب وصیّت نکند، جوانمرد نیست و شفاعت ماهم شامل او نمی‌شود.[۲]

آری، اسلام ظلم، بی‌انصافی و بی‌عدالتی در وصیّت را به منزلهٔ دزدی از مال وارثان می‌داند.[۳]

٤ـ به جای وصیّت، خود عمل کنیم.

وصیّت، استفاده از آخرین فرصت‌هاست، ولی این نباید تکیه‌گاه شود و به امید وصیّت کردن در حال حیات، به فکر کمک و انفاق نباشیم. زیرا کمک با دست خود، اثر دیگری دارد.

شخصی وصیّت کرد که بعد از مرگش انبار خرمای او را در راه خدا انفاق کنند، پیامبر اکرمﷺ به وصیّت او عمل کرد ودر آخر یک عدد خرما در انبار بجاماند. پیامبرﷺ فرمود: اگر این یک عدد خرما را او با دست خودش می‌داد، از وصیّت به یک انبار خرما بهتر بود.

آری، از نظر افراد مادّی، انفاق یک انبار خرما ارزش بسیاری دارد، ولی از نظر اسلام عملی ارزش دارد که به انسان ارزش و رشد دهد، انبار خرمایی که باعث رشد و کمال آدمی نگردد و او را بالا نبرد، چندان ارزشی ندارد.

۵ ـ وصیّت، وسیلهٔ جلب محبّت دیگران است.

در سیرهٔ امامان معصومﷺ می‌خوانیم که آنان حتّی برای بستگانی که نسبت به

---

۱. سفینة‌البحار.
۲. وسائل‌الشیعه، ج۱۳، ص۳۵۷.
۳. وسائل‌الشیعه، ج۱۳، ص۳۵٦.

آن بزرگواران بی‌علاقه بودند، وصیّت کرده و از مال خود به آنان بهره‌ای می‌رساندند و بدین وسیله دوستی و محبّت آنان را به راه و مکتب خود جلب می‌نمودند.

٦ـ وصیّت، گاهی واجب است.

در فقه اسلامی آمده است: هرگاه انسانی بدهکار به مردم یا خداوند است و یا امانتی از مردم نزد اوست که ترس تلف و ضایع شدن آن را دارد، واجب است برای حفظ حقوق مردم، وصیّت نماید و شکّی نیست که این وجوب، شامل کسانی که خمس و زکات و مالیات‌های اسلامی را بدهکارند نیز می‌شود.

۷ـ مقدار وصیّت.

بر پایهٔ احکام اسلامی، انسان تا یک سوّم مالش را بیشتر نمی‌تواند وصیّت کند، ولی بخاطر آنکه به سهم وارثان زیاد ضرر نرسد و روح آنان از قانون اسلام و آن شخص جریحه دار نشود) بهتر است کمتر از یک سوّم وصیّت نماید. مثلاً به یک چهارم وصیّت کند.[1] یعنی اگر از دوازده تومان، چهار تومان حقّ وصیّت کردن دارد، بهتر است سه تومان آن را وصیّت کند.

البتّه اگر ما یک نگاه عمیق و کلی به این قانون بیاندازیم، مشاهده خواهیم کرد که این یک سوّم سرمایه، تا چه اندازه می‌تواند مشکلات اقتصادی خانواده و جامعه‌ها را حلّ کند.

۸ ـ وصیّت کردن را به فال بد نگیریم.

شاید دلیل آنکه بسیاری از ما وصیّت‌نامه نداریم این باشد که خیال می‌کنیم وصیّت کردن به معنای زود مردن وپایان عمر است و آن را به فال بد گرفته و از آن سر پیچی می‌نماییم، امّا اگر آن را یک وظیفهٔ شرعی، عقلی و عرفی ببینیم، تخلّف از آن را به خود اجازه نمی‌دهیم.

۹ـ وصیّت باید حکیمانه باشد.

---

۱. کافی، ج۷، ص۱۱.

قرآن در آیه وصیّت، یک کلمهٔ بسیار پر بار بکار برده و آن کلمه «بالمعروف» است. «کُتِبَ عَلَیکُم إذا حَضَرَ اَحَدَکُمُ المَوتُ إن تَرَکَ خَیراً اَلوَصیّة... بِالمَعرُوفِ»[۱] یعنی باید وصیّت با عقل، عرف وحکمت هماهنگ باشد.

معمولاً در میان فامیل افرادی پیدا می‌شوند که از یک سو نیاز شدیدی به کمک مالی دارند واز سوی دیگر چون از بستگان درجه اوّل و نزدیک نیستند، مشمول قانون ارث هم نمی‌شوند، وبر عکس گاهی افرادی که سهم ارث دارند کسانی هستند که از زندگی بسیار خوبی برخوردارند و هیچ گونه نیازی هم ندارند، اگر بطور قانونی برخورد کنیم و به دستهٔ اوّل که محرومند چیزی نرسد و هر چه هست سهم دستهٔ دوّم شود، دو مسألهٔ بسیار بد پیش خواهد آمد: ادامهٔ فقر برای گروهی و ثروت‌اندوزی و تکاثر برای گروه دیگر.

دراینجا لازم است انسان در وصیّت خود، سهمی را برای آن بستگان محروم در نظر بگیرد تا با این عمل حکیمانه و خداپسندانه، هم مانع فقر دسته اوّل شود و هم جلو تکاثر دسته دوّم راگرفته باشد.

لذا امام باقر علیه السلام فرمود: پایان کار کسانی که به نفع فامیل محرومی که مشمول قانون ارث نمی‌شود وصیّت نکند، گناه و معصیت است.[۲]

وصیّت‌های نمونه

ای کاش اطلاعات من و فرصت و حوصلهٔ شما زیاد بود تا نمونه‌هایی از وصیّت‌های رسول خدا و امامان معصوم علیهم السلام را در اینجا بیان می‌کردیم،[۳] امّا چون اکنون که این جملات را می‌نویسم شب نوزدهم ماه رمضان و شب ضربت خوردن حضرت علی علیه السلام است و در جوار حضرت رضا علیه السلام هستم، خوب است به عنوان

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۰. ۲. وسائل‌الشیعه، ج۱۳، ص۳۵۵.

۳. شما می‌توانید جهت مطالعهٔ وصایای آنان به بحارالانوار (از جلد ۴۲ تا جلد ۴۸ و جلد ۷۸) و همچنین وصایای حضرت علی علیه السلام در نهج‌البلاغه مراجعه فرمایید.

نمونه چند جمله از وصیّت‌هایی که امیرالمؤمنین ﷺ بعد از ضربت خوردن در بستر شهادت به فرزندانش فرموده را بیان کنم آن حضرت در وصیّت خود می‌فرمایند:

«أُوصیکُما بِتَقوَی اللّه» ای حسن و حسین من! شما را به تقوا سفارش می‌کنم. (آری، معمولاً ابتدای هر گونه سفارشی که امامان ما داشتند، سفارش به تقوا می‌باشد و با این جمله لزوم رابطهٔ انسان با خدا را بیان می‌کردند.)

«ألاّ تَبغِیا الدّنیا و إن بَغَتْکما و لاتَأسَفا علی شیءٍ مِنها زُوِیَ عَنکما» شما دنبال دنیا نروید، گرچه دنیا به سراغ شما بیاید و اگر چیزی از دنیا از دست شما رفت، تأسّف نخورید. (این دو جمله رابطه انسان با دنیا را بیان می‌کند).

«وقولا بالحقّ و أعمَلا لِلأجر» حقّ بگویید و برای قیامت و پاداشهای الهی کار کنید. (این جمله خط و هدف را بیان می‌کند).

«و کُونا لِلظّالِمِ خَصماً و لِلمَظلومِ عَوناً» نسبت به ستمگران دشمن بوده و نسبت به محرومان و مظلومان یاور باشید. (این دو جمله بر خورد سیاسی، اجتماعی، نظامی و اقتصادی را هم در رابطه با قدرتمندان روزگار و هم در رابطه با مستضعفان و مظلومان بیان می‌کند).

«أُوصِیکُما و جَمیعَ وَلَدی و أهلِی و مَن بَلَّغهُ کِتابی بِتَقوَی اللّهِ و نَظمِ أمرِکم»[1] من به شما دو فرزندم و هم به سایر فرزندان و خانواده‌ام و تمام کسانی که در طول تاریخ نامهٔ من به آنها می‌رسد، به تقوا و نظم در کارها سفارش می‌نمایم. توجه دارید که امام همهٔ مردم جهان را مورد خطاب قرار می‌دهد.

آری پیامبر اکرم ﷺ فرمود: من و علی پدران این امّت هستیم[2] و پدر امّت باید به هنگام وصیّت، همهٔ مردم را مورد توجّه خود قرار دهد.

جالب اینکه امام ﷺ تقوا و نظم را در کنار یکدیگر آورده است، یعنی همان گونه که باید حقوق الهی را مراعات نمود باید نوبت‌ها، اولویت‌ها، قراردادها را نیز

---

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۴۷.
۲. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۹۵.

مراعات کرد و هر گونه بی‌نظمی وهرج ومرج، در دیدگاه اسلام مردود است و در ادامه حضرت می‌فرمایند:

«و صَلاحِ ذاتِ بَینِکُم» ای فرزندانم و ای امّت مسلمان! سعی کنید کدورت‌ها را از بین خود و جامعه ریشه کن کنید، زیرا پیامبر فرمود: آشتی دادن میان دو مسلمان از همهٔ نمازها و روزه‌های (مستحبّی) شما بهتر است.

آنگاه امام با الفاظ و جملات زیبا و لحن مخصوصی، همگان را نسبت به یتیمان، همسایگان، قرآن، نماز، حج، جهاد، حسن روابط و نظارت عمومی، امربه معروف و نهی از منکر، سفارش فرمودند و در ادامه به عدالت در قضاوت وصیّت نموده و در مورد قاتل خود فرمودند: قاتل من بیش از یک ضربت به من نزده است، هرگاه من با این ضربت کشته شدم، شما نیز بیش از یک ضربت به او نزنید و مواظب باشید عصبانیّت، شما را به کشتار عمومی یا به قطعه قطعه کردن او نکشاند، که پیامبراکرمﷺ فرمودند: از مُثله و تکّه‌تکّه کردن بپرهیزید، گرچه نسبت به سگ درّنده باشد.[1]

عمل به وصیّت

آیات و روایات عمل به وصیّت شرعی و صحیح را لازم دانسته و مسئولیّت و گناه تغییر آن را به عهدهٔ کسی می‌داند که با شنیدن (و یا دیدن) وصیّت‌نامه، به خاطر هوا و هوس خود، وصیّت‌نامه را تغییر دهد.

قرآن می‌فرماید: ﴿فَمَن بَدَّلَه بَعد ما سَمِعَه فَإِنَّما إِثمُهُ علیَ الَّذینَ یُبَدِّلونَه﴾[2] هرکس بعد از آگاهی از وصیّتی آن را تغییر دهد، شکّی نیست که گناهش بر آن کسانی است که تغییر و تبدیل می‌کنند.

امام باقر ؑ فرمودند: به وصیّت‌ها عمل کنید گرچه برای غیر مسلمانان باشد.

---

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۴۷.　۲. سوره بقره، آیه ۱۸۱.

(البتّه در صورتی که عمل به وصیّت سبب تقویت کفر و یا تضعیف اسلام نباشد و روشن است که مسلمان چنین وصیّتی نمی‌کند)

از نظر فقه اسلامی هرگاه تغییر وصیّت سبب از بین رفتن حق و حقوقی شود، تغییردهنده، گناهکار و ضامن است و باید از مال خودش دستور شخص وصیّت کننده را عمل نماید.[1]

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱. تفسیر نمونه، ج۱، ص۴۵۳.

احتضار و لحظهٔ مرگ

لحظهٔ مرگ و احتضار، بسیار حسّاس و خطرناک است، حتّی خوبان از آن دلهره و وحشت دارند، البتّه منافاتی ندارد که در عین حالی که ترس دارند، علاقه به لقاءاللّه نیز داشته باشند. مانند غوّاصی که به یافتن مروارید علاقمند است، امّا از غرق شدن در دریا نیز بیم دارد.

آیات و روایات فراوانی در این زمینه وارد شده که ما به گوشه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم. زیرا آن حالات، از عالم ملکوت و غیب است و ما جز راه وحی راه دیگری برای کشف آن نداریم.

* قرآن می‌فرماید: ﴿و جاءَتْ سَكْرَةُ المَوتِ بِالحَقِّ ذلِكَ ما كُنتَ مِنهُ تَحِيد﴾[1] به راستی لحظهٔ گیج‌کنندهٔ مرگ فرارسید، همان که از آن فرار می‌کردی.

همان گونه که انسانِ مست نه می‌فهمد که خودش چه می‌گوید و نه می‌فهمد که مردم دربارهٔ او چه می‌گویند، در آن لحظه هم حضور مرگ و دلهره‌ها از یک سو و جدایی از زن و فرزند و مال و مقام از سوی دیگر، برای او هوشی نگذارده و چنان او راگیج و مبهوت کرده که قرآن و حدیث از آن حالت به لفظ «سَکرَة» و مستی یاد کرده است. این تعبیر دربارهٔ قیامت هم آمده که می‌فرماید:

﴿...وتَرَى النّاسَ سُكارىٰ و ما هم بِسُكارىٰ ولكنّ عَذابَ اللّهِ شَديدٌ﴾[2] ای پیامبر! تو در آن روزی که زلزله برای به پاشدن قیامت می‌شود، مردم را همچون افراد مست می‌بینی، ولی آنان مست نیستند و لکن عذاب خدا سخت‌تر است، عذاب بزرگ

---

۱. سوره ق، آیه ۱۹.　　۲. سوره حج، آیه ۲.

الهی است که عقل را از سرشان ربوده است.

* قرآن می‌فرماید: ﴿حتّی إذا جاءَ أحَدَهُم المَوتَ قالَ رَبِّ ارجِعُونِ لَعلّی أعمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکتُ﴾[۱] تا اینکه مرگ یکی از آنان فرارسد، از خدا استمداد می‌کند و به مأموران قبض روح می‌گوید: مرا برگردانید تا شاید عمل صالحی (با اموالی که جمع کرده و اکنون بجا می‌گذارم و می‌روم) انجام دهم، لیکن به این آرزوها هرگز لباس عمل پوشانده نمی‌شود و جواب همهٔ این ناله‌ها منفی است.

در روایات می‌خوانیم که این ناله از کسانی است که مالیات‌های اسلامی و زکات مال خود را نمی‌پردازند.[۲]

* درقرآن می‌خوانیم: ﴿وأنفِقُوا مِمّا رَزَقناکُم مِن قَبلِ أن یَأتِیَ أحَدَکُمُ المَوتَ فَیَقول رَبِّ لولا أخَّرتَنِی الی أجَلٍ قَرِیبٍ فَأصَّدَّقَ وأکُن مِنَ الصّالِحین﴾[۳] تا مرگ به سراغ شما نیامده، از آنچه به شما داده‌ایم در راه خدا به دیگران انفاق نمایید وگرنه لحظهٔ مرگ خواهید گفت: خدایا! آیا نمی‌شود مرا تا مدّت نزدیک وکوتاهی مهلت دهی تا از اموال جمع کردهٔ خود در راه تو صدقه دهم و بدین وسیله از شقاوت‌ها رهایی یابم و جزو صالحان شوم؟

در قیامت نیز فریاد التماس ودرخواست مراجعت و برگشت به دنیا بلند است و می‌گویند: ﴿فَارجِعنا نَعمَلُ صالِحاً﴾[۴] خدایا! حالا فهمیدیم، ما را به دنیا برگردان تا عمل صالح انجام دهیم.

* قرآن که بهترین کتاب آدم‌سازی و غفلت‌زا می‌باشد، در سوره قیامت[۵] می‌فرماید: «کلاّ» اینقدر دنیا را بر آخرت ترجیح ندهید، به فکر مردن باشید همان مرگی که ﴿إذا بَلَغَتِ التَّراقِی﴾ چون جان شما از بدن خارج و به استخوان‌های گردن رسد، ﴿وَ قِیلَ مَن رَاقٍ﴾ گفته می‌شود: کیست که این انسان در حال مردن را نجات

---

۱. سوره مؤمنون، آیات ۹۹ ـ ۱۰۰.
۲. تفسیرالمیزان، ج ۱۵، ص ۷۹.
۳. سوره منافقون، آیه ۱۰.
۴. سوره سجده، آیه ۱۲.
۵. سوره قیامت، آیات ۲۶ تا ۲۹.

بدهد؟ کدام پزشک و دارویی را برای رهایی او از مرگ بیاوریم؟!

﴿وَ ظَنَّ أَنَّهُ الفِراقُ﴾ ولی خود انسان می‌داند که هر لحظه و آنی از دنیا و تمام چیزهایی که یک عمر دنبال آنها دویده و جمع کرده و به آنها دل بسته جدا می‌شود، از دوستان و فرزندان و همسر دور می‌گردد.

﴿وَ الْتَفَّتِ السّاقُ بِالسّاقِ﴾ به خاطر بیرون آمدن روح از بدن، ساق پاهای او بهم چسبیده و شدائد جدایی از دنیا و ورود به عالمی دیگر، او را در فشاری بس شدید قرار داده است.

توجّه دارید که قرآن کریم برای اینکه انسان را از وابستگی عمیقی که به دنیا دارد جدا کند، چگونه صحنه‌های جان دادن را ترسیم می‌کند.[1]

آری، تمام گرفتاری‌های ما، از غفلت ماست و اگر دربارهٔ تلاوت قرآن آن همه سفارش شده برای آن است که هم افراد با برخورد به این قبیل آیات، توجه پیدا کنند وهم جامعه‌ها با شنیدن سرنوشت ملّت‌ها، از خواب غفلت بیدار شوند و راه الهی را طی نمایند. زیرا یکی از نام‌ها و صفات قرآن «تَذکره» است، یعنی قرآن وسیلهٔ یاد و توجّه و عامل غفلت‌زدایی است.

* حضرت علی ﷺ در نهج‌البلاغه صحنه مرگ را چنین ترسیم می‌فرماید: انواع گیجی‌ها و حسرت‌ها و فراق‌ها از دنیا و روآوردن به جهان پر خطر دیگر برای انسان پیدا می‌شود و در ادامه می‌فرمایند: «فغَیرُ مَوصوفٍ ما نَزَلَ بِهِم» آنچه بر انسان در لحظهٔ مرگ وارد می‌شود قابل توصیف نیست.

وقتی مرگ به سراغ انسان می‌آید، اطراف بدن شل می‌شود، رنگ می‌پرد، زبان می‌گیرد و انسان هنوز می‌بیند و می‌شنود ولی دیگر قدرت حرف زدن ندارد، فکرش هم کار می‌کند، ولی در اینکه در تمام عمرش چه کرده است.

«یُفَکِّرُ فیما أفنیٰ عُمرَه و فیمَ اَذهَبَ دَهرَه» با خود فکر می‌کند که عمرش را در چه راهی

---

۱. در سوره واقعه از آیه ۸۳ به بعد نیز به مسألهٔ جان دادن اشاره شده است.

صرف و ایّامش را در چه مسیری گذرانده است.

امام می‌فرماید: محتضر در آن لحظه از اموال و ثروتی که در طول عمرش جمع کرده یاد می‌کند و با خود می‌گوید: این اموال رااز چه راهی بدست آوردم؟ چرا فکر حلال و حرام آن نبودم؟ الآن گناه و حسابش با من و لذّت و بهره‌اش با دیگران است.

مأمور مرگ همچنان روح او را از اعضای بدنش جدا می‌کند، تا زبان و گوش هم از کار می‌افتد و فقط چشمانش می‌بیند و به اطراف خود نگاه می‌کند و تلاش و وحشت وحرکات اطرافیان را مشاهده کرده، ولی نمی‌شنود و حرفی نمی‌تواند بزند و در لحظهٔ آخر روح از چشم هم گرفته می‌شود و او در میان خانواده، دوستان و بستگان همچون مرداری می‌افتد و همه از او می‌ترسند و از او دور می‌شوند و پس از اندکی او را به خاک و به عملش سپرده و همگی برمی‌گردند.[1]

* در روایات می‌خوانیم: در لحظهٔ مرگ، مال و فرزندان و عمل انسان برای او مجسّم می‌شوند، محتضر به مال توجّهی می‌کند، می‌بیند جز کفن سهم دیگری ندارد، توجّهی به فرزندان و همسرش می‌کند، ولی آنان هم تا گور او را بیشتر همراهی نمی‌کنند و تنها عمل اوست که تا ابد با اوست.

راستی با این همه آیات و روایات روشن و هشدارهای پی در پی، جایی برای غفلت باقی می‌ماند؟!

لحظات جان‌دادن خوبان

در این باره نیز چند آیه و حدیث را بیان می‌کنیم، قرآن می‌فرماید:

۱ـ ﴿تَحِيَّتُهُم يَومَ يَلقَونَهُ سَلامٌ و اَعَدَّ لَهم اَجراً كَرِيماً﴾[2] به هنگام مرگ و رسیدن به لقاءاللّه، با نیکوکاران به احترام برخورد شده و با سلام و امنیّت و بشارت به اینکه خداوند برای آنان اجرکریم آماده فرموده است، وارد برزخ و بهشت می‌شوند.

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۹. ۲. سوره احزاب، آیه ٤٤.

٢ـ ﴿يا ايَّتُهَا النَّفسُ المُطمَئنَّةُ إرجِعي إلىٰ رَبِّكَ راضِيَةً مَرضيَّةً﴾[١] به آنان گفته می‌شود: ای روح آرام! به سوی پروردگارت برگرد و در مدار بندگان مخصوص من قرار گیر و داخل بهشت خودم شو.

در حدیثی که مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر این آیه آورده چنین می‌خوانیم: مؤمن به هنگام مرگ وحشت دارد، ولی مأمور قبض روح به او دلداری داده و می‌گوید: چرا می‌ترسی؟! من از پدر به تو مهربان‌ترم، چشمانت را باز کن. در این هنگام مؤمن چشم خود را باز می‌کند و قیافه‌های ملکوتی رسول‌خدا ﷺ و ائمّه اطهار ﷺ را می‌بیند و سپس از طرف خداوند ندایی می‌رسد که ای روح آرام! (روحی که با یاد خدا آرام بودی روحی که با انتخاب رهبری معصوم دلگرم بودی و حوادث تلخ و شیرین مسیر تو را کج نکرد و قلب تو را به وحشت نیانداخت) به سوی پروردگارت برگرد و در مدار بندگان مخصوص من قرار گیر و داخل بهشت خودم شو.[٢] (لطف خدا در این کلام غوغا می‌کند که می‌فرماید: بهشت خودم و نمی‌گوید بهشت).

٣ـ ﴿إنَّ الَّذينَ قالوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيهِمُ المَلائِكَةُ الأَتَخافُوا وَ لاتَحزَنوا وَأَبشِروا بِالجَنَّةِ الَّتي تُوعَدونَ﴾[٣] البتّه پاداش کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست و در این راه استقامت نمودند، این است که ملائکه بر آنان نازل شوند و بگویند: ای پایداران راه ایمان! نه از خطرهای آینده ترسی داشته باشید و نه نسبت به گذشته دلهره، مژده باد شما را به بهشتی که وعده‌گاه شماست.

در آیه فوق آمده است: «نه خوف داشته باشید و نه محزون باشید» و این به خاطر آن است که «خوف» ترس از خطرات احتمالی آینده است و «حزن» ترس از گذشتهٔ تاریک است.[٤]

---

١. سوره فجر، آیه ٢٧ و ٢٨. ٢. تفسیرالمیزان، ج٢٠، ص٤١٦. ٣. سوره فصّلت، آیه ٣٠.
٤. تفسیر المیزان، ج١٧، ص٤١٥.

در حدیثی از امام صادق ﷺ نقل شده است که این نزول فرشتگان و بشارت‌ها، به هنگام مرگ است.[۱]

٤ـ ﴿الَّذينَ تَتَوَفّاهُمُ المَلائِكَةُ طَيِّبينَ يَقُولونَ سَلامٌ عَلَيكُم اُدخُلوا الجَنَّةَ بِما كُنتُم تَعمَلون﴾[۲] ملائکه‌ای که مسئول گرفتن جان مؤمنان هستند به آن پاکانِ با تقوا می‌گویند: سلام بر شما، بخاطر آنکه اعمال نیکویی داشتید، داخل بهشت شوید.

٥ ـ ﴿اَلا اِنَّ اَولياءَ اللّهِ لا خَوفٌ عَلَيهِم و لا هُم يَحزَنُونَ اَلَّذينَ آمَنوا وَكانُوا يَتَّقُون لَهُمُ البُشرىٰ فِي الحَياةِ الدُّنيا وَ فِي الآخِرَةِ...﴾[۳] آگاه باشید! برای اولیای خدا ترس و اندوهی نیست، آنان که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده‌اند، برای مؤمنان هم در این دنیا بشارت است و هم در آخرت....

امام صادق ﷺ می‌فرماید: بشارت در این آیه، همان بشارتی است که در لحظهٔ مرگ از زبان اولیای خدا می‌شنود.[٤]

لحظات جان‌دادن بَدان

در اینجا نیز از کلام قرآن و روایات استفاده می‌کنیم، قرآن آستانه مرگ گنهکاران را چنین ترسیم می‌کند:

١ـ ﴿اَلَّذينَ تَتَوَفّاهُمُ المَلائِكَةُ ظالِمي اَنفُسِهِم فَاَلقَوا السَّلَمَ ما كُنّا نَعمَلُ مِن سُوءٍ بَلىٰ اِنَّ اللّهَ عَليمٌ بِما كُنتُم تَعمَلُونَ﴾[٥] کسانی که با کفر و گناه به خود ظلم کرده‌اند، همین که با فرشتگان مأمور قبض روح برخورد می‌کنند، خود را باخته و تسلیم شده و می‌گویند: ما کار بدی نکرده‌ایم، ولی جوابی که می‌شنود این است که بلی، شما جنایتکارید و خداوند به کارتان آگاه است.

آری، آدمی که در تمام عمرش حیله و دروغ کارش بوده، در لحظهٔ مرگ و قیامت

---

۱. تفسیر المیزان، ج۱۷، ص٤۲۰.
۲. سوره نحل، آیه۳۲.
۳. سوره‌یونس، آیات ٦۲ تا ٦٤.
٤. تفسیر المیزان، ج۱۰، ص۱۰۰.
٥. سوره‌نحل، آیه۲۸.

هم آن اخلاقیات خود را از دست نمی‌دهد و به فرشتگان و خدا هم در حساس‌ترین لحظات دروغ می‌گوید.

۲ـ ﴿وَ لَوتَرىٰ إِذِ الظّالِمُونَ فِی غَمَراتِ المَوتِ وَالمَلائِکَةُ باسِطُوا أیدِیهِم أخرِجُوا أنفُسَکُمُ الیَومَ تُجزَونَ عَذابَ الهَونِ بِما...﴾[1] ای پیامبر! اگر این ستمکاران را به هنگامی که در شدائد مرگ و جان دادن فرورفته‌اند مشاهده کنی، فرشتگان قبض روح دست گشوده و به آنها می‌گویند: جان خود را خارج سازید که شما امروز گرفتار مجازات خوارکننده‌ای خواهید شد.

این نوع جان دادن به خاطر دو جهت است که در ادامه آیه نیز بیان شده است:

یکی اینکه بر خدا دروغ بستند.

دیگر اینکه در برابر آیات او سر تسلیم فرونیاوردند.

در این آیه به جای بشارت‌هایی که به مؤمنان داده می‌شد، تعبیر به «غَمَرات» که به معنای شدائد فراگیر است شده و به جای اینکه «تَوَفّیٰ» و جان گرفتن از طرف فرشتگان باشد، مأموران به او می‌گویند: جانتان را بدهید، که این یک نوع تحقیر آنان می‌باشد.

۳ـ ﴿فَلَمّا نَسُوا ما ذُکِّروا بِهِ فَتَحنا عَلَیهِم أبوابَ کُلِّ شَیءٍ حَتّیٰ إذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أخَذْناهُم بَغْتَةً...﴾[2] قبل از این آیه خداوند می‌فرماید: ما برای مردم پیامبرانی فرستادیم ولی آنان مخالفت کردند، آن مخالفان را برای هشدار در شدائد و ناگواری‌ها قرار دادیم تا شاید از خواب غفلت بیدار شده و به درگاه خدا تضرّع و زاری و توبه نمایند، ولی باز هم سرمستانه بکار خود ادامه دادند، ما راه دیگری را انتخاب کردیم و آن اینکه: این مردم فراموشکار و غافل را با انواع شادی‌ها و نعمت‌ها سرگرم کردیم تا همین که مشغول تفریح، لذّت و کامیابی شدند، ناگهان همه را با قهر خود بگیریم. آری، این راه برای آن دسته از افرادی است که پیامبران، هشدارها و حوادث، هیچ یک آنان را

---

۱. سوره‌انعام، آیه۹۳. ۲. سوره‌انعام، آیه ٤٤.

تکان نمی دهد.

٤ـ ﴿وَلَوتَرىٰ إذ يَتَوَفَّى الَّذينَ كَفَروا المَلائِكَةُ يَضرِبُونَ وُجوهَهُم و أدبارَهُم وَ ذُوقُوا عَذابَ الحَرِيقِ﴾[1] ای پیامبر! اگر وضع دلخراش و عبرت‌انگیز کفّار را به هنگامی که فرشتگان مرگ به صورت و پشت آنان می‌زنند و به آنها می‌گویند: بچشید عذاب سوزنده را مشاهده می‌کردی، از سرنوشت رقّت‌بار آنان آگاه می‌شدی.

چنانکه در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿فَكَيفَ إذا تَوَفَّتهُمُ المَلائِكَةُ يَضرِبُونَ وجُوهَهُم وَ أدبارَهُم﴾[2] چگونه است حال این جنایتکاران به هنگام جان‌دادن، زمانی که فرشتگان مأمور جان‌گرفتن نزد آنان می‌آیند و در حالی که انواع دلهره‌ها و جدایی‌ها و خطرات انسان را به وحشت می‌اندازد، به جای دلداری آنان با سیلی و کتک جان آنها را می‌گیرند.

٥ ـ ﴿إنَّ الَّذينَ تَوَفّاهُمُ المَلائِكَةُ ظالِمي أنفُسِهِم قالُوا فِيمَ كُنتُم قالُوا كُنّا مُستَضعَفِينَ فِي الأَرضِ قالُوا أَلَم تَكُن أرضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِروا فِيها﴾[3] فرشتگان هنگام جان گرفتن افرادی که هجرت نکرده و به خود ظلم کرده‌اند، می‌گویند: شما در چه حالی بودید؟ و چرا در صف کفّار قرار گرفتید؟ آنها می‌گویند: ما در محیط خود در فشار بودیم. امّا فرشتگان این پاسخ را قبول نکرده و می‌گویند: مگر سرزمین خدا پهناور نبود که (به جایی دیگر) مهاجرت کنید؟

آری، مسلمان همین که در منطقه‌ای تحت تأثیر افکار و شرایط غیراسلامی قرار می‌گیرد، واجب است برای حفظ عقیده و افکار و ایمان خود هجرت نماید و نباید از حیوان پست‌تر باشد. زیرا می‌بینیم گروهی از حیوانات بخاطر ادامهٔ زندگی خود به مناطق مختلف کوچ و به اصطلاح هجرت می‌نمایند.

کوتاه سخن آنکه یکی از گفتگوهایی که فرشتگان در لحظهٔ مرگ با این افراد بی‌اراده و تن‌پرور دارند و آنان را شرمنده می‌نمایند، انتقاد از هجرت نکردن آنان از

---

۱. سوره انفال، آیه ۵۰. ۲. سوره محمّد، آیه ۲۷. ۳. سوره نساء، آیه ۹۷.

محیط گناه است.

آسان جان دادن

اکنون که لحظات جان دادن خوبان و بدان را از نظر قرآن و روایات بیان کردیم، به چند حدیث که عوامل آسان جان دادن را بازگو می‌کند اشاره می‌کنیم:

* امام صادق ﷺ می‌فرماید: «مَن کَسیٰ أخاهُ المؤمِن کِسوَةً کانَ حَقّاً علی اللّهِ أن یَکسوهُ ثیاب الجَنَّةِ و أن یُهَوِّنَ عَلَیهِ سَکَراتِ المَوتِ» هر کس مؤمن برهنه‌ای را با لباسی بپوشاند... خداوند مردن را بر او آسان می‌کند.(۱)

* در روایت دیگری آن حضرت فرمود: هرکس دوست دارد که سکرات مرگ را بر وی آسان و سبک باشد، صله‌رحم کند و به پدر ومادر خود نیکی وخدمت نماید.(۲)

* پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: هر که علاقه به حضرت علی ﷺ داشته باشد مردن بر او آسان می‌شود.(۳)

شکّی نیست که منظور از علاقه و دوستی، انتخاب راه او و حمایت از خط فکری و عملی آن رهبر معصوم و پیروی از آن است.

* در روایت برای آسان جان دادن مؤمن آمده است که هنگام مرگ او را به جایی که همیشه در آنجا نماز می‌خوانده ببرید.(٤)

ملاقات با اولیای خدا

مرحوم مجلسی ﷺ ٥٦ حدیث دربارهٔ اینکه انسان در لحظه جان دادن و مرگ، رسول خدا ﷺ و حضرت علی ﷺ را می‌بیند نقل کرده و سپس می‌فرماید: مسألهٔ حضور پیامبر اکرم و ائمّه ﷺ هنگام جان دادن، از مسائلی است که روایات متعدّد و بسیاری درباره آن آمده است و در میان شیعه از شهرت مخصوصی برخوردار است

---

۱. سفینةالبحار. ۲. سفینةالبحار. ۳. بحارالانوار، ج۷، ص۲۲۱.
٤. کافی، ج۳، ص۱۲۵.

و هر انسان عاقلی که بنای لجاجت نداشته باشد، نباید استبعاد نماید.[۱]

مرحوم علاّمه طباطبائی حدیثی را دربارهٔ ملاقات انسان در لحظهٔ مرگ با رسول‌خدا نقل فرموده و سپس می‌فرماید: مسألهٔ ملاقات انسان با پیامبر اسلام و ائمّه اطهار علیهم السلام در حال مرگ از راههای بسیاری نقل شده است.[۲]

البتّه در ذیل روایات، دلیل آن حضور هم آمده که مؤمنان با دیدن قیافه‌های ملکوتی اولیای خدا و با بشارت‌هایی که می‌دهند، به راحتی حاضر به ترک دنیا وانتخاب جوار آن بزرگواران شده و مردن برایشان آسان می‌گردد، امّا آنان که عمری در راه خلاف بوده‌اند، همین که حضور رهبران آسمانی را مشاهده می‌نمایند، برغم‌هایشان افزوده شده وشرمندگی خاصّی آنان را فرامی‌گیرد، به خصوص آنکه از طرف آن بزرگواران اشاراتی هم به وضع دلخراش آنان بشود.

قبض روح و جان دادن

چه کسی انسان را قبض روح می‌کند و جان او را می‌گیرد، خداوند یا عزرائیل و یا فرشته‌ای دیگر؟

قرآن گرفتن روح را یکجا به خدا نسبت داده ومی‌فرماید: ﴿اللّهُ یَتَوَفَّی الأنفُسَ حِینَ مَوتِها﴾[۳] تنها خداوند به هنگام مرگ جانها را بدون کم وکاست می‌گیرد.

در جای دیگر قبض روح را کار «ملک الموت» دانسته و می‌فرماید: ﴿قُل یَتَوَفّاکُم مَلَکُ المَوتِ الّذی وُکِّلَ بِکُم﴾[۴] ای پیامبر! به مردم بگو: جان شما را ملک‌الموت می‌گیرد، همان فرشته‌ای که مأمور گرفتن روح شما شده است.

و در جای دیگر همین کار را به فرشتگان نسبت داده و می‌فرماید: ﴿تَوَفَّتهُ رُسُلُنا﴾[۵] فرشتگان فرستادهٔ ما، جان‌ها را می‌گیرند.

این سه آیه با هم منافاتی ندارند، زیرا ملک‌الموت هم از طرف خداوند مأموریّت

---

۱. بحارالانوار، ج۷، ص۲۲۱. ۲. تفسیر المیزان، ج۱۰، ص۱۰۰.
۳. سوره زمر، آیه۴۲. ۴. سوره سجده، آیه۱۱. ۵. سوره انعام، آیه۶۱.

دارد که در قرآن نیز با جملهٔ ﴿وُكِّلَ بِكُم﴾ به این مأموریّت اشاره شده است، همان گونه که فرشتگان هم مأمور خدا هستند و در قرآن با کلمهٔ «رُسُلُنا» به این حقیقت اشاره شده است.

بنابراین قابض ارواح و گیرندهٔ اصلی جان‌ها خداست و ملک الموت و فرشتگان از طرف خداوند مأمور این کارند و طبق فرمودهٔ امام صادق ﷺ ملک‌الموت یارانی از فرشتگان دارد که در اطراف عالم جان‌ها را می‌گیرند و به عزرائیل ﷺ تحویل داده و او همه را به خداوند تقدیم می‌نماید.(۱)

پس نسبت دادن قبض روح و جان گرفتن، هم به خدا و هم به ملک الموت و هم به فرشتگان صحیح است، همان گونه که نوشتن را می‌توان هم به انسان و هم به دست و هم به قلم نسبت داد. زیرا قلم در اختیار دست و دست در اختیار انسان است. بر فرض ملک‌الموت یارانی که به شرق و غرب عالم اعزام کند نداشته باشد، او که مثل ما موجودی مادّی نیست که حضورش در یک لحظه در چند مکان، غیرممکن و یا مشکل‌ساز باشد.

پیامبر اکرم ﷺ در شب معراج از ملک الموت پرسید: چگونه در یک لحظه هم در شرق عالم حاضر می‌شوی و هم در غرب؟

او گفت: تمام دنیا نزد من مثل یک سکّه در کف دست شماست.(۲)

وظیفهٔ ما بر بالین محتضر

پیامبر ﷺ فرمود: جملهٔ «لااله الاّالله» را به کسی که در حال جان‌دادن است تلقین نمایید، همانا کسی که آخرین کلامش این جمله باشد، داخل بهشت می‌شود.(۳)

امام صادق ﷺ فرمود ابلیس یاران خود را مأمور می‌کند که در لحظهٔ مرگ انسان حاضر شوند و او را به کفر و یا تردید کشانده و در چنین حالی جان دهد و لذا هرگاه

---

۱. بحارالانوار، ج۶، ص۱۴۴. ۲. تفسیرصافی، ذیل آیه ۱۱ سوره سجده.
۳. محجّةالبیضاء، ج۸، ص۲۶۲.

بر بالین افرادی که در آستانهٔ مرگ هستند حاضر شدید، شهادت به توحید، «لا اله الاّ الله» و گواهی بر نبوّت، «اشهدُ انّ مُحمّداً رَسولُ الله» را آنقدر تکرار و به او تلقین نمایید تا وقتی که از دنیا برود.

در روایات دیگری چنین می‌خوانیم: علاوه بر شهادت بر توحید و نبوّت، گواهی بر امامت امامان معصوم یکی پس از دیگری نیز به محتضر تلقین شود.(۱)

البتّه این گواهی‌ها باید بر اساس ایمان و یقین باشد و ما هم باید بر اساس مهر و محبّت این جملات را به او تلقین نماییم.

در کتاب‌های معتبر و رساله‌های عملیّه، دعایی وارد شده که مستحبّ است به افراد در حال مردن تلقین شود و آن دعا این است:

«اللّهُمَّ اَغفِرلِیَ الکَثیرَ مِن مَعاصیکَ وَاَقبَل مِنّی الیَسیرَ مِن طاعَتِک یا مَن یَقبَلُ الیَسیرَ وَ یَعفُو عَنِ الکَثیرِ اِقبِل مِنّی الیَسیرَ واَعْفُ عَنّی الکَثیرَ اِنَّکَ اَنتَ العَفُوُّ الغَفورُ اللّهم اَرحَمْنی فَاِنَّکَ رَحیمٌ»(۲)

خدایا! گناهان زیاد مرا ببخش و اطاعت‌های کم مرا قبول فرما. ای کسی که هم کم را می‌پذیری و هم از خطاهای زیاد می‌گذری! طاعت کم مرا هم بپذیر و از خطاهای زیاد من درگذر، تو اهل عفو و بخشش هستی. خدایا! به من رحم کن، زیرا تو رحیم و رحم کننده هستی.

به پیامبرﷺ خبر دادند که زبان مردی در حال احتضار گرفته است و نمی‌تواند حرف بزند. رسول‌خدا ﷺ بر بالای سر او حاضر شد و فرمود: بگو «لااله الاّالله»، ولی آن مرد نتوانست بگوید. آن حضرت جمله را تکرار کرد، باز او نتوانست بگوید.

آن حضرت به زنی که بالای سر آن مرد نشسته بود فرمود: آیا این مرد مادر دارد؟ آن زن گفت: بله، من خودم مادرش هستم. پیامبرﷺ فرمود: آیا از فرزندت راضی هستی؟ گفت: نه، بلکه از او ناراحتم. آن حضرت فرمود: من دوست دارم که تو از او

---

۱. محجّة‌البیضاء، ج۸، ص۲۶۳ ؛ بحارالانوار، ج۶، ص۱۹۵.

۲. محجّة‌البیضاء، ج۸، ص۲۶۵ ؛ بحارالانوار، ج۶، ص۱۹۵ و توضیح‌المسائل امام مسأله ۵۳۷.

راضی شوی، مادر گفت: به احترام شما راضی شدم. سپس پیامبر اکرم ﷺ به آن مرد فرمود: بگو «لااله الاّ اللّه». آن شخص به سخن آمده و شهادتین خود را گفت و جان داد.[۱]

آری، رضایت مادر در حساس‌ترین موارد نقش بسیار مهمّی دارد.

واجب است محتضر و مسلمانی را که در حال جان دادن است به پشت بخوابانند بطوری که کف پاهایش رو به قبله باشد، و سفارش شده که عقائد صحیح اسلامی و گواهی به توحید و نبوّت و امامت و معاد طوری به او تلقین شود که بفهمد.

مستحب است کسی را که سخت جان می‌دهد اگر ناراحت نمی‌شود او را به جایگاهی که معمولاً در آن نماز می‌خوانده ببرند.

سفارش شده که او را تنها نگذارند و افراد جنب و حائض هم نزد او نباشند و از گریه و و زیاد حرف زدن نزد او بپرهیزند و هر چه ممکن است نزد او قرآن بخوانند، به خصوص سوره‌های یسّ و صافّات و احزاب و آیةالکرسی.[۲]

وظایف ما پس از مرگ دیگران

پس از مرگ انسان، بر اطرافیان و دیگر مؤمنان اعمالی واجب است (مانند: تشییع جنازه و غسل و کفن و نماز و دفن) که باید هرچه زودتر و با شکوه‌تر انجام پذیرد که در این مبحث به بعضی آنها اشاره می‌کنیم:

تشییع جنازه

در تشییع جنازه سه مسأله باید مراعات شود: اوّل احترام به کسی که از دنیا رفته است، دوّم تسلیت به بازماندگان و سوّم درس عبرت گرفتن تشییع‌کنندگان.

امام باقر ﷺ فرمود: کسی که همراه جنازه‌ای حرکت کند، هر دعایی به مرده کند،

---

۱. محجّةالبیضاء، ج۸، ص۲۶۵. ۲. توضیح‌المسائل، احکام محتضر.

ملائکه همان دعا را در حقّ او می‌نمایند.[۱]

امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس بر مرده‌ای نماز گزارد، خداوند گناهانش را می‌بخشد و کسی که گوشهٔ جنازهٔ مؤمنی را بگیرد، خداوند ۲۵ گناه کبیره او را می‌بخشد.[۲]

در روایات می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام تشییع جنازه، بسیار محزون و متفکّر بود و با خود گفتگو می‌کرد.[۳]

موسی علیه السلام از خدا پرسید: پاداش کسی که جنازه‌ای را تشییع می‌کند، چیست؟ خطاب آمد: فرشتگانم را مأمور می‌کنم که با پرچم‌هایی او را از قبر تا بهشت بدرقه کنند.[٤]

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اوّلین هدیه‌ای مؤمن آن است که گناهان و لغزشهای او و تمام کسانی که به تشییع جنازه‌اش آمده‌اند، بخشوده می‌شود.[۵]

در روایت دیگری فرمودند: به عیادت بیماران بروید و جنازه‌ها را تشییع کنید، زیرا آخرت را به یاد شما می‌اندازد.[٦]

همچنین در حدیث دیگری از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: خداوند در برابر هر گامی که برای تشییع جنازه برداشته می‌شود، صد میلیون حسنه و ثواب می‌دهد و صد میلیون لغزش را می‌بخشد.

این همه ثواب به خاطر اثرات سازنده‌ای است که یک تشییع جنازه می‌تواند داشته باشد. زیرا همراه جنازه بودن، انسان را به فکر خود می‌اندازد، زنگ بیدار باش است، وسیلهٔ کنترل غرائز و هوسهاست، دل کندن از دنیا و مجسّم کردن پایان همه تلاشهاست، نورانیّت است، احترام به شخصیّت مؤمن است، انقلاب درونی است، و به خصوص اگر جنازهٔ شهید باشد که علاوه بر اینها، تجلیل از او تجلیل از مکتب،

---

۱. سفینة‌البحار، «شیع». ۲. سفینة‌البحار، «شیع». ۳. سفینة‌البحار، «شیع».
٤. بحارالانوار، ج۷، ص۲۰۸. ۵. وسائل‌الشیعه، ج۲، ص۸۲۱. ٦. نهج‌الفصاحه، حدیث۱۹۹۳.

اسلام، قرآن و هدف او هم هست.

در حدیث آمده است که حضرت علی ﷺ هنگام تشییع جنازه‌ای صدای خنده‌ای را شنید، ناراحت شد و فرمود: گویا مرگ برای غیر ماست و آنگاه گلایه‌هایی را بیان داشت تا آنجا که فرمود: من تعجّب می‌کنم از کسانی که با چشم خود مرگ را می‌بینند، ولی باز هم غافل و فراموشکارند.(۱)

امام صادق ﷺ فرمود: هرگاه جنازه‌ای را تشییع می‌کنی، فرض کن خودت در آن تابوت هستی و التماس می‌کنی که خدایا! مرا به دنیا برگردان، و تصوّر کن اکنون خداوند تو را برگردانده است، پس بیاندیش چه باید بکنی.(۲)

پیام‌های دردناک

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: هنگامی که افراد کافر و دشمن خدا می‌میرند و به سوی گورستان روانه می‌شوند، به اطرافیان خود پیام‌ها وندهایی را می‌دهند. (پیام‌هایی که گوش ملکوتی برای شنیدنش لازم است و امثال ما که نمی‌توانیم بشنویم، باید پای سخن پیامبر واهل‌بیت او ﷺ بنشینیم تا برای ما بیان نمایند).

آن شخص کافر به اطرافیان خود می‌گوید:

من از شیطان گول خوردم، اودر قالب خیرخواهی وجلوه‌گری مراگمراه کرد.

من از دنیا گول خوردم، به او دل بستم و اطمینان کردم و از خدا غافل شدم.

من از آدم‌های دوست‌نما گول خوردم، آنان مرا رها و خوار کردند.

من از فرزندانم گول‌خوردم که برای خوشی آنان دین ودنیایم را تباه کردم.

من از ثروتم گول خوردم و در حق خدا و مردم بخل نموده و انفاق نکردم.

و اکنون من از مدّت طولانی قبر رنج می‌برم و ناله‌ها دارم... .

قبر، خانه تنگ، تاریک و وحشتناک است... .

---

۱. بحارالانوار، ج۶، ص۱۳۶. ۲. وسائل‌الشیعه، ج۲، ص۸۸۳.

و در پایان می‌گوید: ﴿واحَسرَتاه عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللّه...﴾

ای وای بر من! حسرت بر من، بخاطر آن سهل‌انگاری‌هایی که در راه خدا کرده‌ام...[۱]

در حدیث دیگری از پیامبر اسلام ﷺ چنین می‌خوانیم:

سوگند به آن قدرتی که جان محمّد در دست اوست! اگر مردم جایگاه مردگان را مشاهده می‌کردند و گفتارشان را می‌شنیدند، او را رها کرده و به حال خودشان اشک‌ها می‌ریختند. زیرا روح آن مرده از بالای جنازه‌اش فریاد می‌زند و می‌گوید: ای اهل و فرزندانم! دنیا شما را بازی ندهد، همان گونه که مرا بازی داد، تمام اموالی که در طول زندگی از حلال و حرام جمع کردم، برای دیگران گذاردم که لذّتش برای دیگران و عقاب و مسئولیّتش برای من است. پس از آنچه بر سر من آمده بترسید و عبرت بگیرید.[۲]

غسل، کفن و دفن

امام رضا ﷺ می‌فرماید: دلیل غسل دادن به مردگان این است که هم از انواع مرضها و آلودگی‌های قبل از مرگ نظیف شوند و هم ملاقات با ملائکه و اهل آخرت بدون نظافت و طهارت سزاوار نیست.[۳]

در حدیثی دیگری آن حضرت فرمودند: کفن کردن میّت برای آن است که انسان هنگام ملاقات با خداوند، از یک نوع پاکی و نظافت ظاهری برخوردار باشد و بدن و عورتش پیدا نشود و قیافهٔ برگشته و وحشت‌آور او بر ناظران پنهان باشد، زیرا دیدن قیافهٔ بدون کفن مرده، سبب قساوت قلب می‌شود. از همهٔ اینها گذشته، علاقهٔ بینندگان به او محفوظ می‌ماند و به او و وصیّت‌های او احترام می‌گذارند، ولی اگر مرده بدون کفن باشد، ناظران به صورت یک مرداری پست به او نگریسته و دیگر

---

۱. بحارالانوار، ج۶، ص۲۵۸. ۲. بحارالانوار، ج۶، ص۱۶۱. ۳. وسائل‌الشیعه، ج۲، ص ۶۷۹.

مقام و شخصیّت و ارزش انسانی برای او و اهداف و وصایای او قائل نمی‌شوند.[۱] و این توهین به مقام مؤمن است.

در روایات سفارش شده است که پارچهٔ کفن بهتر است همان پارچه و لباسی باشد که در ایّام حج به عنوان لباس احرام یا در نماز جمعه و سایر عبادت‌ها مورد استفاده قرار گرفته است.[۲]

همچنین سفارش شده که انسان کفن خود را آماده کرده وگاهی به آن نگاه کند تا هم از غفلت بیرون آید و هم اجر و پاداش ببرد. چنانکه امام‌صادق‌ﷺ فرمود: «مَن کانَ کَفَنُهُ مَعَه فی بَیتِه لَم یُکتَبْ مِنَ الغافِلِینَ و کانَ مأجُوراً کُلّما نَظَرَ اِلَیهِ»[۳] هر کس کفن خود را در خانه‌اش داشته باشد، از غافلان نوشته نمی‌شود و با هر نگاهی که به آن بیاندازد، اجر و پاداش می‌برد.

امام رضاﷺ فرمودند: فلسفه و دلیل دفن میّت آن است که مردم از بد بویی و فساد و تغییر قیافه مرده ناراحت نشوند، زیرا اگر بدن مرده را دفن نکنند، بدن فاسد شده و باعث شادی دشمنان وناراحتی دوستانش می‌شود.[۴]

---

۱. وسائل‌الشیعه، ج۲، ص۷۲۵. ۲. وسائل‌الشیعه، ج۲، ص۷۳۲. ۳. وسائل‌الشیعه، ج۲، ص۷۵۶.
٤. وسائل‌الشیعه، ج۲، ص۸۱۹.



برزخ

بقای روح

دلیل عقلی و آیات و روایات همه گواهی می‌دهند که با مردن و پوسیده شدن جسد، لطمه‌ای به روح وارد نمی‌شود، بلکه روح ما همچنان باقی است و برای خود استقلال و اصالت دارد. زیرا شخصیّت ما با روح و جان ماست، نه با بدن و جسد ما. بنابراین اگر یک سیلی در سن ده سالگی به شخصی زده و فرار کردیم آن شخص حتّی اگر ما را در سن هفتاد سالگی پیدا کند، تقاضای انتقام دارد، هر چند به دید مادّی خود به او بگوییم: آن سلول‌های دستی که به صورت شما خورده مربوط به شصت سال پیش است و تاکنون بیش از ده مرتبه تمام آن سلولها عوض شده است، پس تقاضای قصاص و انتقام بی‌مورد است. او در پاسخ ما می‌گوید: من کار به جسد و سلول تو ندارم، تو همان شخصی هستی که به من سیلی زدی.

این مثال نشانهٔ آن است که شخصیّت انسان باتغییر جسم عوض نمی‌شود، همانند کسی که با ماشینی سرقت کند و سپس لباس و ماشین خود را عوض کند و پا به فرار بگذارد، هنگام دستگیری نمی‌تواند بگوید: ماشین و لباسم عوض شده پس من آن سارق نیستم.

گاهی با جملاتی که درباره خودمان می‌گوییم، بطور ناخودآگاه اقرار به بقای روح داریم، مثلاً در سن پیری می‌گوییم: من در بچگی زیاد شرور بودم، در صورتی که بدن ما هر چند سال یکبار عوض می‌شود، ولی احساس وجدانی ما هیچ عوض نمی‌شود و ما واقعاً در پیری خودمان را همان شخص اوّل کودکی می‌دانیم و عوض

شدن بدن در «من بودن من» تغییری نمی‌دهد.

دلیل دیگر آنکه: گاهی سالها پس از مرگ شخصی در حالی که می‌دانیم طبیعتاً جسدش در قبر پوسیده شده و از بین رفته است، ولی او در قالبی سالم به خواب ما می‌آید و مطالب واقعیّت‌داری را به ما می‌گوید که بعد از بررسی می‌فهمیم مو به مو حقیقت دارد و یا گاهی از آینده خبرهایی می‌دهد که بدون کم و زیاد واقع می‌شود، این خواب‌ها کم نیست و نشان دیگری است که فعالیّت و آگاهی روح با مردن و پوسیده شدن جسد کاری ندارد، یعنی روح اسیر این بدن نیست، هنگامی که این بدن سالم بود با آن کار می‌کرد و زمانی که متلاشی شد آن روح باکمال استقلال، بدن دیگری نظیر همین بدن برای خود پیدا می‌کند و به آن متّصل می‌شود وبه فعالیّت خود ادامه می‌دهد.[۱]

قرآن و روایات نیز عوارض و آفات را برای جسم انسان می‌دانند، نه روح او. قرآن در مواردی که از مردن سخن به میان آورده، واژهٔ «تَوفّیٰ» را بکار برده که به معنای گرفتن و دریافت کردن بدون کم و کاست است. مثلاً ﴿اللّه یَتَوفّی الاَنفُسَ حِینَ مَوتِها﴾[۲] یعنی خداوند انسان را به هنگام مرگ به تمام شخصیّت و واقعیّتش تحویل می‌گیرد و یا آیه ﴿یَتَوَفّاکم مَلَکُ المَوت﴾[۳] فرشته مأمور گرفتن جانها بدون کم و کاست جان شما را تحویل می‌گیرد.

در قرآن در بارهٔ روح و جان، چهارده مرتبه تعبیر «تحویل می‌گیریم» و «تحویل می‌گیرد» آمده است که تحویل گرفتن، نشانهٔ باقی و ثابت بودن روح است. چون جسم و جسد وارد خاک شده و می‌پوسد.

دلیل دیگر قرآنی بر بقای روح، آیات فروانی است که شامل درود و تحیّت بر

---

۱. البتّه روایات دربارهٔ آن بدنی که روح ما به آن ملحق شده و به فعالیّت ادامه می‌دهد توضیح داده‌اند که در صفحات آینده مطرح خواهیم کرد.

۲. سوره زمر، آیه ۴۲.

۳. سوره سجده، آیه ۱۱.

مردگان است، از جمله:

﴿سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی العالَمین﴾[۱] سلام بر نوح در طول تاریخ و در میان همهٔ نسل‌ها و امّت‌ها.

﴿سَلامٌ عَلی اِبراهیمَ﴾[۲] سلام بر ابراهیم.

﴿سَلامٌ عَلیٰ موسیٰ و هارونَ﴾[۳] سلام بر موسی و هارون.

همچنین روایات متعدّدی از پیامبر اکرمﷺ و امامان معصومعلیهم‌السلام در زمینه‌های گوناگون بیانگر آن است که روح انسان با مردن نیست نمی‌شود، بلکه زنده و باقی و مورد خطاب و لطف الهی یا قهر او قرار می‌گیرد که به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

* پیامبر اکرمﷺ گاهی به قبرستان آمده و با مردگان سخن می‌گفتند.

* در حدیث می‌خوانیم که رسول خداﷺ با دست مبارک خود فاطمه بنت‌اسد مادر حضرت علی علیه‌السلام را به خاک سپرده و به او تلقین فرمودند.

اساساً روایات تلقین به میّت، خود نشانهٔ بقا و درک روح اوست.

* جسد کافرانی که در جنگ بدر هلاک شده بودند، به چاهی انداخته شد و رسول‌خداﷺ بالای چاه آنها را صدا زد و با ایشان گفتگو کرد، از آن حضرت پرسیدند: مگر آنها می‌شنوند؟ فرمود: شما از آنها شنواتر نیستید!

* حضرت علی علیه‌السلام به هنگام دفن رسول‌اللّهﷺ و فاطمهٔ زهراعلیهاالسلام با آنان گفتگو می‌کرد.

* حضرت علی علیه‌السلام در پایان جنگ جمل جسد کعب‌بن احبار را بلند کرده و با او سخن می‌گفت. گفتند: مگر می‌شنود؟ فرمود: بله.[۴]

* در روایات بسیاری آمده است که ارواح مردگان حتّی صدای پای تشییع کننده‌ها

---

۱. سوره صافّات، آیه ۷۹. ۲. سوره صافّات، آیه ۱۰۹. ۳. سوره صافّات، آیه ۱۲۰.

۴. بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۵۵.

را می‌شنوند و گاه و بی‌گاه به اهل و خانه خود توجّه و عنایت دارند و از گناه وارثان رنج می‌برند و از کارهای نیک آنان خرسند می‌شوند و در انتظار خیرات آنان هستند.

* به علاوه در روایات متعدّدی وارد شده که رهبران معصوم ما، در قبرستان حاضر می‌شدند و به اهل قبور سلام کرده و با آنها حرف می‌زدند و از آنان سؤال می‌کردند و به ما نیز سفارش کردند که همان سلام‌ها را در ورود به قبرستان و با اهل قبور داشته باشیم.[۱]

مجموع همهٔ آیات و روایات این سخن را تأیید می‌کند که با مردن و فنای جسم و جسد انسان، روح از بین نمی‌رود و همچنان باقی است و عوارض و آفات جسم، شامل روح نمی‌شود.

وجود عالم برزخ

قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿وَمِن وَرائِهِم بَرزَخٌ إلى يَومِ يُبعَثُونَ﴾[۲] و از پی آنان تا روزی که مبعوث شوند، فاصله‌ای (برزخ) است.

مراد از عالم برزخ، عالم قبر است، عالمی که انسان در آن یک نوع زندگی خاصّی تا قیامت دارد. این حقیقت را در آیات قرآن و روایات بسیاری از شیعه و سنّی می‌توان مشاهده کرد.[۳]

برزخ، دورانی است میان زندگی دنیا و زندگی آخرت، دورانی برای مؤمنان و نیکوکاران رهایی از قفس بدن است و برای گناهکاران بس وحشت زا و دلهره‌آور می‌باشد. امام صادق ﷺ فرمود: «واللّه ما أخافُ عَلَيكُم الاّ البَرزَخَ و امّا إذا صارَ الأمرُ إلينا فَنَحنُ أولىٰ بِكُم» به خدا سوگند من جز از حوادث تلخ برزخ ترس دیگری برای شما ندارم، زیرا در قیامت ما به شما سزاوارتریم و در آن مرحله ما می‌توانیم شما را مشمول شفاعت خودمان کنیم.

---

۱. مجموعه روایات در تفسیر المیزان، (ج۱، ص ۳۹۶) آمده است. ۲. سوره‌مؤمنون، آیه ۱۰۰.
۳. تفسیرالمیزان، ج ۱۵، ص ۷۲.

آیات متعدّدی در قرآن اوضاع عالم برزخ را بیان می‌کند، از جمله آیه ٤٦ سوره غافر که علامه طباطبائی﵀ می‌فرماید: آیه به روشنی بر وضع مجرمان در برزخ دلالت می‌کند.(۱)

﴿النّارُ یُعرِضُونَ عَلَیها غُدُوّاً وَ عَشِیّاً وَ یَومَ تَقومُ السّاعَةُ اَدخِلوا آلَ‌فِرعَونَ اَشَدَّ العَذابِ﴾ فرعونیان در هر بامداد و شامگاه بر آتش عرضه می‌شوند (و این سهمیه برزخ آن طاغوتیان است و سهم قیامت آنان جمله بعد است که می‌فرماید:) و آنگاه که قیامت به پا شود گفته می‌شود که این فرعونیان را در شدیدترین عذاب داخل کنید.

همان گونه که مشاهده می‌کنید در شکنجه گاه برزخ عرضهٔ آتش است، ولی در قیامت ورود در آتش می‌باشد. به علاوه امام صادق﵇ فرمودند: در قیامت عذاب دائمی است و اگر در آیه عرضهٔ آتش در صبح و شب بیان شده، مربوط به عذاب در برزخ است.(۲)

و در سوره نوح می‌خوانیم: ﴿اُغرِقُوا فَاُدخِلُوا ناراً﴾(۳) قوم نوح بخاطر خطاهای زیادی که داشتند غرق شدند.

مرحوم علاّمهٔ طباطبائی در تفسیر این آیه می‌فرماید: مراد از داخل آتش شدن، همان آتشی است که در برزخ است.(٤)

نکتهٔ جالبی که در این آیه است آنکه مسألهٔ غرق و آتش درکنار هم آمده است، آری این بدن‌ها غرق در آب هستند، ولی روح در قالب دیگر در آتش است. همانند کسی که با این بدن در فضای بسیار بزرگی می‌خوابد، ولی در عالم خواب و رؤیا او را در جای بسیار تنگی فشار می‌دهند.

آیاتی که در بارهٔ شهدا می‌فرماید: گمان نکنید کسانی را که در راه خدا کشته

---

۱. تفسیر المیزان، ج۱۷، ص۳٥٤.
۲. بحارالانوار، ج٦، ص۲۸٥.
۳. سوره نوح، آیه۲٥.
٤. واگر مراد آتش قیامت باشد باید جمله «اُدخِلوا» (فعل ماضی) را به معنای «سَیُدخلون» (فعل مضارع) بگیریم. تفسیر المیزان، ج۲۰، ص ۱۰۹.

می‌شوند مرده‌اند، بلکه زنده هستند و شادی‌کنان از نعمت‌های الهی بهره‌مند می‌شوند،[۱] این آیات دلالت بر زندگی بعد از مرگ آنان دارد.

در روایات می‌خوانیم: گناهکاران همین که عذاب برزخ را مشاهد می‌کنند می‌گویند: «رَبَّنا لا تُقِم لَنا السّاعَةَ»[۲] خدایا! قیامت را برای ما بر پا مکن.

زندگی برزخی

از آنجایی که شناخت و دستیابی به عالم برزخ و چگونگی زندگی در آن از توان و علم ما خارج است، به سراغ آیات و روایات در این باره می‌رویم. البتّه قبل از ورود به بحث، توجّه به مقدّمه‌ای لازم است و آن اینکه:

انسان دارای دو بدن است؛ یکی بدن سنگین و دیگری بدن سبک.

بدن سنگین همین بدنی است که در بیداری با هم زندگی می‌کنیم و نیاز به غذا و پوشاک دارد و بدن سبک آن بدنی است که در عالم خواب داریم که گاهی با هم گفتگو و برخورد داریم.

امّا چرا به آن بدن سبک می‌گوییم؟ زیرا گاهی در دو دقیقه خواب رفتن، بدن انسان از این سمت کرهٔ زمین به سمت دیگر آن می‌رود، در اقیانوس‌ها شنا می‌کند و یا در آسمان‌ها پرواز می‌کند و...، در صورتی که آن مسافت را اگر بخواهد در بیداری طی کند، ساعت‌ها باید در هواپیما بماند و هرگز در هوا پرواز نمی‌کند و یا چه بسا اصلاً شنا بلد نباشد. بنابراین ما آن بدن را بدن سبک می‌نامیم.

همانند عالم خواب و بیداری، در دنیا نیز با جسم وبدن مادی زندگی می‌کنیم، ولی در عالم قبر و برزخ با آن بدن سبک زندگی خواهیم کرد تا اینکه روز قیامت به پا شود و دوباره از ذرّات پوسیده و پراکندهٔ بدن ما، بدن سنگین تشکیل شود و روح بدان برگردد.

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۵٤ و آل عمران، ۱٦۹

۲. تفسیر نورالثقلین، ج ٤، ص ۵۳۳.

تشبیه خواب و بیداری و مرگ به رانندگی

گاهی راننده از ماشین بیرون می‌آید و موقّتاً سوار ماشین دیگری می‌شود، ولی موتور و چراغ ماشین اوّل را روشن می‌گذارد، در خواب هم راننده اصلی که همان روح است، از بدن سنگینی که در این منطقه به خواب رفته خارج شده و به بدن دیگری تعلّق می‌گیرد و کارهایی نیز انجام می‌دهد، ولی قلب انسان که همان موتور می‌باشد روشن است.

گاهی راننده ماشین را خاموش می‌کند و بیرون آمده و سوار ماشین دیگری می‌شود، همانند مرگ که راننده اصلی (روح) از بدن خارج و تمام موتور و چراغ (قلب و تنفّس و معده و...) را نیز خاموش می‌کند.

آری، هم در خواب و هم در مرگ، روح ما از این بدن هجرت می‌کند، امّا در خواب، دوباره روح به بدن برمی‌گردد، ولی در مرگ، روح دیگر به آن بدن برنمی‌گردد تا روز قیامت. بنابراین زندگی عالم برزخ مانند زندگی در عالم خواب است، انواع شادی‌ها و غم‌ها، لذّت‌ها و شکنجه‌ها را ما در عالم خواب داریم، همان گونه که در بیداری داریم. در برزخ انسان با یک بدن لطیف و سبک و به قول روایات متعدّد[۱] انسان در بدنی همانند بدن دنیایی خود زندگی می‌کند. «فِی صُورَةٍ کَصُورَتِهِ»[۲]

در بدنی همانند همین بدن دنیایی، که اگر اهل طاعت بوده از لذّت‌های مادّی و معنوی بهره‌مند می‌گردد و اگر اهل گناه و کفر بوده از انواع عذاب‌ها می‌چشد.

در خواب با بدنی هجرت می‌کنیم که همانند همین بدن سنگین است، زندگی در برزخ نیز در قالب و کالبدی همانند همین قالب و بدن دنیایی است. چنانکه در حدیث می‌خوانیم: «فِی قالِبٍ کقالِبِهِ فِی الدّنیاء»[۳] یا «کَهیئَةِ الأَجسادِ»[۴] زندگی در آن عالم

---

۱. بحارالانوار، ج۶.
۲. بحارالانوار، ج۶، ص۲۴۴.
۳. کافی، ج۳، ص۲۴۵.
۴. کافی، ج۳، ص۲۴۵.

در قالبی است همانند بدن دنیایی که در اصطلاح به آن بدن «قالب مثالی» می‌گویند.

بنابراین در برزخ هم عذاب و فشار قبر و هم شادی‌ها همه با قالب مثالی و بدن سبک صورت می‌گیرد و لذا اگر مرده‌ای را سوزاندند و خاکسترش را به باد دادند، یا مرده‌ای را درّنده‌ای خورد و یا به دریا انداختند و اصلاً برای او قبری نبود، باز هم فشار و عذاب قبر یا لذّت و شادی خواهد داشت، چون این امور مربوط به روح و آن بدن سبک و لطیف است.

ممکن است شما برای بدن سنگینی که به خواب رفته انواع رختخواب‌های نرم و گرم و لطیف را آماده کنید، ولی آن شخص در عالم خواب خود را در آتش و یا شدیدترین ناگواری‌ها ببیند، امّا شما که بدن سنگین او را مشاهده می‌کنید خیال می‌کنید آرام و راحت است. البتّه تمام این مثال‌ها و تشبیهات، مربوط به عالم برزخ است و حساب قیامت از حساب برزخ جداست.

مرحوم مجلسی می‌فرماید: مسألهٔ بدن سبک و قالب مثالی در برزخ، در روایات معتبر بسیاری آمده است.[1]

سؤال قبر

امام صادق علیه السلام فرمود: «مَن اَنکَرَ ثَلاثَةَ اَشیاء فَلَیسَ مِن شیعَتِنا: اَلمِعراجَ وَ المَسألَةَ فِی القَبرِ وَ الشَّفاعَةَ»[2] هرکه سه چیز را منکر شود، شیعه وپیرو ما نیست: یکی معراج پیامبر صلی الله علیه و آله دوّم سؤال در قبر و سوّم شفاعت اولیای خدا در روز قیامت است.

مرحوم علاّمه طباطبائی می‌فرماید: انسان در زندگیِ برزخی، شبیه کسی است که در دنیا برای رسیدگی اعمالی که از او سرزده به یک سازمان قضایی احضار و مورد بازجویی و بازپرسی قرار گرفته است و پرونده‌اش تکمیل و در انتظار محاکمه در بازداشت بسر می‌برد تا موعد مقرّر فرارسد.[3]

---

۱. بحارالانوار، ج۶، ص۲۷۱. ۲. بحارالانوار، ج۶، ص۲۲۳. ۳. شیعه در اسلام، ص۱۰۱.

از چه می‌پرسند؟

امام زین العابدین ﷺ در هر جمعه که در مسجدالنبی مردم را موعظه می‌فرمود، ضمن بیاناتشان مواردی راکه انسان در قبر مورد سؤال قرار می‌گیرد برشمرده و به مردم هشدار می‌دادند. از جمله:

۱ـ اوّلین سؤال آن دو فرشتهٔ «نکیر و منکر» این است که آیا خدا را پرستش می‌کردی یا مشرک بودی؟

۲ـ از پیامبرﷺ و مکتب و دین و کتاب سؤال می‌کنند.

۳ـ از رهبری و ولایت می‌پرسند که کدام رهبر (حق یا باطل) را تقویت و یا تضعیف می‌کردی؟

٤ـ از عمر می‌پرسند که در چه راهی صرف کردی؟

۵ ـ از مال و درآمدها می‌پرسند که از چه راهی بدست آوردی و در چه راهی مصرف نمودی؟

سپس امام سجادﷺ می‌فرمودند: خودتان رابرای پاسخگویی به سؤالات شب اوّل قبر آماده نمایید.(۱)

در روایات دیگری آمده است که از دوستی و دوستان هم می‌پرسند که با چه کسی دوست بودی؟(۲)

در بعضی روایات می‌خوانیم که در سؤالات عالم برزخ، ریشه و دلیل عقائد را نیز می‌پرسند که آیا استدلالی بوده است یا تقلیدی؟(۳)

از چه کسی می‌پرسند؟

در روایات می‌خوانیم: سؤال در قبر، تنها از کسانی است که در درجهٔ والایی از ایمان یا درجهٔ نازلی ازکفر باشند، یعنی ازکسانی که حقّاً مؤمن و یا حقّاً کافرند، امّا

---

۱. بحارالانوار، ج٦، ص۲۲۳. ۲. بحارالانوار، ج٦، ص ۲٦۰. ۳. بحارالانوار، ج٦، ص۲٦۳.

انسان‌های معمولی در برزخ رها هستند تا روز قیامت فرا رسد.[۱]

لذّت یا عذاب در قبر

در روایات متعدد آمده است که بعد از بازجویی، به نیکوکاران با ایمان گفته می‌شود: بخوابید خوابیدنی که خوابِ وحشتناک هم در آن نمی‌بینید،[۲] خوابی که انواع کامیابی‌ها در آن باشد،[۳] و تعبیرات متعدّد دیگری که مضمون همهٔ آنها یک نوع استراحت آرام و لذّت‌بخش است.

امام صادق ﷺ در تفسیر آیه: ﴿فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَ رَيْحَانٌ و جَنَّةُ نَعِيمٍ و أَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِن حَمِيمٍ و تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ﴾[۴] فرمودند: اگر انسانی که از دنیا رفته از افراد خوب و آبرومند درگاه خدا باشد، پس در رحمت و وسعت و راحتی «فَرَوحٌ» و رزق «رَیحان» به سر می‌برد. این پاداش مربوط به برزخ است، ولی پذیرایی در قیامت جملهٔ بعد است که می‌فرماید:«و جَنَّةُ نَعیم» بهشت پرنعمت است، ولی اگر آن شخصی که از دنیا رفته از کافران لجوجی باشد که هر حقیقتی را تکذیب می‌کنند، وسیلهٔ پذیرایی آنها در برزخ آبهای بسیار داغ «فَنُزُلٌ مِن حَمیم» و در قیامت هم ورود در آتش دوزخ «وتَصلیَةُ جَحیم» خواهد بود.[۵]

در نامهٔ حضرت علی ﷺ به فرزندش می‌فرماید: «و القَبرُ رَوْضَةٌ مِن رِياضِ الجَنَّةِ أو حُفرَةٌ مِن حُفَرِ النّارِ»[۶] قبر یا بوستانی از باغهای بهشت و یا گودالی از گودال‌های آتش دوزخ است.

در بعضی از روایات می‌خوانیم که به انسان مؤمن در عالم برزخ جایگاه بهشتی او را نشان می‌دهند و بدین وسیله او را شاد می‌نمایند.[۷]

مرحوم مجلسی ﷺ در جلد ٦ بحارالانوار بعد از نقل ۱۲۸ حدیث، جمع‌بندی

---

۱. بحارالانوار، ج٦، ص ۲۳۵. ۲. بحارالانوار، ج٦، ص۲۳۷. ۳. بحارالانوار، ج٦، ص۲٦۲.
٤. سوره واقعه، آیات ۸۸ تا ۹٤. ٥. تفسیر المیزان، ج۱۹، ص ۲۱۷.
٦. بحارالانوار، ج٦، ص ۲۱۸. ۷. بحارالانوار، ج٦، ص۲۳۷.

نموده و می‌فرماید: ثواب و عذاب برزخ مورد اتّفاق امّت اسلامی است و روایات از شیعه و سنّی در این زمینه متواتر است، سپس عقیده مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلّی و شیخ مفید را در حتمی بودن مسألهٔ عذاب و ثواب قبر بیان فرموده است.

بنابراین مسألهٔ عذاب و ثواب در قبر محال نیست و هر مسأله ممکنی را همین که گوینده‌ای راستگو تصدیق کرد ما هم باید قبول کنیم تا چه رسد به اینکه گوینده و خبر دهنده، آفریدگار جهان و پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام باشند آن هم در موردی که موضوع از عالم دیگر باشد.

یاران برزخی

در روایات می‌خوانیم: بعضی از اعمال انسان مانند نماز، زکات، حج و روزه و همچنین علاقه‌های قلبی و روابط سیاسی انسان (ولایت و رهبری) در قیافه‌های بسیار زیبا نزد انسان حاضر شده و می‌گویند: ما همان اعمال صالح تو هستیم، و بدین وسیله انسان را در عالم برزخ شاد می‌نمایند.[1] امّا اگر کافر بمیرد، انواع تاریکی‌ها، فشارها، شیاطین و گزندگان همدم او هستند.[2]

حالات برزخیان

با توجه به اینکه پس از جان دادن و در قبر عالم برزخ انسان شروع می‌شود، آیا زنده‌ها می‌توانند حالات برزخیان را احساس نمایند؟

در پاسخ می‌گوییم: خدایی که آتش را در دل چوب و درخت مخفی می‌کند، می‌تواند عذاب قبر را هم در دنیای برزخ از چشم ما مخفی نماید.

خدایی که جبرئیل را نزد پیامبرش می‌فرستد ومردم او را مشاهده نمی‌کنند، می‌تواند دو فرشته هم برای سؤال و عذاب قبر بفرستد و مردم آنها را نبینند.

---

۱. بحارالانوار، ج۶، ص۲۳۴. ۲. بحارالانوار، ج۶، ص۲۲۴.

همان گونه که انسان در خواب با کاوسی بد زجر می‌کشد و مثلاً مار و عقرب‌هایی او را می‌گزند و او ناله‌ها می‌زند، ولی ما چیزی در کنار او نمی‌بینیم و در ظاهر او را آرام می‌یابیم، اموری نیز که در برزخ می‌گذرد چنین است، یعنی از چشم مادّی ما پنهان است.

گوشه‌ای از عوامل عذاب برزخی

در روایات عوامل متعددی برای عذاب برزخی برشمرده شده است از جمله:

۱ـ سبک شمردن نماز.

۲ـ یاری نکردن ضعیفان.

در حدیث می‌خوانیم که حتّی بعضی از مردان خدا در برزخ گرفتار می‌شوند و همین که مأموران برزخ بنا دارند او را تازیانه بزنند، التماس می‌کند تا اینکه به یک تازیانه حاضر می‌شود.

آنها می‌گویند: دلیل ان تازیانه آن است که تو یک روز نماز را سبک شمرده و بدون وضو خواندی و همچنین از کنار ضعیفی گذشتی و او را یاری نکردی. آنگاه یک ضربه به او می‌زنند که با آن ضربه، قبرش در هاله‌ای از آتش قرار می‌گیرد.(۱)

۳ـ غیبت. در حدیثی می‌خوانیم: یک سوّم عذاب قبر بخاطر غیبت است.(۲)

٤ـ سخن چینی.

۵ ـ بی‌پروایی در نجاسات.

حضرت علی ﷺ می‌فرماید: عذاب قبر بخاطر سخن چینی و اجتناب نکردن از ترشحّات نجاست و بول است.

٦ـ نافرمانی و کناره گیری از خانواده و دوری از همسر خود و پاسخ مثبت ندادن به خواسته‌های طبیعی او.(۳)

---

۱. بحارالانوار، ج٦، ص۲۲۱. ۲. بحارالانوار، ج٦، ص۲٤۵. ۳. بحارالانوار، ج٦، ص۲۲۲.

۷ـ بداخلاقی با خانواده.

سعدبن معاذ یکی از یاران بسیار خوب پیامبر اکرم ﷺ بود، همین که از دنیا رفت و رسول خدا ﷺ با خبر شد، حضرت بدون لباس رسمی (بدون عبا و کفش) همراه یاران برای انجام مراسم او حرکت کردند. پیامبرﷺ دستور دادند او را غسل دهند و خودشان ایستادند تا غسل تمام شد، گوشهٔ جنازه سعد راگرفتند تا به محل دفن او رسیدند، آن حضرت شخصاً بدن سعد راگرفت و داخل قبرگذاشت و قبر را با خاک و گل با همکاری یاران بسیار محکم مسدود کردند و سپس خاک ریختند تا قبر با زمین مساوی شد.

آنگاه فرمودند: من می‌دانم بدن و کفن او می‌پوسد، ولی خداوند دوست دارد انسان هر کاری را انجام می‌دهد، محکم‌کاری کرده و درست انجام دهد و سرهم‌بندی نکند، لذا من لحد را محکم ساختم.

مادر سعد همین که محبّت و توجّه پیامبر در تشییع جنازه و دفن و سایر مراسم را مشاهده کرد، گفت: ای فرزندم! بهشت بر تو گوارا باد.

در این لحظه پیامبرﷺ فرمود: ای مادر عجله نکن و بهشت را برای او حتمی و قطعی ندان، فرزند تو بخاطر بد اخلاقی که در خانه با همسرش داشت، الآن که دفن شد به فشار قبر گرفتار گردید.[1]

آری، امثال سعد هم با آن مقام معنوی که دارند و کارشان به جایی می‌رسد که پیامبر می‌فرماید: چون ملائکه را پابرهنه در تشییع جنازه او دیدم من هم با سر و پای برهنه آمدم، گاهی به خاطر یک سری نقاط ضعف که در زندگی خود دارند، گرفتار عذاب وتنبیه می‌شوند.

از این حدیث جالب چند درس گرفته می‌شود:

۱ـ بزرگ‌ترین شخصیّت عالم هستی، در تشییع جنازه مؤمنی شرکت می‌کند.

---

۱. بحارالانوار، ج۶، ص ۲۲۰.

۲ـ ملائکه خدا به احترام وفات مؤمن، به زمین نازل شده و در مراسم تشییع جنازه و دفن او شرکت می‌نمایند.

۳ـ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: در هر کاری حتّی خاک کردن مردگان، محکم‌کاری کنید.

٤ـ زود شخصی را بهشتی یا جهنمی ندانیم.

۵ ـ در فرهنگ اسلامی یک نوع ارتباط بسیار عمیقی بین اعمال و رفتار انسان با دیگران و سرنوشت او دیده می‌شود به طوری که در فشارگذاردن و ناراحت کردن همسر و خانواده در دنیا، سبب فشار و ناراحتی انسان در عالم برزخ می‌شود.

٦ـ اخلاق مرد و چگونگی برخورد او با خانواده در خانه به قدری مهم است که جزای بد اخلاقی آن حتّی با نزول فرشتگان و توجه خاص رسول اللّه ﷺ قابل جبران نیست.

۷ـ مبادا با یک‌سری برنامه‌های به ظاهر خداپسند و پیامبر پسند و مردم پسند به خود مطمئن شویم، بلکه باید هر لحظه در دل خود هراس و بیم داشته باشیم که ممکن است در لابلای برخوردها و رفتارها، از ما اعمالی سرزند که بزرگ‌ترین عبادت‌ها نتواند ما را از مهلکهٔ آن برهاند.

عذاب برزخی مؤمنان

بعضی از مؤمنان در برزخ عذاب می‌شوند تا در روز قیامت از هر جهت پاک و پاکیزه و دور از هر گونه کیفری به بهشت بروند.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ضَغطَةُ القَبرِ لِلمُؤمِنِ کَفّارَةٌ لِما کانَ مِنه مِن تَضییعِ النِّعَم»[1] فشار قبر برای افراد باایمان، کفّارهٔ گناه اسراف و ضایع کردن نعمت‌هایی است که انجام داده است.

---

۱. بحارالانوار، ج٦، ص١٦٩.

گوشه‌ای از عوامل رفاه و سعادت برزخی

۱ـ شهادت در راه خدا.

قرآن می‌فرماید: ﴿وَ لاتَحسَبنَّ الَّذِینَ قُتِلوا فِی سَبیلِ اللّهِ اَمواتاً بَل اَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقُون﴾[۱] گمان نبرید کسانی که در راه خدا شهید می‌شوند مرده‌اند، بلکه نزد خداوند زندگانی هستند که روزی داده می‌شوند.

البتّه این پاداشها تنها مخصوص شهیدان در جبهه نیست، زیرا در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمود: «اِنَّ المَیِّتَ مِنکُم عَلی هَذا الاَمرِ شَهیدٌ قُلتُ: وَاِن ماتَ عَلی فِراشِه؟ قال: و اِن ماتَ عَلی فِراشِه حیٌّ عِندَ رَبِّه یُرزَقُ» همانا اگر کسی از شما با بودن در رهبری معصوم از دنیا برود، به منزلهٔ شهید است. از حضرت پرسیدند: گرچه در بستر و رختخواب بمیرد؟ امام فرمود: بله، اگر چه در بستر بمیرد شهید و زنده است و نزد خداوند از روزهای برزخی کامیاب می‌شود.[۲]

بنابراین ادامه دادن به راه صحیح و ولایت وپیروی دائمی از امام معصوم و گول حوادث تلخ و شیرین را نخوردن و استقامت کردن در برابر خطوط انحرافی، خود یک نوع شهادت است، زیرا شهید برای پایداری هدف جان می‌دهد و او هم با استقامت و پایداری در راه هدف، جان داده است.

۲ـ تبلیغ دین و آگاه نمودن مردم.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «مَن قَوّیٰ مِسکِیناً فی دِینِه ضَعیفاً فی مَعرِفَتِه علی ناصِبٍ مخالفٍ فَاَفحَمَه لَقَّنَه اللّهُ یَومَ یُدلیٰ فی قَبرِه... یَتَحوَّلُ عَلَیهِ قَبرُهُ اَنزَهَ ریاضَ الجَنَّةِ»[۳] کسی که افراد مستضعف فکری را تقویت نماید و آنها را در برابر مخالفان ما به اسلحهٔ استدلال و بیان مجهّز کند، در برزخ مورد لطف مخصوص خداوند قرار می‌گیرد و آن لطف الهی همان تلقین معارف حقّه در قبر است. (جایی که دست انسان از همه چیز کوتاه است،) و خداوند قبر او را به صورت بهترین باغ‌های بهشتی در می‌آورد.

---

۱. سوره آل‌عمران، آیه ۱۶۹. ۲. بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۴۵. ۳. بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۲۸.

آری، او در زندگی با استدلال و برهان، عقائد و دستورات دینی را تبلیغ و تفهیم این و آن می‌کرد، خداوند هم در جایی بس حسّاس و خطرناک و بدور از همه چیز و همه کس و تنها، عقائد حقّه را به او تلقین می‌فرماید. زیرا پاداش احسان و نیکی جز احسان نیست. ﴿هل جَزاءُ الإحسانِ الاّ الإحسانُ﴾[۱]

۳ـ مردن در شب و روز جمعه.

طبق بعضی روایات خداوند به احترام شب جمعه و روز جمعه که ایام شریفی است، هرگاه کسی در آن شب و روز از دنیا برود مورد لطف قرار داده و عذاب قبر را از او برمی‌دارد.[۲]

٤ـ اهتمام به نماز و رکوع.

امام باقر ﷺ فرمود: «مَن أتَمَّ رُکوعَهُ لم یُدخِلْهُ وَحشَةَ القَبرِ»[۳] هرکه در نمازش رکوع را درست انجام داده و عجله نکند و توجّه قلبی داشته باشد، خداوند او را از ترس و وحشت در قبر دور می‌دارد.

۵ ـ ولایت و محبّت پیامبر و اهل‌بیت ﷺ.

رسول خدا ﷺ فرمود: «حُبّي وَ حُبّ أهل‌بیتی نافعٌ فی سَبعَة مَواطِنَ أهوالُهُنَّ عَظیمَة: عِندَ الوَفاةِ و فِی القَبرِ و عِندَ النُّشورِ و عِندَ الکِتابِ و عِندَ الحِسابِ و عِند المِیزانِ و عِندَ الصِّراطِ»[٤]

محبّت وعلاقه به من و اهل‌بیتم در هفت جای بسیار هولناک، کارساز ونجات‌بخش است: الف: هنگام مرگ و حضور فرشتهٔ مأمور قبض روح.

ب: در قبر و هنگام بازجویی در برابر فرشتگان مسئول برزخ.

ج: هنگام زنده‌شدن مردگان در قیامت.

د: هنگام دادن نامه اعمال و گشودن کتاب اعمال انسان در قیامت.

هـ: هنگام حساب و حضور در دادگاه عدل الهی.

---

۱. سوره الرّحمن، آیه ٦۰. ۲. بحارالانوار، ج٦، ص ۲۳۰. ۳. بحارالانوار، ج٦، ص۲٤٤.
٤. بحارالانوار، ج۷، ص۲٤۸.

و: هنگام سنجش افکار و اعمال با معیار و الگوهای حق در آن روز.

ز: هنگام عبور از پل صراط.

۶ـ صلوات بر محمّد و آل‌محمّد.

پیامبر ﷺ فرمود: صلوات بر من، سبب نورانیّت قبر می‌شود.[۱]

۷ـ زیارت امام حسین علیه‌السلام.

در روایات می‌خوانیم: یکی از پاداشهایی که خداوند به زائر قبر امام حسین علیه‌السلام می‌دهد آن است که از عذاب و فشارهای قبر، او را نجات می‌دهد.[۲]

۸ ـ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: سه گروه از زنان عذاب قبر ندارند و در قیامت هم با حضرت فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام محشور می‌شوند:

الف: زنی که با فقر و تنگدستی شوهر خود بسازد.

ب: زنی که با بد اخلاقی شوهر، صبر و بردباری خود را از دست ندهد. (البتّه معنای این جمله آزاد بودن مرد در رفتار و اخلاق بد نیست، زیرا چنین مردان بداخلاقی در روایات، به قهر و عذاب الهی تهدید شده‌اند).

ج: زنی که مهریه خود را به شوهرش ببخشد.[۳] (و بدین وسیله یا باری از دوش او برداشته و یا امکاناتی برای پیشرفت او تهیه کند.)

۹ـ خیرات و هدایا.

یکی از عوامل سعادت و رفاه در برزخ، هدایایی است که از دنیا برای او فرستاده می‌شود. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: مرده در قبر همچون انسانی است که در حال غرق شدن است و هر لحظه به انتظار رسیدن کمکی است، گاهی چشم به دعای این و آن دارد و همین که می‌بیند شخصی در حق او و برای نجات او دعای خیر و استغفاری کرد، از اینکه تمام دنیا را به او بدهند شادتر می‌شود.

---

۱. بحارالانوار، ج۹۴، ص۷۰. ۲. کامل‌الزیارات، ص۱۴۳، حدیث۳.

۳. مواعظ‌العددیه، ص۷۵.

سپس پیامبرﷺ فرمود: «إنّ هَدایَا الأحیاءِ لِلأمواتِ الدّعاءُ والإستِغفارُ»[۱]

از جمله هدیه‌هایی که می‌توانند زنده‌ها برای مردگان بفرستند، دعا و استغفار برای آنان است.[۲]

در حدیث دیگری آن حضرت فرمودند: سخت‌ترین شب‌ها شب اوّل قبر است که شما می‌توانید با صدقه دادن، به مردگان خود ترحّم نمایید و اگر مالی برای صدقه نداشتید، لااقل دو رکعت نماز بخوانید و به روح او هدیه کنید.[۳]

از امام صادق ﷺ پرسیدند: آیا می‌توان برای مرده نماز خواند؟ فرمود: بله، گاهی مرده در فشار است و بخاطر نمازی که شما هدیهٔ او می‌کنید، در رفاه قرار می‌گیرد و به او گفته می‌شود که این تخفیف یا رفاه، بخاطر نمازی است که فلان برادر ایمانی برای تو هدیه کرده است.

آنگاه حضرت فرمود: «إنّ المَیّتَ لَیَفرَحُ بِالتَّرَحُّمِ عَلَیهِ والاستِغفارِ لَه کما یَفرَحُ الحَیُّ بِالهَدیَّةِ»[۴] همان گونه که زندگان با هدایا شاد می‌شوند، اهلِ قبور و برزخیان نیز با ترحّم و استغفاری که نسبت به آنان می‌شود، شاد می‌گردند.

در روایت دیگر می‌خوانیم: هرگاه مسلمانی کار خیری برای مرده‌ای انجام دهد، هم آن میّت از آن بهره‌مند می‌شود و هم کسی که آن عمل را انجام داده مورد لطف قرار می‌گیرد.[۵]

همچنین خداوند به خاطر اینکه فلان فرزند جادّه‌ای را برای مردم احداث و یا از یتیمی پذیرایی نموده است، عذاب قبر را از پدرش برمی‌دارد.[۶]

---

۱. محجّة‌البیضاء، ج۸، ص۲۹۱. ۲. البتّه در روایات، به خیرات دیگری نیز اشاره شده است.
۳. سفینة‌البحار، «صلاة». ٤. محجّة‌البیضاء، ج۸، ص۲۹۲. ۵. محجّة‌البیضاء، ج۸، ص۲۹۲.
٦. سفینة‌البحار، «طریق» و «ولد».

بهره‌برداری از اعمال حتّی پس از مرگ

در روایات متعدّد می‌خوانیم: انسان، پس از مرگ و در عالم برزخ می‌تواند از یک سری کارهایی که در زمان حیات و به دست خود انجام داده و یا تأسیس کرده بهره‌مند شود، از جمله:

۱ـ فرزند صالحی که به یاد والدین باشد و در حق آنان دعا واستغفار کند.

۲ـ قرآن یا کتابی که مورد استفاده دیگران قرار بگیرد.

۳ـ چاه یا قنات آبی که ایجاد کرده و مردم از آن بهره‌مند شوند.

٤ـ درختی که کاشته و مردم بعد از مرگش از آن استفاده می‌نمایند.

۵ ـ تأسیس یک نظام، کار و راه خیری که بعد از مرگش مردم آن راه و خط و نظام را پذیرفته و در آن سیر می‌کنند.

٦ـ اعمال صالح و خیری که به نیابت او انجام می‌گیرد. مثلاً به نیابت از او به حج می‌روند، یا روزه گرفته و یا انفاق و صدقه‌ای می‌دهند.

۷ـ اموالی را که انسان وقف می‌کند، تا مادامی که آن موقوفات مورد بهره‌برداری مردم است، انسان در برزخ نیز استفاده می‌کند.[۱]

زیارت قبور

رسول خدا ﷺ فرمودند: «زُرِ القُبُورَ تُذَكِّرُ بِهَا الآخِرَةَ» به قبرستان زیارت اهل قبور بروید تا یاد آخرت در شما زنده شود.

و در جملهٔ دیگر فرمودند: «زُورُوا مَوتاكُم فَسَلِّموا عَلَيهِم فَإِنَّ لَكُم فِيهِم عِبرَةً»[۲] به زیارت مردگان بروید و بر آنان درود و سلام بفرستید، زیرا این کار درس عبرتی برای شما می‌شود.

---

۱. مجموعه روایات در بحارالانوار، ج٦، ص۲۹۳ و تسلیة‌الفؤاد، ص١٣٤ آمده است.

۲. محجّة‌البیضاء، ج ۸، ص ۲۸۹.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مَن زارَ قَبرَ أبَوَیهِ أو أحدِهما فی کُلّ جُمُعَةٍ غُفِرَ لَه وکُتِبَ عِندَ اللّهِ بارّاً»[۱] کسی که در هر جمعه به زیارت قبر پدر ومادرش یا یکی از آنان برود، هم گناهش بخشیده می‌شود و هم نزد خداوند فرزند نیکوکار به حساب می‌آید. همچنین می‌خوانیم: دعا نزد قبر والدین مستجاب است.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: هرکس قبر مرا زیارت کند، در قیامت، شفاعت از او بر من واجب می‌شود.

حضرت زهرا علیها السلام هفته‌ای یکبار به زیارت قبر حمزه و سایر شهدا می‌رفت و برای آنها استغفار و طلب رحمت می‌کرد.

امام رضا علیه السلام فرمود: اگر به هنگام زیارت قبر مؤمن هفت مرتبه سوره قدر خوانده شود، هم میّت و هم کسی که به زیارت او آمده مورد عفوّ و بخشش خداوند قرار می‌گیرد.

و در روایات آمده است که مردگان از زیارت شما مطلّع شده و شاد می‌شوند و به شما علاقمند و مأنوس می‌شوند.[۲]

---

۱. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۷۸.

۲. مجموعهٔ روایات در محجّة البیضاء، ج ۸، ص ۲۸۹ ـ ۲۹۰ آمده است.

در آستانهٔ قیامت و حضور در آن

دمیدن در صور

در آستانهٔ بر پایی قیامت، تمام اهل زمین و آسمان‌ها می‌میرند. این حقیقت را قرآن چنین بیان می‌کند: ﴿ونُفِخَ فِی‌الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِی السَّمواتِ ومَن فِی الأَرضِ الاّ مَن شاء اللّهُ ثُمّ نُفِخَ فِیهِ أُخرىٰ فَإذاهُم قِیامٌ یَنظُرونَ﴾[1] در صور دمیده می‌شود، پس هر کس در آسمان‌ها و زمین است از صدای او جان می‌دهد، جز آن کسی راکه خدا بخواهد.[2] پس از مدّتی (که خدا می‌داند چقدر طول می‌کشد) بار دیگر در صور دمیده می‌شود، ولی با آن صدا مردم زنده می‌شوند و از قبرها برخاسته و در انتظار سرنوشت خود هستند.

البتّه دمیدن اوّلِ صور که خداوند با آن جان همهٔ خلائق را می‌گیرد تنها در یک آیه آمده، ولی دمیدن دوّم که با آن جان‌ها به اجساد برمی‌گردد، در بیش از ده آیه آمده است.

مسألهٔ دوبار دمیده شدن در صور در احادیث شیعه و سنی نیز آمده است.

از امام می‌پرسند فاصله میان این دو دمیدن چقدر است؟ امام فرمود: علم آن نزد خداوند است.

---

۱. سوره زمر، آیه۶۸.

۲. در اینکه مراد از این استثنا چه کسانی هستند؟ نظریه‌های مختلفی بیان شده که در تفسیر المیزان علامه طباطبایی﵀ با ردّ تمام آنها و با توجّه به روایات می‌فرماید: با صدای صور، تمام بدن‌ها می‌میرند و ارواح زنده می‌مانند.

نظام آفرینش در آستانه قیامت

در قرآن ده‌ها آیه آمده که می‌فرماید: برای شروع قیامت این نظام حاکم بر آسمان‌ها و زمین و ستارگان و دریاها بهم خورده و به صورت نظام دیگری که مناسب با قیامت باشد در می‌آید.

ما نیز در اینجا آیات و روایاتی را بیان می‌نماییم:

در آیات قرآن برای آفرینش آسمان‌ها و زمین مدّت معیّن قرار داده شده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿ما خَلَقنَا السَّمواتِ والاَرضَ و ما بَینَهُما الاّ بِالحَقِّ وأجَلٍ مُسَمّیً﴾[1] ما آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آنهاست را نیافریدیم مگر بر اساس حق، آن هم برای مدّتی معیّن که همان روز قیامت است.

در آن روز بساط آسمان در هم پیچیده شده و در زمین تغییرات اساسی داده می‌شود، نه تنها زمین و آسمان بلکه خورشید و ماه و سایر کرات هم برای همیشه در این نظام نیستند و حرکت و نظام آنها هم موقّت و تا مدّت معیّنی است که بعد از پایان آن مدّت «أجل مُسَمّی»، بساط آنها بر چیده می‌شود. ﴿سخّر الشّمس و القَمَر کلٌّ یَجرِی لاَجَلٍ مُسَمّیً﴾[2]

بنابراین قرآن از ابتدا موقّت بودن این نظام را با عبارت «أجل مُسمّیً» به ما گوشزد کرده است و آن أجل هنگامی است که قیامت بر پاشود.

خوشبختانه پیش‌بینی‌های علمی که برای آینده جهان و نظام موجود شده نیز تا مقدار زیادی در شعاع نظریّه وحی حرکت می‌کند، گرچه هر گاه نظریّه‌ای بر خلاف وحی باشد، بیش از یک حدس نیست که دیر یا زود توسط دانشمندان دیگر تکمیل و یا تغییر پیدا کرده و به حقایق قرآن نزدیک خواهد شد. زیرا همیشه نظریّهٔ خالق و سازنده اشیا، بر سایر نظریّه‌ها مقدم است، خدایی که آسمان‌ها و زمین و کُرات دیگر را آفریده و گفته‌اش بر خاسته از علم بی‌نهایت اوست و هیچ گونه اشتباه، انحراف،

---

۱. سوره احقاف، آیه ۳. ۲. سوره لقمان، آیه ۲۹، فاطر، ۱۳ و زمر، ۵.

خطا و تجدید نظر در ذات مقدّسش راه ندارد، بهتر می‌داند تاریخ سرآمد و پایان کار آنها چه مدّتی است.

به هر حال برویم سراغ اوضاع طبیعت تا ببینیم سرنوشت آنها چیست؟ و ابتدا از آسمان‌ها شروع می‌کنیم:

وضع آسمان‌ها

قرآن در باره آسمان‌ها می‌فرماید: ﴿سَبعاً شِداداً﴾[۱] ما هفت آسمان محکم را برای شما بنا کردیم و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿سَبعَ سَمواتٍ طِباقاً﴾[۲] ما هفت آسمان را به صورت طبقه طبقه روی هم آفریدیم.

آسمان‌هایی که به دست قدرت خدا از کجی‌ها و شکاف‌ها و ناموزونی‌ها نگاه داشته شده است. ﴿فَسَوّاهُنَّ سَبعَ سَمواتٍ﴾[۳]

آسمان‌هایی که به صورت یک سقف محفوظ آفریده شده‌اند، ﴿وَ جَعَلنَا السَّماءَ سَقفاً مَحفُوظاً﴾[۴] و به فرمان خداوند برپاست. ﴿ومِن آیاتِهِ أن تَقُومَ السَّماءُ و الأرضَ بِأمرِه﴾[۵]

آسمان‌هایی که روزنه و شکافی ندارند. ﴿و مالَها مِن فُرُوجٍ﴾[۶]

آسمان‌هایی که در آفرینش آنها نوآوری و ابتکار بسیاری است. ﴿بَدِیعُ السَّمواتِ و الأرضِ﴾[۷]

آسمان‌هایی که خداوند آنها را بدون پایه‌های قابل دید (بلکه بایک قدرت نامرئی) بر افراشته و آفریده است. ﴿...بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَونَها...﴾[۸]

آسمان‌هایی که با ستارگان آرایش داده شده است. ﴿إنّا زَیَّنّا السَّماءَ الدُّنیا بِزِینَةٍ

---

۱. سوره‌نبأ، آیه۱۲. ۲. سوره‌نوح، آیه۱۵. ۳. سوره‌بقره، آیه۲۹.
٤. سوره انبیاء، آیه۳۲. ۵.سوره روم، آیه۲۵. ٦. سوره‌ق، آیه٦.
۷. سوره‌بقره، آیه۱۱۷ ؛ انعام، ۱۰۱. ۸. سوره رعد، آیه۲.

الکَواکِبَ﴾[۱]

آسمان‌هایی که تحت حفاظت مخصوص خداوند است. ﴿وَ حَفِظناها مِن کُلِّ شَیطانٍ رَجِیمٍ﴾[۲]

آری، این آسمان‌های با این اوصاف در هنگام بر پایی قیامت، تمام ویژگی‌های خود را از دست می‌دهند.

به جای استحکام، سست می‌شوند. ﴿فَهِیَ یَومَئِذٍ واهِیَة﴾[۳]

به جای انسجام، گسسته می‌شوند. ﴿اذا السَّماء انشَقَّت﴾[۴]

به جای آن همه زیبایی، به صورت دود درمی‌آیند. ﴿تَأتِی السَّماءُ بِدُخان﴾[۵]

به جای نعمت وآبرسانی، همچون مس گداخته می‌شوند. ﴿یَومَ تَکونُ السَّماءُ کَالمُهل﴾[۶]

به جای آن همه محکمی که قابل کجی و شکاف نیست، شکاف‌ها برمی‌دارند. ﴿و اذا السَّماءُ فُرِجَت﴾[۷]

به جای آن همه استواری، از جاکنده می‌شوند. ﴿واذا السَّماءُ کُشِطَت﴾[۸]

به جای استقرار، حرکت وسقوط پیدا می‌کنند. ﴿یَومَ تَمورُ السَّماءُ مَوراً﴾[۹]

به جای گستردگی، همچون طوماری درهم پیچیده می‌شوند. ﴿یَومَ نَطوِی السَّماء کَطَیِّ السِّجِلِّ﴾[۱۰]

وضع خورشید و ماه

خورشیدی که پرنور و حرارت بود. ﴿سِراجاً وَهّاجاً﴾[۱۱]

خورشیدی که با نورش مورد سوگند خداوند بود. ﴿والشَّمسِ و ضُحاها﴾[۱۲]

---

۱. سوره صافّات، آیه۶.
۲. سوره حجر، آیه۱۷.
۳. سوره حاقّه، آیه۱۶.
۴. سوره‌انشقاق، آیه۱.
۵. سوره‌دخان، آیه۱۰.
۶. سوره‌معارج، آیه۸.
۷. سوره مرسلات، آیه۹.
۸. سوره‌تکویر، آیه۱۱.
۹. سوره‌طور، آیه۹.
۱۰. سوره‌انبیاء، آیه۱۰۴.
۱۱. سوره نبأ، آیه۱۳.
۱۲. سوره شمس، آیه۱.

خورشید و ماهی که طبق حساب دقیق بکار خود مشغول بودند. ﴿والشّمسُ و القَمَرُ بِحُسبانٍ﴾[۱]

خورشیدی که در مدارو مدّت و جایگاه ویژهٔ خود در حرکت بود. ﴿والشّمسُ تَجرِی لِمُستَقَرٍّ لَها﴾[۲]

خورشید و ماهی که بارها قرآن درباره آنها فرمود: نظامشان موقّت است، نه دائمی. ﴿کلٌّ یَجرِی لأجَلٍ مُسَمّیً﴾[۳]

در آستانهٔ قیامت، آن أجل به سر آمده و آن نظام بهم ریخته، خورشید و ماه همچون آسمان و زمین دگرگون شده و تمام مدارها و حساب‌ها و نورافشانی‌ها و جنب و جوش‌هایی که در سایهٔ آن نورها و حرارت‌ها بوده از بین می‌رود، چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿اذا الشّمسُ کُوِّرَت﴾[۴] خورشید به تاریکی می‌گراید و آن دامن نورانی وگسترده‌اش همچون طومار و پارچه‌ای درهم پیچیده می‌شود.

ماه هم که در نور و حرکت تابع خورشید است، همین که بساط آسمان و خورشید بهم خورد، نمی‌تواند کوچک‌ترین استقامتی از خود نشان دهد، لذا آن هم نور خودش را از دست می‌دهد. ﴿وَ خَسَفَ القَمَرُ﴾[۵]

در این نظام حرکت‌ها طوری تنظیم شده که کرات آسمانی بهم نمی‌خورند و اصطحکاکی با هم ندارند، مثلاً خورشید برخوردی با ماه ندارد، ﴿لاالشّمسُ یَنبَغِی لَها أن تُدرِکَ القَمَرَ﴾[۶] ولی در زمانی که قیامت به پا شود، این نظام بهم خورده و خورشید و ماه هر یک از مدار اصلی خود خارج و در یکجا جمع می‌شوند. ﴿وَ جُمِعَ الشّمسُ والقَمَرُ﴾[۷]

---

۱. سوره‌الرّحمن، آیه ۵.
۲. سوره‌یس، آیه ۳۸.
۳. سوره رعد، آیه ۲.
۴. سوره‌تکویر، آیه ۱.
۵. سوره‌قیامت، آیه ۸.
۶. سوره‌یس، آیه ۴۰.
۷. سوره‌قیامت، آیه ۹.

وضع ستارگان

ستارگانی که قرآن در بارهٔ آن فرموده است: ﴿کلٌّ فی فَلَکٍ یَسبَحون﴾[۱] هر یک از خورشید و ماه و سایر ستارگان[۲] در فلک و مدار مخصوص خود در حرکت هستند، در آن روز از مدار خود بیرون آمده و همچون کشیدن زنجیر از میان دانه‌های گردنبند، همه متفرّق می‌شوند، ﴿واذا الکَواکِبُ انتَثَرَتْ﴾[۳]

آری، هر چه در دنیا نظم و حساب بوده در آنجا نثر و از هم پاشیدگی است و هر چه در دنیا نور و زینت داشته‌اند، ﴿زَیَّنّا السَّماءَ الدُّنیا بِمَصابیحَ﴾[۴] در آنجا به تاریکی می‌گرایند. ﴿واذا النُّجومُ انکَدَرَتْ﴾[۵]

هر چند ستارگان در دنیا راهنمایان بشر بودند و در خشکی و دریاها وسیله هدایت و راه‌یابی و تشخیص قبله و جهت قرار می‌گرفتند، ﴿و هوالّذی جَعَلَ لَکُم النُّجومَ لِتَهتَدوا بِها فی ظُلُماتِ البَرِّ و البَحرِ﴾[۶] امّا به هنگام بر پایی قیامت، نورشان گرفته و آثار هدایت آنها محو و نابود می‌شود. ﴿فاِذَا النُّجومُ طُمِسَتْ﴾[۷]

وضع زمین و کوهها

این زمینی که همچون گهواره حرکتی آرام‌بخش دارد و یکی از نعمت‌های بزرگ خداوند نسبت به بندگان همین آرام بودن آن است، ﴿اَلَم نَجعَلِ الاَرضَ مِهاداً﴾[۸] به هنگام بر پایی قیامت چنان می‌لرزد که خداوند نام آن را زلزلهٔ بسیار بزرگ نهاده است، ﴿اِنَّ زَلزَلَةَ السّاعَةِ شَیءٌ عَظیمٌ﴾[۹] و می‌فرماید: ﴿واذا زُلزِلَتِ الاَرضُ زِلزالَها﴾[۱۰] زمانی که زمین، لرزه‌ای وحشتناک پیدا کند.

این زمینی که با کمال راحتی روی آن راه می‌رویم و از منابع آن استفاده می‌کنیم و

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۳۳.
۲. تفسیرالمیزان، ج ۱۷، ص ۹۴.
۳. سوره‌انفطار، آیه ۲.
۴. سوره‌فصّلت، آیه ۱۲.
۵. سوره‌تکویر، آیه ۲.
۶. سوره‌انعام، آیه ۹۷.
۷. سوره‌مرسلات، آیه ۸.
۸. سوره‌نبأ، آیه ۶.
۹. سوره‌حج، آیه ۱.
۱۰. سوره‌زلزال، آیه ۱.

روی آن کشاورزی کرده و انواع ساختمان‌ها را بنا کرده‌ایم و به قول قرآن که می‌فرماید: ﴿جَعَلَ لَكُمُ الأَرضَ ذَلولاً﴾[۱] زمین برای شما همچون مرکب رامی است که بر پشت آن سوار می‌شوید، امّا در آن روز (همچون حیوانی که چموش و سرکش می‌شود) دیگر آرام نیست، بلکه اضطرابی پیدا می‌کند که نه تنها قابل استفاده نیست، بلکه تمام ساخته‌ها و بافته‌ها بر باد می‌روند، ﴿يَومَ تَرجُفُ الارضُ﴾[۲] روزی که زمین به اضطراب بسیار شدیدی می‌افتد، آن روز زمین به شدّت درهم کوبیده می‌شود. ﴿كلاّ اذا دُكَّتِ الأَرضُ دَكّاً دَكّاً﴾[۳]

این زمینی که هم تمام نعمت‌های طبیعی آن (نهرها، گیاهان، ساختمان‌ها و حیوانات و امثال آن) و هم تلاشهای شبانه روزی شما آن را زینت کرده بود،[۴] ﴿إنّا جَعَلنا ما عَلَى الأَرضِ زِينَةً لَها﴾[۵]، امّا همهٔ این زینت‌ها با یک تکان شدید درهم می‌ریزد، ﴿واذا رُجَّتِ الأَرضُ رَجّاً﴾[۶] و هر چه را در خود دفن می‌کند، به هنگام قیامت پس داده و بیرون می‌اندازد. ﴿وَأَخرَجَتِ الأَرضُ أَثقالَها﴾[۷]

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: بهترین نظریه آن است که مراد از «اثقال» همان انسان‌های دفن شده هستند.

همان زمینی که او را ساکت و بی‌شعور می‌پنداشتیم و هر کاری را روی آن انجام می‌دادیم، در روز قیامت سرگذشت میلیون‌ها سالش را بازگو می‌کند و تمام حوادث و خاطراتش را نقل می‌کند و برای انسان‌ها همچون یکی از شاهدان آن روز در می‌آید. ﴿يَومَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخبارَها﴾[۸]

آری، بعد از آنکه (با ارادهٔ خدا) عصای بی‌جان حضرت موسی به صورت افعی جاندار درآمد، مسألهٔ جاندار شدن جمادات دیگر محال و ناشدنی نیست.

---

۱. سوره‌ملک، آیه ۱۵. ۲. سوره مزّمل، آیه ۱۴. ۳. سوره‌فجر، آیه ۲۱.
۴. تفسیرمجمع‌البیان، ج۶، ص ۴۵۰. ۵. سوره‌کهف، آیه ۷.
۶. سوره‌واقعه، آیه ۴. ۷. سوره‌زلزال، آیه ۲. ۸. سوره‌زلزال، آیه ۳.

در روز قیامت، (بخاطر آنکه کوهها از جاکنده و قطعه قطعه و سپس به صورت ریگ و پنبه نرم می‌شوند،) همه جای زمین مسطّح و یکنواخت می‌شود، هیچ مانع و سدّ و دیواری، قطعات آن را از هم جدا نمی‌کند. ﴿وتَرَی الأرضَ بارِزَةً﴾[۱] کوهها که برداشته شد، قهراً سطح زمین کشیده و بزرگتر به نظر می‌آید. ﴿واذا الأرض مُدَّت﴾[۲] زمین در آن‌روز شکافته می‌شود وانسان‌ها از درون آن بیرون می‌ریزند، ﴿یَومَ تَشَقَّقُ الأرضُ﴾[۳] همان گونه که در دنیا زمین شکافته و گیاهان و دانه‌ها از درون آن سر در می‌آورند، در قیامت نیز انسان‌ها از خاک سر برآورده و شتابان بسوی دادگاه الهی حاضر خواهند شد و خلاصه در قیامت زمین غیر از این زمین امروز است و تغییراتی کلّی و اساسی در آن رخ می‌دهد. ﴿یَومَ تُبَدَّلُ الأرضُ غیرَ الأرضِ﴾[۴]

اقا کوهها

قرآن در باره وضع کوهها در آستانه قیامت می‌فرماید: آنها در اثر زلزلهٔ شدید از جا کنده شده، ﴿واذا الجِبالُ نُسِفَتْ﴾[۵] و حرکت می‌کنند، ﴿وسُیِّرَتِ الجِبالُ﴾[۶] و با شدّت بهم خورده و قطعه قطعه می‌شوند. ﴿فَدُکَّتا دَکَّةً واحِدَةً﴾[۷] و سپس آن قطعات چنان بهم می‌خورند که همچون گردهای پراکنده در می‌آیند، ﴿فَکانَتْ هَباءً مُنبَثّاً﴾[۸] و آنگاه از شن و ماسه نرم‌تر می‌شوند و به صورت پشم زده شده در می‌آیند. ﴿وتَکونُ الجِبالُ کَالعِهنِ﴾[۹] و خلاصه آن عظمت و سنگینی و بزرگی چنان می‌شود که گویی اصلاً کوهی نبوده و به صورت سراب در می‌آیند. ﴿فکانَت سَراباً﴾[۱۰]

اکنون که دگرگونی‌های زمین، آسمان، کرات آسمانی، خورشید، ماه و کوهها بیان نمودیم، کمی بنگریم به حال خودمان که در آن روز بر سر ما چه خواهد آمد؟ و ما را

---

۱. سوره کهف، آیه ۴۷.
۲. سوره انشقاق، آیه ۳.
۳. سوره ق، آیه ۴۴.
۴. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.
۵. سوره مرسلات، آیه ۱۰.
۶. سوره نبأ، آیه ۲۰.
۷. سوره حاقّه، آیه ۱۴.
۸. سوره واقعه، آیه ۶.
۹. سوره معارج، آیه ۹.
۱۰. سوره نبأ، آیه ۲۰.

در چه حالی و با چه کسانی احضار می‌کنند؟ چه خواهیم کرد و چه خواهیم گفت؟ و آیا در آن روز تکیه گاه و فریادرسی خواهیم داشت؟

قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّهُم يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَنَرَاهُ قَرِيباً﴾[1] انسان خیال می‌کند قیامت دور است، ولی خیلی نزدیک است. در حدیث می‌خوانیم: همین که انسان مُرد، قیامتش بر پا می‌شود، مگر نه آن است که عالم قبر و برزخ دروازهٔ ورود به قیامت است، و مگر فاصلهٔ ما وآن دروازه بیش یک دم ونَفَس است.

معاد جسمانی است

گروهی تصوّر می‌کنند معاد تنها جنبهٔ روحانی دارد، یعنی انسان در قیامت با همین بدن زنده نمی‌شود و جزای کار نیک و بد خود را از طریق لذّت‌ها و کیفرهای روحی دریافت می‌کند، ولی بر خلاف این تفکّر، قرآن و روایات متعدّد معاد را جسمانی می‌دانند، یعنی ذرّات بدن واستخوان‌های پوسیدهٔ درون قبرها و اطراف زمین در یک جا جمع شده و در قالبی مانند قالب دنیایی انسان در آمده و دوباره روح به آن برمی‌گردد و در دادگاه الهی حاضر شده و سپس به کیفر و پاداش اعمال خود خواهد رسید.

در سه جای قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿يَخْرُجُونَ مِنَ الأَجْدَاثِ﴾[2] روز قیامت مردگان زنده شده و از قبرها بیرون می‌آیند.

قرآن می‌فرماید: مردم در قیامت می‌گویند: ﴿مَن بَعَثَنَا مِن مَرْقَدِنَا﴾[3] چه کسی ما را از خوابگاه و قبرمان فراخواند.

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ﴾[4] همانا خداوند کسانی راکه در قبرها هستند، بر می‌انگیزد. همچنین می‌خوانیم: ﴿وَأَخْرَجَتِ الأَرْضُ أَثْقَالَهَا﴾[5] زمین سنگینی‌ها را (از جمله مردگان را از دل خود) بیرون می‌اندازد.

---

۱. سوره‌معارج، آیه ٦ و ۷.
۲. سوره یس، آیه ۵۱، قمر، ۷ و معارج، ٤۳.
۳. سوره یس، آیه۵۲.
٤. سوره‌حج، آیه۷.
۵. سوره‌زلزال، آیه۲.

راستی اگر معاد مربوط به کیفر و پاداش روح باشد و کاری به جسم نداشته باشد، چرا این همه آیات قرآن با صراحت از «قبر»، «مَرقد»، «أجداث» و «زمین» سخن می‌گوید، روح که در قبر نیست!

علاوه بر آنکه تمام مثال‌ها و تشبیهاتی که قرآن در بارهٔ امکان معاد و ساده بودن آن و نمونه‌های معاد در طبیعت آورده، مربوط به معاد جسمانی است.

از همه اینها گذشته، انکار و تردید و شبهه و استبعاد کفّار، در مورد زنده‌شدن روح نبود، بلکه از زنده شدن استخوان‌های پوسیده بود. آنها می‌گفتند: ﴿اذا ضَلَلنا فِی الأرضِ ءإنّا لَفی خَلقٍ جَدیدٍ﴾[1] آیا بعد از آنکه بدن ما در زیر خاک پوسیده و ذرّات آن در این عالم پراکنده و گم شود، باز ما زنده خواهیم شد؟ خلاصه آنکه قرآن گاهی با استدلال و گاهی با بیان نمونه‌ها، تمام شبهات منکران را پاسخ داده و از نظر قرآن معاد جسمانی است.

کسانی که معاد را روحانی می‌پندارند، نه تنها دلیلی ندارند، بلکه باید صدها آیه قرآن را که در بارهٔ دوزخ، بهشت، شهادت اعضا و گفتگوهایی که در قیامت است، همه را از مسیر ظاهری و صحیح خود منحرف نمایند و برای آنها توجیهات بی‌دلیلی بر خلاف قرآن و روایات درست کنند.

شبهه آکل و ماکول

برخی می‌گویند: ما که مردیم پس از مدّتی بدنمان به خاک تبدیل شده و از طریق گیاهان میوه می‌شود و آن میوه غذای دیگران می‌شود، پس ما با چند واسطه پس از مدّتی جزو بدن دیگران می‌شویم، بنابراین چگونه در قیامت این ذرّات در هم مخلوط شده از هم جدا خواهند شد؟

در پاسخ می‌گوییم: اگر تمام بدن ما خاک گردد و سپس میوه شده و دیگران آن را

---

۱. سوره سجده، آیه ۱۰.

بخورند، ولی تنها به قدر یک سلول از ما باقی باشد، کافی است که معرّف تمام شخصیّت ما شده و در قیامت از همان یک سلول بدن ما درست شود، همان‌گونه که ما در رحم مادر نیز از یک سلول درست شده‌ایم.

همانند اینکه شما یک قطعه کوچک درختی را به عنوان قلمه در خاک می‌نشانید که پس از مدّتی همان قلمهٔ کوچک تبدیل به یک درخت تنومند می‌شود، یا بعضی کرم‌ها که اگر قطعه قطعه شوند، هر قطعه‌اش یک سر و دُم پیدا کرده و آنگاه یک کرم کامل می‌شود.

از همه گذشته، چگونه باور می‌کنیم که یک موجود ضعیفی مانند انسان بتواند نخ، پارچه، بنزین، لاستیک، گازوئیل، قیر و روغن را از درون نفت استخراج کند، امّا در توانایی خداوندِ خالق هستی در خارج نمودن ذرّات بدن ما از دل زمین، شک و تردید کنیم؟!

مگر نمی‌بینیم که گاو و گوسفند علف می‌خورند و خداوند آن را تبدیل به شیر می‌کند، مگر یک قطعه نانی که ما می‌خوریم به صورت گوشت، استخوان، خون، اشک، چربی، ناخن و مو و... در نمی‌آید، راستی خدایی که چنین قدرتی دارد، نمی‌تواند در قیامت ذرّات درهم مخلوط شده را از هم جدا نماید؟

برای خداوند هیچ کاری آسان‌تر از کار دیگری نیست و هیچ چیز برای خدا بزرگ‌تر از چیز دیگری نیست و لذا قرآن، گاهی به خورشید با آن بزرگی سوگند خورده است: ﴿والشّمسِ و ضُحاها﴾ و گاهی هم به انجیر و زیتون، ﴿والتّینِ و الزّیتُونِ﴾، زیرا برای خداوند آفریدن انجیر و خورشید یکسان است.

کوتاه سخن آنکه جدا شدن ذرّات درهم مخلوط شده، نیاز به علم و قدرت بی‌نهایت دارد، یعنی هم باید بداند که این ذرّات در کجا و به چه صورتی در آمده است و هم باید بتواند آن را از هر جا و به هر شکلی هست به صورت اوّل برگرداند و

تنها خداوند جامع این کمالات است.[۱]

ماجرای حضرت ابراهیم که در بحث امکان معاد گذشت، می‌تواند نمونهٔ عملی و پاسخ به یک سری شبهات در این مورد باشد.

چگونگی حضور در قیامت

قرآن نحوهٔ حاضر شدن انسان در صحنهٔ قیامت را چند نوع بیان نموده است:

گاهی می‌فرماید: انسان تنها مبعوث می‌شود، ﴿وکُلُّهم آتیهِ یَومَ القیامَةِ فَرداً﴾[۲]

گاهی می‌خوانیم: انسان همراه با رهبری که در دنیا پذیرفته است مبعوث می‌شود، ﴿یَومَ نَدعُوا کُلَّ اُناسٍ بِإمامِهِم﴾[۳]

و گاهی می‌خوانیم: مردم دسته دسته و بطور فوج فوج وارد می‌شوند، ﴿فَتَأتُونَ اَفواجاً﴾[۴]

دلیل این تفاوت‌ها آن است که انسان از نظر فریادرسی تنهای تنهاست، یعنی مال، ثروت، دوست و فامیل به درد او نمی‌خورند، واز نظر سرنوشت، با رهبری که انتخاب کرده همراه است، و از نظر شکل و قیافه، در میان گروهی که همکار و همفکر او هستند خود را می‌یابد.

بنابراین ممکن است انسانی در شکل خاصّی و در پشت سر رهبر خویش و در میان انبوه جمعیّت باشد، ولی فریادرسی نداشته و خود را تنها ببیند.

یکی از یاران پیامبر ﷺ در بارهٔ آیه ﴿فَتَأتُونَ اَفواجاً﴾ سؤال کرد، رسول خدا گریست و فرمود: سؤال مهمّی کردی و سپس فرمودند: مردم در قیامت ده گونه محشور می‌شوند:

۱ـ شایعه سازان، به صورت میمون. ۲ـ حرام خواران، به شکل خوک. ۳ـ رباخواران، واژگون. ٤ـ قاضی ناحق، کور. ٥ ـ خودخواهان مغرور، کر و لال. ٦ـ عالم بی‌عمل، در

---

۱. جهت توضیح بیشتر در مورد صفات خداوند، به کتاب توحید مؤلّف مراجعه فرمایید.

۲. سوره‌مریم، آیه۹۵. ۳. سوره‌اسراء، آیه۷۱. ٤. سوره‌نبأ، آیه۱۸.

حال جویدن زبان خود. ۷ـ همسایه آزار، دست و پا بریده. ۸ ـ خبرچین، آویخته به شاخه‌های آتش. ۹ـ عیّاشان، بدبوتر از مردار ۱۰ـ مستکبران در پوششی از آتش محشور می‌شوند.(۱)

در سوره قمر می‌خوانیم: ﴿كَأَنَّهُم جَرادٌ مُنتَشِر﴾(۲) چنان وحشت‌زده و گیج از قبرها بیرون می‌آیند که مانند ملخ‌ها درهم مختلط می‌شوند.(۳)

در جای دیگر می‌فرماید: اینها همین که از قبرها زنده خارج می‌شوند، چنان سراسیمه و با سرعت می‌دوند که گویا یک علامت و تابلو مخصوصی را هدف قرار داده و می‌خواهند هر چه زودتر خود را به آن برسانند. ﴿يَومَ يَخرُجُونَ مِنَ الأَجداثِ سِراعاً كَأَنَّهُم إِلىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ﴾(٤)

در آیات متعدّد می‌خوانیم: مردگان پس از مبعوث شدن، با چشم‌های خاشع و اشک‌آلود به اطراف خود نگاه می‌کنند وذلّت عجیبی آنان را با قهر فرامی‌گیرد. ﴿خاشِعَةً أَبصارُهُم تَرهَقُهُم ذِلَّةٌ﴾(۵) («تَرهَقُهُم» یعنی با قهر فراگرفته است.(۶))

آن روز چنان وحشت آور است که قرآن می‌فرماید: مردم همچون پروانه‌ها و پرنده‌ها گیج و پراکنده هستند.(۷) شاید دیده باشید گاهی که پرندگان زیادی روی درختی نشسته‌اند، همین که صدایی بلند شود، همه پرواز می‌کنند و به دنبال یک جای أمنی هر دسته‌ای به سوئی پرواز می‌کنند و چنان سریع پرواز می‌کنند که گویی جای مخصوصی را در نظر دارند، ولی چنین نیست، بلکه آن صدا اینها را به دست و پا انداخته است.

آری، در قیامت هم صدای بسیار شدیدی پیدا می‌شود، ﴿القارِعَةُ ما القارِعَة﴾ و با این صدا، اهل محشر حیرت‌زده و پراکنده شده و هر دسته‌ای به سمتی می‌دوند

---

۱. تفاسیر مجمع‌البیان و صافی. ۲. سوره‌قمر، آیه ۷. ۳. تفسیر المیزان، ج۱۹، ص٦٤.
٤. سوره‌معارج، آیه۴۳. ۵. سوره قلم، آیه۴۳. ۶. مفردات راغب.
۷. سوره قارعه، آیه ٤.

چنانکه گویا یک هدف خاصّی دارند.

خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: ﴿وتَرَی النّاسَ سُکاریٰ﴾[۱] در وقت بر پا شدن قیامت مردم را مست می‌بینی، ولی آنها مست نیستند، بلکه عذاب چنان شدید است که عقل را از سر آنها ربوده است.

البتّه این وحشت‌ها مربوط به افراد گناهکار و کافر است، افراد با ایمان با آرامش و اطمینان و نور خاصّی در قیامت حضور پیدا می‌کنند و هیچ دلهره و وحشتی هم ندارند. ﴿یَسعیٰ نُورُهُم بَینَ أیدِیهِم﴾[۲]

اگر در قرآن می‌خوانیم که در قیامت انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندش فرار می‌کند، مربوط به کفّار است.[۳] وگرنه در همان روز که روی صورت بعضی غبارها و آثار غم نشسته،[۴] آری در همان روز، افراد نیکوکار با صورت‌های نورانی و خندان در حالی که پیام‌های بشارت را دریافت کرده‌اند در صحنهٔ قیامت حضور پیدا می‌کنند. ﴿وُجُوهٌ یَومَئذٍ مُسفِرَةٌ ضاحِکَةٌ مُستَبشِرَةٌ﴾[۵]

در آن روز حضور در دادگاه الهی اجباری است و جای طفره رفتن نیست، زیرا با هر انسانی مأموری است که او را به جلو می‌راند و مأمور دیگری بر اعمالش گواهی می‌دهد. ﴿کلُّ نَفسٍ مَعَها سائِقٌ و شَهیدٌ﴾[۶]

نام‌ها و اوصاف قیامت

مرحوم فیض کاشانی نام‌های قیامت را که بیش از یکصد نام و وصف است از آیات و روایات بیان نموده است.[۷] امّا نام‌ها و اوصافی که در قرآن آمده، به این ترتیب است:

۱ـ ﴿یَومَ تُبلَی السَّرائِر﴾[۸] روزی که پرده‌ها کنار رود و و اسرار فاش شود.

---

۱. سوره حج، آیه ۲. ۲. سوره حدید، آیه ۱۲. ۳. سوره عبس، آیات ۳٤ تا ۳٦.
٤. سوره عبس، آیه ٤۰. ۵. سوره عبس، آیه ۳۸ و ۳۹. ٦. سوره ق، آیه ۲۱.
۷. محجّة البیضاء، ج۸، ص ۳۳۱. ۸. سوره طارق، آیه ۹.

۲ـ ﴿یَومَ یَکونُ النّاسُ کَالفَراشِ المَبثُوت﴾[۱] روزی که مردم همانند پروانه‌های پراکنده، مبهوت، متفرّق و گیج هستند.

۳ـ ﴿یَومِ المَوعُود﴾[۲] روزی که تمام انبیا وکتب آسمانی به آن وعده داده‌اند.

٤ـ ﴿یَومَ یَفِرُّ المَرءُ من اَخیهِ وأُمِّهِ وأَبیه﴾[۳] روزی که گرفتاری‌های شخصی انسان به قدری است که حتّی از نزدیک‌ترین افراد می‌گریزد،از برادر، مادر، پدر، فرزند و همسرش هم فرار می‌کند.

۵ ـ ﴿یَومَ یَنظُرُ المَرءُ ما قَدَّمَت یَداه﴾[٤] روزی که انسان به کارهایی که از پیش برای قیامت خود فرستاده نگاه می‌کند و گناهان مجسّم شدهٔ خودش را می‌بیند.

٦ـ ﴿و اَمتازُوا الیَومَ اَیُّهَا المُجرِمون﴾[۵] روزی که به مجرمان خطاب می‌شود فاصله بگیرید، ﴿یَومُ الفَصل﴾[٦] روز جدایی انسان‌ها و روز قضاوت و حکم الهی دربارهٔ همه انسان‌ها.

۷ـ ﴿یَومَ لایَنطِقون﴾[۷] روزی که مهر سکوت بر لب‌ها زده و حقّ عذرخواهی هم به کسی داده نمی‌شود.

۸ ـ ﴿یَومٌ عَسیرٌ عَلَی الکافِرینَ غَیرُ یَسیر﴾[۸] روز بسیار سخت و دردناک بر کافران و بدون هیچ آسایشی.

۹ـ ﴿یَومَ یَخرُجونَ مِنَ الأَجداثِ سِراعاً﴾[۹] روزی که همهٔ مردم از قبرها با سرعت بیرون می‌آیند.

۱۰ـ ﴿یَومُ التَّغابُن﴾[۱۰] روزی که بسیاری از مردم احساس می‌کنند دردنیا باخته‌اند و کلاه سرشان رفته وخودشان وعمرشان را ارزان بلکه مفت به هدر داده‌اند.

۱۱ـ ﴿یَومَ لاتَملِكُ نَفسٌ لِنَفسٍ شَیئاً﴾[۱۱] روزی که هیچ کس مالک هیچ کس نیست و

---

۱. سوره‌قارعه، آیه٤.
۲. سوره‌بروج، آیه۲.
۳. سوره‌عبس، آیه ۳٤ و ۳۵.
٤. سوره نبأ، آیه ٤۰.
۵. سوره‌یس، آیه۵۹.
٦. سوره‌مرسلات، آیه ۱۳ و ۱٤.
۷. سوره‌مرسلات، آیه۳۵.
۸. سوره‌مدّثر، آیه ۱۰.
۹. سوره‌معارج، آیه٤۳.
۱۰. سوره‌تغابن، آیه۹.
۱۱. سوره‌انفطار، آیه۱۹.

احدی قدرت تصرّف و دخالت در کار دیگری را ندارد.

۱۲ـ ﴿یَومَ لایُخزِی اللّهُ النَّبیَّ والَّذینَ آمَنوا مَعَه﴾[۱] روزی که خداوند، پیامبر و مؤمنان را در آن صحنه خوار نمی‌کند وآنان در أمن و در سایهٔ لطف الهی هستند و تمام ناراحتی‌ها و دلهره‌ها مربوط به گناهکاران و کافران است.

۱۳ـ ﴿یَومِ الجَمعِ﴾[۲] روزی که همهٔ مردم در آن جمع می‌شوند.

۱٤ـ ﴿یَومَ تَرَی المؤمِنینَ و المؤمِناتِ یَسعیٰ نُورُهم بَینَ أیدیهِم﴾[۳] روزی که زنان و مردان با ایمان بخاطر اعمال شایسته‌ای که انجام داده‌اند با نور خودشان که در جلو آنهاست حرکت می‌کنند.

۱۵ـ ﴿یَومٍ مَعلومٍ﴾[٤] روزی که مشخّص شده و قطعی و حتمی است.

۱٦ـ ﴿یَومَ یُدَعُّونَ الیٰ نارِ جَهَنَّمَ دَعّاً﴾[٥] روزی که تکذیب کنندگان معاد با شدّت و با عُنف به دوزخ پرتاب می‌شوند.

۱۷ـ ﴿یَومُ الخُروجِ﴾[٦] روزی که از قبرها خارج می‌شوند.

۱۸ـ ﴿یَومَ یَسمَعونَ الصَّیحَةَ﴾[۷] روزی که صیحه و صدای عجیب را می‌شنوند.

۱۹ـ ﴿یَومُ الخُلُودِ﴾[۸] روزی که همیشگی و جاودانه است (و دیگر مرگ نیست).

۲۰ـ ﴿یَومُ الوَعیدِ﴾[۹] روزی که به تهدیدات و اعلام خطرهای انبیا لباس عمل پوشانده می‌شود.

۲۱ـ ﴿یَومٍ عَظیمٍ﴾[۱۰] روزی که بسیار بزرگ است.

۲۲ـ ﴿یَومٍ ألیمٍ﴾[۱۱] روزی که بسیار دردناک است.

۲۳ـ ﴿یَومَ یُعرَضُ الَّذینَ کَفَروا عَلَی النّارِ﴾[۱۲] روزی که کفّار بر آتش عرضه می‌شوند.

---

۱. سوره‌تحریم، آیه۸.
۲. سوره شوری، آیه۷.
۳. سوره‌حدید، آیه۱۲.
٤. سوره‌واقعه، آیه ۵۰.
۵. سوره‌طور، آیه۱۳.
٦. سوره‌ق، آیه٤۲.
۷. سوره‌ق، آیه٤۲.
۸. سوره‌ق، آیه٣٤.
۹. سوره‌ق، آیه ۲۰.
۱۰. سوره‌احقاف، آیه۲۱.
۱۱. سوره‌زخرف، آیه٦۵.
۱۲. سوره‌احقاف، آیه۲۰.

٢٤ـ ﴿يَومَ لايَنفَعُ الظّالِمينَ مَعذِرَتُهُم﴾[١] روزی که عذرخواهی ظالمان فایده ندارد.

٢٥ـ ﴿يَومَ يَقومُ الأَشهادُ﴾[٢] روزی که شاهدان برای شهادت دادن بپا می‌خیزند.

٢٦ـ ﴿يَومَ التَّنادِ﴾[٣] روزی که مردم یکدیگر را به کمک می‌طلبند، ولی چه سود؟

٢٧ـ ﴿يَومِ الحِسابِ﴾[٤] روزی که به حساب‌های ریز و درشت رسیدگی می‌شود.

٢٨ـ ﴿يَومَ التَّلاقِ﴾[٥] روزی که هم انسان‌ها با یکدیگر ملاقات می‌نمایند، هم بندگان با خدا، هم اهل آسمان‌ها با اهل زمین، هم ظالم با مظلوم و هم انسان‌ها با اعمالشان ملاقات دارند.[٦]

٢٩ـ ﴿يَومَ الآزِفَةِ﴾[٧] روزی که نزدیک است و شما خیال می‌کردید دور است.

٣٠ـ ﴿يَومَ يَغشاهُمُ العَذابُ مِن فَوقِهِم وَمِن تَحتِ أَرجُلِهِم﴾[٨] روزی که عذاب از بالا و پائین، کافران را همچون شب فرامی‌گیرد.

٣١ـ ﴿يَومَ لايَنفَعُ مالٌ ولابَنونَ﴾[٩] روزی‌که مال وفرزند برای‌انسان بی‌فایده است.

٣٢ـ ﴿يَومَ يَعَضُّ الظّالِمُ عَلى يَدَيهِ﴾[١٠] روزی که ظالمان دستان خود را از شدّت پشیمانی به دندان می‌گیرند و فریاد می‌زنند: ای کاش با فلانی دوست نمی‌شدیم و ای کاش همراه با پیامبر راهی داشتیم!

٣٣ـ ﴿يَومَ تَشهَدُ عَلَيهِم أَلسِنَتُهُم وأَيديهِم وأَرجُلُهُم بِماكانوا يَعمَلونَ﴾[١١] روزی که نه تنها زبان، بلکه دست‌ها و پاها نیز به کردارهای انسان گواهی می‌دهند.

٣٤ـ ﴿يَومُ الحَسرَةِ﴾[١٢] روزی که انسان حسرت‌ها و افسوس‌ها دارد.

٣٥ـ ﴿يَومَ تَجِدُ كُلُّ نَفسٍ ما عَمِلَتْ مِن خَيرٍ مُحضَراً وما عَمِلَت من سُوء...﴾[١٣] روزی که هر فردی عمل خودش را از هر خیر و شرّی در برابرش مجسّم می‌بیند.

---

١. سوره‌غافر، آیه٥٢.
٢. سوره‌غافر، آیه٥١.
٣. سوره‌غافر، آیه٣٢.
٤. سوره ص ، آیه١٦.
٥. سوره‌غافر، آیه١٥.
٦. تفسیر المیزان، ج١٧، ص٣٣٧.
٧. سوره‌غافر، آیه١٨.
٨. سوره‌عنکبوت، آیه٥٥.
٩. سوره‌شعراء، آیه٨٨.
١٠. سوره‌فرقان، آیه٢٧.
١١. سوره‌نور، آیه٢٤.
١٢. سوره‌مریم، آیه٣٩.
١٣. سوره‌آل‌عمران، آیه٣٠.

٣٦ـ ﴿يَومَ تَبيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسوَدُّ وُجُوه﴾[١] روزی که صورت‌هایی سفید و صورت‌هایی سیاه می‌شوند.

٣٧ـ ﴿لِيَومٍ لارَيبَ فِيه﴾[٢] روزی که در آن هیچ شکّ وتردیدی نیست.

٣٨ـ ﴿يَومٌ لابَيعَ فِيهِ و لاخُلَّة﴾[٣] روزی که داد وستدها و روابط برای نجات انسان فایده‌ای ندارد.

آنچه تاکنون گفتیم، برخی از مواردی بود که با لغت وکلمه «یوم» در قرآن آمده و آیات دیگری دربارهٔ اوصاف قیامت آمده که مرحوم فیض آن را بیان نموده است.[٤]

گسستن وسائل و رابطه‌ها

در قرآن می‌خوانیم: مردم در قیامت به طور فردی مبعوث می‌شوند،[٥] و مراد از فرد بودن آن است که هیچ قدرت و نیرویی قادر بر کمک‌رسانی نیست.[٦] در توضیح این حقیقت می‌گوییم: تمام اسباب و وسائلی که در دنیا به کمک انسان می‌آید، در آخرت هیچ گونه کارایی برای او نمی‌تواند داشته باشد از جمله:

١ـ رشوه، هدیه و غرامت. در دنیا گاهی انسان با هدیه و غرامت خود را از گرفتاری نجات می‌دهد، امّا در قیامت چنین نیست. قرآن می‌فرماید: ﴿لا يُؤاخَذ مِنها عَدلٌ﴾[٧] در قیامت به جای کفر و بی‌دینی و گناهان، بدل و غرامت و بازخرید در کار نیست.

٢ـ رابطه وپارتی. یهود عقیده داشتند که چون نیاکانشان پیامبرند، از این رابطه و پارتی استفاده کرده و در آخرت از عذاب معاف خواهند بود، امّا قرآن می‌فرماید: ﴿لا يُقبَلُ مِنها شَفاعَة﴾ هیچ شفاعتی در مورد آنان پذیرفته نیست.[٨]

---

١. سوره‌آل‌عمران، آیه١٠٦. ٢. سوره‌آل‌عمران، آیه٩. ٣. سوره‌بقره، آیه ٢٥٤.
٤. محجّة‌البیضاء، ج٨، ص٣٣١. ٥. سوره مریم، آیه ٩٥. ٦. تفاسیر مجمع‌البیان و المیزان.
٧. سوره‌بقره، آیه٤٨.
٨. البتّه شفاعت مردودی که در اینجا گفته شده همان توقّعات نابجای یهود به خاطر وابستگی فامیلی با پیامبران است وگرنه شفاعتی که مورد قبول و پذیرش خداوند قرار گیرد، در آیات و روایات متعدّد آمده است که در بحث‌های آینده مطرح می‌شود.

۳ـ عذرخواهی. در دنیا گاهی عذرخواهی واظهار ندامت وتقاضای عفو و بخشش می‌تواند وسیلهٔ نجات باشد، امّا در قیامت هرگز. قرآن می‌فرماید: ﴿لایَنفَعُ الَّذینَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُم﴾[۱] در قیامت عذرخواهی ستمگران بی‌فایده است.

٤ـ وابستگی و پیوندها: ستمگرانی که به واسطهٔ محبّت و وابستگی به معبودهای غیر الهی چند روزی بر مردم ستم کردند، در آخرت تا عذاب الهی را می‌بینند، منکر این پیوندو دوستی‌ها شده واز معبودها وپیروان خود انزجار می‌جویند، قرآن می‌فرماید: ﴿تَقَطَّعت بِهِمُ الأَسبابُ﴾[۲] دیگر سودی ندارد، زیرا تمام اسباب در آن روز به کلّی قطع ودستشان از همه جا کوتاه است.

۵ ـ یاری خواستن. گاهی انسان در دنیا به خدمتکاران و زیردستان خود کمک کرده و یا فریادرس دیگران بوده و یا به یاری دیگران دلبسته بوده است، امّا در قیامت هرگز چنین نیست و هیچ کس نمی‌تواند به نیاز زیر دست و فرو دست خود پاسخ دهد. ﴿یَومَ لایُغنِی مَولیً عَن مَولیً شَیئاً﴾[۳]

٦ـ حیله و نیرنگ. در دنیا گاهی ممکن است کارها با حیله و فریب و توطئه پیش رود، (البتّه برای مدّت کوتاهی) امّا قرآن می‌فرماید: ﴿یَومَ لایُغنِی عَنهُم کَیدُهُم شَیئاً﴾[٤] در قیامت هرگز مکر وحیله کوچک‌ترین اثری در نجات انسان ندارد.

۷ـ فدیه. در دنیا گاهی انسان برای رهایی از زندان و گفتاری، مایل است که مال و چیز با ارزشی را به عنوان فداء بدهد، ولی در قیامت هرگز پذیرفته نمی‌شود. ﴿فَالیَومَ لایُؤخَذُ مِنکُم فِدیَة﴾[۵]

آری، در آن روز برای رهایی هیچ گونه فدایی پذیرفته نمی‌شود، هرچند بسیار زیاد و بزرگ باشد، زیرا قرآن می‌فرماید: ﴿لَو اَنَّ لَهم ما فِی الأَرضِ جَمیعاً ومِثلَهُ مَعَه لِیَفتَدوا بِهِ مِن عَذابِ یَومِ القِیامَةِ ما تُقُبِّلَ مِنهُم وَ لَهُم عَذابٌ اَلیمٌ﴾[٦] اگر فرض کنید تمام آنچه روی

---

۱. سوره‌روم، آیه۵۷. ۲. سوره‌بقره، آیه۱٦٦. ۳. سوره‌دخان، آیه٤۱.
٤. سوره‌طور، آیه٤٦. ۵. سوره‌حدید، آیه۱۵. ٦. سوره‌مائده، آیه۳٦.

زمین است از اموال و معدن‌ها و خانه‌ها، بلکه دوبرابر آن را با خود داشته باشید و همهٔ آن را برای نجات خود بدهید، پذیرفته نمی‌شود. آری، در آن روز انسان تنها خودش به گروگان گرفته می‌شود.

۸ ـ مال و فرزند. در آیات متعدّد قرآن می‌خوانیم که در قیامت مال و فرزند مفید نیست، ﴿یَومَ لایَنْفَعُ مالٌ و لا بَنونَ﴾[۱] و تنها قلب سالم و عمل صالح کارآیی دارد و به درد انسان می‌خورد و به فرموده تفسیر المیزان هرگونه ارزش مادّی و اعتباری که در دنیا کارگشایی دارد، در آنجا کاربردی نخواهد داشت.

۹ـ نسبت و قرابت. در قیامت خویشاوندی و فامیل نیز کوچک‌ترین اثری در نجات انسان ندارد، نه پدر می‌تواند فرزندانش را یاری دهد و نه فرزند پدر را. ﴿لایَجزی والِدٌ عَن وَلَدِهِ و لامَولودٌ هُوَ جازٍ عَن والِدِه شَیئاً﴾[۲] و نه بستگان در آنجا کاربردی دارند، ﴿لَن تَنفَعَکُم اَرحامُکُم﴾[۳] و خلاصه هیچ گونه نَسَب و قرابت و بستگی فامیلی اثری نخواهد داشت. ﴿فَلا اَنسابَ بَینَهُم﴾[۴]

آنها نه تنها به فریاد یکدیگر نمی‌رسند، بلکه بخاطر گرفتاری‌های شخصی، از یکدیگر نیز فرار می‌کنند. چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿یوم یَفِرُّ المَرءُ من أخیه و اُمِّهِ و أبیه و صاحِبَتِهِ و بَنیه﴾[۵] روز قیامت روزی است که انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندانش فرار می‌کند.

---

۱. سوره‌شعراء، آیه۸۸. ۲. سوره‌لقمان، آیه۳۳. ۳. سوره‌ممتحنه، آیه۳.
۴. سوره‌مؤمنون، آیه۱۰۱. ۵. سوره‌عبس، آیات ۳۴ تا ۳۶.

حساب و حسابرسی در قیامت

برپایی قیامت و معاد و زنده‌شدن مردگان و بهم‌خوردن نظام موجود و تشکیل یک نظام دیگر، به خاطر حسابرسی و رسیدگی به اعمال دنیوی انسان است که در قیامت مورد پرسش و بازخواست قرار می‌گیرد. با توجّه به آیات و روایات در این زمینه، مطالبی را بیان می‌کنیم:

سؤال از همه کس

قرآن می‌فرماید: ﴿فَلَنَسئَلَنَّ الَّذینَ اُرسِلَ اِلَیهِم وَلَنَسئَلَنَّ المُرسَلینَ﴾[1] ما حتماً هم از مردمی که برایشان پیامبر فرستاده‌ایم سؤال خواهیم کرد و هم از خود انبیا در بارهٔ اینکه آیا مطالب را به مردم رسانده‌اند یا نه، سؤال می‌نماییم.

آری، سؤال در قیامت عمومی است و از همهٔ افراد صورت خواهد گرفت.

سؤال از همهٔ اعمال

در قیامت از همهٔ اعمال انسان بازخواست و سؤال می‌شود، ﴿وَلَتُسئَلُنَّ عَمّا کُنتُم تَعمَلُون﴾[2] از آنچه انجام داده‌اید حتماً بازخواست می‌شوید. حتیّ اگر بسیار اندک و ناچیز باشد، ﴿فَمَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَیراً یَرَهُ وَمَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ شَراً یَرَه﴾[3] هر کس به هم وزن ذرّه‌ای[4] خیر یا شرّی انجام دهد، در روز قیامت همان را خواهد دید.

البتّه این آیه قانون کلّی برای کارهای خیر و شرّ است، ولی در میان اعمال انسان

---

۱. سوره‌اعراف، آیه٦.　　۲. سوره‌نحل، آیه۹۳.　　۳. سوره زلزال، آیه۷.

٤. «ذرّه» به موجودات بسیار ریزی گفته می‌شود که در شعاع آفتابی که از روزنه‌ای باریک می‌تابد، به چشم می‌خورد.

بعضی از کارها به قدری عالی است که حتّی گناهان را به خوبی‌ها تبدیل می‌کند و یا بعضی گناهان به قدری خطرناک است که سبب می‌شود کارهای خوب هم از بین رفته و حبط گردد.

سؤال از هر حالت

در قیامت خداوند گناهانی را که صورت ظاهری هم ندارد، نظیر گناه بزرگ شرک و ریا و یا کتمان حقّ، مورد حساب و سؤال قرار خواهد داد.

قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿إن تُبدوا ما فی أنفُسِکُم أو تُخفُوهُ یُحاسِبکُم بِهِ اللّه﴾[1] اگر آنچه در دل دارید آشکار سازید یا پنهان کنید، خداوند طبق آن شما را محاسبه می‌کند.

حتّی افکار و نیّات ما را به حساب می‌آورد. مثلاً اگر به فقیری کمک کردیم ولی هدف ما خدا نبود، بلکه شهرت‌طلبی و یا امثال آن باشد، باز هم بخاطر همان هدف و انگیزه مورد سؤال قرار می‌گیریم.

محاسبهٔ عمل در هر کجا

حضرت لقمان در ضمن وصایای خود به فرزندش چنین می‌فرماید:

﴿یا بُنَیَّ إنَّها إن تَکُ مِثقالَ حَبَّةٍ مِن خَردَلٍ فَتَکُن فی صَخرَةٍ أو فِی السَّمواتِ أو فِی الأرضِ یَأتِ بِها اللّهُ إنَّ اللّهَ لَطیفٌ خَبیرٌ﴾[2]

فرزندم! هرگاه به مقدار وزن یک دانهٔ خردل هم کار نیک یا بدی انجام دهی، خواه در آسمان‌های بلند و خواه در قعر زمین و یا در شکاف کوه‌ها و سنگ‌ها باشد، خداوند در روز قیامت آن عمل را در برابر تو حاضر کرده و پاداش نیک و بدکارت را خواهد داد.

آری، هیچ یک از عوامل خفا و پنهان‌کاری، نه ریز بودن کار و نه دور بودن آن و نه

---

۱. سوره‌بقره، آیه ۲۸٤.
۲. سوره لقمان، آیه ۱٦. نظیر این آیه در سوره انبیاء آیه ٤۷ آمده است.

پنهانی و نه تاریکی، مانع علم و آگاهی او نیست. واین بخاطر آن است که خداوند هم لطیف است و هم خبیر، یعنی عالم به امور دقیق و ظریف است.

سؤال یا عدم سؤال در قیامت

تاکنون از آیات استفاده کردیم که در قیامت از همه کس وهمهٔ اعمال و حالات او سؤال خواهد شد، ولی قرآن در یک جا می‌فرماید: ﴿لا یُسئَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ المُجرِمون﴾[۱] و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿فَیَومَئِذٍ لایُسئَلُ عَن ذَنبِهِ اِنسٌ و لا جانٌ﴾[۲] که ما از گناهکاران بازخواست وسؤال نمی‌کنیم، حال چگونه این آیات قابل جمع است و چرا یک جا می‌فرماید: سؤال درکار است و در جای دیگر می‌فرماید: سؤالی درکار نیست؟

پاسخ: اوّلاً آیه اوّل مربوط به قیامت نیست. چون آیه بیانگر داستان قارون و سرانجام هلاکت اوست که هشدار می‌دهد: ای قارون‌های زمان! تا مهلت دارید به خود آیید و از راه کج خود برگردید، زیرا هنگام قهر و غضب ما دیگر مهلت توبه و عذرخواهی نخواهید داشت و ما به هنگام هلاک کردن فاسدان، ازگناهانشان سؤال نمی‌کنیم و فرصت سؤال و جوابی برای آنها باقی نمی‌گذاریم تا آنها برای توبه و توجیه و عذرتراشی و التماس، تلاش کنند.

ثانیاً گاهی سؤال برای شناسایی است، یعنی انسان برای شناخت و آگاهی خود سؤال می‌کند، که خداوند متعال از آن بی‌نیاز است و همچنین ملائکه و مؤمنان نیز مجرم و گناهکار را به سیما می‌شناسند، چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿یُعرَفُ المُجرِمونَ بِسیماهُم﴾[۳]

ثالثاً مراحل و توقفگاه‌های قیامت متعدّد است. چنانکه علامه طباطبایی با توجه به روایات می‌فرماید: در قیامت مواقف و توقفگاه‌ها متعدّد است و انسان در بعضی

---

۱. سوره‌قصص، آیه۷۸. ۲. سوره‌الرّحمن، آیه۳۹. ۳. سوره الرّحمن، آیه ٤١.

مراحل مورد سؤال قرار می‌گیرد و در بعضی دیگر مورد سؤال و بازخواست واقع نمی‌گردد.

بنابراین آیاتی که بیانگر سؤال و پرسش در قیامت است، مربوط به مرحله‌ای و این آیات مربوط به مرحله و وقفی دیگر است.[۱]

پرسش‌های اساسی

گرچه سابق بر این گفتیم که از تمام اعمال و افکار و حالات انسان سؤال می‌شود، ولی چون در آیات و روایات نسبت به بعضی مسائل حساسیّت و ویژگی خاصّی در کار است و امامان مردم را به آن موارد بخصوص متوجّه کرده‌اند، ما هم در اینجا گوشه‌ای از آن موارد را نقل می‌کنیم:

* قرآن می‌فرماید: ﴿ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾[۲] در قیامت حتماً از نعمتی که به شما داده شده مورد سؤال قرار می‌گیرید.

در روایات می‌خوانیم که مراد از نعمت در آیه، ولایت امام معصوم است،[۳] علامه طباطبائی می‌فرماید: اگر از نعمت نان و آب هم سؤال می‌شود به خاطر آن است که نیرویی که از این نعمت‌ها باید در راه رضای خدا و خط پیامبران خدا صرف شود، بجای خود مصرف شده است یا نه وگرنه نعمت نان و آب به خودی خود مورد سؤال قرار نمی‌گیرد.[۴] مثلاً پدری که برای درس خواندن فرزندش امکاناتی را تهیه کرده و غذا و پوشاک او را تأمین کرده، اگر فرزندش درس نخواند، از تمام آن امکانات بازخواست می‌شود.

بنابراین سؤال از نعمت‌های مادّی و جزئی برای آن است که چرا این نعمت‌ها در راهی که باید قرار گیرد که همان بندگی خدا و اطاعت اولیای معصوم است، قرار نگرفته وگرنه کسانی که از نعمت‌های مادّی در راه خدا بهره گرفته باشند، هرگز مورد

---

۱. تفسیرالمیزان، ج۱۹، ص۱۲۱. ۲. سوره‌تکاثر، آیه۸. ۳. بحارالانوار، ج۷، ص۲۷۲.
۴. تفسیرالمیزان، ج۲۰، ص۴۹۹.

سؤال قرار نخواهند گرفت.

* در روایات متعدّد می‌خوانیم: در قیامت انسان از جای خود حرکت نمی‌کند، تا اینکه از عمر، جوانی، مال، ولایت و حبّ اهل‌بیت ﷺ سؤال شود.(۱)

* در قرآن می‌خوانیم: ﴿إِنَّ السَّمعَ وَالبَصَرَ وَالفُؤادَ كُلُّ اولئِكَ كانَ عَنهُ مَسئولا﴾(۲) هر یک از گوش و چشم و دل، مورد سؤال قرار می‌گیرند. گوش از شنیدنی‌ها و چشم از دیدنی‌ها و دل از فکر و عقیده.(۳)

* در روایات می‌خوانیم که در قیامت اوّلین سؤالی که از انسان می‌شود دربارهٔ نماز است، هرگاه نماز قبول شد، سایر اعمال هم مورد قبول قرار می‌گیرد و اگر نماز رد شد، سایر اعمال نیز بی‌اثر می‌ماند.(٤)

* در سوره نحل آیه ٥٦ و سوره عنکبوت آیه ۱۳ می‌خوانیم که در قیامت از افتراهایی که در دنیا نسبت به مکتب و دین زده می‌شود، سؤال می‌شود.

* در قرآن می‌خوانیم که در قیامت از یک سری موهوماتی که بدون دلیل به ذات مقدّس خداوند نسبت داده شده، بازخواست می‌شود. مثلاً دربارهٔ کسانی که ملائکه را دختران خدا می‌دانستند، می‌خوانیم: ﴿سَتُكتَبُ شَهادَتُهُم وَيُسئَلونَ﴾(٥) ما این حرفهای یاوه آنان را ضبط و در قیامت مورد سؤال قرار خواهیم داد.

* طبق بعضی روایات، انسان در قیامت حتّی از ظلمی که به حیوانات نموده است مورد سؤال قرار می‌گیرد. پیامبرﷺ شتری را دید که زیر بار بسته شده است، فرمود: صاحب این حیوان برای حساب قیامت، خودش را آماده کند.(٦)

* در قرآن می‌خوانیم که از والدین نسبت به دخترانی که زنده بگور کرده‌اند می‌پرسند: ﴿وَإِذَا المَوؤدَةُ سُئِلَت بِأَيِّ ذَنبٍ قُتِلَت﴾(۷) چرا و به چه گناهی این اطفال

---

۱. بحارالانوار، ج۷، ص۲۵۸. ۲. سوره اسراء، آیه۳٦. ۳. تفسیر صافی.
٤. بحارالانوار، ج۷، ص۲٦۷. ٥. سوره‌زخرف، آیه۱۹. ٦. بحارالانوار، ج۷، ص۲۷٦.
۷. سوره‌تکویر، آیه ۸ و ۹. «موؤدة» به دختر زنده بگور شده گفته می‌شود.

معصوم را کشتید؟

شاید آیه شامل سقط جنین و کسانی که در دنیای علم و صنعت ومتمدّن امروز با عمل کورتاژ اولاد خود را سقط می‌کنند نیز باشد.

سؤالات بی‌جواب

در قیامت گاهی سؤالاتی از انسان می‌شود که از پاسخ آن عاجز است و در واقع این نوعی عذاب و شکنجهٔ روحی است، زیرا جز شرمندگی پاسخی برای آنها نیست، از جمله:

۱ـ سؤال از مشرکین.

در آیات متعدّد قرآن می‌خوانیم: روز قیامت خداوند از مشرکان و کسانی که اطاعت و پیروی قوانین غیر خدا را نموده‌اند و یا به قدرتی غیر از قدرت بی‌نهایت الهی چشم دوخته بودند، سؤال می‌فرماید: ﴿أینَ شُرَکائِی﴾[1] کجا هستند کسانی که شما در دنیا شریک من قرار می‌دادید؟

و یا می‌فرماید: ﴿قیلَ اُدعُوا شُرکائَکُم فَدَعوهُم فَلَم یَستَجیبُوا لَهم﴾[2] روز قیامت به مشرکان گفته می‌شود: آن شریک‌هایی که برای خدا تصوّر می‌کردید را به فریادرسی خود بخوانید! آنها هم می‌خوانند، ولی پاسخی نمی‌شنوند.

۲ـ سؤال از فرصت‌ها.

یکی دیگر از سؤالاتی که در قیامت انسان پاسخی برای آن ندارد این است که گناهکاران وکفّار در جهنّم، مراجعت خود را به دنیا از خداوند درخواست می‌کنند و می‌گویند: خدایا! ما را از این آتش نجات بده تا کار صالح انجام دهیم. خداوند در پاسخ می‌فرماید: ﴿أ وَلَم نُعَمِّرکُم ما یَتَذَکَّرُ فیه مَن تَذَکَّر...﴾[3]

آیا ما به مقدار پند گرفتن شما را عمر ندادیم تا هر که اهل عبرت و پند گرفتن

---

۱. این تعبیر چهارمرتبه در قرآن آمده است: سوره نحل، آیه ۲۷، قصص، ٦٢ و٧٤ و فصّلت، ٤٧.
۲. سوره قصص، آیه ٦٤. ۳. سوره‌فاطر، آیه۳۷.

است در آن مدّت پند گیرد؟ ولی انسان در برابر این سؤال پاسخی ندارد، چون می‌بیند که دهها سال عمر کرده و می‌توانست تنها در چند دقیقه آن به خود آید و از انحراف و گناه دست کشیده و توبه کند.

۳ـ سؤال از پیروی شیطان.

قرآن می‌فرماید: در روز قیامت خداوند از کسانی که در دنیا فرمان‌های شیطان را پیروی و اطاعت کرده‌اند، می‌پرسد: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾[۱] آیا با شما عهد نکردم که بندگی شیطان را نکنید؟ ولی این سؤال هم پاسخی جز خجالت و شرمندگی ندارد.

حسابگر کیست؟

امّا در اینکه چه کس و یا چه کسانی در قیامت انسان را مورد محاسبه قرار می‌دهند و اعمال او را بررسی می‌نمایند؟ با توجّه به آیات وروایات می‌گوییم:

الف: خداوند

در قیامت حسابگر خداوند است، خدای عالم و عادل و عزیز که به احدی ظلم نمی‌کند و حساب او از هر حسابگر دیگری کفایت می‌کند. ﴿وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ﴾[۲] حسابگری که مهربان است و به تمام ریز و درشت کار و افکار ما آگاهی دارد،[۳] حسابگری که در یک چشم بهم‌زدن به حساب همهٔ خلایق می‌رسد[۴] و سریع‌ترین حسابگر است. ﴿وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ﴾[۵]

شخصی از حضرت علی ﷺ پرسید: خداوند چگونه این همه خلائق را حسابرسی می‌کند؟ امام فرمود: همان گونه که همهٔ آنها را روزی می‌دهد، به حساب همهٔ آنان نیز می‌رسد. پرسید: چگونه حسابرسی می‌کند در حالی که آنان خدا را

---

۱. سوره‌یس، آیه ۶۰. ۲. سوره‌انبیاء، آیه ۴۷. ۳. سوره کهف، آیه ۴۹.
۴. تفسیرمجمع‌البیان، ذیل آیه ۲۰۲ بقره. ۵. سوره‌انعام، آیه ۶۲.

نمی‌بینند؟ حضرت فرمود: «کما یَرزُقهم و لایَرونَه»[۱] همان گونه که روزیشان می‌دهد و آنان او را نمی‌بینند.

سؤال: اگر خداوند سریع‌الحساب است و در حدیث می‌فرماید: به اندازهٔ دوشیدن شیر یک حیوان بیشتر طول نمی‌کشد،[۲] یا به مقدار یک چشم بهم‌زدن است، پس چرا در مواردی آمده است که حساب عدّه‌ای مانند ثروتمندان یا مسئولان، مدّت‌ها به طول می‌انجامد؟

پاسخ: طولانی شدن حسابرسی، به خاطر طولانی بودن جواب و پاسخ به سؤالات است، نه بخاطر ضعف حسابگر.

ب: رهبران امّت

در روایات می‌خوانیم که خداوند حساب هر امّت را به عهدهٔ امام و رهبر آسمانی آن امّت گذارده است، که به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

* امام صادق ﷺ فرمود: «اذا کانَ یَومُ القیامَةِ وَکَّلَنَا اللّهُ بِحِسابِ شیعَتِنا»[۳] در روز قیامت خداوند متعال حساب شیعیان ما را به خودما واگذار می‌کند.

* امام کاظم ﷺ فرمود: حساب مردم با ماست.[۴]

* از مرحوم صدوق نقل شده که خداوند حساب پیامبران را خود عهده‌دار شده و حساب جانشینان انبیا را به انبیا و حساب امّت‌ها را به امامان واگذار می‌فرماید.[۵]

مرحوم علامهٔ طباطبائی در ذیل آیه ﴿إِنَّ عَلَینا حِسابَهُم﴾[۶] با توجّه به روایات متعدّد از ائمّه معصومین ﷺ می‌فرماید: حساب هر گروهی مربوط به امام زمان همان گروه است.[۷] چنانکه تفسیر صافی نیز ذیل آیه ۴۶ سوره اعراف، روایاتی را در این باره بیان فرموده است.

---

۱. نهج‌البلاغه، کلام ۳۰۰.
۲. تفسیر مجمع‌البیان.
۳. بحارالانوار، ج۷، ص۲۶۴.
۴. بحارالانوار، ج۷، ص۲۷۴.
۵. بحارالانوار، ج۶، ص۲۵۱.
۶. سوره غاشیه، آیه ۲۶.
۷. تفسیرالمیزان، ج۲۰، ص۴۰۳.

ج: وجدان انسان

یکی دیگر از محاسبه گران در قیامت، وجدان انسان است، چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿کَفیٰ بِنَفسِكَ اليَومَ عَلَيكَ حَسيباً﴾[۱] امروز وجدان شمابرای حسابگری خودتان کافی است.

امام صادق ﷺ می‌فرماید: در قیامت انسان آنچنان متذکّر اعمال خویش می‌شود که گویی همین الآن انجام داده و فریاد می‌زند: ﴿ما لِهذا الكِتابِ لا يُغادِرُ صَغيرَةً و لا كَبيرَةً إلّا أحصاها﴾[۲] این چه کتابی است که ریز و درشت اعمال مرا ضبط کرده است؟

آری، حسابگری خداوند به‌قدری عادلانه و منصفانه است که وجدان خود ما نیز با یک تذکّر و یادآوری به کرده‌ها، همان قضاوت را داشته و خود را در دادگاه وجدان محکوم می‌کنیم.

انواع حساب در قیامت

در قیامت هر دسته‌ای به گونه‌ای حسابرسی می‌شوند:

الف: گروهی خیلی ساده و آسان محاسبه می‌شوند.

قرآن می‌فرماید: ﴿فَسَوفَ يُحاسَبُ حِساباً يَسيراً﴾[۳] از روسفیدان وکسانی که نامه عملشان را به دست راستشان داده‌اند، حساب آسان کشیده می‌شود.

رسول خدا ﷺ فرمود: اگر عطا و بخشش کنی به آن کسی که او بخل ورزیده و تو را محروم کرده است و رفت و آمد کنی با کسی که از تو جدا شده و عفو نمایی آن کسی را که به تو ستم روا داشته است، در قیامت خداوند بخاطر این کمالات، حساب تو را آسان می‌گیرد.[۴]

در حدیث دیگری از امام صادق ﷺ فرمود: «إنّ صِلَةَ الرَّحِمِ تُهَوِّنُ الحِسابَ»[۵] صلهٔ

---

۱. سوره اسراء، آیه ۱۴.
۲. سوره کهف، آیه ۴۹.
۳. سوره انشقاق، آیه ۸.
۴. تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه.
۵. بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۷۳.

رحم در دنیا، سبب آسانی حساب در قیامت است.

ب: گروهی بسیار سخت حسابرسی می‌شوند.

قرآن در وصف مردان خدا می‌فرماید: ﴿یَخافُونَ سُوءَ الحِسابِ﴾[1] آنان از حساب‌های سخت قیامت می‌ترسند.

راستی مگر خداوند بد حساب است که آنان از بد حسابی او هراس دارند؟

پاسخ این سؤال را ما در روایات می‌یابیم، آنجا که می‌فرماید: «اِنّما یُداقُّ اللّهُ العِبادَ فِی‌الحِسابِ یَومَ القِیامَةِ عَلی قَدرِ ما آتاهُم مِنَ العُقولِ فِی الدُّنیا» خداوند روز قیامت حساب مردم را طبق میزان عقلی که در دنیا داشته‌اند مورد سؤال قرار می‌دهد، هر کسی که در دنیا عقل ودرکش بیشتر است در قیامت هم حسابش سخت‌تر خواهد بود.

آری، افراد زیرک که در دنیا می‌توانند از زرنگی خود استفاده‌ها کنند باید به فکر حساب‌های سخت خود هم باشند.

امام صادق ﷺ به یکی از یاران که در گرفتن طلب خود از مردم بسیار سختگیر بود فرمود: کسانی که در دنیا در داد وستدها با مردم سختگیر و تنگ‌نظر باشند، خداوند هم در قیامت با آنان به‌سختی حساب خواهد کشید.[2]

بنابراین طبق روایات متعدّد[3] معنای بد حسابی در قیامت، همان دقّت در حساب است، نه ظلم در آن. زیرا خداوند به هیچ کس ظلم نمی‌کند. ﴿وَ لایَظلِمُ رَبُّکَ أحداً﴾[4]

ج: گروهی بدون حساب به دوزخ می‌روند.

اینها همان مشرکانی هستند که با دیدن و شنیدن صدها آیه و دلیل و معجزه دست از لجاجت خود برنداشتند، بنابراین در قیامت هم وضع آنان روشن است و نیازی به سؤال و جواب ندارند. لذا امام سجاد ﷺ فرمود: «اِنَّ اهلَ الشِّرکِ لاتُنصَبُ لَهُمُ

---

۱. سوره رعد، آیه ۲۱. ۲. بحارالانوار، ج۷، ص۲۶۶. ۳. بحارالانوار ج۷، ص ۲۶۶ به بعد.
۴. سوره کهف، آیه ۴۹.

المَوازِینُ»[۱] برای اهل شرک در قیامت میزان بر پا نمی‌شود.

در حدیث دیگری امام رضا علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌فرماید که خداوند تمام بندگانش را به جز مشرکان پای میزان حساب می‌آورد.[۲]

قرآن نیز به این حقیقت اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿فَلانُقیمُ لَهم یَومَ القِیامَةِ وَزناً﴾[۳] ما برای گروهی در قیامت میزانی به پا نمی‌داریم.

یعنی آنان وزن و ارزشی ندارند و یا کار خیری انجام نداده‌اند و یا با اعمال خلاف خود کارهای پسندیدهٔ خود را نابود نموده‌اند.

در بعضی روایات می‌خوانیم: رهبر ظالم و فاجر و دروغگو و پیرمرد زناکار و ثروتمند بخیل و عالم حسود، بدون حساب به دوزخ می‌روند.[۴]

د: گروهی بدون حساب به بهشت می‌روند.

در حدیث مفضّلی می‌خوانیم که گروهایی در قیامت بدون حساب به بهشت می‌روند:

۱ـ کسانی که در انجام دستورات الهی و دوری از گناهان استقامت می‌ورزند.

۲ـ کسانی که از کنار برخوردهای بد و نیش و نوش دیگران با بلندنظری و عفو می‌گذرند و اهل کینه و عقده و انتقام نیستند.

۳ـ گروهی که علاقه‌ها و پول خرج کردن‌های خود را جز در راه محبّت به خدا قرار نمی‌دهند و در کارهای خودشان هدفی جز خدا ندارند.[۵]

چیزهایی که حساب ندارند

در روایات متعدّد می‌خوانیم: خداوند متعال در قیامت از نان و غذا و آن پولی که صرف ازدواج و جهاد و حج می‌شود، بازخواست و سؤال نمی‌فرماید.

---

۱. بحارالانوار، ج۷، ص۲۵۹. ۲. بحارالانوار، ج۷، ص۲۶۰. ۳. سوره کهف، آیه ۱۰۵.
۴. میزان الحکمه، «حساب». ۵. بحارالانوار، ج۷، ص۱۷۱.

حقّ النّاس

در روایات می خوانیم: در قیامت بدهکار را احضار می‌کنند و کارهای نیک او را به طلبکار می‌دهند تا راضی شود، و اگر بدهکار عمل نیکی نداشت تا بجای بدهی خود بدهد، گناهان طلبکار را بر گناهان او اضافه می‌نمایند و بدین وسیله خداوند قصاص می‌فرماید.[۱]

حضرت علی ﷺ گناهان را به چند دسته تقسیم کرده و فرمودند:

«...امّا الّذی لایُغفَرُ فَظُلمُ العِبادِ بَعضُهُم لِبَعضٍ... وَ عِزَّتی وَ جلالی لا یَجُوزُنی ظُلمُ ظالِمٍ...»[۲]

یک نوع گناه را خدا نمی‌بخشد و آن ظلمی است که مردم نسبت به یکدیگر مرتکب می‌شوند، سپس امام فرمود: خداوند به عزّت و جلال خود سوگند یاد فرموده که در آن روز هرگز از ظلم ستمگری چشم‌پوشی نخواهد کرد، گرچه کم و جزئی باشد. آری، درباره حقّ‌النّاس خداوند با کمال دقّت به حساب‌ها می‌رسد.

حضرت علی ﷺ فرمود: خداوند در روز قیامت می‌فرماید:

«اَلیومَ اَحکُمُ بَینَکُم بِعَدلی وَ قِسطی لایُظلَمُ الیومَ عِندی اَحدٌ اَلیَومَ آخُذُ لِلضَّعیفِ مِنَ القَوِیّ بِحَقِّه و لِصاحِبِ المَظلَمَةِ بِالمَظلِمَة بالقِصاصِ مِنَ الحَسَناتِ و السَّیئاتِ... اِلاّ مَظلَمَةٌ یَهَبُها لِصاحِبِها»[۳]

امروز در میان شما به عدالت حکم می‌کنم و به هیچ کس در دادگاه من ظلم نمی‌شود، امروز حقّ ضعیف را از قوی می‌گیرم، امروز به نفع مظلوم از ظالم (یا از طریق گرفتن کارهای نیک ظالم و قراردادن آن در پرونده مظلوم و یا از طریق برداشتن گناهان مظلوم و اضافه نمودن آنها به گناهان ظالم) دادخواهی می‌کنم. تا اینکه فرمودند: تنها آن دسته از ظالمان امروز نجات می‌یابند که مظلوم و کسی که به او ظلم کرده‌اند، از حقّ خودش بگذرد.

---

۱. بحارالانوار، ج۷، ص۲۷٤. ۲. بحارالانوار، ج۷، ص۲٦٥. ۳. بحارالانوار، ج۷، ص۲٦۸.

گفتگوها در حال حساب

امام صادق ﷺ در تفسیر آیه ﴿فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ﴾[۱] می‌فرماید: روز قیامت به انسان گناهکار خطاب می‌شود: آیا می‌دانستی که راه تو کدام بود و وظیفهٔ تو چه بود؟ اگر بگوید: می‌دانستم، از او می‌پرسند: چرا عمل نکردی و اگر بگوید: نمی‌دانستم، به او گفته می‌شود: چرا یاد نگرفتی؟[۲]

در حدیث دیگری می‌خوانیم: خداوند با وجود حتّی یک نفر صالح و باتقوا که در یک محلّه و منطقه‌ای زندگی می‌کند، بر سایر افراد آن محل احتجاج کرده و می‌فرماید: مگر فلان مؤمن که گرفتار کار خلاف نشد، در میان شما و در همسایگی شما نبود؟ و مگر شما حرف او را نشنیدید و گریه‌های او را در دل شب و اعمالش را در روز ندیدید؟[۳] چراشما مانند او و در راه او نبودید؟

در دادگاه عدل الهی بعضی برای نجات خود می‌گویند: خدایا! تو به ما مال و زیبایی و یا گرفتاری دادی که وسیلهٔ گناه و انحراف ما شد! خداوند در آن هنگام بندگان صالحی را که مال و زیبایی و یا شدائد و گرفتاری‌ها آنان را گمراه نکرده به عنوان نمونه شاهد می‌آورد و می‌فرماید: مگر حضرت یوسف و مریم زیبایی نداشتند؟ و مگر ایّوب گرفتار سخت‌ترین بیمارها نشد؟ و بدین نوسیله انسان در دادگاه قیامت محکوم شده و بهانه‌ها و عذرهایش بی‌نتیجه می‌ماند.

قرآن می‌فرماید: نمونهٔ انسان با ایمان، زن فرعون است که در کاخ و دربار فرعون زندگی می‌کرد، امّا هرگز به آن نظام و طاغوت آلوده نشد و ارادهٔ محکم‌تر از فولاد او برتمام شرایط محیطی و زمانی و اقتصادی حاکم شد. همان گونه که نمونهٔ انسان کافر را همسران حضرت لوط ونوح معرّفی می‌کند که در خانهٔ وحی و بر سر سفرهٔ وحی و درکنار تربیت‌کنندگان معصوم آن هم برای مدّتی بس طولانی زندگی کردند، ولی بخاطر آنکه تصمیم بر اصلاح و هدایت خود نداشتند، همچنان درکفر باقی ماندند

---

۱. سوره انعام، آیه ۱۴۹. ۲. بحارالانوار، ج۷، ص ۲۸۵. ۳. بحارالانوار، ج۷، ص ۲۸۵.

و هنگام قهر خداوند آنان نیز عذاب شدند.
بنابراین در هر زمانی افرادی وجود دارند که در قیامت برمردم حجّت باشند.

خجالت و شرمندگی

امام صادق﵇ فرمودند: اگر در قیامت و در دادگاه عدل الهی هیچ کیفری نباشد مگر همین شرمندگی و خجالت در پیشگاه خداوند، سزاوار است که انسان از خواب و خوراک و استراحت دوری و به حال خود فکر کند.[۱] گناهانی که حتّی حاضر نبوده والدین و همسرش بفهمند، روز قیامت در برابر همهٔ خلائق و اولیای خدا نشان داده می‌شود. (البتّه در صورتی که گناه از حدّ بگذرد و توبه نکند و قابل عفو نباشند)

در روایات متعدّدی سفارش شده که برای رهایی از حساب قیامت، در دنیا هر شخصی خودش را محاسبه و حسابرسی کند، یعنی در هر شبانه روز چند دقیقه و ساعتی را به فکر در عملکرد خود بپردازد تا اگر کار نیکی انجام داده خدا را شکر کند و اگر کار خلافی مرتکب شده است، توبه و عذرخواهی و جبران نماید.

در حدیث می‌خوانیم: کسی که خودش را محاسبه کند، خداوند در قیامت دوباره از او حساب نمی‌کشد و خداوند بالاتر از آن است که به حساب کسی برسد که او خود به حسابش رسیده است.

امام کاظم﵇ فرمود: از ما نیست کسی که در دنیا از خود غافل باشد و به حساب کار خودش در هر روز رسیدگی نکند.[۲]

ثبت و کشف اعمال

یکی از مسائل قیامت، مسألهٔ کتاب و پرونده‌های انسان است، که آیات و روایات بسیاری دربارهٔ آن آمده و بیانگر آن است که تمام اعمال و افکار انسان در دنیا ثبت و

---

۱. بحارالانوار، ج۶۸، ص ۳۶۵. ۲. جامع السعادات، ج۳، باب محاسبه.

ضبط می‌شود و در آخرت کشف و نمایان می‌گردد، ما در اینجا ابتدا آیات مربوط به ثبت پرونده‌ها را نقل نموده و سپس آیات کشف آنها را بیان می‌کنیم:

ثبت اعمال در دنیا

* ﴿إِنَّ رُسُلَنا يَكْتُبُونَ ما تَمكُرونَ﴾[۱] همانا فرشتگان ما تمام اندیشه و مکر و توطئه‌های شما را می‌نویسند.
* ﴿كَلاّ سَنَكتُبُ ما يَقُول﴾[۲] بر خلاف تصوّر شما، ما همهٔ گفته‌ها را می‌نویسیم.
* ﴿وَ إِنّا لَه كاتِبُونَ﴾[۳] ما هر کار خیری که افراد با ایمان انجام دهند می‌نویسیم.
* ﴿ونَكتُبُ ما قَدَّموا وَ آثارَهُم﴾[٤] ما هم خودِ اعمال و هم آثار آنها را می‌نویسیم.
* ﴿وَ كُلُّ شَيءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ﴾[٥] هر کاری که انجام داده‌اند، در نامه‌های آنان ثبت است.
* ﴿وَ رُسُلُنا لَدَيهِم يَكتُبُونَ﴾[٦] فرشتگان ما نزد مردم، کارهای آنها را می‌نویسند.
* ﴿و كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُستَطَرٌ﴾[۷] هر کار کوچک و بزرگی که انجام داده‌اند، مو به مو ضبط می‌شود.
* ﴿أَحصاهُ اللّهُ وَ نَسُوهُ﴾[۸] خداوند یک یک کار ایشان را به شماره دارد، ولی مردم کرده‌های خود را فراموش نموده‌اند.

پس از ضبط وثبت اعمال وافکار در دنیا، تمام آنها در قیامت افشا می‌شود.

کشف پرونده‌ها

* ﴿وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَت﴾[۹] روزی که پرونده‌های اعمال گشوده و بررسی می‌شود.
* ﴿وَ بَرَزوا لِلّهِ جَمِيعاً﴾[۱۰] در آن روز، همهٔ مردم در برابر دادگاه الهی ظاهر می‌شوند و

---

۱. سوره یونس، آیه ۲۱.
۲. سوره‌مریم، آیه ۷۹.
۳. سوره‌انبیاء، آیه ۹٤.
٤. سوره‌یس، آیه ۱۲.
٥. سوره‌قمر، آیه ٥۲.
٦. سوره‌زخرف، آیه ۱۲.
۷. سوره‌قمر، آیه ٥۳.
۸. سوره‌مجادله، آیه ٦.
۹. سوره‌تکویر، آیه ۱۰.
۱۰. سوره‌ابراهیم، آیه ۲۱.

هیچ فرد یا عملی پنهان نیست.

* ﴿بَدالَهُم ما کانُوا یُخفُونَ﴾[۱] در قیامت همهٔ کارهای مخفی مردم هویدا می‌شود.

* ﴿یُنَبَّئُوا الانسانُ یَومَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ اَخَّرَ﴾[۲] در آن روز انسان هم از کارهایی که با دست خود انجام داده با خبر می‌شود و هم از کارهایی که تأسیس کرده (و پس از مرگش مردم در مسیر آن کارهای حقّ یا باطل قرار گرفته‌اند،) آگاه گشته و در اجر یا کیفر تمام کسانی که در آن مسیر قرار گرفته‌اند، شریک می‌شود.

آیات در زمینهٔ ثبت اعمال در دنیا و کشف آنها در قیامت زیاد است و ما به همین اندازه بسنده کرده و به سراغ مسألهٔ تقسیم پرونده‌ها می‌رویم:

نیکوکاران و گنهکاران

قرآن می‌فرماید: در روز قیامت تمام انسان‌ها با توجّه به پروندهٔ آنان، به دو گروه تقسیم می‌شوند:

۱ـ نیکوکاران که نامهٔ اعمالشان را به‌دست راستشان می‌دهند. ﴿اَمّا مَن اُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ﴾[۳] هر کس پرونده‌اش را به‌دست راستش دادند، شاد و سعادتمند است.

۲ـ گنهکاران که دربارهٔ نامهٔ عمل آنها سه تعبیر مختلف در قرآن آمده است:

الف: یک جا در مقابل خوبان که نامه به دست راستشان است، می‌فرماید: ﴿وَ اَمّا مَن اُوتِیَ کِتابَهُ بِشِمالِهِ﴾[۴] نامهٔ مجرمان به‌دست چپشان داده می‌شود.

ب: در جای دیگر می‌فرماید: ﴿اُوتِیَ کِتابَهُ وَراءَ ظَهرِهِ﴾[۵] نامهٔ گناهکاران، از پشت سر به آنها داده می‌شود (که نهایت تحقیر آنان است).

ج: در سوره اسراء بعد از آنکه می‌فرماید: نامهٔ نیکوکاران به دست راستشان داده می‌شود، می‌خوانیم: ﴿و مَن کانَ فِی هٰذِهِ اَعمیٰ فَهُوَ فِی الآخِرَةِ اَعمیٰ﴾[۶] کسانی که در دنیا حقائق را ندیدند، در آخرت هم نابینا محشور می‌شوند.

---

۱. سوره انعام، آیه ۲۸. ۲. سوره قیامت، آیه ۱۳. ۳. سوره حاقّه، آیه ۱۹.
۴. سوره حاقّه، آیه ۲۵. ۵. سوره انشقاق، آیه ۱۰. ۶. سوره اسراء، آیه ۷۲.

بنابراین در مورد نامهٔ بدکاران، سه نوع تعبیر متفاوت وجود دارد که شاید بتوانیم از مجموع این تعبیرات استفاده کنیم که مراد از دست راست و دست چپ در آیات قرآن، سعادت و شقاوت انسان است، چنانکه مرحوم علامهٔ طباطبائی نیز در کتاب «حیات پس از مرگ»، مراد از راست و چپ را «حقّ و باطل» و «سعادت و شقاوت» دانسته و فرموده است:

قرآن درباره اینکه مردم به دو دستهٔ خوب و بد تقسیم می‌شوند، گاهی می‌فرماید: ﴿اَصحابُ الیَمینِ﴾ و ﴿اَصحابُ الشِّمالِ﴾[۱] دست راستی ها و دست چپی ها،

و گاهی به جای راست و چپ می‌فرماید: ﴿اَصحابُ المَیمَنَةِ﴾ و ﴿اَصحابُ المَشئَمَةِ﴾[۲] گروه مبارک و گروه نامبارک و گاهی بجای دست چپ و گروه نامبارک، گمراهان را نام برده است.[۳]

در جمع‌بندی آیات شاید بتوان به این نتیجه رسید که اسم چپ و راست در قرآن، کنایه از بد و خوب و سعادت و شقاوت باشد و آیاتی که می‌فرماید: نامهٔ عمل خوبان به دست راست و نامهٔ عمل مجرمان را به دست چپ آنها می‌دهیم، دارای معنای دیگری غیر از معنای ظاهری آن باشد. همان‌گونه که در فارسی نیز می‌گوییم: فلانی بالا و فلانی پائین است، یا شمال شهر و جنوب شهری است، که مراد تنها از حیث مکان نیست، بلکه برای درجه و مقام و شهرت و وضع اقتصادی نیز از آن استفاده می‌شود.

شادی یا غم

تاکنون بیان کردیم که تمام کارها در این جهان توسّط فرشتگانی که مأمور ثبت ونوشتن اعمال هستند ضبط می‌شود و در قیامت همان پرونده‌ها ونوشته‌ها برای انسان گشوده و سبب شادی بعضی و روسیاهی گروه دیگری می‌شود.

---

۱. سوره‌واقعه، آیه۲۷ و ۴۱. ۲. سوره‌واقعه، آیه ۸ و ۹. ۳. سوره‌واقعه، آیه۹۲.

نامهٔ اعمال کسانی که اهل ایمان و پیرو ولایت امام حق و عادل هستند، به دست راستشان داده می‌شود. ﴿یَومَ نَدعُوا کُلَّ اُناسٍ بِاِمامِهِم فَمَن اُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ فَاولئِکَ یَقرَؤُنَ کِتابَهُم ولا یُظلَمونَ فَتیلاً﴾[1] روزی که هر دسته‌ای در کنار رهبرانی که در دنیا برگزیده‌اند محشور می‌شوند، در آن روز کسانی که در خط رهبری حقّ قرار گرفته‌اند، نامه اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود، آنان با اشتیاق نامهٔ خود را می‌خوانند و کوچک‌ترین ظلمی به آنان نمی‌شود.[2]

آنان هنگامی که نامهٔ اعمال خود را می‌خوانند و لذّت می‌برند و از شادی در پوست خود نمی‌گنجد، فریاد می‌زنند: ای مردم! بیایید نامهٔ مرا بخوانید و سعادت مرا ببینید.[3]

آری، آنان در دنیا به فکر قیامت خود بودند و برای آخرت کشت نمودند و در آخرت نیز به سعادت رسیدند، امّا آنان که در این دنیا همچون نابینایان حقیقت را ندیدند ورهبران معصوم و عادل را رها کرده و به دنبال رهبری فرعون‌ها، قارون‌ها و طاغوت‌ها رفتند، در آخرت نیز وضع اسفباری خواهند داشت و نامه اعمالشان به دست چپشان داده خواهد شد.[4]

و در جای دیگر می‌خوانیم: کسانی که در اثر انحراف و گناه نامهٔ عملشان را به دست چپ آنها می‌دهند، غرق در حسرت و غم می‌شوند و فریاد می‌زنند: ای کاش این نامه را به من نمی‌دادند! و ای کاش در همان حال شک وتردید از سرنوشت باقی بودم و نمی‌دانستم وضعم چیست که لااقل روزنهٔ امیدی در من بود! وای بر من که مال و قدرت و سلطنت دنیای من در این روز نتوانست مرا نجات دهد...[5]

---

۱. سوره‌اسراء، آیه ۷۱.

۲. «فَتیل» به نخ بسیار باریکی که در وسط هستهٔ خرما قرار دارد، گفته می‌شود.

۳. سوره حاقّه، آیات ۱۹ تا ۲۳. ۴. تفسیرالمیزان، ج۱۳، ص ۱۷. ۵. سوره حاقّه، آیات ۲۵ تا ۲۹.

انواع پرونده‌ها

از آیات قرآن استفاده می‌شود که در روز قیامت برای هر شخصی سه نوع کتاب و پرونده وجود دارد:

۱ـ فردی، که برای هر انسانی یک کتابی است که مربوط به کارهای شخصی خودش است. قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿وَ كُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ كِتاباً يَلْقاهُ مَنْشُوراً﴾[۱] ما پرونده عمل هر انسانی را به گردنش می‌اندازیم و روز قیامت همان نامهٔ عمل را به صورت کتابی که ریز و درشت کارها در آن ضبط شده، در برابرش باز می‌نماییم.

۲ـ گروهی، که برای هر امّت و گروهی هم یک کتابی است. ﴿كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعىٰ إِلىٰ كِتابِها﴾[۲] در قیامت هر امّت و گروهی به کتاب مخصوص خود فراخوانده می‌شوند. البتّه شاید این کتاب مربوط به خط فکری امّت‌ها باشد.

۳ـ همگانی، که کتابی که در آن اعمال تمام مردم یکجا ضبط شده است.[۳]

مراحل و مواقف

طبق روایات متعدد، در قیامت پنجاه توقفگاه داریم که هر یک از آنها مربوط به یکی از حالات آن روز و یا حالات انسان و مسئولیّت‌ها و سؤال و جواب‌هاست و مدّت توقّف در هر یک از این مراحل، هزار سال است.[۴]

البتّه این مدّت برای افراد فاسد ومنحرف است، زیرا طبق حدیثی که از پیامبرﷺ نقل شده، برای مؤمنین مدّت حساب به مقدار انجام یکی از نمازهای واجب در دنیاست.[۵]

مرحوم مجلسی در جمع‌بندی روایات و تفسیر آیات در این باره می‌فرماید: به

---

۱. سوره‌اسراء، آیه۱۳. ۲. سوره‌جاثیه، آیه۲۸. ۳. تفسیرالمیزان، ج۱۳، ص۳۴۸.
۴. تفسیرالمیزان، ج۲۰، ص۸۰؛ بحارالانوار، ج۷، ص۱۲۶. ۵. بحارالانوار، ج۷، ص۱۲۳.

نظر می‌رسد که مدّت حساب کافران معمولی در قیامت هزار سال است،[۱] ولی حساب بعضی از کافران که شاید رهبران کفر و فساد در جامعه باشند، پنجاه هزار سال هم طول می‌کشد،[۲] هر چه کفر و ظلم بیشتر باشد، مدّت حساب طولانی‌تر است، هر چه ایمان و تقوا هم بیشتر باشد، حساب در آن روز آسان‌تر خواهد بود.[۳]

شخصی از حضرت علی ﷺ پرسید: گاهی در آیات قرآن جملات ضد و نقیض به چشم می‌خورد، مثلاً در یک آیه می‌خوانیم: خداوند در قیامت بر لب و دهان مردم مهر می‌زند، ولی در جای دیگر می‌فرماید: مردم فریاد می‌زنند و به یکدیگر لعنت می‌کنند؟

حضرت در پاسخ فرمود: مراحل و توقفگاه‌ها در قیامت متعدّد است، در یک مرحله اجازه سخن گفتن دارند، چنانکه مشرکان به دروغ می‌گویند: ﴿وَاللَّهِ رَبِّنا ما كُنّا مُشرِكينَ﴾[۴] به خدا سوگند ما در دنیا مشرک نبودیم! لیکن آن دروغ سبب می‌شود که مهر بر لب‌هایشان زده شود و به جای لب‌ها، پوست بدن و دست‌ها و پاها و دیگر اعضای آنها به گمراهی و گناه آنان گواهی می‌دهند.[۵]

بنابراین در یک زمان و مرحله فریاد و لعنت ودروغ وانکار در کار است، ولی در مرحله‌ای دیگر مُهر بر دهان خوردن و سکوت، پس مراحل و مواقف متعدّد و با هم فرق می‌کنند.

دروغگویی در قیامت

سؤال: مگر در قیامت هم می‌توان دروغ گفت؟

پاسخ: مرحوم علامه در تفسیر آیه ۱۸ سوره مجادله می‌فرماید: کسانی که در دنیا با دروغ خوگرفته‌اند، در قیامت هم نمی‌توانند از آن خصلت همیشگی خود یکسره دست بکشند و لذا دروغ می‌گویند و بر دروغ خود سوگند هم یاد می‌کنند، ﴿يَومَ

---

۱. با توجّه به آیه ۵ سوره سجده.
۲. با توجّه به آیه ۵ سوره معارج.
۳. بحارالانوار، ج۷، ص۱۲۸.
۴. سوره‌انعام، آیه۲۳.
۵. بحارالانوار، ج۷، ص۳۱۴.

یَبعَثُهُمُ اللّهُ جَمیعاً فَیَحلِفُونَ لَه کما یَحلِفُونَ لَکم و یَحسِبُونَ اَنَّهُم عَلی شَیءٍ﴾[1] روز قیامت که همهٔ مردم زنده می‌شوند، این گمراهان همانند سوگندهای دروغی که در دنیا برای شما یاد می‌کردند در آنجا هم برای خدا سوگند دروغ یاد می‌کنند و خیال می‌کنند که با این حیله‌ها و دروغ‌ها آنجا هم می‌توانند کاری از پیش ببرند.

البتّه کم‌کم با صحنه‌های قیامت بیشتر آشنا می‌شوند و می‌بینند که تمام پرده‌ها کنار رفته و دیگر جای خلاف‌گویی نیست، لذا در سوره نساء می‌خوانیم: ﴿لا یَکتُمُونَ اللّهَ حَدِیثاً﴾[2] در آن روز هیچ چیزی را پنهان نگاه نمی‌دارند و به همه انحراف‌ها و گناهان خود با کمال صراحت اقرار می‌کنند.

اینها مانند کسانی هستند که مرتکب کارهایی شده‌اند، ولی پس از دستگیری در دادگاه همه چیز را منکر می‌شوند و همین که مدارک و عکس‌ها و شاهدها همه حاضر شدند و دیدند که دیگر جای انکار نیست، همه چیز را با بیان ساده و روشن اقرار می‌کنند.

کوتاه سخن آنکه در قیامت به خاطر وجود همان خصلت دروغ‌بافی که در دنیا داشتند، یا به خاطر آشنا نبودن به آن نظام و یا احتمال تأثیر دروغ، اوّل دروغ‌هایی می‌گویند، ولی چیزی نمی‌گذرد که با کنار رفتن پرده‌ها و حجاب‌ها همه چیز را اقرار می‌کنند.

حساب و جزای کارهای انجام نشده

در فرهنگ اسلام برای انسان دوگونه حساب و جزا ثبت می‌شود:

۱ـ کارهایی که خودش انجام داده است.

۲ـ کارهایی را که انجام نداده، ولی تصمیم بر انجام آن داشته است.

توضیح آنکه: بر خلاف قوانین حقوقی این جهان که تنها روی کارهای انجام شده

---

۱. سوره‌مجادله، آیه۱۸. ۲. سوره‌نساء، آیه۴۲.

حکم صادر می‌کنند و نسبت به افکار و انگیزه‌ها و آرزوها و نیّت‌ها عکس‌العملی نشان نمی‌دهند، اسلام، هم برای کارهایی که انسان انجام داده و هم نسبت به انگیزه و نیّت‌هایی که در دل داشته و به مرحلهٔ عمل نرسیده حساب باز نموده است، به طوری که هرگاه انسانی در مشرق زمین عمل صالح یا فاسدی انجام دهد، هرچند سال‌ها بلکه قرنها از آن گذشته باشد و دیگری در مغرب نسبت به انجام آن کار راضی یا ناراضی باشد، در دادگاه عدل الهی به هنگام جزا یا کیفر، پای او را نیز به میان می‌کشند.

این رضایت باطنی و پیوند مکتبی، علاوه بر اینکه یک حقیقت قابل ملاحظه‌ای در سازندگی انسان است، از درون نیز نقش مهمّی دارد. زیرا هر لحظه به انسان بد فکر و بد اندیشه هشدار می‌دهد که هرگاه راضی به فلان کار زشت باشی، تو هم در کیفر آن عمل شریک خواهی بود، و همچنین به انسان رشد یافته بشارت می‌دهد که هرگاه در انجام عمل نیک آنگونه که دلخواه تو بود موفّق نشدی، خداوند بخاطر آن فکر و آرزوی صحیحی که داشتی به تو پاداش می‌دهد.

برای روشن شدن بیشتر این مسأله که پیوند فکری و مکتبی از نظر اسلام هیچ حدّ و مرز زمانی و مکانی ندارد، آیات و روایاتی را بیان می‌کنیم:

۱ـ قرآن خطاب به یهودیان زمان پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: ﴿فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ﴾[۱] چرا شما پیامبران (همچون یحیی و زکریا علیهما السلام) را شهید کردید؟ در حالی که طبق فرمودهٔ امام صادق علیه السلام فاصلهٔ میان قاتلان آن پیامبران با یهودیان زمان رسول الله ﷺ پانصد سال بوده است.[۲]

آری، صدها سال پیش اجداد و پدران آنها پیامبرانی را کشته‌اند، ولی چون آنها از رفتار و عملکرد پدران خود راضی بودند، خداوند آنها را نیز مورد عتاب قرار داده و حتّی نسبت پیامبرکشی به آنان می‌دهد که چرا پیامبران را کشتید؟ و در قیامت هم

---

۱. سوره آل‌عمران، آیه ۱۸۳. ۲. تفسیر المیزان، ج ٤، ص ۸۵.

باید پاسخ این کار ناکرده‌ای را که راضی به آن بوده‌اند بدهند.

۲ـ قرآن در مورد شتر حضرت صالح که یکی از نشانه‌های بزرگ الهی و معجزه آن پیامبر بزرگوار بود و آن را تنها یک نفر پی کرد و ازبین برد، می‌فرماید: ﴿فَعَقَرُوها﴾[۱] همهٔ مخالفان حضرت صالح شتر راکشتند. و این به خاطر آن آست که همهٔ مخالفان به کار آن یک نفر راضی بودند ولذا همهٔ مردم نیز مورد قهر خداوند قرار گرفتند.

چنانکه حضرت علی ﷺ می‌فرماید: «ایّها النّاسُ! انّما یَجمَعُ النّاسَ الرّضا و السُّخطُ و انّما عَقَرَ ناقَةَ ثَمودَ رَجلٌ واحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللّهُ بِالعَذابِ لمّا عَمّوهُ بِالرِّضا»[۲] ای مردم! رضایت و خشنودی و ناخوشایندی انسان نسبت به عملی نیز محاسبه می‌شود، چنانکه شتر صالح را یک نفرکشت، ولی چون دیگران بدان رضایت داشتند، خداوند تمام آنان را عذاب فرمود.

۳ـ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هر کس در محلّ گناه (به ناچاری) حاضر باشد و قلباً مخالف با گناه باشد، گویا غایب است، ولی هر غایبی که قلباً راضی به انجام گناه باشد، گویا در آن مجلس حضور داشته است.[۳]

آری، حضور و غیاب در صحنهٔ گناه و جرم تنها با حضور فیزیکی و جسم و جسد نیست، بلکه حضور و غیاب واقعی همان رضایت یا تنّفر قلبی است.

٤ـ حضرت رضا ﷺ فرمود: هر گاه شخصی در مشرق کشته شود، ولی انسانی در مغرب زمین به آن قتل راضی باشد، در نزد خداوند آن انسان راضی هم مانند قاتل، مجرم شناخته می‌شود.[٤]

٥ ـ یکی از یاران حضرت علی ﷺ بعد از پیروزی در جنگ جمل گفت: ای کاش برادرم بود و پیروزی ما را می‌دید! امام فرمود: اگر دل او با ما باشد، گویا در جنگ و پیروزی ما شریک است. از این بالاتر این که امام فرمود: نه تنها برادر تو، بلکه در این

---

۱. سوره هود، آیه ٦٥. ۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۱. ۳. وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ٤۰۹.
٤. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۱٥۹.

پیروزی افرادی شریک‌اند که هنوز به دنیا نیامده‌اند.[۱] (یعنی آیندگان هم اگر راضی به کار ما باشند، نیز با ما شریکند)

۶ـ در زیارت عاشورا می‌خوانیم: خدا لعنت کند کسانی را که خبر شهادت امام حسین ﷺ را شنیدند، ولی قلباً راضی بودند و عکس‌العملی نشان ندادند.

۷ـ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: در قیامت همین که نامهٔ عمل غیبت کننده را به دستش می‌دهند، می‌پرسد: چرا کارهای خیر من در آن نیست؟ به او می‌گویند: به خاطر گناه غیبت تو، کار خیرت در پروندهٔ دیگری ثبت شد، و برعکس در نامهٔ بعضی عباداتی ثبت شده که هرگز انجام نداده‌اند، آنها نیز می‌پرسند: ما این اعمال را انجام نداده‌ایم؟! ولی پاسخ می‌شنوند که عبادات کسی که تو را غیبت کرده، از نامهٔ عملش حذف و در پرونده تو ثبت نمودیم.[۲]

کوتاه سخن آنکه در روز حساب، ما باید پاسخگوی یک سری کارهایی باشیم که انجام نداده‌ایم، ولی راضی به آن بوده‌ایم و یا با یک سری گناهان خود سبب انتقال لغزش دیگران به پروندهٔ خودمان شده‌ایم.

و اینها همه به خاطر همان بینش و دید اسلامی است که میان تمام انسان‌هادر هر عصر و نسلی یک پیوند مکتبی برقرار نموده و تمام مرزهای مادّی و منطقه‌ای و نژادی و زمانی را برداشته است.

اکنون که ما می‌توانیم از راه قلب و راضی بودن وشاد شدن و همدردی و هم‌فکری در تمام کارهای خیری که در طول تاریخ و به دست هر انسانی واقع شده شریک باشیم، حیف است که تنها خوشی و رفاه امروز خودمان را به حساب آوریم و از داشتن فکر بلند و هدف عالی و نیّت خیر و نجات و پیروزی و سعادت همهٔ انسان‌ها در سراسر جهان در طول تاریخ محروم بمانیم.

به علاوه گاهی کار ما آثاری دارد که در قیامت باید پاسخگوی آثار آن هم باشیم.

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۱. ۲. جامع‌السعادات، ج ۲، ص ۲۳۶.

قرآن می‌فرماید: ﴿وَنَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُم﴾[1] ما هم کار مردم را که در دنیا انجام داده‌اند می‌نویسیم و هم آثار خیر و شرّی که آن کارها در برداشته است. مثلاً گاهی با ارشاد خودتان یک نفر را از گمراهی نجات می‌دهید و او هم صدها نفر دیگر را هدایت می‌کند، خداوند در قیامت تنها پاداش آن یک‌نفری را که شما بدون واسطه هدایت کرده‌اید عطا نمی‌کند، بلکه هم پاداش او و هم پاداش هدایت کسانی را که به واسطهٔ او نجات یافته‌اند به شما مرحمت می‌کند، همچنین است آثار گناه وانحراف‌های با واسطه‌ای که از انسان سرمی‌زند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱. سوره یس، آیه ۱۲.

شاهدان و شاکیان قیامت

شهادت و گواهی شاهدان

یکی از مسائل مهم در قیامت وجود گواهان مختلف و متعدّد است، چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿یَومَ یَقومُ الأَشهادُ﴾ روزی که تمام شاهدان برپا می‌خیزند.

گرچه خداوند نیازی به هیچ شاهدی ندارد، ولی انسان دارای چنان خصلتی است که هر چه حضور ناظران و شاهدان را بیشتر احساس کند، در تربیت و تقوای او مهم‌تر و مؤثّرتر است.

برای نمونه به داستان زیر توجّه کنید:

روزی جناب «عقیل»، برادر بزرگتر حضرت علی علیه السلام خدمت حضرت رسید و تقاضای سهم بیشتری از بیت‌المال را نمود، حضرت دست او را گرفت و به نماز جمعه برد و آن جمعیّت انبوه را به عقیل نشان داد و سپس فرمود: از بیت‌المال سهم بیشتری دادن به تو، یعنی دزدیدن از حقّ همهٔ این مردم! عقیل با نگاهی به آن جمعیّت، از درخواست خود پشیمان شد و برگشت.

آری، حضور و نظارت مردم و تعداد گواهان و شاهدان هر چه بیشتر باشد، احساس شرمندگی انسان زیادتر می‌شود و قهراً همّت بیشتری برای کنترل خود نشان می‌دهد، چون گاهی ممکن است انسان در تنهایی کاری را انجام دهد که در جمع و حضور شاهدان به هیچ وجه حاضر به مطرح کردن آن نیز نباشد.

شاهدان در قیامت

از آیات و روایات استفاده می‌شود که در صحنه قیامت و در دادگاه عدل الهی، حضور شاهدان قطعی و حتمی است، امّا این شاهدان چه کسانی هستند؟ در این مبحث با توجه به آیات قرآن اشاره‌ای به آنها می‌کنیم.

اوّلین شاهد: خداوند

درقرآن می‌خوانیم: ﴿إِنَّ اللّهَ عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ شَهِيدٌ﴾[1] همانا خداوند بر همه چیز گواه است. برای خداوند اوصاف دیگری نیز وارد شده که همگی دلالت بر احاطه و حضور و علم و گواهی خداوند دارند، نظیر آیه ﴿إِنَّ اللّهَ كانَ عَلَيكُم رَقِيباً﴾[2] همانا خداوند مراقب شماست، یا آیه ﴿و كانَ اللّهُ بِكُلِّ شَيءٍ مُحِيطاً﴾[3] خداوند بر هر چیز احاطه و حضور دارد و یا تمام آیاتی که بیانگر علم الهی است.

دوّمین شاهد: انبیا

یکی ازگواهان دیگر در قیامت، پیامبران بزرگوار هستند.

قرآن می‌فرماید: ﴿وَجِئنا بِكَ عَلىٰ هٰؤلاءِ شَهِيداً﴾[4] ما تو را در قیامت در حالی که شاهد وگواه مردم هستی، حاضر می‌کنیم.

در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿وَ يَومَ نَبعَثُ فِي كُلِّ اُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيهِم مِن أنفُسِهِم وَ جِئنا بِكَ شَهِيداً عَلىٰ هٰؤلاءِ﴾[5] روزی که از میان هر قوم و امّتی شاهدی از خودشان برمی‌انگیزیم و تو را شاهد بر آنان.

بنابراین در قیامت شاهد هر امّتی، پیامبر همان امّت خواهد بود و شاهد تمام انبیا، شخص رسول اکرم ﷺ است.

سؤال:اگر انبیا در قیامت بر کار مردم گواهی می‌دهند، پس چرا در پاسخ سؤال

---

١. سوره‌حج، آیه١٧. ٢. سوره نساء، آیه١. ٣. سوره‌نساء، آیه١٢٦.
٤. سوره‌نساء، آیه٤١. ٥. سوره‌نحل، آیه٨٩.

خداوند که می‌پرسد: امّت شما چگونه رفتار کردند؟ می‌گویند: ﴿لاعِلمَ لَنا﴾[1] ما علمی نداریم. مگر کسی که علم ندارد می‌تواند شاهد باشد؟

پاسخ: اوّلاً: علم انبیا از طرف خداست و از خودشان چیزی نمی‌دانند.

ثانیاً: گاهی شاگرد به استاد و معلّمش می‌گوید: من که علم و قدرتی ندارم، در واقع این تعبیر نوعی احترام و ادب نسبت به استاد است. بنابراین مراد انبیا، علم آنان در برابر علم خداوند است که چیزی نیست، نه آنکه اصلاً علمی ندارند وگرنه چرا طبق فرمودهٔ قرآن گاهی از بدرفتاری امّت خود شکایت می‌کنند، چنانکه پیامبر اکرمﷺ از مهجوریّت قرآن به وسیلهٔ امّتش، به خداوند شکایت کرد. ﴿وَ قَالَ الرَّسولُ یا رَبِّ اِنَّ قَومِی اتَّخَذُوا هٰذَا القُرآنَ مَهجُوراً﴾[2]

سوّمین گواه: امامان معصوم علیهم‌السلام

در قرآن می‌خوانیم: ﴿وَ کَذٰلِکَ جَعَلناکُم اُمَّةً وَسَطاً لِتَکونوا شُهداءَ عَلَی النّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیکُم شَهِیداً﴾[3] و بدین گونه ما شما را یک امّت معتدل و میانه قرار دادیم تا شاهد بر مردم باشید و رسول خدا هم بر شما شاهد باشد.

با توجه به اینکه همهٔ افراد امّت اسلامی آن عدالت و اعتدال و لیاقت و آگاهی لازم برای شهادت و گواهی دادن را ندارند، بنابراین مراد از امّت در آیه بعضی افراد هستند، نه همهٔ مردم. همان گونه که مدح قرآن دربارهٔ کسانی که با پیامبرند، ﴿اَشِدّاءُ عَلَی الکُفّارِ﴾[4] شامل همه نمی‌شود، زیرا منافقان نیز با رسول خداﷺ بوده‌اند.

علاوه بر آنکه بسیاری از افراد امّت اسلامی کسانی هستند که به خاطر فسق و گناه خود، گواهی آنان حتّی برای اندک چیزی آن هم در کوچک‌ترین دادگاه‌های دنیا ارزشی ندارد، حال چگونه می‌توانیم بگوییم که همه این افراد لایق شهادت دادن و گواه بودن هستند؟! آن هم در روز بزرگ قیامت و در برابر خداوند! آن هم نسبت به

---

۱. سوره‌مائده، آیه۱۰۹. ۲. سوره فرقان، آیه ۳۰. ۳. سوره‌بقره، آیه۱٤۳.
٤. سوره فتح، آیه ۲۹.

کلیهٔ اعمال تمام انسان‌ها!

بنابراین مراد از امّت، تنها بعضی افراد امّت هستند که شرایط لازم برای شهادت بر اعمال تمام مردم را در دادگاه عدل الهی دارند، چنانکه امام باقر ﷺ فرمودند: آن امّت وسط که شاهدانند، تنها ما هستیم.[١]

امام صادق ﷺ پیرامون آیهٔ ﴿فَكَيفَ إذا جِئنا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئنابِكَ عَلىٰ هؤلاءِ شَهِيداً﴾[٢] فرمود: در هر دوره و زمانی امامی هست که گواه و شاهد بر مردم است.[٣]

چهارمین شاهد: فرشتگان

در قرآن می‌خوانیم: ﴿وَ جاءَت كُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهِيدٌ﴾[٤] روز قیامت هر انسانی در پیشگاه عدل الهی حاضر می‌شود، در حالی که در کنار او هم فرشته‌ای است که او را به محشر سوق می‌دهد و همچنین فرشته‌ای است که شاهد کارهای انجام شدهٔ اوست.[٥] فرشتگانی که در قیامت گواه بر اعمال انسانند، ممکن است همان گروه از مأمورانی باشند که در دنیا همراه ما بوده و اعمال ما را ضبط می‌نمودند و ممکن است سایر فرشتگان باشند.

پنجمین شاهد: زمین

قرآن می‌فرماید: ﴿يَومَئِذٍ تُحَدِّثُ أخبارَها﴾[٦] زمین در قیامت خبرهایش را بازگو می‌کند. شهادت زمین در آن روز می‌تواند دو گونه باشد:

الف: به وسیلهٔ وضع و نظامی است که پیدا کرده است. همان گونه که ما به یکدیگر می‌گوییم: چشم تو شهادت می‌دهد که دیشب خواب نکرده‌ای و رنگ تو گواه آن است که ترسیده‌ای و یا عصبانی و یا شاد شده‌ای، همچنین زمین در آن روز

---

١. تفسیر صافی، ذیل آیه ١٤٣ سوره بقره.
٢. سوره نساء، آیه ٤١.
٣. تفسیر صافی، ذیل آیه.
٤. سوره ق، آیه ٢١.
٥. تفسیر المیزان، ج١٨، ص٣٧٩.
٦. سوره زلزال، آیه ٤.

دچار زلزله‌ای بسیار بزرگ می‌شود و بعد از کنده شدن و به حرکت درآمدن کوهها و بهم خوردن و قطعه قطعه شدن و سپس شن شدن آنها، با ما حرف‌ها دارد. یعنی وضع و نظام آن روز به ما مطالبی را می‌فهماند. همانند دائره‌های تنهٔ درخت پس از بریده شدن که به ما تاریخ و سن آن را نشان می‌دهد و یا نوشته‌ای که مقدار اطلاعات و آگاهی نویسندهٔ آن را به ما می‌فهماند.

بنابراین مراد از شهادت دادن زمین، گواهی اوضاع آن است نه گفتگو و کلام.

ب: خداوند با قدرت وارادهٔ خود هر گوشه‌ای از آن را به سخن در می‌آورد. همان قدرت و اراده‌ای که در دنیا عصای بی‌جان موسی را به صورت اژدهایی بزرگ آن هم دارای چشم و دم و نیش در آورد.

آن قدرتی که در دنیا از موادّ غذایی خاک، میوه و از میوه نطفه و سپس انسان به دنیا می‌آورد و آن انسان پس از چندی حرف می‌زند، در آن روز نیز این رشتهٔ طولانی را درهم می‌پیچد و حرکت کُند آن را به صورت یک حرکت سریع‌السیر در می‌آورد و جمادات بی‌کلام، گوینده و ناآگاهان همه آگاه می‌شوند. ﴿إِنَّ الدَّارَ الآخِرَةَ لَهِيَ الحَيَوَانُ﴾[1] همانا خانهٔ آخرت جایگاه حیات است، که با توجّه به این معنا، زمین با سخن و کلام گواهی می‌دهد.

راستی چگونه ما به راحتی می‌پذیریم که نوار کاستی که در ضبط قرار گرفت و متّصل به برقی شد با ما سخن بگوید، ولی نوارهایی که در این جهان در طول عمر از ما گرفته شده و اکنون به اراده خدا متّصل شده و در جایگاه قیامت قرار گرفته است، نتواند سخن بگوید!

روایات متعدّد نیز بیانگر آن است که در روز قیامت، زمین نیز یکی از شاهدان می‌باشد، از جمله:

رسول خدا ﷺ به هر منطقه‌ای که وارد می‌شدند، دو رکعت نماز بجا می‌آوردند و

---

۱. سوره‌عنکبوت، آیه ٦٤.

می‌فرمودند: روز قیامت این مکان بر نماز ما شهادت می‌دهد.[۱]

و امام صادق ﷺ فرمود: نمازهای خود را در مکان‌های مختلف بخوانید، زیرا مکان‌ها نیز در قیامت بر اعمالتان شهادت خواهند داد.[۲]

ششمین گواه: وجدان

یکی از شاهدان در آن روز، عقل ووجدان بیدار شدهٔ انسان است. در قرآن آیات بسیاری آمده که بارها انسان با کمال صراحت به گناه و انحراف خود اقرار می‌کند، اقراری از عمق جان و از تمام وجود، اقراری که شاید از اقرار هر شاهدی پرسوز و گدازتر باشد.

جالب اینکه در آن روز خداوند نیز وجدان را قاضی قرار می‌دهد و به انسان خطاب می‌فرماید: ﴿اِقْرَء كِتابَكَ كَفىٰ بِنَفسِكَ اليَومَ عَلَيكَ حَسيبًا﴾[۳] نامه عمل خود را بخوان، امروز روح وروان تو برای اینکه علیه تو گواهی دهند، کافی است.

آری، بر فرض در روز قیامت هیچ دادگاه و حسابگری هم نباشد، تمام وجود ما بر خودمان گواهی می‌دهند و این برای کیفر و پاداش کافی است، چنانکه اگر هیچ کس با معتادان سخنی نگوید، همان تنگی سینه و هر یک از سرفه‌های او که در اثر اعتیاد پیدا شده بر علیه او سخن‌ها دارند.

در مناجات می‌خوانیم: خدایا! هرگاه حساب مرا به خود من واگذار کنی، جزای خویش را جز قهر و غضب و آتش دوزخ تو چیز دیگری نمی‌دانم!

هفتمین شاهد: اعضای بدن

یکی از شاهدها در قیامت، اعضای بدن (دست و پا و پوست و زبان) هستند. قرآن می‌فرماید: ﴿يَومَ تَشهَدُ عَلَيهِم اَلسِنَتُهُم وَاَيدِيهِم وَاَرجُلُهُم بِما كانُوا يَعمَلُونَ﴾[۴] روزی

---

۱. تفسیر المیزان، ج۶، ص۳۳۷. ۲. علل‌الشرایع به نقل از «حیات پس از مرگ» علامه طباطبائی ﷺ.
۳. سوره‌اسراء، آیه۱۴. ۴. سوره‌نور، آیه۲۴.

که زبان و دست و پاهای مردم بر آنان گواهی می‌دهند.

و گاهی بر دهان مهر خورده و تنها دست و پاها سخن می‌گویند، ﴿اَلیَومَ نَختِمُ عَلی اَفواهِهِم وَتُکَلِّمُنا اَیدیهِم وتَشهَدُ اَرجُلُهُم بِمَا کانُوا یَکسِبُونَ﴾[1] روزی که بر لب‌های آنان مهر می‌زنیم و تنها دست آنان با ما حرف می‌زند و پاهایشان گواهی می‌دهند که در دنیا به کجاها رفتند و چه کارها کردند.

در آیه دیگر می‌خوانیم: ﴿شَهِدَ عَلَیهِم سَمعُهُم وَاَبصارُهُم وجُلودُهُم بِمَا کانُوا یَعمَلونَ﴾[2] روز قیامت، گوش و چشم‌ها و پوست‌هایشان به آنچه در دنیا عمل کرده‌اند، گواهی می‌دهند.

جالب آنکه انسان که این گواهی را از اعضای خود می‌بیند، با کمال ناراحتی و شرمندگی به پوست خود می‌گوید: ﴿قالُوا لِجُلودِهِم لِمَ شَهِدتُم عَلَینا﴾[3] چرا و چگونه در این روز از گناهان رسوا و شرم‌آوری که توسّط تو مرتکب شده‌ام پرده برداشته و گواهی می‌دهی؟! پوست جواب می‌دهد: ﴿قالُوا اَنطَقَنَا اللّهُ الَّذی اَنطَقَ کُلَّ شَیءٍ﴾[4] خداوندی که همه چیز را به نطق و گفتگو درمی‌آورد، ما را به گواهی و سخن گفتن وادار نمود.

علامه طباطبائی ﷺ در تفسیر این آیات می‌فرماید: شهادت اعضا، زمانی واقعیّت دارد که هر یک از اعضا در دنیا دارای شعور باشند و از عمل انسان آگاه باشند وگرنه هرگاه در قیامت خداوند به اعضا شعور بدهد و یا در آن روز به آنها آگاهی و صوت بدهد که شهادت نخواهد بود. زیرا شاهد باید به هنگام عمل، هم حاضر باشد و هم عالم باشد تا بتواند ماجرا را دریابد و برای روزی دیگر گواهی بدهد. بنابراین همهٔ اعضای ما در این عالم دارای یک نوع آگاهی و شعورند، گرچه نوع آن علم و شعور با علم و شعور ما فرق داشته باشد.[5]

---

۱. سوره‌یس، آیه ۶۵.
۲. سوره‌فصّلت، آیه ۲۰.
۳. سوره‌فصّلت، آیه ۲۱.
۴. سوره‌فصّلت، آیه ۲۱.
۵. تفسیرالمیزان، ج ۱۷، ص ۴۰۲.

در جای دیگر نیز قرآن می‌فرماید: ﴿وَلاتَقْفُ ما لَیسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمعَ وَ البَصَرَ وَالفُؤادَ كُلُّ اولئِكَ كانَ عَنهُ مَسئولاً﴾[۱] از آنچه که نمی‌دانی پیروی مکن، زیرا که هریک از گوش و چشم و دل تو در روز قیامت مورد سؤال قرار می‌گیرند.

گرچه بعضی خواسته‌اند بگویند که مراد از سؤال از چشم و گوش، سؤال از صاحبان چشم و گوش است، ولی با توجّه به آیات دیگر که می‌فرماید: «در قیامت خود اعضا شهادت می‌دهند»، هیچ دلیلی بر اینکه آیه را بر خلاف ظاهر آن معنا کنیم نداریم.

در حدیث می‌خوانیم: گواهی اعضا تنها مخصوص افراد فاسق و مجرمانی است که باید گرفتار عذاب الهی شوند، و در بارهٔ مؤمن این گواهی‌ها در کار نیست و تنها نامهٔ عملشان را به دست راستشان می‌دهند و آنان شادی‌کنان دیگران را نیز به خواندن نامهٔ عمل خود ترغیب می‌کنند.[۲]

هشتمین شاهد: زمان

حضرت علی علیه‌السلام فرمود: «ما مِن یَومٍ یَمُرُّ عَلی ابنِ آدَمَ إلاّ قالَ لَه ذلِكَ الیَومُ: أنَا یَومٌ جَدِیدٌ و أنَا عَلَیكَ لَشَهِیدٌ... اَشهَدُ لَكَ بِهِ یَومَ القِیامَةِ»[۳] هیچ روزی بر انسان نمی‌گذرد مگر آنکه آن روز به انسان هشدار می‌دهد که من امروز برای تو روز جدیدی هستم و گواه کارهایی خواهم بود که امروز انجام می‌دهی و در روز قیامت به آنها شهادت خواهم داد، بنابراین سعی کن که از این روز استفاده کامل کرده و اعمالی را در راه سعادت ابدی خودت انجام دهی.

امام سجاد علیه‌السلام فرمود: «هذَا یَومٌ حادِثٌ جَدِیدٌ وَهُوَ عَلَینا شاهِدٌ عَتِیدٌ»[۴] امروز روز تازه وجدیدی است ودر قیامت گواه اعمالی است که در آن انجام می‌دهیم.

---

۱. سوره‌اسراء، آیه۳۶.
۲. کافی، به نقل از تسلیة الفؤاد، ص۱۸۱.
۳. تفسیر نورالثقلین، ذیل آیه۲۱، سوره ق.
۴. صحیفه سجادیه، دعای ششم.

نهمین گواه: اعمال

از شاهدان در قیامت، خود اعمال و کردارهای انسان است که در برابر انسان مجسّم ونمودار می‌شوند. آری، همین که عمل در آن نظام خود را نشان داد، دیگر هیچ راهی برای انکار وجود ندارد.

مسألهٔ تجسّم عمل در قرآن و روایات بسیار مطرح است که ما به نمونه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

* ﴿یَومَ تَجِدُ کُلُّ نَفسٍ ما عَمِلَت مِن خَیرٍ مُحضَراً﴾[1] روزی که هر کس آنچه کار نیک انجام داده در برابر خود حاضر می‌بیند.

* ﴿وَ وَجِدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً﴾[2] روز قیامت انسان رفتار و کردار دنیایی خود را در برابر خود حاضر می‌یابد.

* ﴿وَ لاتُجزَونَ إلاّ ما کُنتُم تَعمَلونَ﴾[3] جزایی برای شما نیست، مگر همان عمل خودتان که گریبانگیر شما می‌شود.

* ﴿یَحمِلونَ أوزارَهُم عَلی ظُهُورِهِم﴾[4] گناهانی که در دنیا به صورت کار و انرژی از انسان صادر شده، در آن روز به‌صورت باری بر دوش او سنگینی می‌کند.

راه دوری نرویم، مگر در همین دنیا اهرام مصر و ساختمان‌ها و کاخ‌های زیبای شاهان، تجسّم رفاه‌طلبی و بلندپروازی آنان نیست؟

* در دنیا افراد متموّلی که تنها به فکر ذخیره کردن پول و ثروت خود هستند و به فریاد محرومان نمی‌رسند در حالی که دل صدها فقیر از بینوایی و نداری می‌سوزد، در قیامت همان پولها و سکّه‌ها داغ و به پیشانی و پهلوی زراندوزان گذارده می‌شود.[5] این سوز در برابر آن سوز.

* افرادی که در دنیا با گرفتن ربا اعتدال جامعه را بهم می‌زنند، در قیامت نیز با

---

۱. سوره‌آل عمران، آیه ۳۰. ۲. سوره کهف، آیه ۴۹. ۳. سوره‌یس، آیه ۵۴.
۴. سوره‌انعام، آیه ۳۱. ۵. سوره‌توبه، آیه ۳۵.

داشتن یک شکم بزرگ، اعتدال ایستادن و حرکت از آنان گرفته می‌شود.[۱]

* امام صادق ﷺ در تفسیر آیه ۱۷۹ سوره آل عمران می‌فرماید: اموالی که در دنیا مورد بخل قرارگرفته و مالیات اسلامی آن پرداخت نشده است، در قیامت به صورت ماری به گردن صاحبش انداخته می‌شود.[۲]

* کسی که در دنیا غیبت شخصی را در محلّه‌ای دیگری کرده است، این زبان درازی و نیش‌زدن دنیایی، سبب می‌شود در آخرت زبانش از دهان بیرون آمده و به قدری دراز می‌شود که روی زمین قرار گرفته و مردم آن را لگد کنند و این یک نوع تجسّم عمل است.

در روایات ما از مسألهٔ تجسّم اعمال بارها سخن به میان آمده است، چنانکه شیخ بهائی می‌فرماید: جملاتی که تنها از رسول خدا ﷺ (غیر از امامان معصوم ﷺ) در بارهٔ تجسّم اعمال در قیامت وارد شده، از بس زیاد است که قابل شماره نیست.[۳]

بنابراین یکی از شاهدان و گواهان در قیامت، همان اعمال تجسّم‌یافتهٔ خود ماست، که در دنیا صورتی دارد و در آخرت شکل دیگری به خود می‌گیرند.

عذاب قیامت، نه انتقام است و نه عُقده و نه کیفرهای قراردادی که قابل چانه‌زدن و تخفیفت باشد، بلکه عذاب قیامت عین همان کارهای دنیایی خود ماست، چنانکه پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

«الدُّنیا مَزرَعَةُ الآخِرَة»[۴] دنیا مزرعهٔ آخرت است.

آری، خوشه‌های گندم، همان دانه‌ای است که کشاورز کاشته و این خوشه تجسّم همان عمل اوست.

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو

شعرای ما نیز با الهام از معارف اسلامی، مسألهٔ تجسّم عمل را در اشعار خود

---

۱. سوره‌بقره، آیه ۲۷۵. ۲. تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۴۳.

۳. مصابیح الانوار، ج ۲، ص ۲۵۳. ۴. عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۲۶۷.

آورده‌اند،[1] چنانکه مولوی می‌گوید:

ای دریده پوستین یوسفان گرگ برخیزی از این خواب گران
گشته گرگان یک به یک خوهای تو می‌درانند از غضب اعضای تو
زآنچه می‌بافی همه روزه بپوش زآنچه می‌کاری همه ساله بنوش
گر ز خاری خسته‌ای خود کِشته‌ای در حریر و قزدری خود رشته‌ای
چون زدستت زخم بر مظلوم رُست آن درختی گشت و زقّوم رُست
این سخن‌های چو مار و کژدمت مار و کژدم می‌شود گیرد دمت خداوندا!

روز قیامت ما را در برابر آن همه شاهد، روسفید فرما! و مارادر ترس و ضعف خودمان رها نکن که راهی برای نجات جز عفو و لطف تو وجود ندارد.

شاکیان در قیامت

روز قیامت و در دادگاه عدل الهی، علاوه بر سؤالاتی که از انسان می‌شود و شاهدان و گواهان متعدّد شهادت می‌دهند، شاکیانی هم هستند که از انسان شکایت دارند، از جمله:

۱ـ رسول الله ﷺ

در قرآن می‌خوانیم که پیامبر ﷺ در روز قیامت نزد خداوند شکایت کرده و می‌گوید: ﴿یا رَبِّ إنَّ قَومِی اتَّخَذوا هذَا القُرآنَ مَهجُوراً﴾[2]

پروردگارا! امّت من، قرآن را کنار گذاشته و مهجور کردند.

خدایا! آنان یا قرآن را نخواندند، یا تدبّر نکردند و یا عمل نکردند و یا به دیگران نرساندند.

به جای اینکه برای زنده‌ها بخوانند، تنها بر مرده‌ها خواندند، به جای اینکه کتاب

---

۱. عدل الهی، شهید مطهری، ص۲۵۳.
۲. سوره‌فرقان، آیه ۳۰.

زندگی و قانون قرار دهند، کتاب تشریفات و سوگند قرار دادند.

به جای آنکه روبرو قرار دهند، پشت سر گذاردند، به جای آنکه از آن نور بگیرند، به وسیلهٔ آن پول گرفتند.

به جای آنکه آیات آن را به دل بنشانند، بر کاغذ نوشته وبر سنگ تراشیدند، به جای آنکه او را حفظ نمایند، فراموش نمودند.

مرکز نزول آن «مکّه و مدینه»، مرکز توطئه شد، قوانین آن تغییر کرد، حدود آن رها شد، توحید و بندگی حقّ که به آن امر کرده بود، به اطاعت از طاغوت تبدیل شد.

به جای اینکه تربیت یافتگان آن دشمن خدا را بترسانند، از دشمن خدا ترسیدند، به جای اینکه با هم متّحد شوند، از هم گسستند و به جای وارستگی، به شرق و غرب وابسته شدند.

اطلاعات مسلمانان از حقوق شرق و غرب بیش از آگاهی آنها از آیات حقوقی قرآن بود و قوانین اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی آن به کلّی رها شد.

آری، تنها یک گوشه از جهان اسلام به خاطر رهبری امام خمینی﵀ و خون بهترین جوانان، قرآن را زنده کردند و آن ایران است.

یکی از دانشمندان می‌گفت: در مدینه کنار قبر رسول اکرمﷺ جمعیّت زیادی را دیدم، به فکر فرو رفتم و به پیامبر عزیز گفتم: یا رسول‌اللّه! آیا از این مردم راضی هستی؟ در آن حال قرآنی در دستم بود، عرض کردم: یا رسول اللّه! من این قرآن را باز می‌کنم، اگر از این مردم راضی یا ناراضی هستی یک آیه در سطر اوّل آن باشد که من از نظر شما دربارهٔ مردم با خبر شوم!

قرآن را باز کردم و با کمال تعجّب سطر اوّل این آیه آمد: ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً﴾[1]

این آیه مرا تکان داد و فهمیدم که روح پیامبر ﷺ از ما ناراضی است.

---

۱. سوره‌فرقان، آیه ۳۰.

آری، مسلمانانی که مظلومیّت میلیون‌ها مسلمان دیگر را در دنیا می‌بینند ولی سکوت کرده و خود را سر سپرده ابرقدرت‌ها قرارداده‌اند، هرگز مورد رضایت پیامبراکرمﷺ نیستند.

مسلمانانی که نماز و جماعاتشان وحشت در دل حتّی یک مگس به وجود نمی‌آورد، تا چه رسد که فساد را از جامعه‌های کفر بردارد، و مراکز عبادت آنان به بازار و مرکز تجارت و کسب در آمد اجناس بیگانگان درآمده است، چگونه می‌توانند قلب رسول اللّه ﷺ را از خود راضی نمایند؟!

مسلمانانی که سرانشان به ضعیف زور می‌گویند و به قوی باج می‌دهند، بازار ربا و بهره در میانشان رواج دارد، در بعضی کشورها مغازه‌های شراب‌فروشی باز است، مسلمانانی که ترسو، جاهل، وابسته، متفرّق، غافل، فقیر و اسیر افکار بیگانگانند، چگونه می‌توانند رضای خدا و رسولش را جلب نمایند؟

آری، یکی از شاکیان در قیامت رسول اکرمﷺ است.

۲ـ قرآن

یکی از شکایت کنندگان در قیامت، قرآن کریم است. پیامبر اکرمﷺ فرمودند: «یَجِیءُ یَومَ القِیامَةِ ثَلاثَةٌ یَشکُونَ: اَلمُصحَفُ وَالمَسجِدُ وَ العِترَةُ»[1] روز قیامت سه چیز برای شکایت از مردم به صحنه می‌آید: یکی قرآن، یکی مسجد و دیگری اهل‌بیتﷺ

ممکن است قرآن در روز قیامت از دودستهٔ هوادار و مخالف شاکی باشد و در دادگاه عدل خداوند، جلو آنها را بگیرد.

الف: شکایت قرآن از هواداران.

شاید شکایت قرآن به این مضمون باشد: خدایا! با اینکه دستور تلاوت قرآن آمده،[2] ولی بسیاری از مسلمانان حتّی نتوانستند از رو مرا بخوانند.

---

۱. بحار، ج۷، ص۲۲۲. ۲. سوره‌مزّمل، آیه ۲۰.

خدایا! بعضی که مرا می‌خواندند، حقِّ تلاوتم را ادا نمی‌کردند، یعنی بدون طهارت و وضو و تدبّر به سراغم می‌آمدند و یا در تلاوتم عجله می‌کردند.[۱]

خدایا! بعضی آیات مرا می‌خواندند و می‌فهمیدند، ولی عمل نمی‌کردند.

خدایا! بعضی که عمل می‌کردند، به دیگران نمی‌رساندند.

خدایا! بعضی در عمل به قرآن حتّی از مخالفان قرآن هم عقب‌تر ماندند. چنانکه حضرت علی ﷺ در وصیّت خود می‌فرماید: مبادا دیگران در عمل به قرآن و استفاده از رهنمودهای آن از شما مسلمانان جلو باشند.

خدایا! بعضی تنها به آیات عبادی و فردی عمل می‌کردند و نسبت به هجرت و جهاد و ایثار و سیاست که در متن آیاتم بود، بی‌اعتنا بودند و به بعضی آیات ایمان می‌آوردند و نسبت به بعضی آیات بی‌تفاوت بودند.

خدایا! بعضی به‌جای آنکه مرا قانون بدانند، وسیلهٔ نان دانسته و مال‌التّجارهٔ خود قرار دادند، از خواندن و چاپ کردنم سرمایه‌اندوزی‌ها کردند.

خدایا! بعضی که در فکر و روح خود انحرافی داشتند، آیات متشابه را (که چند نوع می‌توان معنا کرد) دستاویز اهداف خود قرار دادند.[۲]

خدایا! بعضی به جای اینکه در تفسیرم از مفسّران واقعی و پیامبر اکرم ﷺ و اهل‌بیت ﷺ استمداد نمایند، از سلیقه‌های شخصی خود در تفسیر آیات کمک می‌گرفتند.

خدایا! بعضی مرا وارونه معنا کردند و بعضی خوب مرا شناختند، ولی حقائق مرا نادیده گرفته و کتمان نمودند.[۳]

خدایا! به جای اینکه مرا برای دل‌های زنده بخوانند،[۴] بر مردگان خواندند.

خدایا! به جای آنکه مرا جزو اصیل‌ترین موادّ درسی قرار دهند، مرا از میان

---

۱. در قرآن درباره تدبّر و طهارت هرکدام سفارش‌ها شده است. ۲. سوره‌آل عمران، آیه۷.
۳. سوره‌بقره، آیه ۱۷٤. ٤. سوره یوسف، آیه۲.

برنامه‌های درسی و نسل تحصیل کرده جدا کردند.

خدایا! بعضی تنها به هنگام تفأل، استخاره وسوگند به سراغم می‌آمدند.

گرچه در حدیث شکایت قرآن تنها دربارهٔ تحریف و قطعه قطعه کردن آمده است،[۱] لیکن آنچه را ما از زبان حال قرآن نقل کردیم یک واقعیّتی است که از طرف هواداران قرآن بر سر قرآن آمده است.

ب: شکایت قرآن از مخالفان

قرآن از مخالفان خود چنین شکایت می‌کند:

خدایا! مرا ساختهٔ فکر بشر دانستند.[۲]

خدایا! مرا افسانه‌های پیشینیان دانستند.[۳]

خدایا! شنیدن تلاوت مرا ممنوع کردند.[۴]

خدایا! به آورندهٔ من تهمت سحر و جنون و کِهانت و کذب زدند.[۵]

خدایا! مرا می‌شنیدند، ولی لجاجت کرده و ایمان نمی‌آوردند.[۶]

خدایا! هنگامی که راهی برای انکار من نداشتند، می‌گفتند: قرآن دیگری برای ما بیاور و آن را تبدیل و تغییر بده.[۷]

۳ـ مسجد

یکی از شاکیان در قیامت، مسجد است.[۸]

در حدیث می‌خوانیم که رسول خدا ﷺ فرمود: روز قیامت مسجد به درگاه خداوند از مسلمانان شکایت می‌کند و می‌گوید: «یا رَبِّ عَطِّلونِی و ضَیَّعُونِی»[۹] خدایا! مرا تعطیل و حقّم را ضایع کردند.

---

۱. وسائل الشیعه، ج۳، ص۴۸۴. ۲. سوره‌نحل، آیه۱۰۳. ۳. سوره‌انعام، آیه۲۵.
۴. سوره‌فصّلت، آیه۲۶. ۵. سوره‌طارق، آیه۱۳. ۶. سوره‌سبأ، آیه۳۱.
۷. سوره‌یونس، آیه۱۵. ۸. بحارالانوار، ج۷، ص۲۲۲. ۹. وسائل الشیعه، ج۳، ص۴۸۴.

با آنکه پیامبرﷺ دربارهٔ رفتن به مسجد فرمود: خداوند برای هرگامی که به سوی مسجد برداشته شود ده پاداش می‌دهد و ده لغزش را می‌بخشد و ده درجه مرحمت می‌فرماید،[۱] باز هم مسجدها خلوت بود.

اهمیت و جایگاه مسجد

در اینجا به گوشه‌ای از نقش و آداب مسجد در روایات اشاره می‌کنیم:

* مسجد، محلّ وحدت واجتماع و کنگرهٔ با صفا و مقدّس مسلمانان است.

* مسجد، تنها جایی است که مسلمانان بدون هیچ امتیازی درکنار هم از هر نژاد و با هر زبان قرار می‌گیرند.

* مسجد، مرکز نشر فرهنگ اسلامی و آشناشدن با همفکران و پرس و جو از یکدیگر است.

* مسجد، اوّلین اقدام رسول اللّهﷺ هنگام هجرت از مکّه به مدینه است.

* مسجد، هم مرکز رشد مردم، هم محلّ دادرسی مظلوم، هم پایگاه تقویت جبهه‌های جنگ و هم مرکز بندگی خداوند است.

* مسجد، نمودار قدرت اسلام و علاقهٔ مردم به مکتب است.

* مسجد، هم نشانگر افراد غایب و بی‌اعتنا به امّت است و هم نشانگر عاشقان به خداوند است.

* مسجد، مکان مقدّسی است که نجس کردن آن حرام و تطهیر آن واجب و انجام هر نوع کاری که توهین به مسجد باشد، در آن ممنوع است.

* حضرت علی ﷺ فرمود: در مسجد، انسان هم با مردان خدا روبرو و هم با فرمان خدا آشنا و هم مشمول رحمت خدا می‌شود.[۲]

امّا هرگاه همین مسجد وسیلهٔ و مرکز توطئهٔ دشمن قرار گیرد، باید توسّط امام

---

۱. وسائل الشیعه، ج۳، ص۴۸۳. ۲. وسائل الشیعه، ج۳، ص۴۸۰.

مسلمانان به هر نحوی که ممکن است از بین برود، گرچه با قیمت خراب کردن آن باشد، همان گونه که رسول خداﷺ مسجد ضرار را خراب کردند.

٤ـ رهبران آسمانی

از جمله شاکیان در قیامت، رهبران آسمانی می‌باشند. در حدیث می‌خوانیم که روز قیامت اهل‌بیت پیامبرﷺ به عنوان شکایت می‌گویند: «یا رَبِّ قَتَلُونَا وَ طَرَّدُونَا وَ شَرَّدُونَا»[1] خدایا! ما را کشتند و تبعید و آواره ساختند.

خدایا! به‌جای پذیرفتن رهبری بر حقّ ما، به سراغ مسرفان و مفسدان و طاغوت‌ها رفتند.

خدایا! به جای مودّت و محبّت که مزد رسالت پیامبر اسلامﷺ بود، قرن‌ها بر سر منبرها و در نمازها به ما لعنت می‌کردند.

خدایا! مقدّسانِ سبک‌سر و کج‌فهم (خوارج) و عیّاشانِ دنیاپرست (قاسطین) و مقام‌پرستانِ بیعت شکن (ناکثین)، در قالب تدیّن و دینداری با تمام قوا با ما مخالفت کردند.

خدایا! تنها یادگار رسول‌اللّهﷺ دخترش فاطمهؑ بود که به او سیلی‌زده و حقّش را غصب نموده و خود و فرزندانش را شهید کردند.

خدایا! سر مبارک مولود کعبه و وصیّ پیامبرﷺ حضرت علی ؑ را با شمشیر شکافتند و جنازهٔ امام حسن ؑ را تیر باران کردند و بدن امام حسینؑ را زیر سم اسب رها کردند و عترت او را به اسارت بردند و امامان دیگر را هم در غل و زنجیر و زندان و تبعید ومحاصره به شهادت رساندند و حتّی گنبد و بارگاه‌های برمزار آنان را خراب کردند و بالاخره چنان وضعی پیش آوردند که به ناچار حضرت مهدی (عجّل‌اللّه‌تعالی‌فرجه) هم به امر الهی، از چشم مردم پنهان و غیبت اختیار کردند!

---

۱. وسائل الشیعه، ج۳، ص٤٨٤.

خدایا! سادات و نسل ما و راویان احادیث و علمای ربّانی را تبعید، زندان و شکنجه کردند و یا به شهادت رساندند.

خدایا! در برابر رهبران معصوم و عالمان واقعی، آخوندهای درباری تراشیدند، و با تهمت، توهین، تفرقه، شایعه و تهدید یاران، به ما خون دل دادند.

خدایا! کار به جایی رسید که نقل احادیث ما که درهای معارف، حکمت و حقایق بود، در یک زمان ممنوع و در زمان دیگر ارتجاع و در عوض نقل افکار شرقی و غربی روشنفکری به حساب می‌آمد.

خدایا!...

بارالها! ما را در روز قیامت از افرادی که مورد شکایت این شاکیان هستند، قرار مده.

آمین ربّ العالمین

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

سیمایی از قیامت

ندامتگاه

مسألهٔ حسرت و پشیمانی در قیامت، در آیات و روایات متعدّدی بازگو شده است که ما نمونه‌هایی از آن را در اینجا بیان می‌کنیم:

چنانکه خواندیم: یکی از نام‌های قیامت، ﴿یَومَ الحَسرَة﴾[1] است، یعنی روزی که مردم در آن حسرت‌ها دارند، در جملهٔ بعد دلیل حسرت آنان را چنین بیان می‌کند: ﴿إذْ قُضِیَ الأمرُ﴾ بخاطر آنکه کار از کار می‌گذرد و پروندهٔ اعمال انسان خاتمه پیدا می‌کند و هر یک از اهل بهشت و دوزخ به سرنوشت خود سپرده می‌شوند، در آن هنگام مرگ به صورت گوسفند و قوچی ظاهر و در برابر دوزخیان و بهشتیان ذبح می‌شود و بدین وسیله به اهل محشر فهمانده می‌شود که دیگر کار تمام شد، اهل بهشت برای همیشه در بهشت واهل دوزخ برای همیشه در جهنّم خواهند بود.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «شَرُّ النَّدامَةِ یَومَ القِیامَة»[2] ندامت و حسرت در روز قیامت سخت‌ترین پشیمانی‌هاست، زیرا هیچ راهی برای جبران وجود ندارد.

آری، هرگونه آرزو در آن روز بیهوده است، قرآن از قول مجرمین می‌فرماید: ﴿وَلَو أنَّ لِیَ کَرَّةً فَأکُونَ مِنَ المُحسِنِینَ﴾[3] اگر برای من برگشتی به دنیا بود از نیکوکاران می‌شدم، ولی هزار حیف که دیگر برگشتی در کار نیست.

در جای دیگر می‌گویند: ﴿وَ قَالُوا لَو کُنَّا نَسمَعُ أو نَعقِلُ مَا کُنَّا فِی أصحَابِ السَّعِیرِ﴾[4] اگر

---

۱. سوره‌مریم، آیه۳۹. ۲. نهج‌الفصاحه، حدیث ۱۸۱۰. ۳. سوره‌زمر، آیه۵۸.
٤. سوره‌ملک، آیه ۱۰.

ما در دنیا به حرف حقّ گوش داده و اهل فکر و تعقّل بودیم، امروز به این وضع گرفتار نمی‌شدیم.

آیات قرآن در این زمینه زیاد است، در آن روز فریادها بلند است، گاهی می‌گویند: ﴿هَل لَنا مِن شُفَعاءَ﴾[۱] آیا کسی هست که در این روز بزرگ شفاعت ما را کرده و نجاتمان دهد؟ گاهی فریاد می‌زنند: ﴿فَهَل إِلىٰ مَرَدٍّ مِن سَبيلٍ﴾[۲] آیا راهی برای فرار و رهایی هست؟ گاهی می‌گویند: ﴿رَبُّنا غَلَبَتْ عَلَينا شِقْوَتُنا﴾[۳] خدایا! شقاوت بر ما غلبه کرد و ما را از راه تو دور نمود.

وگاهی فریاد می‌زند که ای کاش من خاک بودم! ﴿يا لَيتَني كُنتُ تُراباً﴾[۴] آری، خاک از ما یک دانه می‌گیرد، ولی یک خوشه می‌دهد و ما این همه نعمت‌های خدا را گرفتیم، ولی کار ارزشمندی انجام ندادیم.

البتّه همه جا حسرت و ندامت خود را با داد و فریاد اظهار نمی‌کنند، بلکه (به نظر می‌آید) ابتدا شرمندگی خود را پنهان می‌نمایند، ﴿وَأَسَرُّوا النَّدامَةَ﴾[۵] ولی کم‌کم خجالت و ندامت از پنهانی به صورت آشکار و فریاد درمی‌آید.

این حسرت‌ها از همان لحظهٔ زنده شدن آغاز می‌شود که می‌گویند:

﴿يا وَيلَنا مَن بَعَثَنا مِن مَرْقَدِنا﴾[۶] وای برما! چه کسی ما را از قبرمان بیرون آورد.

در آن روز کارها و زحماتی که در دنیا برای غیر خدا کشیده‌اند، یکسره تباه و سبب حسرت آنان می‌شود. ﴿وَيُرِيهِمُ اللَّهُ أَعمالَهُم حَسَراتٍ﴾[۷]

و بارها تقاضای برگشت کرده و می‌گویند: ﴿رَبَّنا أَبْصَرنا وَسَمِعنا فَارْجِعنا نَعمَلْ صالِحاً﴾[۸] خدایا! حالا ما هوشیار و بینا و شنوا شدیم و فهمیدیم که انبیا درست گفتند و راه ما کج بوده است، خدایا! ما را به دنیا برگردان تا عمل صالح انجام دهیم!

---

۱. سوره‌اعراف، آیه۵۳.
۲. سوره‌شوری، آیه۴۳.
۳. سوره‌مؤمنون، آیه۱۰۶.
۴. سوره‌نبأ، آیه ۴۰.
۵. سوره‌یونس، آیه۵۴.
۶. سوره یونس، آیه۵۲.
۷. سوره‌بقره، آیه۱۶۶.
۸. سوره‌سجده، آیه۱۲.

ولی این ناله‌ها و نعره‌ها، هیچ سودی ندارد.

این ناله‌ها در هر مرحله و صحنه تا لحظه ورود به دوزخ و حتّی بعد از دخول جهنم ادامه دارد، زیرا می‌بینیم دوزخیان از قعر جهنّم فریاد زده و می‌گویند:

﴿رَبَّنا اَخْرِجنا مِنها فَاِنْ عُدنا فَاِنّا ظالِمُونَ﴾[1] خدایا! ما را از این جهنّمِ سوزان رها فرما و به دنیا برگردان و اگر ما مثل سابق به کارهای زشت خود ادامه دادیم، پس بی‌شک ما ظالم هستیم.

چه کسانی حسرت می‌خورند؟

۱ـ خوبان. روز قیامت حسرت سراسر وجود انسان را فرامی‌گیرد، حتّی خوبان نیز حسرت می‌خورند که ای کاش در دنیا، اعمال نیک بهتر و بیشتری انجام می‌دادند.

۲ـ پیروان طاغوت. قرآن می‌فرماید: ﴿یا حَسْرَتیٰ عَلیٰ ما فَرَّطْتُ فی جَنْبِ اللّٰهِ﴾[2] انسان در آن روز می‌گوید: دریغا از آنچه در حقّ خدا کوتاهی کردم.

طبق بعضی روایات حسرت در این آیه مربوط به کسانی است که رهبران آسمانی و اوصیای پیامبرﷺ را رها کرده و به‌دنبال رهبران فاسق رفتند.

۳ـ منکران رسالت. رسول خداﷺ به ابوذر فرمود: روز قیامت کسانی که مقام رسالت مرا قبول نکردند، در حال کوری و کری و در تاریکی‌های قیامت حاضر می‌شوند و می‌گویند: وای بر ما به خاطر کوتاهی‌هایی که در حقّ خداوند مرتکب شدیم!

٤ـ گویندگان بی‌عمل. امام باقرؑ فرمود: بیشترین حسرت در قیامت از کسانی است که در کلام وبیان خود از عدالت دم زدند، ولی به آن عمل نکردند.

۵ ـ افراد تندرو و افراطی نیز به هنگام قیامت حسرت‌ها دارند.[3]

٦ـ جاهلان. گروه دیگری که در قیامت حسرت می‌خورند کسانی هستند که توانایی

---

۱. سوره‌مؤمنون، آیه۱۰۷. ۲. سوره‌زمر، آیه٥٦. ۳. غررالحکم، «ندم».

تحصیل علم را داشته‌اند، ولی به دنبال فراگیری آن نرفته‌اند.[١]

٧ـ عالم بی‌عمل. کسانی که مردم به خاطر حرف‌شنوی آنان اهل‌بهشت شدند، ولی خودشان به خاطر نداشتن عمل اهل دوزخند.[٢]

٨ ـ اهل همنشینی و مجالست‌های بیهوده. در حدیث می‌خوانیم: هرگاه گروهی در جلسه‌ای گرد هم بنشینند و به جای یاد خدا به حرف‌های بیهوده سرگرم شوند، روز قیامت این مجلس برای آنان وسیلهٔ حسرت خواهد بود.[٣]

٩ـ گناهکاران. در دعا می‌خوانیم: «أعُوذُ بِكَ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي تُورِثُ النَّدَمَ»[٤] خدایا! از گناهانی که سبب ندامت وپشیمانی من در روز قیامت می‌شود به تو پناه می‌برم.

١٠ـ ریاست‌طلبان. آنان که برای ریاست دنیا دست و پا و حرص می‌زنند، روز قیامت گرفتار حسرتی بزرگ خواهند شد.[٥]

١١ـ کسانی که در دنیا توسط دوستان نااهل دچار انحراف شده‌اند، در روز قیامت غرق در حسرتند و فریاد می‌زنند: ﴿يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَاناً خَلِيلاً﴾ وای بر من ای کاش فلانی را برای خودم به عنوان دوست قرار نمی‌دادم، و از شدت ناراحتی دو دست خود را در دهان گذارده و به دندان می‌گیرد و می‌گوید: دوست بد مرا از راه خدا دور و منحرف کرد و ای کاش (به جای دوستی با فلانی،) با رسول خدا راهی پیدا می‌کردم.[٦]

١٢ـ ثروت‌اندوزان. از جمله افرادی که در قیامت بسیار حسرت می‌خورند، کسانی هستند که در طول عمر خود اموالی را چه بسا از راه نامشروع بدست آوردند، ولی مهلت بهره‌گیری از آن را نداشته و از دنیا رفته‌اند و آن اموال به دست کسانی رسیده است که آنان در راه خدا خرج کرده‌اند و بدین وسیله صاحب مال به جهنّم رفته،

---

١. نهج‌الفصاحه، حدیث ٣٠٥. ٢. نهج‌الفصاحه، حدیث ٣٠٥. ٣. وسائل‌الشیعه، ج٤، ص ١١٨٠.
٤. سفینة‌البحار، «ندم». ٥. معجم احادیث نبوی، ج٦، ص٣٩١.
٦. سوره‌فرقان، آیات ٢٦ تا ٢٩.

ولی وارث نیکوکار به بهشت می‌رود.[۱]

امام صادق ﷺ دربارهٔ آیه ﴿وَيُرِيهِمُ اللَّهُ أَعمالَهُم حَسَراتٍ﴾[۲] فرمود: آیه درمورد کسی است که در زمان حیات خود، به جمع اموال و ثروت‌اندوزی پرداخته و به محرومان کمک نکرده است، پس از مرگ او اگر وارثان در راه خیر و مسیر الهی صرف کنند، تلاش از صاحب مال ولی پاداش برای وارث است، و اگر در راه گناه صرف کنند، باز او با بجاگذاردن این اموال در دست وارث، گناهکار را یاری کرده ـ در گناهش نیز شریک است ـ و سبب ندامت و حسرتش می‌گردد.[۳]

۱۳ـ آدم‌کشی، رهاکردن بستگان، نداشتن وصیّت، بی‌اعتنایی به حقوق مردم و نپرداختن زکات، هرکدام وسیلهٔ حسرت در قیامت خواهد بود.

بارالها ما را از آن ندامت‌های مخفی و آشکار و از آن حسرت‌های سخت در تمام مراحل نجات بده.

اعترافات

مجرمان در قیامت ابتدا به حاشا کردن و دروغ گفتن می‌پردازند و خیال می‌کنند که همچون دنیا دروغ و انکار می‌تواند وسیله رهایی آنان باشد، ﴿يَومَ يَبعَثُهُمُ اللَّهُ جَميعاً فَيَحلِفُونَ لَهُ كَما يَحلِفُونَ لَكُم وَيَحسِبُونَ أَنَّهُم عَلىٰ شَيءٍ﴾[٤] روزی که خداوند همهٔ مردم را زنده و در دادگاه عدل خود حاضر می‌کند، پس سوگندهای ناحقّ می‌خورند که ما کار خلافی نکرده‌ایم.

او قیامت را همچون دنیا و خداوند را مانند مردم خیال کرده و همان گونه که در دنیا با سوگند دروغ مردم را گول می‌زد، می‌خواهد در قیامت با چنین سوگندهایی خداوند را هم گول بزند.

آری، کسی که یک عمر با دروغ خوگرفته است، نمی‌تواند به زودی از عادت خود

---

۱. غررالحکم، «خسر».
۲. سوره‌بقره، آیه۱٦٦.
۳. تفسیرصافی، ج۱، ص۱۵۷.
٤. سوره‌مجادله، آیه۱۸.

دست بکشد، ولی این دروغ‌ها در ابتدای کار است، کم‌کم که با صحنه‌های قیامت بیشتر آشنا می‌شود و پرده‌ها هم یکی پس از دیگری کنار می‌رود و عمل‌های خلاف هم تجسّم پیدا می‌کند و شاهدان و شاکیان فراوان از زمین و زمان و اولیای خدا وحتّی اعضای بدن او در دادگاه حاضر می‌شوند، دیگر جایی برای انکار و دروغ نمی‌بیند. در آنجاست که قرآن می‌فرماید: ﴿وَلایَکتُمُونَ اللّهَ حَدِیثاً﴾[1] هیچ مطلبی را پنهان نمی‌گذارند و هر چه هست می‌گویند. لذا در آن روز اعترافات عجیبی دارند که ما نمونه‌هایی از آنها را در اینجا نقل می‌کنیم:

١ـ در روز قیامت همین که خداوند به مجرمان می‌گوید: آیا پیامبران آیات مرا بر شما نخواندند و شما رااز این روز هشدار ندادند؟ می‌گویند: ﴿شَهِدنَا عَلی اَنفُسِنا﴾[2] بلی، ما امروز علیه خودمان گواهی می‌دهیم.

٢ـ کسانی که در دنیا راه خدا و اولیای او را رها کردند، در قیامت به گناهان خود اعتراف می‌کنند. ﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِم﴾[3]

٣ـ اعتراف به انکار قیامت. ﴿وَ لَو تَرىٰ اِذ وُقِفُوا عَلىٰ رَبِّهِم قَالَ أَلَيسَ هٰذا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلىٰ وَ رَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِمَا كُنتُم تَكفُرُونَ﴾[4] اگر ببینی روزی که کفّار را در پیشگاه پروردگار نگاهشان می‌دارند، خداوند از آنها می‌پرسد: آیا این قیامت حقّ نیست؟ می‌گویند: بلی، به خدا سوگند قیامت حقّ است. خداوند می‌فرماید: پس به‌خاطر انکار قیامت و کفرورزیتان در دنیا، اکنون عذاب موعود را بچشید.

٤ـ اعتراف به گناهان. در قیامت کفار می‌گویند: ﴿فَاعْتَرَفنَا بِذُنُوبِنا﴾[5] خداوندا! ما به گناهان خود اعتراف کردیم.

٥ ـ اعتراف به شقاوت خود. ﴿قَالُوا رَبُّنا غَلَبَت عَلَينَا شِقْوَتُنا وَ كُنَّا قَوماً ضَالِّينَ﴾[6] می‌گویند: خداوندا! شقاوت برما غلبه کرد و ما گروهی گمراه بودیم.

---

١. سوره‌نساء، آیه ٤٢. ٢. سوره‌انعام، آیه ١٣٠. ٣. سوره‌ملک، آیه ١١.
٤. سوره‌انعام، آیه ٣٠. ٥. سوره‌غافر، آیه ١١. ٦. سوره‌مؤمنون، آیه ١٠٥.

٦ـ اعتراف به ظلم و غفلت خود. ﴿يَا وَيلَنا قَد كُنَّا فِي غَفلَةٍ مِن هٰذا بَل كُنَّا ظالِمِينَ﴾[١] وای بر ما! به درستی که ما از پیش آمدن این روز در غفلت بودیم، بلکه نسبت به خود وجامعه ستم کردیم.

هر چه اقرار و اعتراف به گناه در دنیا وسیلهٔ عفو و بخشش خداوند است، در آخرت این اعترافات جز حسرت و شرمندگی هیچ گونه اثری ندارد.

اعتراف تنها در دنیا مؤثر است

گرچه در اوائل کتاب بحثی پیرامون «توبه» داشتیم، ولی در اینجا نیز به مناسبت بحث اعترافات قیامت، به چند حدیث دربارهٔ اعتراف به گناه در دنیا اشاره‌ای می‌کنیم:

در دنیا اقرار به گناه، وسیلهٔ عفو و بخشش الهی است، چنانکه حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «شَافِعُ المُذْنِبِ إقرَارُهُ»[٢] اعتراف گناهکار، وسیلهٔ شفاعت و مورد عفو قرار گرفتن اوست.

در حدیث دیگری آن حضرت می‌فرماید: «مَن إعْتَرَفَ بِالجَرِيرَةِ استَحَقَّ المَغفِرَة»[٣] هر کس به درگاه الهی به گناه و خلاف خود اعتراف نماید، سزاوار عفو و بخشش خداوند است.

گروهی که به خاطر علاقه به مال و دنیا، از رفتن به جبهه سرپیچی کردند و در جنگ تبوک شرکت نکردند، همین که آیاتی از قرآن را در مذمّت دنیاپرستانِ رفاه‌طلب شنیدند، از کار خود پشیمان گردیده و از رسول خدا و مسلمانان شرمنده شدند. آنها به عنوان توبه، دست از کار و تلاش و زندگی خود برداشته و وارد مسجد پیامبر شدند و خود را به ستون مسجد[٤] بستند. همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ برگشتند و از ماجرا آگاه شدند، فرمودند: آنها به ستون بسته باشند تا خداوند دربارهٔ

---

١. سوره‌انبیاء، آیه٩٧. ٢. غررالحکم، «الاقرار». ٣. غررالحکم، «الاقرار».

٤. همان ستون «توبه» و یا ستون «ابولبابه» در کنار مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله است.

آنان حکم کند.

پس از مدّتی آیه نازل شد: ﴿وآخَرُونَ اعتَرَفُوا بِذُنُوبِهِم خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللّهُ أن يَتُوبَ عَلَيهِم﴾[1] این افراد به خاطر اعتراف به گناه خود و اعمال خوبی که در کنار کارهای خلافشان انجام داده‌اند، اکنون که از رفتار ناپسند خود پشیمان هستند، امید است خداوند توبهٔ آنان را بپذیرد. زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

پس از نزول آیه، پیامبرﷺ دستور دادند آنان را از ستون مسجد آزاد کنند.[2]

آری، اعتراف به گناه نزد خداوند در دنیا، بهترین وسیله برای پذیرش توبه و دریافت عفو الهی است. چنانکه در دعا ومناجات می‌خوانیم: خدایا! اگر مرگ من نزدیک شده و کار خوبی هم ندارم، تنها وسیلهٔ دریافت لطف و عفو تو را اقرار و اعتراف به گناهان خود قرار می‌دهم. و امام سجاد ﷺ در صحیفهٔ سجادیّه دعایی دارد به نام دعای اعتراف به گناهان.

رحمت خدا در قیامت

امام صادقﷺ فرمودند: ﴿إذا كَانَ يَومُ القِيامَةِ نَشَرَ اللّهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ رَحمَتَهُ حَتّى يَطمَعَ إبلِيسَ فِي رَحمَتِهِ﴾[3] هنگامی که قیامت فرا می‌رسد، خداوند به قدری رحمت خودش را به روی مردم گسترش می‌دهد که حتّی ابلیس در اینکه مورد لطف قرار گیرد به طمع می‌افتد.

در سوره فرقان می‌خوانیم: ﴿فَأُولئِكَ يُبَدِّلُ اللّهُ سَيِّئاتِهِم حَسَناتٍ﴾[4] خداوند گناهان آنان را به کار نیک و حسنه تبدیل می‌کند.

در روایات متعدّدی که در تفسیر این آیه آمده چنین می‌خوانیم: روز قیامت گناهان مؤمن بر او عرضه می‌شود و از ناراحتی به لرزه می‌افتد، ولی به‌خاطر آنکه او اهل ایمان، حیا، صدق، اخلاص، حسن خلق و در خط رهبری معصوم و اولیای

---

١. سوره‌توبه، آیه١٠٢. ٢. تفسیرنمونه، ج٨، ص١١٥. ٣. بحارالانوار، ج ٦٤٣، ص٢٣٦.
٤. سوره‌فرقان، آیه ٧٠.

خدا بوده، مورد لطف مخصوص قرار می‌گیرد و به فرمان خداوند گناهان او به عبادت تبدیل می‌شود.(۱)

علاّمه طباطبائی﵀ می‌فرماید: روایات بسیار زیادی از شیعه و سنّی دربارهٔ تبدیل گناه به کار خیر در قیامت وارد شده است.(۲)

در بعضی روایات نیز می‌خوانیم: روز قیامت همین‌که گناهکار را به‌دوزخ می‌برند، می‌گوید: خدایا! گمان نداشتم مرا بسوزانی! خداوند می‌فرماید: او را مورد عفو خود قرار دادم، او را به بهشت ببرید وهمان حسنِ ظنّ به خدا، وسیلهٔ نجاتش می‌شود.(۳)

میزان در قیامت

یکی از مسائل مهم قیامت که در قرآن و روایات زیاد به چشم می‌خورد، مسألهٔ میزان است.

میزان، به معنای وسیلهٔ وزن و سنجش است. قرآن می‌فرماید: ﴿وَ أَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ﴾(۴) پیامبران با کتاب و میزان آمدند، یعنی انبیا قانون و ملاک حقّ و باطل و معیارهای سنجش خیر و شرّ را برای مردم آوردند.

میزان و وسیلهٔ سنجش اعمال در قیامت، لازم نیست مانند میزان و ترازوهایی باشد که در دنیا می‌بینیم، زیرا کلمهٔ «میزان» مانند کلمهٔ «چراغ» است، یعنی همان گونه که همهٔ چراغ‌ها در یک نقطه با هم شریکند و آن نور و از بین بردن تاریکی است و کلمهٔ چراغ شامل تمام انواع چراغ‌های قدیم و جدید و آینده می‌شود، ولی اکنون با لفظ چراغ، دیگر چراغ‌های گذشته به ذهن نمی‌آید و شکل ونوع آن فرق نموده است، در قیامت نیز میزان چنین خواهد بود و شکل و نوع و وسیلهٔ سنجش آن فرق خواهد کرد.

---

۱. تفاسیر نورالثقلین، ج ٤، ص ۳۳ و صافی، ج ۲، ص ۲۰۵.
۲. تفسیرالمیزان، ج ۱۵، ص ۲۶۹.
۳. تسلیةالفؤاد، ص ۱۷۹.
٤. سوره حدید، آیه ۲۵.

مرحوم مجلسی[۱] وعلاّمه طباطبائی[۲] با توجه به آیات وروایات، مطالبی را در مورد میزان بیان کرده‌اند و ما گوشه‌ای از آن را به اختصار در چهار عنوان مختلف، ذکرمی‌کنیم:

۱ـ میزان‌های قیامت

همان گونه که بیان کردیم میزان، در حقیقت وسیلهٔ سنجش است، با هر وسیله‌ای که باشد. چنانکه وسیلهٔ سنجش پارچه، متر و وسیلهٔ سنجش دیوار عمودی، شاغول و وسیلهٔ سنجش خط، خط‌کش و وسیلهٔ سنجش راه، کیلومتر و وسیلهٔ سنجش هوا و دما، هواسنج و دماسنج است، در قیامت نیز وسیلهٔ سنجش عمل انسان، حقّ است، ﴿وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾[۳] زیرا اساس آن روز، بر حقّ و حقانیّت است، حال در هر چه باشد. ﴿ذلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ﴾[۴]

در روایات متعدّد می‌خوانیم: میزان اعمال ما، پیامبران و امامان معصومند، زیرا آن بزرگواران به مقام والای انسانیّت رسیده‌اند و حقّ عمل را از نظر اخلاص و نوع و روش و استمرار آن انجام داده‌اند و کارهایشان الگو است، لذا اعمال مردم را با عمل آن بزرگواران مقایسه می‌کنند.[۵]

در زیارتنامه حضرت علی علیه‌السلام می‌خوانیم: «السَّلامُ عَلَيْكَ يَا مِيزَانَ الأَعْمَالِ»[۶] سلام بر تو ای کسی که وسیلهٔ سنجش اعمال ما در روز قیامت هستی.

۲ـ تعدّد میزان

در قیامت چون هر یک از اعمال ما، با نمونهٔ کاملی از نوع خودش سنجیده می‌شود، مثلاً نمازها را با نماز کامل و روزه و حجّ و جهاد و گفتار وسخنان ما را با

---

۱. بحارالانوار، ج۷، ص۲۴۲. ۲. تفسیر المیزان، ج۹، ص۷. ۳. سوره اعراف، آیه۷.
۴. سوره‌نبأ، آیه۳۹. ۵. بحارالانوار، ج۷، ص۲۴۹.
۶. زیارت حضرت علی علیه‌السلام در میلاد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله.

روزه و حج و جهاد و گفتار کامل می‌سنجند، بنابراین میزان‌ها متعدّد است. لذا قرآن نیز به جای کلمهٔ «میزان»، کلمهٔ «موازین» را بکار برده است. ﴿وَ نَضَعُ المَوازِینَ القِسطَ لِیَومِ القِیامَةِ﴾[۱]

۳ـ میزان برای همه نیست

طبق روایات، میزان برای افراد مؤمن است، امّا مشرکان و کسانی که اعمالشان همچون کف روی آب بی‌حقیقت است و یا با یک سری گناهانی که مرتکب شده‌اند تمام کارهای خوبشان را تباه کرده‌اند، برای آنان وزن و میزانی نخواهد بود. ﴿فَحَبِطَتْ اَعمالُهُم فَلانُقِیمُ لَهُم یَومَ القِیامَةِ وَزناً﴾[۲]

حضرت علی علیه‌السلام فرمود: برای رهبران گمراه‌کننده نیز وزن و میزانی در قیامت نخواهد بود، زیرا وضع آنان به قدری رسوا می‌باشد که نیازی به حساب و کتاب و سنجش ندارند.[۳]

امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: برای مشرکان ترازوی عدل نصب نمی‌گردد و نامهٔ عملشان نیز در قیامت گشوده نمی‌شود و مسألهٔ سنجش و حساب و کتاب، تنها مخصوص مسلمانان است.[۴]

۴ـ عوامل سنگینی میزان

تمام کارهای خیر، میزان عمل را سنگین و تمام کارهای شرّ آن را سبک می‌کند، ولی در حدیث می‌خوانیم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: اخلاق نیکو در سنگینی عمل صالح از هر خیر دیگر مفیدتر است.[۵]

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۴۷. ۲. سوره کهف، آیه ۱۰۵. ۳. تفسیر صافی، ذیل آیه ۱۰۵ کهف.
۴. حیات پس از مرگ، علامه طباطبایی. ۵. بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۴۲.

صراط

کلمهٔ «صراط»، بیش از چهل بار در قرآن استعمال شده است.

چون در روز قیامت، صراط، تجسّم یافتهٔ همان صراط و خطوط فکری عقیدتی و عملی هر انسان است که در دنیا برای خود می‌پذیرد و یگانه عامل شخصیّت او می‌باشد، بدین جهت کمی دربارهٔ «صراط مستقیم» یعنی تنها راهی که در دنیا مطلوب و راه رسیدن به کمال است، گفتگو می‌کنیم و آنگاه به سراغ صراط در قیامت می‌رویم.

راه مستقیم، یعنی راه راست، راه حقّ و عدل، راه انبیا و شهدا و صالحان و صدّیقین[۱] و راه خدا، ﴿إِنَّ رَبِّی عَلیٰ صِراطٍ مُستَقِیمٍ﴾[۲] راه محمّد ﷺ ﴿إِنَّکَ عَلیٰ صِراطٍ مُستَقِیمٍ﴾[۳].

راه مستقیم، بیش از یکی نیست، ولی راههای انحرافی زیاد است.

راه مستقیم، راهی است که نه افراط دارد، نه تفریط.

راه مستقیم، راهی است که نه به مسائل فکری تنها بها می‌دهد و نه تنهامسائل عملی را ارزشمند می‌داند.

راه مستقیم، راهی است که فرد وجامعه را در کنار هم قرارداده وهمچنین جسم و جان، فکر و عمل، قیام و توکّل، عقل و احساس را در کنار هم قرار می‌دهد.

راه مستقیم، هم به مسائل دنیوی توجّه دارد و هم به مسائل اُخروی.

راه مستقیم، همان دین خداست. قرآن می‌فرماید: ﴿هَدانِی رَبِّی إِلیٰ صِراطٍ مُستَقِیمٍ دِیناً قِیَماً﴾[۴] به مردم بگو: خداوند مرا به راه مستقیم که آن مکتب و دینی است که بر اساس فطرت و عقل پابرجاست، هدایت فرمود.

راه مستقیم، همان راه عبودیّت و بندگی خداوند است. ﴿و أَنِ اعبُدُونِی هٰذا صِراطٌ

---

۱. سوره‌نساء، آیه۶۹. ۲. سوره‌هود، آیه۵۶. ۳. سوره‌زخرف، آیه۴۳.
۴. سوره‌انعام، آیه۱۶۱.

مُستَقِيمٌ﴾[١]

راه مستقیم، همان تمسّک و پیوند با خداوند است. ﴿وَمَن يَعتَصِم بِاللَّهِ فَقَد هُدِيَ إِلىٰ صِراطٍ مُستَقِيمٍ﴾[٢] و شکّی نیست که تمسّک به خداوند، همان پذیرفتن قانون خدا و اطاعت از اولیای اوست، چنانکه امام صادق ﷺ فرمود: «وَ اللّهِ نَحنُ الصِّراطُ المُستَقِيمُ»[٣] به خدا سوگند تنها ما راه مستقیم هستیم و بس.

بنابراین، در میان صدها و هزاران خطوط انحرافی، بودن در راه مستقیم به قدری اهمیّت دارد که واجب است هر مسلمانی لااقل روزی ده مرتبه برای قرار گرفتن خود و دیگران در آن راه، مصرّانه از خداوند استمداد کرده و بگوید: ﴿اِهْدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ﴾ خداوندا! ما را به راه مستقیم هدایت فرما.

صراط در قیامت

در قیامت روی جهنّم پلی است به نام «صراط» که از مو باریک‌تر و از شمشیر برّنده‌تر است.[٤] و همهٔ مردم باید از آن عبور نمایند، وبه قول قرآن: ﴿وَإِن مِنكُم إِلاّ وارِدُهَا كانَ عَلىٰ رَبِّكَ حَتماً مَقضِيّاً ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوا وَ نَذَرُ الظّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً﴾[٥] هیچ یک از شما نیست مگر آنکه وارد دوزخ می‌شود، این امری است حتمی، ولی افراد باتقوا را نجات می‌دهیم و ظالمان را در حالی که از ضعف و ذلّت به زانو درآمده‌اند در آن رها می‌کنیم.

به فرمودهٔ روایات، عبور از صراط برای مؤمنان همچون برق است و برای گروه دیگری همچون باد وبرای بعضی مانند اسب می‌باشد وخلاصه هر کدام ایمان و عمل صالح بیشتری داشته باشند، با سرعت بیشتری عبور می‌کنند.[٦]

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هنگام عبور مؤمنان، آتش دوزخ سرد وسالم می‌شود،

---

١. سوره‌یس، آیه ٦١.
٢. سوره‌آل عمران، آیه ١٠١.
٣. تفسیر نورالثقلین، ج ١، ص ١٧.
٤. نورالثقلین، ج ٥، ص ٥٧٢.
٥. سوره‌مریم، آیه ٧١ و ٧٢.
٦. تفسیر نورالثقلین، ج ٣، ص ٣٥٣.

چنانکه برای حضرت ابراهیم آتش سرد شد.[۱]

البتّه عبور مؤمنان از جهنّم و دیدن جهنّمیان و جایگاه و صحنه‌های عذاب آنان، سبب می‌شود در مقایسه‌ای با بهشت، جایگاه بهشتی خود را بهتر بشناسند و اگر چند روزی در دنیا برای خدا یک سری سختی‌ها را تحمّل کردند، سرانجام به کجا رسیده‌اند.

در حدیث می‌خوانیم: خداوند هیچ کس را به بهشت نمی‌برد مگر آنکه او را به جهنّم و عذاب‌های آن آشنا و مشرف قرار می‌دهد تا قدر نعمت‌ها و فضل خدا را نسبت به خودش بداند و نشاط و شادی او بیشتر شود و همچنین احدی را به دوزخ نمی‌برد مگر آنکه نعمت‌های بهشت را به او نشان دهد تا بیشتر بسوزد و حسرت بخورد.[۲]

در صراط چه می‌گذرد؟

در روایات متعدّد می‌خوانیم: روی این پل با آن همه دلهره و اضطرابی که انسان دارد و صحنه‌های آتش پیرامون آن و باریکی راه و لحظهٔ سرنوشت‌ساز ابدی، در چند مرحله توقفگاه است که غیر از اولیای خدا که برق‌آسا از آن مواقف می‌گذرند، دیگران باید پاسخگو باشند.[۳]

امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾[۴] می‌فرماید: مراد جوابگویی به خداوند در آن عبورگاه است.[۵]

در آن عبورگاه، از نماز، بستگان، فامیل، حقوق مردم وامانت سؤال می‌کنند، در آنجا نیز افرادی استوارند که در انتخاب رهبر، دنبال هر شخصی در دنیا نرفته و تنها از رهبرانی پیروی کرده‌اند که منتخب خدا و رسول او بوده‌اند.[۶]

---

۱. نور الثقلین، ج۳، ص۳۵٤.
۲. نورالثقلین، ج۳، ص۳۵٤.
۳. بحارالانوار، ج۸، ص٦۷.
٤. سوره‌فجر، آیه ۱٤.
۵. بحارالانوار، ج۸، ص٦۵.
٦. بحارالانوار، ج۸، ص٦۹.

پیامبرﷺ فرمود: «لِكُلِّ شَیءٍ جَوازٌ وَ جَوازُ الصِّراطِ حُبُّ عَلیبن ابیطالب»[۱] برای ورود و عبور از هر چیزی، اجازه لازم است و جواز عبور از صراط در قیامت، علاقه و اطاعت از امیرالمؤمنین علیه السلام است.

پیامبر اکرمﷺ در موارد مختلفی به حضرت علی علیه السلام فرمود: «اَنتَ قَسیمُ الجَنَّةِ وَ النّارِ»[۲] پیروی و محبّت تو سبب بهشت رفتن و انکار و مخالفت با تو رمز دوزخ است. مرحوم علاّمه امینی از احمد حنبل و ابن ابی‌الحدید و عدّهٔ دیگری از علمای اهل‌سنّت نقل کرده که مسألهٔ عبور از صراط یا سقوط در دوزخ، وابستگی به حضرت علی علیه السلام دارد.[۳] یعنی معیار و جواز عبور یا سقوط با پیروی و مودّت آن حضرت یا انکار و بغض آن بزرگوار است.

همچنین حضرت علی علیه السلام فرمود: «أنَا الصِّراطُ المَمدُودُ بَینَ الجَنَّةِ وَالنّارِ»[۴] من آن صراط و راهی هستم که میان بهشت و دوزخ کشیده شده است.

اولیای خدا در مناجات خود عبور از صراط را یادآور می‌شوند و به درگاه خدا ناله‌ها دارند.

در دعا می‌خوانیم: «فَواسَوأتاهُ غَداً مِنَ الوُقُوفِ بَینَ یَدَیكَ إذا قیلَ لِلمُخِفِّینَ جُوزُوا و لِلمُثقِلِینَ حُطُّوا أفَمَعَ المُخِفِّینَ أجُوزُ أم مَعَ المُثقِلِینَ أحَطُّ»[۵]

ای خدای من! افسوس از فردا که در پیشگاه تو باید جوابگو باشم، روزی که به مردان سبک‌بار و باتقوا گفته می‌شود: از صراط عبور کنید، ولی به گناهکاران سنگین‌بار خطاب می‌شود: سقوط کنید، در این حال نمی‌دانم که من در چه حالی خواهم بود، آیا عبور خواهم کرد یا سقوط؟

---

۱. بحارالانوار، ج۳۹، ص۲۰۲. ۲. تنها مرحوم مجلسی ۳۲ حدیث در بحار، ج ۳۹، آورده است.
۳. الغدیر، ج۳، ص۲۹۹. ٤. علم‌الیقین، ج۲، ص۹٦٦.
۵. ضمن دعائی که در مسجد زید خوانده می‌شود مفاتیح الجنان.

شفاعت

شفاعت، به معنای درکنار چیزی یا شخصی قرارگرفتن و جفت‌شدن است.

مثلاً شاگردی در مدرسه نمرهٔ کم می‌آورد و معلّم حاضر می‌شود یکی دو نمره اضافه به او بدهد تا او هم قبول شود، در اینجا نمره‌ها درکنار هم، شاگرد ضعیف را نجات می‌دهند. یا مثلاً نخ باریک توانی ندارد، نخ‌های دیگر با او تابیده و محکم شده و سبب بهره‌گیری می‌شود و یا مراجعه به پزشک و مصرف دارو، عامل بهبودی بیمار می‌باشد.

در مثال‌های بالا جمع‌شدن نمره‌ها و نخ‌ها و پزشک و دارو یک نوع شفاعت و در کنارهم آمدن است.

تنهٔ درخت هم شفاعت می‌کند و مواد غذایی را از ریشه گرفته و به شاخه‌ها و میوه‌ها می‌رساند. سیم برق هم برق را به لامپ‌ها می‌رساند. وخلاصه در عالم هستی هر یک از نور و حرارت و آب و زمین، دانه را از مرحله‌ای به مرحلهٔ بالاتری می‌رساند، این بود نمونه‌هایی از معنای شفاعت در طبیعت.

امّا معنای شفاعت در آخرت آن است که اولیای خدا، اعمّ از انبیا و امامان و علما و شهدا که به قلّه‌های تکامل معنوی رسیده‌اند، دست ضعیفانی (که انحراف فکری ندارند، ولی لغزشهای عملی دارند) را گرفته و آنان را از قهر خدا نجات می‌دهند، البتّه شکّی نیست که مقام شفاعت واجازهٔ آن تنها به دست خداست.

در اینجا سعی می‌کنیم، پرتوی از سیمای شفاعت که درکتب مختلف مطرح شده است را در قالب پرسش‌ها و شبهات و پاسخ به آنها بیان نماییم:

پاسخ به شبهات

سؤال ۱: آیا مسألهٔ شفاعت اولیای خدا در قیامت، قطعی و حتمی است؟ و آیا قرآن و روایات با صراحت از آن نامی به میان آورده‌اند؟

پاسخ: بله، تمام کتاب‌های مهم اعتقادی شیعه و سنّی مسأله شفاعت را طبق روایات متعدد بیان کرده‌اند.[۱] در قرآن بیش از بیست مرتبه از مسأله شفاعت سخن به میان آمده و مرحوم مجلسی در بحارالانوار، ۸۶ حدیث در این باره نقل فرموده است. فخررازی در تفسیر آیه ﴿عَسىٰ أن يَبعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحمُوداً﴾[۲] می‌گوید: همهٔ مفسّران گفته‌اند: مقام محمودی راکه خداوند در این آیه به پیامبرش وعده داده، همان مقام شفاعت اوست.[۳]

بنابراین از نظر قرآن و روایات، در اصل شفاعت انبیا و اولیای خدا جای هیچ گونه تردید و اختلافی نیست.

سؤال ۲: آیا شفاعت کردن تنها مخصوص پیامبر است؟

پاسخ: نه، زیرا در روایات (شیعه و سنّی) شفاعت را برای علما و شهدا و صالحان بیان کرده‌اند، تا چه رسد به امامان معصوم علیهم‌السلام.

سؤال ۳: از چه کسانی شفاعت می‌شود؟

پاسخ: کسانی که دارای بینش و عقائد فکری و رهبری صحیح باشند و تنها در عمل دچار لغزشهایی شده باشند، مشمول شفاعت شافعان می‌شوند. قرآن می‌فرماید: ﴿لايَملِكُونَ الشَّفاعَةَ الاّ مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحمٰنِ عَهداً﴾[۴] تنها کسانی از شفاعت بهره‌مند می‌شوند که میان خود و خدایشان پیمانی داشته باشند و خدا و اولیای او و راه آنان را قلباً پذیرفته باشند.

آری، کسانی که در این دنیا از اولیای خدا و علمای ربّانی پیروی کرده باشند، در آن روز هم می‌توانند از آنان بهره گیرند و مشمول شفاعت آن بزرگواران باشند، یعنی باید بذر شفاعت را در دنیا کاشت تا در آخرت برداشت کرد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «اِستَجِيبُوا الاَنبياءَ وَ سَلِّمُوا بِاَمرِهِم وَ اعمَلوا بِطاعَتِهِم

---

۱. معجم‌المفهرس لاحادیث النبوی، از صحاح ستّه و غیره، ماده «شفع».
۲. سوره‌اسراء، آیه ۷۹. ۳. تفسیرکبیرفخررازی، ذیل آیه. ۴. سوره‌مریم، آیه ۸۷.

تَدخُلُوا فِی شَفاعَتِهِم» دعوت و ندای پیامبران گرامی را بپذیرید و نسبت به فرمان‌های آن بزرگواران تسلیم باشید وعمل شما طبق دستور وفرمان آنان باشد تا در شفاعت آنان وارد شوید.

البتّه روایاتی نسبت به کوتاهی در بعضی از اعمال مهم، نظیر کوتاهی و سبک شمردن نماز آمده است که شفاعت اولیای خدا شامل حال آنان نمی‌شود.

سؤال ۴: چرا خداوند مستقیماً گناهکاران را مورد عفو قرار نمی‌دهد تا نیازی به شفاعت دیگران نباشد؟

پاسخ: اوّلاً: شاید دلیل آن کوبیدن روح تکبّر انسان و امربه تواضع در برابر بندگان صالح خدا باشد، همان گونه که به شیطان امر شد در برابر آدم سجده کند.

قرآن در باره گروهی می‌فرماید: همین که به آنان گفته می‌شد بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار و دعاکند، آنان سرهای خود را به طرف دیگر برگردانده و با تکبّر مخصوصی بی‌اعتنایی می‌کردند.[۱]

ثانیاً: مقام شفاعت از پاداشهایی است که خداوند به خاطر عبادت و بندگی اولیای خدا به آنان داده است، نه اینکه کمبودی در عفو خداوند است که با شفاعت و واسطه شدن مردان خدا جبران می‌شود.

ثالثاً: انسان همین که دید اولیای خدا مانند انبیا، امامان، شهدا، علما، صالحان و یا قرآن و... در قیامت اهل شفاعت هستند، سعی می‌کند در دنیا خود را به آنان نزدیک و از پرتو رهنمودهای آنان استفاده کند.

از همه گذشته، عطاکردن مقام شفاعت جاذبه‌ای در افراد به وجود می‌آورد که اگر به مقام نبوّت و امامت نمی‌رسند، لااقل خود را به مقام شهدا و صالحان و علما برسانند.

سؤال ۵: آیا مشمول شفاعت شدن، پاداش و مزد بدون کار و زحمت نیست؟ اگر

---

۱. سوره منافقون، آیه ۵.

قرآن می‌فرماید: ﴿وَ أَنْ لَيسَ لِلإنسَانِ إلاّ مَا سَعىٰ﴾[1] پس مزدها باید بر اساس کار و تلاش باشد و شفاعت کردن از گناهکاری که باید به جهنّم برود، مزد دادن بدون کار است و با آیه منافات دارد؟

پاسخ: روز قیامت شفاعت تنها شامل حال کسانی می‌شود که با ایمان و عمل صالح خود توانسته‌اند سرمایه‌ای را ذخیره و اعتباری را کسب نمایند. همان گونه که در دنیا اگر کسی خوش حساب باشد و مبلغی پول نقد به بازار ببرد، به واسطهٔ اعتباری که دارد، مدّت و مبلغی را هم نسیه به او می‌دهند، که در واقع آن نسیه و اعتبار، شعاع همان سابقه و نقدینگی اوست. در آخرت هم بهره‌بردن از شفاعت، در حقیقت پرتوی از همان اعمال انجام‌دادهٔ اوست.

بنابراین در شفاعت باید افراد حرکت‌ها و اعمال صالحی داشته باشند تا مشمول شفاعت اولیای خدا بشوند و این مزد بدون کار نیست. همان گونه که در کوهنوردی افراد قوی به کسانی کمک می‌کنند که خود را به دامنهٔ کوه رسانده باشند، نه آنان که پای کوه لمیده و هیچ حرکتی نداشته‌اند.

سؤال ۶: آیا رحم و لطف شفیعان بیش از خداوند است که خداوند می‌خواهد گناهکاران را عذاب کند، ولی اولیای خدا واسطه شده و نمی‌گذارند؟!

پاسخ: خیر، واسطه‌ها هم با مقام و دستوری که از طرف خدا دارند شفاعت می‌کنند، و اگر خداوند آن مقام یا اجازهٔ شفاعت را به آنها مرحمت نفرموده بود، احدی حق شفاعت کردن نداشت. بنابراین شفاعت و واسطه‌گری آن بزرگواران نیز در حقیقت شعاعی از لطف خداوند است، قرآن می‌فرماید: ﴿مَن ذَا الَّذي يَشفَعُ عِندَهُ إلاّ بِإذنِه﴾[2] کیست که در حضور خدا حق شفاعت داشته باشد، مگر به اذن او.

سؤال ۷: اگر قانون کیفر الهی طبق عدل است، شفاعت وواسطه‌گری چرا؟

پاسخ: اوّلاً: هم قانون به کیفر رسیدن گناهکاران حقّ است، هم دادن مقام عالی

---

۱. سوره نجم، آیه ۳۹. ۲. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

شفاعت به اولیای خدا، امّا یکی از آنها بر دیگری اولویّت داده شده است.

ثانیاً: خداوند تنها منتقم نیست، غفور و رحیم هم هست، بنابراین هر صحنه‌ای می‌تواند مظهر یکی از صفات الهی باشد. گاهی به عنوان اظهار عدل و انتقام، گناهکار را کیفر می‌دهد و گاهی به واسطهٔ شفاعت دیگران او را می‌بخشد، زیرا بخشش هم حق خدا و از صفات اوست.

سؤال ۸: آیا وعدهٔ شفاعت و امید به آن، گناهکاران را جری و جسور نمی‌کند؟

پاسخ: اوّلاً: اگر وعدهٔ شفاعت و پذیرش آن برای هرکس و با هر انگیزه و عملی قطعی بود، شاید عامل جرأت انسان بر گناه می‌شد، امّا ایمان به شفاعت در صورتی که برای انسان معلوم نیست مشمول آن می‌شود یا نه، یا فلان گناه را هم شامل می‌شود یا نه، و یا این شفاعت قبل از عقوبت‌ها و قهر الهی است یا بعد از مدّت‌ها کیفر و شکنجه، دیگر سبب جرأت بر گناه نمی‌شود.

مثلاً اگر یکی از بانک‌ها اعلام کند که به تعدادی جایزه می‌دهد، این وعده مشترکین در آن بانک را دلگرم و نور امید می‌دهد، ولی جرأت خرید با تکیه به پولی که از جایزه بدست خواهد آمد را به انسان نمی‌دهد و هرگز به امید جوائز احتمالی بانک خرید نمی‌کند، زیرا نه برندهٔ جایزه معلوم است و نه مبلغ و تاریخ پرداخت آن.

ثانیاً: مگر توبه و قبول آن سبب جرأت بر گناه می‌شود؟ زیرا توبه هم نور امید در دل گنهکار می‌تاباند، پس باید توبه هم انسان را جری کند؟ ولی چنین نیست، زیرا معلوم نیست خداوند توبه از کدام گناه و از کدام شخص و در کدام شرایطی را می‌پذیرد؟

به علاوه شرایط شفاعت چنانکه گذشت باعث رشد افراد است، نه جرأت بر گناه آنان.

سؤال ۹: چرا در بعضی آیات شفاعت نفی شده است؟

پاسخ: در دو جای قرآن می‌خوانیم: بترسید از روزی که شفاعتی پذیرفته نیست.[۱] این خطاب قرآن به یهودیان خودخواهی است که طبق یک عقیده موهوم خود، خیال می‌کردند هرگز به قهر خدا دچار نمی‌شوند و حتّی اگر عذابی باشد، تنها برای چند روزی است وگرنه نژاد یهود، برترین نژاد و نور چشم نظام آفرینش است و در قیامت نیز مشمول لطف و شفاعت خداوند خواهند بود.

همچنین پاسخ به بت‌پرستانی است که عقیده داشتند که این سنگ و چوبی که می‌پرستند، شفاعت کننده آنهاست.

بنابراین خداوند برای سرکوب این خرافات و کوبیدن روح خودخواهی یهودیان می‌فرماید: در آن روز هر کسی سروکارش تنها با عمل خودش می‌باشد و جای عوض و رشوه و شفاعت نیست.

آری، شفاعت مردان خدا که به خاطر بندگی حق به مقام محمود رسیده‌اند کجا و شفاعت سنگ و چوب بی‌عقل و شعور کجا؟

شفاعت گناهکارانی که اقرار به گناه و تقصیر خود دارند کجا و شفاعت یهودیان خودخواه نژادپرست کجا؟

پس اگر در آیاتی می‌خوانیم که شفاعتی نیست، باید مورد و زمینه و ویژگی‌های شفاعت‌کننده و شفاعت شونده را هم درنظر بگیریم.

سؤال ۱۰: چه افرادی از شفاعت محرومند؟

پاسخ: قرآن در این باره یک صحنه بسیار جالبی را از گفتگوی اهل بهشت (در همان حال که در بهشت هستند) با اهل جهنّم ترسیم نموده و می‌فرماید:

﴿فِی جَنّاتٍ یَتَساءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِینَ﴾ بهشتیان در بهشت با مجرمانی که در دوزخند سؤال و جواب می‌کنند. آنان می‌پرسند: ﴿ما سَلَکَکُم فی سَقَر﴾ چه کاری شما را به سوی جهنّم کشانید؟ و جهنّمیان پاسخ می‌دهند:

---

۱. سوره بقره، آیه ۴۸ و ۱۲۳.

﴿لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾ ما پای‌بند نماز نبودیم و در حقّ خدا کوتاهی کردیم.

﴿وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ﴾ ما حقّ محرومان جامعه را نادیده گرفته و آنان را اطعام نکردیم وطبق حدیثی که ذیل آیه آمده: یعنی ما خمس و زکات نمی‌دادیم.

﴿وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ﴾ ما همراه دیگران غرق در لهو و لعب بودیم.

﴿وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ﴾ برنامه ما انکار روز قیامت بود تا آنکه آن روز فرا رسید.

﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾[1] به خاطر این اعمال، شفاعت‌های شفیعان شامل حال آنها نشده و فائده به حالشان ندارد.

در واقع سبب محروم ماندن از شفاعت چهار چیز است:

الف: بی‌اعتنایی به نماز و حق خدا.

ب: بی‌توجّهی به طبقهٔ محروم جامعه.

ج: سرگرم باطل شدن.

د: لجاجت و نپذیرفتن معاد، با وجود صدها دلیل.

سؤال ۱۱: مگر لطف خدا و اولیای او محدود است که گروهی حتّی مشمول شفاعت هم نمی‌شوند؟

پاسخ: بهره‌گیری از الطاف خدا تنها مربوط به لطف او نیست، بلکه بستگی به ظرفیّت، استعداد و لیاقت ما نیز دارد، به چند مثال توجه فرمایید:

نور خورشید، کمبودی ندارد و خاک به خاطر تیرگی خودش نمی‌تواند مثل آئینه آن را منعکس کند و این گناه نور نیست.

آب دریا زیاد است، ولی قطره‌ای از آن در توپ در بسته نمی‌رود و این گناه دریا نیست، بلکه بسته بودن واستعداد نداشتن توپ او را محروم کرده است.

انسانی که به خاطر گناهان زیاد، روح خود را تیره و درهای ورودی روحش که

---

۱. سوره‌مدّثر، آیات ۴۰ تا ۴۸.

همان چشم و گوش و فکر باشد بسته نگاه داشت، از فضل خدا محروم می‌ماند. قرآن به افرادی که در کفر و گناه خود لجوج هستند، می‌فرماید: ﴿صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ﴾ آنان گویا کر و گنگ و کورند.

اگر پزشکی نتواند مرده‌ای را زنده کند، ضعف او نیست، زیرا مرده قابلیّت خود را از دست داده است، چنانکه خداوند به پیامبرش می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ﴾[1] تو قادر نیستی مرده دلان را هدایت و ندای حق را به گوش دل آنان برسانی. در جای دیگر می‌فرماید: ﴿لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا﴾[2] برنامه‌های تبلیغی و ارشادی تو تنها در افرادی می‌تواند اثر کند که زنده دل باشند.

بنابراین علاوه بر لطف الهی، ظرفیّت و استعداد خود انسان نیز در دریافت شفاعت مهم است.

چند نکته

از روایات اسلامی چند مطلب استفاده می‌شود:

۱ـ درجات شفاعت‌کنندگان یکسان نیست، بلکه بالاترین مقام برای پیامبر اسلام ﷺ سپس انبیا و امامان معصوم ﷺ، آنگاه علمای ربّانی و شهدا و دیگران می‌باشد و مقدار و حدود شفاعت کردن بستگی به مقام شفاعت‌کنندگان دارد.

۲ـ در جمع‌بندی میان روایات به این نتیجه می‌رسیم که آغاز و افتتاح شفاعت در قیامت، ابتدا به دست حضرت محمّد ﷺ و آنگاه دیگران است.[3]

۳ـ پیشوایان معصوم ما در مواردی چندین بار با سوگند فرمودند: واللّه ما شفاعت می‌کنیم، واللّه ما شفاعت می‌کنیم... .

٤ـ معنای شفاعت آن نیست که گناهکار حتماً قبل از هر گونه عقوبت مورد لطف قرارگیرد، بلکه گاهی بعد از مدّت‌ها عذاب و شکنجه مورد عفو قرار می‌گیرد،

---

۱. سوره‌نمل، آیه ۸۰. ۲. سوره‌یس، آیه ۷۰.

۳. تفسیر المیزان و سنن ابن‌ماجه، حدیث ٤۳۰۸.

چنانکه در روایتی می‌خوانیم: هنگامی که کفّار و مشرکین در کنار خداپرستان گناهکار در دوزخ قرار گرفتند، شروع به نیش‌زدن کرده و می‌گویند: آن ایمان شما به خدا دردی دوا نکرد و عاقبت شما هم مثل ما در دوزخ قرار گرفتید! خداوند به ملائکه امر می‌کند تا آن خداپرستان گناهکار را مورد شفاعت قرار دهند.[۱]

۵ ـ شفاعت کردن تنها مخصوص انسان‌های بزرگوار نیست، بلکه همان گونه که در نهج‌البلاغه می‌خوانیم: یکی از شفاعت کنندگان در روز قیامت قرآن است، حضرت علی ﷺ می‌فرماید: «وَاعلَمُوا اَنَّهُ شافِعٌ وَ مُشَفَّع... وَاَنَّه مَن شَفَعَ لَهُ القُرآنُ یَومَ القِیامَةِ شُفِّعَ فِیه»[۲] بدانید که قرآن شفاعت‌کننده‌ای است که شفاعتش روز قیامت (درباره کسانی که آن را یاد گرفته و یاد داده و تلاوت کرده و به آن عمل نموده‌اند) پذیرفته است.

گرچه بعضی مسأله شفاعت قرآن را نوع دیگری معنا و دست به توجیه زده‌اند، ولی طبق روایات بسیاری که در کتاب اصول کافی وارد شده،[۳] قرآن همانند سایر اعمال خیر، تجسّم یافته و در قیافهٔ یک جوانی بسیار زیبا ظاهر شده و در برابر اهل قیامت عبور می‌کند به طوری که همهٔ فرشتگان و انبیا و مؤمنان خیال می‌کنند او یکی از افراد آنان است، ولی از جلوی همه آنها گذشته و در مقامی والا قرار می‌گیرد و آنگاه از هواداران خود شفاعت می‌کند و می‌گوید: خدایا! فلانی در راه من زجرها کشید و از من مواظبت نمود، امروز او را از بهترین نعمت‌ها بهره‌مند فرما.

جالب اینکه شفاعت قرآن تنها برای نجات از قهر خداوند نیست، بلکه طبق روایات، شفاعت برای زیاد شدن و ارتقای مقام و درجه نیز هست.[۴]

---

۱. بحارالانوار، ج۸، ص۳۶۲. ۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۵. ۳. کافی، ج۲، ص۵۹۶.
۴. کافی، ج۲، ص۵۹۸.

ناله‌ها واستمدادها در قیامت

روزی که بچه‌ها به خاطر سختی‌ها پیر می‌شوند. ﴿یَوماً یَجعَلُ الوِلدانَ شیباً﴾(۱)

روزی که هیچ معامله و واسطه و رابطه‌ای در کار نیست. ﴿یَومٌ لابَیعٌ فیهِ و لاخُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ﴾(۲)

روزی که جز مؤمنان با تقوا، دوستان هم هر کدام برای دیگری دشمن می‌شوند. ﴿الأَخِلاّءُ یَومَئِذٍ بَعضُهُم لِبَعضٍ عَدُوٌّ إلاّ المُتَّقینَ﴾(۳)

روزی که مجرم حاضر است همه چیز و همه کس فدا شود تا او نجات یابد. ﴿لَوأَنَّ لَهُم ما فِی الأَرضِ جَمیعاً وَمِثلَهُ مَعَهُ لاَفتَدَوا بِهِ﴾(۴)

روزی که انسان حتّی از نزدیک‌ترین افراد همچون برادر، مادر، پدر، فرزند و همسرش فرار و تنها به فکر نجات خودش می‌باشد. ﴿یَومَ یَفِرُّ المَرءُ مِن أَخیهِ وَأُمِّهِ وَ أَبیهِ وَصاحِبَتِهِ وَبَنیهِ﴾(۵)

روزی که انسان فریاد می‌زند راه فرار کجاست؟ ﴿أَینَ المَفَرّ﴾(۶)

و روزی که از هر کجا مرگ به او رو می‌آورد، ولی از مرگ خبری نیست. ﴿وَ یأتیهِ المَوتُ مِن کُلِّ مَکانٍ وَما هُوَ بِمَیِّتٍ﴾(۷)

آری، در آن روز ما هستیم و عمل ما، ما هستیم و خدا، ما هستیم و جزا.

در آن روز انسان گناهکار به دست پا می‌افتد، چنانکه امام سجاد علیه‌السلام در دعای سحرها ماه رمضان می‌فرماید: به اطراف خود نگاه می‌کند، گاهی به راست و گاهی به چپ، می‌بیند هر انسانی کار نیکی کرده در آن روز سبب نجاتش شده، ولی تنها او دست خالی است. تمام کارهایی که در دنیا انجام داده یا به خاطر ریا، غرور و عُجب باطل شده و یا به خاطر آنکه بعد از کار نیک گناهی کرده که آن عمل نیک را از بین

---

۱. سوره مزّمل، آیه ۱۷.
۲. سوره بقره، آیه ۲۵۴.
۳. سوره زخرف، آیه ۶۷.
۴. سوره رعد، آیه ۱۸.
۵. سوره عبس، آیه ۳۴.
۶. سوره قیامت، آیه ۱۰.
۷. سوره ابراهیم، آیه ۱۷.

برده است، بسیاری از کارهایی را که خیال می‌کرد خوب است، الآن معلوم شد بد بوده و او نمی‌دانسته و به قول قرآن: ﴿زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ﴾[۱] کار بد به صورت زیبا جلوه کرده است، ﴿وَ هُم يَحسِبُونَ أَنَّهُم يُحسِنُونَ صُنعًا﴾[۲] افرادی هستند که خیال می‌کنند نیکوکارند.

در آن روز، گناهکار در بن‌بست قرار می‌گیرد و دست به التماس و استمداد از این و آن می‌زند، در قرآن صحنه‌هایی از استمداد بیان شده که ما در اینجا اشاره می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم سبب تذکّری برای خود و خوانندگان باشد.

الف: استمداد از مؤمنان

گناهکاران در قیامت در چند نوبت از مؤمنین استمداد می‌نمایند، یک جا می‌گویند: ﴿أَنظُرُونَا نَقتَبِس مِن نُورِكُم قِيلَ ارجِعُوا وَرَائَكُم فَالتَمِسُوا نُورًا﴾[۳] نگاهی به ما کنید تا ما از نوری که نتیجهٔ عمل شما در دنیاست بهره‌مند شویم، ولی جواب منفی می‌شنوند و به آنان گفته می‌شود: برگردید به دنیا و از آنجا نور بخواهید.

گناهکاران می‌گویند: ﴿أَلَم نَكُن مَعَكُم﴾[۴] آیا ما در دنیا (در یک روستا، شهر، کارخانه، بازار، اداره و...) با شما نبودیم؟

می‌گویند: چرا، جسم ما در یکجا بود، ولی خط فکری ما، عملکرد و اهداف و رهبر و شیوهٔ زندگی ما دوگونه بود.

در صحنه دیگر گناهکاران از بهشتیان چنین استمداد می‌کنند: ﴿أَفِيضُوا عَلَينَا مِنَ المَاءِ أَو مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الكَافِرِينَ﴾[۵]

ای اهل سعادت! کمی از آب‌ها یا آنچه خدا نصیب شما کرده به ما نیز بدهید، ولی باز جواب منفی می‌شنوند و می‌گویند: خداوند نعمت‌های بهشت را بر کافران حرام کرده است.

---

۱. سوره فاطر، آیه ۸.
۲. سوره کهف، آیه ۱۰۴.
۳. سوره حدید، آیه ۱۳.
۴. سوره حدید، آیه ۱۴.
۵. سوره اعراف، آیه ۵۰.

ب: استمداد از مجرمان

بیچاره گناهکارکه هر چه استمداد از خوبان می‌کند به جایی نمی‌رسد، تا بالاخره به فکر می‌افتد که گناه خود را به دوش این و آن اندازد، به افرادی می‌گوید: ﴿لَولاٰ أَنتُم لَكُنّا مُؤمِنِينَ﴾[1] اگر شما در دنیا نبودید، ما مؤمن می‌شدیم و راه حق را می‌رفتیم، شما مانع شدید. ولی پاسخی که می‌شنوند این است: ﴿أَنَحنُ صَدَدنَاكُم﴾[2] آیا ما مزاحم هدایت شما بودیم؟ چرا با بودن راه و چراغ و چشم سالم، کج‌روی را انتخاب کردید؟

گاهی می‌گویند: ﴿أَطَعنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَائَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلا﴾[3] خدایا! ما تقصیری نداریم، زیرا ما بدنبال بزرگان و رهبران فاسد بودیم که به این روز نشستیم، آنها ما را گمراه کردند و از خدا می‌خواهند که عذاب این رهبران فاسد را دو برابر قرار دهد، ﴿رَبَّنا آتِهِم ضِعفَينِ مِنَ العَذابِ﴾[4]، ولی خداوند می‌فرماید: ﴿لِكُلٍّ ضِعفٌ﴾[5] نه تنها عذاب بزرگان دو برابر است، (زیرا هم کج رفتند و هم دیگران را به کج‌روی کشاندند،) بلکه عذاب شما هم دو برابر است، زیرا شما هم در واقع دو گناه انجام داده‌اید: یکی اینکه کج رفتید، دیگر اینکه با پیروی خود از رهبران فاسد، آن ستمگران را نیز تأیید و تشویق کردید، پس هم مرتکب گناه انحراف شده‌اید و هم مرتکب گناه تشویق ظالم.

گناهکاران به رهبران خود می‌گویند: ﴿فَهَل أَنتُم مُغنُونَ عَنّا﴾[6] ما که عمری پای پرچم شما و بله قربان‌گو و تسلیم بی‌چون و چرای شما در دنیا بودیم، آیا امروز شما می‌توانید درد ما را دوا و عذاب را از ما برطرف کنید؟! رهبران فاسد می‌گویند: ﴿إِنّا كُلٌّ فِيهَا﴾[7] مگر نمی‌بینید که ما خودمان نیز در بلاها گرفتاریم.

---

۱. سوره‌سبأ، آیه ۳۱.
۲. سوره‌سبأ، آیه ۳۲.
۳. سوره‌احزاب، آیه ۶۷.
۴. سوره‌احزاب، آیه ۶۸.
۵. سوره اعراف، آیه ۳۸.
۶. سوره‌ابراهیم، آیه ۲۱.
۷. سوره‌غافر، آیه ۴۸.

خلاصه اینکه هر چه گناهکار می‌خواهد خودش را برهاند و گناه را به دوش دیگری (خواه رهبران فاسد یا محیط فاسد) اندازد نمی‌تواند، زیرا ارادهٔ انسان قوی‌ترین نیرویی است که می‌تواند تمام سیستم‌ها و نظام‌های غلط را بشکند، انسان ساختهٔ محیط نیست، بلکه سازندهٔ محیط است، انسان تنها سنّت‌پذیر نیست، بلکه سنّت‌شکن نیز هست، انسان وابسته به سیستم اقتصادی نیست، بلکه خود دارای اراده و اختیار است.

قرآن نمونه‌های جالبی مانند همسر فرعون و همسر حضرت نوح و لوط را نقل می‌کند که همسر فرعون با اینکه تنها بود و در خانهٔ فرعون و سرسفره و نان‌خور و مقهور نظام او بود، ولی با ارادهٔ محکم‌تر از آهن خود، نه فرعون را پذیرفت و نه مقام و طلا و دربار و کاخ او توانست در روحیهٔ او اثر بگذارد و همچنان که در کاخ بود، به فکر کوخ بود و در رژیم طاغوت، هوادار سرسخت رهبر آسمانی خود حضرت موسی بود، برعکس همسر نوح و لوط با اینکه سرسفرهٔ وحی تغذیه می‌شدند و بیشترین تعلیمات برای آنها بود، چون نخواستند حق را بپذیرند، از آن سرباز زده ونپذیرفتند.[۱]

ج: استمداد از شیطان

گناهکار در قیامت با ناله و نفرین به فکر می‌افتد تا گناه خود را به دوش شیطان اندازد، ولی شیطان هم انحراف او را معلول ارادهٔ انسان می‌داند و به مجرمان می‌گوید: ﴿فَلاتَلُومُونِی وَ لُومُوا اَنفُسَکُم﴾[۲] مرا سرزنش نکنید، بلکه خودتان را ملامت نمایید، ﴿إلاّ أن دَعَوتُکُم فَاستَجَبتُم لِی﴾[۳] زیرا من در دنیا کاری به شما نداشتم جز دعوت و وسوسه و این خود شما بودید که دعوتم را پذیرفتید،

﴿إذا مَسَّهُم طائِفٌ مِنَ الشَّیطانِ تَذَکَّرُوا﴾[۴] من همین وسوسه‌ها و دعوت‌ها را نسبت

---

۱. سوره‌تحریم، آیه ۱۱. ۲. سوره‌ابراهیم، آیه ۲۲. ۳. سوره‌ابراهیم، آیه ۲۲.
۴. سوره‌اعراف، آیه ۲۰۱.

به بعضی مؤمنان داشتم، ولی آنها قوی بودند و هوشیار و متذکّر می‌شدند.

آری، شما خود خانهٔ دلتان را به من دادید و من هم در آنجا سکونت کردم، ﴿فَهُوَ لَهُ قَرِين﴾[1] وگرنه من نسبت به مردان خدا هیچ‌گونه تسلّط قهرآمیز و سلطنت و اجبار نداشتم. ﴿مَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِن سُلطَانٍ﴾[2]، ﴿لَيسَ لَهُ سُلطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنوا﴾[3]

د: استمداد از مأموران جهنّم

گناهکاری که به هر طرف رو می‌کند دست ردّ به سینه‌اش می‌خورد، نه مؤمنان و نه رهبران و دوستان فاسد به او کمک می‌کنند و نه شیطان حاضر است گناه او را به عهده بگیرد، از ملائکه و مأموران دوزخ استمداد می‌کند و می‌گوید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُم يُخَفِّفْ عَنَّا يَوماً مِنَ العَذَابِ﴾[4] ای فرشتگان مأمور جهنّم! شما که نزد خدا آبرو دارید از پروردگارتان برای ما بخواهید که حتّی اگر یک روز هم شده عذاب ما را تخفیف دهد و به ما ترحّم کند، ما قبول داریم که عذاب ما همیشگی است، ولی برای یک روز به ما لطف شود، ما قبول داریم که عذاب ما نباید تعطیل شود، ولی تقاضای تخفیف داریم.

نمی‌دانم چه می‌نویسم و چه می‌گویم، ولی می‌دانم که این آیات نالهٔ افراد زنده را بلند می‌کند و دل را می‌لرزاند، به هر حال آن فرشتگان هم جواب منفی می‌دهند و می‌گویند: ﴿أَ وَ لَم تَكُ تَأتِيكُم رُسُلُكُم بِالبَيِّنَاتِ...﴾[5] سالیان دراز در دنیا این همه تبلیغات حق را شنیدید، چرا به فکر نیفتادید؟

ه: استمداد از خداوند

زیانکاران ومکذّبین به آیات خدا که به شقاوت و گمراهی خود معترفند، با کمال بی‌شرمی سرانجام به خداوند می‌گویند: ﴿رَبَّنَا أَخرِجنَا مِنهَا فَإِنْ عُدنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ﴾

---

۱. سوره‌زخرف، آیه۳۶. ۲. سوره‌ابراهیم، آیه۲۲. ۳. سوره‌نحل، آیه۹۹.
۴. سوره‌غافر، آیه۴۹. ۵. سوره‌غافر، آیه ۵۰.

پروردگارا! ما را از عذاب جهنّم بیرون‌آور، اگر دوباره خلاف کردیم ظالم و سزاوار دوزخیم، ولی جواب می‌شنوند: ﴿قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونِ﴾ دور شوید و حرف نزنید و خفّه شوید! مگر یادتان رفته که هرگاه بندگان شایسته در مناجات خود مرا می‌خواندند و می‌گفتند: ﴿رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ و از من طلب عفو و بخشش می‌کردند، شما آنان را به مسخره گرفته و می‌خندیدید و همین توهین و مسخره کردن سبب غفلت و بدبختی شما شد.(۱)

آری، آنان که خود مؤمن واهل دعا نیستند، لااقل مردان خدا را مسخره نکنند.

پاسخ منفی، بازتاب عمل خود انسان

شاید به فکر بعضی این چنین بیاید که منصفانه نیست که گناهکار این همه استمداد کند و آنطور دست ردّ به سینه‌اش زده شود، ولی این قضاوت عجولانه است، زیرا اگر کمی به عقب برگردیم می‌بینیم که این گناهکار هم دست ردّ به سینهٔ قرآن، پیامبران، امامان، علما و تمام راهنمایانش زده و آن طرد بازتاب و نتیجهٔ همان لجاجت‌های اوست.

او با هر کسی سخن گفت، ولی در برابر خدا نمازی نخواند، به هر تار عنکبوتی تکیه کرد، ولی به قدرت خدا توکّل نداشت، از هر شخصی در برابر هر کاری تشکّر می‌کرد، ولی آن همه نعمت‌ها دل او را با خدا گرم نکرد، با داشتن ده‌ها و صدها دلیل روشن برای فاسد بودن فلان رهبر یا دوست، به خاطر چند روز کامیابی و هوسرانی دست از اطاعت او برنداشت، و خلاصه تمام طرد و پاسخ‌های منفی به مجرمان در قیامت، نتیجهٔ همان دست‌ردّ وطردی است که آنها در دنیا نسبت به اسلام و قرآن و اولیای خدا داشته‌اند.

---

۱. سوره مؤمنون، آیات ۱۰۶ تا ۱۱۱

سیمای مجرمان و کفّار

از قیامت امثال من چه می‌توانند بگویند یا بنویسند، جایی که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده است، ما به غیب و عالم ملکوت جز راه وحی راه دیگری نداریم، لذا به سراغ قرآن می‌رویم و از میان صدها آیه که دربارهٔ وضع کفّار و مجرمان بیان شده، بعضی از آیات را به ترتیب اندام انسان بیان و ترجمه کرده و بدان اکتفا می‌کنیم:

وضع عقل

قرآن می‌فرماید: ﴿وَتَرَى النَّاسَ سُكارىٰ وَما هُم بِسُكارىٰ وَلٰكِنَّ عَذابَ اللَّهِ شَديدٌ﴾[1] در وقت زلزلهٔ و بپاشدن قیامت مردم را مست وبدون اندیشه می‌بینی، ولی در واقع آنها مست نیستند، امّا عذاب خداوند آنقدر شدید است‌که هوش از سر آنها ربوده است.

البتّه درکنار این گیجی و حیرت‌زدگی، یک نوع امنیّت و نشاط برای مؤمنان است که در بخش‌های آینده انشاءاللّه مطرح خواهیم کرد.

وضع پیشانی و چشم‌ها

قرآن می‌فرماید: ﴿يَومَ يُحمىٰ عَلَيها فى نارِ جَهَنَّمَ فَتُكوىٰ بِها جِباهُهُم وَ جُنُوبُهُم وَ ظُهُورُهُم هذا ما كَنَزتُم لِأَنفُسِكُم...﴾[2] ثروتمندان و زراندوزانی که از مال و ثروت خود در راه خدا انفاق نمی‌کنند، در آن روز همان درهم و دینار را داغ کرده و بر پیشانی و پهلو و پشت آنان می‌گذارند و به آنان گفته می‌شود: این همان چیزی است که در دنیا به عنوان

---

۱. سوره حج، آیه ۲.
۲. سوره توبه، آیه ۳۵.

دارایی و «کنز» برای خود ذخیره کرده‌اید.

از شدّت ترس و وحشت چشم‌ها از حرکت می‌ایستد و به یک نقطه دوخته می‌شود، ﴿تَشخَصُ فِیهِ الأَبصارُ﴾[۱] یا در آن روز آنان چشمان اشک آلود و خاشعی دارند. ﴿خاشِعَةً أَبصارُهُم﴾[۲]

و در آیات دیگری می‌خوانیم که گناهکارانی در آن روز کورند وهنگامی که می‌پرسند: ما در دنیا چشم داشتیم چرا در اینجا نابینا هستیم؟ به آنان جواب داده می‌شود: همان گونه که نسبت به آیات ما در دنیا فراموشکار بودید و چشم از آن فرو می‌بستید، در اینجا هم چشم بسته و فراموش شده هستید.[۳]

امام باقر ﷺ در تفسیر آیه ﴿مَن کانَ فِی هَذِهِ أَعمیٰ فَهُوَ فِی الآخِرَةِ أَعمیٰ﴾[۴] هرکه در دنیا نابینا شد در آخرت هم نابیناست، با بیان جالبی می‌فرماید: کسانی که آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز و خورشید و ماه و آن همه نشانه‌های شگفت الهی را دیده، ولی خدا را نشناخته‌اند و در عمل مانند کسانی هستند که گویا هیچ اثری از خدا ندیده و کوردلانی سنگدل همچنان به زندگی حیوانی خود غافلانه ادامه می‌دهند، در قیامت هم نابینا محشور می‌شوند.[۵] آری، کوری آن روز، عکس‌العمل کوردلی امروز آنهاست.

در روایات می‌خوانیم: کسانی که مستطیع هستند وباید به حج بروند، ولی آن را به تأخیر می‌اندازند، در قیامت کور خواهند بود.[۶]

در قیامت مراحل و مواقف گوناگونی است که در بعضی از آنها («مَوقِفُ البُکاء» و ایستگاه اشک)، گناهکاران گریه می‌کنند، ولی اشکی که دیگر سودی ندارد و بیداری وتذکّری که دیگر فایده‌ای ندارد. چنانکه امام صادق ﷺ فرمودند: چه بسا

---

۱. سوره‌ابراهیم، آیه۴۳.
۲. سوره قلم، آیه۴۳ و معارج، ۴۴.
۳. سوره‌طه، آیه ۱۲۵ و ۱۲۶.
۴. سوره اسراء، آیه ۷۲.
۵. تفسیر نورالثقلین، ج۳، ص۱۹۶.
۶. تفسیرنورالثقلین، ج۳، ص۱۹۶.

کسانی که در دنیا از روی لغو و بیهوده زیاد می‌خندند، در قیامت گریه‌های زیادی خواهند داشت.[١]

البتّه امام صادق ﷺ فرمودند: «كُلّ عَينٍ باكِيَةٌ يَومَ القِيامَةِ الأَثلاثَةٌ: عَينٌ غَضَّتْ عن مَحارِمِ اللّه و عَينٌ سَهَرَتْ فی طاعَةِ اللّهِ و عَينٌ بَكَتْ فی جَوفِ اللَّيلِ مِن خَشيَةِ اللّهِ»[٢] تمام چشم‌ها در قیامت گریان است، مگر سه چشم: چشمی که هنگام دیدن حرام فرو افتد و چشمی که در اطاعت خدا بیداری کشد و چشمی که در دل شب از خوف خدا اشکی بریزد. این چشمان دیگر تلخی گریه قیامت را به خود نخواهند دید.

امام رضا ﷺ فرمودند: کسی که به یاد مصیبت‌های ما بگرید یا دیگران را بگریاند، در قیامت گریان نخواهد بود.[٣] و نیز روایات متعدّدی که دربارهٔ گریه بر مظلومیّت امامان معصوم ﷺ بخصوص امام حسین ﷺ وارد شده و همچون پاداشی بر آن مترتّب است.

وضع صورت مجرمان

قرآن می‌فرماید: ﴿يَومَ تَبيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسوَدُّ وُجُوهٌ﴾[٤] روزی که صورت نیکوکاران سفید، ولی صورت گناهکاران سیاه می‌شود.

در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿كانَّما اُغشِيَت وُجُوهُهُم قِطَعاً مِنَ اللَّيلِ مُظلِماً﴾[٥] گویا قطعهٔ تاریکی از شب صورت گناهکاران را پوشانده است.

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وُجُوهٌ يَومَئِذٍ عَلَيهَا غَبَرَةٌ﴾[٦] صورت‌هایی در قیامت است که روی آنها غبار نشسته است.

لذا به ما سفارش شده هنگامی که مشغول شستن صورت در وضو هستیم، یادی از صورت‌های قیامت کنیم واین دعا را بخوانیم: خدایا! صورتم را سفید گردان در

---

١. وسائل الشیعه، ج٨، ص٤٨٠. ٢. وسائل الشیعه، ج١١، ص١٧٩.
٣. بحارالانوار، ج٤٤، ص٢٧٨. ٤. سوره‌آل عمران، آیه١٠٦. ٥. سوره‌یونس، آیه٢٧.
٦. سوره‌عبس، آیه ٤٠.

روزی که صورت گناهکاران سیاه می‌شود.

البتّه در برابر این گروه، بهشتیان هستند که صورت‌های نورانی دارند.

وضع بینی مجرمان

همان گونه که در ضرب‌المثل‌های عربی و فارسی مسألهٔ بینی و دماغ برای عزّت و ذلّت، بکار می‌رود، مثلاً «دماغش سوخت» یا «دماغش را به خاک کشیدیم» و یا «بادی به دماغش کرد» و مشابه این تعبیرات، در قرآن نیز درباره کسانی که در برابر انبیای بزرگوار دهن کجی کرده و آیات وحی را داستان‌های بیهوده می‌انگارند، می‌فرماید: ﴿سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ﴾[1] ما بر خرطوم آنان داغ می‌گذاریم. داغ گذاردن بر بینی، نشانهٔ بزرگ‌ترین ذلّت و ضعف و بدبختی آنهاست، چنانکه بجای بینی، کلمهٔ «خرطوم» آمده تا آنان را بیشتر تحقیر کند.

وضع دهان و زبان

صحنه‌های قیامت یکی دوتا نیست، بلکه مراحل، مواقف، صحنه‌ها و شرایط مختلفی دارد و گناهکاران در آن روز در هر صحنه‌ای وضعی دارند؛

در مرحله‌ای مهر بر دهان آنان زده می‌شود، ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ﴾[2] یا آنان واژگون و کر و کور و لال محشور می‌شوند، ﴿وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا﴾[3] و قادر به گفتگو نیستند، در آن روز به جای زبان، سایر اعضای انسان به گفتگو می‌پردازند.

در بعضی مراحل هم التماس‌ها دارند، گاهی به گمراه‌کنندگان خود نفرین‌ها می‌کنند، گاهی افسوس و حسرت‌ها دارند و وعدهٔ اصلاح خود را می‌دهند.

در برابر این افسوس و یا سکوت مجرمان، اهل بهشت فریاد می‌زنند: بیایید نامه اعمال ما را بخوانید و برگ برنده را به دست ما ببینید. «اللّهمّ ارزُقنا»

---

۱. سوره‌قلم، آیه ۱۶. ۲. سوره‌یس، آیه ۶۵. ۳. سوره‌اسراء، آیه ۹۷.

وضع دست مجرمان

قرآن می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلىٰ يَدَيْهِ...﴾[۱] کسانی که در دنیا دوستان نااهل گرفته‌اند، روز قیامت دو دست خود را به دهان و به دندان می‌گیرند و می‌گویند: ای کاش ما با فلانی دوست نمی‌شدیم! او ما را از یاد خدا غافل و سبب گمراهی ما شد. ای کاش در دنیا من با پیامبر خدا راهی باز کرده بودم!

در روایات می‌خوانیم: این ندامت‌ها برای کسانی است که در مسألهٔ رهبری به سراغ افراد فاسد وفاسق رفته ورهبران معصوم وآسمانی را به خاطر تبلیغات دروغین این و آن و یا هوا و هوسهای خود و یا خط و حزب خود رها نموده ویا به جای قوانین الهی، به سراغ قوانین بشری رفته و به آنها دلبسته‌اند.[۲]

سرافکندگی مجرمان

خداوند به پیامبرش می‌فرماید: ﴿وَلَوْتَرىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ ناكِسُوا رُؤُسِهِم عِندَ رَبِّهِم رَبَّنَا أَبْصَرنَا وَ سَمِعنَا فَارْجِعنَا نَعمَلْ صالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ﴾[۳]

اگر ببینی مجرمانی که معاد را نمی‌پذیرفتند، همین که در دادگاه قیامت حضور می‌یابند، در مقابل پروردگارشان شرمنده شده و سر به زیر انداخته می‌گویند: پروردگارا! قیامت را دیدیم و پذیرفتیم و حالا گوشمان برای شنیدن حق باز است پس ما را به دنیا برگردان تا عمل صالح انجام دهیم، همانا ما با دیدن این صحنه به درجه یقین رسیده و همه چیز را باور می‌کنیم.

شرمندگی و خجالت و رسوایی، از بزرگ‌ترین شکنجه‌های روحی در دنیا و آخرت است، زیرا در همین دنیاکه صدها راه برای توبه و جبران باز است، گاهی که از انسان سخن و یا عملی سرمی زند، همین که سند و نوار و یا عکس او را افشا می‌کنند، شرمنده شده و حاضر است به زمین فرو رود و تمام هستی خود را فداکند

---

۱. سوره‌فرقان، آیه۲۷. ۲. تفسیرنورالثقلین، ج٤، ص۱۲. ۳. سوره‌سجده، آیه۱۲.

تا آن لحظه را نبینند.

وضع گردن مجرمان

قرآن درباره کسانی که انبیا و کتاب‌های آسمانی را نمی‌پذیرند و همچنان به مجادله و لجاجت ادامه می‌دهند، اعلام خطر کرده و می‌فرماید: ﴿إِذِ الأَغلالُ فِی أَعناقِهِم﴾[1] آنها باید به یادآورند روز قیامتی را که غل‌ها در گردنشان و با بزرگ‌ترین نوع ضعف و حقارت به دوزخ کشانده می‌شوند.

مسألهٔ غل‌های جهنّمی که برگردن مجرمان انداخته می‌شود در موارد متعدّدی از قرآن بیان شده است.

وضع دل‌ها

گرچه تمام تعبیراتی که در مورد چشم و لب و دندان گفته شد در حقیقت بازتاب آن دلهره‌ای است که در قلب مجرمان است، ولی قرآن در خصوص دل نیز آیاتی را بیان فرموده است، از جمله می‌خوانیم: ﴿مُهطِعِینَ مُقنِعِی رُؤُسِهِم لایَرتَدُّ إِلَیهِم طَرفُهُم وَأَفئِدَتُهُم هَواء﴾[2] با ذلّت سر به آسمان کرده و به طوری حیرت‌زده می‌شوند که حتّی پلک چشمشان بهم نمی‌خورد و دل آنها از ترس خالی شده و فرو می‌ریزد و به کلّی قدرت و اراده و فکر خود را از دست می‌دهند.

و در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿قُلُوبٌ یَومَئِذٍ واجِفَة﴾[3] در آن روز دل‌ها در اضطراب غیر قابل وصفی است. انشاالله دربارهٔ سیمای بهشتیان خواهیم گفت که آنان چگونه بدون اضطراب و در اُمن و آرامش خواهند بود.

وضع پهلو و کمر

دربارهٔ ثروتمندان زراندوزی که با دیدن محرومیّت‌های مردم، دست از بخل خود

---

۱. سوره‌غافر، آیه ۷۱. ۲. سوره‌ابراهیم، آیه ۴۳. ۳. سوره‌نازعات، آیه ۸.

برنداشته و همچنان به جمع و ذخیره کردن مال و ترک انفاق در راه خدا سرسختانه به زندگی حیوانی خود ادامه می‌دهند، چنین می‌خوانیم: ﴿یَومَ یُحمیٰ عَلَیهَا فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکویٰ بِها جِباهُهُم وَجُنُوبُهُم وَظُهورُهُم هذا ما کَنَزتُم لاَنفُسِکُم﴾[۱] در قیامت همان سکّه‌های اندوخته شده در دنیا را داغ و بر پیشانی و پهلو و کمر زراندوزان می‌نهند و به آنها می‌گویند: ﴿هَذا مَا کَنَزتُم﴾ این همان سکّه‌ها و کنزهای شماست که بخل می‌ورزیدید و انفاق نمی‌کردید.

آری، سکّه‌هایی که در دنیا دل محرومان را سوزانده، در آخرت ما را می‌سوزاند، صورتی که در برابر فقیر درهم کشیده شده، در آن روز با فلزّ گداخته درهم کشیده می‌شود، پهلویی که در کنار محرومان قرار نگرفت وکمری که به فقرا پشت کرد و با این قیافه‌ها دلهایی را سوزاند، در آن روز خواهد سوخت.

به دنبال این عذاب‌ها، فریاد و نالهٔ آنان نیز بلند است که: ﴿مَا اَغنیٰ عَنّی مالِیَه﴾ مال من امروز به فریادم نرسید، ﴿هَلَکَ عَنّی سُلطانِیَه﴾[۲] قدرت و سلطنت از دستم رفت و برای آخرتم کاری نکردم.

نه مال و نه آنچه بدست آورده بود، هیچ یک نتوانست او را از قهر خدا برهاند، ﴿ما اَغنیٰ عَنهُ مالُهُ و ما کَسَبَ﴾[۳] زیرا در آن روز مال و فرزند به درد گناهکار نمی‌خورد. ﴿یَومَ لایَنفَعُ مالٌ و لابَنُونَ﴾[۴]

در قرآن چندین نمونه از مالی که به زمین فرو رفت یا باغ‌هایی که سوخت نقل شده تا شاید انسان از دلبستگی به آن برهد.

حضرت موسی به قارون فرمود: ﴿لاتَنسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنیا﴾[۵] از این دنیا بهره‌هایی که برای نجات و قیامت و رشد انسانی خودت هست، فراموش مکن، ولی پندهای آن پیامبر بزرگوار سودی نکرد و سرانجام زمین او و اموالش را به درون خود فرو برد.

---

۱. سوره‌توبه، آیه ۳۵. ۲. سوره حاقّه، آیه ۲۸ و ۲۹. ۳. سوره‌مسد، آیه ۲.
۴. سوره‌شعراء آیه ۸۸. ۵. سوره‌قصص، آیه ۷۷.

در مورد باغ‌دارانی که بناگذاشتند از میوه‌های باغ به محرومان ندهند، می‌فرماید: ما باغشان را یکسره خاکستر کردیم.[۱]

قرآن برای نجات انسان و دوری از وابستگی و دلبستگی‌های او، بهترین موعظه و پند را داده و شدیدترین هشدارها را با بیان‌های گوناگون و رسا و مکرّر آن هم با نمونه‌های مختلف ارائه داده است:

گاهی فرموده: ای انسان! تو خلیفه خدا هستی نباید به زمین و مال بچسبی.

گاهی فرموده: به ایثارگرانی که از خود کم گذاشته و به دیگران بخشیدند نگاه کن، مبادا تو عقب بمانی.

گاهی فرموده: مالی که در راه خدا بدهی، مانند دانه‌ای است که به صورت خوشه‌ها آن هم با گندم‌های فراوان بدست می‌آید. بنابراین در انفاق، تو سود بزرگی بدست می‌آوری.

گاهی فرموده: ای انسان! روزی را که فقیر و نادار بودی فراموش مکن و امروز که بی‌نیاز هستی غافل مباش.

وگاهی فرموده: ما فرعون‌ها را غرق و قارون‌ها را به زمین فروبردیم.

همهٔ این تذکّرات لطف و رحمت الهی است تا فکر و دل ما را از وابستگی به این دنیا فانی رها نموده و به یاد قیامت اندازد.

وضع درونی

قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿وَ سُقُوا ماءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمعائَهُم﴾[۲] در برابر بهشتیانی که از بهترین شیرها و آب‌ها و عسل‌ها و نوشیدنی‌ها بهره‌مند می‌شوند، به دوزخیان به جای آب گوارا، آب چنان جوشانی داده می‌شوند که همچون اسید، اندرون آنان را سوزانده و قطعه قطعه می‌کند.

---

۱. سوره کهف، آیات ۲۲ تا ۴۲. ۲. سوره محمّد، آیه ۱۵.

وضع پوست

قرآن صحنه‌ای را از دشمنان خدا در قیامت بازگو می‌کند که اعضای و پوست انسان علیه او گواهی می‌دهد، بعضی از گناهانی که انسان با پوست بدن کرده از قبیل زنا و لواط و امثال آن و سعی کرده مخفی بماند، در آن روز خود پوست شهادت داده و رسوا می‌کند.

مجرمان گویا از شهادت وگواهی پوست خود به شدّت ناراحت و عصبانی شده و پرخاشگرانه به آن می‌گویند: چگونه امروز علیه ما سخن گفته و شهادت دادید؟ پوست بدن در پاسخ می‌گوید: همان خدایی که قادر است همه چیز را به گفتگو و نطق درآورد، ما را هم به سخن درآورد.[1] غافل از آنکه مگر یک قطعه گوشت زبان، با گوشت‌های دیگر فرق دارد؟ و مگر برای قدرت بی‌نهایت خدا به نطق درآوردن چیزی با چیز دیگری تفاوت دارد؟!

در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْناهُم جُلُوداً غَيْرَها﴾[2] هرگاه پوست‌های بدن گناهکاران بریان شده و بسوزد، ما دوباره پوست‌های نو دیگری از همان پوست‌های سوخته ساخته وبه آنان می‌دهیم، مانند خشتی که خورد شود و دوباره در قالب ریخته و از همان خاک‌ها خشت نوی درست شود. چنانکه امام صادق ﷺ در پاسخ به سؤال یکی از منکران خدا به نام «ابن‌ابی‌العوجا» که پرسید: گناه پوست نو چیست که عذاب شود؟ فرمود: پوست جدید از همان پوست سوخته است و سپس مثال خشت را بیان فرمودند.

جایگزینی پوست نو به خاطر آن است که درد سوزندگی کم نشود، زیرا پوست بدن بسیار ظریف و حسّاس است و هنگام سوختن سوزش و زجر فراوانی دارد، ولی هنگامی که پوست سوخت و آتش به استخوان رسید، آهسته آهسته درد کم می‌شود. قرآن در این آیه می‌فرماید: ما با دادن پوست جدید، جلو کم شدن و

---

۱. سوره‌فصّلت، آیه ۲۱. ۲. سوره‌نساء، آیه ۵۶.

تخفیف درد را می‌گیریم.

آری، پوست جدید و سوختن آن در هر لحظه، به خاطر کفر و لجبازی آنها در هر لحظه است، اگر آنها در دنیا مدام لجبازی نمی‌کردند، عقوبت آنان نیز کم بود، ولی آنان با دیدن هر نشانه و استدلالی عناد ورزیدند، هر آیه‌ای نازل شد کفر ورزیدند، لجاجت وتکرار گناه در اینجا، سبب تکرار عذاب در آن دنیا شد.

چگونگی حضور در قیامت

قرآن می‌فرماید: در قیامت نامهٔ عمل مجرم را به دست چپ او می‌دهند آن هم نه از روبرو، بلکه به خاطر تحقیر و بی‌اعتنایی بیشتر، از پشت سر.[۱] هنگامی که مجرم پروندهٔ خود را سیاه و نامه را به دست چپ خود دید، که نشانهٔ دوزخی شدن است، ﴿وَاَمّا مَن اُوتِیَ کِتابَهُ بِشِمالِهِ﴾ فریاد می‌زند و می‌گوید:

﴿فَیَقُولُ یا لَیتَنِی لَم‌اُوتَ کِتابِیَه﴾ ای کاش پرونده و کارنامه‌ام را به من نمی‌دادند!

﴿وَلَم اَدرِ ما حِسابِیَه﴾ ای کاش از کارم بی خبر بودم!

﴿یا لَیتَها کانَتِ القاضِیَة﴾ ای کاش همان مرگ قبلی مسأله را خاتمه می‌داد و دیگر زنده نشده و به این روزگار برنمی‌خوردم!

﴿ما اَغنَی عَنّی مالِیَه﴾ مال و ثروت‌هایی را که تمام عمرم را فدای آنها کردم، هیچ به دردم نخورد!

﴿هَلَکَ عَنّی سُلطانِیَه﴾[۲] قدرت و سلطنت و مقامی که در دنیا داشتم به هدر دادم و برای امروزم خیری ذخیره نکردم!

آنگاه مجرمان را با بدترین وضع وارد دوزخ می‌کنند، قرآن می‌فرماید: ﴿وَتَرَی المُجرِمِینَ یَومَئِذٍ مُقَرَّنِینَ فِی الاَصفادِ﴾[۳] در قیامت مجرمان را با هم در غل و زنجیر می‌بینی، مجرمان را در آن روز با غل و زنجیری که دستشان به گردنشان بسته شده

---

۱. سوره انشقاق، آیه ۱۰. ۲. سوره حاقّه، آیات ۲۵ تا ۲۹. ۳. سوره ابراهیم، آیه ۴۹.

در یک سلسله طولانی بهم می‌بندند و به این صورت و قیافه در قیامت حاضر می‌شوند.[۱]

آری، کسانی که در دنیا در یک خط فکری و عملی و در توطئه‌ها و استعمارها و قراردادهای خائنانه و ناحق، دور یک میز و در یک مدار هستند، آنجا هم درکنار هم و در یک زنجیر طولانی به غلّ بسته می‌شوند.

دست‌هایی که در دنیا در ظلم و تجاوز آزاد بوده باید در آنجا بسته شود، گردن‌هایی که در دنیا گردنکشی کرده و در برابر خدا خم نگشته در آخرت باید با غل و زنجیر خم شود و کسانی که با اولیای خدا نبوده‌اند، در آن روز هم‌ردیف دشمنان خدا خواهند بود.

آیا جزای فکرها و دل‌های بسته که هیچ گونه پند و اندرزی در آنها رخنه نمی‌کند، جز با بستگی زبان و دست و گردن می‌باشد؟

این بود گوشه‌ای از سیمای مجرمان در قیامت، که در صورت مقایسه با سیمای نیکوکاران، جایگاه واقعی انسان مشخص شده و فاصلهٔ میان دو گروه و راه سعادت و کمال معلوم می‌گردد.

---

۱. کلمهٔ «اصفاد» جمع «صفد» به معنای «غل و زنجیر» و «مُقَرَّنین» یعنی «با هم».

جهنّم و عوامل جهنّمی شدن

پس از ترسیم قیافهٔ مجرمان و دوزخیان، در این مبحث با توجه به آیات و روایات، کمی نیز دربارهٔ جهنّم و چگونگی آن سخن می‌گوییم:

در قرآن یکصد وچهل وپنج مرتبه اسم آتش و نار برده شده و به همین عدد هم اسم بهشت وجنّت، یکصد و پانزده مرتبه نام دنیا و به همین عدد نام آخرت به میان آمده و این به خاطر آن است که یک کتاب تربیتی که هدفش هدایت مردم به راه مستقیم است باید تربیت‌شدگان خود را میان خوف ورجا ومتعادل نگاه دارد، هرگاه یکی از جهات بیم یا امید در انسانی بیشتر شود، خطر سقوط او را تهدید می‌کند.

در تاریخ می‌خوانیم که در صدر اسلام افرادی پس از آیات دوزخ، وحشت‌زده شده و از شدّت اندوه، دنیا، کار، همسر، فرزند و معاشرت با دیگران را رهاکرده و به بیابان رفته و مشغول دعا و گریه و ناله می‌شدند، پیامبر اکرمﷺ آنها را دعوت و دستور مراجعت به زندگی و معاشرت می‌دادند و ضمن انتقاد از روش آنان می‌فرمودند: دین من دین انزوا و گوشه گیری نیست، چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿ربّنا آتنا فی الدّنیا حسنةً و فی الآخرة حَسنةً و قنا عذاب النّار﴾[1] یعنی هم نیکی وزیبایی‌های دنیا را از خدا بخواهیدو هم حسنات آخرت را.

برای بردن مجرمان به دوزخ خطاب می‌رسد: ﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الجَحِیمَ صَلُّوهُ﴾[2] ای مأموران عذاب، این جنایتکاران را بگیرید و به او دستبند بزنید سپس به دوزخ پرتابش کنید.

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۰۱. ۲. سوره حاقّه، آیه ۳۰ و ۳۱.

شاید از خدای ارحم‌الرّاحمین این قهر باور کردنی نباشد، ولی در جهان به ظاهر متمدّن امروز، عدّه‌ای همچون مردم مسلمان افغانستان و فلسطین، تحت سلطه و ستمگری زورگویان و قدرت‌های بزرگ و یا با حمایت‌های آنان با مخرّب‌ترین سلاحها، مظلومانه کشته می‌شوند و یا از خانه و کاشانه خود آواره می‌گردند، شما قضاوت کنید که آیا جزای این جنایتکاران جز آتش است؟ آیا بر دستی که با فشار دکمه‌ای صدها بی‌گناه را به خاک و خون می‌کشد غُل نزنند؟ و آیا در جزای پرتاب موشک او را به دوزخ پرتاب نکنند؟

درهای جهنّم

قرآن می‌فرماید: ﴿لَها سَبعَةُ أبوابٍ لِكلِّ بابٍ مِنهُم جُزءٌ مَقسُومٌ﴾[۱] دوزخ هفت در دارد و برای ورود از هر دری، گروه معینی از مجرمان تقسیم شده که از همان در به دوزخ پرتاب می‌شوند.

شاید عدد هفت اشاره به بسیاری درها باشد، همان گونه که در آیه ۲٦ سوره لقمان می‌خوانیم: اگر آب هفت دریا مرکّب شود و با آن، کلمات خدا نوشته شود، آبها تمام می‌شود ولی کلمات خدا تمام نمی‌شود، که مراد از هفت دریا تنها عدد هفت نیست، بلکه دریاهای زیاد است. این درها برای تشریفات نیست، بلکه به خاطر اصناف جنایتکاران است. (در عینِ حال همیشه لطف خداوند بیشتر از غضبش است، زیرا درهای ورودی بهشت هشت در است.[۲])

در احادیث می‌خوانیم: جهنّم هفت طبقه است که روی هم قرارگرفته است و هر طبقه‌ای مخصوص گروهی است.[۳] در پایین‌ترین و سخت‌ترین طبقات جهنّم منافقان جا دارند، چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿المُنافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الأسفَلِ مِنَ النّارِ﴾[٤] زیرا منافقان به خاطر مصونیّتی که از اظهار اسلام دارند، در میان مؤمنان عامل نفوذی

---

۱. سوره حجر، آیه ٤٤.
۲. نورالثقلین، ج ٤، ص ۵۰۵.
۳. نورالثقلین، ج ٤، ص ۵۰٤.
٤. سوره نساء، آیه ۱٤۵.

برای کفّار بوده و سخت‌ترین ضربه را در طول تاریخ به اسلام و مسلمین زده‌اند.

در اینکه چه گروهی و از کدام در و به کدام طبقهٔ دوزخ سرازیر می‌شوند، روایاتی آمده است،[۱] که به دلیل اختصار، از بیان آنها صرف‌نظر می‌کنیم.

وضع جهنّم و آتش

گرچه بحث از دوزخ و شدائد آن در متن وحی و آیات و روایات معصومین علیهم‌السلام آمده است، امّا بنا ندارم با طرح این بحث شما را مأیوس و دلسرد کنم، لذا در آیندهٔ نزدیکی انشاءالله پیرامون بهشت و نعمت‌های جاودان آن نیز سخنی خواهم گفت.

از خداوند می‌خواهم این سطرها که بیان قرآن و ترجمه و تفسیر آن است ما را از غفلت بیرون آورد و دل ما را از علاقهٔ افراطی به دنیا و هوسها دور سازد و لااقل گاهی هم یاد معاد وروز قیامت باشیم.

امّا حالات و وضع آتش جهنّم.

۱ـ قرآن برای جهنّم یک خروش و حالت عصبانیت و قهری بیان کرده و می‌فرماید: ﴿سَمِعُوا لَها تَغَيُّظاً وَ زَفِيراً﴾[۲] دوزخیان از راه دور صدای دلخراشی را از دوزخ می‌شنوند.

۲ـ دوزخ گرچه به خودی خود به قدری بزرگ است که هرگاه به او گفته شود: ﴿هَل امتَلَأتِ﴾ آیا پُر شدی؟ او در پاسخ می‌گوید: ﴿وَتَقُولُ هَل مِن مَزِيدٍ﴾[۳] آیا باز هم چیزی هست؟ ولی با این همه وسعت و بزرگی، قرآن از آن به ﴿مَكاناً ضَيِّقاً﴾[۴] تعبیر فرموده است، یعنی جای دوزخیان بسیار تنگ است! چنانکه در روایتی جهنم را به دیوار بسیار بزرگی تشبیه کرده که در آن میخ‌هایی را می‌کوبیم، با اینکه دیوار بسیار بزرگ و ضخیم است، ولی جایگاه هر میخی تنگ است، دوزخ هم با همهٔ بزرگی و وسعتش برای دوزخیان بسیار تنگ است.

---

۱. نورالثقلین، ج۴، ص۵۰۴. ۲. سوره‌فرقان، آیه۱۲. ۳. سوره ق، آیه ۳۰.
۴. سوره‌فرقان، آیه۱۳.

۳ـ دوزخ مأمورانی دارد که قرآن عدد آنها را نوزده بیان فرموده است، ﴿عَلَيهَا تِسعَةَ عَشَرَ﴾[۱] جالب اینکه همین عدد را وسیلهٔ آزمایش کفّار قرار داده و فرموده ما این تعداد را مأمور دوزخ و به مردم ابلاغ کردیم تا ببنیم عکس العمل آنها به هنگام شنیدن این عدد چیست؟ آیا می‌پذیرند یا بهانه آورده و خواهند گفت: چرا تعداد آنها کم است و چرا لااقل بیست نشد و... به هرحال در برابر این بیان سه گروه عکس‌العمل نشان می‌دهند:

الف: گروهی که این عدد را تحقیر و مسخره می‌کنند. (منافقان)

ب: گروهی از یهودیان و مسیحیان که با این عدد در کتاب‌های خودشان مأنوس بوده‌اند، به اسلام گرایش پیدا می‌کنند.

ج: گروهی از مسلمانان همین که گرایش اهل کتاب را دیدند، نسبت به قرآن خود مطمئن‌تر می‌شوند.

ولی مأموران پذیرایی اهل بهشت شماره و عدد ندارند، آن قدر زیادند که گاهی هزاران فرشته فقط آنان را استقبال می‌کنند.

٤ـ قرآن در توصیف مأموران جهنّم می‌فرماید: ﴿عَلَيهَا مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لايَعصُونَ اللّهَ ما أَمَرَهُم و يَفعَلُونَ مايُؤمَرونَ﴾[۲] آنان بسیار با خشونت و قدرت و قاطعیّت طبق همان فرمان خدا بدون هیچ گونه کم و کاستی مشغول عذابند و به استمدادها و ناله‌ها و نعره‌های دوزخیان کوچک‌ترین توجّهی نمی‌کنند، ولی فرشتگان مأمور بهشت با جملهٔ ﴿سَلامٌ عَلَيكُم طِبتُم فَادخُلُوها خالِدِينَ﴾[۳] بهشتیان را استقبال نموده و به آنان خوش آمد می‌گویند.

۵ـ وضع دوزخ طوری است که نسبت به کفّار احاطه دارد وهمه را فرا می‌گیرد. در قرآن چند مرتبه این حقیقت با جملهٔ ﴿إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالكافِرِينَ﴾[٤] بیان شده است.

---

۱. سوره‌مدّثر، آیه ۳۰. ۲. سوره‌تحریم، آیه٦. ۳. سوره زمر، آیه ۷۳.
٤. سوره‌توبه، آیه٤٩ و عنکبوت، ٥٤.

همچنین در سوره کهف می‌خوانیم: ﴿اَحاطَ بِهِم سُرادِقُها﴾[۱] سراپرده‌ها و شعله‌های جهنّم همه جای کفار را در برگرفته و می‌پوشاند.

چنانکه در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿لَهم مِن جَهَنَّم مِهادٌ وَمِن فَوقِهِم غَواشٍ﴾[۲] برای کفّار لجوج بسترهایی از آتش دوزخ که روی آنها پوشش‌هایی از همان آتش است، قرار داده و از آنان پذیرایی می‌نماییم.

۶ـ دوزخیان در آتش آه و زوزه می‌کشند. ﴿لهم فیها زفیر وشهیق﴾.[۳]

۷ـ آتش دوزخ شعله و فوران دارد. ﴿وَ هِیَ تَفُورُ﴾[۴]

۸ ـ آتش دوزخ هرگز به سردی نمی‌گراید، ﴿لایُخَفَّفُ عَنهُم﴾[۵] زیرا هرگاه به سوی خاموشی برود، خداوند او را شعله‌ور می‌کند. ﴿کُلَّما خَبَت زِدنَاهُم سَعِیراً﴾[۶]

۹ـ عذاب دوزخ بسیار پرمایه و چند لایه است. ﴿وَمِن وَرائِهِ عَذابٌ غَلِیظٌ﴾[۷]

۱۰ـ در دوزخ مرگ نیست، ﴿لایُقضیٰ عَلَیهِم فَیَمُوتُوا﴾[۸] و عذاب‌های مرگ‌آور هر لحظه دوزخیان را به هلاکت و نابودی و مرگ می‌کشاند، ولی از مرگ خبری نیست. ﴿وَیأتِیهِ المَوتُ مِن کُلِّ مَکانٍ و ما هُوَ بِمَیِّت﴾[۹]

امّا اهل بهشت تا ابد در انواع نعمت‌های الهی ودر کنار اولیای خدا در لذّتند.

۱۱ـ شعله‌های دوزخ مثل شمشیر به صورت مجرمان کشیده می‌شود. ﴿تَلفَحُ وُجُوهَهُم النّارُ﴾[۱۰] «لَفح» به معنای ضربهٔ شمشیر است.

۱۲ـ از سوز وحرارت آتش، پوست صورت دوزخیان جمع ولب‌ها از هم باز و دندان‌ها آشکار می‌شود. ﴿وَهُم فِیهَا کالِحُونَ﴾[۱۱] مانند سرگوسفندی که آن را روی آتش می‌گیرند تا موهای او از بین برود، امّا قیافهٔ بهشتیان همه جوان، شاد، زیبا و معطّر است.

---

۱. سوره کهف، آیه ۲۹.
۲. سوره اعراف، آیه ٤١.
۳. سوره هود، آیه ۱۰٦.
٤. سوره ملک، آیه ۷.
۵. سوره نحل، آیه ۸۵.
٦. سوره اسراء، آیه ۹۷.
۷. سوره ابراهیم، آیه ۱۷.
۸. سوره فاطر، آیه ۳٦.
۹. سوره ابراهیم، آیه ۱۷.
۱۰. سوره مؤمنون، آیه ۱۰٤.
۱۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۰٤.

۱۳ـ علاوه بر آتش، سایه‌ای از دود سیاه نیز همه را فرا می‌گیرد. ﴿وَ ظِلٍّ مِن یَحمُومٍ﴾[۱]

۱٤ـ آتش دوزخ شعله می‌کشد، ﴿إِنَّها لَظیٰ﴾[۲] ولی در بهشت درختان سر به فلک می‌کشند.

۱۵ـ آتش طوری است که به سراغ کنزاندوزان و سرمایه‌داران کافر می‌رود، ﴿تَدعُوا مَن اَدبَرَ وَتَوَلّیٰ و جَمَعَ فَاَوعیٰ﴾[۳] همچون موشک‌هایی که با هدایت قبلی به سراغ هواپیماهای دشمن می‌رود. آری آتش به سراغ کسانی می‌رود که به دعوت الهی پشت کردند و اموالی را جمع و ذخیره کرده و به محرومان جامعه توجّهی ننمودند.

۱٦ـ آتش دوزخ جرقه‌هایی دارد به بزرگی کاخ، ﴿تَرمِي بِشَرَرٍ كَالقَصرِ﴾[٤] ولی برای بهشتیان قصرهایی زیبا از جواهرات آماده است. در سوره مرسلات که آیاتی از دوزخ را بیان می‌فرماید ده مرتبه می‌گوید: ﴿وَيلٌ يَومَئِذٍ لِلمُكَذِّبِينَ﴾ وای بر تکذیب کنندگان (از خطرات آن روز).

۱۷ـ جهنّم و آتش آن در محل سرپوشیده‌ای است که نمی‌توان از آن اندکی نجات پیدا کرده و فرار کرد، ﴿عَلَيهِم نارٌ مُؤصَدَةٌ﴾[۵] ولی برای بهشتیان محدودیّت مکانی نیست، بلکه وسعت بهشت به اندازهٔ وسعت زمین و آسمان‌هاست.

۱۸ـ آتش دنیا اوّل بیرون و پوست را می‌سوزاند بعد استخوان و گوشت را، ولی آتش دوزخ باطن را همچون ظاهر می‌سوزاند، ﴿الَّتي تَطَّلِعُ عَلَى الأَفئِدَةِ﴾[٦] و اساساً هیزم آن انسان و سنگ است، ﴿وَقُودُهَا النَّاسُ وَالحِجارَةُ﴾[۷]

آتش دوزخ آتشی بر جان و جسم، بر باطن و ظاهر است، آتش دوزخ غیر از سوزندگی، شکننده و کوبنده هم هست. ﴿وَ ما أَدراكَ مَا الحُطَمَةُ نارُ اللّهِ المُوقَدَةُ﴾[۸]

---

۱. سوره‌واقعه، آیه٤۳.
۲. سوره معارج، آیه ۱۵.
۳. سوره‌معارج، آیه ۱۷ و ۱۸.
٤. سوره‌مرسلات، آیه۳۲.
۵. سوره‌بلد، آیه ۲۰.
٦. سوره‌همزه، آیه۷.
۷. سوره‌بقره، آیه٢٤.
۸. سوره‌همزه، آیه ۵ و ٦.

۱۹ـ لباس دوزخیان نیز از آتش است، ﴿لَهُم ثِیابٌ مِن نارٍ﴾[۱] ودر جای دیگر می‌خوانیم: ﴿سَرابِیلُهُم مِن قَطرانٍ﴾[۲] پیراهن دوزخیان از مادّه‌ای سیاه رنگ، بدبو، قابل اشتعال، اسیدگونه، خشن و تیره است، ولی لباس بهشتیان از حریری نرم و نازک و لطیف و زیورهای آنان از بهترین جواهرات خواهد بود.

۲۰ـ علاوه بر همهٔ عذاب‌ها، تازیانه‌ها و گرزهایی است که بر سر آنان کوبیده می‌شود. ﴿وَ لَهُم مَقامِعُ مِن حَدِیدٍ﴾[۳]

۲۱ـ غذای دوزخیان چیزی نظیر خار خُشک و جانگداز است که آنان را نه سیر می‌کند و نه فربه. قرآن می‌فرماید: ﴿لَیسَ لَهُم طَعامٌ اِلاّ مِن ضَرِیعٍ لایُسمِنُ و لایُغنِي مِن جُوعٍ﴾[٤] ولی برای اهل بهشت بهترین میوه، غذا، نوشیدنی، شیر، عسل، گوشت و پرنده و... آماده است.

آیات و روایات در این باره زیاد است که پرداختن به آنها سبب طولانی شدن بحث می‌شود و ما به همین اندازه اکتفا می‌نماییم، علاوه بر آنکه در آینده گوشه‌ای از سیمای بهشت را در آیات و روایات بیان خواهیم کرد.

یاد دوزخ و قیامت

دلیل آنکه این همه قرآن به مسألهٔ معاد و صحنه‌های آن توجه کرده آن است که «یاد قیامت» عالی‌ترین اثر تربیتی را در انسان دارد. تمام جنایت‌ها از کسانی سر می‌زند که به قول قرآن روز قیامت را فراموش کرده‌اند، ﴿نَسُوا یَومَ الحِسابِ﴾[۵] چنانکه خداوند به کم‌فروشان می‌فرماید: ﴿اَلا یَظُنُّ اولئِكَ اَنَّهُم مَبعُوثُونَ لِیَومٍ عَظِیمٍ﴾[٦] آیا کم فروشان نمی‌دانند که برای روز بزرگی در محضر عدل الهی زنده می‌شوند و باید جوابگوی اعمال خود باشند؟

خداوند نیز برای تربیت این قبیل انسان‌های مجرم و غیر مجرم و پیشگیری از گناه

---

۱. سوره‌حج، آیه۱۹. ۲. سوره‌ابراهیم، آیه ۵۰. ۳. سوره‌حج، آیه۲۱.
٤. سوره‌غاشیه، آیه ٦ و ۷. ۵. سوره‌ص، آیه۲٦. ٦. سوره‌مطفّفین، آیه ٤ و ۵.

یا ترک گناه، از اهرم توجه به معاد استفاده می‌کند، در هر روز که ما نماز می‌خوانیم با گفتن جملهٔ ﴿مالِكِ يَومِ الدِّين﴾ باید فکر خودمان را به معاد توجّه دهیم.

حضرت علی ﷺ دربارهٔ حمّام رفتن می‌فرماید: خوب جایی است حمّام، زیرا آب داغ آن ما را به یاد قیامت و آتش می‌اندازد.(۱)

پیامبر اکرم ﷺ در دعای مجیر هشتاد و شش مرتبه با جمله «اَجِرنا مِنَ النّارِ یا مُجیر» که به معنای پناهم بده از آتش ای خدای پناه دهنده است، ما را به دوری از آتش دوزخ توجّه داده‌اند، چنانکه در پایان هر بند از دعای جوشن کبیر نیز رهایی از آتش را از خداوند می‌خواهیم. «خلّصنا من النّار یا ربّ»

و حضرت علی ﷺ در مسجد کوفه و دیگر جاها یک یک اوضاع خطرناک قیامت را به زبان آورده و از خداوند امنیّت را درخواست می‌کند، «اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُكَ الاَمانَ یَومَ لا یَنفَعُ مالٌ وَ لابَنون... اَسئَلُكَ الاَمانَ یَومَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیه...»

مسأله قیامت مسأله‌ای است که امامان ما در نماز همین که به جملهٔ «مالك یَوم الدّین» می‌رسیدند آن قدر آنرا تکرار می‌کردند که نزدیک بود جان به جان آفرین تسلیم کنند.(۲) چنانکه در مورد امام صادق ﷺ می‌گویند: آن قدر این جمله را در نماز تکرار می‌فرمود که بعضی حوصلهٔ شمارش آن را نداشتند.(۳)

خلاصه قیامت روزی است که به فرمودهٔ حضرت علی ﷺ از گرمی، عرق تا دهن مردم می‌آید و چنان درفشارند که هر کجا جای پایی برای ایستادن پیدا کنند، خوشحال می‌شوند.(٤) روزی که تاریک و داغ و تنگ و وحشت‌آور است و انواع ناله‌ها و نعره‌ها به گوش می‌رسد، روزی که هیچ قدرتی به دست هیچ کس نیست، ﴿لِمَنِ المُلكُ اليَومَ لِلّهِ الواحِدِ القَهّارِ﴾(۵) امروز قدرت برای کیست؟ برای خداوند قهار. کجا هستند کسانی که ادّعای خدایی و الوهیّت می‌کردند؟

---

۱. وسائل‌الشیعه، ج۱، ص۳٦۱. ۲. تفسیرنورالثقلین، ج۱، ص۱٦. ۳. تفسیرنورالثقلین، ج۱، ص۱٦.
٤. نهج‌البلاغه، ص۳۰۰. ۵. سوره‌غافر، آیه۱٦.

گوشه‌ای از علل عذاب

در قرآن و روایات به بعضی از علل عذاب‌های آخرت اشاره شده است و ما در اینجا به قسمتی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف: علل عذاب در قرآن

۱ـ ایمان نداشتن به خدا و فکر محرومان جامعه نبودن.

در قرآن می‌خوانیم: ﴿إِنَّهُ كانَ لايُؤمِنُ بِاللّهِ العَظِيمِ و لايَحُضُّ عَلى طَعامِ المِسكِينِ﴾[۱] در قیامت به مأموران عذاب خطاب می‌شود: بگیرید این مجرم را و به دست او دست‌بند بزنید و به دوزخ ببرید، زیرا او به خدای بزرگ ایمان نیاورد و به فکر محرومان نبود و حتّی دیگران را به آن تشویق نکرد.

۲ـ ایمان به معاد نداشتن، پای‌بند نماز نبودن و در یاوه‌سرایی و لهو و لعب‌ها غرق شدن. قرآن می‌فرماید:

﴿قالُوا لَم نَكُ مِنَ المُصَلّينَ وَ لَم نَكُ نُطعِمُ المِسكِينَ وَ كُنّا نَخُوضُ مَعَ الخائِضِينَ وَ كُنّا نُكَذِّبُ بِيَومِ الدِّينِ﴾[۲] بهشتیان از دوزخیان می‌پرسند چه شد که شما به جهنّم رفتید؟ آنان می‌گویند: ما اهل نماز نبودیم و ایمان به قیامت نداشتیم و نسبت به محرومان بی‌تفاوت بودیم و در باطل غرق شدیم.

۳ـ آیات و احکام خدا را مسخره کردن و به دنیا مغرور شدن.

قرآن می‌فرماید: ﴿وَ مأواكُمُ النّارُ وَ ما لَكُم مِن ناصِرِينَ ذلِكُم بِأَنَّكُم اتَّخَذتُم آياتِ اللّهِ هُزُواً وَ غَرَّتكُمُ الحَياةُ الدُّنيا فَاليَومَ لايُخرَجُونَ مِنها وَلاهُم يُستَعتَبُونَ﴾[۳] جایگاه شما آتش است و هیچ یاوری برای شما نیست، زیرا آیات خدا را مسخره می‌کردید و دنیا شما را مغرور کرد، بنابراین امروز گرفتار آتش شدید شده و از آن نیز بیرون نخواهید رفت و عذرتان هم پذیرفته نیست.

---

۱. سوره حاقّه، آیه ۳۳ و ۳۴. ۲. سوره مدّثر، آیات ۴۰ تا ۴۶. ۳. سوره جاثیه، آیه ۳۴ و ۳۵.

٤ـ ارتکاب گناه و نپذیرفتن دعوت انبیا.

قرآن می‌فرماید: ﴿مِمّا خَطِيئاتِهِم أُغرِقُوا فَأُدخِلُوا ناراً﴾[1] قوم نوح چون دعوت او را نپذیرفتند و مرتکب انواع خطاها شدند، در دنیا غرق و سپس وارد آتش شدند.

٥ ـ خیانت به اولیای خدا.

در سوره تحریم می‌خوانیم: ﴿فَخانَتاهُما فَلَم يُغنِيا عَنهُما مِنَ اللّهِ شَيئاً وَ قِيلَ ادخُلَا النّارَ مَعَ الدّاخِلِينَ﴾[2] همسران حضرت نوح و لوط خیانت کردند و آن دو پیامبر بزرگوار نیز با وجود مقام پیامبری نتوانستند آنها را نجات دهند و لذا همراه سایر دوزخیان حکم به دخول در آتش آن همسران خائن صادر شد.

٦ـ سرمایه اندوزانی که متکبّرانه با حق برخورد می‌کنند.

قرآن می‌فرماید: ﴿تَدعُوا مَن أَدبَرَ وَتَوَلّىٰ وَجَمَعَ فَأَوعىٰ﴾[3] آتش به سراغ آن گروهی رود که به ندای حق پشت کرده و اموالی را جمع و ذخیره می‌نمایند.

و خلاصه دلیل قهر خدا در آن روز همین بی‌تفاوتی‌های آنها در دنیاست، زیرا خودشان می‌گویند: ﴿لَو كُنّا نَسمَعُ أَو نَعقِلُ ما كُنّا فِي أَصحابِ السَّعِيرِ﴾[4] اگر ما نسبت به حقّ فکر باز گوش شنوایی داشتیم، امروز در میان دوزخیان نبودیم.

دلائل رفتن به دوزخ زیاد است که ما به همین اندازه اکتفا می‌کنیم.

ب: علل عذاب در روایات

در روایات متعدّدی نیز به علل عذاب دوزخیان اشاره شده است که به گوشه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

* در حدیث می‌خوانیم: کسانی که با بنای ساختمان‌های زیبا خودشان را در جامعه مطرح می‌کنند، در قیامت گرفتار همان بناها خواهند بود.

پیامبر اکرم ﷺ در یک حدیث طولانی فرمودند:

---

۱. سوره‌نوح، آیه ۲۵. ۲. سوره‌تحریم، آیه ۱۰. ۳. سوره‌معارج، آیه ۱۷ و ۱۸.
٤. سوره‌ملک، آیه ۱۰.

* کسی که به یک وجب از زمین همسایه خیانت کند، روز قیامت آن قطعه تا اعماق زمین به صورت طوقی به گردنش انداخته می‌شود.
* کسی که اهل گناه زنا و لواط باشد، بدبوتر از مردار به دوزخ می‌افتد.
* کسی که به همسرش ظلم کرده و مهریّهٔ او را نپردازد، در قیامت مانند زناکاران محشور گشته و مورد سؤال قرار می‌گیرد و از پاداش کارهای نیک او کاسته و بدین وسیله حق همسرش پرداخت می‌شود.
* کسی که همسران متعدّد دارد، اگر میان همسران خود به عدالت رفتار نکند در قیامت به دست او غُل و دستبند می‌زنند.
* کسی که به مسلمانی سیلی بزند، با عذاب قیامت استخوان‌هایش خرد می‌شود.
* کسی که با سخن‌چینی ونیش زبان میان مسلمانان را بهم بزند، در قیامت با نیش مارگزیده می‌شود.
* کسی که با مال وثروت خود به محرومان و فقرا فخرفروشی کرده و آنها را تحقیر کند، همچون مورچه، خوار وکوچک محشور وبه دوزخ می‌افتد.
* کسی که در دنیا به زنان و مردان پاکدامن نسبت زنا و لواط بدهد، خداوند تمام کارهای خیر او را نابود کرده و با وضع سخت و اسفباری به دوزخ پرتاب می‌شود، مگر این نسبت به عنوان شهادت ویا شرایط آن در نزد قاضی عادل باشد.
* کسی که در دنیا به جای این همه نوشیدنی‌های گوارا و لذیذ، از شراب استفاده کند، در قیامت به او از مایعات سمّی آتش‌زای بدبو می‌نوشانند.
* کسانی که اهل احتکارند یا به مشروبات حرام خو گرفته‌اند یا عامل اغفال و گول‌زدن دختران و پسرانند، در یک وادی جداگانه‌ای در دوزخ پذیرایی می‌شوند.
* کسانی که با شایعه‌ها، گواهی‌ها و شهادت‌های ناحق و پرونده‌سازی‌های دروغ باعث سقوط افراد در جامعه می‌شوند، در قیامت به زبانشان آویخته و در قعر دوزخ در کنار منافقان قرار می‌گیرند.

* کسانی که با ریخت وپاش وسفره‌های رنگین در جامعه طاغوت‌تراشی کرده و خودشان را مطرح کنند، همان غذا آتش‌هایی می‌شود ودرون آنها را می‌سوزاند.
* کسانی که با تلاوت قرآن در جامعه خودشان را مطرح می‌کنند، در قیامت با روی سیاه محشور می‌شوند.
* کسانی متکبّرند، در قیامت در قیافه‌های بسیار ریز لگدمال می‌شوند.
* کسانی که مردم از ترس به آنها احترام می‌گذارند، از بدترین مردم در قیامت خواهند بود.
* کسانی که حتّی باگفتن کلمه‌ای در قتل بی‌گناهی شریک شوند، در قیامت بخشی از خون آن بی‌گناه به دامن آنها قرار داده می‌شود.
* کسانی که دنیا را بر آخرت و دنیاپرستان را بر مردان خدا ترجیح دهند، در قیامت کور محشور می‌شوند.
* کسانی که منافقانه با مردم برخورد کرده و دو رو و دوزبانه باشند، در قیامت دو زبان از آتش به آنها داده می‌شود.
* کسانی که مال دیگران را به ناحق تصاحب کنند، گویا در قیامت قطعه‌ای از آتش را به دهن فرو برده‌اند.
* کسانی که (نعوذباللّه) مرتکب زنا یا لواط یا سایر لذّت‌های شهوانی غیرمشروع شوند، لگامی از آتش به دهن آنها زده و در درّه‌های آتش انداخته می‌شوند.[1]

آری، با توجّه به این روایت و روایت‌های دیگر، بیشتر عذاب‌های قیامت مربوط به نادیده گرفتن حقوق مردم و جامعه است و از طرفی تمام تجاوزات به مال، ناموس، آبرو و جان انسان‌های بی‌گناه، یک عامل اصلی بیشتر ندارد و آن نداشتن ایمان به معاد است، واگر مردم طبق وحی و کتاب‌های آسمانی به قیامت ایمان بیاورند و قهر و عقوبت خدا را باور داشته باشند و پای خود را از این همه مفاسد

---

۱. بحارالانوار، ج۷، ص۲۱۳.

کنار بکشند، در دنیای ما دیگر ترس، فقر، قلدری، توهین و نفاق و تجاوز و جنایتی به چشم نخواهد خورد.

تمام دادگاه‌ها، دادگستری‌ها، قضات، حقوق‌دانان، روان‌شناسان، جامعه‌شناسان، مصلحان و بشردوستان دنیا باید راهی که می‌روند تجدید نظر نمایند و ریشه اصلی مفاسد را در دنیا بررسی کنند که آن نبود تقواست، سپس به عامل پیدایش تقوا که همان ایمان به حضور خدا و حضور در دادگاه قیامت و ایمان به کیفر و پاداش خداوند است، بیشتر توجه نمایند، ولی افسوس که جهانیان راه اصلی را گم کرده‌اند.

عذاب‌های روحی و روانی

آنچه تاکنون درباره وضع دوزخ و کیفر مجرمان گفته شد مربوط به عذاب‌های جسمی آنان بود، لیکن در قیامت نوع دیگری از عذاب وجود دارد که ناگواری آن کمتر از عذاب‌های جسمی نیست و آن عذاب‌های روحی است که در آیات و روایات به آن اشاره شده است، از جمله:

۱ـ مؤمنان به آنها می‌خندند، ﴿فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ﴾[۱] زیرا در دنیا کافران آنها را مسخره کرده و به آنها می‌خندیدند. ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ﴾[۲] آری، جواب مسخره کردن و خندهٔ کافران در دنیا، خندیدن به آنها در قیامت است.

۲ـ خداوند با آنها حرف نمی‌زند، ﴿وَ لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ...﴾[۳]

۳ـ با خطاب تحقیرآمیز با آنها سخن گفته می‌شود. ﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾[۴] بچش مزهٔ عذاب و قهر خدا را که همانا عمری در شخصیّت موهومی زندگی کردی و خود را انسانی نمونه، کم نظیر، عزیز و کریم می‌پنداشتی!

---

۱. سوره‌مطفّفین، آیه ۳٤. ۲. سوره‌مطفّفین، آیه ۲۹. ۳. سوره‌بقره، آیه ۱۷٤.
٤. سوره‌دخان، آیه ٤۹.

سیمای بهشت و بهشتیان

در بحث دوزخ قیافه مجرمان را بیان کردیم که چگونه پس از آنکه نامهٔ اعمال به دست چپشان داده شد، روسیاه و سرافکنده و خیره و حیرت‌زده و مهر بر دهن خورده و به غل و زنجیر کشیده شده و غبارآلود و اشک‌ریزان و در تاریکی و فشار و عرق‌ریزان محشور می‌شوند، اکنون به شرح سیمای بهشت و بهشتیان می‌پردازیم.

حوض کوثر

در قیامت قبل از ورود به بهشت، نیکوکاران و پیروان خط نبوّت و امامت، به دست مبارک رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ از حوض کوثر سیراب خواهند شد.

بیش از یکصد حدیث در این زمینه در کتاب‌های بحارالانوار[1]، الغدیر[2]، کنزالعُمّال[3] وتفاسیر شیعه وسنّی که درباره سوره کوثر گفتگو کرده‌اند وارد شده وساقی حوض کوثر حضرت علیّ‌بن ابیطالب ﷺ معرّفی شده است.

در حدیث ثقلین که متواتر و مورد اتّفاق شیعه و سنّی است، پیامبر اکرم ﷺ در آخرین لحظات عمر شریفشان فرمودند: من از میان شما می‌روم، ولی دو چیز گرانبها میان شما می‌گذارم: «یکی قرآن و دیگری اهل‌بیت من» و سپس فرمودند: این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض به من ملحق شوند.

کسانی که خود را از راهنمایی وهدایت‌پذیری قرآن وپیامبر اکرم ﷺ و منسوبین آن بزرگوار محروم کرده باشند، در قیامت نیز از بهره‌مند شدن از آن آب گوارا که مقدّمهٔ ورود به بهشت است، محروم خواهند ماند و کسانی که از علوم و هدایت

---

۱. بحارالانوار، ج۸، ص ۱۶. ۲. الغدیر، ج۲، ص۳۲۱. ۳. کنزالعمّال، ج۱۴، ص۴۱۵.

آنان برخوردار شده‌اند آنجا هم از عنایات آن بزرگواران بهره‌مند خواهند شد.[۱]

ورود به بهشت

چنانکه گذشت، مؤمنان نیکوکار به هنگام مرگ و زنده شدن در قیامت و دخول به بهشت، فرشتگان با آنان برخورد باکرامت و جالبی داشته و با سلام به آنان خیرمقدم می‌گویند و پذیرایی از آنها شروع می‌شود، ﴿تَحِيَّتُهُم يَومَ يَلقَونَهُ سَلامٌ﴾[۲] و خداوند با جملاتی از قبیل ﴿ارجِعي إلىٰ رَبِّكِ راضِيَةً مَرضِيَّةً﴾[۳] ای روح‌های پاک! به سوی پروردگارتان برگردید و در زمرهٔ بندگان خالص قرار گیرید و در بهشت خودم جای گیرید، و به آنها می‌فهماند آنچه از این به بعد می‌بینند، سرور و شادی و مورد رضایت خواهد بود.

این خطاب‌ها و برخوردها، هر نوع دلهره و غم و اندوه جدایی از دوستان و بستگان را آسان می‌کند و طبق روایات متعدّد، مقدّمات ورود به بهشت و پذیرایی در بهشت از همان ابتدای رحلت انسان شروع می‌شود که اولیای خدا را در لحظه جان دادن بالای سر خود می‌بینند و مرگ را مثل گل بو می‌کند و همانند کندن لباس کثیف و پوشیدن لباس تمیز از دنیا به عالم برزخ وارد می‌شود، نیکوکاران برزخی که از پیش در انتظار او بودند، آمدنش را به یکدیگر مژده می‌دهند، ﴿وَيَستَبشِرونَ بِالَّذينَ لَم يَلحَقوا بِهِم﴾[۴] و زندگی برزخی او با انواع لذّت‌ها و در همسایگی مردان خدا سپری می‌شود و نوبت به قیامت می‌رسد، روزی که همه چیز دگرگون و عقل‌ها مبهوت و چشم‌ها خیره و نفس‌ها در سینه حبس می‌شود و قیافه‌ها به صورت‌های مختلف درمی‌آید واسباب وحشت به‌قدری زیاد است که همه از یکدیگر می‌گریزند و به فکر خود می‌باشند، در آن صحنه تنها مؤمنان هستند که از همه این ناراحتی‌ها درامانند، ﴿وَهُم مِن فَزَعٍ يَومَئِذٍ آمِنونَ﴾[۵] و با نوشیدن آب کوثر وارد بهشت می‌شوند.

---

۱. کنزالعمال، ج ۱٤، ص ٤۱۷.
۲. سوره احزاب، آیه ٤٤.
۳. سوره فجر، آیه ۲۸.
٤. سوره آل عمران، آیه ۱۷۰.
۵. سوره نمل، آیه ۸۹.

در برابر دوزخیان که با گرزها و زنجیرهای آتشین پذیرایی می‌شوند، در بهشت فرشتگان رحمت از هر سو بر آنان وارد شده و تبریک و تهنیت گفته و ادای احترام می‌نمایند، قرآن می‌فرماید: ﴿وَالمَلائِكَةُ يَدخُلُونَ عَلَيهِم مِن كُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَيكُم بِما صَبَرتُم فَنِعمَ عُقبَى الدّارِ﴾[1]

جالب اینکه فرشتگان در مراسم تبریک و سلام دلیل این همه لطف از جانب خدا را هم بیان نموده و می‌گویند: ﴿سَلامٌ عَلَيكُم بِماصَبَرتُم﴾ سلام بر شما به خاطر آن صبر و پشتکاری که در دنیا در برابر طاغوت‌ها و هوسها داشتید.

آری، مؤمنان در عمر چند سالهٔ خود، از گناه و انواع حرام‌ها دوری کردند و به انجام واجبات و نماز و روزه پرداختند و هر نوع سختی و رنج هجرت و آزار و ایثار را تحمّل کردند، ولی هر چه بود چند روزی بیشتر نبود و گذشت و به قول معروف: «ذَهَبَ العَناءُ وَ بَقِيَ الأَجرُ إنَّ رَبَّكَ لَبِالمِرصاد» سختی‌ها تمام شد، ولی پاداشها همچنان باقی است، همانا خداوند در کمینگاه است تا به آن وعده‌ها وفا نماید.

این مؤمنان از عذاب خدا درامانند، زیرا آنان تنها خدا را می‌پرستیدند (نه دنیا، زور، پول، شهوت و شکم و...) و هدفشان تنها راضی کردن خدا بود نه این و آن و نه شرق و غرب و در مسائل سیاسی هم جز در خط رهبری معصوم و یا کسانی که منصوب آن بزرگواران بودند دنبال دیگری نرفتند، و شکّی نیست که به این قبیل افراد از قبل وعده امنیّت از عذاب داده شده بود، زیرا که در حدیث طلایی امام رضاؑ آمده است: «لا إلهَ إلاّ اللّه حِصني فَمَن دَخَلَ حِصني أمِنَ مِن عَذابي»[2] هر که خالصانه تمام معبودهای پوشالی و موهومی را کنار بزند و خدای یگانه را پرستش کند، از عذاب درامان است، البتّه آن حضرت در ادامه فرمودند: توحید شروطی دارد که از جملهٔ آنها پیروی از امام معصوم است.

و در حدیث دیگری می‌خوانیم: «ولایة علیّ بن ابیطالب حِصني فَمَن دَخَلَ حِصني أمِنَ مِن

---

۱. سوره رعد، آیه ۲۳ و ۲٤.
۲. بحارالانوار، ج۳، ص ۱۳.

عَذابی»[۱] پذیرفتن رهبری حضرت علی ﷺ قلعهٔ محکم و دژ الهی است که هر کس در آن داخل شود، از عذاب الهی در امان خواهد بود.

بنابراین ایمان و پذیرش ولایت زمینهٔ دریافت امنیّت الهی است.

دلیل آنکه هم توحید و هم پذیرفتن رهبری حضرت علی ﷺ هر دو با یک تعبیر به عنوان «دژهای محکم» بیان شده آن است که امام معصوم ما را به توحید راهنمایی می‌کند و توحید خالص هم ما را به رهبر الهی حواله می‌دهد و خط سیر انسان در هر دو یکی است، به خلاف رهبران طاغوتی که ما را به سوی خود و ستایش و تملّق از خودشان دعوت می‌کنند و از خدا دور می‌نمایند.

کوتاه سخن آنکه مؤمنان در آن روز بهت‌آور و خطرناک بیمی ندارند، زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿یا عِبادِ لاخَوفٌ عَلَیکُم الیَومَ و لاأنتُم تَحزَنُونَ﴾[۲] ای بندگان من! در مورد ناگواری‌های احتمالی ترسی به خود راه ندهید و در مورد ناراحتی‌های قطعی هم محزون نباشید.[۳]

درهای بهشت

امام باقر ﷺ می‌فرماید: «إنّ لِلجَنَّةِ ثَمانِیَة أبواب»[۴] برای بهشت هشت باب است و درهای بهشت بیشتر از درهای جهنّم که هفت در است، ﴿لها سبعة ابواب﴾[۵] می‌باشد، زیرا راه نجات و قرب به خدا بیشتر و لطف و رحمت او نیز از غضب و عدلش بیشتر است.

بر بالای درهای بهشت شعارهای جالبی نوشته شده است از جمله: «الصَّدَقَةُ بِعَشرَةٍ وَالقَرضُ بِثَمانِیَة عَشَر»[۶] صدقه دادن ده حسنه دارد، ولی وام دادن هیجده پاداش دارد، چون در صدقه، گیرنده حقارتی احساس می‌کند که در وام گرفتن آن

---

۱. سفینةالبحار، «ولی». ۲. سوره‌زخرف، آیه۶۸.
۳. «خوف» درباره خطرات احتمالی و «حزن» ناراحتی‌های قطعی می‌باشد. تفسیر المیزان، ج۱۸، ص۱۲۸.
٤. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص۱۹٤. ۵. سوره‌حجر، آیه ٤٤. ٦. بحارالانوار، ج۸، ص۱۸۱.

ناراحتی را کمتر دارد.

بر سر بعضی درها خط رهبری و نام رهبرانی که واسطه فیض و ارشاد الهی بوده‌اند ضبط شده است.

تعدّد درهای بهشت به خاطر ازدحام یا زیبایی و امثال آن نیست، بلکه به خاطر آن است که هرگروهی با توجّه به راهی که رفته‌اند از درب مناسب وارد شوند و یا در مقام معلوم و در جای خود قرارگیرند.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: برای بهشت دری است به نام «باب المجاهدین» که رزمندگان، مسلّحانه وارد می‌شوند و ملائکه به آنان خوش آمد می‌گویند.(۱)

در حدیث دیگری می‌خوانیم که نام یکی از درهای بهشت «ریّان» است که تنها روزه داران از آن وارد می‌شوند.(۲)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إنَّ لِلجَنَّةِ باباً یُقالُ لَهُ المَعرُوفُ لایَدخُلُهُ إلاّ اهلُ المَعرُوفِ»(۳) برای بهشت دری است به نام «معروف» که اهل معروف از آن در وارد می‌شوند.

در بعضی روایات نام‌های دیگری نیز برای درهای بهشت بیان شده است، از جمله: «باب البَلاء» که به خاطر صبر در برابر مشکلات و مصائب است، چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿سَلامٌ عَلَیکُم بِما صَبَرتُم﴾(٤) و همچنین «باب الرَّحمة»، «باب الصَّبر» و «باب الشُّکر».(٥)

البتّه درهای بهشت باز و آمادهٔ ورود بهشتیان است. ﴿مُفَتَّحَةً لَهُمُ الأبوابُ﴾(٦)

بزرگی بهشت

وسعت و بزرگی بهشت به مقدار پهنهٔ آسمان‌ها و زمین است، قرآن می‌فرماید: ﴿جَنَّةٍ عَرضُهَا السَّمواتِ وَ الأرضَ﴾(٧) یا ﴿جَنَّةٍ عَرضُها کَعَرضِ السَّماءِ وَ الأرضِ﴾(٨) و

---

۱. بحارالانوار، ج۸، ص۱۸٦.
۲. بحارالانوار، ج۸، ص۱۹٤.
۳. بحارالانوار، ج۸، ص۱۵٦.
٤. سوره رعد، آیه ۲٤.
٥. نورالثقلین، ج٤، ص٥۰۷.
٦. سوره‌ص، آیه ٥۰.
۷. سوره آل‌عمران، آیه۱۳۳.
۸. سوره حدید، آیه ۲۱.

بهشتیان در آن آزادنه رفت و آمد دارند.

شاید بعضی خیال کنند این وسعت به چه درد می‌خورد؟ اگر ما را در گوشه‌ای از بهشت جا بدهند کافی است! ولی نباید فراموش کنیم هنگامی که در شکم مادر بودیم اگر از ما سؤال می‌شد: در دنیا چقدر جا لازم دارید؟ می‌گفتیم: کمی از این جایی که هستیم بزرگتر و روشن‌تر، امّا همین که بدنیا آمدیم، خانه‌های معمولی ما را قانع نمی‌کند و کار انسان به جایی می‌رسد که حتّی کرهٔ زمین نیز برای او تنگ می‌شود و به فکر تسخیر کرات آسمانی می‌افتد.

علاوه بر اینکه عالم قیامت با دنیا بسیار فرق دارد، آنجا خانهٔ ابدی است و همهٔ خلائق حاضرند و قدرت انسان، کامیابی‌ها، خواسته‌ها، تمایلات و مهمانان او چندین برابر است، از همه گذشته هر جایی را مناسب با خودش می‌سنجند و خدای بزرگ برای روز بزرگ باید پاداش بزرگ بدهد.

در حدیث می‌خوانیم: جایگاه ساده‌ترین افراد بهشت به قدری بزرگ است که هرگاه جنّ و انس بر او وارد شوند، جا و وسیلهٔ پذیرایی (بدون آنکه سهمی از کسی کم شود) برای همه هست.[1]

هوای بهشت

نسیم بهشتی بسیار مطبوع و دلربا و ملایم است، قرآن می‌فرماید: ﴿لایَرَوْنَ فیهَا شَمساً وَلا زَمهَریراً﴾[2] در بهشت، نه خورشیدی دیده می‌شود تا از گرمی آن ناراحت شوند و نه زمهریر و هوای بسیار سردی در کار است که از سرمای آن رنج ببرند.

در مورد هوای بهشت همین بس که قرآن سی و شش مرتبه فرموده است: ﴿جَنّاتٌ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأنهار﴾ باغ‌هایی که شاخه‌های آن برهم گردن نهاده و در پای درختانش نهرهای آب زلال جاری است، درختانی که خشک شدن و فاسد شدن و

---

۱. بحارالانوار، ج۸، ص ۱۲۰. ۲. سوره انسان، آیه ۱۳.

کهنه شدن ندارند و انواع مختلف آنها در آنجا هست که در قرآن نیز نام بعضی آنها آمده است: ﴿فِی سِدرٍ مَخضُودٍ﴾ در سایه درخت‌های سدر بی‌خار هستند، ﴿وَ طَلحٍ مَنضُودٍ﴾ و در کنار درختان موزی[۱] که میوه‌های آن روی هم قرار گرفته است.

درختانی که در سایه‌های دائمی هستند و با حرارت و آفتاب لطافت آنها از بین نمی‌رود، ﴿وَ ظِلٍّ مَمدُودٍ﴾ و در کنار آب جاری می‌باشند. ﴿وماءٍ مَسکوب﴾[۲]

علاوه بر آن هوای لطیف، آهنگ‌های دلربایی نیز در آنجاست که به گفته روایات متعدّد توسط حوریان و درختان نواخته می‌شود، ولی با مفاهیم بسیار عرفانی که شامل حمد و تقدیس خداوند متعال است.[۳]

بهشت محل کامیابی

بر خلاف آنکه در دوزخ همه نوع زجر و شکنجه وجود دارد، در بهشت همه نوع لذّت و رفاه و آسایش در اختیار بهشتیان است، قرآن می‌فرماید: ﴿فِیهَا مَا تَشتَهِیهِ الاَنفُسُ وَتَلَذُّ الاَعیُنُ﴾[۴] یعنی هر آنچه را انسان میل و اراده کند و هرچه چشم از آن لذّت می‌برد، همه در اختیار اوست.

این آیه با همه کوتاهی خود به قدری جامع است که اگر تمام نویسندگان و گویندگان در تمام عمر خود در اوصاف بهشت بگویند یا بنویسند، در این جملهٔ کوتاه جا دارد و همه را شامل می‌شود.

نعمت‌های دنیا هر چه عالی باشد، بالاخره انسان سیر شده و نسبت به کامیابی از آنها به حالت بی‌تفاوتی می‌رسد، مثلاً منظره‌های دیدنی برای کسانی جالب است که هنوز ندیده باشند، ولی برای ساکنان آن منطقه دیگر چندان لذّتی ندارد و عادّی شده است، امّا دیدنی‌های بهشت و نعمت‌های آن کسل کننده نیست و از نشاط

---

۱. بعضی «طلح» را درختی می‌دانند که سایه بسیارمرطوب و خنکی دارد.
۲. سوره واقعه، آیات ۲۸ تا ۳۱. ۳. بحارالانوار، ج۸، ص ۱۹۶؛ کنزالعمال، ج ۱٤، ص ٤۸۸.
٤. سوره‌زخرف، آیه۷۱.

انسان نمی‌کاهد، بلکه تا ابد لذّت‌بخش است و کامیابی‌ها همچنان باقی است، البتّه شاید این امر به خاطر تنوّع و تغییرات پی در پی در آنها باشد که بهشتیان از آن خسته و سیر نمی‌شوند، چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿لَهُم ما يَشاؤُنَ فِيهَا وَلَدَينا مَزِيد﴾[۱] آنچه بهشتیان بخواهند در بهشت وجود دارد و اضافه و زائد بر آن نیز در اختیار ماست.

بهشت قابل وصف نیست

خداوند می‌فرماید: برای هیچ کس قابل تصوّر نیست که ما برای سحر خیزان نیایشگر چه مقام و نعمت‌هایی را که سبب روشن شدن چشم آنان است، پنهان و ذخیره کرده‌ایم، ﴿فَلا تَعلَمُ نَفسٌ ما أُخفِيَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعيُنٍ﴾[۲]

چنانکه در کتاب‌های آسمانی گذشته می‌خوانیم که خداوند می‌فرماید: «أعدَدتُ لِعِبادِي ما لا عَينٌ رَأَت وَلا أُذُنٌ سَمِعَت وَلا خَطَرَ بِقَلبِ بَشَرٍ»[۳] برای بندگان صالح خود چیزهایی را آماده کرده‌ام که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به فکر انسانی آمده است.

نعمت‌های ابدی

بارها قرآن مسألهٔ پایدار بودن نعمت‌های بهشتی و بهشتیان را بیان فرموده و با جملهٔ «خالِدِينَ فِيهَا» به ماگوشزد کرده است که بهشتیان دیگر به هیچ عنوان از بهشت خارج نمی‌شوند.

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿أُكُلُها دائِمٌ﴾[۴] میوه‌های بهشتی نه فصلی و موسمی است و نه آفت زده می‌شود که در مدّتی اصلاً نباشد، یا می‌فرماید: ﴿لامَقطُوعَةٍ وَ لامَمنُوعَةٍ﴾[۵] میوه‌های بهشت نه گاه بیگاه همچون میوه‌های دنیا قطع می‌شود و نه انسان از خوردن آن منعی دارد، امّا در دنیا گاهی میوه هست، ولی تهیّه آن مشکل

---

۱. سوره‌ق، آیه ۳۵.
۲. سوره‌سجده، آیه ۱۷.
۳. بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۹۱.
۴. سوره‌رعد، آیه ۳۵.
۵. سوره‌واقعه، آیه ۳۳.

است، یا از ما دور است، یا بی‌اشتها هستیم، یا هنوز نارس و نامطبوع است، یا برای معده ما قابل هضم نیست، یا آلوده و فاسد است، یا تیغ دارد، یا ما از خوردن آن منع شده‌ایم، یا عوارض دارد و امثال آن، به هر حال در آیه فوق می‌فرماید: میوه‌های بهشت همیشه هست و هیچ وقت برای هیچ یک از بهشتیان هیچ گونه منعی در کار نیست و عوارضی هم ندارد.

در قرآن می‌خوانیم: ﴿إِنَّ هَذا لَرِزْقُنا ما لَه مِن نَفادٍ﴾[۱] این نعمت‌ها روزی ماست که به بهشتیان عطا می‌کنیم و هیچ کمبود وتمام شدن هم برای آنها نیست.

میوه‌ها و نعمت‌های بهشتی فراوان بوده، ﴿وَ فاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ﴾[۲] و تمام آنها قابل زیادن شدن هستند، ﴿وَ لَدَينا مَزِيدٌ﴾[۳] یعنی علاوه بر خواسته‌های اهل بهشت، نزد ما زیادتر هم هست، بالاتر از خواسته یا تفکّر آنان، بهتر و عالی‌تر از آنچه آنان بخواهند. (اللّهم ارزقنا بحقّ محمّدٍ و اهل‌بیته صلوات اللّه علیهم اجمعین)

بهشت سرای امن

قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ المُتَّقِينَ فِي مَقامٍ أَمِينٍ﴾[٤] افراد باتقوا در قیامت در جایگاهی ثابت (و از هرگونه تغییر، انتقال، شیطنت، بیماری، مرگ، کمبود، آفات و ناگواری‌ها) درامانند.

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَم يَلبِسُوا إِيمانَهُم بِظُلمٍ أُولئِكَ لَهُمُ الأَمنُ﴾[۵] کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک به خدا و پیروی از رهبری‌های باطل آلوده نکردند، در قیامت درامانند.

در قرآن می‌خوانیم: ﴿لَهُم دارُ السَّلامِ عِندَ رَبِّهِم﴾[٦] در قیامت برای حق‌طلبان، در پیشگاه پروردگارشان خانهٔ سلامت وجود دارد.

---

۱. سوره‌ص، آیه ٥٤. ۲. سوره‌واقعه، آیه ۳۲. ۳. سوره‌ق، آیه ۳۵.
٤. سوره‌دخان، آیه ۵۱. ۵. سوره‌انعام، آیه ۸۲. ٦. سوره‌انعام، آیه ۱۲۷.

صورت بهشتیان

دربارهٔ شادابی قیافه‌ها و صورت بهشتیان قرآن می‌فرماید:

﴿وُجُوهٌ يَومَئِذٍ مُسفِرَةٌ﴾[۱] در آن روز صورت‌هایی درخشان و سفید دارند.

﴿وُجُوهٌ يَومَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلىٰ رَبِّها ناظِرَةٌ﴾[۲] صورت‌های شاداب و زیبا که به الطاف الهی چشم دوخته‌اند.

﴿وُجُوهٌ يَومَئِذٍ ناعِمَةٌ﴾[۳] صورت‌هایی که در روز قیامت از انواع نعمت‌ها بهره‌مند هستند.

﴿ضاحِكَةٌ مُستَبشِرَةٌ﴾[٤] اهل بهشت در آن روز هولناک خندان هستند و به نعمت‌های الهی بشارت داده شده‌اند.

آری، صورت‌هایی که در برابر عظمت خدا به خاک مالیده شده و در جبهه‌های جنگ با خون آغشته شده و در دل شب با اشک شسته شده و با شنیدن ظلم‌ها درهم کشیده شده و با دیدن آثار خدا به توحید رسیده است، آن روز باید این چنین خندان و منوّر باشند.

افتخار و دعوت از دیگران

قرآن می‌فرماید: همین که پروندهٔ مسرّت‌بخش خوبان را به دست راستشان می‌دهند و می‌بینند هر چه هست کمال و سرافرازی و بندگی و اطاعت خداوند است، از شادی دیگران را دعوت می‌کنند و فریاد می‌زنند:

﴿هاؤُمُ اقرَأوا كِتابِيَه﴾ ای اهل محشر! بیایید کتاب مرا بخوانید.

﴿إِنّي ظَنَنتُ أَنّي مُلاقٍ حِسابِيَه﴾ من در دنیا می‌دانستم که چنین روزی هست و به فکر حسابم بودم و از کارهای حرام دوری کردم و الآن تمام وجودم را شادی فراگرفته.

---

۱. سوره‌عبس، آیه۳۸. ۲. سوره‌قیامت، آیه ۲۲ و ۲۳. ۳. سوره‌غاشیه، آیه۸.
٤. سوره‌عبس، آیه۳۹.

﴿فَهُوَ فی عِیشَةٍ راضِیَةٍ﴾ او در یک زندگی شادی‌آفرین و رضایت‌بخشی است.

﴿فی جَنَّةٍ عالِیَةٍ﴾[۱] در بهشتی عالی مقام زندگی می‌کند و از میوه، غذا، نوشیدنی و نعمت‌های بهشتی بهره می‌برد.

و این همه به خاطر آن اعمال صالحی است که در گذشته داشته‌اند.

برادری و صفا

بر خلاف دوزخیان که یکدیگر را ملامت می‌کنند و به گفته قرآن هر دسته‌ای که به دوزخ پرتاب می‌شود به گروه دیگر همفکر خود نفرین و لعنت می‌کند، ﴿کُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها﴾[۲]، در بهشت هیچ گونه کدورت و کینه در کار نیست، قرآن می‌فرماید: ﴿وَنَزَعْنا ما فی صُدُورِهِم مِن غِلٍّ﴾[۳] ما هرگونه دشمنی و حسادت و کینه[٤] را از دل آنان برداشته و همه را صمیمی و برادروار بر تخت‌هایی که روبروی یکدیگر است، جا می‌دهیم.

دوری از لغو و بیهودگی

در آنجا دیگر دروغ، ناسزا، زخم‌زبان، تمسخر، تهمت و یاوه‌گویی نیست، ﴿لایَسمَعُونَ فِیهَا لَغواً اِلاّ سَلاماً﴾[۵] شنیدنی‌ها تنها سلام است، یعنی جملاتی است که از سلامت روح و فکر و زبان و رفتار برمی‌خیزد.

در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿لا یَسمَعُونَ فِیهَا لَغواً وَ لا تَاثِیماً﴾[٦] در بهشت نه گفتار لغوی می‌شنوید و نه نسبت گناه به یکدیگر می‌دهند.

در سوره نبأ می‌خوانیم: ﴿لایَسمَعُونَ فِیهَا لَغواً وَ لا کِذّاباً﴾[۷] نه گفتار بی‌اثر می‌شنوند و نه نسبت دروغ بهم می‌دهند، گفته‌های آنجا همه از واقعیات و از یک صفای

---

۱. سوره حاقّه، آیات ۱۹ تا ۲٤. ۲. سوره‌اعراف، آیه۳۸. ۳. سوره‌اعراف، آیه٤۲.

٤. کلمه «غِل» به معنای نفوذ مخفیانه است و چون حسد و کینه، مرموزانه در روح انسان اثر می‌گذارند، غِل گفته شده است و شاید به سایر صفات زشت نیز بتوان غِل گفت.

۵. سوره‌مریم، آیه٦۲. ٦. سوره‌واقعه، آیه۲۵. ۷. سوره‌نبأ، آیه۳۵.

خاصی ریشه می‌گیرد.

لباس‌ها و زیورها

اهل بهشت با دست‌بندهایی از طلا زینت داده شده‌اند و علاوه بر آن زیورهایی از لؤلؤ دارند، ﴿یُحَلَّوْنَ فِیهَا مِن اَساوِرَ مِن ذَهَبٍ و لُؤلُؤاً﴾[۱]

و در آیه دیگر دست بندهایی از نقره را ذکر کرده: ﴿و حُلُّوا اَساوِرَ مِن فِضَّةٍ﴾[۲]

لباس آنان سبزرنگ و از حریر نازک (سندس) و حریر ضخیم (استبرق) است، ﴿وَیَلبِسُونَ ثِیاباً خُضراً مِن سُندُسٍ و اِستَبرَقٍ﴾[۳]

جالب اینکه این لباس‌ها کهنه شدن ندارند و در آنجا دیگر سختی و درد سر و خستگی در کار نیست، ﴿لایَمَسُّنا فِیهَا نَصَبٌ و لایَمَسُّنا فِیهَا لُغُوبٌ﴾[۴]

مأموران پذیرایی

برای پذیرایی از بهشتیان قرآن می‌فرماید: ﴿وَیَطُوفُ عَلَیهِم وِلدانٌ مُخَلَّدونَ اِذا رَأَیتَهُم حَسِبتَهُم لُؤلُؤاً مَنثُوراً﴾[۵] پسران زیباروی همیشه شاداب و جوان که همچون دانه‌های پراکندهٔ لؤلؤ آنان را می‌بینی، دور بهشتیان در رفت و آمدند.

خوردنی‌های بهشت

از انواع میوه‌هایی که میل دارند انتخاب می‌کنند. ﴿وَفاکِهَةٍ مِمّا یَتَخَیَّرونَ﴾[۶]

دست‌یابی به میوه‌ها بسیار آسان و شاخه‌های میوه در دسترس آنان قرار می‌گیرد. ﴿قُطوفُها دانِیَةٌ﴾[۷]

از همه نوع میوه در اختیار آنان است. ﴿وَلَهُم فِیهَا مِن کُلِّ الثَّمَراتِ﴾[۸]

از گوشت لذیذ پرنده‌ها هر چه و از هر نوع و در هر وقت بخواهند موجود است.

---

۱. سوره‌فاطر، آیه ۳۳.
۲. سوره‌انسان، آیه ۲۱.
۳. سوره کهف، آیه ۳۱.
۴. سوره‌فاطر، آیه ۳۵.
۵. سوره انسان، آیه ۱۹.
۶. سوره‌واقعه، آیه ۲۰.
۷. سوره حاقّه، آیه ۲۳.
۸. سوره‌محمّد، آیه ۱۵.

﴿وَ لَحمِ طَيرٍ مِمّا يَشتَهُونَ﴾[۱]

آشامیدنی‌ها

در بهشت انواع نهرها موجود است، از جمله:

الف: نهرهای آب زلالی که هرگز آلوده و تغییر پیدا نمی‌کند.

﴿اَنهارٌ مِن ماءٍ غَيرِ آسِنٍ﴾

ب: نهرهایی از شیر که هرگز مزهٔ آن عوض نمی‌شود.

﴿وَ اَنهارٌ مِن لَبَنٍ لَم‌يَتَغَيَّر طَعمُه﴾

ج: نهرهایی از عسل که تصفیه شده‌اند. ﴿وَاَنهارٌ مِن عَسَلٍ مُصَفًّى﴾

د: نهرهایی از شراب که بهره‌گیران از آن لذّت‌ها می‌برند.

﴿وَ اَنهَارٌ مِن خَمرٍ لَذَّةٍ لِلشّارِبِينَ﴾[۲]

تفاوت شراب دنیا و شراب بهشت

۱ـ شراب دنیا نجس و به قول قرآن رجس است،[۳] امّا شراب بهشت پاک و پاکیزه است. ﴿شَراباً طَهُوراً﴾[٤]

۲ـ شراب دنیا عامل فتنه و دشمنی است، چنانکه شیطان با شراب و قمار میان مردم دشمنی ایجاد می‌کند،[٥] امّا شراب بهشت هیچ گونه کینه و کدورتی نمی‌آورد، بلکه برادرانه روبروی هم بر تخت‌ها تکیه زده و شادند.

۳ـ شراب دنیا ضررش بیش از منافع آن است، ولی شراب بهشتیان همه نفع است.

٤ـ شراب دنیا زوال عقل ومستی می‌آورد، امّا شراب آخرت حتّی ضرر غیر محسوس ندارد. ﴿لافِيهَا غَولٌ﴾[٦] («غَول»، هلاکت مرموزانه وناخودآگاه است)

٥ ـ شراب دنیا یاوه‌گویی می‌آورد، ولی در شراب بهشتی چنین نیست. ﴿لايَسمَعُونَ

---

۱. سوره‌واقعه، آیه ۲۱.
۲. سوره‌محمّد، آیه ۱۵.
۳. سوره‌مائده، آیه ۹۰.
٤. سوره‌انسان، آیه ۲۱.
٥. سوره‌مائده، آیه ۹۱.
٦. سوره‌صافّات، آیه ٤۷.

فِیهَا لَغواً وَ لاکِذّاباً﴾[۱]

۶ـ شراب دنیا گیج کننده و دردسرآور و سبب انواع امراض می‌شود، امّا شراب بهشتیان گیج کننده نیست و هیچ گونه دردسری از آن برنمی‌خیزد. ﴿لایُصَدَّعونَ عَنها و لا یُنزِفون﴾[۲]

ظرف‌ها و نهرها

آن لیوان‌ها و ظرف‌هایی راکه اهل بهشت برای آشامیدن استفاده می‌کنند طوری است که سرد و خوشبو می‌کند، قرآن می‌فرماید: ﴿یَشرِبُونَ مِن کَأسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً﴾[۳]

در تفسیر المیزان می‌خوانیم: «کافور» یک ضرب المثلی است برای خنکی و خوشبویی وکلمهٔ «کأس» نیز به معنای ظرف آب است، بنابراین خود ظرف‌های آب از مادّه‌ای سرد و خوشبو کننده ساخته شده‌اند.

چشمه‌ها و نهرهای بهشتی در اختیار ساکنان آنجاست که به هر سویی بخواهند مسیر را با یک اشاره‌ای عوض یا چشمه و نهری را احداث می‌نمایند و در احداث نهر و چشمه هیچ گونه زحمتی نمی‌کشند، فقط اراده می‌کنند. ﴿لَهُم ما یَشاؤنَ فِیهَا﴾[۴]، لذا قرآن دربارهٔ چشمه‌ها و نهرهای بهشت می‌فرماید: ﴿یُفَجِّرونَها تَفجِیراً﴾[۵] یعنی خود بهشتیان چشمه‌ها را احداث و زمین‌های بهشت را با اراده‌ای که خدا به آنان داده می‌شکافند.

در آیه دیگر می‌خوانیم: آشامیدنی‌های اهل بهشت با زنجبیل معطّر شده و از ظرف‌هایی که به روشنی نقره است استفاده می‌نمایند و مأموران پذیرایی از آب‌های گوارا آنقدر در ظرف‌های زیبا می‌ریزند که متناسب با میل آنان باشد، نه کمتر و نه زیادتر.

---

۱. سوره‌نبأ، آیه ۳۵. ۲. سوره‌واقعه، آیه ۱۹. ۳. سوره‌انسان، آیه ۵.
۴. سوره‌ق، آیه ۳۵. ۵. سوره انسان، آیه ۶.

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿يُطافُ عَلَيهِم بِكأسٍ مِن مَعينٍ بَيضاءَ لَذَّةٍ لِلشّارِبينَ لافيها غَولٌ ولاهم عَنها يُنزِفُونَ﴾[1] مأموران زیبا صورت بهشتی با جام‌های پر از شراب روشن وسفید که لذّت‌بخش است و هیچ‌گونه ضرر ومستی در آن نیست، گرد بهشتیان می‌چرخند تا هرگاه میل داشته باشند بهره گیرند.

در هر جمله آن لطیفه‌ای است؛ جام پر، روشنی رنگ، سفیدی آن، لذّت‌بردن، مستی و ضرر نداشتن که در آشامیدنی‌های دنیا معمولاً این همه اوصاف در یک آشامیدن هرگز جمع نمی‌شود.

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿يُسقَونَ مِن رَحيقٍ مَختُومٍ خِتامُهُ مِسكٌ﴾[2] ظرف‌های شراب صاف و خالص و دربسته و مهر خورده است، همین که اهل بهشت از آن میل فرمودند، در پایان بوی مشک در خود احساس می‌نمایند.

از لذّت‌های معنوی که همراه این همه لذّات مادی است، اینکه آن نعمت‌ها همه از طرف پروردگار است، ﴿وَ سَقاهُم رَبُّهُم شَراباً طَهُوراً﴾[3] شرابی که از طرف خدا باشد از یک لذّت معنوی برخوردار است که آن دیگر قابل بیان نیست.

خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های بهشت در ظرف‌هایی بسیار خوش منظر و زیبا می‌باشد، قرآن می‌فرماید: ﴿يُطافُ عَلَيهِم بِصِحافٍ مِن ذَهَبٍ و أكوابٍ﴾[4] مأموران پذیرایی در بهشت با طَبَق‌ها وکوزه‌های طلاکه مملوّ از بهترین غذاها و آشامیدنی‌ها است برگرد اهل بهشت آماده خدمت و پذیرایی هستند.

این همه لطف وکامیابی کجا و آن دوزخی که هر چه سوخته می‌شوند پوست نو روئیده می‌شود کجا؟

---

۱. سوره‌صافّات، آیات ٤٥ تا ٤٧.

۲. سوره‌مطفّفین، آیه ۲۵ و ۲٦. «رحیق»، یعنی شراب صاف و خالص.

۳. سوره انسان، آیه ۲۱. ٤. سوره زخرف، آیه ۷۱.

همسران بهشتی

در قرآن بارها دربارهٔ همسران بهشتی و ویژگی‌های آنان سخن به میان آمده است، قرآن می‌فرماید: ﴿وَعِندَهُم قاصِراتُ الطَّرفِ﴾[۱] زنان بهشتی، غیر از شوهران خود به دیگری چشمی ندارند و نسبت به آنان نیز با چشمی مستانه و عاشقانه نگاه می‌کنند.

آن زنان، هم عاشق شوهران خود هستند و هم تناسب سنّی با آنها دارند. ﴿عُرُباً أَتراباً﴾[۲]

آن همسران همچون لؤلؤ زیبا و دست نخورده هستند، ﴿وَ حُورٌ عِينٌ كَأَمثَالِ اللُّؤلُؤِ المَكنُون﴾[۳] و هر وقت همسران نزد آنان می‌آیند، آنها را باکره می‌یابند. ﴿فَجَعَلنَاهُنَّ أَبكَاراً﴾[۴]

پستان آن زنان برآمدگی کمی داشته و تازه رسیده است، ﴿وَكَوَاعِبَ أَتراباً﴾[۵] و به این همسران احدی دست نزده است. ﴿لَم يَطمِثهُنَّ إِنسٌ قَبلَهُم وَ لا جَانٌّ﴾[۶]

این همسران محفوظ و عفیف هستند، نه مبتذل. ﴿حُورٌ مَقصُوراتٌ فِي الخِيَامِ﴾[۷] حوریه‌هایی که در خیمه‌ها منتظرند، به قدری زیبا هستند که گویا یاقوت و مرجانند، ﴿كَأَنَّهُنَّ الياقُوتُ وَالمَرجَانُ﴾[۸] از همه زیبایی‌های ظاهری که بگذریم از نظر کمالات لایق بهشت و بهشتیان هستند و از هر گونه کجی و انحراف و نقطه ضعف پاکند. ﴿لَهُم فِيهَا أَزوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ﴾[۹]

عدد این حوریه‌ها زیاد است و لذا در حدیث می‌خوانیم که در قیامت توان بدنی انسان در کامیابی، به اندازهٔ صد نفر می‌شود.

علّت اینکه دربارهٔ زنان بهشتی بیشتر سخن گفتیم، به خاطر اهمیّتی است که دارند، چنانکه در حدیث می‌خوانیم: «ما تَلَذَّذَ النَّاسُ فِي الدُّنيا وَالآخِرَةِ بِلَذَّةٍ أَكثَرَ لَهُم مِن لَذَّةِ

---

۱. سوره صافات، آیه ۴۸. ۲. سوره واقعه، آیه ۳۷. ۳. سوره واقعه، آیه ۲۳.
۴. سوره واقعه، آیه ۳۶. ۵. سوره نبأ، آیه ۳۳. ۶. سوره الرّحمن، آیه ۵۶.
۷. سوره الرّحمن، آیه ۷۲. ۸. سوره الرّحمن، آیه ۵۸. ۹. سوره نساء، آیه ۵۷.

النِّساء»[۱] بهترین نعمت‌های مادّی در دنیا و آخرت، کامیابی از همسران زیباست. همان گونه که بهترین لذّت معنوی، تجلّی و رضوان خدا و طرف سخن خدا قرار گرفتن است.

راستی این نعمت کجا و آن شکنجه‌های دوزخیان کجا که هرگاه تشنه می‌شوند و آبی می‌طلبند مایعی همچون فلّز گداخته به آنان داده می‌شود که پوست صورت آنان را بریان می‌کند، ﴿یُغاثُوا بِماءٍ کالمُهلِ یَشوِی الوُجُوهَ﴾[۲]

نمونه‌های دیگر

همان گونه که گفتیم قرآن در مسأله قیامت چیزی فروگذار نکرده است و بیش از هزار آیه در این زمینه است و حق هم همین است، زیرا زندگی ابدی انسان‌ها در آنجاست و ایمان به آن تعیین کنندهٔ زندگی این جهان هم هست، لذا در بیان اوصاف دوزخ و بهشت که عامل بیم و امید و قوی‌ترین وسیلهٔ تربیت است، آیات زیادی است که باز هم چند نمونه از آن را بیان می‌کنیم:

در بهشت تخت‌های بلند و عالی قرار داده شده است. ﴿فِیها سُرُرٌ مَرفُوعَةٌ﴾[۳]

در آنجا ظرف‌های زیبا از طلا و نقره چیده شده است. ﴿وَأکوابٍ مَوضُوعَةٌ﴾[۴]

در بهشت پشتی و تکیه‌گاه‌ها در کنار هم به نحو مخصوصی گذارده شده است. ﴿وَ نَمارِقُ مَصفُوفَةٌ﴾[۵]

در آنجا فرشهای بسیار عالی گسترده شده است. ﴿وَ زَرابِیُّ مَبثُوثَةٌ﴾[۶]

برای بهره‌بردن از میوه‌ها زحمت چیدن هم ندارند، زیرا شاخه‌های میوه‌دار در اختیار و به اراده آنها نزدیک می‌شود، ﴿و ذُلِّلَت قُطوفُها تَذلِیلاً﴾[۷] اگر ایستاده یا نشسته یا خوابیده باشند، میوه‌ها در تسخیر ایشان و شاخه‌ها به اراده و در اختیارشان است.

---

۱. وسائل الشیعه، ج۱٤، ص۱۰. ۲. سوره کهف، آیه۲۹. ۳. سوره‌غاشیه، آیه۱۳.
٤. سوره‌غاشیه، آیه۱٤. ۵. سوره‌غاشیه، آیه ۱۵. ٦. سوره غاشیه، آیه ۱٦.
۷. سوره‌انسان، آیه۱٤.

در قرآن دنیا با آن همه دریاها، معدن‌ها، درختان، به کالای کم‌بها تعبیر شده است، ولی بهشت را «ملک کبیر» می‌خواند، ﴿وَإِذا رأیتَ ثَمَّ رأیتَ نَعیماً وَ مُلکاً کَبیراً﴾[1] ای پیامبر! هنگامی که به بهشت نگاه کنی نعمت‌ها و ملک و پادشاهی بزرگی را خواهی دید.

از نمونه‌های دیگر نعمت‌ها که بارها در قرآن از آن سخن به میان آمده است مسأله روبروی هم قرارگرفتن اهل بهشت است، تخت‌ها و جایگاه آنان طوری است که در حال استراحت که تکیه داده‌اند، همدیگر را می‌بینند، ﴿علی سُرُرٍ مَوضُونَة مُتَّکِئِینَ عَلَیها مُتَقابِلِینَ﴾[2] بر تخت‌هایی که از طلا و نقره بافته و ساخته شده تکیه می‌زنند در حالی که در برابر یکدیگر و از دیدن نعمت‌ها و جایگاه‌ها و اُنس بهم لذّت‌ها می‌برند.

لذّت‌های معنوی

تاکنون آنچه از نعمت‌های بهشت از قبیل باغ و هوا و تخت و غذا ونوشیدنی و همسر و... گفتیم گوشه‌ای از لذائذ مادّی آن بود، ولی مهم‌تر از همهٔ آنها لذائذ روحی و معنوی است.

در همین دنیا اگر کسی از تمام لذّت‌های مادّی برخوردار باشد، ولی حسود باشد، کینه داشته باشد، مردم از او ناراحت باشند، کسی به او سلام نمی‌کند، در این صورت تمام لذّت‌ها برای او زهر می‌شود، چون یکی از نعمت‌های بزرگ خداوند نعمت محبوبیّت است، نعمت کنار اولیای خدا بودن است، نعمت صفای دل است، راستی دل نورانی که در آن بخل، کینه، دشمنی، حسد، شرک و تکبّر و امثال آن نباشد، قابل مقایسه با کاخ، باغ، همسر، مرکب و... نیست.

لذّت‌های معنوی بهشت بالاتر از نعمت‌های مادّی است و آیات و روایات

---

۱. سوره‌انسان، آیه ۲۰. ۲. سوره‌واقعه، آیه ۱۵ و ۱۶.

بسیاری در این زمینه وارد شده است و ما به قسمتی از آنها اشاره می‌کنیم:

* بهشتیان با قلبی پاک و دور از هرگونه کینه و کدورت زندگی می‌کنند. ﴿وَنَزَعنا ما فی صُدُورِهِم مِن غِلٍّ﴾[۱]

* در میان مردان خدا و در جوار قرب خداوند هستند. ﴿فَادْخُلِی فِی عِبادِی وَ ادخُلِی جَنَّتِی﴾[۲]

* خداوند پیام سلام برای ایشان هدیه می‌کند. ﴿سَلامٌ قَولاً مِن رَبٍّ رَحِیمٍ﴾[۳]

* فرشتگان از هر سو بر آنان وارد شده و تبریک می‌گویند. ﴿وَالمَلائِکَةُ یَدخُلُونَ عَلَیهِم مِن کُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَیکُم بِما صَبَرتُم﴾[٤]

* عشق به خدا تمام وجودشان را گرفته و از عمق جان شکر می‌کنند. ﴿وَآخِرُ دَعواهُم أنِ الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِینَ﴾[۵]

آری، در همین دنیا لذّات معنوی بسیار است، حلّ مسائل علمی و فهمیدن آن لذّت دارد، مناجات با حضور قلب لذّت دارد، گفتگو با بزرگان لذّت دارد، همسایگی بزرگان لذّت دارد، گاهی مشاهده می‌شود که عکس گرفتن در کنار بزرگان لذّت دارد، وقتی کنار هم بودن در عکس و همجواری خانه‌ها لذّت داشته باشد، پس پیام سلام از ذات مقدّس الهی و فرشتگان او و هم‌نشینی با پیامبران و امامان و اولیای الهی، چه لذّتی خواهد داشت!

در حدیث می‌خوانیم: خداوند به بهشتیان می‌فرماید: بالاتر از همهٔ نعمت‌ها و کامیابی‌ها همان محبّت من نسبت به شما و رضایت من از شماست.[٦]

چنانکه در قرآن می‌خوانیم: ﴿وَ رِضوانٌ مِنَ اللّهِ أکبَرُ ذلِکَ هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ﴾[۷] رضایت و خشنودی خداوند از بهشتیان به مراتب از بهشت و نعمت‌های آن بزرگتر است

---

۱. سوره‌اعراف، آیه۴۳.
۲. سوره‌فجر، آیه ۲۹ و ۳۰.
۳. سوره‌یس، آیه۵۸.
٤. سوره‌رعد، آیه ۲٤.
۵. سوره‌یونس، آیه ۱۰.
٦. بحارالانوار، ج۸، ص ۱٤۱.
۷. سوره‌توبه، آیه۷۲.

واین همان فوز و رستگاری بزرگ است.

در حدیث می‌خوانیم: «إنَّ أطیَبَ شَیءٍ فِی الجَنَّةِ و ألَذَّهُ حُبُّ اللّهِ وَالحُبُّ لِلّهِ»[۱] لذیذترین و دلپسندترین نعمت‌های بهشت، محبّت خدا و دوست داشتن برای خداوند است.

در آیات آخر سوره قمر می‌خوانیم: ﴿إنَّ المُتَّقِینَ فِی جَنّاتٍ وَ نَهَرٍ فِی مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلیكٍ مُقتَدِرٍ﴾ افراد باتقوا در باغ‌های بهشت و نهرها و در جایگاه صدق، (جایگاهی که لغو و کذب و خلافی در آن نیست،) جایگاهی پسندیده زندگی می‌کنند، آن هم در پیشگاه خداوند قادر.

مسألهٔ زندگی در کنار رحمت مخصوص خداوند، چیزی نیست که بتوان آن را بیان و توصیف کرد، گرچه ما در هر حال در حضور خدا هستیم، ولی حضوری که در قیامت است از ویژگی خاصّی برخوردار است، چنانکه گاهی انسان در خانه خودش نماز می‌خواند، گاهی در مسجد، گاهی در مکّه و مسجدالحرام، همهٔ مکان‌ها از آنِ خداست، امّا شرافت آنها فرق دارد.

گاهی شخصی پولی می‌فرستد تا ما غذا تهیه کنیم، گاهی به غذا فروش سفارش می‌کند که برای ما غذا بیاورد، گاهی ما را به منزلش می‌برد تا غذا بدهد، گاهی ما را در کنار خودش می‌نشاند و غذا می‌دهد، گاهی با دست خودش ظرف ما را غذا می‌کند و گاهی غذا را به دهان ما می‌گذارد، در هر صورت او به ما غذا داده، ولی مراتب لطف و محبّت او در غذارسانی‌ها با هم فرق دارد.

ما در دنیا و آخرت در حضور او و در سر سفرهٔ نعمت‌های او هستیم، اما در قیامت صحنه و مقام و حضور چیز دیگری است، ﴿وَ سَقاهُم رَبُّهُم شَراباً طَهُوراً﴾[۲] در قیامت پروردگارشان از شراب پاک به آنان می‌نوشاند.

همین دور بودن از فضای گناه، لغو، دروغ وخیانت‌ها، بهترین لذّت معنوی است و همچنین نداشتن هیچ غم وحُزنی از جمله نعمت‌هایی است که اهل بهشت به آن

---

۱. بحارالانوار، ج۶۹، ص۲۵۱. ۲. سوره‌انسان، آیه۲۱.

اعتراف کرده و خدا را شکر می‌کنند ومی‌گویند: ﴿اَلحَمدُلِلّهِ الَّذي اَذهَبَ عَنّا الحَزَنَ﴾[۱] خدا را شکر که ما را از حزن‌ها رهانید و به بهشت وارد فرمود.

یکی دیگر از نعمت‌های روحی آن است که بستگان مؤمن و نیکوکارانی که در دنیا با هم بودند در آنجا نیز بهم ملحق می‌شوند، ﴿اَلحَقنا بِهِم ذُرِّيَّتَهُم﴾[۲] ما ذرّیه نیکوکاران راکه در خط ایمان باشند (گرچه به درجه پدران خود نرسیده باشند،) به خاطر لذّت بیشتر پدران به آنان ملحق می‌کنیم تا درکنار هم لذّت بیشتری داشته باشند.[۳]

چنانکه مهاجرانی که به شهری یا کشوری هجرت می‌کنند، همین که درکنار هم منزل می‌گیرند دیگر مسألهٔ غربت و هجرت را فراموش کرده وگویا در شهر خودشان هستند، یا انسان در مسافرت همین که یکی از همشهریان یا همسایگان خود را دید خوشحال شده ولذّت می‌برد که این نوعی لذّت روحی و عاطفی و معنوی است.

یکی دیگر از الطاف الهی به اهل بهشت آن آست که خداوند به آنان می‌فرماید: ﴿اِنَّ هَذا كانَ لَكُم جَزاءً وَكانَ سَعيُكُم مَشكُوراً﴾[۴] این نعمت‌ها پاداش کار و اجر سعی و تلاش خودتان است. در صورتی که جزای کارهای نیک و چند رکعت نماز و چند روز روزه و حج و انفاق و امثال آن این همه نیست، زیرا مال و جان و توفیق ما همه از خداوند است، عبادات ما همچون ساختمانی است که آجر، آهن، سیمان، گچ، در و پنجره و مصالح آن همه از خدا می‌باشد، ولی در عین حال او خانه را به قیمت چند برابر از ما بخرد! راستی انسان در برابر این همه لطف شرمنده می‌شود.

فرض کنید انسان بی‌پناه و دربندی را از غرق شدن نجات داده و او را و آزاد کردید، سپس به او رانندگی یاد داده و ماشین زیبایی را هم برای کار در اختیارش گذاشتید و برای او همسر و مسکن هم تهیه کردید، ولی او که نجات و آزادی وکار و زندگی خودش را از شما می‌داند گاه و بیگاه برای تشکّر به دیدن شما بیاید، بعد

---

۱. سوره‌فاطر، آیه۳٤. ۲. سوره طور، آیه ۲۱. ۳. تفسیرالمیزان، ج۱۹، ص۱۰.
٤. سوره‌انسان، آیه۲۲.

شما بخاطر همین ملاقات باز هم کرایه ماشین و پول بنزین را چند برابر به او بدهید، در اینجا به او جز شرمندگی چه حالی دست می‌دهد.

البتّه شکّی نیست که تمام این مثالها کوتاه و نارساست، به قول مولوی: «خاک بر فرق من و تمثیل من» و لطف خدا بیش از وصف و توصیف کردن است، «نتوان وصف تو گفتن که تو در وصف نیایی».

او کار ما را به ده برابر تا هفتصد برابر و بیشتر پاداش می‌دهد، ﴿مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ عَشرُ أمثالِها﴾[۱]

او کار کم ما را هم می‌پذیرد، ﴿فَمَن يَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَيراً يَرَه﴾[۲]

او کار ناقص و معیوب را هم قبول می‌کند، چنانکه در دعای بعد از نماز می‌خوانیم: «إلٰهی إن كانَ فِيهَا خَلَلٌ أو نَقصٌ مِن رُكوعِها أو سُجُودِها فَلاتُؤاخِذنِی و تَفَضَّل عَلَیَّ بِالقَبولِ و الغُفرانِ»[۳] خدایا! هرگاه در رکوع و سجود نماز من نقص و عیبی است، نادیده گرفته و نمازم را بپذیر و مرا مورد لطف و مغفرت قرار ده.

او کارهای زیبای ما را برای دیگران آشکار می‌کند، ولی زشتی‌ها را می‌پوشاند. «یا مَن أظهَرَ الجَمِيلَ وَسَتَرَ القَبِيحَ»[٤]

درجات بهشت

در قرآن از بهشت به کلماتی از قبیل ﴿جَنّاتُ عَدنٍ﴾[۵] و ﴿جَنّاتُ الفِردَوسِ﴾[٦] تعبیر شده، کلمهٔ «عَدن» به معنای استقرار است، معدن یعنی جایی که ذخایری در آن استقرار یافته است، فردوس به باغ‌های بسیار بزرگ به گونه‌ای که مزایای تمام باغ‌ها را دارد گفته می‌شود.

در حدیث می‌خوانیم «لِكُلِّ شَیءٍ ذَروَةٌ و ذَروَةُ الجَنَّةِ الفِردَوسُ» برای هر چیزی قلّه‌ای

---

۱. سوره‌انعام، آیه ۱٦۰.
۲. سوره‌زلزال، آیه۷.
۳. تعقیبات مشترکه نماز.
٤. دعای ماه رجب.
۵. درقرآن یازده مرتبه این تعبیر آمده که تمام آن در مورد بهشت است.
٦. سوره کهف، آیه۱۰۷.

است و قلّهٔ بهشت فردوس است و در روایات آمده که هرگاه از خداوند چیزی خواستید فردوس آرزو کنید، زیرا که فردوس وسط بهشت و در بلندترین نقطهٔ آن قرار دارد و تمام نهرهای بهشت از آنجا سرچشمه می‌گیرد.(۱)

در روایات نقل شده است: کسانی که به خاطر خدا و در راه خدا همدیگر را دوست بدارند و یا به دیدن یکدیگر بروند، کاخ‌های مخصوصی به تعداد هفتادهزار در اختیارشان قرار می‌گیرد.(۲)

در بعضی از روایات برای سحرخیزان و کسانی که در زندگی سختی‌ها دیده و تحمّل کرده‌اند، روزه داران ماه رجب، رهبران عادل، اطعام کنندگان، کسانی که در گفتگو نیش و بدزبانی نداشته باشند، افرادی که حتّی حاضرند بر ضرر خودشان حق را بپذیرند و اهل ایثار و صله‌رحم و سلام کردن باشند و یا کسانی که به خاطر تأمین زندگی زن و فرزند مشکلات زندگی را تحمّل می‌کنند، برای همهٔ آنان کاخ‌ها و باغ‌ها و درجات ویژه‌ای در نظر گرفته شده است(۳) چنانکه قرآن می‌فرماید: ﴿وَ لِكُلٍّ دَرَجاتٌ مِمّا عَمِلوا﴾(٤)

کلیدهای بهشت

۱ـ صبر.

با اینکه قرآن در مدح اولوالالباب چند نوع کمال نقل کرده، ولی در پایان آنها می‌فرماید: ﴿سَلامٌ عَلَيكُم بِما صَبَرتُم﴾ به خاطر صبر و پشتکاری که آنان در دنیا در برابر انجام عبادات و تحمّل مشکلات در راه حق داشتند، فرشتگان از هر سو بر بهشتیان وارد شده و سلام می‌کنند.(۵)

همچنین در اواخر سوره فرقان که سیمایی از بندگان شایسته خدا را ترسیم کرده و

---

۱. تفسیرالمیزان، ج۱۲، ص٤٣٣. ۲. بحارالانوار، ج۸، ص۱۳۲.
۳. بحارالانوار، ج۹۷، ص٤٧؛ ج٧٤، ص۹۰؛ ج۷٦، ص۲ و ج۸۱، ص۱۹٤.
٤. سوره‌انعام، آیه۱۳۲. ۵. سوره‌رعد، آیات ۱۹ تا ۲٤.

اوصاف زیادی را برمی‌شمارد، در پایان می‌فرماید: ﴿أُولئِكَ يُجزَونَ الغُرفَةَ بِما صَبَروا﴾[۱] پاداش اینها غرفه‌های بهشت است، زیرا صبر کردند.

همان گونه که دربارهٔ اولیای خدا حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین و فضه خادمه آنان (صلوات اللّه علیهم اجمعین) که غذای افطار خود را سه شب پی در پی به مسکین و یتیم و اسیر داده و با آب افطار کرده و این چنین ایثار نمودند[۲] می‌خوانیم: ﴿وَجَزاهُم بِما صَبَروا جَنَّةً وَ حَرِيراً﴾[۳]

صبر و پشتکار اگر باشد انسان در ایمان و عمل صالح و تقوا هم موفّق می‌شود، زیرا در حدیث آمده که صبر به منزلهٔ سر در بدن است،[٤] که اگر نباشد ایمان هم متزلزل و عمل صالح هم بی‌دوام خواهد بود و لذا اگر صبر را اوّلین عامل و قبل از ایمان و عمل و تقوا بیان کردیم، جای دوری نرفته‌ایم.

۲ـ ایمان و عمل صالح.

در آیات بسیاری آمده است که بهشت پاداش کسانی است که ایمان به خدا آورده و کارهای خوب و عمل صالح انجام داده‌اند.[۵]

۳ـ تقوا.

قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ المُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ عُيونٍ﴾[٦] تنها افراد با تقوا هستند که در بهشت و از چشمه‌های جاری آن بهره‌ها می‌برند.

٤ـ پیروی از فرمان خدا و پیامبر.

قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَن يُطِعِ اللّهَ وَرَسولَهُ يُدخِلهُ جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ﴾[۷] خداوند کسانی را که پیرو قانون او و فرمان پیامبرش باشند به بهشت وارد می‌کند، آن بهشتی که در پای درختانش نهرهای آب جاری است. همچنین در آخرین آیه

---

۱. سوره‌فرقان، آیه ۷۵. ۲. تفسیرصافی، ج۲، ص۷۷. ۳. سوره‌انسان، آیه۱۲.
٤. میزان الحکمه.
۵. از جمله: سوره‌بقره، آیه۲۵، نساء، ۵۷، ابراهیم، ۲۳، حج، ١٤ و کهف، ۱۰۷.
٦. سوره‌حجر، آیه ٤۵. ۷. سوره‌نساء، آیه۱۳.

سوره بیّنه که نام بهشت را می‌برد می‌فرماید: ﴿ذٰلِكَ لِمَن خَشِيَ رَبَّه﴾ این بهشت برای کسانی است که از قهر خدا در برابر تخلّفات بهراسند.

۵ ـ انقلابیون و مهاجران در راه خدا.

گروه دیگری که وارد بهشت می‌شوند، انقلابیون صادق و خالص و مهاجران و آوارگان در راه خدا می‌باشند. قرآن می‌فرماید: ﴿فَالَّذِينَ هاجَروا وَ أُخرِجُوا مِن دِيارِهِم وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنهُم سَيِّئاتِهِم وَ لَأُدخِلَنَّهُم جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ﴾[۱] مهاجران آواره و آزار کشیده‌ای که در راه خدا اذیّت شدند و با دشمنان خدا به جنگ برخاسته و شهید شدند، همانا ما گناهانشان را بخشیده و به بهشتی که باغ‌ها و جویبارها دارد وارد می‌کنیم.

٦ـ روح پاک.

قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿يَومَ لا يَنفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ إِلّا مَن أَتَى اللّهَ بِقَلبٍ سَلِيمٍ﴾[۲] روزی‌که مال وفرزند به درد انسان نمی‌خورد وتنها وسیلهٔ نجات او قلب سلیم است.

برای آشنایی و شناخت قلب سالم و روح پاک، ابتدا شناخت بیماری‌های آن و دوری از آنها لازم است، یعنی قلب سلیم، ثمرهٔ جهاد اکبر و مبارزه با نفس و امراض نفسانی است. لذا قرآن دربارهٔ منافقان و شهوت‌رانان و بهانه‌گیران با جملهٔ ﴿فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ﴾[۳] از نداشتن قلب سالم آنان سخن به میان آورده است.

روحی که تسلیم خدا نیست و به غیر خدا تکیه می‌کند و انواع کینه ها، قساوت‌ها، خودخواهی ها، حسدها و شک‌ها و شرک‌ها و... را در خود می‌پذیرد سالم نیست، کسانی که می‌خواهند به بهشت روند باید در یک مبارزه بی‌امان با هوسهای خود برآیند و روح خود را از همه آلودگی‌ها دور سازند و خودساخته‌ای والا باشند، قرآن برای کسانی که دارای این امراض هستند، یک رهنمود بسیار عالی دارد، آنجا که می‌فرماید:

---

۱. سوره‌آل عمران، آیه ۱۹۵. ۲. سوره‌شعراء، آیه ۸۸ و ۸۹. ۳. سوره‌بقره، آیه ۱۰.

﴿وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾[۱] بهشت برای افرادی است که اهل توبه باشند، آنان که حالت توبه و انابه‌ای دارند که عامل نزدیک شدنشان به بهشت است.

بنابراین عامل بهشتی شدن، یا قلب و روح سالم است و یا قلب و روحی که اگر منحرف شد توبه کرده و برگردد.

۷ـ توجه به تربیت خانواده.

در قرآن می‌خوانیم: بهشتیان دربارهٔ دلیل بهشت رفتن خود از یکدیگر سؤال می‌کنند، ﴿وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَساءَلُونَ﴾[۲] و در پاسخ می‌گویند: ما دربارهٔ رفتار و کردار و تربیت خانواده‌و اولاد خود توجّه کامل داشتیم و می‌ترسیدیم که مبادا به انحراف و کج‌روی فکری یا عملی کشیده شوند، ولذا با اخلاق و موعظه و توجّه، فرزندان خوبی تربیت کردیم.[۳] ﴿قالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنا مُشْفِقِينَ﴾[٤]

۸ ـ جهاد و شهادت.

اگر آخرین فرصت‌های عمر انسان در جهاد در راه خدا صرف شود، اهل بهشت است، چنانکه رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَنْ خَتَمَ لَهُ بِجِهادٍ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَ لَوْ قَدْرَ فَواقِ ناقَةٍ دَخَلَ الجَنَّةَ»[۵] کسی که به قدر دوشیدن شیر شتر از پایان عمرش در جهاد صرف و با جهاد به لقاءاللّه رود بهشتی است.

خوانندهٔ عزیز! یک بار دیگر دو بخش دوزخ و بهشت را مطالعه فرمائید، این ما و این سرنوشت هر یک از ما، بدانیم بهشت رفتن خیلی مشکل نیست، زیرا هم درهای بهشت بیشتر است و هم لطف خدا بر قهر او مقدّم است، راه توبه هم برای همه باز است.

بخشی از عمر ما تمام شده و این چند روز دیگر که هست (اگر باشد)، چند لقمه نانی و چند لیتر آبی و یک آمد و رفتی بیش نیست، اگر به گذشتهٔ خود نگاه کنیم

---

۱. سوره‌ق، آیه۳۳. ۲. سوره‌طور، آیه ۲۵. ۳. تفسیرالمیزان، ج۱۹، ص۱۳.
٤. سوره‌طور، آیه۲۷. ۵. مستدرک الوسائل، ج۳، ص۲٤۲ به نقل از میزان الحکمه.

مانند خوابی بیشتر نبوده، باقی عمر هم همینطور زود می‌گذرد، این دو موش سیاه و سفید (شب و روز) دائماً طناب عمر ما را می‌جوند، دیر یا زود چند نخ دیگر جویده و ما رها می‌شویم، یا به قعر دوزخ می‌افتیم و یا به سوی بهشت روانه می‌شویم.

دنیا کم است، زود گذر است، امانت است، بی‌وفاست، لذّت کامیابی آن با تلخی فراقش نمی‌ارزد، یک دقیقه خندهٔ آن مخلوط با ساعت‌ها گریه است، هیچ کس مرگ را انکار نمی‌کند، یکی از امامان معصوم ﷺ هنگامی که مردم مشغول دفن کردن و خاک ریختن بر مرده‌ای بودند، فرمود: دنیایی که آخرش این است چه خوب است که انسان از اوّل دل به او نبندد و قیامتی که اوّلش قبر است چه خوب است که انسان به فکر آن باشد.

قرآن بارها هشدار می‌دهد که آیا ما قبل از شما افراد و امّت‌هایی که حتّی از شما قوی‌تر بودند را هلاک نکردیم؟ و حضرت علی ﷺ فریاد می‌زند: کجا هستند شاهان و ستمگران؟ همه با آن قدرت و جبروتی که داشتند رفتند.

ما هر چه مال دنیا را جمع کنیم بیشتر از قارون و هر چه زور داشته باشیم بیشتر از فرعون نخواهیم داشت، همه رفتند و ما هر دقیقه یک قدم به مرگ نزدیک می‌شویم، در حدیث آمده که تعجّب است از بهشتی که داوطلبان آن خواب و از دوزخی که فراریان آن غافلند.

کمی فکر کنیم که چرا بیش از هزار آیه قرآن دربارهٔ معاد است، چرا در سخنان معصومان و دعاهای آنان بیشتر به مسئلهٔ معاد توجه شده است؟ و چرا اکثر خطبه‌های حضرت علی ﷺ سفارش به تقوا شده، چرا تنها ملاک قبولی عمل تقواست؟ و چرا عمل افراد بی‌تقوا قبول نمی‌شود؟ و چرا هر روز در نماز باید جملهٔ ﴿مالِكِ يَومِ الدِّينِ﴾ را بگوییم؟

چرا امامان ما ﷺ در نماز آن قدر جمله ﴿مالِكِ يَومِ الدِّين﴾ را تکرار می‌کردند تا از هوش می‌رفتند، چرا حضرت علی ﷺ در دعای کمیل و امام سجاد ﷺ در

مناجات‌ها آن قدر اشک می‌ریزند، چرا امام حسین ﷺ در بیابان عرفات در روز عرفه بقدری گریه می‌کند که ریگ زمین از اشک آن بزرگوارتر می‌شود، مگر چه خبر است که این همه قرآن و پیامبر و امامان ناله‌ها و گریه‌ها دارند؟

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: اگر آنچه من از قیامت می‌دانم شما هم خبر داشتید، بسیار گریه می‌کردید و از خنده خود می‌کاستید و به کوهها رفته و تضرّع و زاری‌ها داشتید. و یا فرمودند: اگر می‌دانستید که بعد از مرگ چه خبر است به خاطر لذّت، غذا نمی‌خوردید.

عیب ما این است که علم به معاد داریم، امّا یقین نداریم، یک بدهکار که به منزل می‌آید به تمام خانواده بدهکاری فردای خود را خبر می‌دهد و همه می‌فهمند، امّا چون هنوز باور نکرده‌اند و به رسوایی قرض یقین ندارند، به بستر رفته و می‌خوابند، ولی پدر تا صبح در عذاب و فکر است که فردا مأمور جلب می‌رسد و آبروی من در بازار ریخته می‌شود، اگر به گفته‌های قرآن در مورد معاد باور داشته باشیم، باید حداقل هر شبانه روز چند دقیقه‌ای به فکر قیامت خود باشیم.

قرآن می‌گوید: پرونده‌های شما در برابر همه مردم باز خواهد شد، پیامبر اکرم ﷺ از شما شکایت خواهد کرد، اعمال شما مجسّم و قهر خدا حاضر و حساب شما دقیق و راه شما باریک و قیافه‌ها دگرگون و راه نجات بسته و اسرار شما کشف و...می‌شود، کدام جادّه‌ای را سراغ دارید ک هزار تابلو خطر زده باشند، ولی رانندگان، مست و مشغول گفتگو و تخمه شکستن باشند و به سرعت گاز بدهند و نسبت به این همه هشدار بی‌تفاوت باشند؟

براستی هر خواب و بیداری ما، هر بهار و پائیز طبیعت و فراق و جدایی عزیزان در هر زمان، نشانه‌ای برای توجه دادن به معاد است. آیا این همه نشانه برای توجه ما کافی نیست؟ باکمی فکر درمی‌یابیم که یاد معاد نقش بسیار سازنده‌ای دارد، ریشهٔ تمام مفاسد و بدی‌ها، فراموش کردن قیامت است.

چنانکه قرآن علّت بدبختی و بدعاقبتی گناهکاران را فراموش کردن قیامت می‌داند. ﴿...بِما نَسُوا يَومَ الحِسابِ﴾[۱]

البتّه این را هم بدانیم که کمی توجّه و تقوا و بندگی خدا، تمام مشکلات را حل می‌کند و مردن را مانند بوکردن گُل می‌کند و در آن صورت اوّل مرگ ملاقات با لطف خدا و همسایه شدن با اولیای خدا و روز قیامت روز امنیّت و شادی و بهشت جاودانه می‌شود، اینک این گوی و این میدان.

محرومان از بهشت

قرآن می‌فرماید: ﴿لايَدخُلُونَ الجَنَّةَ حَتّى يَلِجَ الجَمَلُ فِي سَمِّ الخِياطِ﴾[۲] کافران و مشرکان به بهشت نمی‌روند، مگر زمانی که شتر از سوراخ سوزن رد شود، یعنی هرگز این دو گروه وارد بهشت نخواهند شد، زیرا هرگز شتر از سوراخ سوزن رد نمی‌شود.

علاوه بر آن در روایات می‌خوانیم که گروه‌های ذیل نیز از بهشت محرومند:

سخن‌چین، دائم الخمر، بی‌غیرت، غیبت کننده، منّت‌گذار، بخیل، قاطع رحم، پیرزناکار، ثروت‌اندوز بخیل، تندخو و بداخلاق، پرخور و ستمگر و کسی که حق مردم را ندهد، کسی که منطق خدایا رهبر حق را ردّ کند، کسی که در حکومت به مردم حیله نماید و....[۳]

---

۱. سوره‌ص، آیه۲٦. ۲. سوره‌اعراف، آیه ٤٠. ۳. میزان الحکمه.

جاودانگی و خلود

یکی از عواملی که هر شیرینی را به تخلی می‌کشاند، فکر نابودی و فساد و از بین رفتن است، مثلاً حسابدران و مأموران بانک که هر لحظه هزاران و میلیون‌ها تومان پول را در دست می‌چرخانند لذّت نمی‌برند، زیرا می‌دانند در لحظه دیگر از دستشان گرفته می‌شود، تمام لذّت‌های دنیا نیز تمام شدنی است، قرآن می‌فرماید: ﴿ما عِندَكُم يَنفَدُ وما عِندَاللّهِ باقٍ﴾[1] آنچه نزد شماست نابود شدنی و آنچه نزد خداست ابدی است.

آری، فکر فراق لذّت کامیابی را از بین می‌برد، لیکن لذائذ بهشت ابدی است، بارها قرآن دربارهٔ تمام بهشتیان و بسیاری از دوزخیان مسألهٔ خلود و ابدیّت نعمت‌ها و عذاب‌ها را با صراحت اعلام فرموده است.

در خلود و دوام نعمت‌ها جای هیچ شبهه‌ای نیست، زیرا لطف خدا بی‌نهایت و نامحدود است و تا زمان بی‌نهایت می‌تواند انسان‌های مؤمن را مشمول همه نوع الطاف خود قرار دهد، تنها دو نکته وسؤال قابل تأمّل است:

اوّل اینکه هم دربارهٔ اهل بهشت و هم دربارهٔ اهل دوزخ، درکنار جملهٔ ﴿خالِدِينَ فيها﴾، جملهٔ ﴿ما دامَتِ السَّمواتُ والأَرضُ﴾[2] آمده است، یعنی تا آسمان‌ها و زمین پابرجاست، نعمت‌های بهشت و عذاب‌های دوزخ هم باقی و برپاست، آیا این محدودیّت نیست؟

در پاسخ آن می‌گوییم: زمین و آسمان قیامت، غیر از زمین و آسمان دنیاست، زیرا

---

۱. سوره‌نحل، آیه۹۶.　　۲. سوره‌هود، آیه ۱۰۷ و ۱۰۸.

طبق آیات فراوان (چنانکه در بخش‌های نخستین اشاره کردیم،) در آستانهٔ قیامت زمین لرزه‌ای شدید پیدا می‌شود، کوهها از جا کنده و نور خورشید تمام شده و ستارگان برهم ریخته و آسمان‌ها در هم پیچیده و نظام موجود بکلی دگرگون می‌شود، امّا زمین وآسمان در قیامت به شکل دیگری است ونظام خاصّی دارد، آنجا دیگر تغییر وتباهی، گرمی وسردی موسمی، لرزه وتزلزل، بهم‌ریختگی و درهم پاشیدگی درکار نیست، با توجّه به این مطلب اینکه قرآن می‌گوید: «تا زمین و آسمان برپاست دوزخیان در جهنّم و بهشتیان نیز در نعمت‌ها بسر می‌برند»، به معنای ابدیّت و جاودانگی است.

جالب اینکه بدنبال آیه در توصیف بهشت می‌خوانیم: ﴿عَطاءً غَيرَ مَجذُوذ﴾[1] یعنی عطایی است که هرگز گسسته و قطع نمی‌شود.

دوّمین سؤال این است که چرا یک لحظه گناه، عذاب دائمی داشته باشد؟ چرا فردی به خاطر چند سال گناه، تا ابد در عذاب بسوزد؟!

بعضی در پاسخ می‌گویند: مراد از خلود دوام نیست، بلکه طولانی بودن است، امّا این حرف قابل قبول نیست، زیرا گاه و بیگاه درکنار کلمه «خلود» در قرآن، کلمهٔ «ابداً» نیز آمده است.[2]

بعضی دیگر می‌گویند: تا دوزخی هست آنها هم هستند، ولی بالاخره آتش خاموش می‌شود. مثل اینکه می‌گویند: فلانی زندانی دائم است، یعنی تا نفس داشته باشد باید در زندان بماند، ولی عاقبت عمر انسان به پایان می‌رسد.

این سخن نیز با آیات قرآن از قبیل آیه ﴿كُلَّما خَبَت زِدناهُم سَعيراً﴾[3] هرگاه دوزخ به سردی و خاموشی می‌گراید ما آن را شعله‌ور می‌سازیم، و آیه ﴿كُلَّما نَضِجَت جُلُودهُم بَدَّلناهُم جُلوداً غَيرَها﴾[4] هرگاه پوست انسان‌ها می‌سوزد ما پوست نو به آنان

---

۱. سوره‌هود، آیه۱۰۸.
۲. سوره‌نساء، آیه ۱٦۹ ؛ تغابن، ۹ ؛ طلاق، ۱۱ و جنّ، ۲۳.
۳. سوره‌اسراء، آیه۹۷.
٤. سوره‌نساء، آیه٥٦.

می‌دهیم، سازگار نیست.

نمی‌دانم چرا عدّه‌ای این همه دست به توجیه زده و بی‌جهت تلاش می‌کنند، مگر در همین دنیا گاهی به خاطر یک دقیقه عملی سالها رنج و عذاب آن را نمی‌چشیم؟ مثلاً شما اگر در یک لحظه با چاقو چشم خود راکورکنید، تا پایان عمر در سختی و نابینایی می‌سوزید، راننده در یک لحظه غفلت چندین مسافر را برای همیشه دست و پاشکسته بجا می‌گذارد، در تمام کشورها زندانیانی به چشم می‌خورند که تا ابد زندان هستند در حالی که جرم یا توطئه یا سوء قصد آنان در مدّتی کوتاه بوده است.

تجسّم عمل، نشان ابدیّت

بهترین نشان ابدیّت در قیامت، مسألهٔ تجسّم عمل است، در اینجا ما بیان مرحوم شهید مطهری راکه درکتاب عدل الهی آمده است بطور بسیار فشرده با توضیحی از خودمان بیان می‌کنیم.

ایشان می‌فرماید: گاهی جزا قراردادی است که قابل کم و زیاد کردن است، ولی گاهی جزا طبیعی و یا عینی است که هیچ قابل تخفیف و تغییر نیست، مثلاً جزای طبیعی کسی که شراب خورده، مستی است که جای هیچ شک و چانه‌زدن نیست، یا مثلاً شما در یک لحظه مقدار زیادی نمک را در خمیری ریخته و تحویل نانوا می‌دهید. او خمیر شور شما را به تنور زده و پس از دقایقی نان شور به شما تحویل می‌دهد، شما این نان شور را میل می‌کنید و به دنبال آن تشنه شده مقدار زیادی آب می‌نوشید و کم‌کم به سردرد و ناراحتی‌هایی گرفتار می‌شوید، در این مثال، نان شور عین همان خمیر شور است و جزای یک لحظه نمک ریختن شما مدّت‌ها زجر است، ولی هیچ قابل کم و زیاد کردن هم نیست.

در قیامت نیز اعمال و صفات تجسّم یافته وکسی راکه از توبه و شفاعت و عفو دور افتاده و خود را از قابلیّت انداخته عذاب می‌کند و ابدیّت عذاب نتیجه اعمال

خود اوست.

به علاوه پاره‌ای گناهان جز عذاب دائمی هیچ کیفر دیگری نمی‌تواند داشته باشد، کسی که با بدعت‌گذاری، افراد یا نسل‌هایی را برای ابد منحرف کرده و یا کسی که مانع رشد و سعادت و حق‌پذیری دیگران شده و یا کسی که جلو رهبران حق یا ندای حق را گرفته است و آنان را خانه‌نشین و صدای آن بزرگواران را در گلو خفه و اموال مردم را به یغما برده و بهترین استعدادها و لیاقت‌ها و اموال را به هدر داده است، نه گناه کوچکی انجام داده و نه گناه مقطعی است، بنابراین ما باید آثار هر گناه را نیز بررسی کنیم.[۱]

اگر علمای یهود ونصاری که پیامبرﷺ را همچون فرزندانشان می‌شناختند؛ ﴿یَعرِفُونَهُ کَمایَعرِفُونَ اَبنائَهُم﴾[۲]، حق را کتمان نمی‌کردند و با صراحت به یهودیان و مسیحیان اعلام می‌کردند که آن پیامبر موعودی که در تورات و انجیل به ما وعده داده شده همین حضرت محمّد است و بدین وسیله مانع ایمان آنان نمی‌شدند، امروز میلیون‌ها نفر یهودی و مسیحی گمراه نداشتیم.

آری، گاهی یک دقیقه سکوت، نسل‌هایی را برای قرن‌ها به انحراف می‌کشد، ما گناه را نباید از نظر ساعات بررسی کنیم، بلکه از راه آثار ونقش آن در تاریخ و نسل‌ها باید بررسی کنیم، راستی شما چرا عقربی را که یک دفعه نیش می‌زند برای همیشه او را نابود می‌کنید، لابد می‌گویید: عقرب اگر بماند تا ابد می‌گزد. بعضی انسان‌ها نیز چنین می‌باشند چنانکه در حدیث می‌خوانیم: جنایتکار باید تا ابد در عذاب باشد، زیرا او همچون عقرب شده که اگر مهلت یابد جنایت می‌کند و تا ابد مردم را می‌گزد.

همان گونه که صدام و رژیم بعثی عراق که با تجاوز به جمهوری اسلامی ایران و بمباران و موشک‌باران بسیاری از مردم بی‌دفاع و مسلمان ما را به شهادت رساند و یا

---

۱. برای توضیح به پاسخ ششم از این سؤال که چرا در آخرت جزا داده می‌شویم نه در دنیا، مراجعه نمایید.
۲. سوره‌بقره، آیه۱٤٦ و انعام، ۲۰.

مجروح و معلول نمود، امّا همین که رزمندگان اسلام شجاعانه در برابر او ایستادند و مجبور به عقب‌نشینی و شکست شد، ادعای صلح طلبی کرد که رهبر کبیر انقلاب﴿ره﴾ فرمود: باید صدام و حزب کافر در عراق از بین برود، زیرا اگر او کمی مهلت یابد دوباره حمله می‌کند.

آری، انسانی که از گرگ درّنده‌تر و از موش دزدتر و از روباه حیله‌گرتر و قلبش از سنگ سخت‌تر شده است، کیفری جز عذاب دائم ندارد و چون جنایت جزو حالات و روحیّات و ذاتش شده، آن خباثتِ ذات به صورت قهر دائم در قیامت تجسّم یافته و از او جدا نخواهد شد.

جاودانگی، لطف الهی است

آیا در بهشت و جهنّم بودن، همیشگی است و هیچ کس نمی‌تواند انسان را از آن خارج کند؟

پاسخ: اوّلاً؛ خلود وابدیّت تنها برای تمام بهشتیان است، امّا همهٔ اهل جهنّم در آن برای همیشه نیستند، زیرا گروه‌هایی بعد از مدّتی عذاب وشکنجه مشمول شفاعت و عفو قرار می‌گیرند.

ثانیاً؛ معنای خلود این نیست که خداوند نتواند مؤمنان را از بهشت بیرون کند و لذا در ادامه آیه جملهٔ ﴿الاّ ما شاءَ رَبّك﴾[1] در کنار خلود و تداوم قهر یا لطف خدا آمده است.

بنابراین خداوند قدرت دارد که هر کاری را انجام بدهد، امّا چون بر خود لازم کرده و قول داده که بهشتیان را در بهشت جاودانه قرار دهد، پس بهشتیان در بهشت جاودانه خواهند ماند.

---

۱. سوره‌هود، آیه۱۰۷ و ۱۰۸.

آنچه بر خداوند لازم است

خداوند در قرآن بعضی کارها را بر خودش واجب کرده گرچه قدرت بر انجام ندادن آن را هم دارد، ولی بخاطر حکمت و عدالت یا وعده‌ای که داده قطعاً عمل می‌فرماید از جمله:

۱ـ هدایت مردم. ﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدىٰ﴾[۱]

۲ـ رحمت و لطف. ﴿كَتَبَ عَلىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾[۲]

۳ـ رزق و روزی. ﴿عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهَا﴾[۳]

٤ـ حفظ قرآن از تحریف. ﴿وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾[٤]

۵ ـ یاری و نجات مؤمنان. ﴿كَانَ حَقّاً عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾[۵]، ﴿كَذٰلِكَ حَقّاً عَلَيْنَا نُنجِ الْمُؤْمِنِينَ﴾[٦]

در این قبیل آیات خداوند وظائف و حقوقی را بر خودش لازم فرموده، ولی قدرت او محدود نیست و با اینکه می‌تواند خلاف آن را انجام دهد، ولی خلف وعده نمی‌کند.

---

۱. سوره لیل، آیه۱۲. ۲. سوره‌انعام، آیه۱۲. ۳. سوره‌هود، آیه٦.
٤. سوره‌حجر، آیه۹. ۵. سوره‌روم، آیه٤۷. ٦. سوره یونس، آیه ۱۰۳.

پایان نامه

خداوندا! عمر ما را فدای راه خودت و پایان آن را شهادت در راه احیای دین خودت قرار بده.

خداوندا! ما را از اهل حسرت و خسارت در روز قیامت قرار مده.

خداوندا! ما را در شناخت راه خودت و عمل به آن و دعوت به آن توفیق عنایت‌فرما.

خداوندا! ما را مشمول الطاف خود در دنیا و آخرت بفرما.

خداوندا! در روزی که نامه‌ها باز می‌شود و پرده‌ها کنار می‌رود، ما را شرمنده نفرما.

خداوندا! اوّلِ مرگ را اوّلِ راحتی ما و روز قیامت را روز سرافرازی ما قراربده.

خداوندا! به هر چه به ما عطا فرموده‌ای برکت عنایت فرما.

خداوندا! ما را از غافلین از معاد و قیامت قرار مده.

خداوندا! ما را در هر خیری که در طول تاریخ در هرکجای عالم انجام می‌شود، شریک قرار بده.

خداوندا! قلب مبارک حضرت مهدی (عجّل‌اللّه‌تعالی‌فرجه) را برای همیشه از ما راضی فرما.

خداوندا! نسل و ذرّیهٔ ما را بهترین یار اسلام قرار بده.

خداوندا! روزی حلالِ دائمِ بی‌منّت، نصیب ما بفرما.

خداوندا! رزمندگان اسلام را پیروز و خدمت‌گزاران به جمهوری اسلامی را تأیید و توطئه‌ها را خنثی و توطئه‌گران را نابود بفرما.

آمین یا ربّ العالمین


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فهرست مطالب

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فهرست مطالب

سخن ناشر ۵

اصول عقائد

پیش‌درآمد ۹
نیاز به دین ۹
کدام راه؟ ۱۰
راه دین یا راه برتر ۱۱
دینِ فطری یعنی چه؟ ۱۴
فطرت در قرآن ۱۵
غبارهای فطرت ۱۷
عوامل شکوفایی فطرت ۱۸
امتیازات دین ۱۹
کارایی دین ۲۰
چرا برخی به دین توجّهی ندارند؟ ۲۴
تحلیل‌های غلط از دین ۲۷
نشانه‌های بهترین دین ۳۲
ضرورت شناخت دین ۳۶
معارف ثابت ادیان ۳۷
امر به معروف و نهی از منکر ۳۹

جهان‌بینی ۴۰
هستی در جهان‌بینی الهی ۴۱
نقش جهان‌بینی ۴۳
جایگاه شناخت ۴۳
ابزار شناخت ۴۵
منابع شناخت ۴۶
شناخت‌های ناقص و شناخت‌های کامل ۴۷
موانع شناخت ۴۷

اصل اول: توحید

توحید ۴۹
حقیقت و ابعاد توحید ۴۹
ریشه‌های ایمان به خدا ۵۲
عقل ۵۲
فطرت ۵۳
راههای خداشناسی ۵۵
خداشناسی از راه نظم و هماهنگی ۵۵
هماهنگی در هستی ۵۶
هماهنگی درون و برون ۵۷
نشانه‌های خدا ۵۷
نشانه‌های خدا در طبیعت ۵۷
نشانه‌های خدا در آفرینش حیوانات ۵۸
نشانه‌های خدا در وجود انسان ۵۸
هماهنگی نظام تکوین و تشریع ۶۲
جبران کمبودها در آفرینش ۶۳
خداشناسی از راه فرض خلاف ۶۳
خداشناسی از راه مقایسه ۶۴

خداشناسی از راه افزایش نعمت‌ها ٦٥
نشانه‌های یکتایی خدا ٦٦
۱ـ ارسال پیامبران ٦٦
۲ـ بی‌نهایتی خدا ٦٦
۳ـ انسجام در هستی ٦٦
اقسام توحید ٦٦
توصیف خداوند ٦٧
الگوی توحید ٦٩
علل انحراف از توحید ۷۰
آثار ایمان به خدا ۷۱
عوامل دلهره ۷۲
آثار بی‌ایمانی ۷٤
ایمان‌های مورد انتقاد ۷٤
ویژگی‌های ایمان مقبول ۷۷
علل انحراف از خداشناسی ۷۹
شرک ۸۱
تاریخچهٔ شرک ۸۲
تنوّع شرک ۸۲
نمونه‌های شرک ۸۲
آرم و نشانهٔ شرک ۸۳
آمار مشرکان ۸٤
آثار شرک ۸٥
۱ـ حبط عمل ۸٥
۲ـ اضطراب و نگرانی ۸٦
۳ـ تزلزل در شخصیّت ۸۷
٤ـ اختلاف و تفرقه در جامعه ۸۸

۵ ـ خواری و ذلّت در قیامت ۸۸
ریا شرک است ۸۹
نشانه‌های شرک ۸۹
نشانهٔ دلهای مشرک ۹۰
آنجا که اطاعت از والدین ممنوع است ۹۱
گناه نابخشودنی ۹۲
شرک‌زدایی مقدّم بر توحید ۹۲
نشانه‌های اخلاص ۹۵
پاسخ به چند شبهه ۹۷
توسّل ۹۸
واسطه قراردادن پیامبر و اولیا ۹۹
توسّل به پیامبر و اهل‌بیت او ۹۹
دلیلی دیگر بر جواز توسّل ۱۰۰
نوشتن نام بر روی سنگ قبور ۱۰۰
گریه بر مردگان و شهدا ۱۰۱
سلام و لعن در زیارتنامه‌ها ۱۰۱
تبرّک ۱۰۲
طواف دور قبور ۱۰۲
سجده بر مُهر ۱۰۲
روضه خوانی و یادبود ۱۰۳
جشن‌ها ۱۰۴
بوسیدن ضریح ۱۰۴
احترام بقیع ۱۰۶
ذکر یا علیّ و یا حسین ۱۰۶
گنبد و بارگاه ۱۰۷
صفات خدا ۱۱۱

راه آشنایی با صفات خدا ۱۱۲
نقش ایمان به صفات خدا ۱۱۲

اصل دوم: عدل

عدل الهی ۱۱۳
چرا عدل از اصول است؟ ۱۱۳
معنی و مفهوم عدل ۱۱۴
عدل و قسط ۱۱۵
آثار ایمان به عدل خدا ۱۱۵
ریشه‌های ظلم ۱۱۶
پاسخ به شبهات ۱۱۸
نکتهٔ اول: هیچ موجودی از خدا طلبکار نیست ۱۱۸
نکتهٔ دوم: تبعیض ظلم است نه تفاوت ۱۱۹
نکتهٔ سوم: همیشه عدل به معنای مساوات نیست ۱۲۲
نکتهٔ چهارم: حقوق جامعه بر حقوق فرد اولویّت دارد ۱۲۳
نکتهٔ پنجم: علم و آگاهی ما محدود است ۱۲۳
نکتهٔ ششم: قضاوت‌های ما عجولانه است ۱۲۵
نکتهٔ هفتم: قضاوت مقطعی ممنوع ۱۲۷
نکتهٔ هشتم: از نقش خود غافل نشویم ۱۲۹
نکتهٔ نهم: سختی‌ها عامل رشد است ۱۳۳
نکتهٔ دهم: سود و زیان، ملاک سنجش خوبی یا بدی نیست ۱۳۷
نکتهٔ یازدهم: انسان‌ها پیوسته آزمایش می‌شوند ۱۳۸
نکتهٔ دوازدهم: کج فهمی‌ها و برداشت‌های غلط ۱۴۵
نکتهٔ سیزدهم: خوبی‌ها و زیبایی‌ها را با هم ببینیم ۱۴۶
نکتهٔ چهاردهم: از نقش قوانین طبیعی غفلت نکنیم ۱۴۷
نکتهٔ پانزدهم: ضرورت تلاش برای کشف استعدادها ۱۴۹
نکتهٔ شانزدهم: همگانی بودن راه قرب به خدا و رشد معنوی ۱۵۰

پاسخ به چند شبهه ۱۵۱
عدالت اجتماعی ۱۶۰
عدالت و مساوات ۱۶۱
جایگاه عدالت در اسلام ۱۶۱
رابطهٔ عدالت اجتماعی با جهان‌بینی الهی ۱۶۲
عدالت‌خواهی فطری است ۱۶۳
مکتب انبیا، قانون عادلانه ۱۶٤
عدالت، شرط مسئولیّت ۱۶٤
استقرار عدالت، هدف انبیا ۱۶۵
اهمیّت عدالت در روایات ۱۶۷
سنگینی عدالت ۱۶۸
عوامل انحراف از عدالت ۱۶۹
روش عادلانهٔ قرآن ۱۷۱
گستره عدالت در اسلام ۱۷۶
میانه‌روی در عبادت ۱۷۶
عدالت در احکام نماز و روزه ۱۷۶
عدالت در احکام زکات و خمس ۱۷۷
عدالت در احکام جهاد ۱۷۷
عدالت در ستایش و انتقاد ۱۷۷
عدالت در اظهار محبّت ۱۷۸
عدالت در مخارج زندگی ۱۷۸
عدالت در محیط خانه ۱۷۹
عدالت در برنامه روزانه ۱۷۹
عدالت در کار و اقتصاد ۱۸۰
عدالت در توزیع ۱۸۱
عدالت در بهره‌گیری و مصرف ۱۸۲

عدالت با حیوانات ۱۸۲
پاسخ به چند شبهه ۱۸۳
راه‌های دستیابی به عدالت اجتماعی ۱۸٤
ولایت فقیه پشتوانهٔ عدالت اجتماعی ۱۸۵
نمونه هایی از عدالت اجتماعی ۱۸۹
استدلال امام برای مساوات..... ۱۸۹
عدالت اسلامی و مصادرهٔ اموال..... ۱۹۰
عدالت در میان تمام اقوام و ملّت‌ها..... ۱۹۰
عدالت خواهی نه امتیاز طلبی..... ۱۹۱
عدالت در رفتار با نزدیکان..... ۱۹۲
عدالت و برابری شعار اسلام..... ۱۹۲
عدالت در انجام تکالیف..... ۱۹۳
عدالت و برابری میان طرفداران ۱۹۳
عدالت در تقسیم یک نان ۱۹٤
عدالت‌خواهی نه مصلحت‌اندیشی..... ۱۹۵
عدالت حتی در کارهای کوچک ۱۹۵
عدالت و پرهیز از رابطه‌بازی..... ۱۹٦
عدالت‌خواهی نه تبعیض..... ۱۹٦
عدالت و پرهیز از احساسات و روابط فامیلی ۱۹۷
عدالت، نه سوء استفاده از مقام و موقعیّت ۱۹۸
عدالت و پرهیز از امتیازات نابجا..... ۱۹۸
عدالت در رفتار مسئولان و مدیران..... ۱۹۹
عدالت در نظام اداری و دوری از کاغذ بازی..... ۲۰۰
عدالت در معاشرت با مردم ۲۰۱
عدالت در کیفر مجرمان ۲۰۱
عدالت در اجرای حدود و انجام وظایف..... ۲۰۲

عدالت، نه تطمیع و باج دادن ۲۰۲
عدالت و پرهیز از شخصیّت‌زدگی ۲۰۳
عدالت و نظارت بر عملکرد زیردستان ۲۰۴
عدالت در قضاوت ۲۰۴
عدالت و رعایت حقوق دیگران ۲۰۵

اصل سوم: نبوّت

نبوّت ۲۰۹
دلایل نیاز به انبیا ۲۱۰
راه انبیا خواسته دیرینهٔ انسان ۲۱۳
عدم اعتقاد به نبوّت نشانهٔ عدم شناخت خدا ۲۱۶
آیا رهنمودهای علم و عقل کافی نیست؟ ۲۱۷
دلائل نارسایی علم ۲۱۸
تفاوت کار علم با کار انبیا ۲۲۰
وجدان، نمی‌تواند جایگزین انبیا گردد ۲۲۱
قوانین بشری، نارسا، ناقص و مورد تردید است ۲۲۲
ویژگی‌های قانونگذار ۲۲۳
آیا می‌توان در برابر دعوت انبیا بی‌تفاوت ماند؟ ۲۲۴
بیان قرآن درباره انبیا ۲۲۵
چگونه جامعه را به پیروی از قوانین الهی پایبند کنیم؟ ۲۲۶
ضامن اجرا چیست؟ ۲۲۹
راههای شناخت انبیا ۲۳۲
اولین راه: معجزه ۲۳۲
معجزه، نه نمایشگاه ۲۳۴
سنخیّت در معجزه ۲۳۵
دوّمین راه: بررسی قرائن، حالات و کارنامهٔ انبیا ۲۳۶
راه سوّم: گفته‌ها و اشارات پیامبران قبلی ۲۳۷

قرآن، معجزهٔ بزرگ پیامبر اسلام ۲۳۸
چهارده قرن انتظار! ۲۳۹
اعجاز عددی قرآن ۲۴۲
امتیاز قرآن ۲۴۳
قرآن را بهتر بشناسیم ۲۴۴
قرآن وسیلهٔ سنجش است ۲۴۷
مواظب خطر تفسیر به رأی باشیم! ۲۴۹
قرآن مهجور است ۲۵۰
آداب تلاوت قرآن ۲۵۴
بارقه‌های امید ۲۵۵
کودک پنج ساله‌ای که با قرآن حرف می زد ۲۵۵
امتیازات انبیا ۲۶۱
۱ـ معجزه ۲۶۱
۲ـ وحی ۲۶۱
۳ـ علم غیب ۲۶۴
۴ـ عصمت ۲۶۶
نشانهٔ یقین ۲۶۷
چه کنیم به یقین برسیم؟ ۲۶۸
لزوم عصمت رهبر آسمانی ۲۶۸
پاسخ به چند سؤال ۲۷۰
محمّد ﷺ خاتم پیامبران ۲۷۵
رسالت جهانی پیامبر اسلام ۲۷۶
کارنامه انبیا ۲۷۸
تبلیغ، مسئولیت عمومی پیامبران ۲۷۸
ویژگی‌های تبلیغی پیامبران ۲۷۸
خواسته‌های پیامبران از خدا ۲۷۹

قلمرو تبلیغی پیامبر اسلام ۲۸۰
مأموریت‌های انبیا ۲۸۱
معرّفی برنامهٔ انبیا وظیفهٔ ماست ۲۹۸
مخالفان انبیا ۳۰۳
علل مخالفت با انبیا ۳۰۶
بی‌اعتنایی به ندای انبیا موجب بدبختی است ۳۱۱
آزار انبیا ۳۱۳
مخالفت از درون خانه ۳۱۵
شکنجهٔ پیروان ۳۱۶
کارشکنی منافقان ۳۱۷
انتقادهای عقده‌ای ۳۱۸
تهمت‌ها و افتراها ۳۱۸
ایرادها و بهانه‌ها ۳۱۹
تهدیدها ۳۲۰
اقدامات عملی ۳۲۰
موافقان انبیا ۳۲۳
نویدهای الهی به پیامبران ۳۳۱
حقوق پیامبر بر مردم ۳۳۲
اوصاف انبیا ۳۳۳
اوصاف انبیا، اکتسابی یا ذاتی؟ ۳۳۳
اخطار به انبیا ۳۳۴
نتایج اطّلاع از تاریخ و اوصاف انبیا ۳۳۵
پیامبران الگوی انسان‌ها ۳۳۵
اخلاق پیامبران ۳۳۶
بندگی خدا ۳۳۸
اخلاص ۳۳۸

صداقت ۳۴۰
انصاف ۳۴۰
خیرخواهی ۳۴۰
ساده‌زیستی ۳۴۱
سیرهٔ پیامبر اکرمﷺ ۳۴۴
عبادت پیامبر ۳۴۴
زهد پیامبر ۳۴۵
سوز پیامبر ۳۴۷
بی‌تکلّفی پیامبر ۳۴۷
غمخوار و همدرد ۳۴۸
اول مردم ۳۴۸
مشورت با مردم ۳۴۸
همگام با یاران ۳۴۹
وفای پیامبر ۳۵۰
صداقت پیامبر ۳۵۰
پیشگام در مبارزه ۳۵۰
تدبیر پیامبر ۳۵۱
قاطعیّت پیامبر ۳۵۱
همسرداری پیامبر ۳۵۲
مهربانی با کودکان ۳۵۲
مهمان‌نوازی پیامبر ۳۵۴
رفتار پیامبر با مخالفان ۳۵۵
امان دادن به دشمن ۳۵۷
صفات دیگری از پیامبر ۳۵۸
پاسخی به تهمت‌ها ۳۶۲
عذرخواهی از رسول خداﷺ ۳۶۶

اصل چهارم: امامت

امامت ۳۷۳
امامت از اصول دین است ۳۷۳
توحید و امامت، دو قلعه مستحکم الهی ۳۷۶
نیاز به امام ۳۷۹
آیا قرآن کافی نیست؟ ۳۸۲
نقش امام ۳۸۳
راهنما بودن امام ۳۸۳
الگو بودن امام ۳۸٤
نقش الگوها در جامعه ۳۸۵
انعکاس امامت در قیامت ۳۸٦
نقش الگویی حاکمان ۳۸۷
اهداف امامت ۳۸۹
نشانه‌های امامت ۳۹۲
انفاق در رکوع ۳۹۲
ماجرای غدیر ۳۹۲
تلاش پیامبر ۳۹۵
چرا تلاش‌ها بی‌نتیجه ماند ۳۹۷
احقاق حق یا تلاش و فریاد ۳۹۹
صفات امام ٤۰۰
عصمت ٤۰۰
سعهٔ صدر ٤۰۱
عدالت ٤۰۲
دوری از هوی و هوس ٤۰۳
شجاعت ٤۰۳
فضلیت و سابقه نیک ٤۰٤

حکم طبق کتاب خدا ٤٠٤
عطوفت و سیاست ٤٠٤
زهد و سادگی ٤٠٥
حق‌گرایی و حق‌مداری ٤٠٥
قاطعیّت در راه حق ٤٠٦
پیشگامی در کارها ٤٠٦
بی‌تکلّفی ٤٠٦
مدارا با مردم ٤٠٧
آگاهی از تاریخ گذشتگان ٤٠٨
رسیدگی به مشکلات مردم ٤٠٨
صبر و خداباوری ٤٠٨
اخلاص و دوری از مادیّات ٤٠٨
توانایی و علم سرآمد ٤٠٩
دوری از امتیازطلبی ٤٠٩
حفظ منافع اسلام نه منافع خود ٤١٠
تعیین امام ٤١١
تجربه‌های تلخ ٤١٢
قضاوت مردم همه جا حق نیست ٤١٥
تعیین امام تنها از طرف خداست ٤١٦
امامت، عهد و پیمان الهی ٤١٧
عوارض طبیعی انتخابات ٤٢٠
انتصاب الهی، راه حق ٤٢٠
انتخاب، ممنوع ٤٢١
انتصاب، حکیمانه است ٤٢٢
گوشه‌ای از فضائل حضرت علی و اهل‌بیت علیهم‌السلام ٤٢٤
اطعام مسکین، یتیم و اسیر ٤٢٤

جهاد در راه خدا ۴۲۵
جانفشانی در راه پیامبر ۴۲۵
امام و نزول فرشتگان در شب قدر ۴۲۶
گوشه‌ای دیگر از فضائل علی‌ؑ ۴۲۷
پرسش و پاسخ ۴۲۷
حقوق امام و امّت ۴۲۹
مسئولیّت اُمّت ۴۳۰
امامت و حج ۴۳۱
آثار پیروی از امام ۴۳۱
یاران واقعی ۴۳۲
یاران دروغین ۴۳۲
انواع ظلم‌ها به امامت ۴۳۳
گسترهٔ ظلم و حق‌کشی ۴۳۵
ظلم به پیروان ۴۳۶
اکثریّت خطاکار؟ ۴۳۷
همگامی شیعه و اهل سنت ۴۳۸
رهبری‌های ممنوع ۴۳۹
شیعه یا سنّی؟ ۴۴۱
اهل بیت‌ؑ ۴۴۳
اهل بیت چه کسانی هستند؟ ۴۴۳
حدیث کساء ۴۴۳
معرّفی روزانه ۴۴۳
جایگاه اهل‌بیت‌ؑ ۴۴۴
صلوات بر اهل بیت در نماز ۴۴۴
محبّت اهل بیت‌ؑ ۴۴۵
ماجرای غدیر ۴۴۵

آیا پیام غدیر، دوستی علیؑ بود؟ ٤٤٨
اولی الامر کیست؟ ٤٤٩
اولی الامر دوازده نفرند ٤٥١
هدف ائمّه یکی است ٤٥٢
جایگاه اهل بیت نزد پیامبر ٤٥٣
گسترهٔ تربیت و هدایت اهل‌بیت ٤٥٥
ائمّه و توجّه به خودسازی ٤٥٦
امام مهدیؑ ٤٥٨
غیبت امام زمانؑ ٤٥٩
انقلاب اسلامی، زمینه‌ساز ظهور ٤٦٠
دیدار امام در زمان غیبت ٤٦١
وظیفه ما در زمان غیبت ٤٦٢
ولایت فقیه تداوم خط امامت ٤٦٤
ولایت فقیه و نقش آن ٤٦٤

اصل پنجم: معاد

جایگاه معاد ٤٧٥
ریشه‌ها و زمینه‌های فطری ٤٧٦
هدایت صحیح ریشه‌ها ٤٧٧
پاسخ خداوند توسّط پیامبران ٤٧٨
راههای اثبات معاد ٤٨٠
مراحل وجود و هستی ٤٨٠
الف: امکان معاد ٤٨٠
ب: دلائل معاد ٤٨٦
دلیل اوّل معاد: عدل خدا ٤٨٧
پرسش و پاسخ ٤٨٨
دلیل دوّم معاد: حکمت خدا ٤٩٧

ج: نبود مانع ۵۰۳
ایمان به معاد، دفع ضرر احتمالی ۵۰۵
نقش ایمان به معاد ۵۰۸
نقش معاد در مسائل اقتصادی ۵۰۸
نقش معاد در مسائل نظامی ۵۰۹
نقش معاد در برخورد با طاغوتیان ۵۱۰
نقش معاد در توجّه به محرومان ۵۱۲
ایمان به معاد، پشتوانهٔ تمام کمالات ۵۱۳
ایمان همراه با یاد معاد ۵۱٤
آثار یاد موت و معاد ۵۱۵
یاد مرگ در مناجات‌ها ۵۱۸
چرا یاد مرگ نیستیم؟ ۵۱۹
انگیزه‌های انکار معاد ۵۲۱
۱ـ گریز از مسئولیّت ۵۲۱
۲ـ عدم ایمان به قدرت و علم خدا ۵۲۲
۳ـ آگاهی نداشتن به زمان قیامت ۵۲۳
٤ـ زنده کردن مردگان ۵۲۳
۵ ـ مرگ، پایان قدرت خدا و نیستی ۵۲۵
سیمایی از مرگ و جان‌دادن ۵۲٦
مرگ از دیدگاه معصومین: ۵۲٦
انواع جان دادن ۵۲۷
انواع مرگ ۵۲۸
چرا از مرگ می‌ترسیم؟ ۵۳۲
چه کنیم تا از مرگ نترسیم ۵۳۵
توبه، ابعاد و شرایط آن ۵۳۷
معنای توبه ۵۳۷

مراحل توبه ۵۳۸
ابعاد توبهٔ حقیقی ۵۳۸
شرایط و انواع توبه ۵۴۰
همراهی ولایت ۵۴۱
راههای توبه و جبران ۵۴۲
برخورد با گناهکار ۵۴۶
در آستانهٔ مرگ ۵۴۷
سعادت و شقاوت ۵۴۷
حسن عاقبت و سوء عاقبت ۵۴۷
عوامل بدعاقبتی انسان ۵۵۰
وصیّت ۵۵۲
نقش وصیّت ۵۵۳
شرایط وصیّت ۵۵۴
وصیّت‌های نمونه ۵۵۷
عمل به وصیّت ۵۵۹
احتضار و لحظهٔ مرگ ۵۶۱
لحظات جان‌دادن خوبان ۵۶۴
لحظات جان‌دادن بَدان ۵۶۶
آسان جان دادن ۵۶۹
ملاقات با اولیای خدا ۵۶۹
قبض روح و جان دادن ۵۷۰
وظیفهٔ ما بر بالین محتضر ۵۷۱
وظایف ما پس از مرگ دیگران ۵۷۳
برزخ ۵۷۹
بقای روح ۵۷۹
وجود عالم برزخ ۵۸۲

زندگی برزخی..... ۵۸٤
سؤال قبر..... ۵۸٦
از چه می‌پرسند؟ ۵۸۷
از چه کسی می‌پرسند؟..... ۵۸۷
لذّت یا عذاب در قبر..... ۵۸۸
یاران برزخی ۵۸۹
حالات برزخیان ۵۸۹
گوشه‌ای از عوامل عذاب برزخی..... ۵۹۰
عذاب برزخی مؤمنان..... ۵۹۲
گوشه‌ای از عوامل رفاه و سعادت برزخی..... ۵۹۳
بهره‌برداری از اعمال حتّی پس از مرگ..... ۵۹٦
زیارت قبور..... ۵۹۷
در آستانهٔ قیامت و حضور در آن..... ۵۹۹
دمیدن در صور..... ۵۹۹
نظام آفرینش در آستانه قیامت ٦۰۰
معاد جسمانی است ٦۰۷
شبهه آکل و مأکول..... ٦۰۸
چگونگی حضور در قیامت..... ٦۱۰
نام‌ها و اوصاف قیامت..... ٦۱۲
گسستن وسائل و رابطه‌ها..... ٦۱٦
حساب و حسابرسی در قیامت ٦۱۹
سؤال از همه کس ٦۱۹
سؤال از همهٔ اعمال..... ٦۱۹
سؤال از هر حالت..... ٦۲۰
محاسبهٔ عمل در هر کجا..... ٦۲۰
سؤال یا عدم سؤال در قیامت ٦۲۱

پرسش‌های اساسی..... ٦٢٢
سؤالات بی‌جواب..... ٦٢٤
حسابگر کیست؟..... ٦٢٥
انواع حساب در قیامت..... ٦٢٧
چیزهایی که حساب ندارند..... ٦٢٩
حقّ النّاس..... ٦٣٠
گفتگوها در حال حساب..... ٦٣١
ثبت و کشف اعمال..... ٦٣٢
نیکوکاران و گنهکاران..... ٦٣٤
انواع پرونده‌ها..... ٦٣٧
مراحل و مواقف..... ٦٣٧
حساب و جزای کارهای انجام نشده..... ٦٣٩
شاهدان و شاکیان قیامت..... ٦٤٤
شهادت و گواهی شاهدان..... ٦٤٤
شاهدان در قیامت..... ٦٤٥
شاکیان در قیامت..... ٦٥٤
١ـ رسول اللّه ﷺ..... ٦٥٤
٢ـ قرآن..... ٦٥٦
٣ـ مسجد..... ٦٥٨
٤ـ رهبران آسمانی..... ٦٦٠
سیمایی از قیامت..... ٦٦٢
ندامتگاه..... ٦٦٢
چه کسانی حسرت می‌خورند؟..... ٦٦٤
اعترافات..... ٦٦٦
اعتراف تنها در دنیا مؤثّر است..... ٦٦٨
رحمت خدا در قیامت..... ٦٦٩

میزان در قیامت..... ٦٧٠
۱ـ میزان‌های قیامت ٦٧١
۲ـ تعدّد میزان..... ٦٧١
۳ـ میزان برای همه نیست ٦٧٢
٤ـ عوامل سنگینی میزان..... ٦٧٢
صراط..... ٦٧٣
صراط در قیامت..... ٦٧٤
در صراط چه می‌گذرد؟ ٦٧٥
شفاعت..... ٦٧٧
پاسخ به شبهات ٦٧٧
ناله‌ها واستمدادها در قیامت..... ٦٨٦
الف: استمداد از مؤمنان ٦٨٧
ب: استمداد از مجرمان..... ٦٨٨
ج: استمداد از شیطان ٦٨٩
د: استمداد از مأموران جهنّم ٦٩٠
هـ: استمداد از خداوند ٦٩٠
پاسخ منفی، بازتاب عمل خود انسان ٦٩١
سیمای مجرمان و کفّار..... ٦٩٢
وضع عقل..... ٦٩٢
وضع پیشانی و چشم‌ها..... ٦٩٢
وضع صورت مجرمان..... ٦٩٤
وضع بینی مجرمان ٦٩٥
وضع دهان و زبان..... ٦٩٥
وضع دست مجرمان..... ٦٩٦
سرافکندگی مجرمان..... ٦٩٦
وضع گردن مجرمان ٦٩٧

وضع دل‌ها ۶۹۷
وضع پهلو و کمر ۶۹۷
وضع درونی ۶۹۹
وضع پوست ۷۰۰
چگونگی حضور در قیامت ۷۰۱
جهنّم و عوامل جهنّمی شدن ۷۰۳
درهای جهنّم ۷۰۴
وضع جهنّم و آتش ۷۰۵
یاد دوزخ و قیامت ۷۰۹
گوشه‌ای از علل عذاب ۷۱۱
عذاب‌های روحی و روانی ۷۱۵
سیمای بهشت و بهشتیان ۷۱۶
حوض کوثر ۷۱۶
ورود به بهشت ۷۱۷
درهای بهشت ۷۱۹
بزرگی بهشت ۷۲۰
هوای بهشت ۷۲۱
بهشت محل کامیابی ۷۲۲
بهشت قابل وصف نیست ۷۲۳
نعمت‌های ابدی ۷۲۳
بهشت سرای أمن ۷۲۴
صورت بهشتیان ۷۲۵
افتخار و دعوت از دیگران ۷۲۵
برادری و صفا ۷۲۶
دوری از لغو و بیهودگی ۷۲۶
لباس‌ها و زیورها ۷۲۷

مأموران پذیرایی ۷۲۷
خوردنی‌های بهشت ۷۲۷
آشامیدنی‌ها ۷۲۸
ظرف‌ها و نهرها ۷۲۹
همسران بهشتی ۷۳۱
نمونه‌های دیگر ۷۳۲
لذّت‌های معنوی ۷۳۳
درجات بهشت ۷۳۷
کلیدهای بهشت ۷۳۸
محرومان از بهشت ۷۴۴
جاودانگی و خلود ۷۴۵
تجسّم عمل، نشان ابدیّت ۷۴۷
جاودانگی، لطف الهی است ۷۴۹
پایان نامه ۷۵۱